۷۹۸

بتاریخ دوم شهر رجب المرجب ۹۶۰ ... ابتیاع شد [illegible]

جلد اول تفسیر مواهب علیه

معروف بتفسیر حسینی

جلد اورق
اسمائه [illegible]

[illegible]

من المواهب العلیة علی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و آله
و صحبه صلوة مصونة عن التناهی منهی می شود که چون از پیشگاه اشارت مشتمل بر بشارت که از
عالیجناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة
السلطانیة مؤتمن المملکة الخاقانیة عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الباهرة
مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والامارة والدنیا والدین شعر گوهر درج
کرامت اختر برج کمال * آفتاب اوج حشمت سایه لطف اله * شهسوار عرصه عزت علیشیر که
والی والاجناب و داور دوران پناه * مستفیض است جهانی از فیض جان و دل
سینه از لمعه رای منیرش مهر و ماه * دولت او با جهان رعنا او با سپهر * فاش
شکو بندهٔ درم ابد المکین و جاه * کای جهان از دولت ما هر چه جویی گوی وی
از رفعت ما هر چه خواهی بخواه * اعزه الله العزیز بعزة الدارین و وفقه بتکمیل اسباب
سعادة المنزلین شرف صدور یافته بود داعیان توجه بتألیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر
که محتوی بر چهار مجلدست انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول برتربیتی کامل و برسمی
شامل دست داده بنظر عالی امارت پناهی رسیده بعز قبول یافت اما بواسطه وفور علایق

و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز توقیف و عقده تأخیر می افتاد تا در غره محرم المکرم
سنه سبع و تسعین و ثمانمایه بحریه ایام غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بنده حقیر حسین الواعظ
الکاشفی رسید که عجالة الوقت در ترجمه مراد از تکلف سخن آرایی و مرا از اطناب فضلیت ...
رقم زده کلک بیان گرداند تا حضرت شارالیه بلا تکلف بمطالعه آن اوراق اهتمام نماید
و معانی کلمات قرآنی را بنظر استحضار ملحوظ نماید و خاطر عاطرش از رسیدن آن
ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوه حدایق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت موسوم است
التیام یافته محظوظ گردد و نشد امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه و عم سلطانه چنانست
که بمقربت نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود برگشاید و عرایس مجلدات نیز بمنصه
ظهور بجلوه در آید شعر وارجو من الله جل الواهب * و هو الذی لا تستغنی الکاینات و در این
ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز صحیح و اصح آیه بر وجهی که
شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد گذرانیده خواهد شد و از اسباب نزول و قصص آنچه
اصح و اشهرست بطریق خیر الکلام قل و دل سمت ذکر خواهد یافت و بعضی از سخنان ارباب تحقیق در
تحلیل سورت تطبیق خواهد پذیرفت و از قراءة عشره روایت ابوبکر از امام عاصم رحمهما الله کرده
در بیان صعوبت اختلاف روایت اعتبار داده اثبات میکرده و به بعضی از کلمات که مخصوص است با او
و معنی سخن بسبب آن خلاف تغییر کلی می یابد اشارتی میرود والله الهادی و علیه التکلان
اعوذ بالله پناه می گیرم و التجا می سازم بمعبودی بحق که خداوند مطلق است من الشیطان از
شر دیو سرکش بازمانده از رحمت حق الرجیم رانده شده از ریاض جنان
یا رمیده گشته از طبقات آسمان بتیر شهاب سوره الفاتحه مکیه و مدنیه و هی

سورة الفاتحة

سبع آیات بسم الله بنام خدای سزاوار پرستش الرحمن بخشنده بخلق بوجود و حیات
الرحیم بخشاینده برایشان ببقا و محافظت از آفات و بلیات الحمد همه ثنای
و آفرین که از ازل تا ابد بوجود و معلوم بوده است و خواهد بود جمله آن تمام و کمال لله
مرخدای را که مسمی است به همه اسما و صفات کمالیه رب العالمین آفریننده و پرورنده و پرورش
دارنده و مربی و برگزیننده و سازنده کار همه عالمیان از ملایکه و جن و انس و وحوش

وطیور و سباع و حیوانات آبی چه آن الرحمن بخشنده وجود بار دیگر را آخرت
بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار برأفت بر مومنان و در آوردن
ایشان در بهشت مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز
بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نه مغالطه شود یا قاضی روز
حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده و معذب یا داش ایاک نعبد
ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و غافل از تو یاری
نخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر حوایج و مهمات اهدنا ما را راه نمای الصراط
المستقیم براهی راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط
و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت سید الانام
علیه الصلوة والسلام حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه
عبید الله قدس سره العزیز درین معنی نکته لطیف و کلمه ارجمند فرموده اند و آن است
که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر آزاد
تمامی گرفته روی که هیچ جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بنمای ما را
راه راست یعنی آن راهی که حضرت راست نیست هر موجودی که آن موجودی آن
نداشته و بغایت کمال خودی آن نیز رسد تا در همه احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر آزاد
کردیم صراط الذین بنمای ما را راه آنان که بفضل خود انعمت علیهم انعام کرده
بر ایشان نعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صالحیت
یا راه بنمای ما را راه آنان که اهل قرب اند و به کمال نعمت فایز که قبول شریعت است
و جمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است ایشان را میسر شده و بکرامت رسیده غیر
المغضوب علیهم نه راه آن کسانی که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بموجب
غضب تو در آمده اند و بدان سبب بکفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد
و تمرد و معانده و تکبر و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفت
ولا الضالین نه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل متفرقه

افتاده

افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله
وسلامه علیهما گمراه گشته اند آمین چنین باد و آمین داخل کلام ملک علام نیست
سورة البقرة بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه اسرار قرآنست
و هر کس بران اطلاع ندارد و گفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای دانا ذلک
آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود الکتاب
این کتاب کاملست یعنی قرآن لا ریب هیچ شک و شبهه نیست فیه درین کتاب
یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وی تاملی کند از ریب باز
ایستد و داند که شبهه را در وی مجال نیست هدی دلالت کننده است و راه نماینده
للمتقین مر پرهیزکاران را که ایشان بدان مشغول شده اند الذین آنانکه از
صدق عقیدت یومنون می گروند بالغیب بنادیده که حق تعالی است و ملایکه و بهشت
با متعلقات آن یا پوشیده که وحی است و گفته اند غیب قضا و قدر است که مومنان
بدان ایمان می آرند و یقیمون و بر پای میدارند و ادا میکنند الصلوة نماز را با جمیع
شرایط و آداب آن و مما رزقناهم و از آنچه بر ایشان عطا کرده ایم ینفقون نفقه
میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق والذین یومنون
و آنانکه ایمان می آورند بما انزل بدان چیزی که فرو فرستاده شده است الیک
بسوی تو از قرآن وما انزل و آنچه منزل گشته من قبلک پیش از تو بر پیغمبران دیگر
چون صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن وبالآخرة و بسرای دیگر که دار الجزا است
هم ایشان که یاد کرده شدند یوقنون بی گمان میشوند یعنی بروح آن مستعن اند
اولئک آن گروه موصوف بدین صفات و موصوف باین سمات اند که [illegible]
علی هدی من ربهم بر راه راست و نشان درست اند از پروردگار ایشان یعنی بتوفیق او راه صواب یافته اند و اولئک و همان گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
از عقوبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمه هم دلیل اختصاص
فلاحست بدین قوم بیت جو ایشانرا طریق رستگاریست سزای رستگاران

سورة البقرة ۲

رستگارانند این آیتها که گذشت درشان مومنانست از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبدالله
بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم کافران میفرماید إِنَّ
الَّذِينَ بدرستی آنانکه از روی عناد كَفَرُوا بپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَأَنذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشانرا و بترسانی از عذاب
أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ بتخفیف یعنی بتشدید تمامی یعنی اگر بیم کنی ایشانرا و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ
ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان
تا بیان حق فهم نمیکنند وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان مهر نهاده تا سخن حق نمی
شنوند وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششی است تا راه حق نمی بینند وَلَهُمْ
و مرایشانراست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ در دنیا بقتل و
اسر و در عقبی بزجر و قهر این دو آیه درشان کفار مشرکانست که حق سبحانه دانست
بعلم قدیم که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار
سیزده آیه درشان اهل نفاق فرستاد که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع
از کافران اصلی زیادت است وَمِنَ النَّاسِ و بعضی از آدمیان مَن
يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا بگرویدیم بِاللَّهِ بخدای تعالی وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ
و روز بازپسین یعنی روز قیامت وَمَا هُم و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِينَ گرویدگان
و راست گویان يُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب میدهند بزعم خود خدایرا وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا
نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه رضی الله عنهم چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند
از روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ و نمی فریبند إِلَّا أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب
بدیشان باز میگردد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که چنین است فِي قُلُوبِهِم در دلهای ایشان
مَرَضٌ بیماریست و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مومنان و حسد بر ایشان
فَزَادَهُمُ اللَّهُ پس زیاده کرد خدای مر ایشانرا مَرَضًا بیماری یعنی هرچند قرآن فرود
می آید شک و شبه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی بزیادتی مینهد
وَلَهُمْ و مرایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که آنرا انقطاع نباشد

ع

بما کانوا

بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با مومنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار
ایمان میکردند وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان لَهُمْ مر منافقان را
لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و
فریب مومنان قَالُوا گویند إِنَّمَا نَحْنُ بجز این نیست که ما مُصْلِحُونَ بصلاح آرندگانیم
کار خود را بطاعت و خیر أَلَا بدانید ای شنوندگان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان
هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ و لیکن نمیدانند که
ایشان مفسد اند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر این منافقانرا آمِنُوا بگروید
بدلها كَمَا همچنانچه آمَنَ النَّاسُ گرویده اند آدمیان از مهاجران و انصار قَالُوا
گویند با خود یا در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ
همچنانچه ایمان آوردند جاهلان و بیخردان و اهل نفاق با آنکه میدانستند که مومنان
عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم [illegible] حق اعتقاد کرده بودند
پس حق سبحانه و تعالی سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد و گفت أَلَا بدانید
ای مومنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان و نادانان که
نظر بر عاقبت ندارند و کار آخرت فرو میگذارند وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که
هیچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا و چون ببینند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند
الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز
ایمان آورده ایم همچون ایمان شما و در اسباب نزول آمده که عبدالله بن ابی و منافقان او
روزی صدیق و فاروق و مرتضی را رضی الله عنهم دیدند و از روی خوشامد هر یک را مدحها
کردند مرتضی گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن تعالی
این نسبت مفرمای که ما همچو شما مومن و مصدقیم حق سبحانه چنین خبر داد که ایشان
چون مومنانرا ببینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا و چون باز گردند
إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بفریب ایشان که شیاطین
الانس اند مغرور میشوند قَالُوا گویند منافقان از روی صدق که إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما

باشماییم و بر دین و آیین شما إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِؤُنَ افسوس دارندگانیم
و استهزا کنندگان با مومنان اَللّٰهُ خداوند جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه
و استهزا ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مجاز است و اگر نه حق تعالی را
مستهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند ایشان را وَيَمُدُّهُمْ و مهلت دهد
و فرو گذارد و زمانی دراز مر ایشان را یا مدد فرستد ایشان را در ان مجاوزه از حد اعتدال
بکفر و ضلال فِي طُغْيَانِهِمْ در گزاف و از حد رفته سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در ان حال
متحیر باشند أُولَئِكَ آنها که متصف اند بصفات الَّذِينَ آنکسانند که از روی
نادانی اشْتَرَوُا الخ بدل کردند و اختیار نمودند الضَّلَالَةَ گمراهی را بِالْهُدَىٰ براه یافتگی
و کفر را با یمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را
بهشت و بدعت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد و نفع نرسانید تِجَارَتُهُمْ بازرگانی
ایشان ایشان را وَمَا كَانُوا و این گروه نبودند مُهْتَدِينَ راه یافتگان بطریق تجارت
حقیقی و سود کردن در ان مَثَلُهُمْ داستان ایشان یا صفت ایشان كَمَثَلِ مانند و صفت
الَّذِي آنکسی است که شب تاریک ابرناک در بیابان اسْتَوْقَدَ برافروزد نَارًا
آتشی بجهت آنکه راه ببیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود
فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آنگاه که روشن گردانید آن آتش مَا حَوْلَهُ گرداگرد آتش
افروزنده را ذَهَبَ اللَّهُ ببرد خدای تعالی بِنُورِهِمْ نور آتش ایشان را وَتَرَكَهُمْ
و فرو گذارد ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لَا يُبْصِرُونَ نبینند
گرداگرد خود را صُمٌّ ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند بُكْمٌ
گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با یمان با دل موافقت ندارد
پس گویا نیند عُمْيٌ کورانند دیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ پس ایشان
لَا يَرْجِعُونَ باز نگردند ازین صفتها و بر همین وجه محشور شوند و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم
عمیا و بکما و صما شان منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان
آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده

يَعْمَهُونَ

عمر بکند رهیده

عمر بکند رهیده اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت
و سخط و عقوبت در مانند أَوْ یا مثل ایشان كَصَيِّبٍ مانند سحاب باران بزرگ
قطره است که به نشیب تمام بر آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فِيهِ در ان
باران یعنی در اثنای باریدن آن یا در ان ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر
و تیرگی شب وَرَعْدٌ و آواز صعب که از ان ابر شنوده شود وَبَرْقٌ و روشنی که
از و لامع گردد يَجْعَلُونَ در می آرند اهل این باران از بیم آن أَصَابِعَهُمْ انگشتان
خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان
رسد و صاعقه آواز سخت هایل که با او آتشی باشد بی زبانه و دود که بهر جا که رسد
بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ برای پرهیز و نگاه داشت
خود از خوف هلاک و بیم مرگ وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است
بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان و افعال و اقوال ایشان به پوشیده مثبت و مجازات
و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید يَكَادُ الْبَرْقُ
نزدیک باشد که روشنایی برق يَخْطَفُ برباید أَبْصَارَهُمْ بیناییهای ایشان را
كُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لَهُمْ
برای ایشان مَشَوْا بروند ایشان فِيهِ در ان روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ و چون
باز تاریک گردد راه عَلَيْهِمْ بر ایشان بواسطه نهانی نور برق قَامُوا ایستادند بجای خود
و متحیر گردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای از باب سمع و ابصار ایشان را لَذَهَبَ
بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوایی ایشان را بآواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ و ببردی دیدهای ایشان را
بدرخشیدن برق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرٌ
تواناست حق سبحانه و تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب
تاریک میان بیابان سلوک کنند و باران سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد
و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه
انگشت بر گوش نهند و در ان ظلمتها جاده بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد

راه پیدا کردند قدمی چند بروند و باز که نور برق درگذشته تاریکی روی نماید متوقف و
سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه کرده که سبب حیات قلوبست و ظلمات
آن چیزهایی است که برارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست
و جاه و با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات گفته و رعد تخاو
وشدایدی که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید
اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل
کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا می یافت که مبادا که حکم الهی بقتل
و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن بر بندند و هرگاه که برق
کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیدی و چون تابجهتی
مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی
حاصل آنکه با سید نعمت دولت و مدح گوی بودند و از بیم محنت دشمن عیب جوی و احوال
منافقان در هر زمانی بهمین منوال است **نظم** بهنگام راحت متابع شوند * بوقت مشقت
منازع شوند * چو دولت در آید همه جا کنند * بنکبت زهر دشمنی بر ترند **یا ایها الناس**
ای مردمان **اعبدوا** بپرستید و بندگی کنید **ربکم** پروردگار خود را که مستحق عبادت است او
الذی آن آفریدگاری که بقدرت کامله **خلقکم** بیافرید شما را و از نیست هست گردانید
والذین و بیافرید آنکسان را نیز که بودند **من قبلکم** پیش از شما و نتیجه این تخصیص
شما را بعبادت فرمود **لعلکم** تا باشد که شما **تتقون** بپرهیزید از خشم و عذاب
او **الذی** آن خداوندی که بحکمت بالغه **جعل** بساخت **لکم** برای نفع و فایده
شما **الارض** زمین را **فراشا** بساطی باز گسترده جهت آرام و قرار و حرکت بر او
والسماء و کرد هنید آسمان را **بناء** سقفی برافراشته **وانزل** و فرو فرستاد **من
السماء** از آسمان یا از ابر **ماء** آبی بفایده یعنی باران **فاخرج** پس بیرون
آورد **به** بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد **من الثمرات** از
انواع میوه ها و نباتها **رزقا** روزی ساخته و پرداخته **لکم** برای شما فلا

تجعلوا

تجعلوا پس بکر میدید **لله** مر خدای را **اندادا** همتایان و انبازان در ملک او **وانتم**
و حال آنکه شما **تعلمون** میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد چه هیچکس عاجز او بر
آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست **وان کنتم** و اگر هستید
شما **فی ریب** در شک و گمان **مما نزلنا** از آن چیزی که فرو فرستادیم آن را بتدریج
علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و شما میگوئید که آن سخن
و بافته اوست **فاتوا** پس بیارید شما که اهل عرب و بلغاءید **بسورة** بمقدار سوره
سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد **من
مثله** از مانند قرآن **وادعوا** و بخوانید اگر خود توانایی معارضه ندارید **شهداءکم**
حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید یاران خود را بمددکاری یا هر که امید داشت
میخواهید بخوانید **من دون الله** بجز خدای **ان کنتم** اگر هستید شما **صادقین** راست
گویان در آنکه این کلام بشریست **فان لم تفعلوا** پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته
و مثل آن سوره نیاوردید **ولن تفعلوا** و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه
کردن **فاتقوا** پس بپرهیزید **النار** را از آتش دوزخ **التی** آن آتشی که
ممتازست از سایر آتشها بآنکه **وقودها** آتش انگیز آن **الناس** مردمانند یعنی کافران
اند **والحجارة** و سنگ کبریت که حرارت آن صعب است و بوی آن ناخوش
اعدت آماده کرده شده است ایشان چنین آتشی **للکافرین** برای ناگرویدگان و
وبشر الذین و بشارت ده ای رسول برگزیده یا هر که بشارت تواند داد آنکسی را که گرویدند
حق **آمنوا** گرویدند بخدای و رسول و قرآن **وعملوا الصالحات** و بجای آوردند کارهای
نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون بشارت چیست **ان لهم** آنکه مر ایشان راست
منازل نزهت در آخرت **جنات** بوستانهایی که در وی همه انواع میوه ها باشد **تجری**
میرود **من تحتها** از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن **الانهار** جویهای آب
و شیر و خمر و عسل **کلما رزقوا** هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان **منها** از آن
درختان **من ثمرة** از میوه **رزقا** روزی ساخته و طعامی پرداخته **قالوا** گویند

قَالُوا هَذَا الَّذِي این آن میوه ایست که رُزِقْنَا روزی داده و خورانیده بودند ما را مِنْ قَبْلُ
پیش ازین در دنیا و گفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است وَأُتُوا و داده شوند بِهِ
بهشتیان از میوه بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوه هایی که در دنیا بر یک صورت اما طعم مختلف
باشد چه مزه همه میوه ها در یک میوه بهشت است وَلَهُمْ و مر اهل بهشت راست فِيهَا
در بوستانهای بهشت أَزْوَاجٌ زنان از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر
و نیکو منظر یا پاک از حیض و آنچه که زنان دنیا را باشد وَهُمْ فِيهَا و بهشتیان در آن
بوستانها خَالِدُونَ جاوید باشندگانند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَسْتَحْيِي
ترک نکند و باک ندارد أَنْ يَضْرِبَ اگر بیان کند مَثَلًا مَا مثلی هر چه باشد و برای که
باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنوده استهزا میکردند که این سخن
سخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد
واگر چه باشد مثل بِهِ بَعُوضَةً پشه خورد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر ازان باشد چون
ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس کسانی که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام حق است
فَيَعْلَمُونَ پس یقین بدانند که أَنَّهُ الْحَقُّ آن مثل یا ضرب المثل درست و راست است
مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و آنها که پوشیده اند حق را
فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی عناد و یا از راه طعن یا از نظر طنز و افسوس مَاذَا چه چیز
أَرَادَ اللَّهُ خواست خدای بِهَذَا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافران اینرا
حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ گمراه کرده اند بِهِ بدان مثل كَثِيرًا بسیاری را از کفار
و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند وَيَهْدِي بِهِ و بفضل خود راه نماید
بدان مثل كَثِيرًا بسیاری را از مومنان که در آن تفکر فرمایند و حکمتش دریابند
وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدای بِهِ بدان مثل که زده إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بیرون رفتگان را
از مقام فرمانبرداری الَّذِينَ این فاسقان آنانند که يَنْقُضُونَ می شکنند پیمان و خیانت
عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدا را که بر ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس استواری آن
پیمان مراد عهدیست که در توریت با بنی اسرائیل بسته اند بمتابعت پیغمبر آخر الزمان

پس

پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول فسقه کفار
و منافقان باشند وَيَقْطَعُونَ و می برند این بیوفایان و عهد شکنان مَا أَمَرَ اللَّهُ
آنچه خدای فرموده است بِهِ بدان چیز أَنْ يُوصَلَ که آنرا پیوند دهند یعنی رحم را
کافران رحم پیغامبر را ایشان می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان
نیز از جهت اخوت اسماعیل و اسحاق خویشی بود وَيُفْسِدُونَ و همین گروه فساد میکنند
فِي الْأَرْضِ در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس أُولَئِكَ آن قوم هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانزدگان در دو سرا و بعضی كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر میشوید
بِاللَّهِ بخدای وَكُنْتُمْ و حال آنکه بودید شما أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامی که آنرا
حیات نبود چون نطفه و علقه و مضغه فَأَحْيَاكُمْ پس زنده گردانید شما را بنفخ
روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را در وقت انقضاء
اجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخ صور شما را زنده
سازد برای نشور ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی حساب گاه او تُرْجَعُونَ بازگردانیده شوید
برای مجازات هُوَ الَّذِي او آن خدایست که بی قدرت بی علت خَلَقَ
بیافرید لَكُمْ برای انتفاع شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه را که در زمین است جَمِيعًا
همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُمَّ پس بعد از
آفریدن زمین اسْتَوَى قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ پس راست
کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آسمانها را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او
بهمه چیزها عَلِيمٌ نیک داناست یعنی داند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید وَإِذْ قَالَ
و یاد کن ای محمد چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر تمام فرشتگان را
یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان إِنِّي جَاعِلٌ من آفریننده ام
فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد خَلِيفَةً بدلی از قوم
بنی الجان یا آدمی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و طاعت

حق و اثبات باطل خلیفه من باشد و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که خلقت از جمیع
موجودات و همه مکونات باجمعهم خلیفه الهی نتوانستند بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع
رغایب غیب و شهادتست و خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع حقایق
علوی و سفلی صورتست نظم آدمی حیثیت برزخ جامع ، صورت خلق و حق در وی واقع
متصل با دقایق جبروت ، مشتمل بر حقایق ملکوت قالوا گفتند آن ملائکه که مخاطب
بودند أتجعل آیا می آفرینی فیها در زمین من یفسد کسی را که فساد کننده باشد بنافرمانی
اندر آنجا در گردد فیها در زمین ویسفک الدماء و بریزد خون بقتل مثل جن و نبشر حق نبو
ایشان برین حال یا بخبر الهی بوده یا از لوح خوانده بوده یا در عقول ایشان مرکوز بود که
عصمت خاصه ایشانست و بعضی این معنی گفته که چنین کس با خلیفه سازی ونحن
نسبح و حال آنکه ما پاکی یاد میکنیم ترا بحمدک بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمدست
ونقدس لک و تو را گرامی کنیم ترا پاکیزگی از هر ناشایستی قال گفت خدای این ملائکه
را انی اعلم بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمت ما لا تعلمون آنچه
شما نمیدانید وعلم و بیاموخت حق سبحانه آدم مر آدم را که خلیفه عبارت از وست
الاسماء نامهای مخلوقات کلها همه آن از علویات و سفلیات ثم عرضهم
پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملائکة بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند
فقال پس گفت و امر کرد تا از روی تکلیف تعجیز طریق تنبیه بر عجز ایشان انبئونی
خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما ان کنتم اگر
هستید صادقین راستگویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید
و شما راست قالوا گفتند فرشتگان بعد از حصول عجز بر ان اسماء بطریق اعتذار که
سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همه نقصانها تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانستنی نیست ما را
الا ما مگر آنچه علمتنا در آموختی ما را انک انت العلیم بدرستی که تویی دانای همه کار
الحکیم محکم کار و صایب کردار قال گفت خدای بواسطه یا آدم انبئهم ای آدم
خبر ده این ملائکه را باسمائهم بنامهای مسمیات فلما گفت حق سبحانه با ملائکه بر سبیل

فلما انبأهم باسمائهم
پس هنگامی که خبر داد
ترا باسمای ایشان

عتاب

عتاب الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را که انی اعلم بدرستی من میدانم غیب السموات آنچه
پوشیده است از احوال آسمانها والارض و آنچه مخفی است از امور زمین و اعلم ما تبدون
و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها وما کنتم و آنچه بوده اید شما بر عم خود تکتمون
می پوشیدید او کراهت معزول شدن از ملکوت زمین و اذ قلنا و یاد کن آنگاه که
گفتیم للملائکة مر جمیع فرشتگان را که یکبار اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را سجده
تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملائکه الا ابلیس مگر عزازیل و وی بقول اصح
از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه او را بجهت نافرمانی او ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید
از رحمت خدای ابی سرباز زد از سجده آدم واستکبر و تکبر کرد و گردن کشی کرده وکان
و بود در حکم و در علم خدای من الکافرین از جمله ناگرویدگان وقلنا یا آدم و گفتیم یا آدم
از محض کرم خود اسکن انت ساکن شو تو و زوجک و جفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت
وکلا و بخورید منها از بهشت یعنی میوه های او رغدا خوردنی بسیار حیث شئتما
هر جا که خواهی تو و زوج تو ولا تقربا و نزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت را
یعنی شجر انگور یا انجیر و اشهر گندمست فتکونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید
من الظالمین از ستمکاران بنفسهای خود بارتکاب نافرمانی فازلهما پس بلغزانید
و از جای ببرد آدم و حوا را الشیطان آن سرکش و نافرمان عنها از بهشت بعد از آنکه
بدست یاری طاوس و مار به بهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرد فاخرجهما
پس بیرون کرد ایشانرا از بهشت اسناد اخراج بشیطان مجازیست چه حق سبحانه تعالی
وتقدس بیرون کرد آدم و حوا را مما از آنچه کانا بودند فیه در ان چیز از کرامت
و نعمت وقلنا اهبطوا و گفتیم با طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس که همه فرو روید
از بهشت بدنیا بعضکم برخی از شما لبعض مر برخی را عدو دشمن باشید
چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند ولکم و مر شماراست و ذریت
شما فی الارض در زمین مستقر موضع قرارگاه ومتاع و برخورداری و منفعت
الی حین تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فتلقی پس فرا گرفت

آدَمُ آدم مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خویش كَلِمَاتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر اینست
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين واین تلقی وقتی بود که آدم
علیه السلام بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات
وی را تلقین کرد چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدا تعالی قبول نمود
و پذیرفت اورا إِنَّهُ بدرستی که حق تعالی هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده
بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر تائبان قُلْنَا اهْبِطُوا گفتیم ما دیگر بار فرو روید مِنْهَا
از بهشت یا از سموات جَمِيعًا همه شما فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید شما را مِنِّي
از نزد من هُدًى دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ پس هر که
متابعت کند و از پی رود هُدَايَ دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی نیست
از تحیل حلول مکاره پست عَلَيْهِمْ بر ایشان که متابعت کرده اند رسول مرا ایشان
از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ و نه ایشان که از جهت تخوف فوت مقاصد
از ایشان يَحْزَنُونَ اندوهناک شوند زیرا که به نیل مراد است فایز گردند وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وآنکسانی که نپرستیدند حق را و ایمان نیاوردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند
دلایل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را، هر چه آن را دلیل ساختیم أُولَئِكَ آن گروه
أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش اند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ جاوید مانندگانند
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا لفظ نعمت
واحد است بمعنی او جمع الَّتِي آن نعمتهای که از فضل خود أَنْعَمْتُ انعام کردم عَلَيْكُمْ
بر شما و پدران که شکستن شما و نکوئی بجای آیا همان نکوییست بجای اولاد که فخر و مباهات
بدان ایشان را نیز حاصلست وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِي به پیمان من که در شان پیغمبر امی
با شما بسته ام در توریت حق سبحانه و تعالی در توریت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
به پیغمبر امی توصیف کرده کما قال النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة
أُوفِ تا وفا کنم بعهد شما بِعَهْدِكُمْ یعنی جزای وفا داری شما را بتم وَإِيَّايَ و خاص
از من فَارْهَبُونِ بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَآمِنُوا و بگروید بِمَا أَنْزَلْتُ

بانجه

بآنچه فرو فرستاده ام از قرآن مُصَدِّقًا در حالی که آن فرو فرستاده موافق است با صول
در توحید و وعد و وعید لِمَا مَعَكُمْ مر آن چیزی را که باشماست یعنی توریت وَلَا
تَكُونُوا و مباشید أَوَّلَ كَافِرٍ اول گروهی منکر و بیگانگان از اهل کتاب بِهِ بقرآن
وَلَا تَشْتَرُوا و بدل مکنید بِآيَاتِي بآیتهای کتاب من که توریت است ثَمَنًا قَلِيلًا بهای
اندک را مثل طلب علمای یهود که هدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات
توریت را تحریف میکردند و امر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم می پوشیدند وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ
و خاصه از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام دنیای فانی وَلَا تَلْبِسُوا و میامیزید
الْحَقَّ سخن راست و درست را که در توریت است از صفات محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بِالْبَاطِلِ با چیزی که شما بدست خود می نویسید وَتَكْتُمُوا و می پوشید الْحَقَّ حق را که
صفت مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که آن حق است که
نعت اوست می پوشید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مسلمانان را بدان وجه که ایشان
میگزارند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وَارْكَعُوا و نماز بگزارید
مَعَ الرَّاكِعِينَ با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ آیا می فرمایید
مردمانرا بِالْبِرِّ به نکوئی وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را وَأَنْتُمْ
و حال آنکه شما تَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانید توریت را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا عقل خود را
کار نمیفرمایید این آیه در شان بعضی از یهود نازل شده است که یاران خود را که در ربقه اسلام
در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود را از سلوک سبیل سعادت
تحاشی می نمودند وَاسْتَعِينُوا و طلب یاری کنید بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن بر ادای طاعت
یا بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ و بگزاردن فرایض وَإِنَّهَا و بدرستی که نماز یعنی طریق مسلمانان
لَكَبِيرَةٌ هر آینه بزرگ و دشوار و گران است إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر ترسکاران آرام
گرفتگان بطاعت که موقنانند و عادت ایشان که این است زیرا که نفسهای ایشان
به پرستش فرمانبر شده و در مقابله ریاضت نفس عطاها از اقسام حق بر ایشان رسیده
نعم چند که تا نور توحید شان بشود تا سلوک و خدمت آسان شود و پس در صفت

ربهم بسوی پروردگار
جهت پاداش گرفتن

ثلثا

خاشعان میفرماید الذین آنانکه یظنون یقین میدانند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا
ربهم رسندگانند بجزای پروردگار خود وانهم وبدرستی که ایشان نیز میدانند که ایشان الیه
راجعون بازگردندگانند یا بنی اسرائیل ای بنی اسرائیل اذکروا یاد کنید نعمتی
نیکوئیهای مرا التی آن نیکوئیهای که من انعمت علیکم انعام کردم بر شما وانی
فضلتکم و آنرا نیز یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را وفضل نهادم علی العالمین بر عالمیان
که در روزگار ایشان بودند واتقوا وبترسید یوما از عذاب روزی که در آن روز لا تجزی
حق گزاری نکند ونتواند نفس هیچ نفس مومنه عن نفس از نفس کافره شیئا اندک چیزیرا
از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب ولا یقبل ونه پذیرفته نشود
چیزی منها از نفس کافره یعنی برای او شفاعة درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعت
کنه ولا یوخذ ونه گرفته شود منها ازان نفس عدل فدیه یعنی عوض خود به برای گشتن
از عذاب ولا هم ونه باشند کافران که دران روز ینصرون یاری داده شوند یعنی هیچکس
ایشانرا یاری نکند در دفع عذاب واذ نجیناکم ویاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم
شما را مراد اجداد ایشانست منت برفرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد
باشد ورهانیدن ایشان ازکه بود من آل فرعون از اتباع ومتعلقان فرعون یسومونکم
عذاب میکردند ومیچشانیدند شما را سوء العذاب سخت ترین وبدترین عذابی
یذبحون ابناءکم میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان
بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطی وخرابی ملک بردست او بود ویستحیون
وباقی میگذاشتند نساءکم دختران شما را برای خدمت وفی ذلکم ودرین ذبح پسران
وخدمت فرمودن دختران بلاء محنتی وآزمایشی بود شما را من ربکم از نزد پروردگار
شما عظیم بزرگ وبی نهایت واذ فرقنا ویاد کنید آنرا نیز که شکافتیم بکم بسبب شما یعنی
بسبب نجات شما البحر دریای قلزم را وقتی که از فرعون بگریختید ودر پاش شما بود
ولشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر واغرقنا
وبآب غرق بردیم آل فرعون کسان فرعون را وانتم وحال آنکه شما تنظرون می نگریستید

بدریا که چگونه شکافته می شد وا فرعونیان نگاه میکردند که چه سان غرق می گشتند واذ
واعدنا موسی و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده دادیم موسی
را تا بعد ازان بکتاب تسلّط اربعین لیلة چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضاء آن ثم اتخذتم العجل
پس فراگرفتید شما العجل گوساله را بخدای من بعده بعد از رفتن موسی بطور وانتم
شما ظالمون ستمکارانید بمنع عبادت حق در غیر موضع او ثم عفونا پس عفو کردیم و درگذرانیدیم
عنکم از شما بعد از توبه شما وهلاک نکردیم شما را من بعد ذلک از پس آنکه چنین عمل
منکر از شما صادر شده و این عفو برای آن بود لعلکم تا مگر شما تشکرون شکر گوئید
خدا را بر نعمت عفو واذ آتینا موسی ویاد کنید آنرا که دادیم موسی را الکتاب توریت
والفرقان وحجتی جدا کننده میان حق وباطل لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست یابید
بدان کتاب وحجت واذ قال موسی ویاد آورید آنرا که گفت موسی لقومه مرقوم خود را
یعنی آنانکه عبادت عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستی که شما ظلمتم
ستم کردید انفسکم بر نفسهای خویش باتخاذکم بفرا گرفتن شما العجل گوساله را بخدا
فتوبوا پس بازگردید بتضرع وزاری الی بارئکم بسوی آفریدگار خود فاقتلوا پس بکشید
انفسکم نفسهای خود را یعنی ای آنکسانی که گوساله پرستیده اید بکشید خود را اگرا ز
گوساله پرستان ذلکم این کشتن شما خیر لکم بهترست شما را از زندگانی دنیا
عند بارئکم نزد آفریننده شما و بعد ازین حکم عبده عجل بصحرای رفتند و زانو فرا آمدند
وسرهاپیش افکندند وهارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند واز
اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزت می فرماید که
چون فرمان حق قبول کردید فتاب علیکم پس توبه شما پذیرفت انه بدرستی که او
هو التواب پذیرنده توبه بازعاصیان الرحیم مهربان بر توبه کاران در لطایف
قشیریه فرموده که توبه بقتل نفس درین دین منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل آن بود که
قتل نفس کنند باشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت
صاحب بحر الحقائق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما

قتل نفس در باطن جز مومن خالص را میسر نشود و آن قتل قطع آرزوها و مرادها باشد
فتوبوا نفس خود را بکش جانی زنده کن خواجه را کشت او را بنده کن تو طمع داری که
او را ای جفا پیشه داری در وفا رو در وفا هر جنسی را این تمنا کی رسد
اثر و رها گشت واذ قلتم و یاد کنید آن را که گفتند یعنی سبعین کسی که اعتقاد من
قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی شنوند بعد از شنیدن
آن گفتند یا موسی لن نؤمن لک ای موسی باور نکنیم لک مر ترا در این که این سخن کلام
مجاب شنیدیم سخن جهت حتی نری تا وقتی که ببینیم جهرة ببینیم خدای را آشکارا
و روی بروی فاخذتکم پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند الصاعقة آتشی که
از آسمان فرود آمد وانتم و شما یعنی آن مردم شما تنظرون می نگریستند بدان آتش
و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد چون آن قوم شنیدند یکی
بمردند و موسی متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم
بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه و تعالی ایشان را زنده گردانید چنانکه
فرمود ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را من بعد موتکم از پس مرگ شما یعنی
بعد از آنکه میرانیده بودیم بصاعقه لعلکم تا باشد که شما تشکرون سپاس داری کنید
مر حق را بر زنده کردن شما که حیوة از اصول نعمت است وظللنا و سایبان ساختیم علیکم
بر سر شما الغمام ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل
در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم علیکم
بر شما در تیه المن ترنجبین والسلوی و مرغی بر شکل سمانی و آن طایریست در طرف
یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر و در تفسیر منیر گوید آن مرغان بر سر شاخهای
کیا نشستندی پس باد ایشان نبریدی و پرهای ایشان بریختی و انواع نعمات
خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی مرغی بودی پاکیزه و بریان
بی رگ و بی خون و استخوان بنی اسرائیل بریده گشتند و با ترانگبین می آمیختند
کلوا گفتیم که بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه ها آنچیزی که روزی کرده ایم

شما را یعنی هرچه هر روز میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده
ذخیره می نهادند همه متعفن و متغیر میشد وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولکن
کانوا ولیکن بودند که از روی نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند که بر
حق افتاده نموده با خوار بکوشیدند واذ قلنا و یاد آورید چون گفتیم شما را که ادخلوا
در آیید هذه القریة درین دیه یعنی اریحا که قریه جبارانست فکلوا پس بخورید منها
ازین دیه یعنی میوها و طعامها روی حیث شئتم هرجا که خواهید و هرچه خواهید رغدا خوردنی
گوارنده وادخلوا الباب و در آیید دری از درهای آن دیه سجدا سجده کنان شکر
خلاص یافتن از تیه وقولوا و گویید حطة درخواست ما حطه است این لفظ
کلمه استغفار ایشان بود یعنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نغفر لکم تا بیامرزیم شما را
خطایاکم گناهان شما را بسجود و دعا وسنزید المحسنین و زود باشد که زیاده کنیم نیکو
کاران را در ثواب ایشان فبدل الذین پس بگردانیدند از روی استهزا آنان که ایشان
ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنچه
قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه و تعالی فرمود که بگویید حطة ایشان
حنطه گفتند یعنی بگندم سخن بدل کردند توبه به المطلوب جو از خوردنی فانزلنا
پس ما فرو فرستادیم علی الذین ظلموا بر آنانکه ستمکاری کردند به تغییر قول رجزا عذابی
و عقوبتی من السماء از آسمان بما کانوا بدانچیزی که بودند که بدان چیز یفسقون
بیرون میشدند از حد فرمان و آن عذاب طاعون بود که فرود آمد همه را در وقت یا طاعون
بر ایشان گماشته شد گروهی یک ساعت بیست و چهار هزار کس بمردند و بتولی هفتاد هزار
واذ استسقی موسی و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما لقومه
برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر
ای موسی اضرب بزن بعصاک بعصای خود که از شیث بتو رسیده الحجر سنگی
معین را و آن سنگی مربع بود به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود
موسی و گویند سنگی معین نبود پس موسی بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فانفجرت

پس بشکافته شد منه ازان سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل
قد علم پس بدرستی که دانست کل اناس هریک از آدمیان یعنی اسباط مشربهم آبخور
خود را کلوا بخورید از من و سلوی واشربوا و بیاشامید من رزق الله از روزی که خدای
بی رنج و تعب بشما داده ولا تعثوا و از حد در مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که
شما تباه کاران باشید واذ قلتم و یاد آرید آنرا که گفتید یا موسی ای موسی لن نصبر ما هرگز صبر
نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هرچند که طعام دو بود اما هر دو را
درهم سرشته یکی میساختند فادع لنا پس بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را و ازو
درخواه تا بقدرت خود یخرج لنا بیرون آرد برای ما مما از آنچیزی که تنبت الارض میرویاند
زمین نسبت انبات بزمین مجازست چه بحقیقت حق تعالی میرویاند من بقلها از سبزیها
و تره های زمین وقثائها و از خیار و بادرنگ او وفومها و از گیرو یا سیر او وعدسها و از عدس او وبصلها
و پیاز او قال گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود اتستبدلون آیا بدل می کنید الذی
آنچیزی را که بحسب واقع هو ادنی او فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز بالذی هو خیر با چیزی که
فی نفس الامر او بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون چون میکنید
اهبطوا فرو روید مصرا در شهری از شهرها وار جمله مصر فان لکم پس بدرستی که در آن
شهر شما راست ما سالتم آنچه خواستید از بقول وضربت و زده شد یعنی لازم گشت
علیهم بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلة خواری و فقر و ناکی
بجزیه دادن والمسکنة و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هرچند توانگر باشند
خود را در محتاجی و بینوایی بخلق نمایند وباءو و باز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای
یعنی سزاوار خشم خدای تعالی شدند ذلک آن خواری و بیچارگی و خشم خدای تعالی مر ایشان را
بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر شدند بآیات الله بآیتهای توریت
ویقتلون و می کشتند النبیین پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بغیر الحق بناحق و
ناواجب یعنی نزد ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود
ذلک آن کفر و قتل ایشان بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی

بالذی

وکانوا

ع

بما کانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند بکثرت عصیان
یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند بیت هر گنه زنگیست بر مرآت
دل دل شود زین زنگها خوار و خجل چون زیادت گشت دل را تیرگی نفس دون را بیش گردد
خیرگی ان الذین بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق آمنوا گرویدند یعنی بمجرد زبان اقرار کردند
والذین هادوا و آنانکه بجهودیت در آمدند والنصاری و ترسایان والصابئین و آنانکه از دینی بدینی
گراینده شدند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند یا ملائکه می پرستند و زبور می خوانند
و روی بکعبه نماز میگزارند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان من آمن
آمن هرکه ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوایف بالله بخدای و صفات سلبی و ثبوتی او
والیوم الآخر و بروز قیامت و متعلقات آن وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فلهم اجرهم پس
مر ایشان راست مزد کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف و ترس نباشد
علیهم بر ایشان روز محشر ولا هم یحزنون و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات واذ
اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام و عمل
باحکام توریت ورفعنا و برداشتیم فوقکم بر زبر شما الطور کوه را تا پیمان بستند بنی اسرائیل
بعد از نزول توریت تمرد آغاز نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوارست ما کردن
نمی توانیم حق سبحانه کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور میگفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آن
کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق سبحانه فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش
روی ایشان آتشی افروخته بود و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون گریزگاه ندیدند
بروی در افتادند و مسخر شدند و حق تعالی گفت خذوا فرا گیرید ما آتیناکم آنچه عطا دادیم
شما را از احکام شرع بقوة بجدی تمام و جهدی قوی واذکروا و یاد کنید یا بپیوسته یاد کنید
ما فیه آنچه در وست از ثواب و عقاب لعلکم تتقون تا باشد که شما بپرهیزید از ناشایست
ثم تولیتم پس روی بگردانیدید از فرمان من من بعد ذلک از پس آن عهدی که کردید فلولا
فضل الله پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی علیکم بر شما ورحمته و بخشش او بنسبت شما
لکنتم هر آینه می بودید شما من الخاسرین از جمله زیانکاران ولقد علمتم الذین و هر آینه نیکو

دانسته اید شما آنرا که در زمان داود علیه السلام اعتدوا از حد فرمان در گذشتند منکم
از قوم شما در شهر ایله فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی ایشان
مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را میگرفتند فقلنا لهم پس ما گفتیم مر ایشان را که چون
خلاف امر کردید کونوا باشید قردة بوزینگان خاسئین خوار شدگان و تمامی این
قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد فجعلناها پس ما کردیم این عقوبت را نکالا
عذابی و عبرتی که منع کننده و پند دهنده باشد لما بین یدیها مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر
بودند و میدیدند وما خلفها و آنها را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند وموعظة و
گردانیدیم آنرا پندی للمتقین از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم واذ قال موسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر گروه خود را
وقتی که در میان قوم خود کشته یافته بودند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردد ان الله
یأمرکم بدرستی که خدای میفرماید شما را ان تذبحوا که بسمل کنید بقرة گاوی را تا بعضی از
بر مرده زنند او زنده شده بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا
آیا فرا میگیری ما را هزوا از اهل فسوس یعنی با ما سخریت میکنی ما می‌پرسیم که عامیل را که کشته
است و تو میگویی که گاوی بکشید قال اعوذ بالله موسی گفت پناه میگیرم بخدای ان اکون از آنکه
باشم من الجاهلین از نادانان و افسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند بخوان و سؤال کن از برای ما
ربک پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی که آن گاو را صفت چیست و سال
او چند است سؤال ماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از
تیغ بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجری چیزی داشتند که گویا حقیقت
آن ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال او می
پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قال گفت موسی علیه السلام انه یقول بدرستی که میگوید
خدای انها بقرة آن گاویست لا فارض نه پیر و از کار رفته ولا بکر و نه جوان نارسیده
عوان میانه است بین ذلک میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون
آنچه شما را فرموده اند ثم قالوا گفتند باری دیگر ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردگار

خود را

خود را یبین لنا تا پیدا و هویدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ آن بقره قال انه یقول گفت
موسی علیه السلام که خدای میگوید انها بقرة صفراء آن گاویست زرد فاقع لونها که در غایت
زردی رنگ او تسر الناظرین و آن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر
کنندگان را قالوا ادع لنا دیگر باره گفتند بخوان برای ما ربک خداوند خود را یبین لنا
تا آشکار کند برای ما ما هی که آن چه گاویست کارکننده است یا در صحرا چرنده سؤال ماهیت
جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند ان البقر بدرستی که گاوان
تشابه علینا مشتبه شده اند چه میان سال و زرد رنگ بسیار اند وانا و بدرستی که ما
ان شاء الله اگر خواهد خدای لمهتدون از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه وآله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن
گاو را نیافتندی قال انه یقول گفت موسی که میگوید خدای انها بقرة آن گاویست لا
ذلول نه رام کرده و نرم شده که بحکم ذراعت تثیر الارض شوراند زمین را ولا تسقی الحرث و نه گاو
آب ده کشت زار را یعنی آبکش برای زراعت مسلمة درست یا رسته شده است
از همه کارها و سرخ و چرا کردن پاک و بی عیب است و تمام خلقت لا شیة فیها نیست هیچ رنگی جز
رنگ زردی اندرو چون بنی اسرائیل نشانها شنیدند قالوا الآن گفتند کنون بیان
کردی جئت بالحق آوردی راستی را و صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو و نه چینه مادر
و پدر جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل آن گاو را بخریدند
بر آنکه پوست او را پر زر کردند فذبحوها پس بکشتند او را و حکمت در کشتن آن برای آنست
گوساله پرستان بوده ایشان نموده که برین نوع الحجه شما پرستیده اید قابل ذبح است
نه لایق عبادت و مدح القصه او را ذبح کردند وما کادوا یفعلون و نمی خواستند که بکشند
این گاو را بسبب گرانی بها واذ قتلتم اول قصه است مؤخرا یاد کنید آنرا که بکشتید
نفسا یکی را که آن عامیل بود فادارأتم پس اختلاف کردید فیها و در آن نفس مقتول
در گشتند او والله مخرج و خدا بیرون آرنده است و ظاهر کننده ما کنتم تکتمون آن چیز را
هستید شما که آنرا بپوشید از قتل بناحق فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را

ببعضها پاره‌ای از آن گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بر مقتول زدند چون بر وی زدند زنده شد
و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه
مال او را بصحرا برده قتل رسانیده بودند و بعد از گفتن ایشان در حال بقضا درآمد و بمرد
كذلك همچنانکه این مرده را زنده گردانید یحیی الله زنده میگرداند خدای الموتی
همه مردگان را ویریکم و مینماید بشما خطاب با جماعتی است که در مجلس احیای عامیل حاضر بوده اند
و میشاید که منکران زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم باشند میگوید که انکار
حشر مکنید که آخر خدای بشما مینماید آیاته دلایل قدرت خود را در احیای موتی لعلکم
مگر باشد که شما تعقلون فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی
براحیای همه نفوس قادر خواهد بود ثم قست پس سخت گشت قلوبکم دلهای شما ای جهودان
من بعد ذلک از پس زنده کردن عامیل فهی پس آن دلها که شما راست کالحجارة همچو سنگ است
در سختی و درشتی او اشد قسوة یا که سخت ترست در قساوت و غلظت از سنگ و ان
من الحجارة و هر آینه که بعضی از سنگهاست لما یتفجر آنچه روان میگردد منه الانهار از آن
جویهای بزرگ و ان منها و بعضی دیگر هست از وی لما یشقق آنچه شکافته میشود فیخرج
پس بیرون آید منه الماء از وی آب چون خرد چشمها و ان منها و بتحقیق که هست از حجارة لما
یهبط آنچه فرود آید از بلندی و پستی گراید من خشیة الله از ترس خدای و ما الله بغافل و نیست
خدا غافل عما تعملون از آنچه شما ای جهودان میکنید افتطمعون آیا طمع دارید ای مومنان ان
یؤمنوا لکم که تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لکم مر شما را در آنچه میگوئید از بعثت
پیغمبر و حقیقت دین اسلام وقد کان و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان که
بی واسطه یسمعون می شنیدند کلام الله سخن خدای را بر کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند آن
سخن را من بعد ما عقلوه از پس آنکه دانسته بودند و دریافته و چون بپایان قوم آمدند گفتند ما
سخن حق و امر و نهی او شنیدیم و لکن در آخر گفت که اگر اینها که فرمودیم توانید بکنید اگر
قادر نباشید بر ادای آن بکنید و باک مدارید وهم یعلمون و ایشان میدانستند که افترا میکنند
و در منابع آورده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که جهودان عدا از

ادعن

در مدینه بیاید از درآمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود اول روز
در مدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچو شما و آخر روز بازگشته بیاران خود می پیوستند
کما قال الله تعالی و اذا لقوا و چون ملاقات میکنند یهود الذین آمنوا آنها را که ایمان آورده اند
از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قالوا آمنا گویند ما نیز گرویده ایم و اذا خلا و چون خلوت
کنند بعضهم بعضی از اصاغر ایشان الی بعض برخی از اکابر چون کعب و حی قالوا گویند
آن اکابر ایشان را که اتحدثونهم آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم را
بما فتح الله بدانچه گشاده است خدای ابواب انشای آن علیکم بر شما در کتاب شما و تورات
بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب را از نعت و صفت
وی که در تورات مذکور بود خبر دادند و روسای ایشان از آن آگاهی یافته مر ایشان را
سرزنش نمودند که شما اینان را از صفت محمد خبر میدهید لیحاجوکم تا محاجه کنند
و حجت گیرند به آنچه دانسته اند عند ربکم نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند
شما حق را دانسته مخالفت کردید افلا تعقلون آیا چرا درنمی یابید این معنی را که اسرار
خود با خصم در میان نباید نهاد اولا یعلمون آیا نمیدانند جهودان که ان الله یعلم بتحقیق خدای
میداند ما یسرون آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول و اصحاب او و ما یعلنون و آنچه آشکارا
میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه دانای آشکارا و پنهانست
باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بی باکی
بپردازد بیت یکی سر و علن را باکسی راست گر دانای نهان و آشکارا است و منهم نصف
و از جهودان امیون جماعتی اند نانویسنده و ناخواننده که لا یعلمون الکتاب نمیدانند
تورات را و نمی شناسند که در وی چه چیز است الا امانی مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق
ایشان باشد یا وعده های دروغ که از علمای خود میشنوند که بهشت خاص ایشان خواهد
بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد و ان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر
آنکه گمان می برند و یقین ندارند فویل پس عذاب یا اندوه للذین مر آنان راست که
ایشان یکتبون الکتاب می نویسند نوشته محرف را بایدیهم بدستهای خود یعنی خود مباشر

کتابت اند و بدیگری می‌نمایند ثم یقولون پس میگویند هذا این نوشته من عند الله از نزدیک
خداست و چرا چنین میکنند لیشتروا به تا بخرند بواسطهٔ آن رشوت یعنی استبدال کنند بدان
کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی علمای یهود بواسطهٔ رشوت صفت مصطفی را
صلی الله علیه وآله وسلم که در توریت برین وجه بود که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون
سیاه چشم میانه بالا تغیر کرده و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم
سپید پوست فروهشته موی کج چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند
این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای مر ایشان را مما کتبت از آنچه نوشته و تغیر کرده
ایدیهم دستهای ایشان وویل لهم و دیگر بار وای مر ایشان را مما یکسبون از آنچه کسب
میکنند از رشوت و مأکل حرام وقالوا و گفتند یهود بزعم خود لن تمسنا النار هرگز مس نکند آتش
دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر روزی چند اندکی شمرده شده که آن هفت روز است
در مقابله هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم گوساله پرستیده اند
قل بگو ای محمد مر ایشان را اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله از نزدیک خدای عهدا وعده
عهدی و پیمانی که شما را از آنچه میگویید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده است
فلن یخلف الله پس خلاف نکند خدای عهده وعده خود را ام تقولون یا میگویید و افترا میکنید
علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید بلی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه من کسب
سیئة هر که بدی کند یعنی شرک آرد یا باحکام الهی رضا نده و بعد از آن عمل نماید واحاطت به
و فرا گیرد و گرد او در آید خطیئته گناه او یعنی بر وی مستولی شود تا بر کفر بمیرد فاولئک پس آن
گروه مشرکان اصحاب النار اهل دوزخ و ساکنان آن‌اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش
جاوید مانندگانند والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای و آنچه از نزد او آمده وعملوا الصالحات و عمل
کردند نیکو و پاکیزه اولئک اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشت و مستحق آن‌اند هم ایشان فیها در آن بهشت
خالدون در بهشت جاوید باشندگانند واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت میثاق
بنی اسرائیل عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم لا تعبدون نپرستید الا الله مگر خدای را که سزای
پرستش اوست وبالوالدین و نیکویی کنید به پدر و مادر احسانا نیکویی کردن وذی القربی

والیتمی

و دیگر به نسبت خویشان والیتامی و بی پدران والمساکین و بیچارگان وقولوا و بگویید للناس
مر عامهٔ مردمان را حسنا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا با مردمان چنان سخن گویید که دوست دارید که
با شما گویند واقیموا الصلوة و نماز را بپای دارید با شرایط آن وآتوا الزکوة و بدهید زکوة را
بر وجهی که حکم کرده‌ام ثم تولیتم پس روی بگردانیدید یعنی بعد از این پیمان برگشتید از عهد
و میثاق الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشان‌اند که بر شریعت توریت
استقامت داشتند وانتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریت که در
متابعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم صادر شده واذ اخذنا و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم
پیمان از اسلاف شما را از ایشان عهد بستیم که لا تسفکون مریزید دماءکم خونهای اقربای
و هم دینان خود را ولا تخرجون انفسکم و بیرون مکنید کسان خود را ایشان من دیارکم از
خان و مان خویش و عهد دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثم اقررتم پس
اقرار کردید یعنی قبول نمودید وانتم تشهدون و شمای یهود مدینه گواهید که با آباء
شما این عهد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که پیمان را شکسته تقتلون انفسکم
میکشید کسان خود را وتخرجون فریقا و بیرون میکنید گروهی را منکم از قوم خود من دیارهم
از سراها و منزلهای ایشان تظاهرون با هم پشت شدید علیهم بر آن قوم مغلوب شده از شما
بالاثم به بزه کاری والعدوان و افزون طلبی و بیدادی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی
بنی قریظه و دیگر نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند
یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند
و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی
منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بکمال جلای وطن انجامیدی و چون کسی
اسیر شدندی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وان یاتوکم و اگر بشما آیند اساری
اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشان را فدیه میدهید یعنی با سیری دیگر بدل می‌کنید وهو محرم
این آیه تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه آن
حرام کرده شده است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون

ایا می گروید شما ببعض الکتاب بپاره از احکام توریت که فدیه اسیرانست وتکفرون ببعض وکافر میشوید
ببعضی دیگر که قتل و اخراجست فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلک این
حنث عهد شکنی و نافرمانی منکم از شما که یهود اید الا خزی مگر خواری و رسوای فی الحیوة
الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلاء بنی النضیر ویوم القیمة
و روز رستخیز یردون باز گردانیده شوند از حشرگاه الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که عذاب
دوزخ است و یکی از علامات شدت او دوام اوست وما الله بغافل و خدای غافل نیست
عما تعملون از آنچه عهد شکنان بکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب هم یهود اند یا خطاب
عامست اولئک الذین این گروهانند که زندگانی خردی اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند و بدل کرده اند
زندگانی محقر دنیا را بالاخرة بنعمت جاویدی آن سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود
عنهم العذاب از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرة بتخفیف از آتش ولا هم ینصرون
و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بدفع
عقوبات ولقد اتینا موسی و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الکتاب توریت وقفینا و از پی
در آوردیم من بعده بالرسل از پس موسی فرستادگان چند چون یوشع و داود و سلیمان والیاس
و ذکریا و یحیی علیهم السلام واتینا عیسی ابن مریم و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای
روشن و معجزات هویدا چون اخبار غیب و احیاء موتی و غیر آن وایدناه و نیرومند
گردانیدیم او را و قوت دادیم بروح القدس بجان پاکیزه یا جبرئیل که در همه وقت قرین عیسی
علیه السلام بودی یا اسم اعظم که برکت او زنده کردی یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان
ازان یافتندی بیت دل تازگی از حسن کلامت دارد جان زندگی از سماع نامت
دارد افکلما ایا هرگاه که از نزد ما جاءکم رسول آمد بشما فرستاده بما لا تهوی آنچه دوست ندارد
انفسکم نفسهای شما آنرا و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد استکبرتم متعظم کردید
وگردن ننهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام
وفریقا تقتلون و گروهی را کشتید چون ذکریا و یحیی علیهما السلام وقالوا و گفتند یهود قلوبنا غلف
دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و بازداشته شده است از قبول قول محمد

سخن ما امید میکردانیدند حضرت سید را صلی الله علیه وآله وسلم از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت
حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدای ایشان را
رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بکفرهم بسبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون
پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون ابن سلام و اصحاب او ولما جاءهم و آنهنگام که
بدیشان آمد کتاب من عند الله نوشته از نزد خدای که آن قرآنست مصدق گواه موافق لما معهم
مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند
و بدان نگرویدند وکانوا من قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی
یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب بر و فرود آید هرگاه که کفار
عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دست برداشته گفتندی بار خدایا
نصرت میخواهیم از تو بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم که رسول آخر الزمانست علی الذین کفروا بر آنانکه
نگرویده اند از مشرکان عرب فلما جاءهم پس آنوقت که آمد بر ایشان ما عرفوا آنکس را که
شناخته بودند کفروا به کافر شدند بدو چه ایشانرا گمان بود که پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود
چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای علی الکافرین بر ناگرویدگان
که بواسطه خود کار بگردانند و عناد ورزیدند و وضع ظاهر موضع مضمر تسجیل بر کفر ایشانست بئس
ما اشتروا بد چیزیست که ایشان فروختند به آنچه انفسهم نفسهای خود را و آنچه بر گزیدند
ان یکفروا اگر کافر میشوند بما انزل الله بدانچه فرستاده خدای که آن قرآنست بغیا از جهت
حسد یعنی رشک برده ان ینزل الله بر آنکه فرو فرستد خدای من فضله فضل خود را که کتاب و وحی
علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشند فباءو پس باز
گشتند چون ان بغضب بخشمی از خدای تعالی با سحق کشتند علی غضب بالای خشمی دیگر
بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وللکافرین و مر کافرانراست عذاب مهین عذابی
خوار کننده و اذا قیل لهم و چون گویند مر یهود را که آمنوا بگروید بما انزل الله بدانچه خدای
فرستاده از انجیل و قرآن قالوا نؤمن گویند ما میگرویم بما انزل علینا بانچه بما فرستاده اند
یعنی توریت ویکفرون و کافر میشوند بما وراءه بدانچه ورای کتاب ایشانست وهو الحق

وآن ماورا یعنی انجیل و قرآن درست و راست مصدقا در حالتی که آن حق و باور دارنده است
لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست و ازین کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر
بانچه موافق چیزیست کفر باشد بآنچیز قل بگو ای محمد در جواب انا یکم میگویند بتوریت
ایمان داریم فلم پس چرا تقتلون میکشید انبیاء الله پیغامبران خدای را من قبل پیش ازین ان
کنتم اگر بوده اید شما مؤمنین گرویدگان بتوریت ولقد جاءکم موسی و هر آینه که آمد بشما موسی
بالبینات بنشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل پس
فرا گرفتید گوساله را بخدای من بعده از پس رفتن موسی علیه السلام بطور وانتم ظالمون و شما
بیداد گر بودید بر نفس خود واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم میثاقکم پیمان شما را ورفعنا
و برداشتیم فوقکم الطور بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل خذوا گفتیم که فرا گیرید
ما آتیناکم آنچه بشما داده ایم یعنی توریت بقوة بقوتی درست و جدی تمام واسمعوا و بشنوید
یعنی فرمان برید قالوا گفتند باشکار سمعنا شنیدیم و پذیرفتیم و بنهانی با خود گفتند
وعصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا و خورانیده شدند یعنی در آمیختند
فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله را بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان قل
بگو بئسما یأمرکم بد چیزیست آنچه میفرماید شما را به بآنچیز ایمانکم ایمان شما و آن کفر است
بقرآن و به محمد صلی الله علیه وآله وسلم ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین گرویدگان بخدای چه اگر کسی
مؤمن باشد ایمان او بکفر امر نفرماید و جهودان با این همه دعوی میکنند که بهشت جز جای ما نخواهد
بود خدای تعالی فرمود قل بگو ای محمد در جواب این دعوی ایشان که ان کانت اگر هست
لکم مر شما را الدار الآخرة سرای آخرت و نعمت بهشت عند الله نزدیک خدای
خالصة پاکیزه و خاص من دون الناس بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان
کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان
نتوان رسید و آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاست پس هر که آرزومندتر بود
بمرگ مشتاقتر بود و حق مرگست که دوست را نزد دوست آن کی که او مرگ
شادان بود ولن یتمنوه و آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بانچه پیش فرستاده است

ایدیهم

ایدیهم دستهای ایشان از قتل انبیا و تحریف نعت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم والله علیم و خدای
داناتر است بالظالمین بستمکاران دروغ گویان ولتجدنهم و هر آینه که یابی تو جهودان را
احرص الناس حریص ترین مردمان علی حیوة بزندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از آنکسانی
نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که مراد اینجا مشرکان مجوس اند زیرا که
مجوس زندگانی دنیا دوستر از ایشان نیست یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان
یعنی از گبران لو یعمر که کاشکی عمر داده شود الف سنة هزار سال و از سنت که تحیت مجوس
چون بهم رسند آنست که هزار سال زیی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است
وما هو بمزحزحه و نیست که رهاننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده
شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بانچه
ع می کنند جهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از جهود گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل است
و او وحی بدو می آورد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب
بر آبای ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما با ابو القاسم ایمان می آوردیم حق
سبحانه و تعالی فرمود که قل بگو ای محمد من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبرئیل را و این
نامیست عبرانی یا سریانی و معنی او عبد الله است و او امین خزاین وحی الهی است پس هر که دشمن
او بود گو از خشم بمیرد فانه نزله پس بدرستی که او فرو می آرد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله
بفرمان خدای مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از وی
نازل شده و حالا با اوست از کتب منزل چون توریت و زبور وهدی و قرآن راه
نماینده است بحق وبشری و مژده دهنده للمؤمنین مر مؤمنان را به نجات و درجات من کان
هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدای را وملائکته و فرشتگان او را ورسله و فرستادگان او را
وجبریل ومیکال و این دو فرشته مقرب را فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی عدو للکافرین
دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل اند ولقد انزلنا و هر آینه ما فرستادیم الیک بسوی تو
آیات بینات نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن وما یکفر بها و کافر نشود
بدین آیتها الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای اوکلما آیا هر گاه که جهود عاهدوا عهد کنند

عهداً عهد کردنی نبذه بشکستند آن را فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه بسیاری از ایشان
لا یؤمنون نمی‌گروند بتوریت ولما جاءهم و آنگاه که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده از
نزدیک خدای یعنی محمد مصدق باور دارنده لما معهم مر توریت را که با ایشانست نبذ فریق
بیفکندند گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه عطا داده شده بتوریت یعنی علمای ایشان
کتاب الله توریت را یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت خود کانهم گوییا که آن علما لا یعلمون
نمیدانستند که قرآن کلام خداست و محمد رسول الله است واتبعوا و پیروی کردند این یهود ما تتلوا
الشیاطین آنچیزی را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و
آنچنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبده‌ها و سحرها و نیرنگهای کهانت برآمیخته بو
بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود و سلیمان علیه السلام بران اطلاع یافته
بود و همه آن نوشتها را آورده بود و در صندوقی نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود
دفن کرده و بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده
جهان فرانمودند که سلیمان بدین سحرها و شعبده‌ها پادشاهی میکرده و بعد ازان یهود
سلیمان را نسبت بسحر میدادند حق تعالی ایشان را رد میفرماید و میفرمود که وما کفر سلیمان و هرگز کافر
نشد سلیمان یعنی جادوئی نکرده ولکن الشیاطین و لیکن دیوان کفروا کافر شدند
یعلمون الناس می‌آموختند مردمان را السحر جادوئی وما انزل و دیگر باره یهود متابعت کردند
آنچیزی را که فرو فرستاده شد از سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هاروت
وماروت نام آن دو فرشته و ایشان بر آدمیان کار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که آن
بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان راست بودی
بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق تعالی
نفس بشری بدیشان داده برای حکومت بزمین فرستاد و ایشان بزمین آمده بزنی
زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند
و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان در میان ... مقرر شد
و حالا در چاه بابل سرنگون آویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که

در آن زمان

در آن زمان سحره دعوت نبوت میکردند حق تعالی در زمان حکومت و قبل از معصیت این علم
بدیشان فرستاده و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم در آموخت تا جمیع زیرکان را
تعلیم دهند و ایشان برکیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند
وما یعلمان و نیاموزند این دو فرشته در ان وقت که در چاه اند من احد هیچکس را جادوئی حتی
یقولا تا گویند مر آموزاننده آنکس را انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای
فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر علم سحر گناهی مترتب نیست فیتعلمون پس می‌آموزند
منهما ازان دو ملک ما یفرقون آنچیزی را که جدائی افکنند به بدان بین المرء وزوجه میان مرد و زن او
وما هم و نیستند جادوان بضارین مضرت رساننده کان به بسحر من احد هیچکس را الا باذن الله
مگر بقضا و قدر خدای ویتعلمون و می‌آموزند ما یضرهم آنچه ایشان را زیان رساند ولا ینفعهم
و سود نکند ایشان را ولقد علموا و هر آینه بتحقیق دانستند یهود لمن اشتریه هر که سحر را بخرد یعنی با
بکار برند ماله مر او را فی الآخرة در ان سرای من خلاق بهره از نیکوئی ولبئس
ما شروا و بد چیزیست آنکه فروختند به بدان چیز انفسهم نفسهای خود را یعنی اختیار
کردند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که دانند زیان این سودا را ولو انهم و اگر ایشان
آمنوا گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش دین
یهودی لمثوبة هر آینه پاداش یافتندی و پوشیده نیست که مثوبة پاداش من عند الله از نزدیک
خدای خیر بهتر است از رشوت که بکتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌ستانند
لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده‌اید لا تقولوا
راعنا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه وآله وسلم که یهود گفتار
شما را دست آویز ساخته‌اند آنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام
فاحشه است و مومنان بدان معنی گفته مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه
فرمود که این کلمه مگوئید وقولوا انظرنا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید
حکم خدای را بسمع قبول وللکافرین و مر کافرانراست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت این کلمه
میگویند عذاب الیم عذاب دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند

الذین کفروا آنانکه حق را پوشیده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکان
ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود علیکم بر شما من خیر هیچ نیکویی من ربکم از پروردگار
شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یهود می خواستند که نبوت با آل
اسمعیل انتقال کند و مشرکان را دوست آن بود که پیغمبری بولید مغیره و یا نعیم ثقفی رسد
والله یختص و خدای اختصاص میدهد برحمته برحمت نبوت و وحی خود من یشاء هر کرا می خواهد
والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست بهرکه او را نبوت داده و در صحبت
نفس نعمت استعاریست با آنکه مثبت فضل او فضیلت افزون از عدد لطف و عطیت
بیرون از شمار ما ننسخ هر حکم منسوخ میگردانیم من آیة از آیات قرآن بروفق مصالح خلق و مقتضای
زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلها برداریم نأت بخیر بیاریم بهتری منها ازان
آیه منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت او مثلها
یا بیاریم مانند آن که نسخ کرده ام در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل
قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان که نسخ
می دانستند و میگفتند که آن شماتت و بر خدای روانیست و از حکمت الهی و مصلحت
پادشاهی در نسخ احکام غافل و جاهل بودند حق تعالی میفرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم
نیست و نمیدانی ان الله که حق سبحانه و تعالی علی کل شیء بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و
قدیر تواناست بر کمال الم تعلم آیا دانا نیستی ان الله باآنکه بحقیقت خدا است له ملک
السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین پس هرچه خواهد کند وما لکم
و نیست مر شما را من دون الله جز خدای من ولی دوستی که از و شما نفع رسد ولا نصیر و نه یاری
دهنده ام تریدون یا میخواهید ان تسألوا آنکه سوال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل
همچنانکه سوال کرده شده بود موسی را من قبل پیش ازین جهودان میگفتند محمد باید که کتاب
بیارد یکبار چنانکه موسی علیه السلام آورده بود که شما از محمد همان مطلبید از سوالهای
متعنتانه که پدران شما از موسی علیه السلام مطلبیدند ومن یتبدل الکفر و هرکه بدل کند کفر را بالایمان
یعنی کفر را بر ایمان برگزیند فقد ضل پس بدرستیکه گمراه گشته است سواء السبیل از میان راه

بلی

راست ودّ کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل تورات چون فنحاص بن
عازورا که دانشمندان ایشان بود و امثال او لو یردونکم آنکه گردانند شما را مراد حذیفه یمانی
و عمار و یاسر است که فنحاص با یاران او مر ایشان را دعوت بیهودیت میکرد و در حق حذیفه
فرمود که یهودی بخواستند که گمراه سازند شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا کافران
حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای
طبع ایشانست نه بفرموده کسی من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مر ایشانرا
آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و حقیقت قرآن و صحت
دین اسلام فاعفوا پس درگذرانید ای مسلمانان و بگذارید از قتال ایشان واصفحوا
و روی بگردانید از ایشان حتی یأتی الله تا بیارد خدای بامره فرمان خود را که حکم است بقتال
یا امر بجزیه ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزی از قتل و تعلیم
قدیر تواناست اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا
و آنچه از پیش فرستید لانفسکم برای نفسهای خود من خیر از مال دنیا بر سبیل صدقات
و نفقات و انواع خیرات تجدوه یابید آنرا نوشته عند الله نزدیک خدای یا ثواب آن
بیابید از نزدیک وی ان الله بدرستی که خداوند تعالی بما تعملون بدانچه شما میکنید
از خیر و صدقه بصیر بیناست وقالوا و گفتند جهودان و ترسایان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید
در بهشت الا من کان مگر آنکه باشد هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند به بهشت
نرود الا جهودان و نصاری گفتند به بهشت نرود الا ترسایان تلک این دعوی از دو
طایفه امانیهم آرزوهای ایشانست قل هاتوا بگو محمد بیارید برهانکم حجت خود را برین دعوی
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در قول خود بلی نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه من اسلم هرکه تسلیم کرد وجهه همه خود را لله برای طاعت خدای وهو محسن و او نیکو
کار است در کردار و گفتار فله اجره پس مر اوراست مزد او عند ربه نزدیک پروردگار
او ولا خوف علیهم و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان ولا هم یحزنون و نه اندوهناک
باشند از نقصان و زوال آن مزد جمعی از نصاری نجران به مدینه آمدند و با روسای یهود

مناظره نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند حق تعالی این آیه
فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند یهودان لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ نیستند گروه ترسایان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی
از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ و گفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند جهودان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی که
معتد به باشد وَهُمْ و حال آنکه همه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب خدا را یهودان
از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را باطل اند و ترسایان
در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بیحاصل اند كَذَٰلِكَ همچنین که اینها
میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان
مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم درباره ایشان همین گفتند که
جهود و ترسا بر حق نیستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ پس خدای داوری کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچیزی که هستند ایشان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ که در آنچیز اختلاف میکنند از
حق و باطل وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّن مَّنَعَ از آنکس که بازداشت مَسَاجِدَ اللَّهِ سجدهای خدا را
أَن يُذْكَرَ از آنکه یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ و در آنجا نام خدای تعالی تکبیر گفت که در مساجد خدا را
یاد کنند و پرستش نمایند وَسَعَىٰ و سعی نمود فِي خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد و این بخت النصر
بابلی بوده یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و احبار را بقتل رسانیده یک مسجد را
بلفظ جمع ذکر کرده بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست یعنی محل سجده أُولَٰئِكَ آن گروه که
در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیده اند مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را و نسزد أَن يَدْخُلُوهَا که در آیند
بدان مسجد إِلَّا خَائِفِينَ مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام است که
ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان راست
فِي الدُّنْيَا در این جهان خِزْيٌ رسوائی و خواری و جزیه دادن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان را در آن سرای
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ وَلِلَّهِ و مر خدایراست الْمَشْرِقُ جای برآمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای
فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت
قبله خلاف کردند و هر کس تحری نموده برای خود محرابی ساخته و چون روشن شد خطوط
محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعادت تقضای آن نماز

از حضرت

از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اجازت خواستند و این آیه نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده باشد اعاده نماز
حاجت نیست چه همه جهات از آن اوست فَأَيْنَمَا پس هر کجا که تُوَلُّوا روی آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ
پس آنجا وجه خدایست یعنی جهت طاعت اوست محققان در تحقیق این آیه گفته اند که
زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت ظلال هدایته درین ابیات
اشارتی بدان میفرماید که نظم از بتی تا بتو لوا خوان ثم وجه اللهش ترجمان یعنی آنسو که روی
قصد آری تا حق بندگیش بگزاری وجه حق کان بود جهت او باشد آنجا که روی آری لیکن و
هیچ جا را اگر داشتنش بس بود عین حق عیان همه جا عارف حق شناس را باید که بهر سو کرده
نگشاید ببیند آنجا جمال حق بیدا تمسلد از جمال حق قطعا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای وَاسِعٌ
ترک منفعت است و بسیار رحمت عَلِيمٌ داناست بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بی باکان
از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللَّهُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحَانَهُ پاکی و
بی عیبی او راست بَل بلکه نه چنانست که ایشان میگویند که لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها
وَالْأَرْضِ و در زمین و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند
بود چه ولد بنابر اتحاد جنس والدین و این مملوک عین مالک كُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمانست
بکبرای او لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمان بردارنده یعنی مغلوب اند در تحت تصرف قدرت او بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
از نو پدید آرنده آسمانها و زمینهاست وَإِذَا قَضَىٰ و چون خواهد یا تقدیر کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ
پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که كُن باش فَيَكُونُ پس با شد وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند خدایرا و علم نخوانده چون مشرکان مکه لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نگوید خدای با ما أَوْ تَأْتِينَا
آيَةٌ یا بر کسی از ما پیغام می آید كَذَٰلِكَ همچنانکه این مشرکان گویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِن
قَبْلِهِم پیش از ایشان یهود و نصاری مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور
معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ بیکدیگر مشابه است دلهای کفار و مشرکان اهل کتاب در کفر و قساوت
و سوالات از روی عناد و کدورت قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بدرستی که ما پیدا بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ
يُوقِنُونَ برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی ما فرستادیم ترا ای محمد
بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند بالحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مؤمنان را

وَنَذِيرًا بیم کننده کافران را وَلَا تُسْئَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ اَصْحَابِ الْجَحِيمِ از اینکه اصحاب
الجحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم جاری
شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بگشاید و اثر غضب بر ایشان نماید حال آنکه کرا
بیم عذاب الیم بر منهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیه فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند
و ما ترا الخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند بر تو ادای رسالت است و برها حساب اهل ضلالت
وَلَنْ تَرْضٰى و هرگز راضی نشوند عَنْكَ از تو الْيَهُوْدُ وَلَا النَّصَارٰى نه جهودان و نه ترسایان حَتّٰى تَتَّبِعَ
تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگو ای محمد وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را
ستایش کنند اِنَّ هُدَى اللّٰهِ بدرستی که راه نمودن خدای هُوَ الْهُدٰى آنست راه نمودن بحق شما را امر یهودیت
و نصرانیه منحرف باید و او مرا باسلام راه نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد اَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
ایشان را و رها باشی بَعْدَ الَّذِيْ پس از آن چیزی که براستی جَاءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش که
وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای
مِنْ وَلِيٍّ دوستی رهاننده وَلَا نَصِيْرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب با حضرت است و معنی راجع
بامت اَلَّذِيْنَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت تولی که آیه در شان عبد الله
بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل تولی که در شان اصحاب سفینه بود از علما زمان نجاشی که
با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمده بودند یا قرآن تولی که آیه در شان سلمان
فرود آمده باشد بر هر تقدیر که باشد يَتْلُوْنَهٗ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهٖ
چنانچه حق خواندن یا متابعت کردنست اُولٰئِكَ آن گروه يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان دارند بکتاب خود و احکام
نه آنانکه تحریف کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهٖ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فَاُولٰئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْخَاسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران يَا بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ ای فرزندان یعقوب اُذْكُرُوْا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا
الَّتِيْ آن نعمتها که اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَاَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ و بدرستی که من شما را تفضیل کردم
عَلَى الْعَالَمِيْنَ بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیه بجهت تقریر و تاکید نعمتهای الهی است وَاتَّقُوْا و بترسید
يَوْمًا از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِيْ کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب
وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی را عَدْلٌ فدای او را یعنی بدلی که عوض او معذب گردد وَلَا تَنْفَعُهَا

[illegible]

و سود نکند هیچ نفسی را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ و نباشند کافران که ممنوع
گردند از عذاب ایشان ترا مصراع سودی نکند یاری هر یار که هست وَاِذِ ابْتَلٰى و یاد کن ای محمد وقتی را که
بیازمود یعنی امر کرد اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهٗ مر ابراهیم را پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک
حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرده اند آن ده خصلت است یعنی گذاشتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که موی دارد
و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و تراشیدن موی زیر بغل و حلق عانه
و ختنه و استنجا بآب فَاَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم با تمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قَالَ گفت خدا
چون متابعت فرمان کردی اِنِّيْ جَاعِلُكَ بدرستی که من گرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان اِمَامًا
پیشوای مردمان که همه پیغمبران بعد از تو بتو اقتدا کنند و اگر حق سبحانه عمر ما را فرمود که اتبع ملة
ابراهیم و امت مرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای اظهار این عهده است و چون خدای تعالی او را
بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت ابراهیم با حق تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ و از فرزندان من نیز گ
من نیز امام پیدا کن قَالَ گفت حق تعالی در جواب او لَا يَنَالُ نرسد عَهْدِي عهد من یعنی رحمت
و قبول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظَّالِمِيْنَ ستمکاران را یعنی کافران را از ذریت تو وَاِذْ
جَعَلْنَا و یاد کن آنکه گردانیدیم الْبَيْتَ خانه کعبه را مَثَابَةً جای باز گشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ
مر آدمیان را یعنی جای باز آنکه هر سال بوی باز گردند و آنجا بثواب جناب رسند وَاَمْنًا و گردانیدیم
آنرا موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوْا و فرا گیرید ای مومنان بعد از آنکه شرف حرم یافتید
مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيْمَ از مقامی که منسوبست با براهیم مُصَلًّى نمازگاه و آن سنگی است که در روی حجر
وضع کرده اند اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر اوست وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم
اِلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَاِسْمَاعِيْلَ بسوی ابراهیم و اسمعیل اَنْ طَهِّرَا آنکه پاک سازید بَيْتِيَ خانه مرا از اوثان و انجاس
و خباثت و مناهی و طواف جنب و حایض لِلطَّائِفِيْنَ برای طواف کنندگان وَالْعَاكِفِيْنَ و برای مقیمان معتکفان
وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت بر آنند که پاک کن
خانه دل را که حرم دوست است از اوثان تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس واجب است
و تطهیر دل از ملاحظه اغیار بیت گر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفای حضرت عرفان اثر رو
کنی اوراک وَاِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا

آمنا

این مکان را که برای تو درین خانه ساختم بلدا آمنا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبات
در امان و جوار وارزق اهله و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه‌ها حق تعالی این دعا مستجاب گردانید
حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیههای فلسطین که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بیاورد و
هفت بار بر گرد خانه طواف داده در زمین شام بر سر مرحله از مکه وضع کرد و آن دیه را الحال
طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم تخصیص کرد رزق را بمومنان و گفت من آمن منهم
ده هر که ایمان آورد منهم از ایشان ساکنان این شهر بالله بخدای والیوم الآخر و بروز بازپسین قال
گفت خدای ومن کفر و هر که کافر شود فامتعه پس او را برخورداری دهم قلیلا برخورداری اندک یعنی مدت حیات
ثم اضطره پس او را بیچارگی برانم الی عذاب النار بعذاب دوزخ وبئس المصیر و بد جایست دوزخ واذ یرفع و یاد کن
آنرا که برداشت ابراهیم القواعد ابراهیم اصلها و اساسها را من البیت از خانه کعبه واسماعیل عطف است بر ابراهیم
چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده هر یک در طرفی از آن خانه کار میکرده اند یا بنوبت دیوار بر می‌آورده
و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار میبرده بعد از اتمام خانه بدعا
دست تضرع برداشته گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انک انت السمیع
هر آینه که تویی شنوای مر دعا را العلیم و تویی دانا بنهانیها ربنا ای پروردگار ما واجعلنا و گردان
ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لک مر ترا ومن ذریتنا و گردان از فرزندان ما
امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده و منقاد شده ترا وارنا و بنمای ما را مناسکنا و مواضعی که در آن اعمال حج
بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان وتب علینا و از ما
درگذران اگر در عمل قصوری واقع شده انک انت التواب بحقیق تویی پذیرنده توبه عاصیان الرحیم
بخشنده بر گناهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و برانگیز در میان ذریت ما یا امت مسلمه مبعوث گردان رسولا
منهم فرستاده از ایشان بزبان ایشان تا ذریت را عزی و شرفی باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتک
کتاب ترا یا بیان کند نشانهای وحدانیت تو بایشان ویعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشان را قرآن والحکمة و معانی
آن یا بیان کند آنچه در وی است از امر و نهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک گرداند ایشان را از کفر بسبب بیان شرایع و احکام
انک انت العزیز بدرستی که تو توانای و غالب بر اجابت دعا الحکیم تویی دانای محکم کار حق سبحانه این دعا را ۴
نیز باجابت مقرون ساخته حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و گفته انا دعوة ابی

ابراهیم

ابراهیم بشارت دهنده است ومن یرغب و کیست که باز گردد و بیزار شود عن ملة ابراهیم از کیش ابراهیم
الا من سفه مگر کسی که خوار گردانید نفسه نفس خود را یا هلاک سازد یا غبن کند بخود نفس خود را ولقد اصطفیناه و بدرستی که برگزیدیم
ابراهیم را فی الدنیا درین سرای برسالت و نبوت و اتخاذ خلت و بنای کعبه وانه فی الآخرة و بدرستی که او در سرای آخرت
لمن الصالحین از جمله شایستگان است که در بهشت باشند اذ قال له یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را ربه پروردگار او اسلم
گردن بنه فرمان را یا تسلیم شو هر چه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم گردن نهادم لرب العالمین بپروردگار
عالمیان هرچه خواهند کنند با من روا حاکم و آن شاء اتفاق بینه که تسلیم بصحیح خویش بدست کرد دین ابراهیم
پس بکویت ووصی و وصیت کرد بها بملت خود یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم مر پسران خود را ویعقوب و وصیت
کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون این هر دو وصیت آن بود که یا بنی ای پسران من ان الله
اصطفی هر آینه که خدای تعالی برگزید لکم الدین برای شما دین حق را که ملت اسلامست فلا تموتن پس مرید الا وانتم مسلمون
مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد یعنی از ترک اسلام بترسید ام
کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر آنگاه که آمد یعقوب الموت یعقوب را مرگ او یعنی اسباب علامات آن روی داد اذ قال
آن وقت که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من بعدی از وفات من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید
خدای تو را واله آبائک خدای پدران تو را ابراهیم و اسمعیل و اسحق ابراهیم اگر چه جد بود و بجد گفته حیث آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل اگرچه عم بود هم
خوانده شد زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجای آرند و این نظر بر اتحاد ملیت الها واحدا عبادت میکنیم خدای
که یگانه و یکتاست ونحن له مسلمون و ما او را منقادیم اطاعت تلک آن جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت
که در گذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم و مر شما راست آنچه کسب کردید شما را بعمل ایشان جزا ندهند
ولا تسألون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند ادعای یهود آن بود که اسباب نجات آبا و
و برکت ایشان ما را کافیست درین آیه فرمود که شما را باعمال ایشان نفع نیست و ایشان را با فعال شما مؤاخذه خواهند کرد
وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا هودا باشید از جمع یهود او نصاری و گفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید
قل بگوی بل نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم ملة ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا حق گرای
آن ملت مایل است از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه بسوی دین اسلام وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین
از شرک آورندگان قولوا بگوئید ای مسلمانان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری در جواب آنکه
شما را بجهودی و ترسایی دعوت میکنند بگوئید آمنا بالله گرویدیم بخدای وما انزل الینا و بآنچه فرستاده شده بسوی ما

مسلمون

اعمال گذشتگان را از ما نپرسند

جا بمعنی ذات ان و ما انزل الی ابراهیم و با نجه فرود فرستاده شده است بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است و اسمعیل و اسحق و یعقوب و بفرزندان او
اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و بفرزندان یعقوب اگرچه با ولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرود نیامد
اما چون متعبد باحکام صحف بودند گویا کان بدیشان منزلست چنانچه قران بر ما منزلست برما و ما اوتی موسی و عیسی و ایمان
داریم با نچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریت و انجیل و سایر دلایل نبوت و ما اوتی النبیون و با نچه عطا داده شده اند پیغمبران
از کتب و معجزات من ربهم از نزد خداوند خود لا نفرق هیچ جدائی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یکی بسبب
ایمان داریم و نحن له و ما مر خدا را مسلمون گردن نهادگانیم فان امنوا پس اگر ایمان آرند یهود و نصاری بمثل ما امنتم
با نچه شما ایمان آورده اید بان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر اینه راه راست یافته اند و ان تولوا و اگر
برگردند و اعراض کنند فانما هم فی شقاق پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوت اند ای محمد از دشمنی
ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند از تو بازدارد شر یهود و نصاری را و هو السمیع و او
شنوا مقالات موحدان و کافران است العلیم داناست باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات چون دو
کلی از سادات بنی قریظه صلی الله علیه و سلم در ادعا کرده بودند بر سایر یاران طریق خلافت کنند با مسلمانان مفاخرت آغاز
کرده و گفتند شما را صبغه است و ما ارا صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب عموریه
با عتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است از هر دینی سواء آن تعمید را اصطباغ خوانند و نصرانیت آن را
بالتصر استیحی حق تعالی فرمود صبغة الله بگو ای مسلمانان که ما صابغیم بصبغة الله و آن دین حنیفیت و بگو اید ای ایها
و آن تطهیر مسلمانانست بآب و من احسن و کیست نیکوتر من الله از خدای صبغة از جهت دین پاک و تطهیر یعنی بکار اوست
و نحن له و ما حق را باتباع صبغة الله عابدون پرستش کنندگانیم و گفته اند صبغة الله ربوبیت و محبت است
هر که را برنگ دوستی آرد از همه عالمش بر سرآورده و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگیست و مرد یکی است که از رنگ
پاک شود در رنگ صبغة الله بگیرد خلاصه سایل و دیشان در تعاوه عبارت و اشارات ایشان با معنی این صبغه
است و حقیقت آن دین بایی که صاحب لوایح حلاوت طلال حقایقه فعلم کرم بجواب آنها مستقید
فرموده ای سیوان برادر بس بر کت بار دلخواه ای دل تا نقش فرزندی و رنگ آنکا ای دل اهل هر کسی میان بر رنگ
من احسن صبغة من الله ای دل بهود و نصاری از تعصبات قرآنی دیگر باره در وادی تعصب افتادند و گفتند
انبیا الله و احباؤه مارا که شرف و دوستی و قرب و فرزندی حق سبحانه ثابت باشد بکی بیهود از یر بر شما نرسد
سخن خود را فرمود قل بگو در جواب ایشان اتحاجوننا آیا محاجه میکنید با ما فی الله در دین خدای و رعی ای که اوست و هو ربنا

ماست و ربکم و پروردگار شماست و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او
بر همه واجب است و لنا اعمالنا و مارا است جزای کردارهای ما و لکم اعمالکم و شمارا است
مکافات عملهای شما و نحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون ایا
میگویید یهود و نصاری و حرف بخطاب میخواند یعنی شما میگویید ای جهودان و ترسایان
ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط که این پیغمبران و پیغمبرزادگان کانوا هودا بودند
بر دین یهودی و این قول جهودانست او نصاری یا بر کیش نصرانیه و این سخن ترسایانست
قل تو بگو ءانتم اعلم ایا شما دانا ترید باحوال انبیا ام الله یا خدای که ایشان را
بدان دین مبعوث گردانیده و من اظلم و کیست ستمکارتر بر خود ممن کتم از آنکس که
بپوشید شهادة عنده گواهی که او ثابت شده باشد من الله از خدای یعنی بواسطه
کتاب الهی دانسته بود و تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و ما الله بغافل و نیست خدای بی علم و بی خبر عما تعملون از آنچه شما میکنید
از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلوات الله و سلامه علیه تلک امة آن قومی
مذکور گروهی بودند قد خلت رفتند و در گذشتند لها ما کسبت مر ایشانرا همان رسد که
خود کسب کردند و لکم ما کسبتم و شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کرده اید و لا تسألون و
مسئول نمی شوید عما کانوا یعملون از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار آیه برای تاکید
و تقریر یا حکمت تنبیه و تحذیر است الجزء الثانی من اجزاء الثلثین حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که
روی به بیت المقدس کند و نماز گزارد و یهود ازین مبتهج شده میگفتند اگر محمد دین ما ندارد
باری بقبله ما نماز میگزارد یا میگفتند این مرد و اصحاب او را بقبله می بردند تا بنماز
ما راه یافتند جهت تعلیل این قسم خاطر خطیر آنحضرت ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که
روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشادند
حق سبحانه از آن حال پیش از وقوع خبر داد که سیقول السفهاء زود باشد که گویند
کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهودان و منافقان مدینه ما ولیهم

الجزء الثانی من اجزاء الثلثین

سیقول

چه چیز باز گردانید مسلمانان را مِنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا از قبلهٔ ایشان آن قبله که بودند عَلَيْهَا بران
قبله یعنی بیت المقدس قُلْ بگو لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدای راست همه جهات هم مشرق که
خانهٔ کعبه در ان جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در ان صوب واقع شده يَهْدِي
راه می نماید مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سوی راه راست که دین اسلام و قبلهٔ ابراهیم
است علیه السلام وَكَذَلِكَ و همچنانکه قبلهٔ شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ
شما را هم کردانیدیم أُمَّةً وَسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِتَكُونُوا تا باشید شُهَدَاءَ گواهان برای
انبیا عَلَى النَّاسِ بر منکران نبوت روز قیامت وَيَكُونَ الرَّسُولُ و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد صلی الله
علیه و آله و سلم عَلَيْكُمْ بر شما یعنی بر راستی شما شَهِيدًا گواهی معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم
قبلهٔ عبادت تو الْقِبْلَةَ الَّتِي آن قبله را که كُنْتَ عَلَيْهَا تو هستی بران یعنی کعبه إِلَّا لِنَعْلَمَ
مگر برای آنکه ممیز سازیم و جدا کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آن کس را که پیروی رسول کند در امر قبله
مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکه باز گردد عَلَى عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود و این مثلست در باب کسی که
باز گردد از راهی و عدول کند بغیر آن وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن
لَكَبِيرَةً بزرگ و گران إِلَّا عَلَى الَّذِينَ مگر بر آنانکه هَدَى اللَّهُ خدای راه نمود ایشان را
تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که در غلط شبه انگیختند در امر قبله و گفتی آن بود
اگر قبلهٔ حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده و پیش از
تحویل قبله وفات یافتند در ضلالت مرده اند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست
خدای با فضل و کرم و جود لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ آنکه ضایع گرداند نماز شما را بطرفی که
گزارده اید یا تباه کند ایمان شما را که روی به بیت المقدس داشتید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای بِالنَّاسِ بر مردمان لَرَءُوفٌ مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رَحِيمٌ
بخشاینده است مزد ایشان ضایع نکند قَدْ نَرَى بدرستی که ما می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ
گردانیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیه در امر تحویلست
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبلهٔ ما نماز میگزارد
ملول شده و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم است و اقدم القبلتین و درین

باب جبرئیل

سورة البقرة

باب جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده سید کاینات علیه افضل
الصلوات هر ساعت از پی وی باسمان می نگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل علیه
السلام آمد و این آیه آورد که ما توجه ترا باسمان دیدیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم
قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی
خود را مراد همه بدنست شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ سوی مسجد الحرام که محیط است بخانهٔ کعبه
روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این حکم نازل شده هم در نماز روی از
صخره بگردانیده بمیزاب کعبه توجه فرموده و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت
و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید
در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز بگزارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس
بگردانید رویهای خود را شَطْرَهُ سوی مسجد مذکور وَإِنَّ الَّذِينَ و بتحقیق آنانکه أُوتُوا
الْكِتَابَ داده اند ایشان را توریت لَيَعْلَمُونَ هر آینه میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل
یا توجه قبله درست و راستست و حکم آن مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشانست چه در توریت
خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و آخر قبله که بدان بایستد کعبه است
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه یهود میکنند از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ
و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ برای آنانکه داده شده اند کتاب را
یعنی جهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری حجتی و برهانی که از تو خواهند
بر حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند ایشان قبلهٔ ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ و تو نیز پیروی
تابع قِبْلَتَهُمْ قبلهٔ ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیروی کننده
و متابعت کننده قبلهٔ بعضی را چه جهت قبلهٔ نصاری مشرقست و از آن یهود مغربی و جمع
میان این هر دو متعذر است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمده بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه
قبلهٔ ابراهیم جهت کعبه است إِنَّكَ بدرستی که تو باشی إِذًا آنهنگام که متابعت ایشان نمایی

لمن الظالمین از جملهٔ ستمکاران باشی هر خطاب راجعست با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اما معنی راجعست
با امتان الذین آتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشانرا توریت یعرفونه می شناسند قرآن را
واضح آنست که پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خود را در میان کودکان
یعنی شناختنی روشن دارند در باب پیغمبر وان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان
لیکتمون الحق هر آینه می پوشند الحق آنچه درست و راست است من ربک از پروردگار تست
فلا تکونن پس مباش خطاب بآنحضرتست و مراد امت یعنی مباشید من الممترین از شک
کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است ولکل و هر گروهی را از خدای پرستان
یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر قومی را وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او
روی بدان دارد یا خدای روی او را بدان سوی گردانیده فاستبقوا الخیرات پس شما ای
مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان برآنند که
از هر شادی چیزی سر برزده و در هر سویدا سودایی ظهور کرده که قبلهٔ اوست و هر کسی روی
بقبلهٔ خود آورده از توجه بکعبهٔ حقیقی باز مانده شد مگر محرمان حرم تجرید و مقیمان حریم
تفرید که از قبلهٔ فثم وجه الله است روی نگردانیده اند نظم قبلهٔ شاهان تاج و
کمر · قبلهٔ ارباب هوا سیم و زر · قبلهٔ صورت پرستان آب و گل · قبلهٔ معنی شناسان
جان و دل · قبلهٔ زهاد محراب قبول · قبلهٔ بیکاران کار فضول · قبلهٔ تن پروران خواب و
خورش · قبلهٔ جان مجلس پرورش · قبلهٔ عاشق وصال بیزوال · قبلهٔ عارف جمال
ذو الجلال اینما تکونوا هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یأت
بکم الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان الله
بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از احضار و تمیز قدیر تواناست ومن حیث خرجت
و از هر جا که بیرون روی ای محمد برای سفر فول وجهک پس بگردان روی خود را بجانب
شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام وانه و بتحقیق تحویل قبله بکعبه للحق راست و پسندیده
و فرود آمده من ربک از پروردگار تو وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون
از آنچه شما می کنید ومن حیث خرجت و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی فول وجهک پس

حق یا از عوام وهم یعلمون و ایشان میدانند که می پوشند

ع

سیقول

روی خود را

روی خود را بگردان در وقت ادای نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد محترم وحیث ما کنتم و هر جا که
شما باشید ای امت محمد فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود یعنی همه بدن خود را شطره بسوی
آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود یا مشرکان را علیکم بر شما در باب توجه بسوی قبله
حجة خصومتی و جدالی یهود میگفتند محمد دین ما را منکرست و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعن میزدند
که این مرد در راه شده که روی از قبلهٔ پدر خود بگردانیده یعنی تحویل قبله بکعبه کس را بر شما
حجتی نماند الا الذین ظلموا مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره منهم از یهود و
بت پرستان که یهود میگفتند برای میل بقربای خود روی بمکه آورده است و مشرکان
طعنه میکردند که محمد دانست که ما برحقیم دیگر باره روی بقبلهٔ ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید
ازیشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید از من بمخالفت فرمان من ولاتم معطوفست
برلئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود
نعمتی علیکم بر شما نعمت خود را که اختصاص است بملت حنیفی ولعلکم تهتدون و مگر شما راه یابید
بشرایع و احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا
ارسال رسول کردیم و فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما که یتلوا
علیکم میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست ویزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک یا
برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید ویعلمکم و می آموزد مر شما را الکتاب قرآن
والحکمة و حلال و حرام آن ویعلمکم و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا آنچه نشنیدید شما که بخود
تعلمون میدانستید آنرا فاذکرونی پس یاد کنید مرا بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت
ابن عیینه رحمه الله میگوید در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندگان خود را
چیزی دادم که اگر جبریل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی
و آن اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیه مذکور
و چون درین ترجمه باطناب ... یک دو نکته از سخنان محققان اقتصار کنند
در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفته لا یزال العبد یذکرنی فاذکره حتی یعشقنی
نتیجهٔ دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست

سورة البقرة

ملک ذکر دل و جان است در نهایت حال از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که چرا او شما
ذکر زبان کم می شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله
فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و درین باب قسم زده اند اغر صلی الدین
علی را رباعیست رباعی جز یاد تو ام از دل ناشاد برفت ، وز سینه هوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر تو چنانم کردی ، در ذکر تو ام ذکر تو از یاد برفت وَاشْكُرُوا لِي و سپاس داری کنید
نعمتهای مرا که انعام کرده ام بر شما وَلَا تَكْفُرُونِ و ناسپاسی مکنید مرا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان
اسْتَعِينُوا یاری جوئید در قیام بحقوق الهی بِالصَّبْرِ به شکیبائی که کلید در نجات است وَالصَّلَاةِ
و نماز که مجمع العبادات است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و حمایت
و نصرت و رعایت وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَنْ يُقْتَلُ مر آنکس را که کشته شود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
یعنی در جهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی
بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت
نعیم دنیا محروم شد حق تعالی فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند
در حضرت ما وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیراکه در ادراک آن
عقل مقصور است وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان
میکنیم و اگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است بِشَيْءٍ بچیزی اندک
مِنَ الْخَوْفِ از بیم دشمن در غزا وَالْجُوعِ و گرسنگی بقحط و تنگی وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان بعضی
مالها که بتاراج حادثه رود وَالْأَنْفُسِ و نقصان نفسها بقتل بیماری و ضعف و شیب وَالثَّمَرَاتِ
و نقصان میوه ها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ
و بشارت ده صبرکنندگان را بهر کرامتی که ممکن است الَّذِينَ آنانکه إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد
ایشان را مُصِيبَةٌ دشواری و رنجی و گفته اند هر حادثه مکروهه که به بنده رسد مصیبت است
و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قَالُوا گویند إِنَّا لِلَّهِ ما از آن خداوندیم
اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و ما بسوی حق باز
گردندگانیم اعترافست ببعث و نشور أُولَئِكَ آن گروه که در مصایب رجوع بحکم استرجاع

نمایند عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ برایشانست رحمتها مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان وَرَحْمَةٌ و نعمت
گفته اند نعمت بهشت را رحمه گفته است آنجا که فرموده است وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ و آنکسان هُمُ ایشانند نه غیر ایشان الْمُهْتَدُونَ راه یافتگان
برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیمست سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که
کلمه استرجاع را از جمیع امم بر این امت مرحومه عطا فرموده اند و بس و اگر نه یا اسفی که یعقوب علیه
السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی نامه گفتی و فاروق رضی الله عنه
چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت نیک دو هم سنگ اند و
نعم العلاوه یعنی اهتدا خوش سرباریست إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه
در مکه که طواف بدیشان کنند مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای حج خانه خدا ایست فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ
پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه بحج در حالت احرام أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود
بعملهای مخصوصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ گناهی نیست أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا در آنکه طواف کند
بایشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند
اهل اسلام را از آن سعی عار می آمد حق سبحانه فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره
بجای باید آورد بی دغدغه که از شعائر است وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که تطوع در نیت خویش
عملی نیکو بجای آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس حق سبحانه
خدای جزا دهنده شکر گویندگانست عَلِيمٌ داناست باعمال بندگان إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که
آنانکه از علماء یهود که بحقد و حسد يَكْتُمُونَ می پوشند مَا أَنْزَلْنَا آنچه فرو فرستاده ایم ما مِنَ
الْبَيِّنَاتِ از سخنان روشن در توریت چون حکم رجم وَالْهُدَى و راه نمونی بنعت و صفت محمد
صلی الله علیه و آله وسلم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس آنکه بیان کرده ایم آنرا لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل
فِي الْكِتَابِ در توریت یعنی آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند أُولَئِكَ آن گروه
پوشندگان حق يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ میراند ایشان را خدای و از رحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
و لعن میکنند ایشان را لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعن
سوال لعنت است از حق بر این وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه سزاوار لعنت اند إِلَّا الَّذِينَ

تابوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک با یمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
واصلحوا واصلاح آرند کارهای تباه شده را وبینوا وبیان کردند از صفات حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم آنچه نهان میداشتند فاولئک پس ایشان آنند که بسبب توبه واصلاح اتوب
علیهم بازگردم برایشان برحمت وانا التواب ومنم قبول کننده توبه بندگان الرحیم
مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند از یهود
بانکار نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وماتوا وهم کفار وبمردند وحال آنکه ایشان کافر
وکافر ماندن حق اولئک علیهم آن گروه آنانند که برایشانست لعنة الله لعنت خدای یعنی دوری از رحمت
ایشان والملائکة ولعنت فرشتگان والناس اجمعین ولعنت همه آدمیان مراد ازین ناس
مومنانند که انتفاع ایشان باستغفار ثابت است خالدین فیها واین جاوید باشند در لعنت
یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم ینظرون ونباشند
ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی کردند والهکم وخدای شما اله واحد
معبودیست یکتا لا اله نیست معبودی بحق عبادت الا هو مگر او که احدیست در ذات
واحدیست در صفات الرحیم او بخشنده است در تربیت اشباح الرحمن مهربانست بتقویت
ارواح ان فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون افراشته وبی علاقه
وبی سلسله معلق برداشته والارض ودر آفرینش زمین که بساطی است مبسوطه ومهادی محفوظه
واختلاف اللیل والنهار ودر آمدن شب وروز مر یکدیگر را از پس تعاقب یا اختلاف
ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض والفلک التی تجری ودیگر در آنکه کشتیها که روان میگردد
میرود فی البحر در دریا بما ینفع الناس بآنچه نفع رساند مردمان از تجارات ومکاسب
وما انزل الله ودر آنچه فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران
بعد موتها پس از مردگی وپژمردگی او وبث فیها وپراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده
چون بهایم وسباع ووحوش وطیور وتصریف الریاح ودر گردانیدن بادها از هر جنبی والسحاب
المسخر ودر ابر فرو داشته ورام شده مر امر خدای را بین السماء والارض میان آسمان وزمین
تا بهر طرف که حکم شود برود لآیات هر آینه علاماتست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست

فاحیا به الارض زمین زنده ساخت وزنده گردانید زمین را بآب باران

سیقول

از صانع

سورة البقرة

از صنایع حکمت وبدایع فطرت لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند ونظر تامل بر موجودات
کارند کفار قریش میگفتند که ما سیصد وشصت بت داریم ومی پرستیم واین همه معبودان کار
یک شهر را بسامان نتوانستند ساخت ومحمد میگوید که من یک خدا دارم وکار همه عالم میسازد
اگر برین سخن حجتی بیارد وآیتی وعلامتی نماید ما براستی او اقرار کنیم این آیه مذکور نازل شد
مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی ودر خبر آمده که وای بر کسی این آیه بخواند
ودرو تفکر نکند ومن الناس من یتخذ واز مردمان کسی هست که فرا گیرد من دون الله بجز
از خدای اندادا همتایان وشریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند ایشان را
کحب الله چنانچه خدا را دوست باید داشت والذین آمنوا واما آنانکه ایمان آورده اند
اشد حبا لله ایشان قوی تر وثابت ترند در محبت مر خدا را الحبت اگر مشرک بت
دوست میدارد ومومن نادیده دوست گرفته وبامید دیدن عمر میگذراند ودیگر محبت کفار
مجتبی است فانی نفسانی ودوستی مومنان محبت باقی ربانی وحقیقت در معنی آنست که
خبانست که اول خدای ایشانرا دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که
یحبونه پس دوستی ایشان مر خدا را بدوستی خدایست مر ایشانرا بر طریقت فرموده که
اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی سحر میل از طرف یار بدید آمد از آغاز ولو
یری الذین ظلموا واگر ببینند ودانند آنها که ظلم کرده اند باتخاذ انداد اذ یرون العذاب
وقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند ان القوة لله جمیعا اینکه همه قدرت وغلبه مر خدایراست
وان الله وآن نیز ببینند که خدای شدید العذاب سخت عذابست برایشان هر آینه بدانند
مضرت اتخاذ انداد وزیان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرأ یاد کن آن هنگام را که
بیزاری کنند الذین اتبعوا آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند من الذین اتبعوا از همان جمع که
متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرب شرک از ضعفا وسفله که امروز تابع ایشانند
بیزار شوند ورأوا العذاب وببینند عذاب را هم تابعان وهم متبوعان وتقطعت وبریده شود
بهم الاسباب از ایشان سببها ورابطها که در دنیا داشتند از عهود ومواثیق وخویشی و
دوستی وصحبت وقال الذین اتبعوا وگویند آنان که متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون

بیزاری متبوعان از خود چنانچه کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را بازگشتی باشد
بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری کنیم از ایشان اینجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزار گشتند
از ما اینجا كَذَٰلِكَ همچنانکه دران روز نمود عذاب را بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای کافران را
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که بزعم ایشان
حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند و سبب حسرت ایشان گرداند
یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد
وَمَا هُمْ و نیستند تابعان و متبوعان بِخَارِجِينَ بیرون آینده گان مِنَ النَّارِ از آتش
یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ از آنچه در
زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه و بی شبهه را وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
گامهای ابلیس را یعنی پی او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند
چون بحیره و سایبه و انعام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام
شیطان منهید و روی اندراه او بکردانید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ
دشمنی آشکار است چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورده و میخواهد که شما را نیز
بغرور و وسوسه بدوزخ برد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه
میکند بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشَاءِ و بکار زشت گفته اند سوء گناهان صغائر است و فحشا جرایم کبائر را
یا سوء معصیت بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند
جمع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر
میفرماید که بگویید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای در تحلیل خبایث و تحریم طیبات
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر این طایفه را که در باب
حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه فرستاده خدای یعنی قرآن و بحرام و حلال آن
بگروید قَالُوا گویند بقول آن عمل نمی کردیم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته ایم
عَلَيْهِ بران چیز آبَاءَنَا پدران خود را این سخن بنی اسد و عبد الدار گفتند أَوَلَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ یا متابعت پدران میکنند اگرچه بوده باشند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمی کردند

شیئا

شَيْئًا چیزی را از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و صفت پند
دهنده کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمی شنود
إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندن و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کننده
و پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صُمٌّ کرانند
از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن درست عُمْيٌ کورانند از دیدن راه
راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان در نمی یابند آنچه پیغمبر با ایشان گوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
گروه گروید گان كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه ها یعنی حلالات آنچه شما را روزی
داده ایم وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و سپاس گوید خدای را بر روزی حلال إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
صدق إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ خاص مر او را می پرستید و بعد از امر بتناول حلال بیان آنچه میکند که حرامست
و میگوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را و آن چیزیست که
ذبح نیافته باشد شرطا از انعام ماکول اللحم و بمیرد وَالدَّمَ و خون روان را وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت
خوک را و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شامل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد آنچه آواز برداشته
باشند در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای تعالی یعنی بنام بتان یا باسم پیغمبران کشته شده
فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که درمانده و بیچاره گردد و ناگزیر شود بگرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد
غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد
وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا متجاوز گشته برای رخصت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بروی هیچ گناهی
نیست در تناول آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است هر کسی را که عند الضرورت
از این محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان بر رخصت دادن ایشان در خوردن محرمات
در وقت ضرورت إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستی که آنانکه از علماء یهود که می پوشند یعنی اخفا می نمایند
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ الْكِتَابِ از توریت و احکام آن وَيَشْتَرُونَ و بخرند
یعنی بدل میکنند بِهِ بدان کتمان ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را أُولَٰئِكَ آن گروه مَا يَأْكُلُونَ
نمی خورند روز قیامت فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش و گرسنگی یا کسب
در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول مستعمل می باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده

وهی کرتف کرده باشد پس انجام او آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند
پاکیزه نیست اگر در درون ایشان آتش باشد چنانچه بر بیرون ایشان نیست وَلَا
يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وسخن نگوید خدای با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و
راحتی باشد وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از خبایث اعمال یعنی گناه ایشان
با آتش سوخته نشود وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذاب دردناک أُولَئِكَ الَّذِينَ آن
گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بخریدند یهودیت را که محض گمراهی است
بِالْهُدَى با ایمان و معرفت و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذابی جاودانی
به آمرزش ربانی و این سودا آخرت است فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز ایشان را شکیبا کرده است
یا چه شکیبااند ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش و چنان آتشی که بدلا بدین دران باید بود و
ذَلِكَ این عذاب مر ایشان را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد
توریت را براستی و ایشان حکم آن را پوشیده و در کتمان نعت محمدی صلی الله علیه واله وسلم
کوشیدند یا قرآن فرستاد و ایشان متابعت نمودند و در مخالفت افزودند وَإِنَّ الَّذِينَ
و براستی که آنانکه اخْتَلَفُوا اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در توریت یا قرآن و اگر الف لام جنس گیرند
در همه کتابها برمنزله و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آورده اند و بعضی کافر شده اند
پس این اهل اختلاف لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلاف و عناد و دور از توافقند یا در ضلالت
دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که ما در اشتقاق و ضلال نیستیم که بخدای
ایمان داریم و نماز میگزاریم و این نیکوی تمامست حق سبحانه فرمود که لَيْسَ الْبِرَّ نیست
نیکی عظیم که از سبب اواب خیر بران حصه ربا باید کرد أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای
خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود
وَلَكِنَّ الْبِرَّ ولکن نیکوی یعنی صاحب نیکوی مَنْ آمَنَ آنکس است که بگروید بِاللَّهِ بخدای
و یگانگی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دهند
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بگروید بروز آخرت یعنی قیامت و متعلقات او و این هم تعریض است بیهودان
و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند وَالْمَلَائِكَةِ و بگروید بفرشتگان و به اثبات

ع ع سیقول

وارد

سورة البقرة

وارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزیدند وَالْكِتَابِ و ایمان آرد بهمه کتابهای او
چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِيِّينَ و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که به بعضی
ایمان می آورند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی
با وجود آنکه دوست میدارد از سر آن باز میکند و در راه خدای میدهد ذَوِي الْقُرْبَى خویشان
درویش را وَالْيَتَامَى و بی پدران را که خورد سال باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجان را که سوال نکنند
وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را که هیچ در دست ندارند یا مهمانان را وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده را
وَفِي الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد
و آزاد کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بگزارد نماز مفروض را وَآتَى الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مقرره را آنچه قبل از
در اثنای مال مذکور شد از نوافل صدقات بود و آنچه حالا ذکر رفت در دادن او بیان
واجبات وَالْمُوفُونَ و صاحب بر آنانند که وفاکنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهود خود
إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهدها با حق میباشد یا با خلق وَالصَّابِرِينَ نصب او بر مدحت
حیث المدح و تفضیل صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبااند فِي
الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله
با اهل کفار و عنا أُولَئِكَ آن گروه موصوف بدین صفات الَّذِينَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا
راست گفتند در دین یا عهد یا باتباع حق وَأُولَئِكَ و آن طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران
از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است
صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد فقد بحق سبحانه
و سایر مومن به است و حسن معاشرت مواسا کردن با ارباب استحقاق و تهذیب
نفس باقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع آنچه که درین آیه مذکور است پس این آیه جامع
کمالات انسانی باشد در موجز ابو میسره رحمه الله نقل میکند که من عمل بهذه الآیة فقد
استکمل الایمان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان و مومنان كُتِبَ فرض کرده شد
عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما قصاص یعنی مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان
و نهی کرد قتل عبید بود قبل از اسلام چون در دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودی ند

سیقول

از قبیله نازل شد بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی کشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض
حضرت رسالت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحر
بالحر آزادی با آزادی والعبد بالعبد و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله آزاد را
برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیه و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیه بآیه النفس بالنفس
منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکنند والانثی بالانثی و زنی بزنی امام شافعی و امام مالک
رحمهما الله بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا دارند و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافؤ
دماؤهم تمسک نموده حکم بتعمیم کند فمن عفی له پس هر که عفو کرده شد برای که قاتلست من اخیه
از قصاص برادر او که مقتولست شیء چیزی اشارتست بآنکه عفو بعضی از دیت یا عفو
بعضی از ورثه یا عفو از آن خون مسقط قصاص است فاتباع پس بر قاتلست بعد از عفو
از پی رفتن بالمعروف به نیکوی و آن طمع در مهلت است در دادن دیت واداء و ادا کردن
وجه دیت الیه بوارث مقتول باحسان بوجه نیکوی بی تعطیل و بد خوی ذلک
این عفو از قصاص و طلب دیت تخفیف سبکسارست شما را من ربکم از پروردگار شما
ورحمة و مهربانی و بخشایش از وی در تسهیل امر و تحصیل نفع فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد
بعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای
قصاص بقتل رساند یا بر قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته و دیت داده دیگری را بکشد
فله پس مر او راست در آخرت عذاب الیم عذاب دردناک ولکم و شما راست فی
القصاص در حکم قصاص حیوة بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند بخوف قصاص از ان
باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب
بقای شماست یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لعلکم تتقون تا باشد که بپرهیزید از قتل
بناحق کتب علیکم نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اذا حضر چون حاضر شود احدکم
یکی را از شما الموت اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن ان ترک خیرا اگر گذارد
خیر مالی مراد مال بسیارست الوصیة وصیت کردن للوالدین برای پدر و مادر والاقربین
و برای خویشاوندان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شده است این وصیت نوشتنی

لی.

سورة البقرة

بحق و راستی علی المتقین بر پرهیزکاران آنانکه از مردمان والدین و اقربا در جاهلیت برای ایشان
وصیت نکردندی و والدین و خویشان را محروم میساختندی حق سبحانه ایشان را از ان منع کرد
و وصیت ایشان را فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیه مواریث منسوخ شد و امر بر ندب
قرار یافت و حالا وصیت فضیلتست نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید نه توانگر
بر ثلث مال نه زیاده فمن بدله پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد ما سمعه
بعد از آنکه بشنود و دانسته باشد فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد علی الذین
یبدلونه بر آنانکه تبدیل ایصا کنند و ذمه موصی از آن بری باشد ان الله سمیع علیم بدرستیکه
خدای شنواست هم کلام موصی را هم قول مبدل را و داناست بنیت موصی و مبدل وصی
فمن خاف پس هر که بداند و ترسد خواه وارث خواه وصی یا امام و قاضی من موص
از وصیت کننده جنفا میلی از حق بسهو یا عمد والی ذوی القربی او اثما یا بزه کاری بعمد
یا وصیت بزیاده تا از ثلث فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان ایشان یعنی میان موصی
و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی که داند که در وصیت خلاف شرع می کند
نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس بروی هیچ وبالی نیست ان الله
غفور رحیم بدرستی که خدای تعالی آمرزگارست مر وصی را چون بحق باز گرداند و مهربانست
بر موصی که از مضمون وصیت درگذرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان کتب فرض
کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانکه نوشته شد علی الذین من قبلکم
بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتی است شاقه پس بجهت تسلی خاطرها بیان میکند که
این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از بقای این طاعت آزاد نبوده اند و بر ایشان
آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا باشد که
شما پرهیزید از معاصی و متقی شوید بسبب شروع در صوم که شکننده آرزوهاست و در تفسیر
عرایس آورده که این ندا اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب
مستطاب میرسد بطالبان اهل مشاهده در اقطار سموات غیوب و به ندای که مفرح
قلوب و مفرح کروبیانست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات

سیقول

چرا که شما در طلب شب بوده اید و مستوجب آن مطلوب الصوم و ابتدا از مألوفات طبیعت همچنانچه
واجب بود و نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رسته از حبس بشریت و واصل
شدند بمقام انس و قربت و عین القضات قدس سره در تمهید آورده که صوم در شریعت
عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب اما
طعام ابیت عند ربی یطعمنی و شراب وسقیهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم
جز عارفان را دست ندهد نظم مرد عارف چو یافت لذت قرب نه باکلش کشش
بود نه بشرب الکل و شربش چو باشد انس بحق دایم او در جهت بستوی لمه از خوان
یطعمنی یسقی شرب از چشمه یار یعنی ایاما روزه دارید روزی چند معدودات
شمرده مراد روزه رمضانست که بیست و نه روزه باشد یا سی و گویند این روزها ایام البیض است
و در هر ماهی و عاشورا که قبل از رمضان بود و فرض بودند فمن کان پس هرکه باشد منکم
از شما که مکلف بروزه مریضا بیمار که قوت روزه ندارد و یا مرضش بروزه زیادت میشود
او علی سفر یا بر سفری بود که در آن قصر باید کرد و چون افطار کند فعدة پس بروی است
شمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از روزهای دیگر و علی الذین
و بر آنانکه ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فدیة فدا دادنست
و آن طعام مسکین خوردنی درویشانست هر درویشی را بازاء هر روزی نصف صاع از گندم
بقول امام اعظم که قریب دو من باشد بوزن تقدیم این حکم در ابتدای اسلام بوده
بعد از آن منسوخ شده و گفته اند که اینجا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتوانند
روزه داشتن چون پیر و عاجز از کار رفته فدیه دهد و بدین وجه حکم آیه منسوخ نشد
فمن تطوع پس هرکه زیادت کند بطوع خود خیرا نیکوی را و زیادت از مقدار فدیه
دهد یا بیشتر از یک مسکین اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فهو پس آن تطوع
خیر له بهترست مر او را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و اگر روزه دارید مطیق را که بوی
با رخصت داده اند در افطار خیر لکم روزه گرفتن بهترست مر شما را از فدیه ان کنتم
تعلمون اگر هستید که میدانید فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضانست

الذی

سورة البقرة

الذی آن ماهی که انزل فرو فرستاده شد فیه در وی القرآن قرآن یعنی ابتدای
نزول در وی بود و یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمد و از آنجا
آیه آیه و سورت سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شد و از احکام و حکمتها در
تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که
غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح حاجت که لازم دارید و مادی از آن
منزل ساختیم هدی للناس در حالتی که راه نماینده است مردمان را و بینات و دلایل
روشن است من الهدی از حلال و حرام والفرقان و از حدود و احکام و سایر شرایع این کتاب
جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد پس هرکه حاضر باشد منکم الشهر از شما
ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هرکه دریابد هلال این شهر را فلیصمه
پس باید که روزه دارد شهر را و من کان مریضا و هرکه بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود
و افطار کند فعدة من ایام اخر پس بروست قضا آن روزها بعدد روزها از ایام دیگر
تکرار معنی کرده در آیت اول مذکورست که حکم این آیه منسوخ شد یرید الله میخواهد خدای
بکم الیسر بشما آسانی و لا یرید و نمیخواهد بکم العسر بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را
رخصت افطار داد و لتکملوا العدة و میخواهد که تا شما تمام کنید روزها رمضان را یا آنکه
در آن بعد از مرض و سفر افطار کرده اید و لتکبروا الله و تا بزرگی یاد کنید خدای را با تکبیر
گوئید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا بروز و از اول روز تا وقت ادای
نماز عید علی ما هدیکم برانکه راه نمود شما را بصوم و لعلکم تشکرون و مگر که شما شکر گوئید بر نعمت
تیسیر یا بر ایجاب ثواب روزه و تخصیص مر او را حق تعالی که الصوم لی و انا اجزی به
از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود نعت بدان سلب میکند و بخود نسبت
اضافت میکند که الصوم لی و مجازات آن را بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد هرکه
و انا اجزی به نظم هر چه بدان شرح و بشارت داده است از همه حرف انا اجزی به است
درد و فرح هست تعب روزه دار فرحت افطار و لقا هوش دار و اذا سألک و چون
پرسند ترا ای محمد عبادی بندگان من عنی از صفت من یا معامله من با ایشان

سیقول

در وقت دعا فانی قریب پس هر آینه من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه پرسیدند که
خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی استفسار کرد یا نبی الله خدای ما نزدیکست
تا با آواز گوییم یا دورست تا آواز بلند بر دارم این آیه نازل شد که من بر بندگان
خود نزدیکم و هیچ نوع که بخواهند بر من پوشیده نیست اجیب اجابت می کنم دعوة
الداع خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند و حاجت او را روا می سازم اگر خواهم
یا اگر سؤال او مخالف قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی پس باید که
بندگان مرا اجابت کنند و لیؤمنوا بی و باید که برایمان بمن ثابت باشند یا بوثوق
ایشان باجابت محقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که براه راست هدایت یابند بعضی
بر آنند که مراد ازین عباد دواعی روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابت است
و الحاصل پیش ازین آیه گذشت حکم روزهای روزه بود و بعد ازان حکم شبهای روزه
بیان فرمود مؤکد این قولست و در بدایت اسلام مسلمانان را در شبهای رمضان
تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات بود جمعی از صحابه
بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب
گشتند روز دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسید
و آیه آمد که احل لکم حلال کرده شد مر شما را لیلة الصیام در شب روزه الرفث
کنایت از مباشرت است الی نسائکم با زنان خود هن ایشان لباس لکم پوشش اند
مر شما را و انتم لباس لهن و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط و التصاق
چنانچه لباس با بدن می باشد علم الله دانست خدای در ازل انکم که شما کنتم
تختانون می باشید که خیانت کنید انفسکم با نفسهای خود و ستم را روا دارید بر خود
بمباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بشما برحمت و زحمت داد
بار تکالیف مفطرات در شبهای روزه و عفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را
فالآن پس اکنون باشروهن مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام و ابتغوا و بجوئید
ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای تعالی برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد از

وفی لیلی

سورة البقرة

غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ و شهوت و کلوا و
بخورید و اشربوا و بیاشامید در شبهای صوم حتی یتبین تا وقتی که روشن شود لکم الخیط
الابیض مر شما را رشته سفید که کنایتست از روشنائی روزست من الخیط الاسود از رشته
سیاه که اشارتست بتاریکی شب است در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه
بر پای خود بسته بمفطرات اشتغال مینمودند تا وقتی که میان سفید و سیاه فرق پدید آمدی
تا آنکه که من الفجر بیان خیط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است
ثم اتموا الصیام پس باتمام رسانید روزه را الی اللیل تا شب و لا تباشروهن و مباشرت
مکنید زنان را و انتم عاکفون و حال آنکه شما معتکفان باشید فی المساجد در مسجدها مراد اهل اعتکاف
از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمة الله علیه تلذذات بر معتکف حرام
میدانند و نزد محققان اعتکاف نگاهداشتن نفس است در دایره اوامر و نواهی شیخ ابو بکر
واسطی قدس سره فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت
جمله این سه شرط بجا آری هر جا خواهی معتکف توانی بود عزیزی به پیری در آمد خادم و پیر
گفت مرا ببقعه پاک نشان ده تا نماز بگزارم خادم گفت دل خود را از ماسوی پاک کن
هر جا که میخواهی نماز بگزار قطعه از آن محراب ابرو رو مگردان اگر در مسجدی ور در خرابات
دل فارغ باید پاک از اغیار که تا یابی تو لذت در مناجات تو دل در بند مال و
جاه داری کجا یابی صفا هیهات هیهات تلک آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات
آن حدود الله اندازهاست که خدای تعالی بدون مقرر کرده فلا تقربوها پس بدان نزدیک
مشوید مبالغه است در منع نکاح و زنا زان وجه وقتی که قرب بدان واقع نشود نکاح و زنا آن
خود چگونه صورت بندد کذلک همچنانچه تبیین این احکام فرموده یبین الله بیان میکند
خدای آیاته نشانهای خود از امر و نهی و وعد و وعید للناس مر عامه مردمان لعلهم
یتقون شاید که بپرهیزند از حدود و در نگذرند و لا تاکلوا و مخورید اموالکم مالهای که از آن شماست
بینکم در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل بناشایست چون دزدی و قمار
و غصب و خیانت و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب خمر

و زنا و انواع فسق ولا تدلوا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها بدان مالها
الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی ازان مالها برشوت بحکام مدهید لتأکلوا
تا بخورید بحمایت ایشان فریقا مقداری من اموال الناس از مالهای مردمان بالاثم بظلم
و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواهی زور وانتم تعلمون و شما میدانید که ستم میکنید یسألونک
سوال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه که از اعیان
انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که سبب
چیست که جرم ماه گاه گاه باریک مینماید و بمرور ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره
روی بتناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشان را حکمت نقصان
و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در صورت فایده آن فرستاد که قل هی بگو
آن هلالها مواقیت نشانه هنگامها و وقتهاست للناس برای مردمان در مزد
مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و
تحقق شرطها والحج و علامت اوقات اند برای حج که موسم را بدو بیابند ولیس البر
و نیست نیکوئی بان تأتوا البیوت بانکه در آیید بخانها من ظهورها از پشتهای آن در
جاهلیت کسی که حج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر
بودی از بام خانه در آمدی یا بدیوار فرجه ساختی و تردد نمودی و اگر از اهل وبر بودی
از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بری تمام دانستندی و تارک این را
فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند
قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان را بسبب صلابت در دین و آیین خود
حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر علیه السلام از دری بیرون آمده صحابی
او رفاعه انصاری هم ازان در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار که یاران او را خبر
گشتند و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ازو پرسید که این جرات چرا کردی
گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم گفت مرا روا بود از در بیرون در آیم
من از حمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالم و ای مهتر عالمیان اگر حمسی من هم

احمسم دین من

احمسم دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیه آمد که شما این قاعده را بر
نام نهاده اید این نه برست ولکن البر من اتقی ولیکن نیکی کسی است که پرهیزکار است یا خداوند
نیکی کسی است که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند واتوا البیوت و در آیید
بخانها در حال احرام و غیره من ابوابها از درهای آن واتقوا الله و بترسید از خدای
و پاس اوامر و نواهی او بدارید لعلکم تفلحون مگر شما رستگار شوید وقاتلوا و بکشید
و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنانرا که با شما کارزاری کنند
ولا تعتدوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز کنند
این حکم بآیه سیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست
نمیدارد ستمکاران را در ان سال که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم با جمعی از صحابه
رضی الله عنهم بنیت عمره بمکه میرفتند ستمهای عرب و مشرکان ابی ایشانرا از دخول
مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان
سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت مراسم طاعت تمام توانند نمود
سالی دیگر بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش
از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیت
فرود آمد که اگر جنگ کنند شما نیز جنگ کنید و بکر فرمود واقتلوهم و بکشید قتالان
خود را حیث ثقفتموهم هرجا که یابید ایشانرا در حل و حرم واخرجوهم و بیرون کنید ایشانرا
من حیث اخرجوکم از انجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه والفتنة و شرک آوردن
ایشان اشد سختتر است در ناپسندگی من القتل از کشتن شما ایشانرا ولا تقاتلوهم
و مقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حتی یقاتلوکم
تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در حرم و خود هتک حرمت حرم و شهر حرام
کنند فان قاتلوکم پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فاقتلوهم پس بکشید ایشان را
و باک مدارید که ایشان حرمت بطرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده کذلک
همچنین است جزاء الکافرین پاداش کافران ستمکاران فان انتهوا پس اگر باز ایستند

از شرک فان الله غفور پس بدرستی خدای آمرزنده است گناهانی را که در زمان کفر کرده شده اند
رحیم مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند وقاتلوهم و با مشرکان قتال کنید
حتی لا تکون فتنة تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند ویکون الدین و باشد
پرستش و طاعت لله مر خدای را فان انتهوا پس اگر باز ایستند مشرکان از شرک فلا عدوان
پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام
یعنی ذو القعده این سال که بعمره قضا میروید بالشهر الحرام بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که
شما را منع کردند معنی آنست که اگر کفار جنگ کنند مترسید که ایشان حرمت ماه حرام نگاه
بازداشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید والحرمات
قصاص و حرمتها را قصاص است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدلست از ترک حرمت ایشان
آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند بابتدا و مقاتله با شما فاعتدوا علیه شما
نیز بروی ستم کنید یعنی با او قتال نمائید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای
ستم او بدو رسانید نه آنکه آن عوض ستم و تعدیست که واقع میشود از جانب اهل اسلام
بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آنچیزی که بر شما ستم رفته است واتقوا الله و بترسید از خدای
تعالی و پرهیزکاری کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست
بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه واله عزم عمره قضا کرد
جمعی گفتند ما توشه راه نداریم و آنها را که دسترس است بما چیزی نمیدهند حکم شد
وانفقوا و نفقه کنید ای توانگران فی سبیل الله در راه خدای تعالی که جهاد است ولا تلقوا بایدیکم
و میفکنید بدستهای خود خود را الی التهلکة بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی بهلاک است
البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار ربیت بخل و حسد در دار رسوائی
ملک در چاه هلاکت افکند واحسنوا و نیکوئی کنید با غازیان ان الله بدرستی که خدای تعالی
یحب المحسنین دوست دارد نیکوکاران را واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را
یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجا آرید لله برای خدای
نه چون کفار که طوف و تلبیه بنام بتان می کنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید

سیقول

بیماری

سورة البقرة

به بیماری و خوف دشمن و کم شدن بقوت و کم شدن راحله فما استیسر پس بر شما است آنچه
میسر شود من الهدی از قربانی و آنرا بمنا باید فرستاد و بقول امام اعظم رحمه الله علیه
ولا تحلقوا رءوسکم و مترا شید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حتی یبلغ الهدی
تا وقتی که برسد قربانی محله بمحل او که منا است فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا
بیمار در وقت احرام او به اذی یا خود باشد او را رنجی من رأسه از سر او چون صداع یا
جراحت یا علتی چسبندگان ازو و بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد ففدیة پس
بروست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خزندگان سوی او آورده بود
چون مردم خطر دیده در کاسه سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم بران اطلاع
یافته فرمود که سر تراش و گوسفندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله مرا
دسترس نیست حکم صادر شد که فدا دهد من صیام از روزه و بحدیث مقرر شده
سه روزه وارد او صدقة یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از
گندم او نسک یا قربانی و ادنای آن گوسفندیست فاذا امنتم پس چون ایمن شوید
از خوف عدو یا از مرض فمن تمتع پس هر که برخورد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج
و عمره در سفر واحد بطریق تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج
احرام گیرد و شرایط آن بجای آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد
و اعمال وی بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رضی الله عنهما این افضلست یا
بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمرة معا و اعمال حج فصل نکند که عمره در وی
مندرجست چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم افضلست یا بوجه
تمتع چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه درآمده از عمره فارغ شود و از احرام
بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد آنگاه از درون مکه احرام گیرد بحج و امام احمد حنبل رحمه الله
این قسم را اختیار فرموده و درین آیه میگوید که هر که متمتع باشد فما استیسر پس بروست
آنچه میسر شود من الهدی از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته هر جمع میان دو عبادت
فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن است

سه روز پیوسته ناگسسته فی الحج یعنی در ایام حج و سبعة و روزه هفت دیگر اذا رجعتم چون
باز گردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است
این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلک این حکم هدی
یا صیام یا تمتع یا قران لمن مر آنکسی راست که لم یکن اهله نباشد اهل او حاضری
المسجد الحرام مجاوران مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان از سر حج و عبادت
متمتع می توانند شد و اهل حرم و غیر از متمتع بعمره جز ام مساوی اند که فقط ایشانرا
تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است رحمه الله واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمائید واعلموا ان الله و بدانید که خدای
شدید العقاب سخت عقوبت است کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات
ماههای معروف و مشهور است یعنی شوال و ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه و شب دهم نیز
بمذهب امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز دهم را نیز در شمار آورده فمن
فرض پس هر که فرض گرداند بر خود فیهن الحج در این ماههای حج را بتلبیه و سوق هدی
بمذهب حنفی و بر نیت احرام بقول شافعی فلا رفث نیست یعنی نهی است یعنی باید که از جماع
و ملاعبت با زنان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب
محظورات نکند ولا جدال و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت
نورزد فی الحج در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله مینمودند در منا و هر یک میگفتند حج من
تمامتر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکوئی
یعلمه الله میداند آنرا خدای تعالی وتزودوا و توشه برگیرید قومی از غافلان بی زاد در راه
تضییع کردندی و در مکه احتیاج اظهار نمودندی از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که
توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشد فان خیر الزاد التقوی پس هر آئینه بهترین توشها
پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا در
آیه اشارتست بزاد سفر آخرت است و بهترین زادی در آن راه پرهیزکاریست
و امام قشیری رحمه الله فرمود که تقوی عوام دور شدنست به تن از لوث گناه و تقوی

خواص

خواص اجتناب است از شائبه ما سوی الله و حقیقت آنست که توشه در راه عشق بی عشق پی سپر
نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد بیت ندادراه عاشقان جز راست روی
زرد و آه و راه ازین که نه است تسلیم الله که دارد عزم راه واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب
ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم
حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود بواسطه تجارت جمعی از عرب تجارت در حج
آمدندی گفتندی و حج لا حاج این بنده الست بحاصل حق سبحانه فرمود که سود او معامله ایشانرا
از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم
پس چون برگردید من عرفات از موضعی که او را عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا یکدیگر
عارف شدند فاذکروا الله پس خدا را یاد کنید به تسبیح و تهلیل عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام
و آن موضعیست میان عرفات و منی که آنرا مزدلفه گویند واذکروه و یاد کنید او را
درین مکان یاد کردنی نیکو کما هدیکم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وان کنتم و بدرستی که
بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صلی الله علیه و سلم
لمن الضالین از گمراهان نا یافتگان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب بقریش و حلفای
ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه توقف کردندی
و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و گفتندی از ساوات موقف و در اقامت نیز
برای دیگری باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا که
باز گشتند همه مردمان یعنی از عرفات نه از مزدلفه واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از
خدای تعالی ان الله غفور رحیم بتحقیق که خدای تعالی آمرزنده است گناهان گذشته مستغفر را رحیم
مهربانست برایشان که حج گذارد فاذا قضیتم و چون بگزارید و بجای آورید مناسککم کارهای حج
ولوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید و ثنا گوئید خدا را کذکرکم همچو یاد کردن شما آباءکم
پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف بعد از فراغ مناسک در پیش حرم یا بمنی مجمع
و جبل الرحمه بایستادندی و منقبت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد خود مفاخرت کردندی
حکم شد چنانکه پدران را یاد می کنید خدا را ذکر کنید او اشد ذکرا یا که زیادتر و بزرگتر

ازان زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس
از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی است که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِنَا بده ما را فِي الدُّنْيَا
در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا می طلبد وَمَا لَهُ و مر آن خواهنده دنیا را
فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ یعنی بهره اگر داعی کافر است از نعمت آن سرای
بی نصیب افتاده و اگر مومن است چون دیگر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از مردمان
کسی باشد که گوید ای پروردگار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نکوئی یعنی توفیق
طاعت و عافیت و قناعت و روزی بی شبهه و ختم بر شهادت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن
سرای نیکوئی یعنی تحقق امنیت و گفته اند حسنه این جهان عافیت است و از آن سرای شفاعت
وَقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ حضرت مرتضی علی رضی الله عنه
فرموده است که حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار
زوجه ناشایسته و زشت خوی و سخت گوی نظم زن بد در سرای مرد نکو هم درین
عالمست دوزخ او زنهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار أُولَئِكَ آن گروه که
چیز دنیا و آخرت می طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشان راست بهره مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی
درخواست نمودند وَاللَّهُ و خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار کننده است میفرماید که شمار
همه خلائق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده
آن ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله علیه
بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب
بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمة الله علیه درین مسئله موافق صاحبین است
فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منا برود در دو روز یازدهم و دوازدهم فِي يَوْمَيْنِ فَلَا
إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم می گفتند و جمعی
متأخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که
تاخیر کند و سه شب در منا باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی نیز هیچ حرجی نیست و مطلقا وزر و وبال
نباشد لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار و دثار خود

ربنا آتنا

فی یومین

سازد

سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در بقیه عمر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدا
محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان کسی هست
مَنْ يُعْجِبُكَ اخنس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود
که بحضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه آمد و او مردی شیرین سخن بود و نیکو صورت
حضرت رسالت را طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمد مضمون کلماتش
این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام
بر دوش طاعت افکنم و این سخنان را بسوگندهای موکد ساخته خدای را گواهی آورد و چون
بازگشت و از عمارات مدینه در گذشت زراعت قومی را بآتش بسوخت و چهارپایان
مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیت فرستاد که کس هست از مردمان که ترا در عجب افکند
سخن گفتن او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و گواهی می آورد خدای را
عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست وَهُوَ و حال
أَلَدُّ الْخِصَامِ ستیزنده ترین دشمنان تو است وَإِذَا تَوَلَّى و چون برگردد و از حضرت تو سَعَى
برود و بشتابد فِي الْأَرْضِ در زمین لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و تباه کند
کشت را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کند چهارپایان را به پی کردن وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ و خدای نمی پسندد
معصیت و تباه کاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای
أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهُ پس بسنده است مر او را
جَهَنَّمُ و آن نام آتشی است که در دوزخ تا بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ
وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشی است آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان کسی هست مَنْ يَشْرِي که بفروشد
نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان را بذل کند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ بطلب خشنودی خدای و آن کس زبیر بن
عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفتند و خبیب را که در جنگ رجیع گرفتار
شده بود و بدست کفار زندان افتاده او را بر دار کشیده بودند این عوام و مقداد این اسود
او را از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده
آغاز جنگ کردند و ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد

و او بسبع الارض طلب شده و آن دو مرد مردانه با اعتقاد دین و داعیه جان ربودند و کافران در
حرب ایشان صرفه ندیده باز گشتند که تیر اندازان مشهور بودند و گویند که در ایشان صهیب رومی
که هرچه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت مدینه یافته و رضای خدای و خشنودی
پیغمبر را حاصل نماید بیت بزر و ملکش اری ثانی بخر که وصلش عزیز است و از هیچ ارزان
و گفته اند که این آیت در حق امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنه که در شب غار بر فراش سید کائنات
تکیه کرده و جان فدای آنحضرت کرد وَاللّٰهُ رَؤُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان
خود که در طلب رضای او جان فدا می کنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آئید در اسلام كَافَّةً همه یکبار باطنه موافق خدای تعالی یعنی در
اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول اسلام احکام شرایع توریت را
نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه فرمود
که یکبارگی باسلام در آئید وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را
یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام منمائید إِنَّهُ لَكُمْ هر آینه که شیطان مر شما را
عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است هویدا اگر بوسوسهای خود خاطر شما را متزلزل سازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ
پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن مِنْ بَعْدِ از پس آنکه مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد شما را
احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای عَزِيزٌ غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان
دین حَكِيمٌ محکم کار است انتقام نکشد الا بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند این
بجلی در دایره اسلام داخل نمی شوند إِلَّا أَنْ مگر آنکه يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بیاید بدیشان خدای
یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را
علیه السلام در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ
و گزارده شود کارهای ایشان یعنی جزای هر کس میرسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای
یعنی جزای او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود کارها زیرا که اوامر و احکام و سلاطین و حکام
امروز بر رعایا می کنند روز قیامت باطل شود و امر و فرمان جز حق را نبود و الامر
یومئذ لله سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بپرس محمد یا موسیان بنی اسرائیل را جفا یا کثرت آیات

سیقول

ع

کم آتیناهم

یا هر که صلاحیت خطاب دارد بگو بپرس که كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند داده ایم بدان ایشان را
مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن و حجتهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا معجزات
هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که تبدیل کند
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که صفت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده او را
بود در توریت فَإِنَّ اللَّهَ پس هر آینه که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است برو در دنیا
بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب بی منتها زُيِّنَ آراسته کرده شده اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا
برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند
و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریت میکنند و افسوس میگیرند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنکه ایمان آورده اند
اغنیاء قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم می خندیدند و میگفتند
محمد صلی الله علیه و آله و سلم را گزیده که میگوید با این گدایان کار رهبان است می کنم و اساس
عظمت اشراف عرب و دنیا و رسوم و عادات ایشان در هم می شکنم و اگر کار روی حق
بودی بایستی که سادات عرب و امثال قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود
وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند از شرک و عصیان یعنی این درویشان که ایمان
فَوْقَهُمْ زبر ایشان باشند یعنی بالای افسوس کنندگان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مومنان
در درجات اعلی باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل جحیم سجین وَاللَّهُ
و خدای يَرْزُقُ روزی دهد مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند
آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند
فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را یعنی شیث و ادریس علیهما السلام
و غیر ایشان مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب
معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه بر ملت کفر بودند
و در وقت رسالت ابراهیم علیه السلام نیز همین واقع بود حق سبحانه سزا از فرستاد
وَأَنْزَلَ و منزل کرد اید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابهای که احکام شرایع دران
دران مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغمبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان

سورة البقر

سیقول

فیما اختلفوا فیه در آن چیز که اختلاف کردند در آن وما اختلف فیه و اختلاف نکردند در حق یا در کتب
یا در امر دین الا الذین اوتوه مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان
تحریف و تبدیل کردند من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای
پیدا و اختلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بغیا بینهم از جهت حسد که میان
ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنان را که
ایمان آورده اند لما اختلفوا فیه مر آن چیزی که اختلاف کردند در آن من الحق از بیان حق
بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه و تعالی مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود باذنه بعلم و اراده
و از جمله آن اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب حق تعالی
راه نمونی کرد مومنان را بکعبه که وسط است یا مخالف در افضل ایام جمعه نمودند یهود شنبه و نصاری
یکشنبه اختیار کردند حق سبحانه و تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود
والله یهدی من یشاء و خدای راه نماید هر که را خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که آن راه انبیا
و اولیاست چون روز خندق کار بر دلها تنگ شد و منافقان نفاق خود ظاهر کردند
و ضعیفان مسلمانان مترددشدند و خطر عظیم پیدا شد برای تقویت دل مومنان آیه
نازل شد ام حسبتم آیا می پندارید ای صاحبان که بترک خان و مان گرفته آمده و محنت
فاقه و کربت غربت گرفتارید ان تدخلوا الجنة آنکه به بهشت در آیید ولما یأتکم و نیامده بشما
مثل الذین خلوا مانند محنت آنانکه گذشته اند من قبلکم از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان
و مناجان ایشان محصل این آیت که می پندارید شمای مسلمانان که رایگان بهشت
رونید و شما نرسیده آنچه دوستان خدای پیش از شما کشیده اند مستهم البأساء برسید بدیشان
برسید سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقلست که میان
مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده
سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و گفته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت موید این قولست
نظم آن بلاها کانبیا برداشتند بر چرخ هفتمین افراشتند هرکه در راه محبت بیشتر
بر دل او بار محنت بیشتر پس انبیا علیهم السلام و مومنان بمحنت گرفتار شده اند و زلزلوا

وازجای

سورة البقرة

وازجای رفتند برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حتی یقول الرسول تا آنکه گفت
پیغمبر ایشان والذین آمنوا و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند معه با آن پیغمبر یعنی گفتند با تعلق و
متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت
میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه و تعالی در جواب ایشان پیغام داد که الا ان نصر الله
بدانید که یاری دادن خدای مومنان را قریب نزدیکست یسئلونک می پرسند ترا ماذا
ینفقون که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود در صحیح ... مردی بزرگ سال
و توانگر از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی
فرمود که قل بگو ما انفقتم آنچه نفقه میکنید و اخراج می نمایید من خیر از مال فللوالدین
پس برای پدر و مادر باید داد سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمده که اهتمام
بدان بیشتر است زیراکه نفقه وقتی معتدبه باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف
نفقه والدین اهم و اولی است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن
صله رحم است والیتامی و بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین
و درویشان که چاره معیشت خود ندارند وابن السبیل و راه گذریان و مهمانان وما تفعلوا من خیر
و آنچه بکنید از نیکوئی با هر کس که باشد فان الله پس خدای به علیم بآن چیز داناست و برآن
جزا خواهد داد کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وهو
کره لکم و آن قتال مکروهست مرطبع شما را و شاقست بر نفس شما و این کراهیت نه بجهت
فرمان را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد
ولهذا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حرمة مال المسلم کحرمة دمه وعسی ان
تکرهوا و شاید که شما مکروه دارید شیئا چیزی را بنفرت طبیعت خود وهو خیر لکم و حال آنکه نکو
باشد شما را چون غزو که مکروه می شمرید بنیکوئی شما و آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت
و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان
تحبوا و شاید که دوست دارید شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وهو
شر لکم و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا به تحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از

سيقول

ثواب غزو و بعد از درجه شهدا **والله غفور رحيم** و خداى بيامرزد معصيت شما را **وانتم لا تعلمون** و شما آنرا نمى دانيد **يسألونك** مى پرسند ترا **عن الشهر الحرام** از ماه حرام **قتال فيه** يعنى از قتال در وى حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم در سال دوم از هجرت عبد الله بن جحش را با جمعى از صحابه بطن نخله فرستاده و در ميان ايشان و كاروان قريش كه از طايف مى آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمى از كفار كشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمده بود كفار گفتند آن روز سلخ ماه جمادى الآخر بود يا غره رجب بعد از انتشار اين خبر كافران آغاز طعن كردند كه محمد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم ماه حرام را حلال كرد و اتباع خود را بخون ريختن و فتنه انگيختن در ماه رجب فتوى داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سؤال كردند جواب آمد كه **قل قتال فيه** بگو كه جنگ در ماه حرام **كبير** كارى بزرگ است و در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت او بآية السيف منسوخ گشته و اگر چه اين قتال بزرگ بوده اما آنچه كافران ميكنند از بى راهى **وصد عن سبيل الله** و باز داشتن مردمان از ايمان **وكفر به** و ناگرويدن بخداى **والمسجد الحرام** و كفر بمسجد حرام يعنى منع مردم از طواف آن و نماز در آن **واخراج اهله** و بيرون كردن اهل مسجد يعنى محمد صلى الله عليه وآله وسلم و اصحاب او رضى الله عنهم **منه** از مسجد مكه زيرا كه بر ايشان مشتمل است **اكبر عند الله** بزرگتر است نزديك خداى از قتال رجب و عقوبت آن بيشتر **والفتنة** و شرك بخداى **اكبر من القتل** بزرگتر است از قتل حضرمى **ولا يزالون** و هميشه باشند مشركان كه بتعصب و عناد **يقاتلونكم** با شما اى مومنان جنگ كنند **حتى يردوكم** تا شما را باز گردانند **عن دينكم** از دين شما كه اسلام است **ان استطاعوا** اگر توانند و قادر شوند **ومن يرتدد منكم** و هر كه بر گردد از شما **عن دينه** از دين خود و مرتد شود **فيمت** پس بميرد **وهو كافر** و حال آنكه او كافر باشد يعنى بر ردت باقى مانده تا مردن **فاولئك** پس آن گروه مرتدان **حبطت اعمالهم** باطل شد عملهاى ايشان **فى الدنيا** در اين سراى ايشانرا امان نماند و استحقاق مال و زوجه و ميراث از ايشان مسلوب گردد **والآخرة** و در آن سراى مستحق ثواب نمانند **واولئك** و آن گروه **اصحاب**

الن

سورة البقرة

النار ملازمان دوزخند **هم فيها** ايشان در آن آتش **خالدون** جاويدانند **ان الذين آمنوا** بدرستى كه آنانكه گرويده اند بخدا و رسول **والذين هاجروا** و آنانكه هجرت كرده اند از وطن خود و را **وجاهدوا** و جهاد كرده اند **فى سبيل الله** در راه خداى تعالى يعنى عبد الله جحش و ياران او **اولئك يرجون** آن گروه اميد ميدارند **رحمة الله** رحمت خدا را **والله غفور** و خداى آمرزنده مومنان و مجاهدانست **رحيم** بر ايشان مهربانست **يسألونك** مى پرسند ترا اى محمد **عن الخمر والميسر** از خمر و ميسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعى از اكابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل با حضرت گفتند كه فتوى ده ما را در خمر كه زايل كننده عقلست و در قمار كه سبب سلب مالست و در آن محل خمر حلال بود حق تعالى فرمود كه **قل فيهما** بگو در هر دو **اثم كبير** گناهى بزرگ است **ومنافع للناس** و منفعتهاست مردمانرا و منافع خمر يا بدنى بوده باشد چون اشتعال حرارت غريزى و هضم طعام يا خلقى چون تواضع متكبران و سخاوت ممسكان و جرات بيدلان يا مالى چون سود فراوان در بيع و شراى آن و فوايد ميسر توسعه بوده بر درويشان چه برسم جاهليت آن بود كه زر قمار بر مسكين قسمت ميكردند و حق تعالى آنرا سلبى آورده كه اثم كبير است در اشتغال بداينها و منافع للناس در برگ آنها **واثمهما** و گناه خمر و قمار **اكبر من نفعهما** بزرگتر است از نفع آنها **ويسألونك** و مى پرسند ترا **ماذا ينفقون** كه چه چيز نفقه كنند عمرو بن جموح رضى الله عنه نوبت اول سؤال كرد و جواب در تبيين مصارف نازل شد ديگر باره گفت يا رسول الله دانستم كه صدقه بكه مى بايد داد اما نميدانم كه چه دهم جواب آمد كه **قل العفو** بگو آنچه فاضل آيد از نفقه خود و عيال و نزد بعضى از علما اين حكم بآيه زكوة منسوخ است **كذلك** همچنانكه احكام انفاق بيان كرد **يبين الله** بيان ميكند و روشن ميگرداند خداى **لكم الآيات** براى شما نشانهاى مهربانى خويش **لعلكم تتفكرون** باشد كه شما فكر كنيد **فى الدنيا والآخرة** در كار اين سراى و آن سراى يعنى دل بر دنيا منهيد و آخرت را هيچ روى از دست مدهيد سلمى رحمه الله فرموده كه تفكر در دنيا و آخرت آنست كه بدانى كه ايشان طالبان را هند و همراهان

علی اهل بیت دینی و عقبی جهات عاشق است میل ایشان کی ز عاشق لایق است
ویسئلونک می پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده
چون تهدید خوردن مال یتیم آیه ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال ایشان
بودند و دران معاملات تصرفی می نمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام
مهمات ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم رسانیدند و حق سبحانه
فرمود قل اصلاح لهم بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خیر
بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا ساختندی
و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و هیچ نوع راه مخالطت با ایشان
نگشودندی حق تعالی فرمود وان تخالطوهم و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود
با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند در دین والله یعلم المفسد
و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را من المصلح از اصلاح دهنده کار ایشان ولو
شاء الله و اگر خواستی خدای لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما
تنگ کردی بانکه مخالطت را با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب
است و قادر بر اعنات حکیم داناست در انچه کرد از ترک اعنات ولا تنکحوا المشرکات و در نکاح
مکنید زنان مشرکه را حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلی الله علیه و آله
و سلم مرثد غنوی را که مرد دلاوری بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده که
آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق
نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم یاری داشته بودند نزد وی آمد
و سلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما و تو حایل شده
مواصلت بوجه زنان بحالت عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد گفت
این نیز موقوف بر اجازت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مراجعت این صورت را
بعرض رسانید و حکم شد که مشرکات را تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نکنید
و هم درین عبدالله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت تندی طپانچه بر روی زده بود

سیقول

واو داد خواهان

واو داد خواهان بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود آنحضرت بطریق از
عبدالله تعرف حال کنیزک نمود عبدالله گفت نماز میگزارد و روزه میدارد و خدا را اول
تصدیق میکند اما سیاه است و ناقص فرمان بردار است حضرت فرمود که پس او مومنه باشد
باوی نیکوی کن عبدالله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان طعن گشادند که این رواجه
کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه علانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند
این آیه آمد ولامة مؤمنة هر آینه کنیزک مومنه خیر من مشرکة بهتر است از زن آزاد
مشرکه ولو اعجبتکم اگرچه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال ولا تنکحوا المشرکین
و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتی که ایمان آرند ولعبد مؤمن هر آینه
بنده مومن خیر من مشرک بهتر است از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم و اگرچه شما را بشگفت آرد
آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اولئک آن مشرکین و مشرکات یدعون الی النار
میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخ است والله یدعوا
و خدای میخواند بر السنه رسل یا اولیای خدا میخوانند الی الجنة والمغفرة بسوی بهشت
و آمرزش یعنی علمای که بدان آمرزیده شوند و به بهشت رسند باذنه بمقتضای
ارادت او ویبین و هویدا میکند آیاته احکام خود را از حلال و حرام للناس برای
مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ویسئلونک و می پرسند ترا عن
المحیض از حیض زنان یهود در حالت حیض از نسوان خود مهاجرت کردندی و او
بر روی ایشان نشستندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی
و نصاری بر عکس این دران حال با ایشان مکالمه و مواکله می نمودند بلکه مباشرت
و ملاعبت می افزودند ثابت بن الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان
در حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قل هو اذی بگو که حیض مکروهیست مر
نفس آدمی را از آن نفرت باشد فاعتزلوا النساء پس دور باشید و یکسو روید
از زنان فی المحیض در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس
نه آنکه ترک مخالطت و مکالمت نمایید پس بجهت تاکید میگوید ولا تقربوهن و نزدیک

سورة البقرة

و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتّیٰ یَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند
بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمة الله علیه و حفص یطهرن
خواند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این
قول ابی حنیفه است رحمة الله علیه که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض که
ده روز باشد قبل از غسل وطی حلال است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا پاک شوند
فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده است
یعنی مأتی معتبر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را
از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ زنان شما
حَرْثٌ لَكُمْ موضع کشت شمااند یهود میگفتند که هرکه در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب
باشد فرزندش [illegible] احول آید مسلمانان که بر این نوع اقدام نموده بودند حکایت
حال بجناب نبوت عرض کردند جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع
و منبت اولاد ویند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ هرگونه که خواهید
بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن چون مأتی یکی و واحد یعنی مأتی موضع حرث
باشد نه محل فرث وَقَدِّمُوا و فرا پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ برای خود یعنی طلب
ولد کنید یا از پیش فرستید نیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر او و مباشرت نهی او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ
و بدانید که شما مُلَاقُوهُ رسندگانید بدو الخ از پیش بترسید یا ملاقات
کنندگانید آنرا که می پرستید یعنی که او را در عقبی ببینید پس خواهید دید یا مراد
از ملاقات عرض بندگانست بر خدای کما قال الله تعالی وعرضوا علی ربک صفا
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژدگانی ده مومنانرا به بهشت و رویت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید
نام خدای را عُرْضَةً بهانه و دست آویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را عبد الله رواحه
رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرده
با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی

آیه فرستاد

آیه فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع أَنْ تَبَرُّوا از آنکه نیکویی کنید با اقربا
و احبا وَتَتَّقُوا و از آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمه نکنید وَتُصْلِحُوا و از آنکه
اصلاح کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنونده است سوگند شما
عَلِيمٌ دانا باقی الضمیر سوگند خورنده عبد الله رواحه بعد از استماع آیه از آنچه
گفته بود در گذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نگیرد خدای
شما را یعنی عقاب نکند بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندهای شما
لغو بقول امام اعظم رحمة الله آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست
میگوید و خلاف آن ظاهر میشود و امام شافعی رحمة الله لغو آنرا داند که بی اختیار
بر زبان کسی گذرد و بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و بیرا آن قصد
سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بدان مواخذه
نکند وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بآنچه عزم کند دلهای شما
و بعمد سوگند خورید و حانث شوید و آنرا کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره
مائده بیاید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را اگر بیمین لغو بگیرد حَلِيمٌ
بردبار است در سوگند عمد نیز که عقوبت بتعجیل نماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنانرا که سوگند خورند
مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود دور شدن و باز ایستادن را در جاهلیت چون مردی را
بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که
چند وقت با وی نزدیکی نکند و او درآن مدت پای بسته و سرگشته بماندی اشتی
و آن بیچاره معلق متمادی نه بیوه بودی و نه [illegible] خدای پسندیدی خدای آن را
نپسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال ایشان آنانکه این چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ
انتظار بردن چهار ماه است فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان
رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است
مر شکننده سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اگر مولی در چهار ماه
در این صورت رَحِيمٌ مهربانست که مباح کرده مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود

حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی
و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و بروجر کفارت سوگند است و اگر
مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نکند نزد امام اعظم رحمه الله طلاق بائن واقع
شود و قول امام شافعی رحمه الله آنست که زن را رسد مطالبه کردن که یا رجوع
یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا بطلاق فرماید و اگر امتناع کند
حاکم زن را از و طلاق دهد وان عزموا الطلاق و اگر قصد کنند طلاق را فان الله سمیع
پس خدای شنوا است قول مولی را علیم داناست بعزم مولی والمطلقات و زنان
رها کرده بالبته مدخول بها که حامله نباشند یتربصن انتظار برند بانفسهن بنفسهای
خود تا که مدت در انتظار ثلثة قروء سه قرو و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک
رحمهما الله طهر است و نزد امام اعظم رحمه الله حیض و فایده خلاف در ستوطا میشود که
چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قرء طهر را گوید و بقول
آنکه حیض را گیرد انقضای عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه است ولا یحل لهن و حلال
نباشد زنان را ان یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای فی
ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند چون کتمان ولد سبب ابطال حق مراجعت است
پس از زنان روا نبود ان کن یؤمن اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدا
و بروز قیامت وبعولتهن و شوهران ایشان احق سزاوارترند بردهن برجوع کردن
با ایشان فی ذلک در زمان تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت
اصلاحا باصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای
اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند
و زن را پا خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان ایذا بود نه اصلاح
ولهن و زنان راست بر مردمان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردان را
بر ایشان است بالمعروف بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که رازها
او بپرده و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهند

سیقول

حق زن

و حق زن بر مرد آنست که با وی زندگانی بوجه حسن کند و آنچه از علم دین بکار آید وی را
آموزاند وللرجال و مردان راست علیهن درجة بر زنان افزونی و بلندی بآنکه
مهر با ایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان میبرند یا طلاق و رجعت که
سر رشته اختیار آن بدست رجال است و در حقایق بخیه مذکور است که فضل مردان
بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از
مردان بکمال رسیده اند و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم
و مریم بنت عمران رضی الله عنهما والله عزیز و خدای غالب است عزیز میگرداند مردان را
و فضل میدهد بر زنان حکیم داناست و بحکمت حکم میکند بر بندگان الطلاق
طلاق شرعی که دران رجعت باشد مرتان دو بار است و عدد طلاق در جاهلیت
مقرر نبود و اگر فرستاده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که
زن را طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند
روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و از جور شوهر که پیوسته او را
طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع
علیه نبویه رسید آیه نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق
فامساک بمعروف باز گرفتن است برجعت او تسریح یا رها کردن باحسان بنیکوی
یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از ان اگر خواهد بنکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق
دهد بینونه کبری حاصل آید و تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بر او حلال نبود
ولا یحل لکم و حلال نیست شما را ای مردمان ان تأخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از آنچه
داده اید زنان خود را شیئا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحباب مهر
بزن خود داده بود و زن از وی جدایی طلبید همان کابین خود را باز خواست آیه
نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق الا ان یخافا مگر آنکه
بترسند مرد و زن الا یقیما آنکه بپای نتوانند داشت حدود الله احکام الهی در صحبت
و معاشرت فان خفتم پس اگر بترسید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست

سورة البقرة

سیقول

أَن لَّا يُقِيمَا اگر آن مرد و زن اقامت نتوانستند کرد حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدا را فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا داده
شوهر و تا آن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد
از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خدا است که برای مصالح بندگان
مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن در مگذرید وَمَن يَتَعَدَّ و هر که درگذرد حُدُودَ اللَّهِ از اندازهای
خدای فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود
فَإِن طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن
زن حلال نباشد بران مرد مِن بَعْدُ بعد از طلاق ثلثه حَتَّىٰ تَنكِحَ تا وقتی که نکاح
زَوْجًا غَيْرَهُ شوهر دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او بر خورد دختر عبد الرحمن
قرظی که مطلقه ثلثه بود و بعقد شوهر دیگر درآمد خواست که با شوهر نخستین آشتی کند
قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود و گفت
لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک فَإِن طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی
او را بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست
بر زوج اول و این مطلقه أَن يَتَرَاجَعَا آنکه با همدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از عدت
شوهر ثانی إِن ظَنَّا اگر میدانستند یا گمان میبرند أَن يُقِيمَا آنکه بپای دارند حُدُودَ اللَّهِ احکام
خدا را و حق یکدیگر شناسند وَتِلْكَ و این گفته شد از تحلیل و تحریم حُدُودُ اللَّهِ
اندازهای احکام است که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که
دانند که از پیش حق است و بدان عمل کنند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را
فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند نزدیک مدت یعنی بانقضای عدت خود فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس
مراجعت کنید با ایشان و نگاه دارید ایشانرا بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار أَوْ سَرِّحُوهُنَّ
یا رها کنید ایشانرا بِمَعْرُوفٍ به نیکویی تا عدت ایشان منقضی شود و مالک نفس خود
شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا
عدت سر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد هم چنین در نه ماه سه طلاق داد و جهت بر

سورة البقرة

ع ثلثه

تا وحق تعالی درین آیه نهی کرده فرمود وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشانرا و رجعت مکنید ضِرَارًا
از روی رنج رسانیدن لِّتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَن يَفْعَلْ
ذَٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرر بسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بیداد کرده است بنفس خود
و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزبان صاحب شریعت ملعون است
در اخلاق رکنیه آورده اند که در عهد موسی علیه السلام هر که را خواستندی دعای بد کنندی
که بد کردار و دل آزار باد و هر کسی که آزارش کند زود بورطه هلاکت در افتد نظم
مکن خواه مردم نباشد بدش • نورزد کسی بد که نیک افتدش • شر انگیز هم در سر شر رود
چو کژدم که با خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آيَاتِ اللَّهِ حکمهای خدا را هُزُوًا
بافسوس یعنی اعراض مکنید ازان و تهاون منمایید در عمل بدان در ایشان جاهلیت که
امر نکاح و طلاق را سهل گرفته میگفتند که بازی میکردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ
نعمتهای خدا را که فایض میگرداند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا درباب مناکحات چه در
شرایع امم سالفه هیچکس با زیادت از یک زن در ربقه نکاح روا نبودی مگر بنی اسرائیل را
و اینجا تا چهار در عقد واحد جایز است و آنها را بعد از طلاق مراجعت جایز نبود
و اینجا روا است و مادام که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزنی دیگر
جز وی و درین شریعت حلال است وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُم و دیگر ذکر کنید الچیزی که بر شما
فرستاده است مِّنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود آن يَعِظُكُم پند میدهد
خدای شما را بِهِ بقرآن و منع میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ همه چیزها از
اعمال شما و مصالح روزگار شما دانا است وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را
فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند بانتهای مدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید أَن يَنكِحْنَ
آنکه بنکاح درآیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب من بعض از عموم خلق الله
یعنی باید که این عضل مطلق در میان شما نبود و گویند معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر
خود را بعبد الله عاصم رضی الله عنه داده بود عبد الله ویرا طلاق داد و هنوز عدت تمام

همه شده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل بگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم
و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که هرگز بتو نیاید و تو برو ترسی حق سبحانه
این آیه فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع با زواج خود اذا تراضوا چون رضا دهند بینهم
میان یکدیگر بالمعروف بنکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت ذلک این نهی از عضل که
کردیم یوعظ به پند داده شود بدو من کان منکم هرکه باشد از شما که بوجه اخلاص یؤمن بالله بگرود بخدای
والیوم الاخر و بروز رستخیز که وی پس همه روزهاست ذلکم این پند گرفتن شما
یا ترک منع و اضرار ازکی لکم پاکیزه ترست مر شما را از روی معاش چه زوجین مر یکدیگر را
دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسی که ندیده و نشناخته
باشد واطهر و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر بد در خاطر رسانند والله یعلم و خدای
میداند که زن و مرد خواهان یکدیگراند وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید والوالدات و مادران
یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان
بوده خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان
شیر دهند اولادهن فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مر کسی را که خواهد
ان یتم الرضاعة که تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وعلی المولود له و بر کسی است که فرزند برای
او زاده اند رزقهن روزی شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وکسوتهن و پوشش
ایشان بالمعروف بطریق انصاف و اعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده و رنج یافته نشود
هیچ نفسی الا وسعها مگر آنکه گنجایش و توانایی آن دارد لا تضار والدة باید که رنج رسانیده
هیچ مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا پدر گریبان
رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند نفقه و کسوت
از او باز نگیرد ولا مولود له باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را در
وقت شیرخوارگی از مادر باز ستاند یا ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند
یعنی از وی زیادت از خورش و پوشش نطلبند وعلی الوارث و بر وارث مولود له چون مولود له فوت
شود یا بر وارث صبی اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث شود لازم است مثل ذلک

ویضعن

سیقول

وارث

مانند

مانند آنکه بر مولود له بود در نفقه و کسوت و عدم اضرار فان ارادا پس اگر خواهند پدر و مادر
فصالا جدا کردن فرزند از ایشان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عن
تراض منهما از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وتشاور و مشاورت کردن با یکدیگر
در باب رضاع و فطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازین جهت وان
اردتم و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باستر ضاع محتاجید ان تسترضعوا اگر دایه
گیرید بجهت شیر دادن اولادکم برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن
و خواه نه فلا جناح برای اولاد خود پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید
بدایگان ما آتیتم آنچه ارادت کرده اید دادن آنرا بدیشان بالمعروف به نیکویی و خوشی
بی مضایقه و مبالغه واتقوا الله و بترسید از خدای در باب گرفتن مزد دوران واعلموا
ان الله و بدانید که خدای بما تعملون بآنچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بصیر
بیناست والذین یتوفون و آنانکه بمیرند منکم از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنان را
باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفسهای خود اربعة اشهر چهار ماه
وعشرا و ده روز مگر حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت
او دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن پس چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدت
خویش فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای همه مسلمانان یا ای ورثه
و اولیای ازواج فیما فعلن در آنچه زنان کنند فی انفسهن در تنهای خویش از شوهر
کردن بالمعروف به نیکویی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است و حضور
شهود عدول والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان و زنان خبیر داناست
ای مطیع چون دانستی که کارت را میداند غم مخور که جزای آن بتو رساند ای عاصی چون
میدانی که کنه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذابت برهاند نظم هر که
دانست که در همه وقت حق تعالی بحال او داناست هرگز در هاش بیند چیز
هرکه گفت رهاش کرد و رهاست ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح
فیما عرضتم به در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایت جز دهید من خطبة النساء از برای

نکحن

سورة البقرة

قوا سکاری زنان معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح
ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید یا چون
عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در ان کنایه یست که
سخن تو بعض گویند او اکننتم یا اگر پوشیده فی انفسکم در دلهای خود علم الله خدای
دانا است بعلم قدیم خود انکم اینکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را بسبب
عدم صبر از تزوج و لکن لا تواعدوهن و لکن وعده مدهید ایشان را سرا پنهانی که آن را پنهان می کنند
یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید ایشان را الا ان تقولوا مگر آنکه بگوئید
قولا معروفا سخن نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت و لا تعزموا و قصد مکنید
عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته
و فرض کرده از عدت اجله بنهایت خود و مدت او منقضی گردد و اعلموا ان الله و بدانید
اینکه خدای یعلم ما فی انفسکم میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست
فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب او و اعلموا ان الله و بدانید اینکه خدای غفور
آمرزنده است آنرا که بترسد از عقاب او و از عقاب او حلیم بردبار است و بعذاب
تعجیل نکند لا جناح علیکم گناه و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را
ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر
میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمه الله مس را کنایه از جماع داشته و لهذا او بوطی
خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا لهن و یا که نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید
و تمام نبرده برای ایشان فریضة مهری مقرر پس طلاق دهید و متعوهن و برخوردار سازید
ایشان را یعنی چیزی بدهید مرد [illegible] نحو است و در میان صلب عقد نام مهر نبرد
و قبل از دخول طلاق داد این آیه نازل شد و سید عالم فرمود متعها و لو بقلنسوتک
غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر
باندازه توانائی وی و علی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگ دست بمقدار دست رس وی
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اکثر متعه جامه درست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رحمه الله

سیقول

که این

کرته است و چادری و معجری مگر نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد و اصح آنست که تعیین متعه
مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را متاعا باندازه توانائی متعود او بالمعروف
بروجهی که شرعا و عرفا شاید حقا صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر فعلی محذوف
یعنی خدای واجب کردانید متعه را واجب کردانیدنی علی المحسنین بر نیکوکاران و ان
طلقتموهن و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید ایشان را و قد فرضتم
و بدرستی که مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس بر شماست ادای
نیمه آنچه فرض کرده اید و قبل از نزول این آیه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی
از مهر مسمی چیزی بروی لازم نبودی ملک متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم
شد که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیه حکم آیه اول منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت
الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند از زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد
و عقل او یعفوا الذی یا عفو کند آنکسی که بیده عقدة النکاح بدست او عقده نکاح است یعنی ولی بقول
قدیم امام شافعی رحمه الله و این وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی به هر
و موید همین قولست آنکه میگوید و ان تعفوا و آنکه در گذارید شما که شوهرید و تمام مهر
و امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد از آنکس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند
و تمام مهر بدهد اقرب نزدیکتر است للتقوی به پرهیزگاری او و لا تنسوا الفضل
و فراموش مکنید یا ترک مگیرید تفضل را بینکم در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که آن
زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده او را بتمام مهر مستحق شاد
گردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته
اولی آنکه از و هیچ نگیرم ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بآنچه می کنید از جود و تفضل
بصیر بیناست حافظوا محافظت کنید و استادگی نمائید علی الصلوات برای نمازهای
فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن و الصلوة الوسطی و شرائط محافظت بخصوصیت
صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و ابو امامه
رضی الله عنهم نماز بامدادست که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند یا میان دو نماز

سورة البقرة

سیقول

یعنی دو نماز میانه است یا از هر طرف او نماز است که دران قصر نکنند و بقول ابن عمر و زید
ابن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را
در وسط نهار میگزارند یا اوسط صلوة نهاریه است و بروایت فاروق و مرتضی و عایشه
و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
نماز دیگر است و درین باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة
الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد
که در یکی قصر است و در دیگری نی و دو نماز شب از طرف دیگر همین وجه دارد و بروایت
از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است و او میانه نمازها است
در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع
یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه است و دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند
میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست
یا مابین دو نماز است که قصر را بدیشان راه است و تخصیص هر یک ازین نمازها
و لحاظ آنکه بران متفرع باشد در جواهر التفسیر شرح مستوفی مذکور است وقوموا و دیگر
امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای قانتین درحالی که فرمان بردار ایستید
یعنی نماز گزارندگان و گفته اند قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه
فرمود که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم در نماز با صاحب خود سخن گفت
چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر ترسید
از دشمنان مجاهد یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید
در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله و نزد امام شافعی رحمه الله
در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نی
او رکبانا یا سوار نماز گزارید در جنگ بر نوعی که میسر شود روی بقبله باشد یا نه
فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله نماز گزارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر
نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدای را کما علمکم الخ

درآموزانیده

سورة البقرة

درآموزانیده شما را از آداب نماز با شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که
آنرا دانید والذین یتوفون و آنانکه وفات کنند منکم از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنان را
رسوم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده
قاعده ترک زینت و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل پدر بودندی در همان خانه با اولیای
شوهر بر بودندی یا اولیای زن در همان منزله حجت او خانه بنا کردندی و اهل و بر
از دور یا پس خانه جدا که نه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه برون
نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی وقتی که از خانه معزول بدر آمدندی
نفقه ساقط شدی چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمد مرد طایفی در گذشت
و ازوی زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترکه را
بوالدین و ولد قسمت کرد و زن را نصیبی معین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه
نفقه بدو رسانند و دران محل این آیه نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند
و زنان ایشان باز مانند وصیة فرض شد وصیتی و حفص نصب خوانده معنی آنکه
وصیت کرد خدای وصیت کردنی لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن
نفقه و کسوت و سکنی از ترکه شوهر الی الحول تا یکسال غیر اخراج نه برون کردن
از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد
فان خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس گناهی نیست
بر شما ای اولیای شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از
زینت و طلب شوهر من معروف از آنچیزی که رونق شرع باشد والله عزیز و خدای
غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حکیم با صواب کار است در آنچه حکم
فرماید و این حکم بمیراث زن که ربع یا ثمن باشد از ترکه منسوخ است و عدت یکساله بچهار
ماه و ده روز آمده چنانچه گذشت وللمطلقات و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده
باشند متاع متعه ایست که بدان برخوردار باشند و شوهر بالمعروف بطریق نیکوئی که توسط
در غلو و تقصیر حقا سزاوار کرده شده است خدای این را سزاوار گردانیدنی علی المتقین بر

ع

بهرکاران مراد متقیانند از شرک یعنی مسلمانان كَذٰلِكَ همچنانکه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ
بیان روشن میکرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ تا شاید که شما معقول خود را در قبول آن و تفکر دران کار فرمایید أَلَمْ تَرَ آیا ندیده
ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند
مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها و سرایهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ و ایشان هزاران بودند امام سدی گوید
رحمة الله علیه که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر
سلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد
همه اهل دیه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار یکبار از دیه بیرون رفتند حَذَرَ
الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن از مرگ بجهان برفتند تا در وادی میان دو کوه فرود
آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای که مُوتُوا بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه وتعالی
دو فرشته فرستاد یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار
بمردند با چهار بهایم خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر
الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از اجساد که گشتند مدتی بر ایشان بگذشت
و از ایشان جز استخوانی نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده کرد ایشانرا و این صورت
میان وجه بوده که روزی حزقیل بن بوری را که ثالث خلفای موسی علیه السلام بود بران
موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده کرد گفت آلهی چنانچه اثری از هیبت خود
بدیشان بنموده بنظر رحمت ایشان را بنگر از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا
ایشانرا زنده گردانم حزقیل آن کلمه را بر زبان راند و حق سبحانه ایشانرا زنده گردانید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نکنند همچنانکه بنی اسرائیل که
چنین معجزی دیدند و فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا و کارزار
کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای اعلای کلمه دین خدای وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای
سَمِيعٌ شنواست قول متخلفان را از جهاد که با خدا ناپسندیده تنگ مینمایند عَلِيمٌ

سیقول

...انات

داناست بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه بخلوص نیت يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد حق را یا
بعض بندگان درماندهٔ او را اگر وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند
یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه
زیادت است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای اقرض عباد الله و اصح آنست که
اینجا حذف و اضماری نیست مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقه را فی سبیل الله در لزوم
جزا بوام که بی شبهه اعطا عوض دران لازمست و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص
خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله استفهام را بمعنی حمل میکند یعنی ای کس
که قرض دهد فَيُضَاعِفَهُ پس با خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را
لَهُ از برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً چندینهای بسیار که دانست تا اضعاف کثیره و بیرون از حد شمار
نقل کرده اند این آیه که نازل شد یهود طعنه کردند که مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد
و چون مسلمانان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح
انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا طلب میکند حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه آن به بهشت برد ابو الدحداح گفت
یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین خرماها است جنبه نام دارد اگر آنرا بقرض دهم
شما پاینده ان بهشت میشوید سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من ضامن میشوم که حق تعالی
دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشر شرطا که فرزندان من همراه من
باشند فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول صلی الله علیه وآله وسلم گرفت
و جنبه را در راه حق تعالی صدقه داد و فی الحال بدر خرماستان آمده مادر فرزندان را گفت یا
ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم شرطا انکه در بهشت او چندین بستانم تو و کودکان با من
باشید ام الدحداح گفت خوش سودا یست بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم در باره او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح لابی الدحداح
وَاللَّهُ يَقْبِضُ و خدای فراز میکرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان
آنست وَيَبْسُطُ و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی تا بر وفق مشیت خود و مصلحت منفعت ایشان

سورة البقرة

در آنکه والیه بسوی خود یعنی بپاداش او ترجعون باز گردانیده خواهید شد در معنی یقبض
و یبسط محققان را سخنی است در بحر الحقایق گفته که قبض کند از اغنیا تا دادن کنند بر فقرا تا ایشان بنده
او ست و منت بر فقرا نهند و بسط کند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت بر اغنیا نکنند
قابض اوست تا دیده مشهود اغنیا خودی نه بینند باسط اوست تا بصیر بصیرت فقرا خودی شان
نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار کرده اند و یکی را به بسط از خودی
رهانیده بخود متوجه ساخته و پیر طریقت قدس سره گفته که الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر
و چون بتو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست رباعی گاهی که بخود در نگرم پست شوم گاهی که بتو
نگرم مست شوم در حیرتم از حالت خود با دلدار حیران شده ام فتاده از دست شوم الم تر آیا ندیدی
یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد الی الملأ بجز جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان
یعقوب علیه السلام من بعد موسی بعد از وفات موسی علیه السلام اذ قالوا چون گفتند این بزرگان
لنبی لهم مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع بنی
اسرائیل فرستاده و گویند آن نبی یوشع بن نون بود یا شمعون ابن صفیه بر هر تقدیر گفتند پیغمبر
خود را که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز از برای ما یعنی نصب کن از میان ما ملکا پادشاهی
تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند
از بقیه عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی
و بنی اسرائیل دستان ایشان درمانده بودند و در میان ایشان ملکی که کار فرمای باشد نمانده بود
بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قال گفت
آن پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون فرض کرده شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن
با دشمنان دین الا تقاتلوا که کارزار نکنید قالوا گفتند چیست ما را و چه بود ما را
الا نقاتل که ما قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای و قد اخرجنا و بدرستی که بیرون کرده اند ما را
من دیارنا از مواضع و مسکن ما و ابنائنا و از پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان
در خبر است که جالوت از اتباع ملوک ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و جمعی کثیر را
از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فلما کتب

سیقول

پس

پس آنگاه که نوشته شد علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعادی تولوا برگشتند و از فرمان
برداری یکبار گشتند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند
والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و چون
اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و میثاق بر سبیل تاکید جواب داد پادشاهی از حق
سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصای و ظرفی
پر از روغن بوی فرستاده فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف
غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم سزاوار است
اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمد شد
آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود
تا روزی مردی سقا یا دباغی که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت
گفتندی بخانه اشمویل آمد فی الحال این روغن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او
برابر آمد و قال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان ان الله بدرستی که خدا
قد بعث تحقیق برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی و فرمان دهی
قالوا گفتند از روی استبعاد انی یکون چگونه باشد و از کجاست له الملک طالوت را
پادشاهی علینا بر ما و نحن احق و ما سزاوار تریم بالملک بپادشاهی که از سبط یهودا ایم
منه از وی که از سبط بنیامین است و در آن سبط نه نبوت و نه مملکت و با وجود آنکه
از سبط مملکت نیست مردی سقا است ولم یؤت و او را عطا نکرده اند سعة بسیاری
و فراخی من المال از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاریست باری بایستی که صاحب خزاین
و دفاین بودی تا بجمع لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر ایشان
ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید او را علیکم بر شما وزاده و افزونی داد او را
بسطة درگشادگی و بسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود و با نور
سپاهی و تدبیر ممالک والجسم و دیگر بزرگی و او را در جسم آورده اند که طالوت مردی تنومند
و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلند تر می نمود والله یؤتی و خدای که مالک الملک

کلم

سورة البقرة

سیقول

علی الاطلاق میدهد ملکه ملک خود را من یشاء هر که را میخواهد و میداند که او در احسان حیثیت
ملک داری هست بیت ملک ده و ملک ستان اوست بس . راه بحکمش نیز و هیچ کس .
والله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن زمام جهانبانی بقبضه اقتدار هر که خواهد علیم
دانا است باستحقاق کسی که او را بر می گزیند بار دیگر بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود
از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها قرار یابد
بر داری و هواداری او رغبتی پدید آید اشمویل از خدای در خواست و خدای تعالی علامت
پادشاهی او را اعلام داد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی که
نشانه پادشاهی طالوت ان یاتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود
صورت همه انبیا در آنجا منقوش فیه سکینة در آنجا سکینه است من ربکم از پروردگار شما
یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم
داشت چون دو شعله افروخته که کس تاب دیدن آن نبود و از مرتضی علی کرم الله وجهه مروی است که
روی او بروی شاه آدمیان بود و دو بال داشت وقت کارزار از تابوت بیرون
آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را منهزم ساختی
و لهذا همه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر میداشتندی وبقیة و دیگر در
تابوت باقی چیزیست مما ترک ازانچه بگذاشته آل موسی وآل هارون یعنی موسی و هارون علیهما
السلام آل شخص در لغت نفس او میتواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم
ای نفسه و در حدیث آمده که من مزامیر آل داود و مراد نفس داود است علیه السلام و آنچه از موسی
و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه
بر ایشان میبارید و ریزه الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت
خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی شهر
دفن کردند حق سبحانه و تعالی فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشمویل آوردند چنانچه
حق تعالی فرمود تحمله الملائکة برداشته دارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند ان فی ذلک بدرستی که
در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت

ان کنتم

ع

سورة البقرة

ان کنتم مومنین اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد
گشتند و بسیج محاربه جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت
گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا
بالجنود با این لشکرهای ساخته قال گفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی
که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بنهر بجوی از
آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید فمن شرب منه پس هر که
بیاشامد ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه و هر که نچشد
و نیاشامد آن آب طعام در لغت یعنی شراب آمده کما فی قوله تعالی فلیطعموا ای شربوا فانه
منی پس او از منست یعنی بر دین من باشد هر که آن آب نخورد الا من اغترف مگر آنکه کف دارد
غرفة بیده بکفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان
پدید آورد و چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس آشامیدند
از آن جوی زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند
و بیک کف آب اختصار کردند و هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه
غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان
غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی ماندند با لشکر دشمن ملاقات
نکردند سلمی فرموده که اهل معرفت را تضمن این قصه مثلی از برای دنیا و اهل آن فهم کردند
بدین وجه که قوم طالوت سالکان متوجه بمقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شدند و آن
آب اهل متاع دنیاست هر که بآن بار را هد و بزیادت الا بقدر ضرورت معاش اشتغال نماید
بعلت استسقاء حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد عطش بجمع آن افزون شود و حسن
اطمینان بنیابد مثنوی کاسه چشم حریصان پر نشد . تا صدف قانع نشد پر در نشد و هر کسی
کس بلب بهره نیافته از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر کس که از جوی
دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش و پوشش که از ان چاره نیست خورسند
گشت حق سبحانه او را بعزت خود موید گردانید و از روی معنی مستغنی سازد بیت

فاقت تو تکرکند مرد را. خبر ده حرص جهان کرد را فلما جاوزه پس آنگاه که از جوی عبور کرد و گذشت
هو طالوت والذین آمنوا و اکسان که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده معه
بگذشتند با او قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده غرفه نموده بودند لا طاقة لنا الیوم ما را
توانائی امروز بجالوت وجنوده بجالوت و لشکرهای او و قوی آنست که از لشکر او هشتاد و شش هزار
از جوی بگذشتند و ازان چهار هزار که غرفه کرده بودند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد
سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم
قال الذین یظنون گفتند آنانکه یقین میدانستند انهم ملاقوا الله که ملاقات کننده اند یعنی بیننده
جزا دادن خدای را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند کم من فئة قلیلة
بسیار از گروه اندک مومنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از کفر و عدوان
باذن الله بعون و نصرت و مددکاری خدای والله مع الصابرین و خدای با صبرکنندگانست
تا بدهد قوت و چون جانبان ایا نودند و مخالفان بر طریق مبارزه بودند طالوت با آن
گروه اندک در مقابل لشکر جالوت صف برکشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر ششصد هزار
سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند نظم چو شیران آهن دل الماس چنگ
چو گرگان هم گوهر آشفته رنگ، و جالوت نیز بخود مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و در تفسیر
امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بود و از جمله خودی که بر سر می نهاد
سیصد رطل بوده و لما برزوا و آنگاه که مومنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند
لجالوت وجنوده برای جالوت و لشکرهای او قالوا گفتند مومنان ربنا ای پروردگار ما قول
افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبری بسیار بر ما افاضه
کن وثبت و محکم و پایدار باشد خود اقدامنا قدمهای ما را در میدان حرب وانصرنا و یاری
ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فهزموهم پس بشکستند و منهزم کردند مومنان
کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای وقتل داود و بکشت داود بن ایشا علیه السلام
جالوت جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش شکست و مغزش
پریشان شد و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشنده جالوت دهد

داود را پادشاهی

و او را در پادشاهی شریک کرد اندک پس آخر خود را بداود علیه السلام داد و نصفی از مملکت باو
گذاشت و بالاخره تمام مملکت بداود علیه السلام رسید وآتاه الله الملک و عطا کرد خدای او را ملک
بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وعلمه
و بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علمیست که بجا میران را بکار آید وگو
صنعت زره گری یا زبان مرغان ولولا دفع الله الناس و اگرنه بازداشتی خدای مردمان را
بعضهم ببعض برخی از ایشان به برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان
جهاد کننده لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و ستم و فساد اهل باطل گشتی
ولکن الله ولکن خدای ذو فضل خداوند فضل و رحمت علی العالمین بر عالمیان تلک
این قصها که در و معجزات و امتحانات بود آیات الله نشانهای قدرت خداوندست
نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بالحق براستی و درستی که
مطابق واقعست و اهل کتاب مسلم میدارند وانک و بدرستی که تو لمن المرسلین هر آینه
از فرستادگانی بهمه خلایق تلک الرسل آن پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور
شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشان را بحسب خصایص و فضایل علی بعض
بر بعضی دیگر منهم از پیغمبران من کلم الله کس بود که خدای با وی سخن گفت بی واسطه
چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی علیه السلام که فرمود
انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم که گفت فاوحی الی عبده ما اوحی ورفع
بعضهم و بر داشت برخی را از ایشان درجات بپایهای بلند و تفاوت انبیا از جهت
است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا بتمام زمره سورة البقرة
انسان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری داده و جمعی را
در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است علیه السلام که حق تعالی
رتبه عالیه کرامت فرمود کما قال ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده است که
ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست صلوات الله وسلامه علیه که متفضل است بر انبیا بتفضیل
بکبران و خصایص بی پایان همچنانچه از مطاوی آیات و احادیث معلوم میگردد

نظم همه انبیا در پناه تو اند • مقیم در بارگاه تو اند • تو مهر سپهری همه اختر اند • تو سلطان ملکی همه لشکر اند

و وجوه تفضیل آنحضرت نقلا و عقلا به بیانی مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَآتَيْنَا و دادیم
عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی بن مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی
وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک که جبرئیل علیه السلام در همه روی دیده
نیرو میکرد یا ایدیم او را برفاقت جبرئیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا
اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس پیغمبران بودند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبرانشان وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند
فَمِنْهُمْ پس از ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم
دین پیغمبر خود شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کس بود که کافر شد و از این اعراض نمود و طریق حق را
نگذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی و جهت آنکه لفظ اقتتال ایراد کرد
ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید است
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لکن خدای يَفْعَلُ میکند مَا يُرِيدُ آنچه خواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان
و ضلالت و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید أَنْفِقُوا نفقه دهید
مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه
بیاید يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد در آن روز
تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی بود تا کسی کس را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ
و نه در خواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که
منع کنند حق خدای را و مستحق با ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزاوار پرستش
است لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود مطلق إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق او را ثابت است
الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات
یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ مقدمه خواب از فتور و غیر آن که
نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که رکود حواس ظاهر است لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ

آنچه در آ

تلك الرسل

آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از کائنات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي
کیست آنکس که يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزد وی فردا در روز قیامت
کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه
در پیش از احوال آسمانها و زمینهاست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان
از کارهای آنجهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرانرسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات
الإلهیات إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است و گنجایش یافته
كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها
وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَلَا يَئُودُهُ و او را در رنج نمیکند و گران
نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَلِيُّ و او است برتر از حد اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر از
اندیشه افهام این آیت شریفترین آیتیست از قرآن و در حدیث آمده است که این آیت را زبانیست
که تقدیس میکند خدای را نزد یک ساق عرش و خواص و فضایل قرات او در احادیث بسیار است
لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه
نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول
جزیه گفته اند حکم این آیه با آیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام مقبول نیست
اما دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رحمه الله
علیه دو پسر قابل داشت ناگاه ترسای از شام بمدینه آمده و ایشان را در فریب انداخت
و ایشان با وی مصاحبت نموده و با فنون و افسانه وی مغرور گشته دین ترسایی اختیار
کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
دستوری خواست تا برود و ایشانرا باکراه براه شرع باز آورد این آیه نازل شد که
اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قَدْ تَبَيَّنَ بدرستی که روشن شد الرُّشْدُ
راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل ممیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ
پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بِالطَّاغُوتِ بانچه می پرستند جز خدای خواه شیطان و خواه
بتان و خواه کهنه و خواه ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستی که

سورة البقرة

تلك الرسل

چنگ در زند بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم که وا است یا اتباع سنت یا وقوف نزدیکی حضرتی
کسی که طریق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلوک کرده قدس سره عروه وثقی و حقیقت
درجات و سعادت در نهایت و در حقایق سلمی آورده است که آن مر عوام را توفیق
طاعت است و مر خواص را مزید عنایت محبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که
ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند بانوار اطلاق و اجمال الوجود باقی سازد و در نفحات
حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدس الله تعالی کلامه
مذکور است که درین طریق طاغوت ما سوی حق است کفر بوی ایمان بحق در هر قدمی شرط
لازم سالکست و حضرت ما صلی الله علیه وآله وسلم فرموده الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة
بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست افرأیت من اتخذ الهه
هویه می بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدای گرفته است آن بیچاره می بندد اگر
او بنده خدا ایست بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست
و در حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجة پس طالب بنده زر و سیم
و بنده زن و فرزند هر آینه هر که بسته چیزی باشد آنرا پرستد بیت هر چیز که
اندر ره جان بسته آنی آنست ترا در ره جان بونش معبود پس بالعروة از همه چیز
می باید برید و بحق پیوست که نمی باید پیوست ایشانست بر قیله استمسک بالعروة الوثقی
وان عروه ایست که لا انفصام لها هیچ انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا والله سمیع و خدای
شنواست قول کسی را که متوصل بعروه وثقی بود علیم و داناست به نیت خالص متمسک بعروه
الله ولی الذین آمنوا خدای دوست آنکسانیست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه
نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکی کفر و ضلالت
الی النور بروشنای ایمان و هدایت یا از کثرت بوحدت یا از شک بیقین یا از ظلمت
نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت والذین کفروا و آنانکه کافر شدند
و حق را بپوشیدند یعنی یهود یا مرتدان یا همه آنانکه عامه کفر تمج کفار را اولیاءهم
دوستان ایشان الطاغوت طاغوتند یهود در کعب بن اشرف و حیی بن اخطب

واشال ایشان

ع

سورة البقرة

و امثال ایشان و بت پرستان را اصنام که باطل و اهل آن اند و این شیاطین یخرجونهم آن شیاطین
و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخواستند که کافرانرا
من النور از ایمان بیرون آرند الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که بتوریت داشتند به تکذیب
آن پیغمبر تا از اسرار باطنی آرند اولئک آن کافران باطوایف خود اصحاب النار ملازمان
آتش دوزخند هم فیها و ایشان در آن آتش خالدون جاوید مانندگانند الم تر آیا ندیدی
و بنظر بصیرت نگاه نکردی الی الذی بسوی آنکس که از روی عناد حاج ابراهیم حجت جست و محاجه
کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار
او و این مجادله که کرد ان آتیه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی این جرأت
و مجادله چرا نمود برای آنکه خدا تعالی ملک بوی ارزانی داشته بود و او دست بغی از آستین
طغیان بیرون آورده و سر تکبر از گریبان عصیان بر کرد و آن مجادل نمرود بن کنعان بود که
همه روی زمین در تصرف داشت و در آن وقت که ابراهیم بتان را شکست و ارباب
ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت او را بیارید چون حاضر کردند
نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم
آنوقت که گفت ابراهیم در جواب سخن او که ربی الذی پروردگار من آنکس است که
از روی قدرت یحیی زنده میگرداند و از عدم بوجود می آرد و یمیت و می میراند
و از منزل بقا ببادیه فنا میبرد قال گفت نمرود انا احیی من هم زنده میکنم و امیت
و میرانم پس زندانی واجب القتل را که رشته امید از زندگی قطع کرده بود طلبیده
بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیراندم و آزاد کرده گفت اینک مرده را زنده کردم
و دیگری را بی گناه طلبیده بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیراندم احمق آن تمرد کافی
این بود که نه احیا بفوت و اماتت بقتل و نیدانست که احیا و اماتت خلق حیات
و موت است در جسد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا بیدارست و بر حضار
مجلس خود پوشیده که جرم ابراهیم علیه السلام بحجتی روشن تر انتقال نمود قال ابراهیم
گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یأتی بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من

المشرق از افق که محل طلوع اوست فأت بها پس تو بیار آنرا من المغرب از جانب مغرب که محل غروب است
فبهت الذی کفر پس مبهوت کردانیده شد آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع کشت والله
لا یهدی و خدای راه نماید بطریق احتجاج القوم الظالمین کروه ستمکاران را او کالذی این سخن
مترتب بر آیه اولی است ایا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که او مر علی قریة بکذشت
بر دیهی وهی خاویة و آن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده
بود پس دیوارها بران افتاده و این ... خرابی بیت اشهر آنست که کذرنده برین دیه
خراب عزیر بود علیه السلام که توریت حفظ داشت و از احبار بود بخت نصر بعد از خرابی
بیت المقدس او را اسیر کرفته ببابل آورد و خداوند تعالی او را از قید کفار خلاص ارزانی
فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس نموده بقریه سایرآباد یا دیر هرقل که بر دو فرسنگی آنجاست
رسید موضعی پس ویران دید اما درختان او میوه دار بود تند قدری انجیر چید و مقداری
انکور باز کرد و در سایه دیواری قرار کرفت انجیر چند بخورد و باقی در سله نهاده و انکور را
بفشرد و پاره بیاشامید و بقیه در خیکی بریخت و دراز کوشی که داشت در پیش خود ببست
و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه ویران می نکریست چون آن دیه را بغایت خراب دید
قال کفت انی یحیی چکونه و بر چه وجه زنده کرداند هذه الله این دیه را خدای یعنی چکونه
آبادان سازد بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل او را چکونه زنده کرداند بعد از مردن ایشان و این
کفتنش نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا مینمود فاماته الله پس بمیرانید خدای
او را در وقت این تامل و تفکر مائة عام صد سال و خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کرد او را
او را بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را طعام و شراب و حمار او را
از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرک او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق سبحانه
و تعالی تو شک فارسی را بر بخت نصر ... ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت
اول باز آورد و این دیه نیز از آنچه بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده کرد
کفته اند که او را آنکاه چاشتکاه بمیرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب
نکرده بود پس فرشته بحکم خدای عز و جل در وقتی که عزیر زنده شد و چشم بمالید قال
کفت مر او را کم لبثت چند وقت است که درنگ کردی قال

ثلث الاول

کفت عزیر

کفت عزیر لبثت یوما درنگ کرده ام یکروزی و چون بنکریست هنوز آفتاب بود کفت
او بعض یوم یا پاره از روز قال کفت آن فرشته بل نه چنانست که تو کمان بردی بلکه
لبثت درنگ کردی اینجا مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود اندیشه در
نکریست او صانع آن موضع بر نهج دیکر یافت تعجب بنمود و دیکر باره با او کفت فانظر
پس نظر کن یعنی نکاه کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی و شرابک
و بسوی شراب خویش یعنی شیره انکور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغیر نکرده آن
عصیر وانظر و در نکر الی حمارک بسوی دراز کوش خود که استخوانهای او مانده و باقی اجزاء او متفرق
شده اکر حق سبحانه تعالی او را از مرک زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کردد
ولنجعلک و دیکر تا کردانیم ترا آیة نشانه و عبرتی للناس برای مردمان که در حشر احیای کل دارند
وانظر الی العظام و نکاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت کیف
ننشزها چکونه آنرا حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی مرکب میسازیم ثم نکسوها پس می پوشیم
مر این استخوانها را لحما کوشتی عزیر علیه السلام دران استخوانها می نکریست دید
شنید که ای کوشت و پوست و اجزاء متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی
همه استخوانها مجتمع شده صورت بدن اوست تسویه یافت و جان بجسد در آمد و فی
الحال برجست و نعره زدن کرفت فلما تبین له پس آنکاه که روشن شد بعزیر آثار قدرت
الهی در احیا اموات بطریق معاینه قال اعلم کفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته
بودم قبل از این باستدلال و بیان ان الله آنکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از احیا و اماتت
قدیر توانا است پس عزیر بالای حمار سوار شده میان قوم شد و بران نشانی که داشتند
و کویند که کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند
بخت نصر کتب ایشان سوخته بود و اذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که کفت ابراهیم رب ارنی
ای پروردکار من بنمای بمن که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چکونه زنده میکردانی مردکان را
سوال برای مشاهده کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قال کفت
خدای اولم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است

سورة البقرة

تلك الرسل

یعنی ایمان داری بقدرت من بر احیاء واماتت وباز نمود کفتی ربی الذی یحیی ویمیت
قال بلی کفت ابراهیم ایمان آورده ام وبه کمال قدرت تو کرویده ام ولکن لیطمئن ولکن این
سوال کردم تا پاره آرمیده وساکن شود قلبی دل من بمعاینه چکونکی آن در فتوحات مکی مذکور
کو احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلقی که بعضی بکلمه کن موجود شدند وبرخی را بید
وبرخی را بیدین ایجاد کرده وجمعی را ابتدا بوجود آورده وطایفه را بسبب مخلوقات دیکر
موجود ساخته وچون ابراهیم تنوع وجود خلق را دیده بود دانسته که احیاء خلق بعد از موت
وجودی دیکرست وآن نیز متنوع می تواند بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیا
بکدام نوع میکنی تا چون بدان علم حاصل آید دل من ازان دانش آرامش پذیرد
آورده اند که ابلیس علیه اللعنه بر لب دریا میکذشت نظرش بر مرداری افتاد وکه مرغان
هوا وحیوانات دریا ودواب صحرا هر یکی از وی پاره میربودند ابلیس با خود کفت خوش
دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکسار کران طبع را فریب میتوان داد که آخر این
اجزاء متفرقه را از حواصل طیور واجواف سباع وامعای نهنکان وماهیان چکونه جمع
توان کرد حق سبحانه وحی فرستاده بخلیل الرحمن که بکنار فلان دریا شو که دشمن
دام مکری کسترده است ورشته زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بتیه پریشانی
درآرد خلیل الرحمن بیامد وابلیس متحیر وارشته خود القا کرد ابراهیم علیه السلام فرمود
چه محل تحیرست همان کس که اجزاء را از کتم عدم بصحرای وجود آورده بود قادرست که
دیکرباره از ذرات متفرقه بساحت جمعیت رساند نظم کوزه کر ار کوزه سازد بشکند
چون بخواهد باز قایم میکند · انکه داند کوزه کردن از نخست · چه عجب کر سازد اشکسته درست
پس ابراهیم علیه السلام زبان سوال بکشاد که الهی بنمای که چکونه زنده میکنی تا این خاطر
دایمی ملزم کرد ودرین باب آرام واطمینان تمام یابد قال کفت خدای که اکر مشاهده
این حال آرزو داری فخذ پس فراکیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان کبوتر وخروس
وزاغ وطاوس وغیر آن نیز کفته اند فصرهن پس جمع کن ایشانرا الیک بسوی خود یعنی بدست
کیر ودر اشکال وهیات ایشان نیکو تامل نمای ودقایق بنیه بدنیه هر یکی را بنظر تدقیق [illegible]

تا بعد از زنده شدن

سورة البقرة

ع

تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نکردند یا جمع ساز اجزاء ابدان ایشانرا بایکدیکر [illegible]
پاره پاره کرده بازسی وسر ایشان بدست خود نکاه دار ثم اجعل پس وضع کن
علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی ازانها بر وی توانی نهاد چه قسمت این اجزا
بر جمیع جبال متعذرست واین تفصیل ارادهاست و اراده خاص ملخص این سخن آنست که
بر هر کوهی که نزدیک تو باشد وتوانی نهاد منهن ازین مرغان متفرق شده بایکدیکر
آمیخته جزءا پاره ثم ادعهن پس بخوان این مرغانرا بنامهای ایشان تا اجابت نموده
یاتینک بیایند بسوی تو وی شتابند سعیا شتافتنی واعلم وبدان از روی یقین
ان الله که خدای تعالی عزیز غالبست عاجز نیست ازانچه تو طلبیدی حکیم محکم کارست
در هرچه میسازد القصه ابراهیم مرغانرا ذبح کرده جز او اجزای لحوم ودما وعروق واطفا
واعظام وقوایم واجنحه ایشانرا پاره پاره کرده بایکدیکر بیامیخت وکوبیده در هاون
کرد تا اختلاطی تمام یافتند ومنقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد وسرهای
ایشان بدست کرفته آواز داد که ای کبوتر وای طاوس وای زاغ وای خروس بیایید
بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای هر یکی از دیکر منفصل شده بایکدیکر
ملتیم کشته ابدان ایشان درست شد وبسوی سرهای خود بر زمین دویدن کرفته وحکمت در
دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت ودور تر از شبهت چه توهم آن می شد که
مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال میرسید که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد
ودیکر انکه ادراک بامره مرکبیت معنی را در وقت دویدن بیشترست از ادراک آن
در حال پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام می دویدند واز انجا
پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل می شدند ودر انوار آورده که هر که خواهد
که نفس خود را بحیات ابدی زنده کرداند باید که قوی بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته
بعضی را بربعضی بیامیزد تا صولت ایشان شکسته منقاد فرمان شوند وایشانرا بنداء
شرع وعقل بخوانند تا بطریق مطاوعت شتابکنان باز آیند محققان کفته اند که
در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس است [illegible]

ور رشته الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت
باز رهان و زاغ را که منبع حرص است تبدیل آر و صفت حرص را از خود دور کن و طاوس را که مجمع
زینت است سر بردار و دیده همت را از آرایش دنیا فرو بند و بعبارت معنی خود باز
حضرت قطب الاقطاب و غوث الاعظم خواجه بهاء الدین المعروف بنقشبندی قدس سره
فرموده که آرایش ظاهر نشان ویرانی باطن است پس هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت مذموم را
ذبح آرد حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه
در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازمست اول صولت که نتیجه آتش است
دوم دواعی شهوه که ثمره هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی که
صفت خاکست و حکیم سنائی روح الله روحه بدین معنی اشارت فرموده نظم چار مرغست
چار طبع بدن، جمله را سر بریدن باید کرد، پس بایمان و عشق و عقل و دلیل، زنده کن هر چهار را
بجلیل مَثَلُ الَّذِينَ صفت نفقه کردن آنانکه بی شایبه غرض و داعیه عوض يُنْفِقُونَ بیرون میکنند
و صرف مینمایند أَمْوَالَهُمْ خواسته های خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد
جمعی همه ابواب البر راه خدا است و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل
حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه
بان نوع که هفت شعب از اصل منشعب کرده و بر سر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه
مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده گرداند این
هفتصد را بهفتصد هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللَّهُ
وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد عَلِيمٌ دانا است بنیت
کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض ازین مثل تصویر اضعافست و ترغیب منفقان
که چون نظر باجر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند و منت دارند
تا آنگه منت ننهند و خود را ازین مزد محروم سازند بیت اگه بشارت بجودت میدهد
دانه یکی هفتصدت میدهد، دانه بیاندازی شیطان بکار، تا زیکی هفتصدت آید ببار
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای

بهر طریق که باشد از جهات و سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آنچه
نفقه کرده اند مَنًّا منتی بر کس منت نه نهند در صدقه دادن وَلَا أَذًى و دیگر از پی در نیاورند
صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را برنجانند قولا و فعلا لَهُمْ مر ایشان راست
أَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست
مر ایشان را از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب
قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن سایل
یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهتر است سایل را در نیل مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که
نسبت بسایل يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدا
تعالی بی نیاز است از صدقه شما که شراب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار
مکدر سازند حَلِيمٌ بردبار است تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقه های خود را بِالْمَنِّ
بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حضرت است و توانگر حمال آن پس منت بر صاحب مال
است نه حمال را و حضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید نظم
بر فقرا رفتن کنی از کم منی، بر سر منتش برگردن، چون عطا بخش خدا آمد و بس، که
دهی بر دست کس، در کرم حیله گری پیش تو، جود را ره گذری پیش تو، پس تصدق را
باید که شکرانه آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دار بنده باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى
و دیگر سست مکنید صدقه های خود را باذی یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که
او را گدای سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش
نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا
کر گدای وی حقیر نداری لست حق سبحانه درین آیت حیث تمثیل صدقه مومنان میفرماید
نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي همچو ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده
و بسمت نفاق متوجه گشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن مردمان
وَلَا يُؤْمِنُ و تصدیق نمیکرد بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بود

صدقه برای وی دادی نه برای دیگران واگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات
کردی نه برای مرائات فَمَثَلُهُ پس صفت او در صدقه منفق مرائی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو صفت سنگی
خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بران سنگ خاک خشک است فَأَصَابَهُ پس برسد بدان سنگ رسید وَابِلٌ
باران بزرگ قطره که سیل از وی زود و بسیار خیزد فَتَرَكَهُ پس بگذاشت آن خاک از سنگ
وبگذاشت آنرا صَلْدًا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک و سنگ صفوان مثل منافق است
خاک بران سنگ صورت نفقهای که او بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حکمت
ربانی ریزان کرد آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا
همین حکم دارد بیت ترا ز آتش فشان برقی چه آید که زو افروختن شمعی نشاید
لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان بریا عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِّمَّا كَسَبُوا
از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نمیکند
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنانکه با اعتقاد درست و اخلاص
يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی
خدای وَتَثْبِيتًا و از برای ثبات و یقین که صادر شده مِّنْ أَنفُسِهِمْ از نفسهای ایشان
بیافتن جزای صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستانیست که واقع باشد بِرَبْوَةٍ بموضعی بلند
تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بر وی بیشتر وزد و با بر نزدیکتر بود و از
مغمور شدن در آب دورتر و این باغ در چنین زمینی أَصَابَهَا برسد بوی وَابِلٌ
باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس برآورد و بداد أُكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر
یعنی بیکسال چندان برد که زمینهای دیگر بدو سال بدهد فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسد
بران باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسید باران ضعیف آن نیز
او را کافیست یعنی اثر باران او را ضایع نمیکند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین
مثل حصول جزا از عمل مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از ثواب
نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد خواه بسیار وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما
میکنید از روی اخلاص و ریا بَصِيرٌ بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد

ایود احدکم

أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ تمثیلی دیگرست برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه
انکارست یعنی دوست ندارد أَن تَكُونَ لَهُ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِّن نَّخِيلٍ از
درختان خرما وَأَعْنَابٍ و از انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از
زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا دران بوستان
مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوهها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل یا کثرت نفع آنهاست
وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده خداوند باغ را پیری و بزرگسالی وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او راست
درین پیری فرزندان ضُعَفَاءُ خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانست
فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس برین بوستان رسید بادی گرم و گویند گردبادی فِيهِ نَارٌ دران باد آتشی
و این چنین باد آتشی را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ را بواسطه سموم و صاحب
باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق مرائی است که سموم عدل الهی باغ اعمال را
که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان محروم و مهجور باشند بیت بکاری که
باید مزدی بران نه حالی که بینند یعنی دهان ز ابر ریا برقی افروخته همه گشت
اعمال شان سوخته كَذَٰلِكَ همچنان بیانی که در باب صدقه و ریا کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ
بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما دران تفکر نمایید و در عبادت دیگری را بادی شریک نسازید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان أَنفِقُوا نفقه کنید در راه خدای مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها
و برگزیدها آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت و زراعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا و از آنچه از طیبات
بیرون آوردیم لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار مثمره و معادن
اغنیا انصار بوقت رسیدن خرما آنچه پوسیده تر و گندیده تر بودی پنهان از یکدیگر
در مسجد حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه آوردندی و در گوشه نهادندی
تا فقرا مهاجر تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست صاع خرمای
ازان صاع که هیچ نرزیدی باشکی را بیاورد و در میان خرماهای نیکو ریخت و
جنس خود را با آن صاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که

الطیب اموال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث و قصد مکنید چیز های تباه و ناخوش که از وی آنها هست منه
تنفقون از آن بخش نفقه میکنید ولستم و حال آنکه نیستید شما بآخذیه گیرنده آن چیز را که اگر شما دهند
در حقوق شما الا ان تغمضوا فیه مگر آنکه چشم فرو خوابانید در چند آن و مساهله و مسامحه کنید واعلموا
ان الله و بدانید که خدای غنی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حمید ستاینده
است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید یکی از شیاطین
انس یا نفس اماره است یعدکم الفقر وعده میکند شما را بفقر و احتیاج یعنی می ترساند در وقت
انفاق از درویشی و محتاجی ویامرکم و میفرماید شما را بالفحشاء به بخل و امساک و منع صدقات
والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بصدقه دادن مغفرة آمرزشی منه از خود مر گناهان
شما را در عقبی وفضلا و افزونی روزی و مکافات بهتر در دنیا والله واسع و خدای بسیار
فضلست بر منفقان علیم داناست باستحقاق ایشان رحمت فضل و مغفرت را یؤتی
الحکمة میدهد خدای حکمت انفاق من یشاء هر که را میخواهد تا داند که چه چیز باید داد و بکه می باید داد
یا دانشی که میان القاء رحمانی و لمه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و بوعده
رحمان مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة و هر که را حکمت دادند فقد اوتی پس بدرستی که داده شد او را
خیرا کثیرا نیکویی بسیار امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که حق سبحانه و تعالی مال و متاع دنیا را
اندک خواند که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا
پس عالم را باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که
او را خیر کثیر داده اند و آنرا تابع قلیل و در کلام مرتضی علی رضی الله عنه وارد است شعر
رضینا قسمة الجبار فینا * لنا علم وللجهال مال * فان المال یفنی عن قریب * وان العلم باق لا یزال
بیت علم دادند بادریس و بقارون زر و سیم * شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک وما یذکر
و در نیابد پند نگیرد چون موعظت الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه وما انفقتم و آنچه بیرون
کرده اید از جان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار بر طریق فرض یا تطوع از روی ریا
یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن او نذرتم یا بر خود واجب کرده اید من نذر از نذر معین یا غیر
معین در طاعت یا در معصیت فان الله پس بدرستی که خدای یعلمه میداند آنرا و فراموش

نکند

ثلث الرسل

نکند وما للظالمین و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه دهند و نذر بمعصیت کنند
یا نذری را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندگان در آخرت که
عذاب را از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن
فنعما هی پس نیکو چیزیست آن که دیگرانرا بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلع
بیگانگان از شناسای اهل حق میل کنند وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات را وتؤتوها الفقراء
و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم بهترست مر شما را چه آن صدقه از
آفت ریا و سمعه دور ماند و درویش نیز از مذلت اخذ وی ناموسی محفوظ باشد یعنی علما حکم
اخفا را عام دارند در فرائض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق
به نوافل است و در فرائض اظهار اولی است تا شائبه ترک زکوة تهمتی نبرند و دیگر دلیل مسارعت
است بامر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت دیگران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال
اخفا اولی باشد و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که صدقه سر در تطوع افضلست
از علانیه هفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهی است که
در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد ویکفر عنکم و ما در گذرانیم از شما و محو
کنیم بخواهد یعنی خدای در گذراند من سیئاتکم بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبوده والله
بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از ابدا صدقه و اخفای آن خبیر داناست و آورده اند که
انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه
میکردند و بعد از آن که خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام
شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال
بر عرض حضرت رسالت پناه عرض کردند آیه آمد لیس علیک نیست بر تو ای محمد هداهم راه نمودن
یهود و هدایت و توفیق ملک بر تو هدایت و دوست خلیل ولکن الله ولکن خدای
بعنایت خود یهدی من یشاء راه نماید بایمان هر که را خواهد پس حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جائزا

سورة البقر

وَمَا تُنْفِقُوا آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِأَنْفُسِكُمْ پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع
بشماست خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلمان نظم گر آدمی را دهی بیش آتش سجود تو و این چرا
میسری دست سجود خورش ده بگنجشک و کبک و حمام که روزی در افتد همای بدام
چو هر گوشه تیر نیاز افکنی ناگاه بسی که صیدی زنی وَمَا تُنْفِقُونَ و نفقه میکنید شما که مومنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ
مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای وجه یعنی ثواب آمده کما قال الله تعالی وما آتیتم من زکوة
تریدون وجه الله وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال خود يُوَفَّ إِلَيْكُمْ توفیه مزد آن میکنند برای
شما یعنی جزاء آن تمامی بشما رسانند وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال شما
بستم چیزی کم نکنند لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ این صدقه و نفقه برای درویشانست أُحْصِرُوا آنانکه بازداشته
شده اند فِي سَبِيلِ اللهِ در طاعت خدای یا در جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام
طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان
مهاجر بودند قریب چهارصد تن عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که
در مدینه مسکن و منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان صفه مسجد
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایر التفات بکسب
و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب میفرمود که يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا
مرد نادان و بیخبر از حال ایشان أَغْنِيَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب بازایستادن
از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ میشناسی ایشانرا ای محمد بِسِيمَاهُمْ بنشانه و علامت
ایشان که صفرة لونست و نزاری بدن و جامه کهنه است و بسیاری اثر شکر لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ
سوال نکنند بر مردمان و چیزی نخواهند از ایشان إِلْحَافًا از روی الحاح و ابرام و غیر آن نیز
چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوالست و ترک سوال بجهت تعفف و جهت ...
تا کار مردم رد سوال نکنند و از رستگاری باز مانند ما افلح من رد السوال وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه
نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر آن از مستحقان فَإِنَّ اللهَ پس بدرستیکه
خدای بِهِ عَلِيمٌ بدان داناست و میداند که بچه قصد بوده از برای چه بوده الَّذِينَ آنانکه
يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه حق برای مستحق أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ و بروز

تلك الرسل

سرًّا

سِرًّا در نهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا نوعی استغراق اوقات و حالات باطلاق صدقات در اسباب
نزول آورده که مرتضی علی رضی الله عنه چهار درم داشت یکی بشب تصدق کرد و یکی در سر
و یکی بشب علانی و یکی بروز نهانی حق سبحانه این آیه فرستاد و حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم از مرتضی علی پرسید که تراچه برین داشت که برین نوع تصدق نمودی جواب داد که مرا
صدقه بیرون از چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم تمنای آنکه یکی از آنها شرف
قبول یابد بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار
دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و همان منوال در روز
حق سبحانه درین آیه صدقات ایشان را بستود فَلَهُمْ پس مر ایشانراست که بدین چهار نوع
صدقه داده اند أَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت باقی
و نعیم جاودانیست و گفته اند مزد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آورد فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوف نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند
الَّذِينَ آنانکه يَأْكُلُونَ الرِّبَا میخورند مال ربا را یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا يَقُومُونَ برنخیزند
از قبرها خود برای بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر آنچنانکه برخیزد الَّذِي آنکس که يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ بزند
و صرع کند او را دیو یا بیرسانند او را مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود که
چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط میسازد پس حق سبحانه تعالی
سخن بر وجهی که متعارف ایشان جاری میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربا روز قیامت
بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بدین نشانه بشناسند ذَلِكَ آن عذاب ایشانرا
بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبَا مانند رباست
که اگر یک درم بدو درم بیع میکردند و میگفتند این ربا نیست بیع است میان ربا و بیع فرق نکردند
وَأَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ و حال آنکه حق سبحانه و تعالی حلال کرده است بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته است
ربا را فَمَنْ جَاءَهُ پس هرکه بیاید بوی یعنی بوی رسد مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّهِ از نزدیک پروردگار او که
نهی است از ربا فَانْتَهَى پس باز ایستد فَلَهُ مَا سَلَفَ آنچه گذشته است قبل از تحریم و آنرا
از و نتوان گرفت یا مراد است آنچه گذشته یعنی گناهان گذشته او مغفور شده وَأَمْرُهُ

سورة البقرة

تلك الرسل

وکار او مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای یعنی مهم او در زمان آینده و البته بحفظ و عصمت حق است
توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد باستحلال ربا پس از آنکه
خدای آنرا حرام کرده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی أَصْحَابُ
النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن
ربا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا و کاست میگرداند خدای مال ربا را
یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
هر چند و هر جا نان مال صدقه دهد یا در راه حج و غزو و نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال
نقصانست وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و افزون گرداند خدای صدقه‌ها را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار
بود وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ دوست ندارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربا بود أَثِيمٍ بزه کار
که بر ارتکاب ربا مصر باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در عمل
آوردند امر را موجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بجای داشتند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدادند زکوة را لَهُمْ
أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشانرا ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ایشان اندوهگین
نشوند برای آنکه از عقب گذاشته اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید
از عذاب خدای وَذَرُوا و دست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا آنچه مانده است از ربا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربا را آیت در ثقیف و بنی مغیره فرود آمد که ربا
با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم روز فتح مکه بحرمت ربا
فتوی داد و بنی عمرو شرط آنکه ربای ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربای دیگران
از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربا از بنی مغیره کار برایشان سخت گشتند
و ایشان فریاد بر آوردند گفتند که ما بدبخت کسانیم که ربا از همه وضع کردند و ما هنوز
بر آن بلا گرفتاریم پس قضیه خود را بعتاب بن اسید که حاکم مکه بود در سانیدند
و او صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم نوشت این آیه
نازل شد که دست از ربا بدارید فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید و بقیه ربا ترک ننمائید فَأْذَنُوا

بحرب

پس آگاه گردید که یکدیگر را آماده باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او
و حفص فأذنوا خوانده از اذن یعنی علمت یعنی اگر ترک ربا نکنید آگاه باشید و بدانید که
لایقید بحرب خدای که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن
ربا فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ پس مر شماراست سرمایهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده
از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این
آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشته سرمایه را طلب نمودند
و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل
نمودند از امهال تا خیر ابا کردند آیه آمد که وَإِنْ كَانَ و اگر واقع شود غریم ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری
و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ
تا وقت توانگری و آسانی وَأَنْ تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهید قرض را بمفلس خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح حاجات
وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که در آن شما تُرْجَعُونَ بازگردانیده شوید فِيهِ در آن
روز إِلَى اللَّهِ بحساب خدای یا جزای که مقرر کرده از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزاء آنچه عمل کرده باشند از نیک و بد وَهُمْ و ایشان یعنی باز
گردیدگان بوی لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گروندگان إِذَا تَدَايَنْتُمْ
چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقد بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آن را
در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل که وقت حاجت
رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَيْنَكُمْ نویسنده بِالْعَدْلِ بداد و راستی
یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده نکند کتابت
بعد از نقل آیات عموم میکنند و این کتابت بقولی فرض کفایت است و بروایتی فرض عین
بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب
و گفته اند مستحب است یعنی اولی آن باشد که ابا نکند کاتب چون التماس کنند أَنْ يَكْتُبَ

ع

میان شما كَاتِبٌ

سورة البقرة

ثلث الرسل

آنکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللهُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که در شرع
واقع شد فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ
آنکس که بر ویست دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللهَ و باید که بترسد املا کننده
از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از آن حق که
بر وست چیزی را فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بر وست حق یعنی در ذمه اوست
سَفِيهًا جاهلی بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین و مردم مسرف أَوْ ضَعِيفًا یا عاجز
ناتوان چون کودک خورد یا پیر بکبر رسیده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا آنکه مطلقا توانایی ندارد و نمیتواند
أَنْ يُمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او که مدیونست بجهت آنکه خرس باشد یا بواسطه مرضی لکنت در زبانش
پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا آن
حق کند وَلِيُّهُ ولی کسی از آنها که گذشت یعنی متولی امر او و آن سه تن طفل و مجنون را و وکیل
و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند
وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان
بالغ آزاد فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ پس اگر نباشند این دو گواه یعنی دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد
گواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس یک مرد و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مرد
در بکارت و ولادت و عیوب ایشان در مواضع مستوره مسموعست و با مردان در حدود
و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق
و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ
از آنکسانی که پسندیده و راضی باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار
عدد در مراتب یعنی دو زن برای آن می باید که أَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش کند إِحْدَاهُمَا یکی
از آن دو زن معامله را که بر آن گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس باز یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ یکی از آن
آن دیگر را چون بحسب غلبه رطوبت صفت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس دو زن
باید که تا بتذکر یکی نسیان دیگری زایل گردد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سر باز نزنند گواهان
از تحمل شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای ادای آن وَلَا تَسْأَمُوا و ملول نشوید أَنْ تَكْتُبُوهُ

ازانکه بنویسید

سورة البقرة

ازانکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حالتی که خورد باشد آن حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک
یا بسیار آنرا بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدت مقرر شده یا قرار داده بوده ذَٰلِكُمْ این کتابت شما
أَقْسَطُ راست تر است عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای وَأَقْوَمُ و صواب تر لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را
چه کتابت مذکر مشهود است وَأَدْنَىٰ و نزدیکتر است کتابت أَلَّا تَرْتَابُوا بآنکه بشک نشوید در مقدار
حق و مدت آن و تعین مشهود و جز آن رجوع نمایید بکتاب إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد معامله
تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِيرُونَهَا که میگردانید آنرا بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست
و نقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ پس نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا آنکه ننویسید آنرا وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید
إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید نقد بنقد و حکم این آیه منسوخست بقوله تعالی فان امن بعضکم
بعضا الآیه وَلَا يُضَارَّ و باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی اجبار باکراه و اجبار
کاتب نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را اضرار رسانند بقبول شهادت چون مانعی داشته
باشد این معنی که گفته شد بتقدیریست که اعتبار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار
کنند منطوق آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت
در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد و گواهی بپوشد
بوقت طلب و باز نگیرد وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معاملان آنچه که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید
فَإِنَّهُ پس آن فعل یعنی فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللهَ و همه شما بترسید و
فرمان خدا را خلاف نکنید وَيُعَلِّمُكُمُ اللهُ و می آموزد خدای شما را مصالح دین و دنیای شما
وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر هستید یعنی اگر باشید عَلَىٰ سَفَرٍ
در سفری علی بمعنی فی است وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید کاتبی که وثیقه حقوق کند یا نویسنده
دوات کاتب یافته نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثیقه باشد گروها قبض کرده شده یعنی گرو بستد
فَإِنْ أَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد
فَلْيُؤَدِّ پس باید که ادا کند الَّذِي اؤْتُمِنَ آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون أَمَانَتَهُ
وام او را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ اعنی پروردگار او و در امانت
خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از کبائر است

وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که بزه مند و گنهکار است دل او و در اثبات
اثم بقلب تنبیهی تمامست بر وعید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرائم قلبیه سخت تر و غلیظ تر
از آثام متعلق باعضاء ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه می کنید از اظهار شهادت و کتمان
آن عَلِيمٌ داناست لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستارگان ع
و فرشتگان یا اوراست عالم روحانیه که استار غیوب و بواطن صفات است وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست
از ارکان و موالید یا اوراست عالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال است وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا
کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید آنرا يُحَاسِبْكُمْ
بِهِ اللَّهُ شمار کند خدای شما را بدان چیز یا خبر دهد شما را از آن یاد آید که دانای ضمایر
و مطلع بر سرایر است آورده اند که حق سبحانه و تعالی روز قیامت اعمال بنده را تمام بروی
احصا کند از گفت زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَيَغْفِرُ پس بیامرزد بعد از حساب لِمَنْ يَشَاءُ
مر کسی را که خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه
جزا از غفران و تعذیب قَدِيرٌ تواناست بعضی بر آنند که این آیه بآیه لا یکلف الله نفسا
الا وسعها منسوخ است و جمعی گویند محکمست زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام
معترض شود نه بر اخبار و این آیه خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیه لا یکلف الله نفسا الا
آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این
آیه نازل شد صحابه کرام از تامل مضمون در آن متألم گشته بطاقت گشتند از صدیق و فاروق
و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان و انصار رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت
حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم رفته صورت حال عرض نمودند ایشان بجناب نبوت
آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق بما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم
علیک چیزی بما فرستاده اند که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز
و کدام آیت گفتند یا رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست
احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و کار مناهی در خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا مکروه میداریم و از تو
متنبه می آریم حق سبحانه می فرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بآن بگیرد کار دشوار کرده هر کس از

تلك الرسل

عهده آن

عهده آن بیرون نیاید سید عالم صلوات الله وسلامه علیه واله فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل
گفتند سمعنا و عصینا لا جرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای
اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافت گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره برکت این گفتار
کار دشوار ایشان رو بآسانی نهاد و حضرت حق در ثنای این امت و سبکباری ایشان این
آیه فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گرویده و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه واله وسلم بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ
بدانچه که فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ از نزدیک پروردگار او که آن آیات قرآنست
و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویده اند
اما ایمان رسول صلی الله علیه واله وسلم بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس
بحکم تکریم مومنان جمع کرد میان خبر ایشان و ذکر او و فرمود كُلٌّ یعنی هر یک از ایشان
و مومنان او آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی او و اسما حسنی و صفات
جلال و جمال و افعال متقنه و احکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت
کبریا اند و نیابت وی در رسالت از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند بر سل وَكُتُبِهِ
و بکتابهای منزله وی که همه حق است و سخن او غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک
و معصوم اند و برگزیده و وحی گزارنده و خواننده براه حق لَا نُفَرِّقُ میگویند یعنی مومنان
ما جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یکی مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم
بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر شدند وَقَالُوا و گفتند مومنان سَمِعْنَا
شنیدیم قول خدایرا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت
بذروه خطاب بر آمده گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ
الْمَصِيرُ و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند
این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیه و تالی او مکیست و بی واسطه
در شب معراج بر حضرت نازل شد چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن ابی مسعود
رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نمازهای
پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزید ند

سورة البقرة

هر کسی را از همت گرامی شرک سپارد بخدای در ینابیع آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم
بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید نظم
سوی عالمی شد که عالم نماند • وز او در میان سایه هم نماند • برون آمد از پرده تو بود خویش
نمی کرد بی پرده مقصود خویش • بوقتی که بمقام او ادنی فی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات
حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن الآیه حق تعالی پرسید که همت تو در قبول احکام
چه میگوید خواجه فرمود قالوا سمعنا واطعنا الآیه خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم
لا یکلف الله در رنج نیفکند خدای نفسا هیچ نفسی را بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او
لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها وعلیها ما اکتسبت و بروی باشد آنچه بجای آرد از
بدیها آنحضرت درین محل بالهام الهی آغاز کرد ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را
بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما فوت شد او اخطأنا یا خطا کردیم بی قصد
مرتکب مناهی شدیم ربنا ای پروردگار ما ولا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا باری گران
کما حملته همچنانچه بار کردی آن چیزی گران را علی الذین من قبلنا بر آنکسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود
و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود ربنا ای خداوند ما ولا تحملنا
و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة لنا به آنچیزی که طاقت نیست ما را به آن چیز که حدیث نفس است
و وسوسه او بقول … که این آیه را معنی دهند ناسخ آیه محاسبه … و بعضی
دیگر گفته بلکه مراد استیلاء شیطانست بواسطه غلبه شهوت بر نفس یا برشمات اعدا
یا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان برداری باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا
عشق است … صراط مستقیم واعف عنا و عفو کن و درگذران از ما حقها و فراموشیها
واغفر لنا و بیامرز مارا گناهان ما وارحمنا و بخشایش کن بر ما بقبول طاعتهای ما انت مولانا
تو کارساز و یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده مارا و مظفر گردان علی القوم الکافرین
بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را ختم کردی
آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را در شب معراج گفت

ثلاث الرسل

سورة آل عمران ٣

و ملائکه آمین میکردند و حق سبحانه اجابت میفرمود سوره آل عمران بسم الله الرحمن الرحیم الم
مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلای قدیم حق ولام بلطفهای کریم او و میم بمجد
قدیم او و برکت آلای او در دنیا علی العموم شاملست و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب
خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان مخصوص خواص حاصل الله
خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحی
زنده که حیات هر زنده ازوست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی
از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در باب
عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود
و ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بردوش و حلقه قبول سخن آلهی در گوش داریم حضرت جواب
داد که شمارا نسبت زن و فرزند بحق سبحانه الوهیت از اسلام باز داشته است
ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محققیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او
کیست رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای روا نیست
و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت
مسیح در رحم مریم بتصویر او بوده هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر
میگویید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدو نسبت
میکنید و حق سبحانه ازین همه منزه و مقدس است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند
و شصت و دو آیه از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان گاه در الوهیت عیسی
بود و گاه در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و علی جمیع الانبیاء لاجرم با اول سوره
ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شده بعد از آن در بیان نبوت فرمود
نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق براستی در جهت راستی
در دلالت مصدقا در حالتی که موافقست این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش
ازوی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است وانزل التوریة والانجیل
و فرو فرستاد توریت و انجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه

تلك الرسل

نماینده مر بنی اسرائیل را طریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور است
و بدین نفی ابطال قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میکویند ثابت
میشود وانزل الفرقان و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل
در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق
و کاذب بدان متمیز می شد ان الذین کفروا بدرستی که آنکسان که کفر ورزیدند بآیات الله
بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق الله
لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز و خدای غالبست
قادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله بدرستی که
خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نمیماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء نه در زمین
و نه در آسمان یعنی علم الهی محیط است بجمیع معلومات و موجودات و علم عیسی علیه السلام
ببعضی از مغیبات حاصل بود و آنهم بتعلیم حق سبحانه پس بچنان علم ناقص مستدل
نتوان شد بر ربوبیت او هو او آنکه علم او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم آنکسی
که تصویر میکند شما را فی الارحام در رحمهای مادران شما کیف یشاء بهر نوع که میخواهد از نر و
ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه
السلام برین وجه نبوده که وی در رحم مریم تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند بود
زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است لا اله الا هو
مکرر جهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بثالث ثلاثه قایلند
العزیز بی همتا و بی مانند الحکیم دانا و محکم کار هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد
علیک الکتاب بر تو قرآنرا منه بعضی ازین کتاب آیات محکمات نشانهای روشن است
و آیتهای متصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هن آن آیتهای
محکمه ام الکتاب اصل و معظم قرآنست واخر و آیتهای دیگر متشابهات مانند اند یکدیگر
در خفا مراد و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد و بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه
بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله

گفته

سورة آل عمران

گفته قبل بیان محکم میدانند و متشابه بی مدد نقل و عقل کردن میشناسند و گفته اند متشابه حروف
مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب جمل مدت دولت اسلام استدلال میکردند
و چون فاتحه هر سوره از مقطعات تغیر میکرد در حساب تفاوت بسیار رسیده است چنانکه
الم هفتاد و یکست و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و
یک آنچه طلب میکردند برایشان مشتبه میشد و گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود
فاما الذین اما آنکسان که از جهت تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ میلی و بازگشتی
است باطل و شکی در سخن الهی فیتبعون پس پیروی مینمایند ما تشابه آن چیزی را که لفظ او متشابه و معنی
او مشکلست منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرک یا تکذیب قرآن
یا تلبیس بر جهال چنانکه یهود گفته اند که حسابهای مختلف باشبه است و غرض آن بود که
جاهلان قوم خود را در شک اندازند وابتغاء تأویله و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تأویل
آن بروفق مدعا و تمنای خود وما یعلم تأویله و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدا
که آنرا فروفرستاده امام سجاوندی رحمه الله فرموده که مذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف
لازمست یعنی بر الا الله وقف باید کرد که تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن
تاویلات داخل نگردند چه حقیقت حق سبحانه تاویل آن عالم نیست والراسخون و ثابت
قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل کتابند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند
آمنا به بگرویدیم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات از نزدیک پروردگار ماست
وما یذکر و یاد نکنند و پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا
هم قول راسخان علمست و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بنور عمل بیاراسته میگویند
ای آفریدگار ما لا تزغ قلوبنا میچان و منحرف مساز دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا بعد از آنکه
ما را راه راست نمودی وهب لنا و ببخش ما را من لدنک رحمة از نزدیک خود توفیقی یا استقامتی که
آن محض رحمتست یا بارزانی دار عصمت از شک و شبهه انک انت الوهاب بدرستی که تویی
بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از
مرگ ایشان لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که

تلك الرسل

خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند
یعنی یهود و نصاری قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که درویش است
و لشکران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت میکردند و مکاثرت مینمودند لن تغنی عنهم
دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند و لا اولادهم و نه فرزندان
ایشان که بوجود ایشان علم مباهات می افرازند من الله از عذاب خدای شیئا هیچ چیز
نه در دنیا اگر بمحنت در مانند و نه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق جهنم میرانند و اولئک و آنگروه
هم وقود النار ایشانند آتش انگیزان و عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کدأب آل فرعون مانند عادت ساحلیان فرعونست در تکذیب
موسی علیه السلام والذین من قبلهم و عادت آنکسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود
کذبوا بآیاتنا دروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فاخذهم الله پس بگرفت
ایشانرا خدای بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن والله شدید العقاب و خدا
سخت عقوبت است بر کافران قل للذین کفروا بگوای محمد مر آنکسانرا که کافر شدند از یهود و مشرکان
گروهند در واقعه احد ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما
و تحشرون الی جهنم و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ و بئس المهاد و بد آرامگاهی است دوزخ پس
خطاب بکفار قریش میفرماید قد کان لکم بدرستی که بود شما را آیة علامتی و نشانی در صدق
نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی فئتین التقتا در قصه دو گروه که بهم روی نهادند و دیدار شدند در جنگ بدر
فئة تقاتل گروهی کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلی الله علیه و آله و سلم
سیصد و سیزده تن مهاجر و دویست و سی و شش انصار و اخری کافرة و گروهی کافر [illegible]
که لشکر ابی جهل بودند نهصد و پنجاه تن یرونهم میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را
مثلیهم دو برابر خود رأی العین دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی
وعده کرده بود که یکی از مومنان بر دو تن کافر غالب گردانم ان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین در این محل
کمتر را ده و برابر ایشان نمودیدشان تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دو تن
غلبه کنند و علامت مذکور این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و در حدیث آمده است

والله

سورة آل عمران

در بدر از قتال مومنان را اندکی بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب
مومنانرا اضعاف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند و برین تقدیر
فاعل یرون کافران باشند و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت این بود
والله یؤید و خدای قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر کرا خواهد ان فی ذلک بدرستی که
در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان بینائیها را
مراد بینائی دلست که بصیرت گویند زین زینت داده شد یعنی آراسته شده است للناس
برای مردمان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیاتست و زینت دهنده حق تعالی که
خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطانست
می آراید در چشم که حسن ایشان مشتهیاتست من النساء از زنان که بدترین دام شیطان اند
والبنین و پسران که محبوب طبایع والدین اند والقناطیر المقنطرة و قنطارهای گرد کرده یا دفینها
من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا به پری پوست
گاوی دینار و درم والخیل المسومة و دیگر اسبان علامت دار مراد نشان اسبست که [illegible]
اوطا [illegible] چون مطلق الیمین و غر محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است
به تمام خلقت یا [illegible] و اربا فربه یا امتی که میل اعراب بدان بیشتر بوده والانعام و دیگر چهارپایان
از شتر و گاو و گوسفند والحرث و کشت زار یا زمینهای برای زرع ذلک این که یاد کرده
شد و در نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری یابند از آن
در زندگانی دنیا والله و خدای که معبود حق است عنده حسن المآب نزدیک اوست نیکو جای
بازگشت نیکو حسن مآب یعنی در قرب رب الارباب مقصور نیست مبیت چند گردی گرد
صحرا در هوس [illegible] آنچه حسن المآب قل اؤنبئکم بگو آیا خبر دهم شما را [illegible]
صحابه بخیر من ذلکم بهتر از آنچه گفته شد للذین اتقوا برای آنها که پرهیزکار شدند از شرک که عامه
مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش که پیشه کنند یا متاع دنیا را دست باز داشته چون اهل صفه
مر ایشانرا عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانهاست که آنها کی آنان بهتر است
از دنیا و آنچه در اوست در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها

آن بوستانها میکند که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر قصرها یا اشجار آن بوستانها جویهای آب
خالدین فیها جاوید باشند متقیان دران بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دنیا زوال
دارد تا معلوم شود که نعمت آخرت منغص نگردد وازواج مطهرة ومر ایشانرا جفتها اند حوری وانسی پاکیزه
از همه آلایشها که در زنان دنیا باشد پاکیزه در خلق و خلق ورضوان من الله و دیگر ایشانرا خشنودی است
از خدای و این از نعیم بهشت بهتر است والله بصیر وخدای بیناست بالعباد به بندگان
واحوال ایشان الذین متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز
یقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما اننا آمنا بدرستی که ما گرویدیم بآنچه تو فرستادی
فاغفر لنا پس بیامرز برای ما ذنوبنا گناهان ما را امروز خط کرم بر صفحه عصیان ما کش وقنا عذاب
النار و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصابرین ذکر صفتهای ایشان میکند که صبر کنندگانند
بر ادای فرایض و سنن یا ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات
والصادقین و راستانند در قول و فعل و نیت والقانتین و فرمان بردارانند مر امر خدای را در شدت
و رخا والمنفقین و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق والمستغفرین و آمرزش خواهندگانند
بالاسحار در سحرها که اوقات اجابت دعوت است یا نمازگزارندگان در وقت آخر شب او ایستادگان
نماز بامداد بجماعت محققان گویند اهل توحید صابر باشند در کشیدن بار امانت و صادق
در انتهاج مناهج ارادت و قانت در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و بی فتور
و منفق صفات و ذات شدند از روی محبت و مستغفر باشند از ذنوب که توجه است بغیر حق
بین کنند آنکه شهود ماسوی الله از این نوع گناه استغفر الله و از این صفات که گفته شد
صبر مبدا سلوکست و صدق ابتدای تخلق باخلاق ملک الملوک و قنوت اشتغال
شخص بنفس و المعقول و انفاق سبب تکمیل او و در مرتبه قبول و مراد از استغفار فنا در
توحید است و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی
از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است
این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد شب وجود
ما عدا که تودی بوده است زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید

در کلام

اثره

و سر کلام تمام العقا والسراج تعلق علی الصبح آیی جبره گشاید تطلع ملوه نور تقدیم تافت و اکوان
حله مرادات مخدرات بر آمد صبح وصالش دمیده بر آفاق ... طرق بانک الصلوة بر آمد
در اسباب نزول آورده اند که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله
وسلم سوال کردند که بزرگترین گواهی در کلام خدای کدامست این آیه نازل
شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود انه بدرستی که اوست خدای بحق
از روی تحقیق لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او والملائکة و فرشتگان نیز
بهمین وجه گواهی دادند واولوا العلم و خداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار
یا علما این است همین گواهی میدهند قائما در حالتی که هریک از علما قایم اند بالقسط بعدل
در ادای شهادت یا خدای گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل بر همه حکم براستی
وگفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت
و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران
شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار بجهت تاکید است
و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید العزیز تونیست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود
بتوحید او توحید موحدی و وصف واصفی مگر بوجه اجمال چه همه مامورند با طلب رکن توحید
الحکیم دانا است در شهادت بوحدت خود ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله
الاسلام نزدیک خدای اسلام نه یهودیه و نصرانیه وما اختلف الذین و اختلاف نکردند در آنکه دین
اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر حق است آنانکه اوتوا الکتاب داده شدند ایشان توریت
الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان آمد موافق مضمون
کتاب ایشان انکار ایشان آغاز خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جوری که در میان ایشان است
یا میل بریاست و بزرگی قوم ومن یکفر بآیات الله و هر که کافر شود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای حضرت محمد را
صلوات الله وسلامه علیه وآله ارزانی داشته فان الله پس بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب
کننده است یعنی زود باشد که از این عالم بروند و خدای بعد از حساب ایشان ایشانرا جزا دهد
بر کفر و انکار ایشان فان حاجوک پس اگر آن جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از این

المصنف

تلك الرسل

ع

حجت با نصاری نجران در مقام جدال باشند و بواسطهٔ عیسی علیه السلام فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بگو
در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ خود را یعنی خودی خود را و کردار و گفتار و نیت
و دل خود را بسپردم لِلَّهِ مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که
من کردم وَقُلْ و بگو لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنکسان را که بدیشان داده‌اند کتاب یعنی یهود و نصاری
وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشته‌اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می‌آرید
چنانچه من آوردم استفهام بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند
و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد
اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ حزن نیست
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست
بِالْعِبَادِ به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی آن گروه که کافر شدند
بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا به حجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه
و تعالی دلالت کنند جای وی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و می‌کشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن سزای
باشد درین سخن تاکیدیست چه قتل نبی بحق نمی‌باشد یعنی ایشان چنان‌اند که بغیر حق
می‌کشند و این صورت قبیح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و
سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز کشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند
تا ایشان را امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را در آخر روز بکشتند چنانچه خدای تعالی
میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و می‌کشند آنکسانی را نیز که از روی حقانیت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمایند
بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی ماسوای انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده ایشان را
بعذاب دردناک یا وعید ده ایشان را بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه که ایشانند
با اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبهٔ شبهت حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و ضایع شد
عملهای ایشان که گفته باشند برنده احکام توریتیم و بر شریعت موسی علیه السلام
عمل میکنیم و بی شک اعمال ایشان حبطه است فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس آن را نمی‌شناسد

الآخرة

سورة آل عمران

وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که ثواب بران مترتب نمی‌شود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را هیچ یاری
از یاری‌دهندگان که عذاب از ایشان دفع کننده أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی إِلَى الَّذِينَ بسوی
آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شد بهره را مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی اندک چیزی دانسته‌اند از آن
يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا توریت حکم کند میان ایشان در قصهٔ
یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مائده مذکور خواهد بود و گویند روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم جمعی از یهود را به اسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت
ای محمد من با تو در حضور علما دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود آن صحیفه را از توریت که
مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین حکم آن را حکم سازید ایشان ازین قول اباء نموده
آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان ترا بتوریت میخوانند ثُمَّ يَتَوَلَّى
پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که روسا یهودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان
اعراض کنندگانند از حق ذَلِكَ آن اعراض از حکم توریت مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنکه
ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند
شمرده که هفت است یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد مر ایشان را فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچیزی که هستند که برمی‌بافند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبا ایشان
مر ایشان را فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آنگاه که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ
از برای حساب روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود
هر نفسی را بتمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند
بنقصان حسنات و زیادت سیئات عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که
در غزوهٔ احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن
آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نمودند و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بدان موضع آمده میتین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل
بتائید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی
از میان آهن و سنگ بجست که از بارقهٔ آن آتش کوههای مدینه روشن شد چنانچه

رسید و کنگره‌های ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضرب آنحضرت
مقداری ازان بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعا و یمن
ظاهر گشت نوبت سیوم لامع ظهور نمود که قصور رحبا و روم بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند
وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که زود باشد که امت من برین بلاد ظفر
یافته کوشکهای خیبر متصرف در آرند و آثار صولت اسلام باطراف روم و قسطنطنیه
برسد و شعشعه رایت شریعت من سایه دولت بر مشارق اهل یمن افکند مومنان
مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه
افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری کرده این مرد از بیم کار مشرکان عرب
خندق میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهند و یاران
خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد که
قل اللهم بگوای بار خدای مالک الملک ای خداوند پادشاهی متصرف در آن تؤتی الملک عطا میکنی
پادشاهی من تشاء هر کرا میخواهی وتنزع الملک و میستانی ملک را ممن تشاء از هر کرا میخواهی بعضی
مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه بنظام جهانداری قبضه اقتدار
هر کرا میخواهد می‌سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر کرا خواهد بیرون می‌آورد
بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست ، از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد و گروهی گفته‌اند
ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی
آن که کفار قریش را ازان محروم ساخته بملازمان حضرت علیه نبویه حوالت فرمود یا ملک
روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد
محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول
هر دو سرای گشت امام احمد حرب رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه
قدرت خداوند یکتاست هر کرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت دلش بنوازد
و هر کرا از دلهای درویشان جدا سازد بشغلات بیران بگیرد و دلش بگدازد وتعز من تشاء
و ارجمندی سازی وتذل من تشاء هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و یاران وی

تلك الرسل

وتذل من تشاء و خوار و بیمقدار میگردانی من تشاء هر کرا خواهی بکفر و نکبت چون ابو جهل و پیروان او و گرد
عزت این جماعت باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم
یا عزت مومنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته‌اند
عزت بشرف قناعت است و ذلت بخست حرص چه استغنا از قناعت خیزد از اعتراض بی نیازی لیکن
و خواری حرص تو گرا از در صف نعال افکند در تفسیر نصب آورده که سلطان محمود غزنوی
در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام معزی غزنوی رحمه الله که در زمان خود قطب اولیا بود
آمده بسنتهای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء
نکته درخواست نمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی درین آیت آنست که
ترا با هزار و هشتصد پیل جنگی و پنج هزار رقم ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل کینه
طلب بیشی و بیش طلبی بخانه محو بسی گدای آورده و در صف نعال فرو باز داره و مرا با این
گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشید و در صدر آزادی جای داد نظم اگر توفیق قناعت
آشنا شد ، از فیض تعز من تشاء شد ، و اگر وره حرص و آز نمود ، مقهور تذل من تشاء شد
محققان گویند عزت بشهود لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز داشت عطا
بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نکوییها از اعطاء ملک و اعزاز مومنان
و اگرچه شر نیز چون انتزاع و اذلال بدست اوست تخصیص خیر مقتضای مقام است چه از سبب
نزول معلوم شد که کلام مبنی بر بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کسر
قیاصره و اکاسره ، یا جهة الاکتفا کرده که از ذکر ضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر
یا رعایت ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود و اذا مرضت
فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست لیکن آن امر نسبی است چنانچه فرموده
در مثنوی معنوی مثنوی پس بد مطلق نباشد در جهان ، بد بنسبت باشد این را هم بدان
زهر ماران مار را باشد حیات ، نسبتش با دیگران باشد ممات ، یا آنکه خیر وجودیست
و شر عدمی و عدم را با وجود آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
وسلم در بعضی از ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک و صاحب

سورة آل عمران

نعمة المخصوص ظلال نواله علی معارف اهل الخصوص برابن سخن ایمای میمایند آنجا که در نعت
حضرت خاتم النبیین میفرماید **نظم** بلبل شاخسار باغ بلاغ ‌‌‌‌شهسوار نشیمن مازاغ
داشت چشم سرش چو دیده سر ‌‌‌‌روشنایی زکحل ما یبصر چون نظاره جهان برخاست
هر دو یک را که دید شناخت ‌‌‌‌کانچه یک از خصایص قدرت والنچه مراد از نقایص عدد است
گفت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا ینسب الیک **انک علی کل شی قدیر** بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا
وانتزاع و اعزاز و اذلال **قدیر** توانایی **تولج اللیل** در می آری شب را **فی النهار** در روز
یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی
از اجزاء شب مکاهی و در اجزاء روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه
بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود **وتولج النهار فی اللیل** و در می آری روز را در شب
یعنی در باقی سنه از اجزاء روز کم میکنی و اجزاء شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که
در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود **وتخرج الحی** و بیرون می آوری
زنده را چون حیوانات مثلا **من المیت** از مرده که آن نطفه است یا فرخ مکی مرغ را از بیضه
و درخت را از دانه **وتخرج المیت** و بیرون آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه **من الحی** از زنده که
آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند خبیث را و طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث
یا کافر را چون کنعان از مومن چون نوح نبی علیه السلام و مومن را چون ابراهیم صلوات الرحمن
از کافر چون آزر **وترزق** و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه **من تشاء** هر که را
خواهی **بغیر حساب** بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند **لا یتخذ المؤمنون** باید که
فرا نگیرند مومنان کرو ساتند **الکافرین** کافرو بیگانکان را که دشمنانند **اولیاء** دوستان
و متولیان امور خود **من دون المؤمنین** بدون مومنان یعنی دوست مومن غیر مومن نشاید بلکه مومن
باید که کافر را بدوستی نگیرند و جمعی از انصار با یهود طریق دوستی اختیار کرده
بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرمود و ازو
نهید میگفت **ومن یفعل ذلک** و هر که بکند این دوستی با دشمنان **فلیس من الله** پس نیست اگر از
دین خدای **فی شیء** در چیزی یعنی از دوستی حق هیچ ندارد **الا ان تتقوا** مگر اگر بترسید و حذر کنید

ثلث الاول

منهم از مضرتهای کافران **تقاة** ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام در قبل از استحکام
امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست **ویحذرکم الله** و میترساند خدای
شما را از ارتکاب مناهی **نفسه** از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهار
حق سبحانه بی واسطه غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس اطلاق
لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد **والی الله المصیر** و بسوی خداست
بازگشت همه **قل ان تخفوا** بگو اگر پنهان دارید **ما فی صدورکم** آنچه در سینهای شماست یعنی دوستی
شما از موالات کفار **او تبدوه** یا آشکارا کنید مافی الضمیر خود را **یعلمه الله** خدای آنرا میداند
ویعلم ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات **وما فی الارض** و آنچه در زمین است
از انواع سفلیات **والله** و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است **علی کل شیء قدیر** بر همه چیزها
تواناست و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنند میداند و مکافات او
میتواند پس از فرمانی او بهکنید و بترسید **یوم تجد** از روزی که بیابد **کل نفس** هر کسی از کل کنند
ما عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکوئی **محضرا** حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی همه
صحائف حسنات را **وما عملت من سوء** و آنچه کرده باشد از بدی **تود** دوست دارد آن نفس آنچه
لو ان بینها وبینه که باشد میان او و میان آن عمل بد **امدا بعیدا** اندازه دور یعنی بخواهد هرگز مطلق
که عمل خود را نبیند **ویحذرکم الله** و میترساند خدای شما را **نفسه** از خود در فتوحات فرموده
که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید و بتاکید رفع مناسبت میکند میان
ذات خود و ذات خلق ما للتراب ورب الارباب **جبت** جنسیت ذره را با این خورشید
و دعوی خاک را با عالم پاک **والله رءوف** و خدای مهربانست **بالعباد** بر بندگان که مبالغه
میکنند در تحذیر ایشان **قل ان کنتم** بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن
ابناء الله و احباءه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که **تحبون الله** دوست میدارید خدای را
فاتبعونی پس پیروی کنید مرا **یحببکم الله** تا خدای شما را دوست دارد **ویغفر لکم ذنوبکم** و بیامرزد
گناهان شما را **والله غفور** و خدای آمرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند
رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب بقریش است که میگفتند بگو ما بتان را

ع

سورة آل عمران

برای خدای دوست میداریم و شفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان میداریم ایشانرا گفتند کجز
اگر حق ما دوست میدارید متابعت حبیب او فرو مگذارید قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان برید خدایرا
در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند
از طاعت خدای و رسول او فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدرستی که خدای دوست نمیدارد کافرانرا
وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بران میکند که تولی از طاعت خدای و رسول کفر است
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ بدرستی که خدای برگزید آدَمَ آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملائکه
و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَآلَ
إِبْرَاهِيمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه
کعبه وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر
عالمیان زمان ایشان و گفته اند که این عمران پدر مریمست و آل او مریم و عیسی بودند
که خدای ایشانرا برگزید مریم را بتقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذُرِّيَّةً
و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبرانرا بَعْضُهَا برخی از ایشان مِنْ بَعْضٍ از برخی اند
مراد او لاد و نسل ند یعنی اند از آبا برگزیده وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مر اقوال یاطله
یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه و بافترخرافات نصاری را که بنوه عمران را
گفتند ابن الله عَلِيمٌ و داناست باغراض فاسده ایشان از این مقالات إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ
عِمْرَانَ یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقود بود در
وقتی که حامله شد رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم لَكَ برای تو
مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم منست مُحَرَّرًا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا خالص
ترا پرسته و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میدا شتند
و فرزندانرا برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد
والدین در حق نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و یحک این
چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید زبان حنه
جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

ثلث الاول

بدرستی که

بدرستی که تو شنوای سخنی ما که در باب نذر گفتیم الْعَلِيمُ و دانای بقصد من در این نذر که جز
رضا تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بنسمه است یا بنذیره
قَالَتْ گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا ای پروردگار من بدرستی که من بنهادم
آن بار را أُنْثَىٰ فرزندی ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بانچه بار بنهادم
حفص وضعت خواند یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و قراءت دیگران جمله
مؤول قول حنه است و بقراءت حفص ستانفست من قول الله تعالی وَلَيْسَ الذَّكَرُ و گفت
حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَىٰ همچو فرزند ماده که بمن
داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا بدرستی که من نام نهادم او را مَرْيَمَ و معنی این لفظ بزبان ایشان
امت الله است یعنی کنیزک خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا و بدرستی که من در پناه می آرم او را
بِكَ بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسه دیو سرکش رانده
شده یا از مس او برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ
ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نیامد الا که شیطان او را مس کند در وقت
ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا که مریم و پسر او که از این صورت
محروس و محفوظ ماندند فَتَقَبَّلَهَا پس قبول فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ
بپذیرفتن نیکو بجهت خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو
و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بسالکی
رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق
ربانی الفقها در بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سدنه احبار را گفت
دونکم هذه النذیره فراگیرید این نذر کرده شده را که از آن خدایست بزرگان
قبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بدان
وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریت کردندی یکبار ره بنزاردن برده در جوی
آب افکندند بشرط آنکه قلم هرکس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد
الفقه قلم ذکریا بروی آب آمده کفالت مریم بذکریا علیه السلام مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا

سدنه
سی جا و در آن
مسجد

سورة آل عمران

و او را سپرد حق تعالی مریم را به زکریا و زکریا او را به حجره برد جهت ارضاع دایه مزدور گرفت
و چون از حد طفولیت درگذشت او را به مسجد آورد و غرفه که بی نردبان صعود بدان
میسر نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی
در آن غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او بغایت
کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت
كُلَّمَا دَخَلَ هرگاه که در آمد عَلَيْهَا بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که آنجا می بود وَجَدَ
می یافت عِنْدَهَا رِزْقًا نزدیک او روزی و آن میوه های تابستانی در میان زمستان
و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت مشاهده دید
قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت ای مریم أَنَّى لَكِ از کجاست مر ترا هَذَا این میوه در غیر وقت او
قَالَتْ گفت مریم هُوَ این رزق که می بینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر که را میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار جهت کثرت یا بغیر
مرزوق هُنَالِكَ دران وقت که زکریا ثمره تازه بی هنگام آن بدید طمع در ولد افتاد
با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دَعَا زَكَرِيَّا بخواند زکریا رَبَّهُ پروردگار
خود را قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من هَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود ذُرِّيَّةً
طَيِّبَةً فرزندی پاک از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعا
یعنی اجابت کننده آنی فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کرد او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل
بوده و بجهة تعظیم او را بجمع یاد کرده وَهُوَ قَائِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ
نماز میگزارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت و بنماز مشغول بود که جبرئیل ندا کرد او را
أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ مژده میدهد ترا بِيَحْيَى بفرزندی که نام او یحیی است
و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده شد یا دین بدو زنده گشت مُصَدِّقًا در حالی که
آن فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه ایست مِنَ اللَّهِ
از نزدیک خداوند آورده اند اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی علیه السلام بود
و دیگر صفت یحیی است وَسَيِّدًا و مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادتست

ثلث الربع

وحصورا

وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری شایسته
از خاصان یعنی چنانچه زکریا و آبای او صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق برعایت
ادا کند که باید و چون زکریا را چنین فرزندی بشارت داد قَالَ رَبِّ گفت ای
پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي چگونه و از کجا باشد مرا غُلَامٌ پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستی که
فرا رسیده است مرا پیری و بزرگسالی وَامْرَأَتِي و زن من یعنی ایشاع و او خواهر
مریم بوده عَاقِرٌ نازاینده است آیا مرا جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی
قَالَ گفت خدای یا جبرئیل بفرمان خدای كَذَلِكَ همچنین بر همین حال که هستید
از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند آنچه میخواهد برون عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ
اجْعَلْ گفت زکریا ای پروردگار من بگردان لِي برای من آيَةً نشانه که مرا
از حمل ایشاع بولد خبر دار کند قَالَ گفت جبرئیل که خدای میگوید آيَتُكَ نشانه
تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ
أَيَّامٍ سه شبانه روز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین
نویسی وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را كَثِيرًا بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح گوی یعنی نماز گزار
بِالْعَشِيِّ در شبانگاه وَالْإِبْكَارِ و در بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم مذکور خواهد شد
وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه مشافهه کنندگان يَا مَرْيَمُ
ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای ترا برگزیده برای عبادت یا بقبول
کردن ترا بخدمت یا پرورش داد و بعصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک
یا از قاذورات که زنان را می باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات
قبیحه وَاصْطَفَاكِ و تکرار از برای تأکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان
عالمیان بآنکه ترا بی شوهر فرزندی دهد و بنفخه جبرئیل مخصوص گرداند يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي
ای مریم فرمان برداری کن لِرَبِّكِ مر آفریننده و پرورنده خود را وَاسْجُدِي و سجده
کن خدای خود را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع آر با رکوع کنندگان مریم را حکم بود که نماز بجماعت
بگزارد با احبار بیت المقدس ذَلِكَ اینها که ذکر کرده شد در این آیتها از [illegible]

ع

سورة آل عمران

ذلک ذکر یاد و یحیی من انباء الغیب از خبرهای پوشیده است که ما بجهت اظهار عجایب بتو نوحیه الیک
وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت و تو نبودی ای محمد لدیهم نزدیک احبار
بیت المقدس اذ یلقون آنگاه که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت
خود را در جوی اردن آمده است ایهم کدام از ایشان یکفل مریم با خود نگاه دارد و متعهد
مریم وما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمت میکردند برای
کفالت مریم اذ قالت الملائکة دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و مراد آنست که جبرئیل
گفت یا مریم که ای مریم ان الله بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه
بکلمه از و مراد حضرت عیسی علیه السلام است و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد
بی پدر و اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما آن سبب متعارف
که والد باشد مفقود است در حق عیسی علیه السلام لاجرم اضافت حدوث او بکلمه
اکمل و اتم تواند بود اسمه نام آن کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب
بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه کریم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه و آله وسلم
و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مسیحا باشد بمعنی مبارک وجیها روشناس
و تمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا به نبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع
بآسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت
بشفاعت امت یا بعلو درجت ومن المقربین و از نزدیک کرده شدگان است بر
خدای ویکلم الناس و سخن گوید این پسر زنده با مردمان فی المهد در گهواره که جای مهد
او را یاد در زمان صغر وقتی که شایسته گهواره بود وکهلا و سخن گوید وقتی که کهل
باشد یعنی در سی و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت ومن الصالحین و از
شایستگان است قالت گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استبعاد رب ای
پروردگار من انی یکون از کجا و بر چه وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی و حال
مرا مس نکرده است بشر هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی
فرزند می آید قال کذلک گفت جبرئیل بهمین حال که تو هستی بی مساس بشری الله

یخلق

یخلق ما یشاء خدای می آفریند هرچه میخواهد اذا قضی چون خدای حکم کند امرا کاری را فانما یقول له
پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست کن باش فیکون پس
باشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین اشیا بکون او یعنی هست کردن
خلق برو دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا باسباب و مواد همچنان قدرت دارد
بر آفریدن ایشان دفعه بی سببی و ماده نظم اگه از وی پدید گشت سبب بی سبب
آفریدنش چه عجب قدرتی را که عجز نیست در آن ست این نوع کارها آسان
ویعلمه الکتاب و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث
و ابراهیم و جز آن والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است والتوریة والانجیل
و تعلیم دهد او را توریت و انجیل و تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است ورسولا
و گردانند او را فرستاده الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی
با ایشان انی آنکه من قد جئتکم بتحقیق آمده ام بشما بآیة علامتی من ربکم از پروردگار
شما و آن علامت گواه رسالت منست مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت
ذکر میکند اول انی اخلق بدرستی که من مینمایم و تصویر میکنم لکم برای شما من الطین
از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغ فانفخ پس میدمم نفس خود را فیه در آن مرغ از گل
ساخته فیکون پس میگردد آن گل مصور طیرا مرغ زنده پرواز کننده باذن الله بامر
خدای با مشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته
نفس بروی میدمید بقدرت ربانی و حکمت جاودانی طیران آغاز میکرد و میان زمین
و آسمان بپرواز می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید چون از نظر خلق غایب میشد
مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم وابرئ الاکمه و بری میگردانم نابینای مادرزاد را
از علت او و علامت سیوم والابرص و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا شد
از برص او و علامت چهارم واحیی الموتی و زنده میکنم مردگان را باذن الله بفرمان
خدای تکرار این کلمه برای نفی توهم الوهیت است زیرا که دو نوع احیا از مخلوق صورت
نه بندد و مفسران بر آنند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد یکی از ایشان سام بن نوح

علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود و علامت دیگر وَأُنَبِّئُكُم و خبر
میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای
خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا شما و امهات شما فلان
طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند تا خانه آمدندی و کیفیت ماکولات
و مدخرات باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین پنج علامت لَآيَةً لَّكُمْ هر آینه
علامتی است مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان
که این معجزات است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمدم شما را باور دارنده
لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیزی را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن توریت کتاب موسی علیه السلام
است و من تقریر کننده شبهات آنم وَلِأُحِلَّ لَكُم و دیگر برای آن آمدم تا حلال کنم بر شما
بَعْضَ الَّذِي برخی از آنها که در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون
شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه بردارم وَجِئْتُكُم و آمدم شما را بِآيَةٍ مِّن
رَّبِّكُمْ بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد آیه بلفظ واحد جهت آنست
که همه در دلالت حکم یک آیه دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت من
وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بدرستی که خدای پروردگار منست
وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ اینست راه راست
و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ پس آنگاه که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کفر
و دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع در شان و رغبت بر قتل وی بود چون عیسی علیه السلام
آغاز دعوت کرد جهودان قصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نمود از ولایت شام
بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام
با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدامست فرمود که باشید
تا دام توجه در لجه توحید افکنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار [illegible] گاهی
گیریم و در معالم آورده که عیسی علیه السلام گفت بیائید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت
منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ گفت

ثلث الاول

وی

عیسی علیه السلام مَنْ أَنصَارِي کیست از شما یاران من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا وقتی که نصرت
الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان
گازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در
جواب عیسی فرمودند نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ
بگرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ و تو ای عیسی گواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهادگانیم
دین خدای را پس دعا کردند که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بِمَا أَنزَلْتَ بآنچه
فرو فرستادی بعیسی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی
علیه السلام فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریده احسان مَعَ الشَّاهِدِينَ با
آنها که گواه باشند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند که ثبت کن ما را در جمعیت
و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار است و معنی دعای حواریان این که خدایا
جمع کن میان ما و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که ببرکت آنحضرت از همه امتان افضلند
و افضل بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای خوان بوده و ملک اول بیت است اگر آخر آمد
او حقتر امتش از امتان محبوبتر وَمَكَرُوا و مکر کردند آنکسانی که عیسی علیه السلام
از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی علیه السلام را
بینند بقتل رسانند و اصح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست آورده و در خانه محبوس
ساخته شب همه شب پاس داشته علی الصباح مجتمع گشته مردی را که یهودا نام داشت
بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه در آن شب عیسی را باسمان
برده بود و همین یهودا چون در آمد و خواست که بگوید که عیسی در اینجا نیست در روی او بحکم
و هر چند استغاثه کرد که من فلان کسم بجائی نرسید و از دارش در آویختند
تیرباران کردند آنست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای
جزای مکر بدیشان رسانید یا رجوع از الحواری تمام گشتند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای
بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن آنرا که گفت خدای
يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستی که من فراگیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارنده

سورة آل عمران

عیسی را ندیدند و حق سبحانه شبه عیسی
بر و افکند چون بیرون آمد ه

ثمن
ارباع

توام بسوی خود یعنی بفر ملائکه چون **وَمُطَهِّرُكَ** و پاک کننده و نجات دهنده تو **مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا** از مکر و قصد آن کسان که کافر شدند تو **وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ** و گرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو **فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا** بالای آنانکه کافر شدند تو یعنی یهود و این فوقیت آن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود به حجت و برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر و باسطه معاونت جاهره و هو بسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز قیامت **ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ** پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او **فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ** پس حکم کنم میان شما براستی **فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ** در آنچه بودید که شما در روی اختلاف میکنید یهود موسی علیه السلام را معتقد و عیسی و محمد را صلی الله علیهما منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد صلوات الله علیه و آله و سلامه را منکرند و بثالث ثلاثه قایل میشوند و مومنان میگویند الله تعالی یکی است و موسی و عیسی و محمد علیهم الصلوة والسلام فرستادگان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم **فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا** پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری **فَأُعَذِّبُهُمْ** پس عذاب کنم ایشان را **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت **فِي الدُّنْيَا** درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری **وَالْآخِرَةِ** و دران سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ **وَمَا لَهُمْ** و نیست مرایشانرا **مِنْ نَاصِرِينَ** از یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان **وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا** و اما آنکه ایمان آورده اند یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و عمل صالح کردند **فَيُوَفِّيهِمْ** پس تمام بدهیم ایشانرا حق و بدهیم بخوانده یعنی خدای بدهد **أُجُورَهُمْ** مزدهای ایشان در دو سرا به نیکنامی و در عقبی بدوستکاری **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** و خدای دوست نمیدارد ستمکارانرا **ذَٰلِكَ** این کلام که مذکور شد در قصص **نَتْلُوهُ عَلَيْكَ** میخوانیم آنرا بر تو **مِنَ الْآيَاتِ** و آن از علامات نبوت و رسالت تست **وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ** و از یاد کرد تست محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی علیه السلام نصاری نجران زبان اعتراض کشاده گفتند ای محمد تو عیسی را چرا دشنام میدهی و نام بندگی بروی مینهی خواجه فرمود که حاشا که نام عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای و کلمه ایست القا کرده به بتول عذرا

ت ز آتش غضب برافروخت گفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیه فرستاد که **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ** بدرستیکه صفت عیسی و شان عجیب او **عِنْدَ اللَّهِ** نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسان بی پدر بیافرید **كَمَثَلِ آدَمَ** همچو صفت آدمست و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را ابن الله نمی گوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت ثابت است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم است یا در آنکه وجود خارق از عادت مشتهره امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر ممر اصلاب و حقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو بیشتر است بمحض قدرت بر وجه خارق عادات پس بیان ایجاد آدم میکند **خَلَقَهُ** بیافرید خدای قالب او را **مِنْ تُرَابٍ** از خاک **ثُمَّ قَالَ لَهُ** پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من **كُنْ** باش زنده بروح **فَيَكُونُ** پس بود چنانچه میفرماید کرهمی بجه خاک را گفتیم آدم باش و مادر را گفتیم عیسی باش **الْحَقُّ** این خبر که از عیسی گفته شد در راست است و بنهایت رسیده **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو **فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ** پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات بران و اصح آنست که خطاب هر چند متوجه حضرت نبوت است صلی الله علیه و آله و سلم اما مقصد خطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مومنان شما مباشید از آنجمله که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در کار معجب شوید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده لمعه نور این تمثیل ایشانرا ره ننمودند **نظم**
ز اسرار یقین حرفی نخواندند • بزندان گمان محبوس ماندند • بدنبال گمان هر کس که تازد • زه یقین بیند ایشان حجابی • بهر چند چشم نابینا زخورشید • چه داند دو سر جام جمشید
فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید **فِيهِ** در باب عیسی **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ** از انکه بتو آمد **مِنَ الْعِلْمِ** از دانستن عیسی که بنده و رسول اوست **فَقُلْ تَعَالَوْا** پس بگوی ایشانرا که بیائید تا از برای مباهله **نَدْعُ** بخوانیم **أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ** پسران ما و پسران شمارا **وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ** و زنان ما و زنان شمارا **وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ** و نزدیکان ما و نزدیکان شمارا **ثُمَّ نَبْتَهِلْ** پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر **فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ** پس بکنیم لعنت خدای **عَلَى الْكَاذِبِينَ** بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم

سورة آل عمران

برا اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه وآله وفد نجران را
طلبیده گفت هر چند در حجت می افزاییم شما در عناد و منازعت می افزایید اکنون بیایید
تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و حق از باطل ممتاز گردد نصاری بدین
صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
حسین را رضی الله عنه برداشته و دست حسن رضی الله عنه گرفته و فاطمه زهرا رضی الله
عنها از عقب و مرتضی علی کرم الله وجهه بعد از او روان شدند و خواجه عالم صلی الله علیه
وآله وسلم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید از آنجانب ترسایان
بعد از تأملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و بابت
همه در برابر پیغمبر صف کشیده بودند چون نظر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت دید
فریاد برکشید که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید که بخدای که من رویهایی
ایشان می بینم که اگر از خدای تعالی درخواهند که کوه را از موضع آن زایل گرداند
و عقین میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند
برانکه هر سال دو هزار حله بدهند و نوبت به نوبت سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند
برین سوال صلح نامه نوشتند و بمنازل خود رفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ کردی و
آتش برایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در شاخهای منازل ایشان
هلاک شدندی **إِنَّ هَذَا** بدرستی که این قصها که مذکور شد **لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ** هر آینه آنست
خبر راست و درست **وَمَا مِنْ إِلَهٍ** و نیست هیچ معبودی سزای پرستش **إِلَّا اللَّهُ** مگر الله که مستحق
معبودیت او را ثابت است **وَإِنَّ اللَّهَ** و بتحقیق که خدای تعالی **لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** اوست غالب در ملک
و محکم کار **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند **فَإِنَّ اللَّهَ** پس
بدرستی که خدای **عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ** داناست بفساد و تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است
برانکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید بیت هر که برین ره نرفت راه
بجای نبرد هر که ازین رنج نیافت روی رهایی نبرد **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگوی ای اهل کتاب خطاب

ثلث الاول

ع

با ترسا

با ترسایانست قتاده رضی الله عنه گفته که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب
اینست **تَعَالَوْا** بیایید **إِلَى كَلِمَةٍ** بسوی سخنی راست **سَوَاءٍ** برابر **بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ** میان ما و شما
یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و آن کلمه سه چیزست که **أَلَّا نَعْبُدَ** یکی آنکه نپرستیم
إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را و این تعریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی **وَلَا نُشْرِكَ** دوم
آنکه شرک نیاوریم **بِهِ شَيْئًا** بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است **وَلَا يَتَّخِذَ** سیم آنکه
فرا نگیرد **بَعْضُنَا بَعْضًا** بعضی از ما بعضی دیگر را **أَرْبَابًا** خدایان **مِنْ دُونِ اللَّهِ** جز خدای تعالی اتخاذ ارباب
از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و می گفتند از کمال ریاضت اثر حلول
لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود
در تحلیل و تحریم **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه **فَقُولُوا اشْهَدُوا** پس بگویید شما ای
پیغمبر و اصحاب مر ایشان را گواه باشید **بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** بآنکه ما مسلمانانیم **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای یهود و نصاری
لِمَ تُحَاجُّونَ چرا هر دو گروه مخاصمه میکنید **فِي إِبْرَاهِيمَ** در دین ابراهیم مدعای یهود آن بود که ابراهیم
یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرموده که چرا در دین او مجادله می
نمایید و او را چگونه یهودی و ترسایی میدانید **وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ** و حال آنکه فرستاده نشد توریت که
یهود بر شریعت او عمل میکنند **وَالْإِنْجِيلُ** و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن نهادند **إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ**
مگر بعد از زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی
بدو هزار سال چون او بدین دو پیغمبر و شریعت ایشان مقدم بوده باشد اسناد
یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا در نمی یابید و متصل سخن خود نمی بینید
هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید که شما آنید **هَؤُلَاءِ** آن گروه **حَاجَجْتُمْ** خصومت کردید و حجت
آوردید **فِيمَا لَكُمْ** در آن چیزی که مر شما راهست **بِهِ عِلْمٌ** بآن علم و دانشی است یعنی نعت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم که در توریت و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید **فَلِمَ تُحَاجُّونَ** پس چرا
حجت می آرید **فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ** در آن چیزی که نیست شما را **بِهِ عِلْمٌ** بآن چیز دانشی یعنی قصه ابراهیم
در توریت و انجیل نیست که او یهودی بود و یا نصرانی **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای میداند که بر دین
هیچ یک از شما نبوده **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و شما نمیدانید حقیقت حال او را **مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ** نبود ابراهیم

تلك الرسل

علیه السلام یهودیا جهود ولا نصرانیا و نه ترسا ولکن کان ولیکن بود حنیفا پاک و موحد و منحرف از عقاید
ردیه مسلما مخلص و تسلیم کننده وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتاب است
مشرک شدند با اعتقاد الوهیت عیسی و عزیر ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان
بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر آینه آنکسانند که پی روی کردند او را در زمان او وهذا النبی
و دیگر این پیغمبر است که بر ملت اوست والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله درآمده گفتند که ما بتعظیم
ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد را صلی الله علیه و آله وسلم چه
بآن داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد
و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب
رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص را
و عبد الله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان بازدهد
القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرده ایشانرا ملزم ساخت و نجاشی
جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه ایشان در استماع قرآن رقت نمودند
و نجاشی جعفر و قوم او را گفت بروید که هیچ تعرضه نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو بن
عاص گفت حزب ابراهیم کیست نجاشی گفت این گروه که می بینی و این پیغمبری که ایشان
از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود
و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه گفت این آیه را در مدینه
فرو فرستاد که سزاوارتر با ابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او والله ولی و خدای یار
المؤمنین دوست مومنان و سازنده کار ایشانست ودت آرزو می برند طائفة من
اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم اگر شما را گمراه کرده است خطاب با حذیفه و عمار که
یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و میخواستند که از راه دین
بگردانند وما یضلون الا انفسهم و گمراه نمیسازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان باز میگردد
وما یشعرون و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون

سورة آل عمران

چرا کافر میشوید بآیات الله بقرآن یا نعت محمد علیه السلام وانتم تشهدون و حال آنکه گواهی میدهید
که توریت و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب است یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم
تلبسون الحق چرا می آمیزید راستی را بالباطل بکجی و ناراستی یا خلط می کنید توریت را
بمزخرفات خود یا می پوشید اقراری را که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید به
انکاری که بعد از آن دارید وتکتمون الحق و چرا می پوشید سخن راست را که وصف حضرت
مصطفی است صلی الله علیه و آله وسلم وانتم تعلمون و حال آنست که شما میدانید که آن حق است
یا میدانید که آنرا از حسد می پوشید و بعنا و در اخفای آن میکوشید و گفته اند می پوشید
و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است هیچ یهودی نفسی
سطفی نکرده والله متم نوره بیت لشکر باد اگر جهان گیرد شمع خورشید از آن
نمیرد وقالت طائفة و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند از حبر
و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و آله وسلم درآیند از روی مکر و حیله
و آخر روز چنان فرانمایند که ما در کتاب خویش تأمل کردیم و با علما و احبار مجادله
بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود
در پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند
اینان اهل کتاب اند سخنی چنین از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف
آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه و آله وسلم
منحرف شده بدین ما درآیند حق سبحانه مومنان را ازین مکر آگاهی داد و آنچه ایشان در
میان یکدیگر گفته گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمنوا
ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بآنکه بدان چیزی که انزل علی الذین آمنوا فرو فرستاده
شده است بر مومنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره و کافر شوید بدان و انکار
کنید در آخر روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده اید لعلهم یرجعون شاید که مومنان
بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده یرجعون باز گردند از دین خود و چون حبرها
دیدند که زرق ایشان ظاهر شده یهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا و تصدیق مکنید

ثلث الرسل

الا لمن تبع دینکم یعنی مگوی اگنکس را گرویده کند بدین شما اگر یهود دین است قل ان الهدی بگو ایشان را که
بدرستی که دین حق هدی الله دین خدا است یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود
و ورود قول ایشان را پس باز تتمه کلام ایشان را بیان میکند که میگفتند که تصدیق مکنید جز
هم دینان خود را و باور مدارید ان یؤتی احد اگر داده باشند هیچ کس را مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما را
داده اند از علم و فضل و حکمت او یحاجوکم و این را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما محاجه کنند
عند ربکم نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درستتر است و حجت شما قوی تر و روشن تر
قل ان الفضل بگو بدرستی که برتری و بهتری یافتن و نبی در علم و حکمت بید الله بدست قدرت
خداوند است یؤتیه من یشاء میدهد آنرا بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار واسع است یعنی
بسیار رحمت علیم داناست باهل استحقاق و اعطاء فضل یختص خاص میگرداند برحمته
باسلام یا قرآن یا نبوت من یشاء هر که را میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد والله ذو الفضل
العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مومنان ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تامنه
کسی باشد که او را امین سازی بقنطار بر هزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک ادا کند آن مال را
بتو و او عبدالله بن سلام بود رضی الله عنه که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت
بوی داده و ابن سلام آنرا ادا کرد ومنهم و از ایشان باشد من ان تامنه کسی که او را امین گردانی
بدینار بیک دینار زر لا یؤده الیک ادا نکند و باز ندهد بتو آنرا الا ما دمت مگر آنکه دایم باشی علیه
قائما بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار
بامانت بدو داده بود و در آن خیانت کرد ذلک این خیانت مر یهود را بانهم قالوا بانکه
گفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سبیل
گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که تورات نداند امی است و مال
امی را بر خود حلال میدانستند و دیگری گفتند که در تورات روا داشته است که با مخالف
دین خود خیانت کنیم ویقولون و میگویند در این علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع ادای
امانت حکم رفته است وهم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی نه چنانست که
شما ادعا کرده اید حکم بر شما گرفته است در خیانت عرب و حکم اینست من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهده که

سورة آل عمران

خدای با او بسته در تورات با ادای امانت و ترک خیانت واتقی و بپرهیزد در باب حلال
و حرام فان الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را ان الذین
یشترون بدرستی آنانکه میفروشند و بدل میکنند بعهد الله عهدی را که با خدای بسته اند و آن
ایمانست بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم وایمانهم و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی
و تغییر آن میخورند ثمنا قلیلا بهای اندک و آن رشای جند جو و کرزی چند که باس بوده
از کعب بن اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده و بدین افترا ادرش سوگند
خورده اولئک آن گروه عهدشکنان و سوگند بدروغ خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست مر ایشان را
فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که
بدان خوشدل شوند ولا ینظر الیهم و نظر رحمت بدیشان نکند یوم القیامة روز رستخیز ولا
یزکیهم و پاک نکند ایشان را از الوث گناه ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی که الم آن متوسط
گردد وان منهم و بدرستی که از جهودان لفریقا گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و
حیی که از روی نادرستی یلوون السنتهم می پیچانند زبانهای خود را بالکتاب بخواندن کتابی که
نوشته و بربافته اند ایشانست و آن عبارات را بلغت عبری میخوانند لتحسبوه تا شما
پندارید که آنچه ایشان میخوانند من الکتاب از تورات است وما هو من الکتاب و حال آنکه نیست
از تورات ویقولون و میگویند هو من عند الله آن محرف و مفتری از نزدیک خدا است
وما هو من عند الله و نیست آن از نزدیک خدای ویقولون علی الله الکذب و میگویند بر خدای دروغ که غیر
سخن او را سخن میدارند وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف
ذکر افترای نصاری میکند که عیسی علیه السلام را گفتند که او دعوی الوهیت کرده
و امت را بعبادت خود فرمود پس رد قول ایشان را میفرماید ما کان لبشر هرگز نبود و
نباشد و سزاوار نیست آدمی را یعنی عیسی را ان یؤتیه الله الکتاب که بدهد خدای
او را انجیل والحکم و فهم آن یا فصل امور او قضیه والنبوة و پیغمبری ثم یقول پس آنگه گوید
للناس مر امت خود را کونوا عبادا لی باشید شما بندگان یا پرستندگان من من دون الله
جز از خدای ولکن کونوا و لیکن گوید که باشید ربانیین راستان در دین و استواران در دانش

بما کنتم تنسبب اگر شما که از روی اخلاص تعلمون الکتاب بیاموزید مر دیگری را کتابی که از حق فرود
آمده و بما کنتم تدرسون و یا گر باشید شما که پیوسته بخوانید و درس کنید کتاب را معنی آیت
چنان فهم می شود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد با فاده و استفاده و از اینکه محمد بن الحنفیه
رحمه الله در روز دفن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فرمود که مات الیوم ربانی هذه
الامة موید این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان بکسی گویند که قدم بر سر کونین
زده و از کمال توکل بسر حق ملتفت نشده جبار بکبیر بر صفحات لفظ نقش فرو نشسته کرده و رو
توجه از همه بر تافته و بدوست آورده بیت رحمت باران عرفان از سحاب مکرمت
شسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان و در لطایف قشیری آمده که ربانیان دانایان
باشند بخدای و بردباران در راه خدای قایم با محو و فانی از ما سوی الله شنودن ایشان
از حق است و گفتن ایشان با حق بدو گویند و ازو شنوند ولا یأمرکم و نمی فرماید شما را که
خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة که فرا گیرید فرشتگان را والنبیین و پیغمبران را
اربابا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدند و یهود
و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر اند ایأمرکم آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بالکفر بپوشیدن
حق و شرک آوردن بعد اذ انتم مسلمون بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را
و اذ اخذ الله و یاد کن چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران را و امم ایشان
میثاق تابع انبیا اند و آن میثاق عظمت که حق سبحانه از همه پیغمبران فرا ستده که
شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم و مضمون میثاق چنین است لما آتیتکم
هر چه بدهم شما را من کتاب وحکمة از کتاب منزل و فهم آن ثم جاءکم رسول پس بیاید بشما فرستاده
از نزد من که آن محمد است صلی الله علیه وآله وسلم مصدق لما معکم باور دارنده مر الحجز (?) را که با
شماست از کتاب و حکمت لتؤمنن به هر آینه ایمان آرید بوی ولتنصرنه و یاری کنید او را این حق
اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را ایصا او فرماید قال
گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أأقررتم آیا اقرار کردید واخذتم و فرا گرفتید
علی ذلکم بر آن که گفتیم اصری عهد مرا بر وجهی که بر آن وفا کنید قالوا اقررنا گفتند انبیا علیهم السلام اقرار کردیم

ع

ثلث الاول

السنین ۱۱

و میثاق را بپذیرفتیم قال فاشهدوا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملایکه را فرمود که
گواه باشید بر اقرار ایشان وانا معکم و من که خدایم با شما من الشاهدین از گواهانم بر این اقرار
فمن تولی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن او بعد ذلک
پس از این عهد و پیمان فاولئک پس آن گروه مر صنان (?) هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگانند
از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان افغیر دین الله آیا بجز دین خدای یبغون میطلبند دین دیگر
و حفص بغیب خواند یعنی یا پیمان شکنان بجز دین حق می طلبند دینی دیگر را وله و حال آنکه
مر خدای را اسلم گردن نهاده است من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و هر که در زمین
است طوعا برغبت وکرها و بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد
و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهیت
یا انقیاد ملائکه ای ثقلین بطوعست و از آن ایشان باکراه والیه یرجعون و بسوی او باز گردانیده
خواهید شد ای طالبان دین های کاربان (?) و حفص بغیب خوانده یعنی اهل آسمان و زمین
بدو رجوع خواهند کرد قل آمنا بگوی ای محمد که ایمان آوردیم بالله بخدای که یکتاست در
ذات و بی همتا در صفات وما انزل علینا و بدانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی
قرآن وما انزل و آنچه نازل کرده شده اند علی ابراهیم واسمعیل واسحاق ویعقوب والاسباط ابراهیم
و دو پسران او و نبیرگان او و صحایف ایشان همان صحف ابراهیم بود و حفیدان (?) در
شریعت او بوده اند وما اوتی موسی و آنچه داده اند موسی را که توریت است وعیسی و عیسی
و آن انجیل است والنبیون و آنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود
و حبقوق و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود من ربهم از پروردگار ایشان
لا نفرق جدای نمیکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آوریم نه ببعضی
دون بعضی چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما مر خدا او را گردن نهادگانیم
ومن یبتغ و هر که طلب کند غیر الاسلام دینا بجز دین اسلام و مسلمانی دین دیگر را فلن یقبل منه پس هرگز قبول
نشود آن دین ازو وهو و او بواسطه ترک اسلام فی الآخرة من الخاسرین در آن سرای از
زیانزدگان باشد این آیه سند جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنکه

سورة آل عمران

بعد از وصول بشرف اسلام و ستاره من دین متین باز دارند و مرتد شوند خدای میفرماید
كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا
گروهی را که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که
از مسلمانی روی برتافته باز بکفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس
بن صبابه و امثال ایشان که اول بگرویدند بخدای وَشَهِدُوا و گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ آنکه فرستاده
خدای یعنی محمد صلوات الله و سلامه علیه و آله حَقٌّ حقست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بر
ایشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه ننماید گروه ستمکاران را
که وضع کفر کردند در موضع ایمان أُولَئِكَ آن گروه مرتدان جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان
أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که برایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او وَالْمَلَائِكَةِ
و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مومنان و آن نفرین است
بر ایشان خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است
لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نه ایشان مهلت یابند
که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر
آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آنکه برگشته اند از حق وَأَصْلَحُوا و صلاح
آورند بجبر آنکه در ان تباه کرده اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده
توبه کارانست رَحِيمٌ مهربانست برایشان برادر حارث بن سوید این آیتها بر دست
امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده را گفت که من هرگز
از تو دروغی نشنوده ام و برادر نیز بر رسول خدا افترا نکند و رسول نیز دروغ بر خدا
نبندد و خدای از همه راست گوتر است پس من چرا نا امید باشم توبه کنان بمدینه
و وقت رجوع همین آیه بر یازده تن دیگر خواندند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که
ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انصار و اعوان او
می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز
پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند

بخدای و رسول بَعْدَ إِيمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بکفر یعنی ثبات
ورزیدند بران یا بآیه بعد از کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَئِكَ هُمُ
الضَّالُّونَ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان
در وادی غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر
بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود از هیچ یکی از ایشان مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا پری زمین
زر وَلَوِ افْتَدَى بِهِ و اگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب
مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از و مقبول نخواهد بود أُولَئِكَ آن گروه که کافر
میرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک بر الم حجاب وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نباشد مر ایشانرا
هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ هرگز نیابید نیکوئی
و به الجنه مطلبیه از خیر نرسید یا نیابید بهشت را حَتَّى تُنْفِقُوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ
از آنچه دوست میدارید از مال خود در فقرا الصدق نماید یا جاه که بدان مدد و شفاعت ایشان
کنید یا بدن که قوت آنرا اطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید
یا جان که آنرا در راه رضای حق درباز بید یا هرکه آنرا از او بحق تعالی بسوی امید میدارند

بیت دل بیرو جان نفقه کن در راه هو لن تنالوا البر حتی تنفقوا و گفته اند هرکه محبوب خود را
نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هرکه از دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی
برسد بیت می صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیی و عقبی فراموش کرد بعد از نزول این
آیه ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بجناب حضرت رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله
اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست هرجا که خدای حکم کند صرف کن و آن
باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گاه گاه
بدان در آمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ ذلک
مال ربیح یا سود بسیار حضرت آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه کنید
مِنْ شَيْءٍ از چیزی خواه اندک و خواه بسیار خواه از محبوبات و خواه از اموال و خواه از غیر
آن فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیات شما جزا خواهد داد

بخدای در اول

ابی ورق
ثلث الکل
ثلث ثلثه
الجزء الرابع من الثلاثین
سوره آل عمران

كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون
آیه فرود آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان
بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم جهود
ازین سخن آشفته شده گفتند اشیا از آدم تحریم محرم بوده است حق تعالی این قول را تکذیب
کرده و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد
إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ یعقوب بر تن خویش و آن چنان بود که یعقوب علیه السلام را مرضی عارض شد نذر
فرمود که اگر خدا تعالی مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوستر است بر خود حرام سازم حق سبحانه او را
شفا داد گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله و تعالی بنذر
بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند که توریت تحریم
اشیا حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنانست که ایشان میگویند حکم یعقوب آنها را
بسبب نذر بر خود حرام ساخت مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر
ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ بگو بیارید توریت صحیح را فَاتْلُوهَا پس بخوانید
آنرا یعنی تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان و چون جهود
از آوردن توریت ابا کردند افترا ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَىٰ پس هر که
افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه ظاهر شد که
تحریم اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مفتریان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران
و هیچ ستم از ترک انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللَّهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن جهود
دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت بکنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم و دین او را حَنِيفًا بیان حال ابراهیم
مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که
اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ عمارت کرده شده و ساخته شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا
زیارت کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ آن خانه است که در بکه واقع شده و بکه اسم بلدیست همچنانکه مکه با اسم آن معقد
که خانه در وست از مرتضی علی رضی الله عنه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته شد
فرمود پیش ازین نیز بیوت عبادت بوده اما اول خانه است که حق تعالی مبارک گردانیده بر او

لبنیا

و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت كما قال مُبَارَكًا برکت داده شده یعنی بسیار نفع
و کثیر الخیر و برکت او حدیثیست که نظر کردن در روی طواف و نماز برابر است با عبادت یکسال که
در غیر مکه واقع شود وَهُدًى و این خانه هدایت است لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را زیرا که بموجب قبله
ایشان راه مستقیم میسازد و بار راه نماینده است مر مسلمانان را به بهشت فِيهِ در آن خانه یا در حرم آن
آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ نشانهای روشن است یکی از آنها مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن
بر آن بود و آن نه یک آیه است بلکه چهار آیه اول تاثیر آن سنگ که از قدم ابراهیم است دوم
غوص کردن قدم آنحضرت در وی تا کعبتین سیوم بقای آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ بودن
آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر وَمَنْ دَخَلَهُ و هر که در آمد درین خانه كَانَ آمِنًا باشد ایمن
از قتل و غارت یعنی کسی که کاری کرده باشد و پناه بکعبه آرد دست تعرض از وی کوتاه است
مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات
و مکافات جرایم که قبل از حج مرتکب آن شده و آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی
میگوید یک شبی طواف خانه میکردم و غایت وقتی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتف آواز داد که آمنا من النار
جمعی گویند مقام ابراهیم را یک آیه نهاده اند و امن داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که
از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرده و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات
بسیارست و ذکر آن همه از حد و شمار متجاوز معترفان معنی از آنها ذکر کرده اند چون میل قلوب
بدان و اختصاص آن بمقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام
خانه ننشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود
و در لیالی برات آدینه در حوالی وی حاضر گردند روحانیان و جنیان و طواف آن مایل باشند
و امثال این آیات و امثال آن بسیارست بیت هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال
همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان است محققان گویند نخستین خانه که در مکه صدر انسان حیث منظور
که ولکن ینظر الی قلوبکم موضوع شده دل است و جمیع اعضا در وجود بیرکت دل بحق راه یابند
چه هرگاه آینه لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او

سورة آل عمران

لایح گردد ولطیفست ولکن بسعی طلب عبدی منقصف گشته مظهر اسرار ابی یسمع وبی یبصر شود
ودرین خانه علامات روشن است که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکنند و مقام
ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم
خلت است وهر که بدین مقام درآید از همه آفتها امین گردد ودر آمدن بحرم صورت سبب
امان است از تیغ دشمن ودخول در حریم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست
وعاشقان را هیچ المی از الم فراق زیادت نیست بیت بر تیغم گر زنی باکی ندارم بجانم
کشی طاقت نیارم ولله ومر خدایراست علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه
من استطاع هرکه تواند الیه وارد الیه بسوی بیت سبیلا از جهت راه واستطاعت بقول امام
شافعی زاد وراحله است وبسخن امام مالک صحت بدن وقدرت بر مشی وکسی که زاد وازان حاصل
وامام اعظم مجموع زاد وراحله وصحت را استطاعت گوید وامن طریق نیز شرطست ومن کفر
وهرکه بکرود وبفرض نیست حج فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین بی نیازست از همه عالمیان
قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب لم تکفرون چرا پوشیده یا می گردید بایات الله آیتها که خدا ایجاب
در وجوب حج فرستاده والله شهید وخدای مطلع است وگواه علی ما تعملون بر آنچه شما میکنید از
کتمان حق وکفر بایات ربانی قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب یعنی توریت لم تصدون چرا باز میدارید
عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست ومنع میکنید من آمن کسی راکه بگرویده بحضرت ودین
حق راقبول کرده ومراد عمار بن یاسرست ورفقا اوکه یهود ایشانرا بکیش خود می خوانده تبغونها
میطلبید برای آن راه راست عوجا کجی وانحراف یهود مسلمانانرا میگفتند در دین شما کجی
هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست ونعت وصفت او را بروجهی که بما
داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که در دین اسلام چرا کجی میکوشید وانتم شهداء
وحال آنکه شما گواهانید براینکه راه راست دین پسندیده اسلامست واز وصیت ابراهیم
ویعقوب علیهما السلام دانسته اید وما الله بغافل وخدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها
الذین آمنوا ای آنکس که ایمان آورده اید خطابست بجماعت انصار رضی الله عنهم میگوید ان تطیعوا
اگر شما فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس است اصحاب اویند یردوکم

لتنبا

بازگرد

بازگردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین کافران گردیدگان یعنی اگر متابعت شماس
ومتابعان او کنید شما را مرتد سازند واین شماس جهود حسود بود پیوسته عیب جوئی
وبدگوئی مسلمانان کردی وخواستی که سنگ تفرقه در مجمع یک جهتان اعنی انصار افکند وایشان
دو قبیله بودند اوس وخزرج ودر جاهلیت میان ایشان حرب وقتال دایم قایم بودی
چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد انجامید وباتحاد مبدل گشت شماس از روی حمیت
تدبیری انگیخت که همان طریق عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان
اوس وخزرج نشسته واز واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند
وقصیده که دران ایام گفته بود مشتمل بر مذمت خزرج بخواند القصه چون ذکر آن محاربه
در میان آمد وابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان
بهجا اوسیان گشودند واوسیان تحمل نکرده آغاز سب خزرجیان کردند وکار از هجا وکله
بمقاتله کشید ودلیران طرفین مضمار مقاتله ومیدان محاربه بیاراستند وآغاز تیر انداختن
وتیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا برانگیختند نظم زیکجانب گروه رزم پرداز، زدیگر سو
جمعی ورنگ وناز، درافتادند همچون شیر غران، بگرز ونیزه وشمشیر بران فی الحال جبرئیل
مبین آیتها نازل شد وخواجه عالم صلی الله علیه واله وسلم بمعرکه ایشان درآمده ودرمیان صفوف
قرار گرفت وفرمود با وجود آنکه من درمیان شمام داعیه رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه
خدای شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید
پس این آیتها برایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند واشک ریزان یکدیگر را
کنار گرفتند ودانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر باز میگردیدند وحق تعالی بایشان
بدین وجه خطاب میکند که وکیف تکفرون وچگونه کافر میشوید وانتم تتلی وحال آنست که شما اید که خوانده
میشود علیکم بر شما آیات الله آیتهای که فرستاده خدایست یعنی قرآن وفیکم رسوله ودر میان
شماست رسول او ومن یعتصم بالله وهرکه چنگ درزند بدین خدای ویا بکتاب او فقد هدی
پس هدایت کرده بود وراه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
از اوس وخزرج اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای ترسیدن است نزدیک اکثر اهل

سورة آل عمران

ع

علما آن آیه منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد هیچکس را نمی‌توانسته بود پس چون آیت الهی
بار بر این شفقت از دین امت رفع شده ناسخ این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم
پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست ولا تموتن و نمیرید الا وانتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمان
باشید فقط نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقه امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی
میرید واعتصموا و چنگ در زنید ای انصار بحبل الله در رسن خدای که حبل المتین است جمیعا
همه شما و بقول بعضی علما حبل الله مجاز از قرآنست یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و میگویند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه بی آنکه ظاهر و باطن چنگ در
اتباع آنحضرت نزنید بمقصد اصلی نتوان برد و بمطلوب حقیقی نتوان رسید نظم
خاکره این تابعیت سید رسل هر کس که بمنزل مقصود ره نیافت از هیچ رو هیچ دری بر رخ او نگشاید
آنرا که آستانه او روی دل نیافت ولا تفرقوا و پراگنده مشوید از خدمت پیغمبر واذکروا و یاد کنید
نعمت الله علیکم نعمتهای خدایرا که بر شما افاضه کرده و آن اسلام است و قرآن و بجهت پیغمبر بلند اذ
کنتم آنرا یاد دارید که بودید شما یکدیگر را اعداء دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف
پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما ببرکت اسلام و بیمن خدمت خواجه انام علیه السلام
فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای برادران یکدیگر وکنتم و بودید شما بواسطه ضلالت
وجهالت علی شفا حفرة بر کناره مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن
واگر مرگ شما را در آن حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرسیدید فانقذکم پس شما را باز رهانید خدای تعالی
منها از آن حفره یا از آن آتش کذلک همچنین که بیان کرد حال شما را از نوبت قدیم و حدیث
یبین الله بیان میکند خدای و روشن میگرداند لکم آیاته برای شما دلایل و حجتهای خود را
لعلکم تهتدون تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت ولتکن منکم و هر آینه باید که باشد از شما
امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر میخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی باسلام یا بائتلاف
مومنان بایکدیگر و جمعی برآنند که این داعیان مومنانند که خلق را بعبادت حق تعالی
میخوانند ویامرون بالمعروف و امر میکنند بنیکوئی وینهون عن المنکر و باز میدارند از ناشایست و معروف آنست که
موافق کتاب و سنت باشد و منکر مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت

لمیتنا

تحن

حق است و منکر صحبت نفس واولئک و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و نهی منکر کنند هم المفلحون
ایشان رستگارانند ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند
بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شدند چون عنانیه و سامریه
و موسویه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر
واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از هفتصد سال از موت موسی علیه السلام
و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود که من بعد ما جاءهم
البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان واولئک و آن گروه
پراکندگان و مخالفان لهم عذاب عظیم مر ایشانراست عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه روزی که
سفید گردد رویها وتسود وجوه و سیاه گردد رویها فاما الذین اسودت پس آنانکه سیاه شود وجوههم رویهای
ایشان حق تعالی بزبانیه از روی توبیخ با ایشان گوید اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید
پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که پس از ایمان به پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه و آله کافر
شدند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت
حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استسعاد بسعادت ایمان
گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج و روافض که بعد از تمسک بسنت در
ورطه بدعت افتادند فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بدانچه بودید که بعد از
ایمان کافر شدید واما الذین ابیضت وجوههم و اما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مومنان و اهل
سنت و جماعت ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل
باسم حال عرفا گویند رحمت روح وصال است و بهشت جمال هم ایشان سفیدرویان
فیها خالدون در رحمت یا در جنت جاویدمانندگان تلک آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام
آیات الله آیتهای خداوندست و در روز اجر و ثواب و وعد و وعید نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو
بالحق براستی و درستی وما الله یرید و حق سبحانه و تعالی نمیخواهد ظلما بیدادی از نزد خود
للعالمین بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید ولله و مر خدایراست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملایکه وما فی الارض و آنچه در زمین است از ارکان و موالید

سورة آل عمران

بواسطه وی

وإلى الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها کنتم هستید شما خیر امة بهترین امتی
یعنی گروهی که از خلوت خانهٔ غیب اخرجت بیرون آورده شده است للناس از برای مردمان
تو آن است که بوده اید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا
یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نموده اید و خیریت این امت بجهت
آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت منقبت صلوات الله و سلامه علیه و آله منتظم اند شعر
لما دعی الله داعی الطاعة باکرم الرسل کنا اکرم الامم بیت چون خدا مهتر ما را احمد خوانده است
افضل پیمبران باشیم ما خیر الامم و گفته اند خیریت این امت درین صفت است که یاد میکنند
تأمرون بالمعروف میفرمائید معروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد و تنهون عن المنکر و نهی
میکنید از منکر و آن چیزیست که شرع آنرا مستقبح شمارد و تؤمنون و ایمان میآرید از روی تحقیق
بالله بخدای و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازم است
چه ایمان بخدا تعالی وقتی محقق شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند و لو آمن
و اگر ایمان آورندی و تصدیق کنندی اهل الکتاب علماء بنی اسرائیل آنرا که بر پیغمبر آخر الزمان فرود آمده
یعنی قرآن لکان هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق خیرا لهم بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار
منهم المؤمنون بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام و اصحاب او و اکثرهم الفاسقون و بیشتر
ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ دین لن یضروکم هرگز زیان نتوانند رسانید الا اذی مگر اندک
رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانان بندند اهل ایمان از انتقال خود بترسانند
و ان یقاتلوکم و اگر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار بگردانند پشتها بر شما یعنی گریخته شوند و هزیمت روند ثم لا
ینصرون و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق و دیگر کار
ضربت وضع کرده شد علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری و در نقش ایشان بجیستی که هر کسی
مشک کرده و اصح آنست که ذلت جزیه است اینما ثقفوا هرکجا یافته شوند آن ذلت با ایشان
است الا بحبل من الله استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لکن ایشان از
پناه میدهند عهدی از خدای که قبول جزیه است و حبل من الناس و عهدی از مومنان باذن خدای
بعد از قبض جزیه و باءوا و باز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار غضب الهی

لن تنالوا

شده

شده اند و ضربت و زده شد یعنی موضوع گشت علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی و احتیاج
یعنی احاطه کرده شده این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذلک
این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بانهم کانوا بسبب آنست که ایشان هستند که از روی عناد و
یکفرون بآیات الله انکار میکردند بقرآن یا احکام توریت یا معجزات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یقتلون الانبیاء
و میکشتند پیغمبرانرا بغیر حق بنا سزا و ناواجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما حسب
اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل
ایشان و گفته اند قتل اگر چه از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان
بود ایشانرا در اعداد قاتلان می آرد ذلک این کفر و قتل بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی
کردند و کانوا یعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حد خدای آورده اند که چون عبد الله بن سلام
و یاران او و چون ثعلبه و اسد دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده می گفتند که
ایشان اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت
فرستاد لیسوا نیستند مومنان اهل کتاب سواء برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب
از اهل کتاب گروهی اند امة قائمة ایستاده بر دین اسلام یا قائم اند بحدود الهی و گفته اند
مستقیم بر قول راست و عمل صالح خالص و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب
او بوده اند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام
ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده اند و احکام شریعت و قرآن تعلیم
گرفتند یتلون آیات الله میخوانند قرآنرا آناء اللیل در ساعات شب و گفته اند میان مغرب و عشا
و هم یسجدون و ایشان سجده تلاوت می کنند یا نماز گزارند در آن ساعت و اشهر نماز
عشا است که مخصوص بدین امت شده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تاخیر فرموده
بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمده و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه
در این وقت خدایرا یاد نکنند غیر از شما یؤمنون بالله صفت است قائمه میگوید که ایمان
حقیقی می آورند بخدای و الیوم الآخر و بروز قیامت و یأمرون بالمعروف و میفرمایند خلق را متابعت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا همه مامورات شرع و ینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از هم

سورة آل عمران

مثابت وَيُسَارِعُونَ ومی شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در ارتکاب خیرات واشتغال ببرات وَأُولَٰئِكَ
وآن گروه یعنی امت قایمه موصوف بدین صفات که مذکور شد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگانند
وشایستگان وَمَا يَفْعَلُوا وآنچه میکنند مِنْ خَيْرٍ از نیکی فَلَن يُكْفَرُوهُ پس هرگز ناسپاس داشته
نخواهد شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه
توفیه ثواب را شکر میگویید یعنی تو او کان سعیکم مشکورا حفص در هر دو کلمه یا خواند یعنی
آنچه میکنند امت قایمه از خیرات که دران ماجورند عمل صالح ایشان ضایع نخواهد شد
وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند
بقرآن ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم وآن کعب بن الاشرف واصحاب او بودند لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ
باز ندارد واز ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که برشوت میدهند مر علما رجوع را با انجیل رشو
مسکیر ندا از اراذل قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُم ونه فرزندان ایشان که باعانت وامداد ایشان مستظهرند
مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را وَأُولَٰئِكَ وآن گروه کفار أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان دران آتش جاویدمانندگانند مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان از علما
خود و یا ابوسفین واصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان
در عیدها و رهبان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا
كَمَثَلِ رِيحٍ مانند باد است که باشد فِيهَا صِرٌّ دران باد سرمای سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار
قومی که بشرک ومعاصی ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود یا حق تعالی نداده اند فَأَهْلَكَتْهُ
پس هلاک و نابود کرده اند آن باد سرد کشت ایشان را وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وستم نکرد خدای بر
مزارعان نابود شدن مزروعات ایشان وَلَٰكِنْ أَنفُسَهُمْ ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای
خود يَظْلِمُونَ ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می شوند صاحب کشاف گفته
که سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان کشت زار
سرمازده که منفعتی ازان بکس نرسد و گفته اند مثل انفاق نا پسندیده ایشان در اهلاک
ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید بِطَانَةً دوستی نهانی مِّن دُونِكُمْ از دون مومنان که از جنس شما نبود یعنی از آن

صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود وعقد موالات بسته بودند بسبب خویشی
یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو میگذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را
از دوستی ایشان که بهیچ نه هرگز آشنا نشود لَا يَأْلُونَكُمْ ایشان تقصیر نکنند درباره شما
خَبَالًا از روی تباهی وَدُّوا دوست دارند مَا عَنِتُّمْ آنکه شما باشید دران رنج و مشقت قَدْ
بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق آشکارا شده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت مِنْ
أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد یهود پیوسته در مجلس
عیوب مسلمانان بودند واهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
سخنان فتنه انگیز میگفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ وآنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از عداوت
و بغضا أَكْبَرُ بزرگتر است و بیشتر ازانچه بر زبان میرانند قَدْ بَيَّنَّا هر آینه ما بیان
کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان
إِن كُنتُمْ اگر هستید شما که از روی انصاف تَعْقِلُونَ تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را
دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند هَا تنبیه است بر خطار
یاران که با اغیار رو در دوستی میزدند أَنتُمْ تعبیر است أُولَاءِ تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید
شما اید آن خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنده اید پس بیان خطا میکند
برین وجه که تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را ومیخواهید که بهترین چیزی برسند
که اسلام است وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وایشان دوست نمیدارند شما را ومیخواهند که بدترین چیزی که
کفر است برسید وَتُؤْمِنُونَ وشما ایمان دارید بِالْكِتَابِ كُلِّهِ بهمه کتابهای الهی وایشان
بعضی را منکرند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که بشما رسیدند قَالُوا آمَنَّا گفتند که ما نیز ایمان آورده ایم
مثل شما وَإِذَا خَلَوْا وچون با یکدیگر خلوت گزینند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ می خایند وی گزند بر شما
سر انگشتان مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم وکینه قُلْ بگوای محمد مر ایشان را که مُوتُوا
بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود وامر توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان
در دل دارید روزگار بگذرانید تا وقت مرگ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای دانا است
بِذَاتِ الصُّدُورِ میان علتها که در دلهاست ومطلع بر کینهها که در سینهای شماست یعنی برا

این کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود که بهلاک ایشان
دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید
بیت بمیرای از حسد پیوسته بکین ، که جز مرگت نخواهد داد تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد
بشما ظفری و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ بد کرداند ایشان را و بد حال شوند
وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر بشما رسد غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شده يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل
و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت است که بغم کسی شادمان شوند و بشادی
کسی غمناک گردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان
یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالطت اعدا لَا يَضُرُّكُمْ شما را زیان نکند كَيْدُهُمْ شَيْئًا
مکر و حیله ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید از صبر و تقوی
مُحِيطٌ رسنده است و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی
مِنْ أَهْلِكَ از منزل عائشه رضی الله عنها که اهل بیت تو است یعنی آن روز احزاب مجرده
واقع و آن شهر روز احد است و آن پنجم شوال سنه ثلث من الهجرة بوده آورده اند که ابو سفیان
لشکر احیا عرب را فراهم آورده و متوجه مدینه گشت و با سه هزار سوار و پیاده که هفتصد
زره و دویست اسب با ایشان بود با حوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله کند جمعی از ایران
صحابه که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه نمودند و حضرت با هزار کس
از مهاجر و انصار باستقبال ایشان توجه فرمود و در اثنای طریق عبد الله بن سلول
با سیصد منافق بازگشت و لشکر اسلام آورده مراجعت نمود و سید عالم صلی الله علیه و آله
وسلم با هفتصد کس در برابر دشمن صف برکشیده کوه احد را در قفا و پیش را برابر
گذاشته و روی بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبیر را رضی الله عنه با پنجاه مرد
تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و
محافظت آن بسیار مبالغه نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر ها و بت
اقدام و این آن یاد داشت که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی

تبوئ المؤمنین

تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ میساختی و میآراستی برای مؤمنان مَقَاعِدَ جایهای ایستادن لِلْقِتَالِ
برای کارزار و آنچنان بود که میمنه لشکر بزبیر بن عوام رضی الله عنه نامزد کرد و میسره بمقداد
بن اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و علم را بعلی بازوست و تعیین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای
شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتند إِذْ هَمَّتْ
چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو گروه از شما که مسلمانان بنو حارثه از اوس و بنو سلمه
از خزرج أَنْ تَفْشَلَا آنکه بد دلی کنند و بازگردند بوقتی که ابن ابی باز گشت وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا
یعنی چگونه بگریزند و بازگردند و حال آنکه خدای ولی ایشان یاری کننده این دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ
و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که ایشان را نصرت دهد
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستی که خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند و آن
چاهیست که منسوب ببدر بن کلده است وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان
یعنی اندک می نمودید و ایشان از حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای
و بکثرت لشکر ان و بازگشتن منافقان بد دل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما توفیق یابید بشکر
کوشید تا نعمت نصرت بر شما زیادت کرده پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر رسید به
و ... یاد کن إِذْ تَقُولُ چون میگفتی لِلْمُؤْمِنِينَ مر آن گروه کروه بیکان را وقتی که در مانده بودند
أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نکند و بسنده نیست شما را أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مدد کاری کند شما را پروردگار
شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ به سه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ فرو فرستادگان از عالم بالا
و بعضی بر آنند که نزول این سه هزار فرشته در روز احد بود بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید
بَلَى آری کفایت است بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گوید و اشهر و اصح آنست که مدد در
روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته
پس از آن سه هزار رسید و آخر به پنج هزار رسانید فرمود وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان
شما مِنْ فَوْرِهِمْ از خشمناکی که ایشان راست یا بر فور یعنی بی هیچ درنگ کنند هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ مدد کند
مدد کند شما را پروردگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ

عَلِيمٌ و داناست بضمایر شما و بعلم قدیم دانسته بود

سورة آل عمران

ربع

نشان کنندگان اسبان خود را و این عادت مستمر است در میان مبارزان که روز حرب علامتی
بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی
و اذناب اسبان بسته بودند یا خود نشان کرده بودند عمامهای سفید طرها میان دو کتف
گذاشته وما جعله الله و نگردانید خدای تعالی آن امداد یا انزال آن عدد را الا بشری مگر بشارتی
مر شما را بزودی فتح ولتطمئن و برای آن تا بیارامد قلوبکم به دلهای شما بوعده نصرت وما
النصر و نیست یاری دادن الا من عند الله مگر از نزد خدای العزیز غالبی که مغلوب نگردد الحکیم
حکم کننده که نصرت دهد آن را که مقتضای حکمت باشد لیقطع تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب
بدر شما را نصرت داد و دست کرد (?) طرفا گروهی بزرگ را من الذین کفروا از آنانکه کافر بودند
یا در ریاست شکند رکنی از ایشان دوران واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید
هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند او یکبتهم یا آنکه خوار و نگونسار کرداند ایشان را فینقلبوا
پس بازگردند و منهزم شوند خائبین در حالتی که بی بهرگان و ناامیدان باشند از نصر
و اما ذکر قصه بدر میان حرب احد برای آن بود تا اصحاب جمع کنند میان هر دو لشکر هم یکی ازین
دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت است و بران شکر باید و دیگری محتوی بر قتل و هزیمت و
دران صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا آن وجه بود که بعد از آنکه پیغمبر ... ترتیب صفوف نموده
و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند لشکر کفر روی به هزیمت نهادند و اهل یمین (?)
در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند جماعتی تیراندازان که محافظت
رخنه کوه متعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب
یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید چون دیدند تاراج و غنایم روی بلشکرگاه آوردند
عبد الله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناه ایشان را آگاهی داد بجایی نرسید
و جمعی اندک که عدد ایشان به ده نفر رسید با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات
نانموده متوجه اخذ غنیمت گشتند شامت مخالفت در آن زمان بتوی در لشکر اسلام رسید و خالد بن
ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان
خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبد الله جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب

لیتنا

لشکر اسلام

لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید باز گشتند
و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره وار ایشان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه
رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده برخی دیگر روی بگریز نهادند
و جمعی اندک در ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم جان بکروا (?) در میان نهادند القصه
هم بدان الحایه (?) که سنگ به گوهران درتش ... آمد بار سید مختار آزرده شد
نظم
بود لعلش سهیل خشنده
سنگ را رنگ لعل بخشنده
چون سهیلش بتیغ سنگ آمد
سنگ در وی عقیق رنگ آمد
و حضرت در میان کشتگان افتاده بود و جمعی از اصحاب تا ب
شب احد رفت و کافران باز گشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود
حمزه و مثله کردن او با بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور
کرد که بر نفرین بر جوف حال اهل ضلال الکنده (?) از بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال
یافت که لیس لک نیست ترا من الامر ازین کار که نفرین کنی است شیء چیزی یعنی
زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست و ما داناییم و توانا و آنچه خواهیم کنیم
او یتوب علیهم گفته اند او اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد
ایشان را و توفیق ایمان کرامت (?) فرماید او معطوف باشد و یتوب معطوف است بر لیقطع و معنی چنین
است که خدای نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل
قریش یا به هزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند
او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون پس هر آینه که ایشان
ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن ولله و مر خدا راست ما فی
السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینهاست یغفر لمن یشاء بیامرزد هر کرا
خواهد ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور رحیم و خدای آمرزنده است و
خود را مهربانست بر بندگان خود یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تاکلوا الربوا مخورید
مال ربا را اضعافا مضاعفة افزوده تو بر تو و گفته اند اضعاف در دراهم است و مضاعف
در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربا میداد تا وقتی معین آنگه در اجل و ربا می افزود

سورة آل عمران

ع

لن تنالوا

تا باید که مدتی همه مال مدیون مستغرق می‌شد واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است
لعلکم تفلحون مگر شما رستگار گردید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند
شما را بآتش التی آن آتشی که اعدت آماده کرده شده است للکافرین مر کافران را و غیر ایشان
بالذات از برای کفار است و بالعرض برای عاصیان نیز و کار را کافران را مانا رفته است
و موحدان را نارساند و اطیعوا الله و فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند والرسول و اطاعت
کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون باشد که شما رحمت کرده شوید و از رعایت بخشید
وسارعوا و بشتابید الی مغفرة بچیزی که سبب آمرزش باشد شما را من ربکم از پروردگار شما
اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشریف بنده کالت توجبات مغفرت و آن کلمه شهادت
یا توبه یا ادای فرایض یا تکبیر اول که جماعت در یابید یا صف اول جماعت یا اخلاص یا
جوت قبل از فتح مکه یا جماعت سنت یا استغفار یا جیاد و بمقتضای مقام آیه خوف
چه آیه در خلال قصه احد نازل شده محققان گویند این مسارعت تقدم در کل سلک التقدم
دلست بیت این راه بپای تو بپایان نرسد تا جان نزنی قدم بجانان نرسد
در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه بقدم توبه که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی
که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است بیت بگذار ره هوا بر سنی
روی آر سوی خدا رستی وجنة و بشتابید بجلی که برساند شما را به بهشت که از روی عظمت
عرضها السموات پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها والارض و زمینهاست صفت عرض
بهشت کرد جهت آنکه صفت طول او در فهم بشر نگنجد در تفسیر کبیر مذکور است که اگر آسمانها و زمینها را
طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مولف از اجزاء لا یتجزی
و موصل کردانند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند
بود اعدت آماده شده است چنین بهشتی للمتقین برای پرهیزکاران از شرک الذین
ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء در راستی والضراء و در سختی مراد همه احوال است هم
انسان بیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند و گفته اند که منفق اند
در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی والکاظمین الغیظ و فرو خورندگان

١١

خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام عطا را رضی الله عنه طپانچه زد امام فرمود
من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم ولیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم
و می توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله تعالی بنالم ولی ننالم و میترسم میشود که نقصان
اگر خصومت برپا بندم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا رستگاری باشد
و شفاعت بی هیچ بی تو قدم در بهشت ننهم بیت مردی کمان مبر که بزورست و
پر دلی با خشم اگر برآیی دانم که کاملی والعافین و عفو کنندگان عن الناس از بندگان و درم
خریدگان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران
و بهترین مقام احسان آنست که نیکویی کنند بجای کسی که بدیشان بدی کرده باشند بیت
بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسا در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی
رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود و خادمش با کاسه آش گرم مجلس در آمد
و از غایت دهشت پایش بکاشیه بساط برآمد و کاسه بر سر شاهزاده افتاد و رنگ بگشت
و آتش بر رخساره مبارکش فرو ریخت حسین بن علی رضی الله عنهما از روی تادیب نظر کرد
تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ حسین فرمود که خشم
فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس حسین گفت عفو کردم خادم تتمه آیت برخواند که
والله یحب المحسنین حسین گفت که از مال خود ترا آزاد کردم نظم بدی را نکو کافات
کردن جزا برابل صورت بود و محرمی معنی کسانی که بدی بردند می دیده و نیکویی کرده اند
والذین معطوف است بالذین ینفقون و حضرت کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنانکه
بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند و دوم تایبان غیر معصوم و ایشان آنانند که از روی
متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند
بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم
گفتار ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا عمد است یا زنا
و آنچه نا دون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و ظلم بعد
بعد از فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را یا سینه که جز چنین

سورة آل عمران

گردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را که باستغفار باز بسته است فاستغفروا پس آمرزش خواهند
لذنوبهم برای گناهان خود ومن یغفر الذنوب وکیست که بیامرزد گناهان را استفهام بمعنی نفی است
یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را الا الله مگر خدای عزوجل ولم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار
علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار بر آن عمل نکردند وهم و حال آنکه ایشان
که اصرار کنند یعلمون میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول آیه در شان
نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بجهت خرما خریدن نزدیک وی آمده نبهان اول بدو کوشش
کرده به بهانه خرمای خوب در کاشانه برده در کنار کشید بعد از وقوع قبله آن زن زبان
بنصیحت گشاده گفت ای امید از خدای بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مکن آن
نبهان از خوف الهی و رعایت پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت
حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم رسانید فرمود که من در بیان شما ام این کار را
میکند حق سبحانه برای آنکه امیدواری تا بیان این آیه فرستاد و قول بعضی در شان
ابوالیسر فرود آمده یا بهلول نباش یا ثعلبة الصنابی که قصد کنا کردند یا بحکم حق فاحشه شده
پناه بتوبه و استغفار آوردند اولئک آن گروه متقیان که منعم معرفتم بودند جزاؤهم پاداش
ایشان مغفرة من ربهم آمرزشی است از پروردگار ایشان وجنات تجری و بوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ونعم
و نیکو مزد است اجر العاملین مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستی که گذشته
بود من قبلکم پیش از شما سنن راهها یعنی جبایان جبایان از غم و شادی و راحت و محنت
و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده که بعد شان وقایع با اهل سنن مادت و سنن
شرایع یا شد یعنی امتان بوده اند با انواع دنیا و محبت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند
فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط
فانظروا پس نگرید بنظر عبرت که سبب آن فانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین
آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصه احد بر گذشت بیان این سنن که از امم گذشته
در وقایع روزگار رد اوایل بیان سبب هویدای حق حجت للناس برای عامه مردمان و هدی و نمایندگی براه راست

نبهان بفتح نون و تقدیم با بر ها بر وزن عطشان

اولئک

لو

وموعظة و پندی مشتمل بر هدایت و رغبت للمتقین خاصه مر پرهیزکاران را ولا تهنوا و سست نشوید
و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر شعب کوه در آمد ابوسفیان
علم تقلید بر شیخ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و اصحاب را غدغه بخاطر رسیده حضرت
عزت تسلی ایشان را آیه فرستاد و گر سستی مکنید ولا تحزنوا و اندوهناک مباشید از جراحات
و مصیبات و فوت غنایم وانتم الاعلون و حال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان یا آنکه
محاربه بر ایشان بیشی بر ایشان میشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما آنست که کشتگان
شما در بهشت مقیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود و از ایشان
درک الاسفل و حقیقت آنست که این بشارت بوده مر مومنان را بعلو و غلبه یعنی شما مقصور
و غالب خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان بوعده یا حق که فرموده و ان
جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر شما را رسید جراحتی و زخمی فقد مس القوم پس بدرستی که
رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح زخمی والمی مثله مثل جرح و جراحت شما
وتلک الایام و این روزها که مدار زندگانی برآنست نداولها میگردانیم آنرا بین الناس میان
مردمان روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت شعر فیوم علینا
ویوم لنا ویوم نساء ویوم نسر و این مداوله برای آنست تا پند گیرید ولیعلم الله و برای
آنکه ببیند خدای یا بدانند او پای او الذین آمنوا مر آنانرا که بدو گرویده اند ویتخذ
و برای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام
جان فدا کرده و که روی بگریز آورده والله و خدای لا یحب الظالمین دوست نمیدارد
ظالمان را یعنی مشرکان را از آنکه مر ایشان ولیمحص الله و خدا دیده دیگر در مداوله آنست که
پاک گرداند خدای تعالی الذین آمنوا مر مومنان را از گناه و جرم ها که با اهل ایمان میرسد بکفر ذنوب
ایشان است ویمحق الکافرین و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد کافران را ام حسبتم
آیا می پندارید ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید به بهشت ولما یعلم الله و هنوز ندیده خدای الذین جاهدوا منکم
آنان را که جهاد کردند از شما ویعلم الصابرین و ندیده شکیبایان را بر فرمان رسول یا صابران را بر هجوم
مصائب و وقوع نوائب محصل سخن آنست که بی محنت مجاهده بر جت مشاهده نتوان رسید

سورة آل عمران

بیت بلبلی که ستم خار تحمل نکند . سزا آنست که دیگر سخن گل نکند ولقد کنتم و بدرستی که شما بودید که از
روی اشتیاق بلقای الهی تمنون الموت آرزوی می بردید مرگ را یعنی شهادت را من قبل ان
تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حربست فقد رأیتموه پس بتحقیق دیدید
آنچه می طلبیدید از معاینه کفار وانتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید بیاران و برادران شما
که مقتول میشدند یا نظر میکردید در پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و او را تنها گذاشته در خلاص خود کوشیدید
آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم زخم خورده در میان کشتگان پنهان شد
ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفای اهل
اسلام خواستند که رجوع بعبدالله بن ابی نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای
ایشان خط امان بستاند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آنکه آنحضرت منهزمان را بملامت میکرد
چرا فرار اختیار کردید و پشت بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان بعذر گشوده
گفتند که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما تیره شد و از غایت ترس بگریختیم
حضرت دفع عذر ایشان این آیت فرستاد که وما محمد و نیست محمد پیغمبری مگر رسول که
فرستاده ما پیش ازو قد خلت بدرستی که بگذشته اند من قبله الرسل پیش ازوی فرستادگان
افإن مات ایا اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته شود انقلبتم باز گردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود
یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد می شوید ومن ینقلب علی عقبیه و هر که برگردد و پس باز رود یعنی ترک دهد یا
ترک جهاد فلن یضر الله پس زیان نرساند خدای را بگشتن خود از دین شیئا چیزی زیرا که
ورود مضار و منافع بیرون است وسیجزی الله و زود باشد که جزا دهد خدای الشاکرین
مر سپاس دارندگان را وما کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ نفسی را ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله
مگر بمشیت خدای و فرمان او و نوشته است خدای تعالی این حکم را در لوح محفوظ کتابا
نوشتنی مؤجلا زمان او پیدا کرده شده کسی پیش از آن نمیرد و از آن نیز درنگذرد و در این آیه
تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه معانقه با اهل عناد چه هر که داند که
عمر او مقرر و اجل او معین است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مسالک
مرتضی علی رضی الله عنه را درین معنی دو بیت است شعر ای یومی من الموت افر یوم لا یقدر

لو تبنا

ام یوم قدر

ام یوم قدر . یوم لم یقدر لا ارهب الاجل یوم قد قدر لا یغنی الحذر نظم دو روز حذر
کردن از مرگ روا نیست . روزی که قضا باشد روزی که قضا نیست . روزی که قضا باشد
کوشش نکند سود . روزی که قضا نیست درو مرگ روا نیست ومن یرد و هر که بخواهد بجهاد کسب
میکند ثواب الدنیا پاداش این جهان نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم ومن یرد
و هر که بخواهد باعمال خود ثواب الآخرة جزای آنجهان نؤته منها بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد
در بهشت وسنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمت جهاد
وکأین من نبی و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرده معه ربیون کثیر
و با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از ده هزار نباشد و در عین المعانی
گوید ده هزار یا ربی یعنی ربانیست یعنی فقها و علما و اتقیا با پیغمبر خود بودند فما وهنوا پس
سستی نورزیدند این پیغمبر و اصحاب ایشان لما اصابهم بآنچه بدیشان رسید از محنت
فی سبیل الله در راه خدای در جهاد با کفار وما ضعفوا و ضعف نکشتند از بسیاری حرب
وما استکانوا و فروتنی نکردند با دشمنان چه این تعریض منهزمانست و آنها که التجا بابن ابی
نموده از ابی سفیان خط امان طلبیدند والله یحب الصابرین و خدای دوست میدارد صبر
کنندگان بر جهاد وما کان قولهم و نبود قول ربیان را بعد از قتل پیغمبر ایشان اگر واقع شده
الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز ذنوبنا گناهان ما را که سبب
منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود واسرافنا و در گذر از حد در گذشتن ما را فی امرنا
در کار ما وثبت اقدامنا و استوار دار قدمهای ما را در وقت معانقه با عدای دین وانصرنا
و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فآتاهم الله پس داد خدای ایشان را
برکت دعا و استغفار ایشان بسبب صبر بر محاربه کفار ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت
بر دشمن و یافتن غنایم وحسن ثواب الآخرة و دیگر عطا کرد ایشان را نیکویی پاداش آن عالم
یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران
و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدگار هر دو مصراع
من فارغم از هر دو مرا وصل تو بس یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان

نفعا لا یغنی حذر

علی القوم الکافرین

سورة آل عمران

بریده مر کافرانرا و رستان جمعیت که از ابوسفیان طلب امان میکردند و در کیش آورده گر
منافقان مومنانرا میگفتند این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استعلا یافت
شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید اگر بفرمان منافقان کار کنید
یردوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فتنقلبوا پس باز
گردید شما خاسرین زیانکاران در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بل الله بلکه خدای
مهربانست که خدای مولاکم یار و دوست و بکار شماست پس با کفار دوستی مکنید
ونصرت از غیر حق مجوئید وهو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری کنندگانست سنلقی
زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران الرعب ترس و بیم را خدای تعالی
هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال کرده
بازگشتند و القای رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بما اشرکوا بانکه ایشان شرک
آوردند بالله بخدای و انباز گرفتند ما لم ینزل به چیزی را که فرو نفرستاده است خدای
به باشراک آن سلطانا حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی فرض نفی حجت است
چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی ومأویهم النار و جای ایشان دوزخ است وبئس مثوی
الظالمین و بد آرامگاهیست ستمکارانرا دوزخ ولقد صدقکم الله و بدرستی که راست کرد خدای
وعده وعده خود را در باب ظفر چه اگر ظفر مشروط بصبر بود تا اگر صبر کنند مظفر بودند
چون ترک صبر کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند
خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد یعنی بر سبیل انکار
کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم که فرمود وعده نصرت من با شما
راست شد اذ تحسونهم آنگاه که میکشتید کافرانرا از روی شتاب باذنه بخواست خدای
بحکم او یا بمعونت او در اول و ظفر شما را بود حتی اذا فشلتم تا آنگاه که شما بددل شدید
وتنازعتم و مخالفت کردید در کار حرب وعصیتم و عاصی شدید در امر خود عبد الله بن جبیر را
و ترک مرکز کردید پس شکست شد بغلبه من بعد ما اریکم از پس آنکه نمود شما را ما تحبون آنچه
شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت منکم از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت

لن تنالوا

ومنکم

و غنیمت طلبند و آن طایفه بودند که پای از جای امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بغارت و اخذ غنیمت
اقبال نمودند ومنکم و از شما هست من یرید الاخرة آنکسی که خواهد رستگاری آخرت و ثواب
شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثابت قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت
چشیدند ثم صرفکم پس شما را باز داشت خدای و روی شما بگردانید عنهم از قتل کافران
بعد از غلبه شما برایشان لیبتلیکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کند تا پیدا کند
صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد ولقد عفا عنکم و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما که
بشومی مخالفت امر شما را کشتند و مستاصل نگردانید والله ذو فضل و خدای تعالی خداوند فضل
و رحمتست علی المؤمنین بر گروندگان در جمله فضل آنکه شما را تمامی هلاک نکرد اذ تصعدون
آنگام که دور میرفتید در هزیمت یا بالای کوه بر میرفتید ولا تلوون و نمی ایستادید والتفات
میکردید علی احد بر هیچ یک از مردمان یا بر هیچ یکی که آن رسول است صلی الله علیه وسلم
والرسول یدعوکم و پیغمبر شما را میخواند فی اخراکم در عقب شما و میگفت الی عباد الله فانی رسول الله
و شما اجابت نکردید فاثابکم پس مکافات کرد شما را خدای غما بغم اندوهی پیوسته باندوهی یک
غم خبر قتل حمزه است و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت
غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر لکیلا تحزنوا
تا اندوهناک نکردید علی ما فاتکم بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت ولا ما
اصابکم و نه از آنچه رسیده باشد بشما از قتل و جرح و هزیمت والله خبیر و خدای
داناست بما تعملون بانچه شما میکنید ثم انزل علیکم پس فرو فرستاد خدای بر شما من بعد
الغم از پس اندوه و ملال امنة امنی و آرامشی و آن چه بود نعاسا خوابی سبک یغشی که می پوشید
یعنی فرو میگرفت آن خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند و در [illegible] میگویند
این خواب صفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد بن ابی وقاص را
از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل
کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع کلال از ابدان
وطائفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم

بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای
غَيْرَ الْحَقِّ ناراستی و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمان که اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد صلی الله علیه وآله وسلم
با تمام نخواهد رسید يَقُولُونَ میگویند هَلْ لَنَا آیا هست ما را استفهام بر سبیل انکار یعنی نیست ما را
مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی طمع غلبه داشتیم بر
لشکر ابوسفیان و میسر نشد و قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنی الخزرج او جواب داد
هل لنا من الامر شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مرویم
سخن ما را قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ
مر خدای راست و بفرمان اوست يُخْفُونَ پنهان میدارند منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود
از شک و شبهات مَا لَا يُبْدُونَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد لَكَ برای تو بجهت خوف
از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُولُونَ
میگویند در خلوة با یکدیگر لَوْ كَانَ اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی
یا کردن ما بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند
و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای
خود و می خواستید که با ما بیرون نیائید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما
آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتنگاه
خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مومنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته
است بیرون می آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید
که بعد از حبان غمی و المی که داشتند امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشند
وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای آنکه بیازماید خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست از اخلاص یا شبها
وَلِيُمَحِّصَ و دیگر تا پاک و خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلها دارید از نیت و عزیمت وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها باشد از اسرار و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا بدرستی آنانکه
روی بگردانیدند مِنْكُمْ از شما و هزیمت جستند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روزی که روی بروی آورده بودند
دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که بلغزانید ایشان را

لیتبا

شیطان

ع

سوره آل عمران

شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند
یعنی مخالفت امر رسول صلوات الله علیه و آله وسلامه وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ بدرستی که خدای در گذرانید
عَنْهُمْ از ایشان این گناه بجهة توبه و عذر ایشان إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار
حَلِيمٌ بردبار است و تحمل کننده در عقوبت گناهکاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ كَفَرُوا مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند
برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ چون رفتندی در زمین برای کار
و مردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی
نزدیک ما در سفر و غزو نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی
در آن حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید درین قول لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا گرداند خدای
ذَٰلِكَ این مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ
دریغی و اندوهی در دلهای ایشان وَاللَّهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر وَيُمِيتُ
و او می میراند نه سفر و حرب وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از نیک و بد از صبر و شتاب
بَصِيرٌ بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر شما کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد خدای أَوْ مُتُّمْ
یا بمیرید در خشنودی خدای بر فراش لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر آینه آمرزش از خدای وَرَحْمَةٌ و بخشیشی از او
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنید از مال دنیا و حظ نفس بسبب آنکه یعنی آمرزش حق
سبحانه و تعالی شما را خوشتر است از آنچه کافران فراهم می آورند از متاع غرور وَلَئِنْ
مُتُّمْ و اگر بمیرید ای مومنان بخشنودی حق أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ
هر آینه بسوی خدای که معبود شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید عرفا گفته اند که اگر مرگ دریابد شما را
ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید بتیغ ریاضت در طریق طلب لقا
پس شما را حشر بآنکسی خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و آنچ گفته اند اذا کان
المصیر الی الله طاب المسیر الی الله نظم کر مرگ رسد چرا هراسیم کان راه بدوست می شناسیم
بر کار ره تو با جهالت شایسته اثر و صالت فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ پس بجهة بخشایشی که رسید
از حضرت حق سبحانه لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیه را آنوقت بود که حضرت

رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هزیمت اهل احد با ایشان تغلیظ ننمود بلکه
مراسم خلق و دلنوازی و خوش خویی به نسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه میفرماید که
نرمی و سختی و نیکویی تو برحمت من بود وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر می بودی تو زشت خوی یا سخت گوی
یا جفا کننده غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هرآینه اصحاب تو پراکنده می شدند
مِنْ حَوْلِكَ از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذار از ایشان تقصیری که
در خدمت تو کردند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه از من برای ایشان از اهمالی که در ادای
حقوق من ورزیدند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن
حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده با مور محاربه و مقاتله با کفار فَإِذَا
عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل بر خدای کن نه بر
مشاورت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسی است
که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه
در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس نباشد غلبه کننده بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فروگذارد شما را
چنانچه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ
پس از فروگذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ و بر کرم خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند باور دارندگان
وَمَا كَانَ و نباشد و سزاوار نبود لِنَبِيٍّ مر پیغمبر را أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی گویند
صحابه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درخواست می نمودند که ما را از غنیمت که می افتد زیاده
از حصه ضعفا چیزی بده این آیه آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و گویند از
غنایم بدر کلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سفیه گمان از روی نفاق نسبت بپیغمبر
سید علی الاطلاق کردند حق سبحانه ذمه حبیب خود را خصوصا و ذمم جمیع انبیا را عموما
از ین خیانت بری گردانیده فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرد و نکند وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که
خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیارد بدانچه آنچه در آن خیانت کرده است یا بیارد آن چیزی
در آن خیانت کرده است بر گردن يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت
باید اگر هم سوزنی یا رشته در اخبار آمده است که مخفی بود از قسمت غنیمت رسنی که گم گشت

از دست

لن تنا

نصف

از دست بماشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آوردند آنحضرت قبول کرد و فرمود که
نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا
كَسَبَتْ جزا آنچه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ
آیا هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْ بَاءَ
همچو کسی که باز گردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامجای او باشد
دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ هُمْ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان
اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایهای بلند در مراتب عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای
وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هرآینه بحقیقت منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گروندگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد
درمیان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان
آيَاتِهِ آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید ربانی وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را از دنس معتقدات
خبیثه بر نجاسات نتایج احکام شریعت یا زکوة از ایشان میگیرد یا کار ایشان اصلاح می آرد
یا بپاکی ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را قرآن یا معارف شرعیه وَالْحِكْمَةَ
و حدیث یا معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند همه مردمان مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسول
لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و ظاهر نه حق را بازشناختندی نه از باطل دوری توانستندی بعث
تاریکی بد ظلمت باطل بر جهان عالم زرای روشن او نور حق گرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ آیا هرگاه که
بشما رسید مُصِيبَةٌ نابایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی در حال احد قَدْ أَصَبْتُمْ بتحقیق رسانیده
بودید از ایشان مِثْلَيْهَا دو چندان از آن مصیبت یعنی بود بدر از کافران دو برابر جماعت ایشان را فتاد
هفتاد تن از ایشان کشته شدند و شما در روز بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفته
و با وجود این قُلْتُمْ گفتید از روی تعجب که أَنَّى هَذَا این از کجا بما رسید و ما مسلمانانیم
و پیغمبر خدا در میان ماست قُلْ هُوَ بگو این مصیبت که شما را پیش آمد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ
از نزدیک شماست که شما را پیش آمده است که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید
و یا مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ

سورة آل عمران

شیء بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت قدیر توانا است وما اصابکم وآنچه بشما رسید
از مکروهات از طلایه شما یوم التقی الجمعان در آن روزی که لشکر اسلام با سپاه مشرکان بهم
بروی آوردند فباذن الله پس بامر خدای و قضا و قدر او بود ولیعلم المؤمنین و تا بیند خدای
ثبات مؤمنان را و ظاهر سازد ولیعلم الذین نافقوا و تا اظهار کند خبث نفاق منافقان را و قیل
لهم و گفته شد ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه
تعالوا بیایید و از حرب باز مگردید و بجهت تمام قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدا
او ادفعوا یا دفع کنید شر ایشان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قالوا ایشان گفتند
لو نعلم گفتند اگر ما رسم حرب بدانستیم لاتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که
این جنگ خواهد بودی آییم اما جنگ واقع نخواهد بود و محمد صلی الله علیه وآله وسلم با قریش خود صلح
خواهد کرد هم ایشان منافقان للکفر یومئذ بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند اقرب منهم للایمان
نزدیکترند که بسوی ایمان یا باهل کفر اقرب اند و در یاری دادن کفار با اهل ایمان یقولون
بافواههم میگویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند
که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود والله اعلم و خدای داناتر است
بما یکتمون با آنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الذین این
منافقان آنانند که از روی جهل یا از روی جدال قالوا لاخوانهم گفتند از برای نسبی خود
یا اقربا و همنشینان خود که در احد شهید شده بود و قعدوا و حال آنکه این گویندگان
نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال لو اطاعونا اگر فرمان ما برده بودندی
آن برادران ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود ما قتلوا کشته نمی شدند
چنانچه ما نشدیم قل بگو ای محمد اگر احتیاط در مرگ بدست شماست فادرؤا پس دفع
کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که حذر دفع
قدر میکند در کشاف آورده که در آن روز که این منافقان این سخن گفتند هفتاد تن
از ایشان مرگ رسید ولا تحسبن الذین و مپندار آنان را که [illegible] قتلوا فی
سبیل الله کشته شده اند در راه خدای امواتا که ایشان مرده اند ابن عباس رضی الله عنه

لو نعلم(?)

نقل کرده

سورة آل عمران

نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را گفت که چون برادران شما روز احد
شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای
بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبارهای فردوس آب خورند
و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در پایه عرش آویخته
و ایشان میگویند خداوندا خبر ده یاران و برادران ما را که این دولت یافته ایم
تا رغبت ایشان بجهاد و [illegible] زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان
تشریف این آیه ارزانی فرمود یا بدر جابر انصاری رضی الله عنه که از شهدا بود از
حق تعالی درخواست کرد که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند
گفت خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده ای یاران را خبر کن این آیه نازل
شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک
پروردگار خود معنی آنکه هر سال ثواب غزو بدیشان میرسد یا خاک زمین ایشان را
نخورد و نمی شوید ایشان را چون سایر مردگان یا رد سلام از ایشان بشنید بدستور
زندگان یرزقون روزی داده میشوند از میوه های بهشت فرحین در حالی که شادمانند
بما آتیهم الله بدانچه الخ که عطا کرده است خدا تعالی بدیشان من فضله از فضل خویش که
آن دولت خشنودی حق است و عطا ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون
جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پدید آورده و ذوات ایشان از لمعات معارف
ربانی مستنیر گرداند هر آینه چون [illegible] تا آن گشت پس از آن منبع نور و مصدر رحمت
ناظر شوند فرحین عبارت از آنست و حب واقع ابتهاج زیاده از وصول بمقام
وصال مشرق(?) از و نیز از نظر بکمال وجه کریم منشا اند بود بیت ما به خوشدلی
آنجاست که دلدار آنجاست [illegible] جهد که خود را بآنجا فکنم ویستبشرون و مسرور شوند
به بشارت یا شادی میکنند بالذین با آنانکه هنوز لم یلحقوا بهم در نرسیده اند بایشان
من خلفهم از پس ایشان امید میدارند که بدیشان رسند در کرامت با ایشان شریک شوند

لا خوف علیهم

ع

باو شادی ایشان آنست که از احوال اخرویت اخلاق صاحب اوقوف شده یقین میدانند
الا خوف علیهم آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد بود و لا هم یحزنون
و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در وی گذارند یستبشرون شادمانی
مینمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال
و فضل و افزونی بر آن بحسب اعتقاد استحقاق باشند و فضل آنچه زاید بر آن بر بنده
ارزانی دارد و ان الله و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نکند
مزد کار مومنان موحد و مجاهد الذین آنانکه از روی صدق استجابوا اجابت کردند
لله و الرسول مر فرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و الحال بود که
چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آخرها نروز که شنبه
بود منتصف شوال که بمدینه آمده صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان
بروند و هرکه در معرکه احد حاضر نبوده بود بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده
با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر همایون حضرت شد
شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت هیبت لشکر اسلام با حیا و قبایل
عرب رسیده و دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق سبحانه در بن آیه ستایش
آنها را که اجابت امر خدا و رسول کردند من بعد ما از پس آنکه اصابهم القرح رسیده بود ایشان را
جراحتها للذین احسنوا مر آنکسان را که نیکوئی کردند منهم از ایشان بوفای عهد و اتقوا
و بترسیدند از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر اجر عظیم مزد بزرگ است یعنی بهشت
آورده اند که ابوسفیان از احد از رجوع نادمی روی نموده عزم استیصال لشکر اسلام
عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد با جمعی آمد
هراسی در دل ایشان افتاد از روحا روی بجانب مکه آوردند و در راه قافله تجار
با طایفه از اعراب بادیه که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد یاران او را که
چون بشنید از ما بسیار بترسانید و چنان باز نمائید که ایشان با لشکری آراسته
باز گشته اند و جدال و قتال بجهت استیصال شما را بیان لیستیه می آیند آن جماعت

الذین قال لهم

در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نمودند بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند
و حکایات لشکر مسلمانان نزد در یافته هیچ حال اثر تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت
بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند
حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف
قال لهم الناس گفتند مر ایشان را نعیم بن مسعود یعنی تجار یا اعراب ان الناس بدرستی که ابوسفیان
و اصحاب او قد جمعوا بدرستی جمع شده اند و متفق الکلمه گشته لکم برای قتال شما
فاخشوهم پس بترسید از آمدن ایشان که شما را تاب مکافحت طاقت حرب نیست فزادهم
پس زیاده گردانید این سخن مومنان را ایمانا تصدیق و یقینی در کار خود تا نترسیدند
و قالوا و گفتند حسبنا الله بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکو
کارگزاریست حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد از وست در
غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در بیابان شعب منادی کرد که
میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در جواب او بگوید
که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شد نعیم بن مسعود را
مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و جان سازد که عن ان
عزیمت از سفر بدر باز گشته نعیم بیثرب آمده و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت
لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد در جواب حسبنا الله و نعم الوکیل
شنود و حضرت با محاربان احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند به بدر
و هشت روز آنجا توقف نموده بود و بازار قایم گشت و در معاملات سود بسیار بدست آمد
و کفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند و حق تعالی این آیه فرستاد و بر تقدیر
نقد بر آن ناس که در آیه سابق است عبارت از قافله بود و نعیم باشد و سیر دو تقدیر
ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او باشند و تتمه حال مومنان است که فانقلبوا پس باز گشتند
بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بنعمة با عافیتی تمام با ثواب
من الله از خدای و فضل و زیادتی حرمت و افزونی مال بتجارت لم یمسسهم سوء

نرسید ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و نه رسید ملک بسلامت رفتند و کرامت یافتند
آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ و پیروی کردند خشنودی خدای را بفرمان برداری رسول وَاللَّهُ
و خدای ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ خداوند فضل بزرگست بر فرستادگان از مومنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ
جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند بدان دوستان خود را
یعنی آنچه اعراب با اهل قافله نعیم گفتند آن از شیطان القا کرده بود تا بترسانند
منافقان را که از لشکر کفر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد
فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مسلمانان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من
در مخالفت امر من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا
يَحْزُنْكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر
چون عبد الله بن ابی و متابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را
شَيْئًا چیزی بسبب مسارعت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر ایشانرا
یعنی ندهد حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آنجهانی وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب
بزرگ یعنی بسیار و همیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند
بِالْإِيمَانِ با ایمان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نکنند خدای را شَيْئًا چیزی بسبب اشترای کفر زیان
بایشان باید کرد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان
برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه پندارند آنکسانی که کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان
أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ بهتر است مر نفسهای ایشان را إِنَّمَا
نُمْلِي لَهُمْ بدرستی که ما مهلت میدهیم ایشانرا لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده گردانند گناه را و در این
باطل خود ثبات ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و مر ایشانراست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده
مَا كَانَ اللَّهُ خدای بر آن نیست لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مومنانرا عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بر آنچیزی که
منافقان شما بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا
بلکه حراف حکمت الهی نقد حال شما را بمحک امتحان زند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتی که

جداکند

سورة آل عمران

جدا کند پلید را که آلوده نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مومن مخلص را این تمیز بجهاد باشد
تا منافقان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزون و نا
سرایر ایشان که بطریق وحی برسید بحضرت معلوم کرد و صحابه بران اطلاع یابند و از کلمه
مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده
است مرا صورت خلقت بمن نمودند همچنانکه ذرات ذریات را بآدم علیه السلام
نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در وادی
ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند محمد صلی الله علیه و آله وسلم چنین دعوی
مینماید که از حالات دل ما غافلست اگر راست میگوید گو علی التعیین با
بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای
مطلع گرداند شما را ای منافقان عَلَى الْغَيْبِ بر امر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر
ماند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي و لکن خدای برگزیند برای اطلاع بران مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ از رسولان آنرا که
خواهد فَآمِنُوا پس شما ای مومنان بگروید بِاللَّهِ بخدای بران وجه که او منفرد است
بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اویند و میشناسند
حال کافران و منافقان باشد وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آورید بدین وجه وَتَتَّقُوا
و پرهیز کنید از ناترسیدن یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس شما راست اجر عظیم یعنی
مزد بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نه پندارند آنانکه از روی بخل يَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ
بآنچه خدای از مال دنیا بایشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَهُمْ که آن بخل
بهتر است مر ایشانرا بَلْ نه چنانست بلکه هُوَ شَرٌّ لَهُمْ آن بخل بدتر است مر ایشانرا هم در دنیا
بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که
در گردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخیلی کردند بآن از مالها و نداده اند زکوة
آن را و این فضیحت ایشانرا واقع شود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است
که هر که را حق سبحانه مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل شود
کند روز قیامت مال او را بصورت مار بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سرش

نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی آتشک را بود و چنین مار خبیث تر از مار است
پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و زبان
تقریع و توبیخ گشاده بگوید انا مالک و انا کنزک من آن مال توام که در دنیا بدان
مباهات مینمودی و آن گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران میکردی پس حق بهر
این مار زند هفتاد سال در درد و سوزش آن می نالد این مرد را بدین طریق عذاب کنند
آن زمان که خلق از حساب فارغ شوند بعد از آن این مرد را با آن مار در دوزخ اندازند
و آن مار زهر بار او را میگزد و هر زخمی هفتاد و کان سال از درد و سوزش می نالد بیت
گنج را از دل برون کن حال الحکین زخشم مال تو مار است در معنی گنج اژدهاست ولله
و مر خدای راست میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه میرند و ملک آسمانها
و زمینها بی دعوی مدعیان و بی نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که ملک کسی در آید و پیش
از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز
به عاریتست در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوندست و لله ملک السموات
والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز رسد و این
سخن اشارتست بانکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس
بمال دیگری بخیل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد رباعی
ای آنکه ببخل کیسه را بند کنی خود را بوجود مال خرسند کنی این مال خداست صرف کن در ره او
امساک بمال دیگری چند کنی والله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید از انفاق و امساک
خبیر داناست لقد سمع الله بدرستی که خدای شنود قول الذین قالوا سخن آنها که گفتند ان الله فقیر
بدرستی که خدای درویش است و نحن اغنیاء و ما توانگرانیم چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا
بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاجست که از ما قرض
می طلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظه را امر فرماییم تا بنویسند ما قالوا آنچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بجهودان اسناد کردند

وقتلهم الانبیا

وقتلهم الانبیاء و بنویسیم کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق و نقول و ما گوییم ایشان را
نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید عذاب آتش سوزنده ذلک این
چنین عذابی شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید
برای تحقیق علت داکرند عامل ایشان اند و اعمال ایشان متصل ایشان بوده و عبادت بعمل و اعمال
آن وان الله و دیگر عقوبت بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان
خویش پس این شما مستحق عذاب شده اید از روی عدل شما را معذب میسازد الذین قالوا
دیگر شنید قول آنانکه گفتند ان الله عهد الینا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده با
یعنی ما را امر کرده الا نؤمن لرسول تا نگرویم ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حتی یاتینا
بقربان تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تاکله النار بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن
قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف بنهادندی و پیغمبر زمان در میان
خانه ایستاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش افکنده
متوجه بوده اند تا وقتی که قربانی مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتشی
سپیدی دود نا از میان آسمان فرود آمده قربانی بخوردی و بعضی
پس جهودان گفتند که در توریت مذکور است که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی برین وجه
بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند قل قد جاءکم بگو بتحقیق آمدند بشما رسل من قبلی فرستادگان
خدای پیش از ظهور من بالبینات معجزهای روشن چون عیسی علیه السلام و بالذی قلتم و دیگر
آمده بودند برین چیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا
و یحیی علیهما السلام فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را که صاحب مذبح
بود و پسر او یحیی را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که ما بعث پیغمبر صاحب
قربانی می باید کرد فان کذبوک پس اگر تکذیب کنند ترا ای محمد ملول مباش فقد
کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک فرستادگان پیش از تو جهان
فرستادگان که ایشان جاءو بالبینات آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر
والزبر و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتابی روشن کننده حلال و حرام

سورة آل عمران

زبور و انجیل كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی که هست ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است زود باشد ای اهل تکذیب
و ارباب تصدیق که این همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که
تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که را
دور کرده اند از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده در بهشت فَقَدْ فَازَ پس به درستی که رستگاری
شد و مراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری
ناپایدار حیات دنیا را متاعی تشبیه کرد که فروشنده در آن غش و ریا بود و مراد آنکه زندگانی
دنیا مردم را فریب میدهد و اگر حقیقت آن دانا گردد معلوم شود که هیچ نمی ارزد و نظم
ورد ره هشیار خواب است برادر محمد راحل سه آیت این پیش ذکرم و سر درش مشغول
شو لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهای
خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران به مدینه دست تعدی به مال و ضیاع هر یک که در مکه
داشتند دراز کرده میفروختند و هر که را از ایشان در راه بدست می آمد در آتش
تعذیب و تهدید ایشان میسوختند حق سبحانه آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا شوید به بلاها
خود نقصان و تلف وَأَنْفُسِكُمْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه
خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که کتاب بایشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و دیگری شنوید از آنکسان که شرک آورده اند أَذًى
كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر و هم بنسبت خود
وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و با
منتقم حقیقی بگذارید فَإِنَّ ذَلِكَ پس به درستی که این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از امور است
کارهای محکم است و درستی نشان آن باز حقایق ایمانست وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن آنگاه که
فرا گرفت خدای میثاق مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده اند ایشان را
توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه
بیان کنند برای مردمان آن کتاب را که در شأن محمد است صلی الله علیه و سلم وَلَا
تَكْتُمُونَهُ و نپوشند امر پیغمبر را حفص در هر دو کلمه بخطاب بخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب

لو تینا

متعمم دادستان بعقوبت کننده عاصیان از کردها افعال ایشان ۱۲

بیان کنید

بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود این کلمه مثلست در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند
بآنچه اخذ میثاق بیان بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را و آن مأکل و رشوت احبار و امراء قبیله
بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل
میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد آنان را که شادی میکنند
بِمَا أَتَوْا بآنچه آمده اند یعنی آنچه کرده اند از پوشیدن نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و دوست میدارند
که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نکرده اند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن
مخفی داشته نوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر داده اند و با وجود
آن دروغ اثبات ستایش و استحسان نمودند این آیه نازل شد در شأن منافقان که از غزو
تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد زبان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ
پس مپندار ای محمد ایشان را بِمَفَازَةٍ که اهل رستن اند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب
قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست
عذاب دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها
و زمینها وَاللَّهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ تواناست
آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان جواب دادند
عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام سؤال کردند
احیای موتی و ابرای مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما از
معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و طلب معجزات تو میکنیم و بیجا است ... اگر کوه صفا را
زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه این آیه فرستاد که
اگر شما طالب آیات وحدانیت اید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ به درستی که در آفرینش آسمانها
و آنچه در روی است وَالْأَرْضِ و آفرینش زمین و آنچه در روی است وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد و شد
شب و روز و اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان

ع

سورة آل عمران

خرد که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی
باشد الَّذِينَ و این اولوالالباب آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدا را
قِيَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای
خود مراد دوام ذکرست یعنی دایم یاد کرد حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق اگر من ای حبیب
شبا اکثر ذکره بیت در شب و روز بجز ذکر تو در خاطر نیست ملک در خلوتجان غیر تو کس
حاضر نیست یا مراد از ذکر نمازست که بدین هیات نگاه میگزارند بر حسب طاقت خود
یا ذکر یعنی شکر است یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت از آنست
و بر نعمت قعود که با بیداری صحبت دار آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام
سبب آنست محققان گفته اند مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را
فتور و قصوری نمی باشد پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل حاضرند
قیاما در حالتی که قایمند یعنی متوجه بامر الهی و قعودا و قاعدند یعنی باز ایستاده از طلب ماسوی
و علی جنوبهم و بر جانب انداز رکاب مناهی پای فانیند بر آستانه خدمت وفا عهدند
بر بساط قربت و علی جنوبهم و آسوده گانند در بارگاه وحدت حال و بر کنار از بستر اوهام
و خیال نظم حجاب کثرت از هم بدریده، تحلو نگاه وحدت آرمیده، از وهم و خرد
بر خویش بسته، بحق پیوسته و از خویش رسته وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند از روی استدلال فِي
خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم
و مبدع حکیم و حجب عبده تجران از نظر دل ایشان برخاسته از غیب بحضور آیند
و از روی شهود بزبان نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هَٰذَا نیافریدی
این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا آفریدنی باطل یعنی خلق کرده آنرا عبث
و هزل سُبْحَانَكَ پاکی ترا هست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فَقِنَا پس نگاهدار ما را بعنایت
لطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا إِنَّكَ ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی
عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاودان باشد فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که
او را خوار کرده باشی در عقوبت وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را از اهل شرک و بیداد و عصیان

لبیتنا

وامثال

وامثال ایشان مِنْ أَنْصَارٍ هیچ کس از یاران که عذاب از ایشان منع تواند ساخت رَبَّنَا ای پروردگار
ما إِنَّنَا بتحقیق که ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندای ندا کننده را که آواز میکند يُنَادِي لِلْإِيمَانِ میخواند خلق را
بسوی ایمان و این منادی محمدست صلی الله علیه وآله وسلم یا قرآن و این عام تر است که بسیاری
دعوت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم در نیافته اند و همه از قرآن می شنوند که بزبان بیان ندا
میزند أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ که بگروید به پروردگار خود فَآمَنَّا پس اجابت کردیم منادی را
و ایمان آوردیم رَبَّنَا ای آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبایر است
یا مطلق گناهان گذشته وَكَفِّرْ عَنَّا و در گذران و بپوش از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای ما را مراد صغایر
یا گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ با صالحان و نیکوکاران رَبَّنَا ای تربیت کننده
و اصلاح آرنده کارهای ما وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا و بده ما را آنچه وعده کرده عَلَىٰ رُسُلِكَ بتصدیق فرستادگان
خود که نعیم جاوید است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آن
آمرزش مطلقیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام گفت ولمن
دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات و چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود ربنا اغفرلی ولوالدی
وللمومنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم امر کردی واستغفر لذنبک وللمومنین و
المومنات وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و رسوا مگردان ما را روز رستخیز إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ بدرستی که تو خلاف
نکنی وعده خود را در تفسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و چهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از سر
شهود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک
من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تصدیق بحقیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا
منادیا ذوالنورین در مرتبه رجا طلب غفران کرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی از
همت روی طلب موعودات آورده ربنا وآتنا ما وعدتنا لاجرم همه این دعوات
بهدف اجابت رسیده پروانچه رحمت از دیوان عنایت بدینهم صادر شده که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ
پس اجابت کرد دعاهای ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بآنکه گفت أَنِّي لَا أُضِيعُ من
ضایع نمیگردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ هیچ عمل عمل کننده را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که

از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردم که هر عاملی را اجر است این حکم منهاست که مردان
مهاجر را اثابت بسیار یاد کرده و مهاجرات را از ان بعضی از زنان نفرمود این آیه آمد که
من هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم من ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم من بعض برخی از شما
از برخی و بکدیگرید یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان مخلص سخن آنکه
شما را در ثواب یک حکمست هر که عملی کند مزد برد ذکورت و انوثت را مدخل نیست
فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود و اخرجوا من دیارهم و بیرون
کرده شدند از سرایها و شهرها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اتباع او بیگانگی
مشرکان ایشان را بیرون کردند از مکه و اوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت
مراد مسلمانان اسلامند چون عمار که او را العرب بسیار شتم و صهیب که او را بسبب اسلام
می رنجانیدند و قاتلوا و کارزار کردند با کفار و قتلوا و کشته شدند در جهاد و این
عامه مهاجرانند لاکفرن عنهم هر آینه در گذارم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان را
ولادخلنهم و در آرم ایشان را جنات بوستانهایی که تجری میرود من تحتها الانهار در زیر درختان
یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشان را ثوابا پاداش دادنی من عند الله
از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و
اضافت ثواب بر عندیت و تقیید باسم الله که دال است بر ذات با مجموع صفات
نشانه تعظیم ثوابست والله عنده حسن الثواب و خدایست که نکوئی پاداش نزدیک اوست
در تفسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان در عسرت میگذرانیدند
و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند
و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب
فرمود و مراد دیگرانست لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا رفتن
و آمدن کاروان کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان
متاع قلیل برخورداری اندکست زود زایل شود ثم پس انگه بآخرت روند مأواهم
جهنم بازگشت ایشان جهنم باشد یعنی دوزخ و بئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ

لکن الذین

لکن الذین اتقوا لکن آنانکه بترسیدند ربهم از عقاب پروردگار خود و از متاع دنیا مغرور
نگشتند لهم جنات مر ایشانراست بوستانها نهایت بیان وجه که تجری میرود من تحتها الانهار از زیر
قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و شهد خالدین فیها
جاویدان باشند دران بوستانها نزلا درحالی که آن بهشتها پیشکشی باشد
من عند الله از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند
و بسیاری و خوبی بران دلیل کرامت مهمانان و نیکو داشت او باشد و هرگاه بهشت
نزل مهمانان دار السلام خواهد بود پس بهشت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد
بیت توای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت نمیخواهم بهشت و نعمت دیدار میخواهم وما
عند الله و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خیر للابرار بهترست مر نیکوکاران را
از متاع فانی و ان من اهل الکتاب و هر آینه از اهل کتاب لمن یؤمن کسی هست که میگرود بالله بخدا
وما انزل الیکم و بآنچه برشما منزل شده که قرآنست وما انزل الیهم و بدانچه بدیشان
فرستاده اند که توریت است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی
و اتباع او خاشعین لله درحالی که ترس کارانند یا متواضع شده خدای را لا یشترون
بدل نمیکنند بآیات الله باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک یا خالصة احبار یهود
رشوت خوار اولئک آن گروه مومن خاشع متدین لهم اجرهم مرایشانراست مزد ایشان
ذخیره نهاده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب
زود حساب است و زودی حساب مومنان خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد یا بر شداید و حقیقت آنست که امتثال احکام بجمیعها
تا هر طاعت را شامل باشد و صابروا و شکیبایی نمائید در قتال دشمنان و قدم
استوار دارید در میدان محاربه و رابطوا و ساخته و آماده باشید مقاتله اعدا را
مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا اقدامی
کفار را از مومنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز
واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید

سورة آل عمران

ثمن
ارباع
ع

محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس یعنی از هوا و امر لطایف مولی و مصابرت
نمائید بر مراتب سلوک مع الله به تسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمائید
برابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی ورزید بمحافظت اسرار
و از التفات بما سوی باز رسته شوید از محیط وجود و غنا بالله و فایز گردید بعد از
فنا به دولت بقا بالله بیت گر بقا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مدنیة مائة و سبعون و ست آیات بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و بپرهیزید ربکم از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری که
بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه من نفس
واحدة از یک تن که آدم است علیه السلام و خلق منها و بیافرید از آن تن تنها زوجها جفت وی را که
حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید و بث و پراگنده کرد و
ظاهر کرد اینده منهما از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار و نساء
و زنان فراوان و اتقوا الله و بترسید از مخالفت امر خدای الذی آن خداوندی که شما
در وقت استعطاف و استرحام از یکدیگر تساءلون به حاجت طلب و سؤال کنند از یکدیگر بدو میگوئید
به بآن خدای والارحام و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی پیوند کنید ان الله
کان بدرستی که خدای است و بوده و باشد علیکم رقیبا بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال
مطلع است و هر که داند خدای نگهبان اوست باید که در سکنات و حرکات خود احتیاط
بجای آورد و بوقت و نیت بر بنا پاکی و پاکی از وی شرم دارد نظم هر که موقن بود باینکه
خدای حاضر و ناظرست در همه جای در و دیوار و حاجب و [illegible] منت [illegible]
خدای حجاب درین جا [illegible] باریک [illegible] موی [illegible] باریک درپس
پرده های تو بر تو کی تواند مخالفت بالا و آتوا الیتامی و بدهید مر یتیمان را که اولیای
ایشان اموالهم مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اید اگر
اولیا در مال یتیمان تصرف ناشایسته میکرد مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان
سر داده بعوض آن گوسفند بزرگ فربه میگرفتند و میکشتند [illegible] بجای [illegible]

ولا تتبدلوا الخبیث

سورة النساء ۴

[illegible]

لوٹنا

ولا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بالطیب بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید چیزی از مال
یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن مال ردی مدهید که بنسبت شما طیب است
ولا تأکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم آمیخته با مالهای خود انه بدرستی که
خوردن مال یتیم یا تبدیل آن خیانت در آن کان هست نزدیک خدای حوبا
کبیرا گناهی بزرگ این آیه در شان یکی از غطفان نازل شده که برادر رشیدی وفات
کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بولایت عمومت اموال او را متصرف شده
چون پسر بدرجه بلوغ رسید و مال خود از عم طلب نمود در ادای آن تعللی میکرد
مرافعه ایشان بمحکمه ملیه نبویه افتاد و این آیه فرود آمد و غطفان کلمه تلقی نمود
با سمعنا الحوب الکبیر بر زبان راند و تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود و ان خفتم
و اگر می ترسید یا میدانید الا تقسطوا اگر عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی
در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها نقل میکند که این آیه در شان
کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال آن صغیره
داشت میخواست که او را در عقد نکاح آرد و در حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید
فرو گذارد با انواع مشقت او را مزاحم میشد و هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد
آیه فرود آمد که اگر میدانید که بمقتضی حق یتیمان و ادای مال ایشان از روش
عدالت دور رید فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء
از زنان مثنی دو کان و ثلاث و سه کان و رباع و چهار کان که تا نکاح مجاز است که از اعداد
مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر ترسید یا دانید الا تعدلوا اگر عدل
نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت
و یا سریت گیرید آنچیزی را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما یعنی شما را ملکیت
در آن تصرف هست ذلک این اختیار واحده یا سری ادنی نزدیکتر است
الا تعولوا بآنکه میل نکنید و انحراف نورزید یا جور نکنید و آتوا النساء و بدهید مر زنان را
در وقت نکاح آورده اید صدقاتهن کابینهای ایشان را در حالی که هست آنرا نحلة

بوده و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده باشیان فَإِن طِبْنَ پس اگر این زنان خوشنودی
باشند و بخشند لَکُمْ مر شما را و بگذارند عَن شَیْءٍ از چیزی مِّنْهُ از کاوین
نَفْسًا از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَکُلُوهُ پس بخورید آن چیزی را
و بکار برید هَنِیئًا سازگار مَّرِیئًا خوشگوار و در مدارک آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم بیت وجه تفسیر نموده که هنی آن بود که در وی گناهی نبود
و مری آنکه با وی دردی و رنجی نبود وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید سفیهان و کم خردان
أَمْوَالَکُمُ مالهای خود را خطاب با ولیای ایتام است و اضافت مال
بدیشان جهت تصرف ایشانست دران بحق ولایت الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ آن مالها که
گردانیده است خدای تعالی قِیَامًا برای شما سبب قوام معیشت دنیا و واسطه
انتظام امور دین چون حج و جهاد و نماز و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات
و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فِیهَا
دران مالها بقدر کفاف ایشان وَاکْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا بقدر
حال وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید بعد از منع مال ایشانرا قَوْلًا مَّعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده مثلا
اگر یتیم باشد گوئید این مال از آن تست من خزینه دار تو ام و چون ببلوغ رسی تسلیم تو
خواهم کرد و زنانرا نیز وعده کنید که دل ایشانرا خوش سازد وَابْتَلُوا الْیَتَامَیٰ و بیازمائید
یتیمانرا اگر مرد باشند بعقل و تمیز و صیانت اموال و حقایق بیع و شرا و اگر زن باشند
بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتَّیٰ إِذَا بَلَغُوا النِّکَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و آن کنایه
از بلوغست فَإِنْ آنَسْتُم پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِّنْهُمْ رُشْدًا از ایشان
سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ پس بدهید بایشان
أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا که در دست شما بود وَلَا تَأْکُلُوهَا و مخورید ای اوصیا مالهای یتیمانرا
و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آن که قاضی
فرض کرده باشد وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن یعنی بشتاب
گرفتن أَن یَکْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند و مال از شما بستانند وَمَن کَانَ غَنِیًّا و هرکه

باشد از اوصیا

باشد از اوصیا و اولیای توانگر فَلْیَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و
عفت و خویشتن داری بجای آرد وَمَن کَانَ و هرکه باشد از این جماعت که مال یتیم
در دست ایشانست فَقِیرًا درویش و محتاج فَلْیَأْکُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم
بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقداری که اجرت سعی او
فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گذارید إِلَیْهِمْ أَمْوَالَهُمْ به یتیمان مالهای ایشانرا
فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض اموال تا در میانه جدال و خصومت
پدید نیاید وَکَفَیٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِیبًا گواه و بندگان با جزا دهنده
با عمال ایشان یا حساب کننده همه روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت
چنان بود که زنانرا مطلق و مردان خردسالرا میراث نمیداده اند و میگفت که مال
کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمت در حوزه تصرف
تواند آورد چون حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه هجرت فرمود و طریقه میراث
برهمین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه بجناب نبوت آمده و فرمود که اوس
بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وی سه دختر دارم
و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطه تصرف خود آورده اند و مرا و صغیرانرا محروم
ولی تواگذاشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ایشانرا طلبید و صورت ماجرا
بحضور ایشان بازراند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که
طریق پیداوآبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مر مردانرا
اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست مِّمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر او
وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان و نزدیکان وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ و مر زنانرا نیز حصه ایست مِّمَّا تَرَکَ
الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقربین بگذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد
از مال که گذاشته أَوْ کَثُرَ یا بسیار بود و حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِیبًا
بهره مَّفْرُوضًا باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت
مواریث أُولُو الْقُرْبَیٰ خویشانی که میراث نمی برند وَالْیَتَامَیٰ و یتیمان که بیگانه باشند

والمساکین درویشان و محتاجان فارزقوهم منه پس به ایشان از آن چیزی دهید ازانچه مقسوم میگردد
تا دل ایشان خوش شود و مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل الصدقه چیزی دهند
گفته اند این امر بر سبیل وجوب بود و با آیه مواریث و وصایا منسوخ شده وقولوا
لهم و بگوئید مر این جماعت را قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان
شود ولیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خویش
ذریة ضعافا فرزندان ضعیف عاجز خافوا علیهم بترسند از پریشانی و بینوائی ایشان
یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه
حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر اطفال ایشان از پدر
خورد و عاجز باشند و بعد از موت ایشان بحیات مجلسی درآیند حرمان ایشان
جایز هست یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد فرمود پس آنچه
بخود روا ندارند بنسبت دیگران نیز جایز نشمارند بیت وانکه بر خود نیست کار
بر دیگری مپسند کس آنچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از عذاب خدای بترسند
ولیقولوا و باید که بگویند بحاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست و درست یعنی
عذر جمیل و وعده نیکو ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جرات یاکلون اموال الیتمی میخورند
و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلما از جهت بیداد و ستم انما یاکلون جز این نیست که میخورند
فی بطونهم نارا در شکمهای خود آتشی و چه آتشی در اخبار از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکنند
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حق سبحانه برانگیزاند روز قیامت قومی را از گورها
که بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طائفه اند
فرمود که نمی بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر آمده است که
روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات درآید آتشی که درون او از آن ...
زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامات
همه کس شناسد که این آکل مال یتیم است پس بدین سخن حال آکل هر جا ثابت
وسیصلون و زود باشد که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و ...

معلوم

معلوم میخوانند و معنی آنست که زود در آیند خورندگان مال یتیم سعیرا در آتشی افروخته
یوصیکم الله امر میکند خدای شما را فی اولادکم در کار فرزندان شما و در میراث ایشان
یا فریضه میگرداند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که للذکر مر مرد را
باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن فان کن پس اگر باشند اولاد میت نساء زنان
خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو یا دو فلهن پس مر ایشان را باشد ثلثا ما ترک
دو بخش آنچه متوفی گذاشته است وان کانت واحدة و اگر باشد وارث یک دختر فلها النصف
پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد مر هر یکی را
منهما السدس از ایشان حصه شش یک است مما ترک ازانچه گذاشته باشد ان کان فرزندان
اگر باشد له مر آن فرزند متوفی را ولد فرزندی فان لم یکن و میراث برند از وی
پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او راست یک ثلث از مال و چون حصر وارث کرد
بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فان کان له اخوة پس اگر باشد
مر این متوفی را برادران پدری و مادری یا پدری یا مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری
فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه
مفروض شده بایشان میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها وصیت کرده
شده است بدان و حفص معلوم میخوانند یعنی آنکه موصی ثابت است او دین یا بعد از ادای
دینی که در ذمه مورث باشد اباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما
ایهم کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است و بکار آینده تر لکم مر شما را نفعا
از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر در دنیا
بشما شفقت و در آخرت شفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث دانا است
پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض کرده اید فریضة فرض کرده شدنی من الله
ثابت از نزدیک خدای ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمراتب هر یک از
ورثه حکیما حکم کننده در تقدیر سهام ایشان ولکم و مر شما راست ای شوهران نصف
ما ترک ازواجکم نیمه آنچه ترکه گذارند زنان شما ان لم یکن اگر نباشد لهن ولد مر آن زنان را

خواه مرد خواه زن فان لم یکن
پس اگر نباشد له ولد مر آن
فرزند متوفی را فرزندی
وورثه ابواه

سورة النسا

فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مونث خواه
صلبی و خواه ولد ابن الوصیة الایة هر چند که پایان رود فان کان لهن ولد پس اگر آن زنان را
فرزند باشد بهر وجه که بود فلکم الربع پس شما را حصه چهار یک باشد مما ترکن از آنچه بگذارند
زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست توانید گرفت من بعد وصیة از پس
وصیتی که زوجات شما یوصین بها او دین وصیت کرده باشند یا پس از قضای دینی که در ذمه
ایشان باشد ولهن الربع و مر زنان راست از چهار یکی مما ترکتم از آنچه شما میگذارید
خواه زن یکی باشد خواه زیادت همه در ربع شریک گردند ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد شما را
فرزندی خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان
بهر وجه که بود فان کان لکم ولد فلهن الثمن پس آن زنان راست هشت یکی مما ترکتم از آنچه گذاشتید از اموال
من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا ادای
دینی که در ذمه شما باشد وان کان و اگر باشد رجل یورث مردی که از وی میراث میگیرند
کلالة کسی که والدین و اولاد ندارد او امرأة یا زنی بود کلاله وله و مر آن مرد را و زن
نیز درین حکم داخل است اخ برادر مادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلکل واحد
پس هر یکی را منهما ازین برادر و خواهر السدس شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر
درین صورت با مونث یکیست فان کانوا پس اگر باشند اولاد ام اکثر من ذلک بیشتر از
برادری یا خواهری منهم پس ایشان تمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فرزندان
شرکاء فی الثلث انبازانند در سه یک از مال بی مزیة ذکور بر اناث و این میراث ایشان
میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها وصیت کرده شده
بدان او دین یا پس از ادای دین غیر مضار در حالی که وصیت غیر زیان آرنده باشد بر
ورثه در وصیت و دین چه ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال تجاوز نماید و زیان در دین
آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وصیة نگاه دارید وصیتی را که
هست من الله از نزدیک خدای والله علیم و خدای داناست بمصالح شما حلیم
بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و توبه گناهکاران قبول فرماید تلک آن احکامی که

تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حدود الله مدارها و
حکم خداست که از آن در نباید گذشت ومن یطع الله ورسوله و هر که فرمان برد خدای و رسول
او را درین احکام یدخله در آرد خدای او را جنات بوستانها که تجری میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها در حالی که داخل اند درین جنات جاوید
باشندگان و ذلک و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الفوز العظیم رستگاری
بزرگ است ومن یعص الله ورسوله و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینة بن حصین
فزاری که بمیراث زنان و کودکان راضی نشد و گفت من میراث نمیدهم الا کسی را که
بر پشت مرکب قتال تواند کرد حق تعالی آیه فرستاد که هر که فرمان خدا و رسول را
نبرد ویتعد حدوده و در گذرد از اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام
مقرر شده یدخله نارا خدای در آرد او را در آتشی و چه آتشی خالدا فیها در
حالتی که جاوید باشند در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهة استحلال محرمات
بود وله و مر عاصی مستحل را باشد عذاب مهین عذابی خوار کننده واللاتی
و آن زنان که از جهت متابعت نفس و هوا یأتین الفاحشة بیایند بفعل قبیح یعنی زنا
آن کنند من نسائکم از زنان شما مراد محصنات است یعنی شوهرداران فاستشهدوا
پس شمای حکام شریعت طلب گواه کنید علیهن بر فعل فاحشه این زنان
اربعة چهار مرد عاقل بالغ منکم از شما که مومنان باشند تا بر ایشان گواهی دهند
فان شهدوا پس اگر این چهار تن بزنا بر ایشان گواهی دهند فامسکوهن فی البیوت پس
نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام
حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند
حتی یتوفهن الموت تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح
ایشان کند مرگ او یجعل الله یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لهن سبیلا برای ایشان
راهی یعنی حدی تعیین کند از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد
و سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا

ع

سورة النساء

صحابه متوجه شدند که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثیب بالثیب والبکر بالبکر
مایه جلده و تغریب عام پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و استشهاد
باقی ماند واللذان و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند یأتیانها بیایند
بفاحشه منکم از شما که مسلمان آزادید فآذوهما پس برنجانید ایشان را بزبان
سرزنش و ملامت کنید ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که ایشان را بدست نیز ایذا
باید کرد فان تابا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه واصلحا و کار خود را باصلاح آرند
فاعرضوا عنهما پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز
بحکم جلد و نفی منسوخ شد ان الله کان توابا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از
بندگان رحیما مهربان بر توبه کنندگان انما التوبة جز این نیست که قبول توبه علی الله
بر خداست نه بطریق وجوب ملک از روی وعده که خلف در آن متصور نیست و وعده
قبول توبه للذین برای کسانیست که یعملون السوء میکنند بجهالة بنادانی و [illegible] خود
که گناه مومن بجهل است یعنی از روی شک و عناد و جحود و استکبار نمی باشد که
بجهل باشد بغلبه شهوت آن و ایشان بجهل [illegible] می کنند ثم یتوبون پس باز گشت نمایند
بحق سبحانه من قریب از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر ملک الموت
یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که
زمان قریب پیش از مرگست اگرچه زمان اندکی بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر
عین المعانی آورده که تایبی را اگر یک نفس پیش از مرگ توبه کند ملک [illegible]
استحسان میگوید که چه زود آمدی و چه خوش مبادرت نمودی و موید این قول
حضرت فرموده که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت
حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد
و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود نظم غافل مشو ای عاصی و یاد در دم باش
هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فاولئک پس آن گروه که مدد توفیق یافتن
بعد از گناه توبه کنند یتوب الله توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت علیهم بر ایشان

وکان الله علیما و هست خدای دانا بتوبه تایبان حکیما حکم کننده بجزا یا بعقوبت
تایب ولیست التوبة و نیست قبول توبه للذین مرآنکسانرا که بطریق اصرار یعملون السیئات
میکنند گناهان حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در رسد احدهم الموت یکی را از ایشان مرگ
قال انی گوید بدرستی که من تبت الآن توبه کردم الحال این سخن در شان منافقان
و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ
از ایشان مقبول نیست ولا الذین یموتون و نه توبه مقبولست مرآنانکه بمیرند وهم کفار و حال آنکه
کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست
زیرا که ایمان یأس است و آن سود ندارد فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا اولئک
آن گروه که منافقان باشند و آنانکه بر کفر بمیرند اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای
ایشان در آخرت عذابا الیما عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد
آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از وی باز ماندی
پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت
مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی
پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا
بشوهر دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی
تا هر میراث که از متوفی بوی رسیده بودی بدین کس که داشتی باز دادی یا میراث او
این کس بردی و اگر آن زن قبل از القای ثوب برو باهل خود پیوستی [illegible] زوج متوفی
بر وی دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس
انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از وی باز ماند پسر ابو قیس که از زن دیگر بود
کبیشه را تحت تصرف در آورده با او معیشتی بطریق مضارة آغاز نهاد و نفقه بکبیشه
هیچ دادی و نه [illegible] کبیشه صورت حال را عرض حضرت رسالت پناه محمدیه رسانید
خواجه عالم صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که بخانه باز گرد و پای اصطبار در دامن اصطبار
درکش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی گویند که از زنان مدینه

سورة النسا

که بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله کنا کهنه کشته
ما همه به دستور کهنه جام زهرآلوده این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده
حق سبحانه از روی رحمت این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
لا یحل لکم حلال نیست شما را ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان را کرها از روی ناپسند
و کراهیت ایشان و قید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان
ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند
کقوله تعالی و لا تقتلوا اولادکم من خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست
و لا تعضلوهن و منع مکنید این زنان را از تزوج و گفته اند خطاب با مردیست که از زنان
خود بتنگ آمده برای آنکه از سر مهر خود درگذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه
و تعالی میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید لتذهبوا برای آنکه ببرید ببعض ما
آتیتموهن بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر الا ان یاتین مگر آنکه بیایند این زنان
بفاحشة مبینة بعملی زشت روشن کرده شده و صدوق حفص بکسر یا خوانده یعنی فاحشه
روشن کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون زن سر باز زند
از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن
در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخست
و عاشروهن و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فاحشه نشده اند بالمعروف به نیکوی
در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ
نیکوی به از آن نیست فان کرهتموهن پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بر آن فعسی ان
تکرهوا شیئا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را و یجعل الله و گرداند خدای در آن
برای شما خیرا کثیرا در آن چیزی که مکروه شماست خیری بسیار نیکوی فراوان یعنی ثواب عظیم
بر تحمل مکاره و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات بی
وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن زنی مکان زوج بجای زنی
دیگر و آتیتم و داده باشید احدیهن یکی را از ایشان که دعوی طلاق او دارید قنطارا

مالی بسیار

٧

مال بسیار بجهت کابین فلا تاخذوا پس فرا مگیرید منه ازانچه بدو داده اید شیئا اندک چیزی
نه اندک و نه بسیار را اتاخذونه آیا میگیرید چیزی ازان بهتانا بباطل و ستم و اثما مبینا
و جرای ظاهر و گناهی هویدا اینجا نزد او قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیه
آنست که شوهر مهری برای زن فرض کرده و بدان گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند
گو شاید ادعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریحست و کیف و چگونه
و بکدام وجه و بچه جهت تاخذونه فرا میستانید مال را از زنان و قد افضی و حال آنکه رسیده
است بعضکم الی بعض برخی از شما برخی دیگر افضا کنایت است از مباشرت است و اخذن
و فرا گرفته اند آن زنان منکم از شما در وقت عقد میثاقا غلیظا پیمان محکم و عهد استوار که
آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمات الله
آورده اند که بعضی از جاهلان در زمان جاهلیت ازواج آبای خود را نکاح می کردند
حق سبحانه ازین عمل نهی کرده فرمود و لا تنکحوا و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید ما نکح
آباؤکم آنرا که بنکاح خواسته اند پدران شما من النساء از زنان و بنکاح در آورده الا ما قد سلف
مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفوست انه بدرستی که نکاح زن پدر
کان بود قبل از نهی و بعد از تحریم فاحشة عملی زشت و ناپسندیده و مقتا و مبغوض
خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مبغوض و مکروه می بوده فرزندی را که ازین
متولد شدی مقتی میگفتند یعنی دشمن داشته شده و ساء سبیلا و بد راهیست آن
هست و گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بدانست دوم
قبح شرعی و مقت عبارت ازانست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست
حرمت علیکم حرام کرده شد بر شما امهاتکم نکاح مادران شما و این امهات عمومی دارد هر زنی
که نسب تو بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند
بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند بالا رود حکم مادر دارد
در تحریم و بناتکم و دختران شما و این نیز عامست هر زنی که نسب او بمرد باز گردد
از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه زیادت در بنات داخلست و اخواتکم و خواهران

سورة النسا

ع

شما و هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحمی که گذشته او خواهر است پس خواهر عام باشد
پدر و مادری و مادری و یا پدری و مادر مادر پدر را **وَعَمَّٰتُكُمْ** و خواهران پدران شما هر زنی که خواهر
با پدر کسی و یا پدر پدر او و هر چند بالا رود و در صلبی بوده باشد یا در رحمی مورث بوده عمه
الکس است و اینجا نیز طریق تعمه مقصور است یعنی پدری یا مادری یا مادر و پدر **وَخَٰلَٰتُكُمْ**
و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار
داشته یا در رحمی که گذشته خاله الکس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد
وَبَنَاتُ ٱلْأَخِ و دختران برادر به هر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان
و اولاد اولاد ایشان هر چند که فرو روند همان حکم دارند **وَبَنَاتُ ٱلْأُخْتِ** و دختران خواهر از هر جهت
اخیت تحقق پذیرد و این نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان است
هر چند پایان روند همه داخل اولاد اخت اند **وَأُمَّهَٰتُكُمُ** و حرام کرده شده اند بر شما مادران
شما را **ٱلَّٰتِىٓ أَرْضَعْنَكُمْ** آنها که شما را شیر داده اند مرضعه را مادر گویند از برای حرمت پس زن
پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد
شوهر آن زن را که لبن او از زوجه یا ام ولد او در رضاع واقع شود همه امهات رضاعی اند **وَأَخَوَٰتُكُم**
مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله تعالی
برآنند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و نزد امام شافعی
و امام احمد حنبل رحمهما الله تعالی کمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت
نمی شود **وَأُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمْ** و مادران زنان شما و جدات ایشان که از قبل مادر و پدر نسب
و رضاع همین حکم دارند **وَرَبَٰٓئِبُكُمُ** و دختران زنان شما **ٱلَّٰتِى فِى حُجُورِكُم** آن دختران که
در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد
باشند **مِّن نِّسَآئِكُمُ ٱلَّٰتِى** از آن زنانی که **دَخَلْتُم بِهِنَّ** درآمده باشید بدیشان یعنی دخول کرده
باشید با ایشان **فَإِن لَّمْ تَكُونُوا۟** پس اگر نباشید شما که بخلوت **دَخَلْتُم بِهِنَّ** درآمده باشید
با ایشان این دخول کنایت از مباشرت است **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس هیچ گناهی نیست
بر شما در نکاح ربایب **وَحَلَٰٓئِلُ أَبْنَآئِكُمُ** و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند **ٱلَّذِينَ**

مِنْ أَصْلَٰبِكُمْ آن پسرانی که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم
زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح در آورد
مشرکان از بن آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیه که حلیله پسر صلبی
حرام است بر شما اگر جمع کنید **بَيْنَ ٱلْأُخْتَيْنِ** میان دو خواهر در یک نکاح **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ** مگر آنچه
گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن ممنوعست حبلی مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف
آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل
مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بوده **إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست **غَفُورًا**
آمرزگار آنکسان را از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند **رَّحِيمًا** مهربان بر کسانی که
در اسلام این عمل بجا آورده اند و بعد از آن توبه کرده اند تأمل در معنی این دو اسم ملسان بی
سرمایه تا مست **نظم** سرمایه عاصیان بازار امید غفران تو و رحمت بی غایت تست
وَٱلْمُحْصَنَٰتُ و حرام کرده شده است بر شما شوهرداران **مِنَ ٱلنِّسَآءِ** از زنان **إِلَّا مَا مَلَكَتْ** مگر آنچه
مالک آن شده است **أَيْمَٰنُكُمْ** دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب
حنین از غنایم اوطاس بالی بقیاس بدل حیا درسید و از جمله آن زنانی که شوهران ایشان را
بحسب و نسب می شناختیم بقید اسیر با در آمدند چون حرمت زنان شوهر دار معلوم شده
بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگر چه ملک یمین بوده اند از جنس محصنات
می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم این آیه نازل شد که زنانی
که اگر چه شوهردارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شده اند تصرف در ایشان حلالست
بشرط اخراج ایشان بدار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام سراج الملة حنیفه الکوفی
ابی حنیفه کوفی است رحمة الله علیه و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال میدانند **كِتَٰبَ ٱللَّهِ**
لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحت که مکتوبست در لوح محفوظ با مصدر موکد است
یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی **عَلَيْكُمْ** بر شما در محرمات **وَأُحِلَّ لَكُم** و حلال گردانیده شد شما را
حفص مجهول خوانده و معنی آنست که حلال کرده شده بر شما **مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمْ** آنچه جز از این محرمات
مذکورست و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون جمع زن برعمه او و بر خاله او و بر خواهر زاده

نه زنان کسی که او را پسر خوانده باشند **وران** **بنو** ... و دیگر محرمات

الجزء الخامس من اجزاء الثلثین

سورة النسا

لوتینا

والمحصنات

ویرا برادرزاده او و نکاح مطلقه ثلث بی محلل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاد و تزویج
بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال
و حرام فرمود پس روا باشد شما را ان تبتغوا اگر طلب کنید زنانی را که غیر محرم باشند
چون بنکاح در آرید و کاوین کنید باموالکم بمالهای خود محصنین در حالی که بآن تزوج
متعفف باشید یعنی زن خود را بآن نکاح در پناه آرید غیر مسافحین و نباشید زنا کنندگان
فما استمتعتم پس هر چه برخورداری یافته اید به بدو منهن از زنان بسبب نکاح فآتوهن پس بدهید
ایشان را اجورهن مهرهای ایشان فریضة مقرر کرده و معروض ساخته مهر بمقابله استمتاع است
و لا جناح علیکم و هیچ گناهی و وبالی نیست بر شما که ازواج و زوجات فیما تراضیتم در آنچه یکدیگر راضی شوید
به یا بچیز من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی در آنچه ز
ابرا کنند از مهر و مرد در عوض آن توبی چیزی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته‌اند
تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت ان الله کان هر آینه که خدای هست علیما دانا
بمصالح بندگان حکیما محکم کار در مهمات نکاح ایشان و من لم یستطع منکم و هر که را استطاعت
نیست از شما طولا از روی توانایی و توانگری ان ینکح المحصنات المؤمنات که نکاح در آرد زنان
آزاد گردیده را فمن ما ملکت ایمانکم پس باید که نکاح کند از آنچه مالک آنست دستهای شما من فتیاتکم
المؤمنات از کنیزکان شما که گرویدگانند والله اعلم و خدای داناتر است بایمانکم بگرویدن شما
و تفاضلی که میان شما باشد در ایمان بعضکم برخی از شما که عبید و اماء اند من بعض از
برخی دیگر یعنی همه شما شریک اید در ایمان یا شما یکدیگر اید در نسب و همه شما آدم است
علیه السلام فانکحوهن پس بخواهید کنیزکان را باذن اهلهن بدستوری خداوندان ایشان
چه ایشان ملوک دیگرند و آتوهن و بدهید کنیزکان نکاح کرده را اجورهن مهرهای ایشان
بالمعروف به نیکویی بی مکاس و مضایقه و دادن مهرهای ایشان هم باذن مالک ایشان
باید محصنات در حالی که این کنیزان نگاه دارنده فروج خود باشند غیر مسافحات نه زنا کنندگان
باشکارا و لا متخذات اخدان و نه فراگیرندگان دوستان بپنهانی فاذا احصن پس آنگاه که
ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزوج احصن بصیغه مجهول خوانده‌اند یعنی آنگاه که

انکحن

سورة النسا

ع

آن نکاح در آری شوهر کرده شده نگاه داشته شده‌اند فان اتین بفاحشة پس اگر بیارند زنا فعلیهن پس
بر ایشان لازم بود نصف ما علی المحصنات نیمه آنچه لازم است بر زنان آزادی شوهر من العذاب از حدی که
خدای مقرر کرده و حد زنان آزاد بی‌شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزان پنجاه تازیانه
باشد و زن آزاد مر شما را تغریب عام است امام شافعی رحمه الله میگوید که تغریب
کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله میگوید که میان نفی و جلد جمع نکنند مگر برای
سیاست و در رجم مذاهب دارند و اما رجم منتصف نیست ذلک آن نکاح کنیزان لمن
خشی العنت برای کسی است که بترسد از رنج سختی یعنی از مشقت اگر در زنا افتد منکم
از شما که عزب باشد و ان تصبروا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خیر لکم بهتر است مر شما را
و باحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی والله غفور و خدای آمرزنده است مر کسی
که صبر نتواند کرد از نکاح اما رحیم مهربانست در رخصت دادن بندگان بدان یرید الله
میخواهد خدای لیبین لکم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام و یهدیکم و راه نماید
شما را سنن الذین راههای آنکسان که بودند من قبلکم پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسمعیل
است علیهما السلام یا روش پیشینان از اهل حق و یتوب علیکم و باز گردد بر شما بتبدیل اثقال
و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام والله علیم و خدای داناست بمصلحت شما
در آنچه فرماید حکیم درست کار و راست گفتار است در هر چه حکم کند والله یرید و خدای
میخواهد ان یتوب علیکم آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد و یرید الذین
و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یتبعون الشهوات پیروی میکنند آرزوهای نفس را
ان تمیلوا آنکه میل کنید شما از راه راست میلا عظیما میل کردن عظیم یعنی بزرگ چون آیه
تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر
خاله حلالست با آنکه خاله و عمه حرامند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد
بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای
میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند یرید الله میخواهد
خدای ان یخفف عنکم آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید

شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه
از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار
بوده وخلق الانسان و آفریده شده است آدمی ضعیفا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف
لاجرم بروی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از مادر حین آفریده شده است
کما قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در صحبت زنان و قوت الهی خود را باز
دارد از میل بدیشان یا در سر او صبر او محنت شکیبا است محققان گویند
حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را الضعیف و ناتوانی بر رسوم ساخته
تا اگر در طاعت تقصیر نماید یا بسبب غلبه آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید
سمت ضعفی که بر حال او کشیده شده زبان اعتذار کشاید و گستره او و ظلوم و جهول
هم ازین مقوله است نظم من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم و ز
جبال یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تاکلوا اموالکم مخورید مالهای یکدیگر را بالباطل با تحقیق
حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و سرقه یا معبود فی سده
یا سوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور الغصه ناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید
الا ان تکون مگر اگر باشد جهت تصرف تجارة بازرگانی و بیع صادر عن تراض منکم
از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد اند ولا تقتلوا انفسکم و مکشید ناحق
و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان از روی حقیقت یکی اند
المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال از بت
پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در راه مهالک و مخاطرات
مکانی مکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند
مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او
یا مکشید نفس خود را بمباشرت اعمالی که موجب سخط باشد ان الله بدرستی که
خدای کان بکم هست بشما ای امت محمد رحیما مهربان و امر و نهی که میفرماید از غایت
رحمت است ومن یفعل ذلک و هر که بکند و بفعل درآرد منهیات مذکوره را عدوانا

بینکم در میان یکدیگر

والمحصنات

از روی تعدی

از روی تعدی و تجاوز از حد وظلما و از وجه ستم و بیداد فسوف نصلیه پس زود باشد که
در آریم او را نارا در آتشی مر او را آتش دوزخ وکان ذلک و هست این در آوردن با آتش
علی الله یسیرا بر خدای سهل و آسان ان تجتنبوا اگر یکطرف شوید و پهلوی تهی کنید
یعنی بپرهیزید کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عنه از آن نکفر
در گذرانیم و عفو کنیم عنکم سیئاتکم از شما گناهان خورد شما را از نماز تا نماز دیگر و از جمعه
تا جمعه و از ماه رمضان تا رمضان وندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما در موضع بزرگ
و شریف که آن بهشت است ملخص آیه آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او آمرزیده
شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه شاید حق سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر
مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبایر اختلاف است بعضی بر آنند که گناهی که
خدا تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن با آتش باشد چنانچه بظلمه
نار یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه ولهم
عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن گناه صغیره خواهند بود و انوار فرموده که اقرب
اقاویل بصحت آنست که گناه کبیره گناهی است که شارع بران حدی مترتب ساخته است
یا در باب وی وعیدی صریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در تاویلات
کاشفی مذکور است که اگر پرهیز بلاد کیا بر کبایر ایشان که غیر است از وجود و اقرار بوجود
غیر سیات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور
نور توحید صفات اشیا را ثباتی نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که حضرت
جمع است بیت یکی در تفرقه سوزی چو شمع غرقه شو در لجه دریای جمع در لوایح
فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق با مور متعدده پراکنده سازی
و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی بیت چون تفرقه دل است حاصل ز همه
دل را بیکی سپار و بگسل ز همه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها عرض
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسانید که مردان بشرف جهاد در میروند و زنان
از آن مثوبت محروم اند و رجال با وجود اخذ غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر

سورة النسا

والمحصنات

از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته
دا هر حسرت می بردند کاشکی که ما در دایرهٔ رجولیت داخل بودی تا از ثواب جهاد
و نصیب میراث بهره مندی شدیم آیه آمد که ولا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله به
آنچیزی را که خدا تعالی افزونی داده است آنچیز از امور مالی و جاهی بعضکم برخی را از
که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند للرجال نصیب مر مردان را بهره ایست مقرر
مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و للنساء نصیب و زنانرا
نیز بهره ایست مقرر مما اکتسبن از ثواب آنچه متعلق بحال ایشان دارد و چون طاعت و حال
از واج پس هر یکی نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزوی بهرهٔ دیگر مبرید
واسئلوا الله و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تا مراد شما برآرد
ان الله کان بدرستی که خدای تعالی است بکل شیء علیما بهمه چیز دانا و چون معلوم شد که وی آنا
پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید و بجز آن نشاید بیت که مفلس گر تو بکثرت کی ای
او مصلحت تو از تو به میداند در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث
داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه از آن نهی کرده فرمود و لکل و برای هر یک از شما
جعلنا آفریدیم موالی عصبه و میراث خواران تا اخذ از نصیب خود کنند مما ترک الوالدان از آنچه
باز گذارند پدر و مادر و الاقربون و خویشان و نزدیکان دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده
میکردند و رسم مخالفت و معاهده در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت حربک
حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن منست از من میراث بری
و من از تو و عاقله من باشی و من عاقله تو این سخنها را بوکند موکدی ساخته و حلیف را
سدس از میراث حلیف مقرر بود چون آیه مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول
جمعی از ما حلفا داریم که با حقد میراث با یکدیگر بسته حکم الهی در باب میراث فرود آمد
و هیچ سخن معاقده مذکور نشد این آیه نازل گشت که والذین عقدت و آنکسانی که در محالفت
بسته اند ایمانکم دستهای شما اسناد معاقده بایدی بر طریق مجاز است و سبب این
اسناد آنکه محالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فاتوهم پس بدهید

سورة النسا

ایشان را نصیبهم بهرهٔ ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه به اولی الارحام منسوخ گشت
ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء بهمه چیز با از عهود و مواثیق و محالفات شهیدا
گواه آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه یا جمیله زوجه ثابت بن قیس
طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بر ای بسیار میکرد و شوهر از غایت اضطرار طپانچه
بر روی وی زده او شکایت پیش پدر برده و باتفاق پدر ملازمت حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه واله وسلم رفته قصه گذشته را موقف عرض رسانیدند و آنحضرت بقصاص
بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه بقصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل
علیه السلام آیه آورد الرجال قوامون مردان کارکنانند و تسلط یافته علی النساء بر زنان و
قایم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم پدر و دختر را آواز داد که
باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواسته والذی اراد الله خیر و مقصود آیه
تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرماینده زنانند بما فضل الله بسبب آنچیز
که تفضیل کرده خدای و افزونی داده بعضهم بعضی از ایشان را که مردانند علی بعض بر برخی
دیگر که زنانند و تفضیل مردان به کمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و جهاد
و به کمال صوم و صلوة و امامت و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز
عید و نماز جنازه و شهادت و در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن
و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرف است و بما انفقوا و دیگر
فضیلت داد مردان را بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه می کنند بر ایشان من اموالهم از مالهای
خویش چه در مهر و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برندگان
مر خدای را یا تمکین کننده کاشند بحقوق ازواج حافظات للغیب نگاه دارندگان مر غیبت ازواج را
یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در محنت و عصمت بما حفظ الله با آنکه نگاه داشت
مر ایشان را خدای تعالی واللاتی و آن زنانی که تخافون میترسید نشوزهن نافرمانی و تسلط
ایشان را فعظوهن پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید
و آگاه کنید ایشان را از تعظیم حقوق ازواج واهجروهن و ببرید از ایشان فی المضاجع در

والمحصنات

خوابگاه همایی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت برایشان کنید واضربوهن و بزنید
ایشان را زدنی که مجروح نگرداند و نشکند و عضوی را زشت نگرداند گفته‌اند وعظ نزدیک
خوف نشوز است و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فان اطعنکم پس اگر
فرمان برند شما را و از الحجه مکروه طباع شماست باز آیند فلا تبغوا علیهن سبیلا پس
مطلبید برایشان راه بیدادی ان الله کان بدرستی که خدای هست علیا برتر از آنکه بظلم
برایشان راضی شود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فروگذارد و ان خفتم و اگر دانید شما
ای حکام شرع یا اولیای زوجین شقاق بینهما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن
فابعثوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حکما داوری که حکم کند من اهله از کسان
شوهر تا ما فی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت معلوم کند و حکما و میانجی دیگر که صلاحیت
حکومت داشته باشد من اهلها از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را
از طلب صحبت و میل فرقت بداند ان یریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا بصلاح آوردن
کار زوجین یوفق الله سازگاری افکند خدای بینهما میان مرد و زن ان الله کان
بدرستی که هست خدای علیما دانا بصالح زوجین خبیرا آگاه از معامله حکمین واعبدوا الله
و به پرستید خدای را ولا تشرکوا و انباز مگیرید به شیئا بوی چیزی را اگر صنم باشد
و اگر غیره وبالوالدین احسانا و نیکوی کنید با پدر و مادر احسانا نیکوی کردنی باقوال و افعال
وبذی القربی و با خویشان بصله رحم والیتامی و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی والمساکین
و با درویشان بصدقات و زکوة والجار ذی القربی و با همسایگان خویش و بذل شفقت و مرحمت
والجار الجنب و با همسایگان بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایه کافر و حد جوار تا چهل
سرای مقرر کرده‌اند و مطلقا حق همسایگان ارادت خیر باشد بدیشان و رفع مضار
از ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده که لا یدخل الجنة
عبد لا یامن جاره بوائقه امام قشیری رحمة الله فرموده که هرگاه جار داری تو سخی است
که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دل است بطریق اولی که فرو نگذاری
و خطرات متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است

سورة النسا

سکوی نمایی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی
و همسایه روح را که سر است از عینیت مواطن مشهودات و محال مکاشفات مانع
شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم اینما کنتم غافل نگردی و عشق دانی که رباعی
همسایه و هم نشین و همره همه اوست در دلق گدای و اطلس شه همه اوست در انجمن فرق و
نهانخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست والصاحب بالجنب و دیگر نیکوی کنید با هم
نشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبت است و می تواند بود که رفیق
سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفت یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن
و نیکوی با او رعایت حق صحبت است و بنا آن بر مهربانی باشد وابن السبیل و باره
گذریان و مهمانان وما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند
ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست نمیدارد من کان مختالا هر که باشد
خرامنده بکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان
و با ایشان نیکوی نکند فخورا نازنده خود ستاینده که حقوق الهی ادا نکند و حق خلقان
از خلق باز دارد الذین یبخلون و دوست ندارد خدا آنان را که بخیلی ورزند آورده اند که
جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند که مال خود در بن مردمی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی فرو مانید و محتاج گردید
و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای دوست ندارد
آنان را که بخل میکنند ویامرون الناس و امر میکنند مردمان را بالبخل به بخیلی ویکتمون و می پوشند
از خلق ما آتیهم الله آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از نعمت خویش یا مراد بیان
نعت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که حق تعالی بدیشان اعطا کرده بود
در توریت و آنرا بپوشیدند واعتدنا و آماده کرده ایم للکافرین برای یهود که عطایای
الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی پوشیدند عذابا مهینا عذابی خوار کننده که عذاب
دوزخ است والذین و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه ناس

والمحصنات

واشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکر جمع میکردند و مالهای خود خرج ایشان مینمودند
و منافقان که اتفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود در صفت میفرماید که بر قوم خود از جهت
اعراض و اغراض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ و نمی گروند از روی حقیقت بِاللّٰهِ بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ
و نه بروز بازپسین که حق ثابت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو کش یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا
مر او را یار و همساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد معاشری است که او راست در دنیا و هر آینه در آخرت
نیز با او خواهد بود قال الله تعالی فبئس القرین حکیم الهی میفرماید نظم هر کرا اینجا بکیر قرین تو او
آن سرا نیز همنشین تو اوست · دوستی حق که جون نخراید · درد و عالم ترا بکار آید
دیو را همنشین خویش مکن · نفس بد را قرین خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران
و چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت
و جزای اعمال را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی حق خدای را بی غرض و ریا
مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ از آنچه داده است خدای بدیشان وَكَانَ اللّٰهُ و خدای است بِهِمْ بدیشان
و باقوال و افعال و احوال ایشان عَلِيمًا دانا برای محقق جزا و افراز ایشان خواهد داد
إِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره در وزن و ذره مور ریزه سرخ را
گویند که از غایت صغر به تنگ نظر بکرند ظاهر شود و اشهر آنست که ذره جز نیست که
بشعاع آفتاب از روزنه در خانه در هوا ظاهر گردد و آنرا هیچ ثقلی وزن نبود و حقیقت
این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مؤمن هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر
عقاب بقدر وزن ذره خواهد افزود و واضح است که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره
ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً و اگر باشد مثقال ذره نیکی در دیوان بنده مؤمن يُضَاعِفْهَا
ثواب آنرا افزوده کرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را زیاده بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک
خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بی اندازه اجر را عطا گفت
بحیثیت آنکه تابع آنست و مزید بران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که
بیاریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر است بر اقوال
و افعال امت خود و گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هٰؤُلَاءِ بر این گروه از ا

شهیدا

شَهِيدًا گواه تا اقامت بینات کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف قشیریه مذکور است که جون
پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت ساختند شهید امت نیز می سازند و مقرر است که
شهادت را متوقع اداء خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ روزی که واقع شود
در و گواهی انبیا و آن روز قیامت است يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند
بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول را لَوْ تُسَوَّىٰ اگر راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان
زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایت است از آنکه
ایشان آرزومند باشند که خاک شوند چه زمین یکسان است شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللّٰهَ و نپوشند
یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدا بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اند
بخدای و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز مگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و
سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست حکم نهی است از اکتساب سکر که مانع است
از ادای عبادت چه آن عبادت مامور بها روزی از صحابه رضی الله عنهم در خانه
عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه شراب خمر کرده و آن وقت مباح بود با اشتغال آن گشته
و در زمان سر اندازی و بیهوشی صدای اذان شام باسماع صحابه کرام رسید نماز برخاستند
و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را در جای دو موضع که مثبت است
حذف نمود این آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز مشغول شوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که
بدانید مَا تَقُولُونَ آنچیزی که در نماز میخوانید محققان گویند که خطاب بکسانی است
قومی را که رقم ایمان برصفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت
در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا زمانی که از مستی هوا
هشیار شده دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی مناجی ربه نظم
ای که در مستی هستی مانده · دایما در خود پرستی مانده · بر سر ایوان وحدت کی رسی
چون درین زندان پستی مانده وَلَا جُنُبًا و نزدیک مشوید در حالی که جنب باشید و محتاج بغسل
إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر آنکه رونده گان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن
محل به تیمم نماز توانید گزارد و دیگر بهیچ وجه روا نباشد در حال جنابت نماز گزاردن

ع

سورة النسا

حتی تغتسلوا و حتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نباید
مگر آنکه راه شما بران باشد و ان کنتم و اگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران
مراد بیماری است که دران از استعمال آب بترسند او علی سفر یا باشید در سفر او جاء احد منکم
یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلا جای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین
او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رحمة الله علیه بر آنست که چون بعضی از
بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محرم و اجنبیه صغیره وضو لامس و ملموس هر دو
منتقض گردد و امام مالک و امام احمد حنبل رحمهما الله بر آنند که لمس بشهوة وضو می شکند
و بغیر شهوت ناقض وضو نیست و امام اعظم سراج الملة والدین مباشره فاحشه را که
تماس فرجین است بی حایل و انتشار آلت ناقض وضو میداند و بر تقدیر چون جنب باشید
یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد
کنید خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوه بنی المصطلق است
سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و بیش از صبح عزیمت رحلت داشتند
تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضا را عقد عائشه رضی الله عنها گم شده و عزیمت بسبب
فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت
آن حکایت بنزدیک صدیق رضی الله عنه بردند و او در خیمه عائشه رضی الله عنها در آمد
دید که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سر در کنار وی نهاده در خواب است صدیق زبان
بطعن عتاب صدیقه کشید و بر انگشتان نیز طعنه بر تهی گاه او زد تا که سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و هم از آن توجه
آنحضرت جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا یعنی قصد
کنید جزوی را از اجزاء ارض که پاک باشد و دست بر آن زنید فامسحوا پس مسح کنید
دست خود را بوجوهکم بتمام رویهای خویش و ایدیکم و بمالید دستهای خود را بدان ارض
ان الله کان بدرستی که خدای است عفوا درگذرنده از شما و تخفیف کننده غفورا
آمرزنده کسی را که تیمم کند الم تر الی الذین آیا نمی بینی ای نگرنده بسوی آنانکه اوتوا داده شده اند

والمحصنات

نصیبا من الکتاب

نصیبا من الکتاب بهره از علم توریت یشترون الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدی بضلالت
و هدایت ایشان آن بود که بعثت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم عارف بودند
و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند و یریدون و میخواهند ایشان که شما
از روی حسد و عداوت ان تضلوا السبیل آنکه شما نیز راه مومنان را گم کنید والله اعلم و خدای
داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهود اند و کفی بالله ولیا و بسنده است خدای والی بودن
و متولی امور شما و کفی بالله نصیرا و بسنده است خدای از برای شما نصیر یاری دهنده شما بر دشمنان
من الذین هادوا یعنی از ایشان یک گروه بدین یهود متدین شدند یحرفون الکلم میگردانند کلمات را
و تغییر میدهند عن مواضعه از اماکن آن مراد بتحریف صفت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم یا
تاویل کلمات توریت بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیه رجم یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که
زمره از یهود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آمدند و جواب آنحضرت را از
امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات
پیغمبر را ایشان متحرف می ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان بر داشته فرمود که دشمنان
یهود سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند و یقولون و میگویند سمعنا شنیدیم
قول ترا و عصینا و نافرمانی کردیم امر ترا النوط عصیا آنکه رای گفتند از روی عناد و در سر میگو
المعنا اطعنا و اضمار عصینا می کردند و حقیقت آنست که زبان حال ایشان سمعنا گفته و زبان
حال ایشان عصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند واسمع غیر مسمع بشنو در حالی که غیر شنوده شده
باشی این کلمه ذو وجهین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع
دشنام دادن باشد پس کلمه را معنی این باشد که دشنام داده و شنوده مکروهی نباشی
و برین تقدیر دعا بود و وجه ذم حالت که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده
شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح
نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند و راعنا این کلمه نیز محتمل الوجهین است
وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت
و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بآنحضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند

دشنوده
سورة النسا

وراعنا میگفتند یعنی ای شبان ما و تعریض میکردند آنحضرت را برای عنم و به هر تقدیر این کلمه
میگفتند لیّاً بألسنتهم در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی کلمهٔ از هم راست
است ملعوب عیب به رعونت رو میکنند بزبانهای خود با لسان عرب را از فصاحت آن بیجا
و بطریق لحن راعنا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند وطعناً فی الدین و به قدح و طعن
در دین اسلام میکنند یعنی دین که تو مراو شبانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال
ایشان به شبانی موسی علیه السلام معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی که سمعنا
شنیدیم سخن ترا واطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا و در ما نگاه
کن لکان هر آینه این گفتار بودی خیراً لهم بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام و طعن در دین
اسلام واقوم و راست تر بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله و لیکن رانده است خدای ایشان را
و از رحمت خود دور کرده بکفرهم بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن فلا یؤمنون پس نگروند
ایشان الا قلیلا مگر گرویدن اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست
به بعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان می آرند مگر اندکی از ایشان چون عبدالله ابن
سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد را طلبیده گفت یا معشر الیهود از
خدا بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید چون سوگند میخورم بخدا که شما میدانید که
این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریت از حال
من خبر داده اند و بر ایمان من از شما میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند
ما ترا نمیدانیم و نه از نعت تو و صفت تو در آن خبر داریم آیه آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای
آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریت آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه
فرو فرستاده ایم بر بنده خود و آن قرآنست مصدقاً در حالی که باور دارنده و تصدیق کننده
است لما معکم مر آن چیزی را که با شماست یعنی مطابق است کتاب توریت در اصول
دین پس ایمان بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوهاً روها را یعنی صور آنرا
سنت کرده ایم تا اثر ابرو و بینی و چشم و لب و دهن بر رو نماند فنردها پس باز گردانیم

آن رویها را علی ادبارها بر جهات قفاهای آن یعنی شکل رو را بر صورت پس سر مبدل سازیم
یا اشیای معصوره را که بر وجه است چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا ثبت سازیم
تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان بر شکل
سر و دواب و حیوانات است در غایت رسوای و زشتی او نلعنهم یا برانیم ایشان را که اصحاب.
و جهاندا از رحمت خود یا مسخ سازیم کما لعنا همچنانچه براندیم یا مسخ کردیم اصحاب
السبت یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدند و روز شنبه صید ماهی
اشتغال نمودند وکان امر الله و هست فرمان خدای یا وعید او مفعولا موجود نافذ و هر آینه
خواهد بود ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نمی آمرزد ان یشرک به آنرا که شرک آرد بوی و شریک
گیرد در عبادت او و یغفر و بیامرزد ما دون ذلک آن گناهی که غیر از شرک بود لمن یشاء مر
آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیلهٔ عبادت و عرفان امام زاهد فرموده
می آمرزد قبل العذاب هر که را خواهد و بعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید ومن
یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای و اثبات شریک نماید او فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده
باشد و بربافته اثماً عظیماً دروغی بزرگ که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون
این آیه که شرک مغفور نخواهد بود در که عبده عجل الله و پرستنده عزیر بوده و عیسی
و بنده دیو عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما شرک نمی کنیم بلکه خود را
از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم چه پدران ما مالکان ممالک
نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر سؤال ایشان معزز و مکرم حق سبحانه
ستایشهای ایشان نزاهت پسندیده رد کرده فرمود الم تر الی الذین آیا نمیدانی و یا نمی نگری
بدیدهٔ بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون می ستایند و ثنا می گویند
انفسهم نفسهای خود را با آنکه بحق اینست ملامت و جهالت و یا بپاکیزگی و بی گناهی
نسبت میکنند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان ابن اوفی و مرحب ابن زید اطفال
خود را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم آوردند و گفتند این کودکان را
هیچ گناهی هست آن سرور فرمود که نی ایشانرا گناهی نیست ایشان همچو کنند یا کردند بخدای

موسی کرما نیز دوری کناهی مثل ایشانیم زیرا که کناهان شب ما را بروز در میگذارند و خطیات
روز ما را بشب محو میکند حق سبحانه فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتبار ندارد بل الله
یزکی من یشاء بلکه خدا تعالی پاکی یاد میکند یا پاک میسازد هر که را خواهد و مستحق آن باشد ولا
یظلمون و این کروه که خود را پاک میکنند ستم رسیده نخواهند شد فتیلا مقدار رشته
ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار فتیل از وسخ که در میان دو انکشت پدید
آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصانی بپاداش و مکافات
ایشان نخواهد رسید انظر بنگر درین یهودان که از روی عناد و تعصب کیف یفترون چگونه افترا
می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که گناه روز و شب ما را می آمرزد و کفی به و بسنده
است آن افترا و دروغ ایشان را اثما مبینا گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند و آورده اند
چون حکم الهی به اجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن
مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شده و بعد از مدتی با بیست تن از احبار و اشراف
بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بمحاربه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او تحریض
کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه
باز چسپانیده با یمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوکند یاد کردند و خاطر خود را ازین
مهم فارغ ساخته بمباشره نشستند درین مجلس بعضی از قریش از روسا اهل کتاب پرسیدند
که طریقه ما که زائران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم
و بعبادت اصنام بطریق آبا و اکرام خود مشغول می باشیم بهتر است یا قرابت یا دین محمد
صلی الله علیه و آله و سلم که درین زمان احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین آبا
ما را بدید انداخته و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخن گفتند که دین شما حق تر
و آیین شما با نسق تر ابو سفیان گفت ما باعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان
ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه
از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر داد الم تر آیا نمیدانی و نمی نگری
الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهره از کتاب یعنی از توریت که

والمحصنات

۵

بواسطه عداوت

سورة النسا

بواسطه عداوت مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت والطاغوت بجبت و طاغوت که قریش دارند گفته اند
جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی میکردند
و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او و یقولون و میگویند
این جهودان للذین کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی احتیاط و مواسا هؤلاء اینگروه
کفار قریش اهدی راه یابنده ترند من الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی محمد و اصحاب
وی سبیلا از جهت راه یعنی راه یافته ترند اولئک الذین آن گروه متعنت اناانند که
خواری لعنهم الله دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود ومن یلعن الله و هر کرا براند و دور کند
خدای فلن تجد له پس نیابی تو مر او را نصیرا یاری و مددکاری که دفع کند عذاب از وی
ام لهم آیا ایشانراست یعنی جهودانرا نصیب من الملک بهره از پادشاهی استفهام است
بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوار ترند
و بدین سبب از متابعت عرب سر کشیده استند و میگفتند که آخر منصب ملک داری
و حکم گزاری با ما خواهد رسید حق سبحانه فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر فرض
از ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آنگاه لا یؤتون الناس ندهند مردمان را یا محمد و اصحاب
او را نقیرا بآن مقدار کوی که بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان
که در وقت پادشاهی با فقیری بنقیری مضایقه دارند بنجام میکنند سستی و درویشی
پیداست کرچه چیز بکسی دهند ام یحسدون الناس بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب
علی ما آتیهم الله بر آنچه خدای بایشان داده است من فضله از فضل خود که آن بعثت
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان و گفته اند که مراد از ناس حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و عرب جمع را بر واحدی اطلاق می کنند که جامع باشد آن
مقدار خصایل خیر را که در جمع شود الا در بسیار از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة
و مراد ازین فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست که
حق سبحانه و تعالی مباح کرده است او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برین حال حسد
می بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زنان نخواستی و بکار ایشان نپرداختی

حضرت عزت فرموده که اگر این حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتابست پس باید که بر پیغمبران
صاحب کتاب نیز حسد بردندی چه این صورت مخصوص بآنحضرت نیست فقد آتینا پس بتحقیق
ما عطا کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام الکتاب یعنی تورات
و زبور و انجیل والحکمة و علم حلال و حرام و آتیناهم و دادیم ایشانرا با وجود نبوت ملکا عظیما
پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم
کثرت ازواج چنانچه بصحت رسیده که داود علیه السلام صد زن داشته و سلیمان هزار و این
سخن تعریض بوده است که اگر حسد نمایند بر محمد صلی الله علیه وسلم بواسطه کثرت ازواج است
پس بداود و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوارترند و در بحر آورده که مراد از آل ابراهیم محمدست
صلی الله علیه وسلم و از کتاب قرآن عظیم و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت
تا قیامت باقی علاکه فمنهم من آمن به پس از یهود کسی بود که ایمان آورد بحدیث
آل ابراهیم یا بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم ومنهم و از ایشان من صد کسی هست که اعراض کرد
عنه از خبر انبیا در باب بنا و تصدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت پیغمبر گردانید وکفی
بجهنم و بسنده است دوزخ سعیرا آتشی افروخته برای عذاب کافران ان الذین کفروا بدرستی
آنانکه کافر شدند و حق را پوشیدند بآیاتنا بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات
پیغمبر سوف نصلیهم زود باشد که در آریم ایشانرا نارا در آتشی و چه آتشی کلما نضجت هرگاه
پخته شود یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشان بآتش بدلناهم بدل کنیم برای ایشان جلودا
غیرها پوستهای غیر پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد از حسن
بصری رضی الله عنه منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار بود تبدیل جلود در سبیل تحقیق
آنست که احتراق آنرا بر نهج حالت اول باز آرند پس این تبدیل صفاتست
نه تبدیل ذات و بجهت این حال بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا
تازه میسازیم لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را و این چشیدن عذاب دایم باشد
ان الله کان بدرستی که خدای هست عزیزا غالب که کسی او را از تعذیب کفار
منع نتواند کرد حکیما دانا عقوبت دوزخیان بر وفق حکمت والذین آمنوا و آنانکه

والمحصنات

نخ

گرویده‌اند

سورة النسا

گرویده‌اند بخدای و رسول وعملوا الصالحات و بجا آورده‌اند طاعتها بر وفق فرمان سندخلهم زود باشد که
در آریم ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار جویها از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان
جویها خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن بوستانها ابدا همیشه یعنی زمانی که آنرا
آخر نباشد لهم فیها مر این بهشتیانرا باشد در آن بوستانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه
از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وندخلهم و در آریم ایشانرا ظلا ظلیلا در سایهٔ
پیوسته که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیاری باشد و سایه اعظم
اسباب راحات میدانستند پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش بدین سخن
منتفع میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند
پس ظل چرا باشد و فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی
و عنایت نامتناهی پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن
سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و منزه است نظم این سایه زوال
نپذیرد عاقبت در سایه گریز که آنرا زوال نیست ان الله یامرکم بدرستی که خدای میفرماید
شما را ان تؤدوا الامانات که ادا کنید امانتها را الی اهلها باهل آن حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم روز فتح مکه فرموده بود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او
سلافه بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفته مادر کلید بوی نمیداد و میگفت اگر از شما
بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید از عهد عبد المطلب بطریق ارث بما رسیده و
عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه وآله وسلم در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رضی الله عنهما
بدر سرای سلافه آمدند و فاروق باواز بلند گفت ای عثمان بن طلحه زود از خانه
بیرون آی که انتظار حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حد گذشته سلافه کلید بپسر داد
و گفته تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان بن طلحه مفتاح برداشته نزد
حضرت رسالت پناهی آورده و آن سرور دست فراز کرد تا از وی بستاند عباس
رضی الله عنه برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده مفتاح

خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بن طلحه بعد از استماع این سخن دست باز کشید حضرت باز
فرموده که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد
عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه
بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانت الله القصه حضرت بعد از انکه از خانه بیرون
آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی رضی الله عنه پیش رفت و گفت یا رسول الله
منصب حجابت باهل بیت عطا فرمایید چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال
جبرئیل باین آیت نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شما را بکاری میفرمایم که از ان
نفعی بمردم رسد نه انکه کار بر بندید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید
و گفت خذوها یا بنی طلحه خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت
حضرت اختیار فرمود و کلید به برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن
قوم است و اگرچه حکم باداء امانات درین قضیه مخصوص نازل شده اما تمام امانات
درین حکم داخل است و در بحر الحقایق آورده که ذکر امانات بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود
حقیقی است دلالت بران دارد که امانات عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود
ظلال بنسبت با آفتاب پس همچنانچه وجود ظل امانت آفتاب است در وقتی که آفتاب
جلوه کنان تجلی نموده و با اشعه عالم افروز از افق طالع شده و بزبان حال گوید که ادوا
الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی میگردند و اثر ایشان بکلی محو میشود
برهمین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز من التجلی از افق غنای ذاتی که والله غنی
عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل آن باز میگردد و سر لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار بظهور میرسد **مثنوی** جمله شیران را به پیش او بنده ملک ملک
اوست ملک او را دهد خشم هر شیر آمده هر روبه او کل شیء هالک الا وجهه **واذا
حکمتم** و دیگر امر میکند چون خواهید که حکم کنید **بین الناس** میان مردمان **ان تحکموا بالعدل** آنکه حکم
کنید بعدل یعنی براستی **ان الله** بدرستی که خدای **نعما یعظکم به** نیکو چیزیست که شما را
بدان پند میدهد یعنی اداء امانات و عدل در حکومات **ان الله کان** بتحقیق که خدای

سمیعا

والمحصنات

۱۱۴

سمیعا شنوا ابو القول عثمان که گفت بکیر بامانت **بصیرا** بینا برو مفتاح بوی **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه
گرویدگان **اطیعوا الله** فرمان برید خدا را در فرضها **و اطیعوا الرسول** و فرمان برداری رسول کنید
در سنتها **و اولی الامر منکم** و اولی الامر کنید خدا و بدان امر را از شما مراد امرا سلطان‌اند که حضرت
پیغمبر در عهد خود تعیین میفرمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد بن الولید را
بسریه امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد جمعی که خالد قصد ایشان بود خبر یافته
بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده و گفت مردم قبیله من فرار نمودند
و من باستظهار ایمان در منزل خود مانده‌ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم
والا پای گریز در راه نهاده راه خود گیرم عمار او را امان داد و او بنابر فرموده وی
در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن
مسلمان کسی را نیافتند پس او را و عیال او را اسیر کرده آوردند و عمار فرمود که او مسلمان
است و بفرموده من در امانست خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر
بی مشورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد
و بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم امان عمار
برقرار کرد اما خالد را منع فرمود از آنکه غیر امیر کسی امان دهد و این آیت نازل شد که
فرمان برید اولی الامر را یعنی امرا و سرایا ثعلبی آورده که اولی الامر ابو بکر و عمر اند رضی الله عنهما
که وزیرین صدق بودند و اشارة اقتدوا باللذین من بعدی ابو بکر و عمر در شان
ایشان نافذ شده ابو بکر وراق رحمة الله علیه گفته که خلفای اربعه اند و جمع صحابه
گفته اند یا فقها یا علما یا ارباب عقول و رای آرا و نزد عرفا اولو الامر مشایخ اند و پیران
طریقت که ترتیب اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالکان را فرمان برداری ایشان
لازم است **نظم** هر که سر بر خط فرمان ولی ننهد کی میسر شودش بوی بر راه آوردن
هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن **فان تنازعتم** پس
اگر خلاف کنید **فی شیء** در چیزی از امور دین **فردوه الی الله** پس باز گردانید آنرا بکتاب
خدای **والرسول** و برجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات

نزد خالد

سورة النسا

إن كنتم تؤمنون اگر هستید شما که از روی اخلاص میگروید بالله بخدای و الیوم الآخر و بروز رستخیز
چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول کنند
ذلک این رجوع خیر بهتر است شما را و أحسن تأویلا و نیکوتر از جهت عاقبت
آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده بجائی که پیش او مرافعه خود کنند
محتاج گشتند یهودی منافق را بحکم نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف
میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و حکم بر وفق مدعای
یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد
که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رضی الله عنه برویم و دیگر باره مرافعه کنیم
القصه به در خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلوات الله علیه
باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی
میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما من بدان حکم راضی نیستم
و از تو حکم میطلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون
آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه بیرون آمد با شمشیر
کشیده و سر منافق را بضرب آن بیفکند و فرمود که هر که بحکم خدای قاضی راضی نباشد
سزای او برین وجه باید داد و آن روز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمر را فاروق لقب داد
وحق سبحانه این آیت فرستاد ألم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی إلی الذین یزعمون بسوی
آنکه دعوی میکنند أنهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما أنزل إلیک بآنچه فرستاده
بتو یعنی قرآن و ما أنزل من قبلک و بآنچه پیش از تو فرستاده شده از کتب انبیا
یریدون میخواهند با وجود دعوی ایمان أن یتحاکموا آنکه مرافعه کنند إلی الطاغوت بسوی کعب
بن الاشرف که بغایت طاغی و باغیست و قد أمروا و حال آنکه مامور بودند بعیان ایمان
و همه مکلفان نیز مامور اند أن یکفروا به آنکه کافر شوند بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو
دور شده از رحمت و بازگشته از خدمت یعنی ابلیس أن یضلهم آنکه گمراه گرداند ایشان را که
مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن براه راست رجوع نتوانند نمود

ع

والمحصنات

و اذا قیل

سورة النسا

وإذا قیل لهم و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا بیایید إلی ما أنزل الله بحکمی که خدای
فرستاده است در کتاب خود و إلی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند بر زبان او رأیت المنافقین ببینی
منافقان را که از روی خبث و عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو صدودا اعراض کردنی
از روی عداوت فکیف پس چون باشد و چه خواهند کرد إذا أصابتهم چون برسد بایشان
مصیبة عقوبتی بسبب اعراض بما قدمت أیدیهم بآنچه تقدیم کرده است دستهای ایشان یعنی
تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق است رضی الله عنه مر آن منافق را ثم جاؤک
پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند تا دیت قتل خود طلبند یحلفون بالله سوگند
میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه إن أردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما
و بتراغب به در خانه عمر رضی الله عنه إلا إحسانا مگر نیکوئی که عاید حق شود و توفیقا و
موافقت که بین الخصمین پدید آید أولئک آن گروه منافقان سوگند خورندگان بدروغ الذین
یعلم الله آنکسانند که خدا میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان است از نفاق و دروغ فأعرض
عنهم پس اعراض کن از قبول اعتذار ایشان و عظهم و پند ده مر ایشان را بر [illegible]
کن از نفاق و دروغ و قل لهم و بگو مر ایشان را در خلا فی أنفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان
قولا بلیغا سخنی کارگر کننده باشد در دلهای ایشان بنا بر که از آن غمناک گردند و آن
[illegible] دست بقتل و تحلیل بکاره بدیشان اگر توبه نکنند و ما أرسلنا من رسول و نفرستادیم
هیچ فرستاده را به بندگان خود إلا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند بإذن الله بامر
خدای و لو أنهم و اگر این منافقان إذ ظلموا أنفسهم آنگاه که ستم کردند بر نفسهای خود
با بکار حکم تو با تحاکم الی الطاغوت جاؤک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب
آمرزش کردندی از خدای و استغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی برای ایشان رسول
یعنی شفاعت کردی ایشان را لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را توابا
قبول کننده توبه گنهکاران رحیما مهربان بآمرزش بایشان در مآل آورده که میان زبیر
و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمی واقع شد در باب آب راهی که هر دو از آن مزروعات
خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود که

ای ز پر آب، زمین خود را پس جماعتی که از حاطب در غضب شده از روی بی ادبی
سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق تعالی آیت فرستاد که
فَلَا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند وَرَبِّکَ بحق پروردگار تو که ایشان
لَا یُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتَّىٰ یُحَکِّمُوکَ وقتی که ترا حکم سازند فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ
در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا یَجِدُوا پس باز نیابند فِي أَنْفُسِهِمْ
در نفسهای خود حَرَجًا شکی یا در دلهای خود تنگی مِمَّا قَضَیْتَ از آنچه تو حکم کرده
هر چند مخالف طبع ایشان باشد وَیُسَلِّمُوا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تَسْلِیمًا
فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب
از محکمه حضرت بیرون آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که
صادر شد، حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در این سخن کردن تاب میداد و روی
درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هولاء این جماعت گواهی میدهند
برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدا که بنی اسرائیل در زمان موسی
علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام حکم فرموده که توبه شما آنست که یکدیگر را
بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند
و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد
صلی الله علیه وآله وسلم مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند
وحق سبحانه فرمود که وَلَوْ أَنَّا و اگر چنانچه ما کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فرض میکردیم بر ایشان که دعوی
ایمان می کنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ که بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کشته یکدیگر را
أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیَارِکُمْ یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند
مَا فَعَلُوهُ نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان مَا فَعَلُوهُ مگر اندکی از ایشان چون ثابت إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ
و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافق اند فَعَلُوا بکردندی
مَا یُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند لَکَانَ خَیْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر
بودی مر ایشان را در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِیتًا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق

والمحصنات

ایمان ایشان

ایمان ایشان وَإِذًا و آنوقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَآتَیْنَاهُمْ
هر آینه میدادیم ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا عَظِیمًا مزدی بزرگ و ثواب
وافر که نعیم جنت است وَلَهَدَیْنَاهُمْ و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا راهی که بآن
بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدای
بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک چه چیز رنگ ترا
تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته است گفت یا رسول الله من زمانی که در
جمالت می نگرم آن زمان را از حساب زندگی می شمرم بیت بی تو ای آرام جان زندگی
مشکلست بی تماشای جمالت شادمانی مشکلست حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد
و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم بیت از کمر غم
ست از آن می ترسم کز پرتو دیدار تو مهجور شوم در دوزخ سخت ترین محنتی آنکه اگر در الحان
از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم جائی که درجه رفیع تست چگونه رسم
و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری را که صاحب اذان و مستجاب الدعوات
بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت
یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من محبوب تر و دوست تری و من امروز از
مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم می ترسم از آنکه فردا تو در بهشت بدرجه بلند باشی
و من در صف نعال با امثال خود نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه
دلهای فراق زدگان را بمژده وصال شادمان ساخت آیت فرستاد که وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان
خدای برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَأُولَٰئِکَ
پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت مَعَ الَّذِینَ با آنکسانی که أَنْعَمَ اللَّهُ
عَلَیْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِیِّینَ از پیغمبران و رسل اولو العزم بر جمله
وَالصِّدِّیقِینَ و راست گویان که پیش از همه تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدا
مراد شهدای احد اند و نزد جمهور علما عامست و شامل جمیع شهیدان را وَالصَّالِحِینَ و شایستگان

سورة النسا

درا عمال واحوال وانبیا نیز عاشند وحسن وچه نیکواند اولئک این جماعت رفیقا همنشینان
نظر رفیق بروجه وجمع اطلاق میکنند یا انکه هریک از انبیا نیکو رفیق اند در معالم آورده که
مراد از نبیین حضرت پیغمبر است وصدیقین اشارت بابی بکر صدیق است وشهدا
عمر وعثمان وعلی اند وصالحین سایر صحابه رضی الله عنهم ومحصل آیت آنست که هرکه امروز کسی را
دوست دارد فردا بااو خواهد بود المرء مع من احب نظم همچو بلبل دوستی گل کن که تا
تا شوی با خرمن گل همنشین • زاغ چون مردار را شد همنفس • یار او مردار خواهد بود وبس
ذلک آن بودن با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی وکرامی است از خدای وکفی بالله
وبسنده است خدای علیما دانا بمقصد مقاصد ونیات یا ایها الذین آمنوا ای آنکس که ایمان
آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فانفروا پس بیرون ع
روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جمیعا یا بیرون روید برای جهاد
مجتمع شده بایکدیگر در جهت واحده وان منکم وبدرستی که از شما لمن لیبطئن کسی است
که درنگ مینماید در بیرون رفتن بغزو وتاخیر میکند در جهاد ومراد ابن ابی است واصحاب او که
در روز احد تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر رسد شما را ای مومنان مصیبة واقعه
چون قتل وهزیمت قال گوید آن مبطی منافق قد انعم الله علی بدرستی که خدای انعام کرد
برمن اذ لم اکن چون نبودم معهم با مسلمانان شهیدا حاضر در معرکه قتال ولئن اصابکم
واگر برسد شما را فضل من الله بهره نیکوی زیادت از خدای چون فتح وغنیمت لیقولن البته گوید
آن متخلف از غنیمت کان لم تکن گویا نبود بجهت کوی بود بینکم وبینه میان شما ومیان وی
مودة دوستی یعنی خود را دور می اندازد سخن برو جهی گوید که گوییا هرگز بشما راه ندیده
وصحبت شما نرسیده وسخن او اینست یا لیتنی کاشکی من کنت معهم بودمی در این غزو
با مسلمانان فافوز تا فیروزی یافتمی فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب بر
گرفتمی فلیقاتل پس باید که جنگ کنند فی سبیل الله در راه خدای با دشمنان دین الذین
آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا میفروشند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد
بالاخرة بسرای جاودانی ونعیم غیر فانی ومن یقاتل وهرکه کارزار کند فی سبیل الله در راه دین

سقطی دربکی کشته

والمحصنات

فیقتل

سورة النساء

فیقتل پس کشته شود ودرجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید وبر دشمن مظفر گردد
فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت
نیاید وما لکم وچیست شما را ای اهل اسلام که بجدی کامل جهدی تام لا تقاتلون جهاد نمی کنید
وبکارزار اشتغال نمی نمایید فی سبیل الله در راه فرمانبرداری خدای یعنی برای خدای
والمستضعفین وبرای آن بیچارگان که گرفتار در دست کفار واند ایشان جماعتی بوده اند در مکه که
مسلمان شده وکسان ایشان ایشانرا از هجرت بمدینه منع میکردند من الرجال از مردان
چون سلمة بن هشام وولید بن ولید وعیاش بن ابی ربیعه وابو جندل بن سهیل وامثال
ایشان والنساء واز زنان چون ام شریک وغیرها والولدان واز کودکان چون ابن عباس
رضی الله عنهما ومیفرماید که من ومادر من مستضعفان بودیم از زنان وولدان الذین آن
مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع یقولون میگویند یعنی دعا میکنند ربنا اخرجنا ای پروردگار
ما بیرون آر ما را من هذه القریة ازین ده یعنی مکه الظالم اهلها ستمکار است اهل او بسبب
شرک که ظلمی بغایت بزرگ است ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا وبساز از برای ما من لدنک
از نزد خویش ولیا کسی که دوست دارد ومتولی کار ما باشد واجعل لنا وبگردان
از برای ما من لدنک نصیرا از نزد خود یاری ومددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه
دعای ایشان مستجاب کرد ایشانرا وبعضی را خروج از مکه میسر شد وبرخی را که آنجا مانده
بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را نصرت داد در روز فتح مکه
همه را نوازش نموده مهمات ایشان سرانجام فرمود ونصیری وحامی را برای ایشان
تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم حکومت مکه
بوی داد واو یار ضعفا ومددگار بیکسان بود الذین آمنوا آنکسانی که گرویده اند بخدا
ورسول یقاتلون مقاتله مینمایند فی سبیل الله در راه خدای والذین کفروا وآنکسانی که
کافر شده اند از وثنی ویهودی ونصرانی یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الطاغوت
در راه شیطان که طاغی وباغی است یعنی بفرمان او فقاتلوا پس بکشید ای دوستان حق
اولیاء الشیطان دوستان وفرمانبرداران شیطان را واز مکاید ومصاید او مترسید

والمحصنات

ع

إن كيد الشيطان مترسی از حیله و مکر شیطان کان ضعیفا هست سست و بی قوت زیرا که فریب است
مجرد از حجت و برهان ألم تر آیا نظر نکردی إلى الذین بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند
چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود رضی الله عنهم و امثال
ایشان که مارا دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت
و بحکم الهی قیل لهم گفته شد ایشانرا که از کارزار کف کفوا أیدیکم باز دارید دستهای خود را
تا وقتی که فرمان الهی در رسد وأقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را وآتوا الزکوة و بدهید مستحقان
زکوة را فلما کتب پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال
برایشان کارزار کردن با کافران إذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان یخشون الناس
می ترسیدند از جنگ مشرکان کخشیة الله چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید
أو أشد خشیة یا سخت ترسیدنی از آن سخت تر و این ترسیدن از جمله ضعف بشریت باید کرد نه بر
کراهیت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت ایشان ترسیدند وقالوا ربنا و گفتند ای
آفریدگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب گردانیدی علینا القتال بر ما جنگ کردن را لولا أخرتنا
چرا مارا باز نگذاشتی ایمن و فارغ إلى أجل قریب تا اجلی که نزدیکست یعنی اگر این
سؤال از منافقان صادر شده چندانی عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته از روی جو...
و بد دلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده قولی آنست که قومی از مومنان بعد از نزول
آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و اصح آنست که
سؤال محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بروجهی انکار قل بگوی ای محمد مرین گروه را
که دل در دنیا بسته اند متاع الدنیا برخورداری دنیا قلیل اندکست و زود رونده
والآخرة و سرای آخرت خیر بهتر است از دنیا و فانی لمن اتقى مر کسی را که پرهیزد
از شرک یا از همه منکرات ولا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب
جهاد کم کرده نخواهد شد فتیلا بمقدار رشته که بر دانه خرماست پس بوعده استیفای ثواب
مستظهر باشید و از مرگ که تقدیر است و وقوع خواهد پذیرفت مترسید که هیچ کردنی از آن
گزیری نیست و در هیچ جایی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نیست أینما تکونوا

هرکجا

سورة النسا

هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم و اگر چه باشید
فی بروج مشیدة در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی اجل
و هر جایی آدمی را از مرگ چاره نیست نظم اگر کاخ تو از گنبد اعظم سازند ور کار تو چون سلسله
در هم سازند هم عاقبت این تجربه و فانی ترا ترکان اجل سرای ماتم سازند حکیم سنائی رحمة الله
علیه میفرماید نظم هر کجی خانه کل آباد این دل من اینها نگو تو اخوان چون در آید اجل چه بنده چه شاه
وقت چون در رسد چه بام و چه چاه وإن تصبهم و اگر برسد منافقان را حسنة نعمتی از بسیار ارزانی
یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود یقولوا میگویند هذه این نیکویی من عند الله از نزد
خداست وإن تصبهم سیئة و اگر برسد بدیشان چیزی چون تنگدستی و قحط یا هزیمت چنانچه
در واقعه احد روی نمود یقولوا میگویند هذه این سختی من عندک از نزدیک تست که محمد
و بسبب شومی تو که صاحب ما شده و در انوار نقل فرموده که چون حضرت از مکه بمدینه
هجرت فرموده بودند میوه ها در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاده بود
و جهودان آن حال را نسبت بقدم سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم کردند حق سبحانه تکذیب
قول ایشان میکند قل کل بگوی ای محمد همه که قبض و بسط و گرانی و ارزانی و نعمت
و هزیمت من عند الله از نزدیک خداوندست و با رادت او فما پس چیست و چه حالست
لهؤلاء القوم مراین گروه منافق و جهود را لا یکادون یفقهون که نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا
سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی در یابند یعنی چون سخنی
می شنوند فهم نمی کنند و از بی فهمی ایشانست که میگویند ما أصابک آنچه برسد ترا من حسنة
از فتح و غنیمت فمن الله پس از فضل خداوندست وما أصابک من سیئة و آنچه بتو رسید از هزیمت
و قتل اصحاب فمن نفسک پس از نفس تست و بعضی معنی آیت برین وجه آورده اند که ای
انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل کرم خداوندست و هر بلایی که ترا پیش آید
سبب گناهان تست وأرسلناک و فرستادیم ترا للناس برای همه آدمیان رسولا
فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسباب حسنه و سیئه تو کنی وکفى بالله و بسنده
است خدای شهیدا گواه بر رسالت تو من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد أطاع الله

پس هر کسی که فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای
پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که چنین باشد
هر آینه خلیفة الله باشد پس خلافت حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق
می نموده کما قال و ما رمیت اذ رمیت الآیه و بی شک خلیفه بود در هر معامله که خلق با وی کرده اند
کما قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شایبه شبهت طاعت
مستخلف است نظم جان چه گشت از خود و پر شد از دوست بیشکی فرمان آن
فرمان اوست ما رمیت فاش گوید بر ملا که تو نفکندی و افکندیم ما تو در افکندن نه
جز آلتی فعل فاعل با تو دبی علتی عقل انجاره ندارد و هم نیز چشم یکسان فرو بندای عزیز
و من تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس ترا نفرستادیم علیهم حفیظا بر ایشان نگهبانی
که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی علما این حکم را بآیت سیف منسوخ داشته اند و
یقولون و میگویند منافقان در حضور تو طاعة امر ما فرمان برداری است از تو حکم فاذا برزوا پس
چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیت طائفة بشب باندیشند یک گروهی منهم
از ایشان غیر الذی تقول غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگوید غیر آنکه تو با ایشان میگویی
تنظیر تقول مخاطبه ... وفاعلش ضمیر عاید بطایفه یا مخاطبه اگر حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وآله وسلم والله یکتب و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدا
می نویسند ما یبیتون آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فاعرض عنهم پس روی
بگردان از عتاب ایشان که در اواسط اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نشد و توکل علی الله
و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار و کفی بالله و بس است خدای وکیلا قائم بامور
بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان افلا یتدبرون القرآن
آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند در آن تا بر ایشان
ظاهر گردد آثار اعجاز که این کلام حق است و لو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله
از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوقی بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا فیه

والمحصنات

بر

هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم فیه اختلافا کثیرا در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم
زیرا که کلام بشر خالی از قلت متانت خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی واذا جاءهم و چون بیاید
منافقان امر کاری یعنی خبری مهمی من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون ظفر حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر مصالح قومی یا ظفر لشکر اسلامی او الخوف یا آنچه سبب ترس
و بیم بوده چون اجتماع اعادی یا هزیمت سریه از سرایا مسلمانان اذاعوا به فاش کنند آن خبر را
قبل از تحقق آن و در افشا ضرر واضح است زیرا که خبر نیکو سبب تهییج شدن است در میان دشمنان
و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان
ولو ردوه و اگر باز گردانند آن خبر را الی الرسول بسوی صاحب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکار
کند والی اولی الامر منهم و بسوی خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا
لعلمه الذین هر آینه بدانستی آنرا آنانکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند منهم
از پیغمبر و اولو الامر که دانستند که کدام خبر را افشا و کدام خبر را اخفا باید کرد ولولا فضل الله و اگر
فضل خدا نبودی علیکم بر شما بارسال رسول و رحمته و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند
فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی
لاتبعتم الشیطان هر آینه پیروی میکردید شیطانرا الا قلیلا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت
ربانی از وسواس شیطانی ایمن مانده اند و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت
رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقة بن نوفل
و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سعید بن ذی یزن و امثال ایشان
فقاتل پس تو کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدای نزول آیه در آن
موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمانرا
از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند حضرت فرمود
اگر من هم تنها باشم میروم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار
تو کارزار تو برو و مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهاد الا نفسک مگر در نفس خود
پس از مخالفت دیگران فکر مکن وحرض المؤمنین و ترغیب کن مومنانرا بر قتال مشرکان

سورة النسا

گر بر تو تحریض است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بأس الذین کفروا
شدت کارزار آنانکه کافر شدند یعنی قریش یا که ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در
بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و بوعده گاه نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور است
والله اشد بأسا و خدای سخت ترست در هیبت و صولت از قریش واشد تنکیلا و سخت تر از جهت
عذاب ایشان من یشفع هر که در خواست کند شفاعة حسنة در خواستی نیکو که حقی بدان ثابت
شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یکن له گردد مر آن شفیع را نصیب منها
بهره از ثواب آن ومن یشفع و هر که در خواهد شفاعة سیئة در خواستی بد که بدان حقی از حقوق فوت
شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال آن و
کان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه نصف
بر همه چیز واذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده شوید بسلام فحیوا پس شما نیز تحیت کنید خود را بتحیت
گوینده باحسن منها به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید و علیکم السلام
ورحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیاده کنید او ردوها یا همان
تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک گوئید و علیک السلام این قدر فرض است و
ما بعد اول گفته شد سنت نفل و شرائط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی
تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب چنین باید گفت و اگر غیر
مسلم بود بر او رد باید کرد بلفظ علیک ان الله بدرستی که خدای کان علی کل شیء هست بر همه چیز
حسیبا حساب کننده پس شمار تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد الله خدای است که نیست
لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش مگر او لیجمعنکم بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را والمحصنات
در قبور الی یوم القیامة بروز قیامت که بر انگیزند لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع
ومن اصدق و کیست صادق تر من الله از خدای یعنی نیست از و راست گوی تر حدیثا از جهت
قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای
از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده
باز گشتند و پنهان از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف

جمعی بایمان

جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که فما ع
لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شأن منافقان که متفرق شده اید فئتین بدو فرقه
و جمعی بر آنند که ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اجازت
اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته به لشکر مکه پیوستند و صحابه در اسلام
ایشان تردد میکردند این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید و بکفر ایشان اتفاق
نمیکنید والله ارکسهم و حال آنست که خدای رد کرد ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا
بانچه عمل کردند و روی از مومنان بر تافته رجوع بکافران نمودند اتریدون ان تهدوا آیا
میخواهید که راه نمایید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله و هر که را
گمراه کرد خدای فلن تجد له پس نیابی تو سبیلا مر او را راهی بحق ودوا دوست میدارند
این برگشتگان از دین لو تکفرون اگر کافر شوید شما کما کفروا همچنانکه ایشان شده اند
فتکونون سواء تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء از ایشان
دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان با که هجرت کنند
فی سبیل الله در راه و رضای خدای هجرتی خالی از غرض و ریا فان تولوا پس اگر اعراض
کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید
شان حیث وجدتموهم هر جا که یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوست و یار
ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری که کار ایشان را بگیرید و قتل آرید الا الذین یصلون مگر آنانکه
پیوند گیرند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان
پیمان و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان
مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد او جاءوکم یا بیایند
بقومی که آمده باشند بشما حصرت صدورهم و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشته
ان یقاتلوکم از آنکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار
و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقاتله نکنند
و با قریش نیز همین گونه عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم

سورة النسا

والمحصنات

ع

هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما با آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی
فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر دوری کنند این
مرتدان و حلفا و معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ و کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند
بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلب کنند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت و ننهاد خدای
لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این
آیه بآیه فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید
قومی دیگر را یعنی غطفان و بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند میخواهند که يُرِيدُونَ
أَنْ يَأْمَنُوكُمْ ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و اراده
ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هرگاه که خوانده شد ایشان را إِلَى الْفِتْنَةِ یعنی بسوی
کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردانیده شدند در آن فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر از قتال شما
کناره نگیرند وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ و باز ندارند
دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یافتید ایشان را وَأُولَئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ گردانیدیم ما شما را
عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض قتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح
کفر و وقوع غدر و مکر ایشان است وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مؤمن را أَنْ
يَقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که بکشد
مؤمنی را بخطا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروست آزاد کردن بنده مُؤْمِنَةٍ گرویده وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بروست
دیتی تمام ادا کرده شده إِلَى أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر
مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را از و عفو نمایند
نزول آیه در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از
اقارب خود پنهان میداشت و شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او
ناله و فریاد در گرفت ابوجهل برادر او و حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع
و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافریب

ان

و امروز باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بر بسته در آفتاب می انداختند تا از اسلام
باز گردد حارث بن زید روزی بر وی بگذشت و گفت ای عیاش از بسیاری آزار و ایذا که بتو
رسید محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری
ایذا و آزار کلمه کفر که از وی مطلبیدند بگفت و دیگر بار حارث او را سرزنش کرد که از این دین
برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش
از وی در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس
عیاش هجرت نموده بمدینه اسلام آورد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش از وقت
بیعت حارث باسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محل قبا تنها باز یافت و بجابر
سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را ناحق کشتی
در جواب ایشان گفت والله او عیاش بر آن صورت پشیمان شده بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آمده و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد
منتظر حکم الهی ام این آیت فرود آمده و حکم قتل خطا تبیین شد فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد
مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مؤمن و ادا دیت باهل او نیست
زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و مصالحت یا اهل ذمه بود حکم در دیت و کفارت
حکم مسلمانست فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتل است دیت ادا کرده شده إِلَى أَهْلِهِ باهل او وَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده مؤمن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد
بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً و این حکم کرد
خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن مِنَ اللَّهِ از خداست و توفیق او
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیت و
کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته
یافت بحضرت رسالت آمده صورت حال موقف عرض رسانید و آنحضرت ظلیر فهری

با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید
والا دیت او بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار آن زمان که بانجام آگاه شدند صد شتر بتسلیم
مقیس کردند و مقیس با فهری روی بمدینه نهاد چون نزدیک شهر رسیدند و بر او شیطان
مقیس را بآن داشت که فهری را بسنگی بکشت و با خود گفت نفس را بقصاص نفسی
بکشتم و مراد دیت او داد آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیت نازل شد که ومن
یقتل و هر که بکشد مؤمنا متعمدا مؤمنی را بعمد و قصد و حلال کند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس جزای او
دوزخ است خالدا فیها در حالی که جاوید باشد در آن وغضب الله وخشم گرفت خدای
علیه بر او ولعنه و براند او را دور ساخت از رحمت خویش واعد له وآماده ساخت از
برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلی الله علیه وآله
وسلم سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند
و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد چون کر سریه تکبیر گویان رسیدند
و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سلام کرده و زبان بگفتار
لا اله الا الله محمد رسول الله بگشاد از کوه بزیر آمد اسامة بن زید فی الحال برو تاخت
و بضرب شمشیرش بکشت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند
این خبر که بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه چرا
کشتی کسی را که از بیگانگی شرک بیزار نموده بیگانگی حق معترف بود اسامه برین عمل نادم شده
گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه بار فرمود که کیف تفعل بلا اله
الا الله و روایتی آنکه اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر
بود حضرت فرمود که هلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست
میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا
ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بررسید
و باهستگی تفحص کنید ولا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلام مر کسی را که القا کند بشما سلام را
یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا تو مومن نیستی طلب کنید یعنی ازمال که غنی

والمحصنات

ع

تبتغون

تبتغون میطلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد قسمت غنم مرداس است فعند الله
شما طالب غنیمت اید پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است که بدست
شما خواهد داد تا شما بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال اگر چه بگمان شما مرداس
از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل پیش ازین
یعنی اول که باسلام درآمدید بمجرد عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت میجستید
فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما بانچه استقامت داد شما را در دین فتبینوا
پس نیک روشن و تبیین سازید امر را در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه
و مال نه بدانکه کشتن هزار کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله
کان بدرستی که خدای هست بما تعملون بانچه شما میکنید خبیرا دانا لا یستوی
القاعدون برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود من المؤمنین از مومنان غیر اولی الضرر که بیرنجند
خداوندان ضرر بیماری و عجز والمجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم
بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وانفسهم و نفسهای خود که در
معرض قتل می آرند و چگونه برابر توانند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند
با آنکه در معرکه مجاهدت جانبازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه می فرماید
این آیت فرود آمده بود و غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون
باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا همان آن اثر وحی بر آنحضرت
ظاهر شد و بعد از کشف این حال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر فضل الله
تفضل داد خدای تعالی المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم وانفسهم بمالهای و نفسهای خود
علی القاعدین بر نشینندگان بی عذر درجة پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نکو وکلا
وهمه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانستند و مجاهدان که بخود میشتافتند
وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل در جنان
و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله المجاهدین و تفضیل کرد خدای تعالی مجاهدان را
علی القاعدین بر نشینندگان بی عذر اجرا عظیما درجات منه مزدی بزرگ که آن پایهای بلند است

سورة النسا

از خدا و از آخرت و گفته اند مقصد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو
هفتاد ساله راه ومغفرة و آمرزش ورحمة و بخشایش وكان الله غفورا و هست خدای
آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحيما مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان
در اخبار آمده که جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید
و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند چون روز بدر ایشان
بجانب بدر آمده ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر آمدند و بشمشیر مسلمانان
کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که ان الذين بدرستی آنانکه توفاهم
الملائكة جان می ستانند ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند ظالمي انفسهم در
حالی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود به ترک هجرت و در آن وقت فرض بوده
و بموافقت با کفار و آن ممنوع بود قالوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که
فيم كنتم در چه چیز بودید از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و ع
موحدان قالوا كنا گفتند بودیم ما مستضعفين ضعیفان و عاجزان في الارض در زمین
مکه و کفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را که الم تكن
آیا نبود ارض الله زمین خدای واسعة گشاده و بسیار فتهاجروا فيها که شما هجرت
کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران بحبشه و مدینه کردند فاولئك پس آن گروه
تارکان هجرت مأواهم جهنم جای ایشان دوزخ است وساءت مصيرا و بد بازگشتی است
ایشان را و رنج و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است الا المستضعفين مگر کسانی را
که بحسب واقع ضعیف و عاجز اند من الرجال از مردان والنساء و زنان والولدان
و کودکان لا يستطيعون حيلة توانایی و چاره سازی ندارند ولا يهتدون سبيلا و نمی شناسند والمحصنات
راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فاولئك پس آن گروه بیچارگان عسى الله
شاید که خدای ان يعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان [illegible] بلکه ترک هجرت
امری خطیر بوده حتی که مضطر این نتواند بود وكان الله عفوا و هست خدای عفو کننده
از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشان ومن يهاجر في سبيل الله و هر که هجرت کند در راه

طاعت خدای

طاعت خدای يجد في الارض یابد در زمین مراغما كثيرا مواضع بسیار یعنی آرامگاهها وسعة و فراخی در
روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلاء کلمه توحید عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند
که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید
بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را
گفت که هرچند من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه
میدانم بترسم که ناگاه بدست اجل درمانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل یابد
مرا بر همین سریری که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را انقیاد شده متوجه او
راه میگردیدند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر
دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت
میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه
رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی
حق تعالی آیت فرستاد ومن يخرج من بيته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الى الله
در حالی که هجرت کننده باشد بخدا ورسوله و یعنی برای تقرب بدیشان ثم يدركه الموت
پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فقد وقع اجره پس بدرستی که
ثابت شد مزد او على الله نزدیک خدای وكان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناه
مهاجری که در هجرت کرده رحيما مهربان در وعده مثوبت او جنت واذا ع
ضربتم في الارض و چون سفر کنید در زمین فليس عليكم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من الصلاة
در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید ان خفتم اگر بترسید ان سورة النسا
يفتنكم الذين كفروا آنکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در
حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز قصر باید کرد ان الكافرين
بدرستی که کافران كانوا لكم هستند مر شما را عدوا مبينا دشمنی آشکارا واذا كنت فيهم
و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فاقمت لهم الصلاة پس خواهی
اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم پس باید که

عسفان نام مقام

والمحصنات

باشند گروهی از ایشان معک با تو و نماز گزارند و گروهی دیگر روی برروی دشمن باشند
ولیأخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند آنان که نماز میگزارند سلاحهای خود را از روی حزم
و احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نماز گزارندگان فلیکونوا پس باید که باشند
آنها که نماز می گزارند من ورائکم از پس پشت شما در برابر دشمن و چون این گروه یک
رکعت نماز بگزارند نصف لشکر باز روند ولتأت طائفة اخری و باید که بیاید آن طائفه دیگر
لم یصلوا که نماز نگزارده باشند و پاس لشکر میداشتند فلیصلوا معک پس بگزارند با تو یک
رکعت دیگر ولیأخذوا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حذرهم آلتی که بدان حذر می کنند
از دشمن چون سپر و خود و زره و اسلحتهم و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و خنجر و نیزه
ودّ الذین کفروا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لو تغفلون اگر غافل شوید عن
اسلحتکم از سازهای حرب خود و امتعتکم و از متاعهای خویش چون البسه و بار و [illegible]
فیمیلون علیکم پس حمله آورند میلة واحدة یک حمله و هرچه باشد ببرند نقلست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف آراسته
و جدال و قتال را مهیا شده حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام نیز در مقابل صف کشیدند
وقت نماز پیشین درآمد و سواد لشکرگاه [illegible] میان [illegible] سپاه مومنان حایل بود حضرت
رسالت با صحابه با قامت نماز اشتغال فرمود و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان
مشاهده می نمودند و بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند
که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و ترک نماز شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از
زمره گفت آواز داد که این قوم را بعد از این نماز دیگر هست که در اعزاز و
اکرام آن غایت مبالغه تقدیم می رسانند تا ما فرصت نگاه داشته در آن وقت [illegible]
بر سر ایشان رانیم و کام دل از دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة
در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف درین آیت بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم داد و فقها را در حکم این نماز اختلاف بسیار است
و در کتب فقهی مقرر شده ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر باشد

بشما از باران

سورة النساء

شما را رنجی من مطر از باران گرگران گرداند اسلحه شما را او کنتم مرضی یا باشید بیماران یا ناتوان
در حمل سلاح ان تضعوا اسلحتکم آنکه بنهید سلاحهای خود را و خذوا حذرکم و بهر حال فراگیرید آلات
نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید ان الله
بدرستی که خدای تعالی اعدّ للکافرین آماده کرده است برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده
فاذا قضیتم الصلوة پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فاذکروا الله
پس یاد کنید خدا را قیاما در حال قیام که شمشیر میزنید و قعودا و در حال نشستن که تیر
می اندازید و علی جنوبکم و بر پهلوها افتاده آن زمان که زخم خورده اید و افتاده و گفته اند
مراد یاد کردن خدا است در همه احوال و در زاد المسیر [illegible] آورده که ذکر بمعنی خوف
است یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت تصرف در امور و قعودا و در حال اشتغال باکل
و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمانی که توجه بنام کرده باید و [illegible]
نتیجه چنین خوف تواند بود مثنوی هر که ترسد در خوف کم شد هوش او [illegible]
گوش او، خائفان را لاجرم [illegible] در بس، هر که خوفش نیست چون گوی مترس
فاذا اطمأننتم پس چون بیارامید و ایمن شدید از خوف فاقیموا الصلوة پس بپا
بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرائط آن ان الصلوة بدرستی که نماز کانت
علی المؤمنین هست بر مومنان کتابا موقوتا فرض موقت یعنی محدود با اوقات که
اخراج آن از اوقات آن روا نیست ولا تهنوا و سستی مکنید و ضعف منمائید فی ابتغاء
القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوه حمراء الاسد نازل شد که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از جنگ احد بخواست که از عقب ابوسفیان برود
و صحابه از جراحات سالم نبودند حق سبحانه میفرماید ان تکونوا تألمون اگر هستید که دردمند
که دردمند شده از جراحتها فانهم یألمون پس بدرستی که کافران نیز دردمند شده و زخم
خورده کما تألمون همچنانچه شما هستید و ترجون و شما امید میدارید من الله
از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت دین
و کان الله و هست خدای علیما دانا بضمایر شما حکیما محکم کار در امر و نهی آورده اند که

طعمه بن ابیرق از بنی ظفر سپری نقب در خانه قتاده بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد
نهان کرده بود با انبان بدزدید قتاده را [illegible] انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت
تا بخانه طعمه و طعمه آنرا بخانه یهودی که اورا زید بن السمین میگفتند برد و بطریق ودیعت
بدو سپرد و بامداد قتاده باثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب بسیار طعمه سوگند یاد کرد
که این کار نکرده‌ام و خبر ندارم قتاده بر جانب سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد
و جهود را بخیانت گرفت زید یهودی گفت این طعمه زره در انبان بودیعت بمن داد
و جمعی بران گواه دادند قتاده صورت حال بحضرت علیه نبوی رفع کرد و قوم طعمه که قوم
طعمه بودند از خوف رسوایی او بخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک [illegible]
برون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت بر آن بود که حکم
بر جهود ثابت گردد و مسلمان از آن خیانت مبرا باشد همین که حضرت قصد حکم
یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که
انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را بالحق
براستی و حکم درست لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اریک الله بانچه خدای
ترا آشنا ساخته است و وحی فرستاده ولا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان
خصیما دشمن آنکس که بی گناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خائنین و
استغفر الله و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی ان الله کان بدرستی که
خدای است غفورا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رحیما مهربان ولا تجادل و خصومت
مکن عن الذین از قبل آنها که یختانون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با
او در ساخته اند ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست ندارد من کان خوانا هر کرا که هست
بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران اثیما گناهکاری مستغرق در گناه خود
یستخفون من الناس شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را ولا یستخفون من الله و شرم
نمیدارند از خدای وهو معهم و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار ضمایر ایشان را او
بینا است پس او سزاوارترست که از وی شرم دارند و نمیدارند اذ یبیتون الکلام

بیت تزویر

والمحصنات

بیت تزویر و تدبیر میکنند ما لا یرضی آنچیزی را که نمی پسندد خدای من القول از گفتن دروغ
بنی ظفر بایکدیگر در شب مشاورت میکردند برانکه طعمه سوگند بدروغ بخورد و جهود منکر کند
او را اگر مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود
وکان الله و هست خدای بما یعملون بانچه ایشان میکنند از بد محیطا احاطه کننده
بعلم قدیم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء شما اید ای گروه بنی ظفر که از جهت
جاهلیت جادلتم عنهم دفع میکنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در
وقت زندگانی در دنیا فمن یجادل الله پس کیست اگر خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند
عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من یکون یا کیست اگر باشد علیهم وکیلا بر ایشان
نگاهبان که نگذارد که ایشان را عذاب کنند یا حمایت کند و که عذاب از ایشان باز دارد
ومن یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن ضرری بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود
ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یجد الله یابد خدای را
غفورا رحیما مهربان بفضل خود در برود و درین آیه ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار
ومن یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه پس
جز این نیست که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری نمی
رسد وکان الله علیما و هست خدا دانا بر آن بدیع حکیما حکم کننده در مجازات و نیز
ومن یکسب خطیئة و هر که بکند گناه صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او اثما یا گناهی کبیره یا
آنچه بعمد از وی صادر گردد ثم یرم به پس تهمت کند بآن گناه بریئا بی گناهی را چنانچه
نسبت زید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و مبهوت
میشوند بیگناهان واثما مبینا و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای
تعالی بودی علیک بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام داد ورحمته و بخشایش
او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لهمت طائفة هر آینه قصد
کرده بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک که ترا بگردانند از حکم راست وما یضلون
و در خطا و ضلالت نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشان است

غفورا آمرزنده کی [illegible]

سورة النساء ع

وَما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی وَاَنْزَلَ اللهُ
و فرو فرستاده است خدای عَلَیْکَ الْکِتابَ بر تو قرآن را وَالْحِکْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَکَ
و در آموزانیده است ترا ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بدانی آنرا به استقلال از خفیات امور
و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علم ربوبیت حق و جلال و شناخت
نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما یکون است که حق سبحانه
و تعالی در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده
که فرموده که در زیر عرش بودم که قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما یکون
وَکانَ فَضْلُ اللهِ و هست فضل خدای عَلَیْکَ بر تو به نبوت عَظِیماً بزرگ چه هیچ فضلی اعظم
از نبوت کامله که ترا هست نیست لاخَیْرَ نیست نیکویی فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ در بسیاری از راز
گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که به شب مشاورت کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم
جماعت است یعنی هیچ نیکویی در آن رازگویان نیست اِلَّا مَنْ اَمَرَ مگر آنکس که بفرماید
بِصَدَقَةٍ به صدقه دادن اَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند به معروف و آن چیزیست که شرع مستحسن باشد
و گفته اند معروف اینجا قرض دادن است یا دستگیری بیچارگان کردن اَوْ اِصْلاحٍ بَیْنَ النّاسِ
یا اصلاح میان مردمان و دفع کدورات از دلهای ایشان وَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ و هر که بکند آنچه
مذکور شد ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ پس زود باشد که بدهیم
اَجْراً عَظِیماً مزدی بزرگ وَمَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ از پس آنکه ظاهر
لَهُ الْهُدی شد مر او را راه راست به وقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَیَتَّبِعْ
و پی روی کند غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ غیر راه مؤمنان یعنی از اعتقاد و عمل این آیت در
طعمه است که از خوف قطع ید به مکه بگریخت و مرتد شد و آنجا نقب در خانه
کسی میزد دیوار خانه فرو آمده و در زیر آن بماند و روز دیگر او را از میان دیوار برون
آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این اندیشه
گریخته آمده و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج
کردند و با تجار قضاعه بسوی شام توجه نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته

والمحصنات

پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر او را گرفتند و سنگسار کردند و بعضی گویند
آنجا برسید سنگی بروی آن سنگسار او را سنگسار کرده بود و هذا ما نزلت آیت علیهم
شد و در شیب آن بماند و قول آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه تاجری در
کشتی بدزدید و بعد از وقوف یاران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود
و عقاب آخرت را میگوید نُوَلِّهِ ما تَوَلّی واگذاریم او را در آن سرای آنچه دوست میدارد
درین سرای که آن کفر و ردت یعنی او را در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ
جَهَنَّمَ و در آریم او را به دوزخ وَساءَتْ مَصِیراً و بد بازگشتی است دوزخ اِنَّ اللهَ لا یَغْفِرُ بدرستی که
نیامرزد خدای اَنْ یُشْرَکَ بِهِ آنکه شرک آرند بخدای وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ و بیامرزد آنچه جز شرک است
لِمَنْ یَشاءُ هر که را که خواهد نزول آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجانب
نبوت شتاب آمده بود و عرض رسانیده که یا رسول الله پیری ام در گناه غرقه شده
الا آنست که تا خدای را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام
و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدا نکرده ام و لعنهم آن نداشته ام که خدا
العین خدایرا بگریختن خود عاجز آرم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده
بر درگاه حق تعالی حال من چگونه می بینی خدای تبارک و تعالی درین آیه مژده داد که
همه گناهان را غیر از شرک امید آمرزش است وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللهِ و هر که شرک آرد بخدا
فَقَدْ ضَلَّ پس هرآینه گمراه شد از حق ضَلالاً بَعِیداً گمراهی دور یعنی در غایت ضلالت
پس از حال مشرکان خبر میدهد که اِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بدون حق تعالی اِلّا اِناثاً
مگر مادگان را یعنی بتان را ماده میگوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی
و منات و هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر آورده که هر بتی را
بصورت زنان ساختندی و گفته اند مراد از اناث ملائکه اند بزعم ایشان که
میگفتند فرشتگان دختران خدا اند وَاِنْ یَدْعُونَ و نمی پرستند اِلّا شَیْطاناً مَرِیداً مگر دیو سرکش
بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکان را به عبادت
آن لَعَنَهُ اللهُ براند است خدای او را و دور کرده از رحمت خود وَقالَ و گفت شیطان

سورة النساء

ربع

ع

لأتخذن من عبادک هرآینه میگیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که آنرا بعث ایشان ارکرده بند
وازهزار کس از آدمیان نهصد ونود ونه بعث ایشان رضا بود چنانچه در حدیث آمده است
ولأضلنهم واِیشان را گمراه میکنم از طریق حق ولأمنینهم و در آرزوی می افکنم ایشان را
وی آرم در خشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث
و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب ولآمرنهم و میفرمایم ایشان را
فلیبتکن پس می شکافند آذان الأنعام گوشهای چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته است
حرام میگردانند اشارت است بآنچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن
چنانچه در سوره مائده بیاید ولآمرنهم و هرآینه میفرمایم ایشان را فلیغیرن پس تغیر
میدهند خلق الله آفریده خدای را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان
و تیز ساختن دندان و لواطت و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست یا پای
یا مراد تغییر فطرت الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله
ومن یتخذ الشیطان و هرکه فرا گیرد شیطان را ولیا من دون الله دوستی بدون خدای یعنی هرچه
شیطان فرماید آن کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کند بفوات بهشت و حصول
دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند ویمنیهم و در آرزوی افکند
ایشان را بچیزی که نیابند وما یعدهم الشیطان و وعده نمی دهد ایشان را شیطان الا غرورا
مگر فریب و خداع یعنی اطماع نفع میکند در آنچه مشتمل بر مضرت است أولئک آن گروه
پرستندگان بتان و متابع شیطان اند مأواهم جهنم جای ایشان دوزخ است ولا یجدون
عنها و نیابند از دوزخ محیصا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
وعملوا الصالحات و کارهای پسندیده کردند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الأنهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها
در حالی که این داخلان جاویدان باشند دران ابدا تاکید است یعنی همیشه بی
انقطاع وعد الله وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حقا راست
کردنی ومن أصدق و کیست راست گوی تر من الله قیلا از خدای در سخن خود ابو صالح

بحق
سا شدن زنان
بکدیگر

خسرانا مبینا زیانی
روشن چه سرمایه عمر را فوت
از دست بدهد و از سود بی
بهره بود و با زیان کند

والمحصنات

روایت میکند

روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز
مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما
منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما
خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما بهشت سزاوارتریم آیت آمد لیس
بأمانیکم آنچه خدای وعده کرده است از ثواب یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان
ولا أمانی أهل الکتاب و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید که ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید بیت
بآرزو و هوس بر نیاید این معنی · بآب دیده و خون جگر توانند بود من یعمل سوءا هرکه عمل
آرد کاری بد را یجز به جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا این حکم عامست همه عاملان را
آورده اند که چون این آیه فرود آمد صحابه متالم گشتند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه
گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیه بعد از نزول این آیه چگونه رستگاری یابد
هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزاء آن کردار و حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود که نه بیمار میشوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت
بلی یا رسول الله فرمود که همان جزا است و در تیسیر فرموده که حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه و آله بعد از این سخن فرمود که ای ابابکر تو و اصحاب تو و مومنان را
جزای گناه در دنیا داده اند بجزای رسید و شما را هیچ گناه نبود و دیگران را جزای ایشان
جمع گشته در روز قیامت بدیشان رسانند و حسن بصری رحمة الله میگوید عمل سوء
شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید که من یعمل سوءا یجز به ولا یجد و نمی یابد عامل سوء له
برای نفس خود من دون الله جز خدای ولیا دوست داری که مدد برساند ولا نصیرا
و نه یاری که از عذاب بس برهاند ومن یعمل من الصالحات و هرکه بجای آرد بعضی از اعمال صالحه
چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذکر أو أنثی از مرد و زن وهو مؤمن در حالی که
او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فأولئک پس آن گروه عمل کنندگان ·
یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند بجنت

سورة النسا

تفسیر خلیلی که بیان کردیم خرمای باشد

ولا یظلمون نقیرا ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا بمقدار نقیر یعنی هیچ چیزی از ثواب
ایشان کم نشود ومن احسن دینا وکیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم وجهه از آنکه خالص کرده
نفس خود را لله برای خدای یا تسلیم کرد روی خود را در سجود حق تعالی وهو محسن وحال آنکه
او احسان کننده است یعنی نیکوکار و ترک کننده بدیها واتبع وپیروی کرد ملة ابراهیم کیش ابراهیم را
حنیفا در حالتی که ابراهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام واتخذ الله
وگرفت خدای ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که
مشابه است بکرامت با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا
وعلیه قحط پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته بودند در این سال
بجهت حوائج بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد
و همین که انبارها تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یکی دوستی که معتمد علیه
بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در
ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده گر اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام از برای
خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانست نمود و ما شنیده ام که بسیار فرزندگان
بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف
کند القصه گندم غلامان ابراهیم علیه السلام نداد و به بهای نیز نیافتند لعزور
بازگشتند و ایشان را شرم آمد که شتران خالی بشهر در آرند چه بسی گدایان و بینوایان
حشم بیابان دانسته که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان
در حوالی شهر جوالها پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم علیه السلام ازین حال
تنگدل شده روی بسجده نهاد و در آن حال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود
چون بیدار شد و جوالها پر دید حرکت نمود خوشدل شده سر یکی بگشاد آرد سپید دید در
غایت سپیدی و یا کنیزکی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده نان پخته بعیال و اطفال
درویشان داد چون ابراهیم از سجده بازآمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که
این از کجاست گفت از نزد یک دوست مصری ابراهیم علیه السلام فرمود که این از

والمحصنات

از خلیل

از دیگری مستمد است خدای بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت
استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیل موسوم
شد و شرط محبت استتار حبیب است در محبوب بالقای او بدو و این مقام محمدیست لاجرم
بحبیب موصوف شد و ازینجاست که ذکر خلت خطاب هر ز نمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا
و ذکر محبت بکنایه باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین معنی گفته اند بیت
عجب آمیست که محبوب جهانی تو لطیف ۞ عجب آنست که محبان تو محبوب باشند خلیل سالک
بود و حبیب مجذوب سلوک نشان هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت
از سلوک خلیل بدین عبارت خبر داده اند که انی ذاهب الی ربی سیهدین و از جذبه
حبیب بدین اشارت تنبیه کرده اند که اسری بعبده لاجرم آنچه نظرگاه خلیل بود ذکر نری
ابراهیم ملکوت السموات والارض قدمگاه حبیب گردانیده اند که دنی فتدلی نظم
خلیل از خیل تا شان سپاهش مسیح از جا و شان بارگاهش ولله ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینها پس هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین
بدوستی برگزیند وکان الله و هست خدای بکل شیء محیطا بهمه چیز با احاطه کننده از روی
علم و قدرت ویستفتونک و طلب فتوی میکنند از تو فی النساء در باب میراث زنان
یعنی دختران امه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصین که دختر و خواهر را نصف
مالی میدهی و ما میشنیدیم که کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قل الله یفتیکم فیهن
بگو که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان وما یتلی علیکم
و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند آنچه خوانده می شود بر شما فی الکتاب در قرآن
فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتی آن زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشان را
ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وترغبون و رغبت میکنید
ان تنکحوهن آنکه نکاح ایشان را اگر جمیله باشند و مالهای ایشان بخورید والمستضعفین و دیگر
فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان من الولدان از فرزندان خردسال که ایشان را
میراث میدهید وان تقوموا و دیگر حکم میکند قرآن با آنکه قیام نمائید للیتامی برای مهم یتیمان بالقسط

سورة النساء

والمحصنات

ایشان بالقسط بعدل و راستی وما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نیکوی در باره یتیمان و کودکان
و فقرا ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدای هست به علیما بآن دانا و بران جزا
خواهد داد در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد
و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده
و مهر کی که میخواهی بستان و کو ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع
بن خدیج که میخواست او را طلاق دهد همین گفت که مرا طلاق مکن و من نوبت خود
بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد و گفت وان امرأة و اگر زنی خافت بترسد و در یابد
من بعلها از شوهر خود نشوزا سرباززدنی از صحبت او او اعراضا یا روی گردانیدنی
از مجالست و مکالمت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما که در میان خود
بصلاح آرند میان یکدیگر صلحا بصلحی یعنی آشتی کنند با که زن مقداری از مهر
یا نوبت بزنی دیگر بگذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود
جدا نکند والصلح خیر و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر آورده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد و او بر
راه آنحضرت نشست تا وقتی که سید عالم صلوات الله و سلامه علیه و آله برسید سوده
بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن بخدای سوگند که دوستی مردان در دل
من نمانده است ولیکن میخواهم که فردا قیامت در زمره زنان تو محشور شوم
و نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی رجعت
فرمود و در روز نوبت او در خانه عایشه رضی الله عنها می بود و این آیت در قصه
نازل شد واحضرت الانفس الشح و فرا آورده اند نفسها را به بخل یعنی مجبولند نفسها بر بخیلی
و از اینست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل میورزند وان تحسنوا و اگر نیکوی
ورزید در زندگانی وتتقوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی که
خدای هست بما تعملون خبیرا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا ولن تستطیعوا و نمی توانید
ای کسانی که زیادت از یک زن دارید ان تعدلوا اینکه عدل ورزید و راستی نگاه داشته

بین

سورة النسا

بین النساء میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است
و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه
عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت منست در آنچیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه
مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را
رضی الله عنها از همه ازواج دوست تر میداشت ولو حرصتم و اگر حریص باشید بر آن کار
عدل و قادر نباشید بران فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام میل با آنکه مرغوب است در قسم
و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل بهم جمع مکنید که اگر چنین باشد فتذروها پس بگذارید
آن دیگری را کالمعلقة مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه
شوهردار وان تصلحوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته
وتتقوا و بپرهیزید از مثل آن ظلم در زمان آینده فان الله کان پس بتحقیق هست خدای
غفورا آمرزنده گناهان ماضی را رحیما مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل
وان یتفرقا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او بطلاق یغن الله کلا بی نیاز
گرداند خدای هر یکی را من سعته از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی
دهد هر یک را بدلی بهم آرد وکان الله واسعا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان
خود حکیما محکم کار در افعال و احکام ولله مر خدا راست ما فی السموات آنچه در
آسمانهاست از جواهر علوی وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی ولقد
وصینا و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الذین اوتوا الکتاب آنان را که داده شده اند کتاب
من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند
وایاکم و شما را نیز وصیت کردیم یعنی میفرمائیم ان اتقوا الله باینکه بپرهیزید از شرک
وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که مر خدا راست ما فی السموات آنچه
در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس
کفر و معصیت شما ضرر نرساند بوی چنانچه با یمان و طاعت شما منتفع نمی شود وکان الله
غنیا و هست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حمیدا

ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نگویند **ولله** و مر خدای راست **ما فی السموات**
آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن **وما فی الارض** و آنچه در زمین بود و از ارکان
و موالید و جز آن **وکفی بالله** و بسنده است خدای **وکیلا** کارساز مهمات بندگان
ان یشأ یذهبکم اگر خواهد خدای ببرد شما را و فانی گرداند **ایها الناس** ای مردمان **ویأت**
بآخرین و بیارد یعنی ایجاد کند دیگران را که فرمانبردارتر باشند چون این آیت نازل
شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت
آن قوم این اند یعنی پارسیان **وکان الله** و هست خدای **علی ذلک** بر ایجاد و اعدام
قدیرا توانا **من کان یرید** هر که باشد که خواهد بعمل خود **ثواب الدنیا** پاداش این سرای همچو
مسلمانی که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند **فعند الله** پس نزدیک خداست **ثواب الدنیا والآخرة**
پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت و آن بس شریف است پس چرا کسی
طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند و اگر با شرف مایل
گردد خسیس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت
جنان بهشت که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی حقیر باشد و غنیمت دنیا
نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست **وکان الله سمیعا** و هست
خدای شنونده همه قولها **بصیرا** بیننده همه فعلها **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه مومنان **کونوا**
قوامین باشید ایستادگان **بالقسط** بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت اسم عدالت
شهداء لله و باشید گواهان برای خدا یعنی ادای شهادت کنید براستی **ولو علی انفسکم** و اگر چه
بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کنید بحقی که در ذمه اوست
در تیسیر از ابو عالیه نقل میکند که مردی از اصحاب گفت یا رسول الله کسی را بر برادر من
حقی است و من بر آن گواهم و مرا باز میدارد از ادای شهادت الا درویشی اخی
پدر من این آیت نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگر هم بر نفسهای شما باشد **او الوالدین**
یا بر پدر و مادر **والاقربین** و خویشان نزدیک **ان یکن** اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود
و مشهود علیه **غنیا** توانگر **او فقیرا** یا درویش یعنی حق را برای احترام مکنید بر فقیر بجهت

والمحصنات

ع

افلاس

افلاس او ترحم نماید **فالله اولی بهما** پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش [illegible]
شهادت ایشان و برای ایشان مصلحت بیند بدان حکم فرمود پس **فلا تتبعوا الهوی** پس
متابعت هوای نفس مکنید **ان تعدلوا** برای آنکه میل کنید از حق **وان تلووا** و اگر بپیچانید
خود را از گواهی راست **او تعرضوا** یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید **فان الله کان**
پس بدرستی که خدای هست **بما تعملون** بدانچه شما میکنید از عدل و میل **خبیرا** دانا و شما را
بران مکافات خواهد کرد **یا ایها الذین آمنوا** ای آنانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست
یا با منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن
و موسی و عزیر و توریت و دیگر هیچ پیغمبر و کتاب ایمان نداریم و گویند که خطاب
با کافران نیز می شاید که مسلمانان را میگوید ای آنانی که ایمان آورده اید بدل و زبان
آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را می فرماید که ایمان آورده اید بزبان
ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب
و رسل ایمان آرید بتمامی آن و کافران را میفرماید که ایمان آورده اید بلات
و عزی ایمان **بالله** بخدای **ورسوله** و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم **والکتاب الذی**
نزل و بآن کتابی که خدای فرستاد **علی رسوله** بر پیغمبر خود یعنی قرآن **والکتاب الذی انزل** و بآن
کتابها نیز که فرستاد **من قبل** پیش از قرآن محققان میگویند که ای که ایمان آورده اید
از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق
ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس
سره منقولست که فرمودند یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارت است بآنکه در هر طرفة العین
نفی این وجود بشری می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود و وجودک
ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطائفه جنید قدس الله تعالی روحه منقولست
که فرموده اند که پنجاه سالست که در ایمان آوردنم و در ایمان تازه کردنم و هنوز
در آنم **نظم** دمی بی حق زدن محض گناهست · بخود مشغول گشتن کفر راهست · ترا
هر دم که شد پندار هستی · سوی ظلمت سرای خود پرستی · خودی کفرست نفی خویش کن زود

سورة النسا

والمحصنات

که جز حق در حقیقت نیست موجود ومن یکفر بالله و هر که کافر شود بخدای وملائکته و بفرشتگان
او وکتبه و بکتابهای او ورسله و بفرستادگان او والیوم الآخر و بروز رستخیز فقد ضل
پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصود و در نهایت
بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهود
ثم کفروا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثم آمنوا پس باز ایمان آوردند و توبه
کردند ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی علیه السلام و قصد قتل او کردند ثم ازدادوا کفرا پس
بیفزودند و زیادت کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و سلم و جحد او لم یکن الله لیغفر لهم
نیست آنکه خدای بیامرزد ایشانرا چه عتیار هر کار بجا نیامده است و خدای دانسته که
خاتم امور ایشان بکفر و ضلالت و طغیانست ولا لیهدیهم و نیست که راه نماید ایشانرا
سبیلا راهی که بحق باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقانرا بر سبیل تحکم تا خبر کن
بجای بشارت بان لهم بآنکه ایشانراست عذابا الیما عذابی دردناک الذین و منافقان
آنانند که یتخذون الکافرین میگیرند کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین دوست بدون مومنان
ایبتغون آیا می طلبند عندهم العزة نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فان
العزة بدرستی که عزت لله جمیعا مر خدایراست همه و هر که را عزتی رسد از و رسد و او دوستانرا
منشور قوت داد و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین وقد نزل علیکم و بدرستی که خدای فرستاده
بر شما ای مومنان فی الکتاب در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان
و مستهزیان قرآن منشینید و مجالست مکنید و آن آیت اینست که و اذا رأیت الذین
یخوضون الآیه اینجا در مدینه تذکار آن مینماید و میگوید خدای در قرآن فرستاده بود که
ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدایرا از قرآن که یکفر بها کفر آورده شود
بدان ویستهزأ بها و استهزا کرده شود بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید با کافران و مستهزیان حتی
یخوضوا تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند فی حدیث غیره در سخنی غیر استهزا انکم اذا
بدرستی که با شید آنگاه که نشست خاست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در کفر
زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی اید بصحبت ایشان

ان الله

سورة النساء

ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدای تعالی جمع کننده منافقانست والکافرین و ناگرویدگان فی
جهنم روز دوزخ جمیعا همه ایشانرا الذین یتربصون بکم آنانکه انتظار میبرند بکم بشما وقوع محنتی را
فان کان لکم پس اگر واقع شود شمارا فتح من الله فتح و ظفری از نزدیک خدای قالوا
گفتند منافقان مر شمارا الم نکن معکم آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم از غنیمت
بدهید وان کان و اگر بود للکافرین نصیب مر کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان
قالوا گفتند مر کافرانرا الم نستحوذ علیکم نه غالب و مستولی بودیم بر شما و می توانستیم که شمارا
بکشیم اما دست باز کشیدیم ونمنعکم و باز داشتیم شمارا یعنی ممنوع ساختیم من المؤمنین از مومنان
بانکه سستی کردیم در مدد و کاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید
پس مارا در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای حکم کند ای مومنان
میان شما و منافقان یوم القیامة روز رستخیز که غیر ازو کسی را دعوی حکومت نباشد
ولن یجعل الله و نگرداند خدای و نده هد للکافرین مر کافرانرا علی المؤمنین بر مومنان در روز
قیامت سبیلا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا نه دهد ایشانرا بر مومنان
دستی ان المنافقین بدرستی که منافقان یخادعون الله مکر می کنند با دوستان خدا در اظهار
اسلام و اخفای کفر وهو خادعهم و خدای جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان
و آن خدعت که در روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنانرا
داده و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از پل صراط بگذرند
و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند واذا قاموا
و چون برخیزند منافقان الی الصلاة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند کاهلان و گران جانان
مانند کسی که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا
دید که نماز میگزارند و اگر نه ترک می کنند یراؤون الناس مینمایند خود را بمردمان
و ریا می کنند تا پندارند که ایشان مومنانند ولا یذکرون الله و یاد نمی کنند خدایرا
الا قلیلا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند و بس
و آن نسبت بذکر دل اندکست و در قوت القلوب آورده است که ذکر ایشانرا اندک

بابت راآن گفت که زر خالص است که امخیر ساخته اند لطمع دنیا و دنیا و هرچه در وست
نجاست اندک و مختصر است و ذکر خدا از همه بزرگتر است ولذکر الله اکبر و منافقان
ریا می کنند مُذَبْذَبِینَ درحالی که متحیر و مترددانند بَیْنَ ذٰلِکَ میان کفر و ایمان لَا إِلَیٰ هٰؤُلَاءِ
نی با گروه مومنان تا از ایشان باشند هرچه آنراست وَلَا إِلَیٰ هٰؤُلَاءِ و نه باکافران تا
همراه ایشان باشند هرچه برآنهاست وَمَن یُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را خدای گمراه سازد فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا
پس نیابی تو مر او را راهی بحق و صواب یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْکَافِرِینَ
مگیرید کافران را أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ دوستان بیرون مومنان که این عمل منافقانست
با دشمنان خدای دوستی کنند أَتُرِیدُونَ آیا می خواهید أَن تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اینکه بدهید خدای را عَلَیْکُمْ
بر عذاب خود سُلْطَانًا مُّبِینًا حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت خدا
إِنَّ الْمُنَافِقِینَ بدرستی که منافقان فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اندازه دوزخ پس عذاب
ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافر بند و کفر را با خداع و مکر و استهزا
بامسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود
و بدرکه اول درآرند مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید حکم بزبانست و زبان ایشان
بر کلمه جاری شده هرچند مجازی گفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمی کنیم و همین سوال
در هر درکه کند آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش درکه گوید حکم مارد نیست
نه بر زبان بیاریم تا از دل چه نشان داریم چون در دل ایشان چیزی نه شرک یافته شد
آتش در ایشان بجد و ابد الآباد در عذاب باشند وَلَن تَجِدَ لَهُمْ و نیابی تو مر ایشان را
نَصِیرًا یاری که حمایت نموده ایشان را از آن بدر که بیرون آرد و همه منافقان بدین
عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و با صلاح آرند آنچه
فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ و چنگ در زنند بدین خدای و سنت
پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِینَهُمْ و خالص و پاکیزه کرده اند دین خود را لِلّٰهِ برای خدای یعنی طاعت
کنند مگر برای رضای حق فَأُولٰئِکَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص
موصوف شدند مَعَ الْمُؤْمِنِینَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ

والمحصنات

المومنین

المؤمنین و زود باشد که بدهد خدای مومنان را أَجْرًا عَظِیمًا مزدی بزرگ و ایمان با ایشان مَّا یَفْعَلُ
اللّٰهُ بِعَذَابِکُمْ چه میکند بعذاب شما یعنی چه عذاب کند شما را إِن شَکَرْتُمْ اگر شکر گوئید مر او را
بر نعمان برادرید وَآمَنتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق با ایمان آرید
بایکی نجات شما از فضل او است نه بشکر وَکَانَ اللّٰهُ شَاکِرًا و هست خدای ثواب دهنده
شاکران عَلِیمًا دانا بحقوق شکر و ایمان لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست ندارد خدای
آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ سخنی بد إِلَّا مَن ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی که بروستم کرده اند
چه او را رواست که گوید هش ظالم کرد یا از و تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی
ضیافت خواست و او را طعام ندادند آنکس زبان شکایت گشوده هرجا که میرسید
از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را از آن شکایت عتاب کردند این آیت
در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است وَکَانَ اللّٰهُ سَمِیعًا و هست خدای
شنوا سخن مظلوم را عَلِیمًا دانا بستمکاری ظالم إِن تُبْدُوا خَیْرًا اگر آشکارا کنید نکوی
و طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان بجای آرید آنرا أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَن سُوءٍ از بدی که
بشما رسانیده اند روا باشد فَإِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستی که خدای هست عَفُوًّا
عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قَدِیرًا توانا بر
عذاب طاغیان و ثواب عفو کنندگان درین آیه تحریض مظلومانست بر عفو تا متخلق
شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم داده اند از سر آن در گذرند إِنَّ الَّذِینَ
یَکْفُرُونَ بِاللّٰهِ بتحقیق و یقین آنان که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهِ و به پیغمبران او وَیَقُولُونَ
نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَنَکْفُرُ بِبَعْضٍ کافر میشویم ببعضی دیگر
مراد یهود اند که می گفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد علیهما السلام
وَیُرِیدُونَ أَن یَتَّخِذُوا و میخواهند اگر فرا گیرند بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیلًا میان کفر و ایمان اسلام راهی حاصل آنکه
که ایمان بخدای تمام نمی شود مگر بتصدیق رسل وی أُولٰئِکَ آن گروه که میان ایمان
و کفر طریق می طلبند هُمُ الْکَافِرُونَ ایشان کافرانند حَقًّا بسزای محقق شده یعنی کاملند
در کفر خود و اثبات ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راست

الجزء السادس من اجزاء الثلاثین

لا یحب الله

ویریدون ان یفرقوا و میخواهند که جدائی افکنند بین الله و رسله میان خدا و رسولان او با آنکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران او

سورة النسا

معتبر و معتمد به نسبت وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده‌ایم برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده
وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که ایمان آورده‌اند بِاللَّهِ بخدای وَرُسُلِهِ و فرستادگان او وَلَمْ
يُفَرِّقُوا و جدا نکرده‌اند بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند أُولَئِكَ
آن گروه که مومنان حقیق‌اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غائب خوانند
یعنی خدا بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را که وعده داده است وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای
آمرزنده سیئات ایشان رَحِيمًا مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر
آورده‌اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان
بجناب رسالت آمده گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری یکبار کتابی بیار چنانچه
موسی علیه السلام آورده بود آیت آمد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سوال میکنند از تو اهل کتاب
یعنی در میخواهند أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ اگر فرود آری برایشان كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ کتابی از آسمان یکبار
چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که
معاینه ببینیم که فرو می‌آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که رسول
خدای و چون این درخواست جهت تعنت بود و سمت اجابت نیافت حق سبحانه
تسلیه فرمود آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که از سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى پس
بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواستند از موسی علیه السلام
أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ بزرگتر ازین درخواست در آن وقت که کلام حق شنیدند فَقَالُوا پس گفتند
أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً بنمای ما خدا را عیان فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی
آتشی از آسمان فرود آمد و بسوخت ایشان را بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال
که طلب رویت است در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ
پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَآتَيْنَا مُوسَى و دادیم موسی را
علیه السلام سُلْطَانًا مُبِينًا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان را و ایشان
فرمان بردار نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و بر داشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِيثَاقِهِمْ بسبب

لا یحب الله

پیمان قبول کنند و ایشان آن بار گرفته و از قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را
بزبان یوشع علیه السلام که در آیید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید
و ایشان این حکم اباء کردند وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بزبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوا که
ستم مکنید و از حد در مگذرید فِي السَّبْتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان
ازین امر سر بتافتند و زلت نمودند وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها
مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود در اکردیم با
هرچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ و دیگر بسبب کفر ایشان بحجتها و
با قرآن وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَقَوْلِهِمْ
قُلُوبُنَا غُلْفٌ و دیگر گفتار ایشان که دلهای ما در غلافست یعنی از دانش پر شده
محتاج علم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم الحجه محمد صلی الله علیه وآله وسلم نمیکند
بدانند خدا ... نیست که میگویند بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان
بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب کرده شده و مدد توفیق و تدبر
در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی‌آرند
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی چون عبدالله بن سلام رضی الله عنه و یاران او یا ایمان اندک
غیر معتبر وَبِكُفْرِهِمْ و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام وَقَوْلِهِمْ عَلَى
مَرْيَمَ و گفتن ایشان بنسبت مریم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده
وَقَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما کشتیم مسیح عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم را
رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای این وصف خدائیست مر عیسی را نه قول یهود وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند
او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند او را وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لکن مشتبه شده بر ایشان وقتی که شبه
عیسی علیه السلام بر ططیانوس افتاد و این قصه در سوره آل عمران گذشت وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا و بدرستی آنانکه اختلاف کردند فِيهِ در شأن عیسی علیه السلام لَفِي شَكٍّ
مِنْهُ هر آینه در گمان و تردد بوده‌اند از قتل او چه در وقتی که مترصد را برآن و گفتند که
این عیسی است بطلب وی مشغول شدند و چون از مترصد چیزی نیافتند آغاز اضطراب

سورة النسا

و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی گفته اند شبیه عیسی بر روی
بود و پیش بود روز دیگر که پای دار آمدند مقتول را نظر در آوردند گفتند الوجه وجه عیسی
والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او هیچ علم إِلَّا
اتِّبَاعَ الظَّنِّ مگر آنکه پیروی گمان میکنند وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نکشته اند عیسی را بیقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ
بلکه خدای برداشته است او را و بمحل کرامت برده وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب
در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حَكِيمًا حکم کننده و متقن بود باید بر
کننده بحکمت و رحم عیسی علیه السلام وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و نیست از اهل کتاب یکی إِلَّا
لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ خود و آن در وقت
معاینه عذاب بود که ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند
بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را
بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او اهل نزد اسلام
دلالت کند و علل مختلف از میان مردم برخیزد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند
و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین ماند
آنگه متوفی شود و مومنان بروی نماز گزارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت يَكُونُ
باشد عیسی عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری
بآنکه او را ابن الله گفته اند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین
بدین یهود بوده اند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال
کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید وَبِصَدِّهِمْ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيرًا بسیاری را
از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و با مردمان
گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر گرفتن ایشان
ربا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربا در توریت وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ
و دیگر بخوردن مال های مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا

لا بجا الله

و آماده کردیم

و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ برای کافران از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم
لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان علم یعنی آنان که علم شریعت بیاموزند و باخلاص
در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان
از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است
بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی
وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ایمان می آرند بگزارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که
در شرایع همه ایشان نماز مقرر بود وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان
آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و روز آخر که قیامت است أُولَئِكَ آن گروه که متصف
و مصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن
دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کرده ایم سوی تو كَمَا ع
أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که
مشرکان را بیم کرد و بدعای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که این سخن
جواب اهل کتاب است که می گفتند کتابی بیکبار از حق سبحانه میفرماید که کار رسول و وحی
هم چو بوحیست وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم
السلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ بسوی ابراهیم و اسمعیل و
اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ و تخصیص این
پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت تعظیم و تفضیلست چنانچه
ابراهیم اول اولی العزمست و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و پیغمبر
ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بحمد و ثنا
الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی که شریعت داود علیه السلام همان شریعت
توریت بود وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولانی را که در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ نام
برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین چون یوسف و ذکریا
و یحیی و الیاس و الیسع و غیر ایشان وَرُسُلًا و رسولانی که خبر ایشان بر تو نفرستادیم

سورة النسا

نقصصهم عليك

و نام ایشان ظاهر نکردیم وَکَلَّمَ اللّهُ مُوسَى و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيماً سخن گفتن
بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر ذروه طور بود
با حضرت پیغمبر ما در غرفه نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمامی
اسرائیل چیز نیافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمد صلی الله
علیه وآله وسلم اطلاع نیافت بیت موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدا بالای عرش
پایه طور محمد است وفرستادیم رُسُلاً پیغمبران را مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان مر اهل ایمان
وَمُنذِرِينَ و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ
مردمان را عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که
ما را پیغمبری نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک بازدارد وَكَانَ اللّهُ عَزِيزاً و هست
خدای غالب بر آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيماً محکم کار در آنچه تدبیر کرد
امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبر بنوعی از وحی و عجایب [illegible]
آورده اند که از رؤسا کفار جمعی نزد سید مختار علیه الصلوة والسلام آمده گفتند
ای محمد ما احبار یهود را از دین و آیین تو سوال کرده ایم و از نبوت و کیفیت
تو استفسار نموده ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست
معارض این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که بخدا اگر شما می دانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند که نمیدانیم و هیچ
گواهی نداریم آیت آمد که اگر ایشان گواهی نمیدهند لَكِنِ اللّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی
میدهد و تبیین نبوت تو میکند بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن
قرآنست که معجزه ایست روشن و دلالت کننده بر نبوت تو أَنزَلَهُ فرو فرستاد
قرآن را بِعِلْمِهِ ملتبس بعلم خاص بود و آن علمست بانزال قرآن بر نظمی که عاجز شدند
از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلآئِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند
به نبوت تو وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيداً و بسنده است خدای گواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بدرستی که
آنانکه کافر شدند از نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ و باز داشتند مردمان را از راه

لا یحب الله

بعداوت جهاد

صفاتی که

خدا تعالی بکتمان نعت محمد علیه الصلوة والسلام و تغییر آن قَدْ ضَلُّواْ هر آینه گمراه شدند
ضَلاَلاً بَعِيداً گمراهی به نهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کردند إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُواْ بدرستی که آنانکه پوشیدند حق را وَظَلَمُواْ و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای
که بیامرزد ایشان را وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشان را طَرِيقاً راهی إِلاَّ طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه
دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً جاوید در آن و همیشه ساکن آن
وَكَانَ ذَلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللّهِ يَسِيراً بر خدای تعالی
آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما فرستاده بِالْحَقِّ
بسخن درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن مِن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُواْ
پس بگروید بدو خَيْراً لَّكُمْ گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وَإِن تَكْفُرُواْ و اگر کافر شوید
فَإِنَّ لِلّهِ پس بدرستی که مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست
پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه با ایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللّهُ و
هست خدای عَلِيماً دانا باحوال شما حَكِيماً حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لاَ تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود جهودان را
میگوید که در جانب عزیر غلو مکنید بدان وجه که او را ابن الله میگوید و در طرف نکوهش
عیسی غلو منمایید تا حدی که او را ابن الزنا میگوید و ترسایان را میفرماید که در جانب
ستایش عیسی علیه السلام غالی مشوید بدان شایبه که او را ابن الله خوانید وَلاَ تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ
و هیچ کدام از شما مگویید بر خدای إِلاَّ الْحَقِّ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی
و عزیر پسران او نیستند بلکه بندگان اویند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح
عیسی بن مریم است رَسُولُ اللّهِ فرستاده خداست وَكَلِمَتُهُ و کلمه او گفته اند که مراد
از کلمه بشارتست بوقوع ولدی بی مساس احدی أَلْقَاهَا برسانید آن کلمه را خدا
إِلَى مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِّنْهُ و دیگر عیسی جدا و [illegible]
صادر شده از حق تعالی بی واسطه اسباب فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدا

سورة النسا

اقنوم
اصل

و فرستادگان او خطاب با ترسایان خاصه «وَلَا تَقُولُوا ثَلٰثَةٌ» و مگوئید که خدایان ما سه‌اند
اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه‌اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند
که الله عبارت از سه جوهر است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیات
یعنی روح القدس یعنی حیات و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه میفرماید «اِنْتَهُوا»
باز ایستید از تثلیث «خَیْرًا لَّکُمْ» باز ایستادن که آن خیر شما باشد «اِنَّمَا اللّٰهُ» جز این
نیست که الله «اِلٰهٌ وَّاحِدٌ» خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را هیچ وجه از وجوه
در وی راه نیست «سُبْحٰنَهٗ» پاکی یاد میکنیم او را پاکی یاد کردن «اَنْ یَّکُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ» از آنکه
او را فرزند باشد «لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ» مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
و همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل پدر پس از اهل آسمان
و زمین کسی فرزند او نبود «وَکَفٰی بِاللّٰهِ وَکِیْلًا» و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان
تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد است
و خدای خود قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر است که نصاری
نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او گفتند
شما آنرا عیب میدارید گفتند تو میگوئی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد
حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و بهیچکس آنرا عیب نشمرد و موافق قول آنحضرت
آیت آمد «لَنْ یَّسْتَنْکِفَ الْمَسِیْحُ» ننگ ندارد عیسی و تعظم نورزد «اَنْ یَّکُوْنَ عَبْدًا لِّلّٰهِ» از آنکه بنده باشد مر خدای را
و چون عبده ملکه نیز ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند
«وَلَا الْمَلٰٓئِکَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ» و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت‌اند
در عالم آورده که اینها حمله عرش‌اند و در انوار گفته که گروهی‌اند در حوالی عرش «وَمَنْ یَّسْتَنْکِفْ»
و هر که ننگ دارد «عَنْ عِبَادَتِهٖ» از پرستش خدای تعالی «وَیَسْتَکْبِرْ» و سرکشی کند از آن «فَسَیَحْشُرُهُمْ
اِلَیْهِ» پس زود باشد که حشر کند خدای ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود «جَمِیْعًا» همه ایشان را
تا جزا و مکافات بدیشان رساند «فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ» اما آنانکه ایمان آورده‌اند و
عمل صالح کرده‌اند «فَیُوَفِّیْهِمْ اُجُوْرَهُمْ» پس تمام بدهد خدای تعالی مزدهای عمل ایشان را «وَیَزِیْدُهُمْ»

لا یحب الله

نیز بر جزای

سورة النسا

نیز بر جزای ایشان «مِّنْ فَضْلِهٖ» از افزونی کرم خود «وَاَمَّا الَّذِیْنَ اسْتَنْکَفُوْا وَاسْتَکْبَرُوْا» و اما آنکه ننگ داشته‌اند از پرستش
حق استنکاف و استکبار کرده‌اند «فَیُعَذِّبُهُمْ» پس عذاب کند ایشان را «عَذَابًا اَلِیْمًا» عذابی دردناک
«وَّلَا یَجِدُوْنَ لَهُمْ» و نیابند مر ایشان را «مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ» بجز خدای «وَلِیًّا» دوستداری «وَّلَا نَصِیْرًا» و یاری
و مددکاری «یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ» ای آدمیان «قَدْ جَآءَکُمْ» بدرستی که آمد بشما «بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ» حجتی و دلیلی
از پیش پروردگار شما که آن محمد است یا معجزات او یا دین اسلام «وَاَنْزَلْنَآ اِلَیْکُمْ» و فرستادیم
بسوی شما «نُوْرًا مُّبِیْنًا» نوری ظاهر که قرآن است «فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ» پس آنانکه ایمان آورده‌اند
بخدای «وَاعْتَصَمُوْا بِهٖ» و چنگ در زدند بکتاب او یا بدو پناه برده‌اند از وسوسه شیطان
«فَسَیُدْخِلُهُمْ» پس زود باشد که درآرد ایشان را «فِیْ رَحْمَةٍ مِّنْهُ» در ثوابی که از وی بازای ایمان
مقرر شده «وَّفَضْلٍ» و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان «وَّیَهْدِیْهِمْ اِلَیْهِ» و راه نماید ایشانرا
بجزو یا بآنچه وعده کرده «صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا» راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا
و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه منقولست که من بیمار شدم
و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالیست و من
کلالام یعنی والدین و ولد ندارم مرا خواهری چند هست و این مال خود را چگونه قسمت
برایشان کنم این آیت نازل شد که «یَسْتَفْتُوْنَکَ» طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله
«قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیْکُمْ» بگو که خدای تعالی حکم میکند «فِی الْکَلٰلَةِ» در میراث کلاله «اِنِ امْرُؤٌا هَلَکَ» اگر مردی هلاک گردد
یعنی بمیرد و چنان مردی که «لَیْسَ لَهٗ وَلَدٌ» نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد
اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت «وَّلَهٗٓ اُخْتٌ» و مر او را خواهری باشد «فَلَهَا نِصْفُ
مَا تَرَکَ» پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال «وَهُوَ» و آن مرد «یَرِثُهَآ» میراث
میگیرد از خواهر «اِنْ لَّمْ یَکُنْ لَّهَا وَلَدٌ» اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مالست
آن فرزند خواه مذکر خواه مونث والا مراد مذکرست چه مونث حجب برادر نمیکند
«فَاِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ» پس اگر باشند خواهران مرده دو تا «فَلَهُمَا الثُّلُثٰنِ» پس ایشانرا دو ثلث است
«مِمَّا تَرَکَ» از آنچه گذاشته است مرده «وَاِنْ کَانُوْٓا اِخْوَةً» و اگر باشند وارثان او برادران
و خواهران «رِّجَالًا وَّنِسَآءً» مردان و زنان «فَلِلذَّکَرِ» پس مذکر را باشد از میراث «مِثْلُ»

سورة المائدة
مدنیه

حظ الانثیین یعنی دو برابر سهم دختر ان سهم پسر است یبین الله لکم بیان میکند خدای احکام میراث برای شما ان
تضلوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست است برای کراهت آنکه گمراه گردید
والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات علیم داناست سورة المائدة
مدنیه مایه و عشرون آیه بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید
وفا کنید بالعقود بعهدها که با یکدیگر کنید در عقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح
و عقد بیع و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهار پایان بسته زبان
که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو
کوهی و گورخر یا بچه که از بطون انعام بیرون آید الا ما یتلی علیکم مگر آنکه خوانده خواهد شد
بر شما در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة الآیه غیر محلی الصید نه حلال کنندگان و ارندگان
صید را و انتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر آنکه
وحشی باشد و آن را صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است ان الله بدرستی که
خدای یحکم حکم کند در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج را یا نشانهای دین حق را
آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او سفاهت و بی باکی
و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد
و گفت ای محمد مرا بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و باقامت صلوة و ادای
زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا و اتباع باشند که کار با
مشاورت ایشان قطع نمایم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم و اگر رضا دهند
دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان
سخن گوید کافر آید و غادر بیرون رود و پس حطم بیرون آمد و شتران مدینه را
یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه
عمره قضا توجه فرموده بود مومنان شنیدند که حطم با

دیدند که شتران بغارت برده را قلاده های آراسته بر سم هدی بگردن ایشان بسته
تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما
لایق نباشد و آیت آمد که حرمت شعائر مشکنید و لا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را
بقتال و غارت و لا الهدی و نه هدی را که نامزد کعبه باشد و لا القلائد و نه خداوندان قلاده ها را از هدی
و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای حرم تا معلوم
شود که هدی است و کسی تعرض نکند و لا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند
یبتغون فضلا من ربهم میطلبند قاصدان حرم فضلی از پروردگار خویش یعنی ثواب از خدای یا روزی
بسبب تجارت و کفار میطلبند که روزی و رضوانا و میطلبند مومنان خشنودی خدای و
کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که رضوان حجت و اذا حللتم و چون از
احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید و لا یجرمنکم و بر آن
ندارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز داشتند
شما را در حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد در گذرید و با یشان
آن خواهید که آن کافران با قاصدان حرم کنید حکم این آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن
در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافر از اهدی و قلائد بامان نیست و تعاونوا
و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکویی که متابعت امر است یا پیروی سنت یا اتباع
یا بیعت و التقوی و پرهیزکاری و مخالفت هوا و لا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی که ترک
فرمانست یا کفر و العدوان و بر ستمکاری یا اتباع بدعت و اتقوا الله و بترسید از
نافرمانی خدای ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت عقوبت است بر نافرمانان
حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و او جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته
باشد و الدم و خون روان و لحم الخنزیر و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم
و غیر آن و ما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند غیر خدای
نزد یک ذبح او مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشتند و المنخنقة
و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفندان را خفه

نکردند تا می‌مرد پس بخورند سپس والموقوذة و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد والمتردیة و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد والنطیحة و آنچه شاخ زده باشد دیگری اورا و مرده وما اکل السبع و باقی آنچه درنده اورا خورده باشد از درنده و مرده بود الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح اورا و در زندگی باشد بدان که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وما ذبح علی النصب و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب اند در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می‌آوردند و بران قربان میکردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و بدین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند وان تستقسموا و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بالازلام به تیرهای اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بودی بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدان کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بوده می‌سپرده اند بر یکی نوشته بود که امرنی ربی و بر دیگر نهانی ربی و سیوم آنرا هیچ گفتندی از کتابت خالی بود پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه کرده سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان امر اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر هیچ برآمدی باز رجوع بخریطه نمودی و گفته اند مراد استقسام جزور است بر انصبا معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را اعتقاد در اهتمام ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذلکم این استقسام فسق بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که افترا است بر خدای تعالی اگر رب اورا امر خواهد یا شرک اگر غیر اورا می‌گویند الیوم امروز که روز جمعه است و عرفه یئس الذین کفروا ناامید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فلا تخشوهم پس مترسید از فتنهٔ ایشان واخشون

لایحب الله

واز من

و از من بترسید این آیت بوقت نماز دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر غضبا سوار بود و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز نزیست الیوم امروز اکملت لکم کامل گردانیدم برای شما دینکم دین شما را واتممت علیکم و تمام کردم بر شما نعمتی نعمت خود را که حج گزاردید ایمن و مطمئن و هیچ مشرکی با شما حج نگزارد ورضیت و اختیار کردم لکم الاسلام برای شما اسلام را دینا دینی پاکیزه‌تر از همه دینها فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند فی مخمصة در گرسنگی و نایافت طعام و ازین محرمات که مذکور شد بخورد غیر متجانف لاثم در حالتی که مایل باشد بسوی گناهی یعنی تلذذ نخورد یا زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزگار است مر اورا درین گناه رحیم مهربان بروی که باکل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اورا زید الخیر نام نهاده بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی می‌باشیم که ما شکار سگان و مرغان شکاری صحرائی میکنیم و سگان آل ذریح و آل جوین جانوران وحشی میگیرند بعضی ازانجمله است که ما دریابیم و بعضی ازانکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است حق سبحانه فرموده مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیت آمد یسئلونک از تو می‌پرسند که از مطاعم ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده اند بدیشان قل احل لکم الطیبات بگو حلال کرده شد بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشید وما علمتم و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید من الجوارح از شکار کنندگان خواه از سباع چون یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مکلبین در حالتی که شما مؤدب و معلم ایشان تعلمونهن می‌آموزید جانوران شکاری را مما علمکم الله از آنچه خدای شما را آموخته است از طریق تادیب و آن چنانست که از پی شکار برود وقتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخواندن او باز آید و شکاری را که بگیرد و از و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آنچیزی که جانوران

سوره مائده

سگ شکاری نگاه داشته‌اند برای شما و نخورده‌اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده‌اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید نام خدا را
عَلَيْهِ بر آنچیزی که تعلیم داده‌اید در وقت ارسال او بجانب صید و گفته‌اند تسمیه الله
اللهم به عمد در نزد باید گفت و تسمیه اله نیز کفایت است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
تعالی در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای تعالی زود حساب است
و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ یعنی در روز نزول این آیت أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال
کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای تعالی وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ طعام آنانکه ایشانرا کتاب داده‌اند
یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما
نیز ایشان را حلالست در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای تعالی میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ
و دیگر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده‌اند و این تزویج
اولویت است و اگر نه امت مومنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنها که ایشان را کتاب داده‌اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی
رحمه الله علیه آزادانند پس امه کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام ابی حنیفه
رضی الله عنه عفایفند پس بقول او حره و امه از کتابیات مساوی باشد در جواز
نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ حالی که
شما بدان نکاح عفت و صلاح جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فرا گیرنده
دوستان پنهانی وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع
اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شد کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
و او در آن سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای خود را
از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو نرمه گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ
إِلَى الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق موصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا
بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رضی الله عنه نظر بر ظاهر نموده باید که تمام سر را مسح کرد

مجاهر: فاجر

ع

لا یحب الله

و نزد امام اعظم

و نزد امام اعظم رضی الله عنه مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رضی الله عنه میگوید
آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافیست وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئید پایهای
خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا آن دو استخوان برون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصل که میان ساق
و قدمست حفص بِأَرْجُلِكُمْ بطریق جر خوانده است مجاور که و عذاب یوم الیم و حفص نصب
خوانده عطف بر وجوهکم وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید
وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰ و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر باشید
أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَائِطِ از خلاجای یعنی محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده
باشید زنان را یا مباشرت فاحش فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا یابید
و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که از ان هلاک نفس متیقن باشد و با آب در حاجت
بود و آلت استقا یافت نشود یا بعز و شدت و شما حمیت آن هذا فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس
قصد کنید بخاک پاک و هر چیزی پاک که از جنس زمین بود الا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح
کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ رویها و دستهای خود را از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجوه و یکی
برای ایدی مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ
عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگ فرا گیرد وَلَٰكِن يُرِيدُ و لکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک گرداند
از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوبست وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تا تمام گرداند نعمت خود را
عَلَيْكُمْ بر شما یا بکه رخصت میکند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما شکر گوئید بر نعمتها
او و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی این آیه بزبان اشارت آنست که چون برخیزید
از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای
خود را که بدان توجه بدنیا کرده‌اید بشوئید باب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید
از تمسک بعلایق دارین و تخلق باخلاق الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را
در راه حق و پایها را از طین طبیعت و قیام بانانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت
رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را
از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرمش بغیرها و سر را از تو

سوره مائده

وجودی که آلودگی ازان کثیف‌تر نیست و آلودگی ذنب لایعادله ذنب مثبت ای پندار
وجود آلوده خود را پاک سازد کین طهارت سالک را غازی مکن وَاذْكُرُوا و یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و شرایع آن وَمِيثَاقَهُ الَّذِي و یاد آرید
پیمان او را که وَاثَقَكُمْ بِهِ با شما پیمان بست یعنی آن پیمانی که خدای بسته است با
در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بستید که بر سمع
و طاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنیدیم قول شما را وَأَطَعْنَا و فرمان
بردیم امر ترا و گفته‌اند مراد بیعت رضوانست که در تحت الشجره واقع شده در عام
حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت محلش مذکور خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست
بآنچه در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قایم گشتندگان
بحق لِلَّهِ برای خدای شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد شما را البته
شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا برآنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض
عهد ایشان کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى که عدل نزدیکتر است به پرهیزکاری و چون
عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربیت قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام
خواهد بود رباعی عدل کن زانکه در ولایت دل — در پیغمبری زند عادل — عدل مشعل
است ملک آرای — دین و دولت ز عدل ماند جای وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از
خدای در ظلم و ستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید از عدل و ظلم وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده است خدای آنکسان را که ایمان
آورده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کرده‌اند وعده این است که لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست
آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ از فضل او وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند قرآن را أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه اصحاب دوزخند
آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه غطفان بجرب بجی از
محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با سر کوه که ذو غورث نام

لایحب الله

و پشت بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام را امید میدید در وقتی که یاران پراکنده بود و حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از لشکریان دورتر در سایه درختی تکیه فرموده و جامه‌های تر بر درخت
افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند در یاب که محمد صلی الله علیه وآله وسلم تنها در
پای آن درخت تکیه فرموده و یارانش ازو دور شده‌اند و درین محل بدست توان یافت
غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی یعنی کیست که ترا حمایت کند و ترا
امروز از تو کفایت کند حضرت فرمود که الله ترا منع خواهد کرد که مانع و کافی اوست
فی الحال جبرئیل علیه السلام دست بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد
و سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم آنرا برداشته بر سر وی ایستاد و گفت من یمنعک منی
آن مرد گفت هیچکس ترا ازمن منع نتواند کرد و پس کلمه شهادت بگفت و بیان قوم
باز رفت ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیت فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گروندگان اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدا را که بر شما ارزانی فرموده إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون
قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ آنکه بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ
دستهای خود را بقتل و اهلاک فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس خدای باز داشت دستهای ایشان را
عَنْكُمْ از شما و مضرت ایشان از شما گردانید و بعضی برآنند که نزول آیه
در قصه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت
دیت عامریان و شرح این قضیه در سوره حشر خواهد آمد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از کفران این نعمتها وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان که
رساننده خیر و باز دارنده از شر اوست وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ و هر آینه که فرا گرفت خدای
مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام و محاربت با
جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر هر یکی از سبطی که
تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پاسبان وفای قوم خود شوند بدان پیمان
و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود
موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا با همه ولایت شام

یمنعک منی

سوره مائده ع

بر بنی اسرائیل پانزده هزار دیهی دارد و آن مواضع در آن وقت مسکن جباران بود و ایشان را
عمالقه می گفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد و چون لشکر فرعون غرق
شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که
هزار دیه دارد و در هر دیهی هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام
دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک
اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران
ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و
سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قد با طول داشتند و در
تیسیر آورده که از هشت صد گز تا هشت گز بود پس بعضی ایشان را دیدند یکی خوشه انگور
آن مقدار بود که پنج کس بر نمی توانستند داشت و پنج نفر در یک نیمه از پوست انار ایشان
می گنجیدند و نقبا باز گشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نباید
داد چه ممکن است که خوف ایشان مستولی شده نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد
کردند که احوال ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب نمایند
پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند و ده
نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند
و دو نقیب که یوشع بن نون از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد
و قرار خود باستادند و غلغله در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطرار در میان ایشان
پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وقال الله و گفت خدای تعالی انی معکم بدستی که
من با شمام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بخدای که اگر بپای
دارید نماز را بشرائط آن و آتیتم الزکوة و بدهید زکوة را بارباب استحقاق و آمنتم برسلی لا بجا الله
و تصدیق کنید پیغمبران مرا و عزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان را بجای آرید
چه امر ایشان امر خداست که تعظیم امر الله و اقرضتم الله و قرض دهید خدای تعالی را یعنی نفقه
کنید در راه او قرضا حسنا نفقه دادنی نیک لاکفرن عنکم هر آینه در گذرانم از شما سیاتکم

گناهان شما را ولادخلنکم و در آرم شما را جنات تجری بوستانهایی که جاریست من تحتها الانهار
از زیر درختان آن جویها فمن کفر پس هر که کافر شود بعد ذلک بعد ازین شرط و عهد منکم
از شما فقد ضل پس هر آینه گم کرده است سواء السبیل راه راست را بنی اسرائیل من عهد را
نقض کردند و حق سبحانه و تعالی فرمود فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم
براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردیم یا خواری و جزیه بر ایشان وضع کردیم
وجعلنا قلوبهم و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسیة سخت چنانچه که متاثر نشود از شنیدن
آیات و استماع تخویفات یحرفون الکلم میگردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم عن مواضعه از جای بجای او یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم وضع میکنند یا کلمات توریت را تاویل میسازند یا در تلاوت فاسد
ونسوا حظا و ترک کردند بهره تمام را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت
از متابعت پیغمبر آخر الزمان ولاتزال تطلع و همیشه هستی تو که مطلع میشوی علی خائنة منهم
بر خیانتی از جهودان الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن
سلام و اصحاب او فاعف عنهم پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند واصفح
و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح
بآیت السیف منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را کنند
ومن الذین قالوا و از آنها که گفتند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم خود را بجهة نصرانی نسبت
داده اند یعنی نصران نام دیه که حضرت عیسی علیه السلام در آن می بود یا آنکه گفتند نحن
انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان اخذنا میثاقهم بگرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان
گرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی مما ذکروا به از آنچه بدان
پند داده شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیط که احمد رسول است علیه الصلوة و السلام
فاغرینا پس برانگیختیم بتومی یعنی جان سختی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر و سورة مائده
البغضاء و بغض نهان در دل الی یوم القیمة تا روز رستخیز و الحال آنست که نصاری سه فرقه
همه دشمن یکدیگر و بعضی معتزان برآنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان وسوف ینبئهم الله

رزور و باشد که بیاکا باشد و جیز دهد خدای تعالی ایشان را بما کانوا یصنعون بانچه ایشان میکنند و آن
جزاء او جزا و مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسایان قد جاءکم رسولنا
بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یبین لکم روشن میکرد اند برای شما کثیرا بسیاری
مما کنتم تخفون از انچه هستید که آنرا پنهان میداشتید من الکتاب از توریت چون نعت
پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آیت رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیهما الصلوة
والسلام ویعفوا عن کثیر و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بانچه هیچ مصلحتی
دینی بدان وابسته نیست نقلست که یهودی با حضرت گفت که کدام است آن کثیری که
از ان عفو کردی حضرت ازو اعراض کرد دوم و سیم نوبت مبالغه کرد و حضرت
روی ازو میگردانید و قصد یهودی آن بود که تا قصه از وی ظاهر گردد بترک عفو
در طلب خود سه کرت چو اعراض حضرتش دید بگروید تصدیق آنحضرت متیقن شده
فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور روشنایی که
دفع کننده ظلمت ضلالت است وکتاب مبین و کتابی روشن کننده و بخود روشن
گفته اند نور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و کتاب مبین قرآن و در بحر الحقایق آورده
وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور کرم از ظلمت کتم عدم
بیرون آورد نور روی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد از ان عالم را برای ظهور نور وی
و نور ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکورست که
اصل منشا و مبدا جمله حقایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدیست
صلی الله علیه و آله وسلم که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانیست
و واقع میان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالمان
صور و اجزا التفصیل او و آدم و آدمیان نسخه برای تکمیل او و الیه اشاره بقوله صلی الله علیه و آله وسلم
انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من دونه تحت لوائی نظم آنچه اول شد پدید از جیب غیب
بود نور جان او بی هیچ ریب بعد از ان آن نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و
لوح و قلم یک علم از نور پاکش عالمست یک علم ذریت است و آدمست نور او چون

لا یحب الله

اصل موجودات بود

اصل موجودات بود ذات او چون مظهر مطلق ذات بود واجب آمد دعوت هر دو جهانش
دعوت ذرات بدو و نشانش یهدی به الله راه مینماید خدای بدین نور یا کتاب من اتبع
رضوانه آنرا که پیروی خشنودی او میکند سبل السلام بطلب راههای سلامت از عذاب که
آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشت است ویخرجهم و بیرون می آرد
ایشان را من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل الی النور بروشنایی ایمان یا یقین یا علم
باذنه بارادت و توفیق خود ویهدیهم و راه مینماید ایشان را الی صراط مستقیم براه راست که
نزدیکترین راههاست بحق لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه قالوا ان الله گفتند
بدرستی که الله هو المسیح ابن مریم او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه
و ملکانیان قول ایشان همین که میگویند پسر مریم خداست ظاهرست ما در قدم است
ر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است
و ولد اصغر و چه درست که اصغر اله اکبر باشد قل فمن یملک پس بگو که کیست که مالک
و منع کند من الله از ارادت خدای شیئا چیزی را یعنی کیست مانع تواند شد ان اراد
اگر خواهد ان یهلک المسیح ابن مریم آنکه هلاک کند عیسی ابن مریم را وامه و مادر او را ومن فی الارض
جمیعا و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او معبود داند و قابل فنا چون دیگر
ممکنات و چنین کس خدای را نشاید ولله ملک السموات والارض و مر خدای راست پادشاهی آسمانها
و زمینها و ما بینهما و آنچه در میان ایشانست یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد قادر علی
الاطلاق اوست بی اصلی و ماده می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از
ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا میکند از اصلی که جنس میت چون آدم از خاک
و از اصلی که جنس است چون والدین یا از مرد بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی
والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزها تواناست وقالت الیهود والنصاری و گفتند جهودان
و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خداییم او مارا چون پدرست در مهربانی و در شفقت
و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهیم نخعی فرموده که در توریت بدان
خطاب کرد که یا ابناء احباری ایشان خواندند که یا ابنای ابکاری او در کلی

سوره مائده

انجیل ست که نصاری ام اند و بگر ایشان چنین خواندند الی ابی و ابیکم و احبّاؤه و دیگر گفتند
که ما دوست داران خداایم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ پس بگو چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوبِكُمْ
گناهان شما و آن عذاب در دنیا قتل و اسر است و در آخرت سخن ایشان
ایاما معدودات پس اگر می بود پدر شما را عذاب نمیکرد زیرا که هر گز پدر پسر نخواهد
و دوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسر بید و نه دوست بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ
ملک شما آدمید کانید مِمَّنْ خَلَقَ از انها که خدا آفریده است همچو سایر بنی آدم بر بدی
و نیکی باداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد خدای هر کرا خواهد و آنها اهل ایمان
وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا می خواهد و آنها مشرکانند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایرا است
پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و در وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان
باشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولُنَا هر آینه که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ بیان میکرد و اند برای شما راه حق
عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ در انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل أَنْ تَقُولُوا تا نگوئید شما مَا جَاءَنَا
نیامد بما مِنْ بَشِيرٍ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ پس آمد بشما بَشِيرٌ بشارت
دهنده مومنان بکرامت وَنَذِيرٌ و ترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و خدای بر همه چیز توانا و درست اگر خواهی در پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال
که میان موسی و عیسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر فرستاد و همه از بنی اسرائیل خالی
بن سنان از عرب و در این آیت منت می نهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی
مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم
تا رنگ بد ظلمت باطل همه جهان عالم آرای روشن او نور هدی گرفت وَإِذْ
قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن چون گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند
يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را که بر شما است بر شما
إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ
امت آن مقدار پیغمبر مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شما را پادشاهان

و فی نهرکا

هزار پیغمبر فرستاد و هر که آمد ... نبوت انهای ... چنانچه در مدت ... میان عیسی و محمد علیهما السلام بود

لا یحبّ الله

و آله سلم ... من عیسی علی الله علیه ... قال بن سنان ... و از وحی ...

بی ملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خود بید با منازل شما وسیع است و در وی
آب جاریست چون منازل ملوک وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا و بداد شما را از من و سلوی
و سایه پروردن شکافتن بحر آنچه نداد کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان زمان شما يَا قَوْمِ ای گروه
ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آئید بزمین پاک کرده شده مگر ولایت شام است یا طور و حوالی
آن یا فلسطین و بعضی از اردن و اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است
الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که ساکن شما باشد
بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند سخن نقبا خود و می گفتند
اگر ما را بگروه باشد بمصر باز گردیم موسی علیه السلام گفت وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بهمان
راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ اگر چنین کنید باز گردید زیان زدگان در دنیا از ثواب
جهاد و در آخرت از لقای رب العباد قَالُوا يَا مُوسَىٰ ایشان گفتند ای موسی إِنَّ فِيهَا هر آینه
که در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که معاونت
میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و ما در نمی آئیم بدان زمین جهت جنگ حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا وقتی که
بیرون آیند ایشان از آن فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند از آنجا بی جنگ و ولایت را
تسلیم ما کنند فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما در آینده گانیم بدان قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنها که
ترسیدند از خدای أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام کرد خدای بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد
و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آئید
بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذر تنگ کنید و نعجوا
رها مکنید فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس در آئید از آن در بدین وجه که گفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس
هر آینه که شما غالب آیید زیرا که ایشان جسمی چند بی دل و تنها ورند بجا اصل این سخن
بالهام الهی دانسته بودند یا با خبار موسی علیه السلام وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا و بر خدای توکل کنید
در این حرب إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ
گفتند ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا هر آینه که ما هرگز در نمی آئیم بدین ولایت مَا
دَامُوا مادام که ایشان در این مواضعند و تو و کس با اتفاق یکی و سخن کس را

سوره مائده

باور نمیداری فَاذْهَبْ أَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ
به درستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند خدا و رسول را گفته اند مراد
از رب هارون بود و رب یعنی سید است پس هارون را که از وی بزرگتر بود رب گفتند
و کلمه فقاتلا موید این قول است قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي
من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را که هارون است فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدایی
افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این گروه بیرون روندگان از دایره فرمان قَالَ
گفت خدای فَإِنَّهَا پس به درستی که ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام است برایشان تا در آیند
دران و نه مالک شوند بران بسبب شامت نافرمانی أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان
و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسنگ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار
زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و همه شام راه رفتندی و شب
همانجا بودندی که بامداد ازانجا رحلت کرده بودند و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی
علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی
آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب در تیه مردند
و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان بدو
بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت اعیا و اریحا را بگرفت و بنیاد
جباران برانداخت و در خبر آمده که چون موسی بر قوم دعا گفت و حکم شد که
چهل سال سرگردان باشند موسی علیه السلام ازان پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی
با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک
مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان و در تبیان آورده که خطاب با حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که قوم موسی مدت چهل سال سرگشته شدند تو برایشان
اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار آن شدند موسی علیه السلام بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل
بِالْحَقِّ خواندنی به درستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بر هر بطنی

لا یحب الله

ع

پسری و دختری

پسری و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد
اکنون قابیل را زاده بود اقلیما نام داشت در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا میگفتند
و او چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم لیوذا را با قابیل نامزد کرد و اقلیما را
با هابیل قابیل ازین حکم ابا نمود گفت خواهر من اجملست و با من در رحم بوده و او بمن
اولی است آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای برین جمله صدور یافته مرا درین هیچ
اختیار نیست قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را از من دوست تر میداری لاجرم
آنچه خوب روی تر است بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی
هریک از شما قربان کنید تا بجز می تو آنکه قربانی هر که قبول کرد اقلیما ازان او باشد
حق سبحانه ازین خبر داد إِذْ قَرَّبَا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هریک ازیشان
قُرْبَانًا بقربانی خود هابیل گوسفندار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد
و بر سر کوهی بنهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول نکند ترک اقلیما کنم و قابیل
صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد
و با خود گفت اگر این قربانی من قبول شود و اگر نشود دست از خواهر خود باز
ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود و بدان نوع که
آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را فرو خورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد
از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او در گذشت و بجز دون آن ملتفت نگشت
قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قَالَ
گفت مر هابیل را لَأَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و ازان من
مردود قَالَ گفت هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزگاران
که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشایی و دراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ
بسوی من دست خود را لِتَقْتُلَنِي تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من نیستم دراز کننده يَدِيَ
دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ به درستی که من میترسم از خدای
پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل از قابیل قوی تر بود و با شوکت تر بود اما تسلیم کشید

نصف

سورهٔ مائده

مرقتل را از ترس خدای پس گفت إِنِّي أُرِيدُ من میخواهم أَنْ تَبُوءَ اگر باز گردی تو بِإِثْمِي
معنوت گناه و در قتل من وَإِثْمِكَ و به داشتن گناه تو که آن سبب رد قربانی بود و دست
اراده از هابیل موافق حکم خدا بود فَتَكُونَ پس باشی تو بسبب این دو گناه مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ
از ملازمان دوزخ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش ستمگاران که قتل بناحق کنند
فَطَوَّعَتْ لَهُ پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نَفْسُهُ نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در
کشتن برادر و ندانست که او را چون کشد ابلیس بشکل بشری برو متمثل شد مرغی
در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته
شد و بمرد و قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاد
فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سروی زد و مغزش پریشان ساخت
فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقیه عمر مردود و مطرود بود
و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود
چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را
در جامه پیچید و چهل روز بر پشت گرفت و بهر طرف میگشت و ابن عباس فرموده
که یکسال کشید تا گشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که مرده را
بشکنند بخورند و بسیار رنجه گشت آمد فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای تعالی غُرَابًا
زاغ را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ که میکاوید زمین را بمنقار و بهر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ
را این عمل سبب آن بود تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْءَةَ أَخِيهِ
جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده را بیاورد و در آن
حفره نهاد و خاک بران می پاشید تا پوشیده گشت قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ گفت قابیل که
وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ
در این عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل بهمان طریق
هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه یکسال
او را می کشید و گویند ندامت او بران بود که پدر و مادر از وی تبرا کردند و تمام

لا یحب الله

بجسد او

جسد او سیاه شد و ندای شنید که کن خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا میدید بترسید
که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری از آن خود نابینا از آن خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ
بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ که هر که
بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر او قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ
فِي الْأَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا
بشرط احصان فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد
از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته بآنکه قتل واحد و جمیع
کمیت در استجلاب غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از
قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد
که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود از این کلام ترهیب است از
تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ بدرستی که آمدند بسوی
بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان ما بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن یا آیتهای واضح
ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از ارسال رسل
و انزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز
از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا در گذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که
در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای
مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال را
عرض رسانیدند آنحضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر
بود فرستاد چند روزی در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر می آشامیدند
تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه آن
حضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول خدای بود صلوات الله
و سلامه علیه و آله با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده معانقه کردند

سوره مائده

باخر بسیار را گرفته و دست و پای بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد
و حضرت از این حال وقوف یافته کرز بن جابر را با جمعیت سوار از عقب ایشان فرستاد
و او همه را گرفته دست و گردن بربسته نزد آنحضرت آورد و حق تعالی آیت فرستاد
إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جزای این جنس کسان جز این نیست که يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با دوستان خدای
و رسول او وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و میشتابند در زمین فَسَادًا از برای فساد که قطع طریق و قتل
و غارت است أَنْ يُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی کشته باشند و مال نبرده أَوْ يُصَلَّبُوا یا بکشند
و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشان را
مِنْ خِلَافٍ برخلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته أَوْ يُنْفَوْا یا بیرون کنند
ایشان را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند
گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمة الله علیه نفی را
بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه و آله امر نمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند و
دیگر ایشان را مصلوب ساختند ذَٰلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمْ برای ایشان
خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوایی است در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از جنایه
حق الله است مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان پس اگر محارب
شرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر او و خواه بعد از آن
همه حدود که مذکور شد از او ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد
و اگر از مسلمانانست که قبل از قدرت بر او توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه
میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی که بعینه
نزد او باشد بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم تواند کرد
و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست که قبل القدرت علیه توبه او حدود الله
ساقط شود نه حقوق آدمیان فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای غَفُورٌ

لا یحب الله

آمرزنده گناه است

سورة مائدة

آمرزنده گناه است توبه را رَحِيمٌ مهربانست بتائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان
بترسید از خدای وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدو توان کرد در طلب
قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی مع حفظ
اوامر است و نواهی و در لطایف قشیری گوید وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوال
از عجب و تخلیص افعالست از طلب حظوظ و در کشف الاسرار آورده که وسیله عابدان
نفسانیت و از آن عالمان دلایل و از آن عارفان ترک وسایل عابد بمجاهده توسل
جوید و عالم بمشاهده راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر درین آیت کند
که الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا عالم نظر برین آیت دارد که أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عارف از این کلمه در گذرد که قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ پیر طریقت شیخ الاسلام
خواجه عبد الله انصاری قدس سره العزیز فرموده که الهی وسیله تو هم توئی اگر کسی را
طلب باشد من خود طلب از تو یافتم سبب این طلب آن بی طلب تو داده گنج احسان
بر همه بگشاده این طلب در ما هم از ایجاد تست رستن از بیداد یارب داد تست
این قدر ارشاد تو بخشیده تا بدین بس عیب ما پوشیده قطره احسان کرم
بخشیدی زبس متصل گردان بدریاهای خویش وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید
در راه او با اعدای ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگاری رسید بسبب
این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که
بی آن رستگاری ممکن نیست یکی اول ایمان که اصابت نور است در بدو خلقت
و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه
و منشا اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد
سیوم ابتغاء وسیله و آن فنای ناسوت است در بقای لاهوت و نجات
بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن
استحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود
باز رسته بنور شهود می رسد قطعه چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب

از ظلمت هستی تو آثار رخ نماید از چهرهٔ وحدت عکس پردهٔ کثرت تا در نظرت
اندک و بسیار رخ ننماید ان الذین کفروا بحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام
و ملایکه و مجل و غیر آن لو ان لهم اگر باشد ایشان را ما فی الارض جمیعا همه انچه در زمین
است از صنوف اموال و امتعه و مثله معه و مانند آن همه با آن هم یعنی اگر دو باره
آنچه در زمین است از نقد و جنس کالا از ایشان باشد لیفتدوا به تا آنرا فدای نفس خود
کنند من عذاب یوم القیامة از عذاب روز قیامت ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان
و همان عقوبت لازم ایشان باشد و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست در آن روز
عذابی دردناک یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد می کنند ان یخرجوا
من النار انکه بیرون آیند از آتش دوزخ و ما هم بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون
آیندگان از آتش و لهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع
نیابد والسارق والسارقة و مرد دزد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما ببرید دستهای راست
ایشان چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی و ده درم
نزد امام اعظم و سه درم نزد امام مالک و زیادت چندانچه باشد از حرز یعنی
جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد
مثلا در راه یا در مسجد و نهان بردارند جزاء بما کسبا جزای پاداش مید هیدشان را
پاداش دادنی به آنچه کرده اند و آن ترک حرمت در مال مومن نکالا من الله
و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شود و باز دارد او را
از رجوع بمثل آن عمل والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود حکیم دانا بحکمت
آنچه بدان حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه بعد از ستمکاری
خود یعنی دزدی و اصلح و بصلاح آرد کار خود را با نگه ترا اصنی حضم کند و عازم
باشد بر آنکه دزدی باز عود ننماید فان الله یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبهٔ او
قبول کند اما قطع ید ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است گناه
او را رحیم مهربانست بر او که در محشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب آنحضرت

لا یحب الله

و مراد جمیع امت اند یعنی ندانستید ان الله انکه خدای له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها
و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر که را میخواهد چنانچه سارق را بقطع و یغفر لمن یشاء و می آمرزد
هر که را میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز از مغفرت و تعذیب
قادر و تواناست یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب تشریف است که آنحضرت را بعنوان کرده
و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم اسکن یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض
یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت
پناه محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات رسید او را بصفتهای کامل خطاب کرد
چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لا یحزنک الذین اندوهناک نکرداند ترا آنانکه
از روی عجب یسارعون فی الکفر می شتابند و خود را می افکنند در کفر من الذین قالوا از آنانکه گفتند
آمنا ایمان آوردیم بافواههم بدهانهای ایشان و لم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی
میکردند و من الذین هادوا و بعضی از آن کسان که دین یهودیت دارند سماعون شنوندگانند
قول ترا للکذب برای انکه دروغ گویند بر تو چه ایشان بعد از استماع کلام آنحضرت
بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند
سماعون لقوم آخرین شنوندگان برای گروهی دیگر که لم یاتوک نیامده اند بمجلس تو مراد یهود
خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میرسانیدند و نزول آیت را
سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند
و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن
حد برایشان جاری گردد با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به یثرب نزول کرده
رجم نیست و بی قریظه همسایه حلیف اویند کسی بر ایشان فرستید تا حد زانی
محصن از او بپرسند اگر گوید تازیانه بزنید قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید
سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان بنزد آنحضرت آمدند و صورت حال
با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس

سورة مائده

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمده و از حد زنای محصنین پرسیدند حضرت فرمود
که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد حضرت
فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای تعالی در توریت فرموده که ایشان را
حبل تازیانه طلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده و باز
بر دراز گوش نشانده گرد شهر گردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند
و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریت رجم است نه جلد حضرت فرمود
در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن
صوریا گویند گفتند آری داناتر اهل زمین است بتوریت حضرت فرمود که میان ما و شما
در حکم توریت او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی می باشیم حضرت بحضور او گفتن فرمود
و بعد چند روز او را حاضر کردند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده انت ابن صوریا
گفت نعم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گفت میان من و ایشان تو حکم باشی گفت وا اما
یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را که بدان خدای که توریت را
بر موسی نازل کرده است و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات
داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی
ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن داشتم که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغیر دهم
والا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدا تو چه گفته است حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم گفت خدای من چنان حکم کرده است که چون چهار گواه بر زنای محصن و محصنه
گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریت
نیز همین حکم فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بتجلید
و تحمیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه
و تعالی از حال ایشان خبر داد که یحرفون الکلم تغیر میدهند کلمها را یعنی آیت رجم را من بعد
مواضعه بعد از آنکه خدای وضع کرده آنرا در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم
یقولون میگویند یهود خیبر ان اوتیتم اگر داده شود شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه و

تحمیم روی سیاه کردن

لا یحب الله

بجلد حکم

بجلد حکم کند فخذوه پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید و ان لم تؤتوه و اگر این حکم بشما نداده و رجم
فرماید فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن و من یرد الله فتنته و هر که خدای خواهد ضلالت و فضیحت
یا هلاکت او را فلن تملک پس هرگز نتوانی آورد و مالک نتوانی شد له برای او
من الله شیئا از خدای چیزی در دفع آن مشیت اولئک آن گروه الذین آنانند که در ازل
لم یرد الله نخواسته است خدای ان یطهر که پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قلوبهم دلهای
ایشان را لهم فی الدنیا خزی مر ایشان راست در دنیا رسوائی بآنکه جزیه دهند و از مومنان بترسند
و لهم فی الآخرة و مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ
سماعون للکذب ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ گفتن اکالون للسحت خورندگان حرام اند
یعنی رشوت در حکم فان جاءوک پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان
او اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه و تعالی مخیر ساخت آنحضرت را
درین آیه میان حکم و اعراض و ان تعرض عنهم و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن
یضروک شیئا پس زیان نتوانند رسانید تو چیزی را و ان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم بینهم بالقسط
پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله بدرستی که خدای تعالی یحب المقسطین
دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم و کیف یحکمونک و چگونه حکم می سازند ترا و عندهم التوریة و حال
آنکه توریت نزد ایشانست فیها حکم الله در آن حکم خدای تعالی است رجم ثم یتولون پس
ایشان بر میگردند و اعراض میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب
و ما اولئک بالمؤمنین و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا بدرستی
که فرستادیم التوریة توریت را فیها هدی در وی راه نمودنی بحق و نور و روشنی که ظلمات شبهات را
دفع کند یحکم بها النبیون حکم کرده اند بتوریت پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند
حکم خدای را للذین هادوا برای آنانکه شده اند بدین یهودیت والربانیون و حکم کرده اند علمای
ربانی والاحبار و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مامور شده
بودند بآن از محافظت توریت یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع وکانوا علیه
و بودند بر کتاب شهداء گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فلا تخشوا

ع

سورة مائده

پس مترسید از مردمان در اجرای احکام «واخشون» و از من بترسید و در حکم من خیانت مکنید
«ولا تشتروا» و بدل مگیرید «بآیاتی» باحکام من «ثمنا قلیلا» بهای اندک را که رشوت یا اعتبار و جاه
ناپایدارست «ومن لم یحکم» و آنانکه حکم نکنند «بما انزل الله» بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی جهود
«فاولئک هم الکافرون» پس آن گروه ایشان کافرانند «وکتبنا علیهم» و نوشتیم بر بنی اسرائیل «فیها»
در توریت «ان النفس بالنفس» که تن را بتن بکشند بقصاص یک تن و بی تغیر بخلاف حکم خدای
عوض یک تن دو تن می کشتند از بنی قریظه «والعین بالعین» و دیگر حکم کردیم که چشمی بچشمی در بر کندن ستانید و
نه دو کندن «والانف بالانف» و بینی ببینی «والاذن بالاذن» و گوش بگوش «والسن بالسن» و دندان بدندان
«والجروح قصاص» و جراحتهای که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیز که
حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان
داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد «فمن تصدق به»
پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو کند «فهو» پس آن تصدق «کفارة له» کفارت بود
مر گناه متصدق را یا کفارت مجروح باشد بسقوط قصاص از و و اجر عفو کننده
بر خدای باشد «ومن لم یحکم بما انزل الله» و آنانکه حکم نکردند بآنچه خدای منزل کرده است
و آن جهود داشتند که در عوض یک نفس دو نفس می کشتند «فاولئک» پس آن گروه «هم
الظالمون» ایشانند ظالمان که وضع حق می کنند در غیر موضع آن «وقفینا» و در آوردیم ما
«علی آثارهم بعیسی ابن مریم» بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را «مصدقا» در حالی که باور دارنده بود «لما بین یدیه»
مر آنچیزی را که پیش از وی فرستاده بودیم «من التوریة» از کتاب توریت «وآتیناه الانجیل» و دادیم
او را انجیل «فیه هدی» در وی راه نمودن بتوحید «ونور» و روشنی بطریق حق «ومصدقا»
و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین «لما بین یدیه من التوریة» مر آنچیز را که پیش از وی بود از توریت
«وهدی» و گردانیدیم او را راه نمای «وموعظة للمتقین» و پند دهنده مر پرهیزکاران را «ولیحکم اهل الانجیل»
و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای دین «بما انزل الله فیه» بآنچه خدای فرو فرستاده است
در و مراد حکمت در وقتی که منسوخ نشده بود «ومن لم یحکم» و آنکه حکم نکند «بما انزل الله» بآنچه خدای
نازل کرده است چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نموده اند «فاولئک هم الفاسقون»

ارش
دیة الجراحات

اصول «ومصدقا»
توحید و عقاید

لا یحب الله

پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان که انکار حکم کنند «وانزلنا الیک
الکتاب» و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را «بالحق» براستی و درستی «مصدقا» در حالی که
مطابق است «لما بین یدیه من الکتاب» مر آنرا که پیش از تو بوده از کتب منزله «ومهیمنا علیه»
و نگاهبانست بر آن کتب که محافظت آن میکند از تغیر یعنی هر چه تغیر در آنها دهند
از وی راست می شود یا گواهست مر آن کتب را بصحت «فاحکم بینهم» پس حکم کن
میان اهل کتاب «بما انزل الله» بآنچه خدای فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص
این آیه ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت «ولا تتبع اهواءهم» و از پی مرادهای
ایشان مرو در حالی که مایل باشی «عما جاءک من الحق» از آنچیزی که بتو آمده است از
حکم راست «لکل جعلنا منکم» مر هر گروهی را از شما ساختیم «شرعة» شریعتی «ومنهاجا» و راهی
روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود
بحدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم «ولو شاء الله» و اگر خواستی خدای «لجعلکم امة واحدة» هر اینه
بساختی شما را یک امت و متفق بر یک ملت «ولکن لیبلوکم» و لیکن می آزماید شما را
«فی ما آتاکم» در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع
از عاصی متمیز شود «فاستبقوا الخیرات» پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع
شرایع است «الی الله» بخداست «مرجعکم جمیعا» بازگشت شما همه «فینبئکم» پس خبر خواهد
کرد شما را در وقت جزا دادن «بما کنتم فیه تختلفون» بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید
از امور دین و شریعت «وان احکم بینهم» و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان
اهل کتاب «بما انزل الله» بآنچه خدای فرستاد بتو سبب نزول آیه آن بود که بعضی
از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا برویم
نزد محمد صلی الله علیه وآله وسلم شاید که او را از راه ببریم و بشبهه و تزییف در
وهم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم
و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و اقاصی یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند
اکنون میان ما و قومی در دما و اموال خصومتیست و ترا حکم می سازیم اگر قضا

سورة مائده

جنان سازی که رضای ما باشد رسالت ترا اسلم داریم حق سبحانه رسول خود را از قبول ملتمس
ایشان تحذیر فرموده و گفت حکم کن بانچه فرستاده خدای ولا تتبع اهواءهم و پیروی آرزوهای
ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوک و حذر کن از ایشان از انکه ترا بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک
از بعضی از انچه خدای بتو فرستاده فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل
فاعلم انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان از ان جهت است که میخواهد خدای ان یصیبهم
ببعض ذنوبهم که برساند بایشان عقوبت برخی از گناهان ایشان در دنیا و بعضی در عقبی
وان کثیرا من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسق اند و بعد از نزول این آیت جهودان
گفتند ما راضی بحکم تو نیستیم آیت آمد افحکم الجاهلیة یا حکم جاهلیت را یبغون میطلبند در حدود ما
و قصاص چون بحکم توریت و قرآن راضی نمی شوند ومن احسن من الله و کیست نیکوتر از
خدای حکما از جهت حکم لقوم یوقنون برای قومی که تصدیق کنند از روی یقین و حسد اینست که
احسن الحکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی
در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از قوم
یهود دوستانند که در نوایب مدد و مدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای
و رسول از همه تبرا کردم و مراد دوستی خدا و رسول بس است عبد الله ابی گفت من از
دوایر روزگار و از حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که
حلفای منند کز برندارم آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الیهود والنصاری
اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فرا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی برخی
از ایشان دوستانند مر برخی را و هر که از شما ایشان را دوست دارد و معاونت و موافقت
ایشان میل کند فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت
تشدید است در موالات یهود و نصاری ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی
نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فتری الذین پس تو
می بینی آنان را که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی
و اتباع او یسارعون فیهم میشتابند در دوستی و یاری جهودان یقولون میگویند نخشی

لا یحب الله

ع

می ترسیم

می ترسیم ان تصیبنا دائرة که برسد ما را از گردش روزگار حادثه یعنی کار منقلب شود و اهل
اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی این اندیشه ایشان را باطل کرده نصرت مؤمنان را وعده داده
فعسی الله ان یاتی بالفتح پس شاید که خدای بیارد فتح را از برای رسول و یاران او مراد از فتح
مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک او امر من عنده یا بفرستد فرمانی
از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا
فی انفسهم بر انچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شک
در کار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نادمین پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا و گویند
مومنان با یکدیگر اهؤلاء این گروه اند الذین اقسموا بالله که سوگند میخوردند بخدای
جهد ایمانهم غلیظ ترین سوگندان خود انهم لمعکم که ایشان با شمااند و امروز پرده از کار ایشان
دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند حبطت اعمالهم باطل شد همه عملهای ایشان
فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیان زدگان با فتضاح در دنیا و فوات ثواب آخرت
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه
از دین خود این آیت اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن
و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم تمام عرب مرتد شدند
الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین و بعضی از ادای زکوة باز ایستادند
و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بنبوت ایشان
اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار و مددکار
نخواهد ماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم دوست میدارد او
ایشان را و یحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المؤمنین متواضع
و متذلل و مهربان باشند بر مومنان اعزة علی الکافرین سخت دل و متغلب بی رحم
باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بوده اند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نزول آیه روی با بوموسی اشعری کرد و گفت
هم قوم هذا یا اشارت بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بوده اند از نخع

ثمن
ارباع

سجاح
نام عورت کاهنه

سوره مائده

نخع و بجیله و کنده
قبایل عرب اند

و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل عرب و در تفسیر آورده که ابن عباس
و حسن بصری رضی الله عنهما بر آنند که این قوم ابوبکر صدیق است و اصحاب او
از مهاجر و انصار که با اهل ردت جنگ کردند یجاهدون صفت آن قوم میکند
و میگوید جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای ولا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت
هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم اوست
یؤتیه من یشاء عطا میدهد هر کرا میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضل است بر خلق خود
علیم دانا بکسی که استحقاق آن دارد علما را در باب محبت و چگونه سخن بسیار
اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست
در دنیا و اعطای حسن ثواب و کرامت بی حساب آخرت و محبت بنده با خدای
ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق
با بنده آنست که او را بحضرت قرب خود نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه
برای او از غیر او خالص گردد ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق قدیمست
و محبت بنده حادث مثنوی چون تجلی کرد اوصاف قدیم ۰ پس بسوزد وصف
حادث را کلیم هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادقات [illegible] ابتلا
بسیم وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد و دیگر باره بهبوب نفحات از جیب عنایت
بجوته رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة الله للعبد
افناؤه عن انسویته فی بقائه باللاهوتیة و محبة العبد لله ابقاؤه باللاهوتیة فی فنائه
عن انسویته در منازل السایرین آورده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادات
و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات
در حضرت احدیت بفنا رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محب رسیدند
که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق
گفتند از محبت حق با بنده فرمود که درین ساعت با خضر علیه السلام بودم
و کلمه از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند

لا یحب الله

وهم از

وهم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت مرغ وحشی [illegible] بر شانه منه
بود و التهاب بود در هوا بهوای طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین
میزد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب
آتش محبت که افروخته نار الله الموقده بود پر و بالش بسوخت جان داد بیت
پس کز مرغ سحری از غم گلزار بسوخت ۰ جگر لاله بدان لاله زار بسوخت حضرت شیخ
قدس الله سره در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون
داده تا حال محبت در باطن او بحکم سلطان محبت گشت و بحکم موعظه جان از تن
ندهیان آن صورت ظهور آمد و صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات انواره
فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خود اجمالا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع
بود بجمع و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات بی توسط کاینات رباعی
معشوق که کس سر جمالش نشناخت ۰ در ملک ازل لوای خوبی افراخت ۰ بی طاس
سپهر و بی مهره مهر ۰ هم خود با خود نرد محبت می باخت و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن
ذات یگانه در مظاهر بحدود کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند صفات کمال
خود مینماید رباعی جانان کردم عشق زند با همه کس ۰ کس را نرسد [illegible]
مرآت شهود اوست ذرات وجود ۰ با صورت خود عشق همی بازد و بس یا از تفصیل
بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تعاشیق آثار رسیده
مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید زایل را مقصود کلی دانسته و بلذت وصال
خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند رباعی ای حسن تو کرده جلوه ها در پرده ۰ صد
عاشق و معشوق پدید آورده ۰ با بوی تو لیلی دل مجنون برده ۰ وز شوق تو
وامق غم عذرا خورده و یا از تفصیل بجمع چنانچه بعضی از خواص رجال حضرت
ابکار [illegible] افعال و آثار ره بیرون برده اند و خرق حجب و استار شئون و صفات
که مبادی افعال و آثار کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات
متعالی صفات رفیع الدرجات نامی دیگر نیست رباعی بیرون ز حدود کاینات [illegible]

سورة المائدة

برتر ز احاطت جهات است دلم ؛ فارغ ز تقابل صفات است دلم ؛ مرآت تجلیات ذات است دلم
و ازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که محبیم از مرتبه میل است از جمع بتفصیل
و محبوبیه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین
عبید الله قدس سره در رساله که بر نام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون یک
دیگری حضرت حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب خود را دوست نداشته محب
بجمیع محبوبیه چه قرار است ؛ بر بر پرده مگر خویش را خریدار است زیرا که دوست داشتن
صاحب جمال آیینه را لذاته نیست لکن از جهت مشاهده خود در وی است پس در حقیقت
خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامل از رتبه محبت و محبوبیت که درین
آیت اشارت ثابت شده است بحقیقت توحید ایشان و توافقی میتواند بود بتأملی فی
والله الموفق و الکاشفی آورده اند که عبد الله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت
آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان
و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام
باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و بواسطه بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم
می مانیم حال ما چگونه باشد آیت آمد که ایشان دشمنی می کنند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این نیست
که دوست شما بتحقیق خدا است وَرَسُولُهُ و فرستاده او وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده اند
یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیت شنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین
اولیاء پس صفت مومنان میکند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنانکه بر پای میدارند نماز را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
و میدهند زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة
خود و گفته اند این حال مخصوص است بیوتوتن یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود
و در نماز از غایت حرصی که بر احسان دارند و مسارعتی که در ادای آن مینمایند
در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان علی کرم الله وجهه نازل شد
و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از حجره طاهره بمسجد آمد
و مردمان بعضی در رکوع و بعضی در قیام بودند دیده مبارک آنحضرت بر سایلی افتاد برهنه تن

لا یحب الله

بکهلی

هیچکس مرا چیزی نداده جز آنکه انگشتری داده حضرت پرسید تا ببیند کی داد گفت این خاتم بمن داده اند حضرت
رسالت پرسید که این عطا کرده است درویش اشارت بعلی کرد حضرت فرمود که
در چه حال بتو داد سایل گفت در حالت رکوع حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تکبیر گفت
و این آیت برخواند وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست دارد خدای را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه ایمان آورده اند یعنی صحابه الصفا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستی که لشکر خدای
هُمُ الْغَالِبُونَ ایشان غالب شدند و در خبر است که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که
اظهار اسلام میکردند با یهود منافق شدند و بعضی از صحابه با ایشان طریق مودت با
مصاحبت در میان بود حق تعالی آیه فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا فرا مگیرید آنانرا که گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزا و بازی یعنی ظاهر
می کنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا
مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و فرا مگیرید کافران را نیز أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای بزرگ ساهی او إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی
آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میزنید و مردمان میخوانید
إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا میگیرند منادات یا نماز را بسخریه و بازی چون مومنان
بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتند بر طریق استهزا قاموا
قاموا صلوا الا صلوا و میخندیدند و در معالم آورده که ترسایی بود در مدینه هرگاه که موذن
گفتی اشهد ان محمد الرسول الله او گفتی بسوخت یاد دروغ گوی شبی خادم او آتشی
بخانه وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بوده شراره از آن بجست
و خانه با اجاطت که در وی بودند تمام بسوخت ذَٰلِكَ این استهزا از ایشان با اذان
بِأَنَّهُمْ بآنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت
بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با
نفری از یهود از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری
حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه بما فرستاده اند وما انزل الی ابراهیم

سورة مائده

الی آخر چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند که هیچ کس
کم ندیدایم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیه آمد
قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب مراد یهود اند هل تنقمون منا آیا عیب میکنید از ما و انکار
میکنید یعنی عیب و انکار نمی کنید الا ان آمنا مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم بالله بخدای
وما انزل الینا و بانچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وما انزل من قبل و آنچه فرستاده اند پیش
از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب وان اکثرکم فاسقون و دیگر آنکه بیشتر شمایان
قل هل انبئکم بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدتر است
از دیانت و اهل این دین کم بهره تر اند یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم از آن کس
که بدتر اند مثوبة عند الله از جهت جزای که ثابت است ایشانرا نزدیک خدای آن کس
میکند که آن بدتر کیست من لعنه الله آنکه لعنت کرد خدای او را وغضب علیه و خشم گرفت
بر وی و آن یهود اند که خدای ایشان را از رحمت خود دور ساخته و بعوض عصیان خود در آورده
وجعل منهم القردة و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بر آن صورت
چنانچه اصحاب السبت را والخنازیر و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی را وعبد الطاغوت
و آن کس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب الاشراف یا از آنکه در معصیت
فرمان برداری او کرده اند اولئک آن طوایف شر مکانا بدتر اند از جهت منزلت
خود در قیامت یعنی باز گشت ایشان بدترین مکانی باشد واضل و گمراه ترند
عن سواء السبیل از میان راه راست واذا جاءوکم و چون بیایند شما را منافقان یهود یا عام
اهل نفاق قالوا آمنا گویند ایمان داریم بحو شما وقد دخلوا بالکفر و حال آنکه در آمده اند
در کفر وهم قد خرجوا به و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشان است در وقت
دخول و خروج والله اعلم و خدای دانا تر است بما کانوا یکتمون بانچه هستند که می پوشند
از کفر و نفاق و کینه مسلمانان وتری کثیرا منهم و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان
یسارعون فی الاثم و شتابی میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ والعدوان و در ظلم و تعدی
از حد واکلهم السحت و در خوردن ایشان رشوت یا ربا را لبئس ما کانوا یعملون هر آینه بد چیز است

لا یحب الله

کار ایشان

کار ایشان میکنند لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نمیکنند ایشانرا علمای ربانی والاحبار و زاهدان
عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت یا ربا را لبئس
ما کانوا یصنعون هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان میکنند و نهی و منع ایشان نمی پردازند
آورده اند که پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه یهود در اموال بسیار بود
و در سعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود
و ایشان با انکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت
و اسباب معیشت نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی
خبر میدهد وقالت الیهود و گفتند جهودان ید الله مغلولة دست خدای بسته شده است این عبارت
کنایت از بخل باشد یعنی چیزی نمی دهد و روزی بر ما تنگ می سازد غلت
ایدیهم بسته باد دستهای ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا و رانده شده اند از رحمت الهی
بگفتن آن سخن واهی بل یداه مبسوطتان بلکه یدهای الله گشاده است یعنی جود او و وفور
وکرم او وافی است ید صفتی است مر خدای را از صفتهای ذاتی او چون سمع و بصر
و وجه و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا
نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهات است و تشابه را لطف هر تفسیر شاید
کردن ملک یعنی وی را موافق حکم او ابا ید نمود و چنانکه درین محل این سخن دلالت بر
غایت جود میکند چه مناوله در عطا به ید واحد واقع میشود آنجا که عطا را بیدین
نسبت میدهند دلیلیست بر آنکه عطای او اکثر من ان یحصی است ینفق کیف یشاء
روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضای حکمت ولیزیدن کثیرا منهم و هر آینه زیاده
میگرداند بسیاری را از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو
یعنی باستماع قرآن که می آید ایشانرا طغیانا و کفرا نافرمانی و کفر یعنی ایشان
طاغی و کافر اند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشانرا
این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذای که صالح است اصحاب امراض را بعضی
روی با افزونی می نهند والقینا بینهم و افکنده ایم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر

سوره مائده

لا یحب الله

العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت إلی یوم القیامة تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق اقوال
ایشان مطابق نباشد کلما أوقدوا نارا هرگاه که برافروختند للحرب آتشی برای حرب
کردن با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم أطفأها الله فرونشاند آن آتش را خدای بآنکه میان جمع
درمیان ایشان افکند که بهیچ گری نتوانستند پرداخت ویسعون فی الأرض و می‌شتابند در زمین
فسادا برای تباهکاری که فتنه انگیزند والله لا یحب المفسدین و خدای دوست نمیدارد تباه
کاران را ولو أن أهل الکتاب و اگر چنانچه اهل کتاب آمنوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم
واتقوا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لکفرنا عنهم هر آینه ما در
گذرانیدیم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را ولأدخلناهم و در می‌آوردیم ایشان
یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنات النعیم در بهشتهای با ناز و نعمت ولو أنهم و اگر ایشان
أقاموا التوراة والإنجیل بپای داشتندی احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما أنزل إلیهم
و اقامت کردندی آنرا که فرود آمده شده بدیشان من ربهم از نزد آفریدگار ایشان
که آن قرآنست لأکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی از زبر سر خویش ومن تحت أرجلهم
و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران از آسمان
که میوه‌های ایشان چندان شدی که از زبر سر بچیدندی و از زیر پای بر چیدندی
از بسیاری که بر زمین ریخته بودی یا از کشتها که بر زمین است منهم از جهودان
أمة مقتصدة گروهی اند راست رو و راست کار یعنی آنانکه بحضرت ایمان آورده‌اند
وکثیر منهم و بسیاری از ایشان ساء ما یعملون بدست آنچه ایشان میکنند یا أیها الرسول ای
فرستاده بحق بلغ برسان بخلق ما أنزل إلیک تمام آنچه فرود آمده بتو من ربک
از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد
و غیر آن وإن لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده
باشی رسالتهای او را از برای آنکه کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک
بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمک من الناس و خدای نگاه میدارد ترا
از شر مردمان و کس را قبل بر تو دست نخواهد بود إن الله بدرستی که خدای لا

یهدی

سورة مائده

یهدی القوم الکافرین راه نماید کافران را بتسلیط بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که آنحضرت را
شبها حراست و پاسبانی میکردند چون این آیه نازل شد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بود بدر برون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که
خدای مارا نگاه داشت قل یا أهل الکتاب بگو که ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی
از دین و دیانت حتی تقیموا التوراة والإنجیل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت و انجیل را
یعنی آنچه اصول دین است از آن بپای دارید آن امر که هر دو کتاب بدان ناطق بوده و آن [illegible]
آوردن است بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وما أنزل إلیکم و تا زمانی که بپای دارید اوامر و نواهی آنرا
که فرستاده میشود بشما من ربکم از آفریدگار شما یعنی قرآن ولیزیدن کثیرا منهم و زیاده
میکند بسیاری را از یهود و ترسا ما أنزل إلیک من ربک آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو
یعنی باستماع قرآن می‌فزاید ایشان را طغیانا وکفرا بیدادی و ناگرویدنی فلا تأس پس غمناک
مباش علی القوم الکافرین بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إن الذین آمنوا بدرستی
آنانکه ایمان آوردند بزبان والذین هادوا و آنانکه دین یهودی گرفتند والصابئون والنصاری
و صابیان و ترسایان و همچنین من آمن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صادق
و نیت خالص بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند عمل پسندیده فلا خوف
علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان از هجوم عقاب ولا هم یحزنون و نه ایشان غمگین
اند و همچنین باشند از فوت ثواب لقد أخذنا هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیا میثاق
بنی إسرائیل پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان محمد صلی الله علیه وآله وسلم وأرسلنا
و فرستادیم إلیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام
کلما جاءهم رسول هرگاه آمد بدیشان رسولی بما لا تهوی أنفسهم بآنچه نخواست و دوست نداشت
نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی
و محمد صلی الله علیه وآله وسلم وفریقا یقتلون و گروهی را بودند که می‌کشتند چون زکریا و یحیی
و شعیب علیهم السلام وحسبوا و می‌پنداشتند بنی اسرائیل ألا تکون فتنة که نباشد
بلایی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دین حق

وَصَمُّوا و کر شدند از شنیدن حق است بعد از موسی علیه السلام ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ پس رجوع کرد
خدای توبه را بر ایشان به بعثت عیسی علیه السلام ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند
کَثِیرٌ مِنْهُمْ بسیاری از ایشان بانکار محمد صلی الله علیه و آله وسلم وَاللّٰهُ بَصِیرٌ و خدای بیناست
بِمَا یَعْمَلُونَ بانچه ایشان میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ
بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ گفتند بدرستی که خدا
هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ او مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِیحُ و گفت مسیح یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ اعْبُدُوا ای بنی اسرائیل
بپرستید خدای را اللّٰهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ که پروردگار من و آفریدگار من و شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و
مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب شاید نه مربوب را
إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ بدرستی که هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستی که خدای حرام
کرد بروی بهشت را وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او دوزخ است وَمَا لِلظَّالِمِینَ و نیست ستمکاران را که وضع
عبادت کرده در غیر موضع او کرده اند مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری از یاری دهندگان در دفع عذاب ایشان
لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ
گفتند که الله یکی از سه آلهات معتقده مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست
میان خدا و مریم و عیسی و هر یک ازینها الٰه اند و خدای یکی ازین سه است وَمَا مِنْ إِلٰهٍ و نیست هیچ
الهی ثابت الوجود ذاتی و واجب مستحق عبادت إِلَّا إِلٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت
و متعالی از توهم شرکت وَإِنْ لَمْ یَنْتَهُوا و اگر باز نایستند این قوم عَمَّا یَقُولُونَ از آنچه میگویند و
توحید قایل نشوند لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند از ترسایان عَذَابٌ
أَلِیمٌ عذابی که الم او دایم بود أَفَلَا یَتُوبُونَ آیا رجوع نمی کنند إِلَی اللّٰهِ بخدای از قول تثلیث
وَیَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند از وی بعد از توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه
و استغفار کنند وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگارست تائبانرا رَحِیمٌ مهربانست بر مستغفران
مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ نیست مسیح بن مریم که ایشان او را خدای میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده
از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستی که گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای و او را معجزات
داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد

لا یحب الله

طعام

عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجب تر است و اگر او بی پدر مخلوق شد
آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت
بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد وَأُمُّهُ صِدِّیقَةٌ و مادر او یعنی مریم بسیار صدق
بود یعنی تصدیق آیات ربانی می نمود کما قال الله تعالی و صدقت بکلمات ربها
و کتبه کَانَا یَأْکُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند
و با وجود احتیاج باکل صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انْظُرْ کَیْفَ بنگر که چگونه
نُبَیِّنُ لَهُمُ الْآیَاتِ بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس باز بنگر در حال
ایشان که أَنَّیٰ یُؤْفَکُونَ چگونه برگردانیده میشوند از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ بگو
ترسایان را أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ آیا می پرستید بدون خدای مَا لَا یَمْلِکُ لَکُمْ آنرا که بذات خود مالک
نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن ندارد که
مثل خدا برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا وَاللّٰهُ و خدای که معبود
حق است هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا اقوال باطله شما الْعَلِیمُ دانا بعقاید فاسده شما قُلْ یَا
أَهْلَ الْکِتَابِ بگو که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غلو مکنید در دین خود
غَیْرَ الْحَقِّ غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط النصاری
در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهْوَاءَ قَوْمٍ هواهای قومی را از اسلاف خود که قَدْ ضَلُّوا
مِنْ قَبْلُ بتحقیق گمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر وَأَضَلُّوا کَثِیرًا و گمراه ساختند
بسیاری را وَضَلُّوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِیلِ از طریق راست
بعد از بعثت آنحضرت لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لعنت کرده شدند کافران مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ از فرزندان
یعقوب یعنی جهودان عَلَیٰ لِسَانِ دَاوُدَ بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد گفت
اللهم العنهم وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ و بر زبان عیسی علیه السلام نیز که اصحاب مائده را همین گفت ذٰلِکَ
این لعن مر ایشانرا بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَکَانُوا یَعْتَدُونَ و بودند که از حد
در میگذشتند کَانُوا لَا یَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ
از عملی زشت که میکردند لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند

ع

سورة مائده

و در این آیه تهدید عظیمست آنها را که نهی منکر نمی‌نمایند تا بجه نواهند ترى كثيرا منهم
می‌بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان يتولون الذين كفروا
دوستی می‌کنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت
و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش
فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزست ان
سخط الله عليهم آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وفي العذاب هم خالدون و ایشان جاویدان باشند
در عذاب ولو كانوا يؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبي بخدای و پیغمبر
خود وما انزل اليه و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریت ما اتخذوهم اولياء هر آینه
نگیرندی مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی و حکم توریت آنست که با کفار دوستی
نکنید و می‌شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم
و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولكن كثيرا منهم و لیکن بسیاری از ایشان
از یهود و منافقان فاسقون خارجانند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می‌یابی تو
سخت‌ترین مردمان عداوة از روی دشمنی للذين آمنوا مر آنها را که گرویده‌اند
اليهود جهودان را والذين اشركوا و آنها را که شرک آورده‌اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنان را
جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم
و می‌یابی نزدیک‌ترین آدمیان مودة للذين آمنوا از روی دوستی با مومنان الذين قالوا انا نصارى
آنها که می‌گویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم‌تر است از یهود و هم دوستی
مشرکان استکبار نمی‌جویند ذلك آن قرب مودت بان منهم بسبب آنست که
بعضی از ایشان قسيسين دانایان راست گوی اند ورهبانا و عابدان صومعه‌نشین
وانهم لا يستكبرون و بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمی‌کنند از قبول حق علما گفته‌اند
مراد از اینها که قرب مودت با مومنان داشته‌اند نجاشی و اصحاب اویند
چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کمر اهتمام
بسته‌اند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کرده

لا یحب الله

دل ایشان

دل ایشان بمسلمانی مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که
چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد و چون ایشان باستانه حضرت رسالت
پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام
قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه شباهت تمام دارد بانچه بر عیسی علیه السلام
نازل شد و مقصود از قالوا انا نصاری ایشانند واذا سمعوا و چون می‌شنوند
این علماء حبشه و از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم ما انزل الى الرسول
آنچه فرستاده شده است برسول ترى اعينهم می‌بینی چشمهای ایشان را که از رقت القلب
ایشان تفيض من الدمع می‌ریزد اشک مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست
يقولون میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده‌ایم بدین کلام و بدین پیغمبر
فاكتبنا مع الشاهدين پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده‌اند بحقیقت قرآن
و نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا ما را داخل امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم گردان
که گواهان انبیااند روز قیامت در خبرست که یهود و منافقان جعفر را سرزنش
سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و بدین شتاب است که ما را دعوت نکنید و قبول این
کیش یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده‌ای سخن
خبر بهر کرد ایشان در جواب گفتند وما لنا لا نؤمن بالله و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای
وما جاءنا من الحق و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر ونطمع ان يدخلنا ربنا و حال آنکه ما
طمع می‌داریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را به بهشت مع القوم الصالحين با گروه صالحان که امت
حضرت رسالت اند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشان را بما قالوا بانچه گفتند از
روی اخلاص و اعتقاد جنات تجري بوستانها که می‌رود من تحتها الانهار از زیر درختان
یا منازل آن جوها خالدين فيها جاویدان باشند در آن وذلك جزاء المحسنين و آنست جزای
نیکوکاران والذين كفروا و آنها که کافر شدند وكذبوا بآياتنا و بدروغ داشتند آیتهای ما را
اولئك اصحاب الجحيم آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده‌اند که روزی حضرت

الجزء السابع من اجزاء الثلاثين

سوره مائده

رسالت صلوات الله وسلامه علیه وآله برای صحابه وصف قیامت میکرد واز اهوال آن روز
شمه باز مینمود چندتن از اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان
رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند
که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام بگذرانند و بر فرش خواب نکنند و گوشت و چربی
نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و برین اتفاق
سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسید با ایشان گفت که من
مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید
و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسپید که من برخی شب خسپم و خواب میکنم و روزه
میدارم و افطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی
فلیس منی و این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید
حلال کرده اید و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حد و دگمی که آنچه حلال ساخته بما حرام سازید
ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد آنان را که از حد درگذرند
وکلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای تعالی روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتی که حلال
و پاکست واتقوا الله الذی و بترسید در تحریم ما احل الله از آن خدای که انتم به مومنون شما بدو گرویده اید
بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم در سوگندی که خورده ایم آیت آمد لا یؤاخذکم الله
باللغو فی ایمانکم نمیگیرد خدا بلغو در سوگندهای شما و لغو بمذهب امام شافعی رحمه الله
آنست که بی قصد بزبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رحمه الله سوگند
خوردن بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و همان سوگند در شرع مواخذه نیست
ولکن یؤاخذکم و لکن مواخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان بآنکه بسته اید سوگندها را یعنی معقود
آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکنید فکفارته پس کفارت
شکستن او اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین است هر یک را مدی بقول امام شافعی رحمه
و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو یا خرما بمذهب امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول
بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی و مد

ع
برخود و طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه که خدای بر شما

واذا سمعوا

قول اهل

قول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من است بر
هر فقیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی
و نه دون او کسوتهم یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او
نماز تواند گزارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد مقنعه نیز باید
و نزد بعضی دیگر جامه باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده
است و شافعی رحمه الله در وی ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب
باید خواه مومن و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی ازین کفارت ثلثه فصیام
ثلثة ایام پس کفارت او روزه سه روز است پی در پی و نزد شافعی رحمه الله تتابع
شرط نیست ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شماست اذا
حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن
یا نگاه دارید خود را و سوگند مخورید کذلک بچنین که کفارت پس را بیان کرد
یبین الله لکم آیاته بیان میکند و روشن میگرداند خدای بر شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون
شاید که شما شکر گویید این تبیین و تعلیم را [illegible] که حق سبحانه در باب خمر
چهار آیت نازل کرده است اول در مکه و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه
سکرا و رزقا حسنا و در آن روز حلال بود دوم در روایتی که عمر بن الخطاب و معاذ
بن جبل رضی الله عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند
و جمعی بملاحظه و منافع للناس بدان اشتغال نمودند سیم در مهمانی عبد الرحمن
بن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا آیت خواند
آیت آمد لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان
و نماز حایل باشد لایق نیست بیکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان
بن مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان که سعد بن وقاص رضی الله عنه
از ایشان بوده مهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت

سورة مائده

مستی بعد ازین وقاص انشا شعری که مشتمل بر هجای انصار بود فرموده یکی از مجلسیان
سر سعد را شکسته مجلس را منغص کردانیدند و سعد شکایت آن حکایت در مجلس رسالت
حضرت رسالت پناه محمد صلوات الله و سلامه علیه و آله عرض کرد فاروق اعظم رضی الله
عنه زبان بنیاز بکشاده دست دعا برداشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا
آیت کریم فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای زمره مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر
و همه مسکرات درین داخلست والمیسر و قمار و این نیز عاست نرد و کعب و بیضه و غیر
آنرا والانصاب و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت یا سنگها که بران ذبح می کنند
والازلام و تیرها اقداح که بدان فال بگیرند رجس پلیدست من عمل الشیطان از وسوسه
و تزیین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلیدها لعلکم تفلحون تا باشد که رستگار
شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم العداوة
انکه افکند در میان شما دشمنی والبغضاء و خصومت فی الخمر در خوردن خمر والمیسر و در
باختن قمار ویصدکم و بازدارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدای وعن الصلوة و از
گزاردن نماز فهل انتم منتهون پس آیا هستید شما بازایستادگان استفهام یعنی امر است
یعنی بازایستید بعد از انکه بر معایب این مسکرات مطلع شدید در احیا آمده که چون
این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده که درین
آیت ده دلیلست بر حرمت خمر اول انکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است
پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و آن بر
همه حرام است پس این نیز حرام باشد سیم ورا رجس گفت یعنی پلید و هرچه پلیدست
حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام بود
پنجم امر کرد که از وی بر کناره شوید و هرچه او را بودن از وی فرض است حرام باشد
ششم انکه رستگاری با اجتناب آن منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری
در اجتناب از وی بود حرامست هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است
و هرچه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام باشد هشتم بازدارنده است

واذا سمعوا

از یاد خدا

از یاد خدا و هرچه بنده را از ذکر حق بازدارد حرامست نهم سبب منع است از نماز پس
بی شک حرام بود دهم فرمود که بازایستید ازان یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است
حرام باشد و از تهدیدات است که در احادیث آمده عاقلان را همین کفایت است
که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر مانند بت پرستنده است نظم می کی
دان جگر آمیخت بر جگر بی مکان ریخته بی خرد آن مرد که جرعی چشید کشتی
عقل بی خبری در کشید واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر واطیعوا الرسول
و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه که او امر و نهی کند واحذروا و حذر کنید از
مخالفت فرمان خدا و رسول فان تولیتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید
انما علی رسولنا که بر رسول ماست البلاغ المبین رسانیدن روشن پس چون حکم با شما
رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عاید شود آورده اند که چون آیت
تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شهید از جنگ
بودند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لیس علی الذین آمنوا نیست بر آنان
ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کرده جناح گناهی فیما طعموا در آنچه خورده اند
و برایشان حرام بوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند اذا ما اتقوا
چون پرهیز کنند از شرک ثم آمنوا و ثبات ورزند بر ایمان وعملوا الصالحات و بکنند
کارهای پسندیده ثم اتقوا پس پرهیز نمایند از محرمات ثم آمنوا و ایمان آورند بتحریم
آن ثم اتقوا و احسنوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود و کارهای نکو کنند یا احسان
ورزند والله و خدای یحب المحسنین دوست میدارد نکوکاران را آورده اند که در عام
حدیبیه جانوران شکاری در لشکر مسلمانان ظاهر گشته بسیار رحت و بال ایشان
در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متالم میشدند
حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان هر آینه آزماید
شما را خدای یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت
احرام شما و جانوران صیدی که تناله ایدیکم میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید

لیبلونکم الله
سوره مائده

و رماحکم و نیزه های شما چون کار صید و این ابتلا برای آنست لیعلم الله تا ببیند خدای
یا بداند دوستان او من یخافه که می ترسد او را بالغیب در غیب یعنی هنوز
او را نا دیده فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بعد ذلک بعد از این ابتلا
فله عذاب الیم پس مر او راست عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لا تقتلوا الصید مکشید شکاری را و آن بمذهب امام اعظم رحمه الله حیوانی باشد که
در اصل خلقت ممتنع و متوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی
و امام مالک رحمهما الله مراد حیوانی بری است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده
و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس بگوید فراز این مستثنیات
هیچ جانور وحشی را قتل مسازید و انتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا بعمره و من قتله
منکم و هر که بکشد صیدی را از شما متعمدا یعنی داند که محرم است و قتل صید بر او حرام است
مراد ابو الیسر است رضی الله عنه که در عام حدیبیه گورخری را بنیزه طعنه کرد و بکشت
پس متعمد اشارت بدوست و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد عمدا یا بخطا فجزاء مثل ما قتل
پس بر وی واجبست جزا مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا
من النعم از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند یحکم به حکم کند بآن جزا
ذوا عدل منکم دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که
مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام است مانند بود هدیا در حالی که آن جزا قربانی باشد
بالغ الکعبة رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند او کفارة طعام مساکین یا بر وی است
کفارت آن قتل طعام دادن مساکین درویشان او عدل ذلک صیاما یا برابر آن طعامی که بدهد
روزه داشتن لیذوق تا بچشد کشنده صید در احرام وبال امره گرانی و سختی کار خود را
بالتزام کفارت باید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است بزبان دو عدل
گردد و مماثله نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله در خلقت و هیئات است چنانچه مثلا
در شترمرغ شتری و در گورخری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره
بزبره و قس علی هذا و بقول امام اعظم رحمه الله آن صید را در موضع قتل او قیمت

مستثنیات

واذا سمعوا

باید کرد

باید کرد و اگر بهای قربانی باشد قربان خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد
هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از عوض طعام هر مسکینی یک روز
روزه دارد و نزد امام شافعی هر درویشی را مدی طعام باید داد عفا الله درگذشت و
عفو کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت یا آنجا
قبل از تحریم بوده و من عاد و هر که باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله منه پس خدای
انتقام کشد از او و الله عزیز و خدای غالبست در حکم خود ذو انتقام خداوند انتقام است
بر کسی که اصرار کند در معصیت احل لکم حلال کرده شد مر شما را صید البحر شکار دریا
اگر محل آید و اگر محرم و جمیع ماهیان از چشمه و چاه درین داخلند و طعامه و طعام دریا نیز حلال
کرده شد یعنی آنچه آب باکنار افکند متاعا لکم برای برخورداری شما و للسیارة و برای
کاروانیان شما که قدید کرده توشه سازند و حرم علیکم و حرام کرده شد بر شما صید البر
شکار بیابان ما دمتم حرما مادام که شما باشید احرام گرفتگان و اتقوا الله و بترسید از
خدای الذی الیه تحشرون آن خدای که بسوی او حشر کرده خواهید شد جعل الله الکعبة گردانید خدای
کعبه را البیت الحرام که بیت حرام خانه محترم است قیاما للناس سبب قوام امور مردمان در دین
بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل
در وست و الشهر الحرام و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام معاش مردمان یعنی
کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در آن از قتل و غارت
ایمن باشند و الهدی و القلائد و گردانید قربانی و ذوات قلائد را سبب قوام کارها یعنی
بآنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون شدند ذلک آنچه گفته شد لتعلموا برای
آنست تا بدانید ان الله آنکه بحقیقت خدای یعلم ما فی السموات و ما فی الارض میداند آنچه در آسمانها
و آنچه در زمینهاست و ان الله و بدرستی که خدای بکل شیء علیم بهمه چیز ها داناست
پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اعلموا ان الله بدانید که
خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند و ان الله غفور رحیم
و بدرستی که خدای آمرزگار است و مهربان مر کسی که از محرمات بپرهیزد ما علی الرسول

سورة مائده

نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا اثر نافرمانی بیابد والله
یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه اشکارا میکنید وما تکتمون وآنچه پنهان می سازید از تصدیق
و تکذیب و فعل و عزیمت قل بگوای محمد لا یستوی الخبیث والطیب مساوی نیست پلید و پاک
یعنی حلال و حرام این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد و در اشخاص و
اعمال و غیر آن ولو اعجبک و اگر چه بشگفت آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت
و ردائت دارد نه قلت و کثرت فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات
یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید در
معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست دیگری می پرسید که اشتر
من گم شده کجاست حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروهی که گرویده اید لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم مپرسید از چیزهای که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهگین
گرداند شما را وان تسئلوا عنها و اگر بپرسید از چیزهای که اگر بپرسید ازان حین ینزل القرآن در وقتی که
فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما و از عهده آن بیرون نتوانید آمد
عفا الله عنها عفو کرد خدای تعالی ازان یعنی مپرسید از چیزهای که خداوند ... آنرا
و بدان تکلیف نکرد بندگان را آورده اند که چون آیت فرض حج نازل شد
سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
ازو اعراض نموده و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا و اگر نعم گفتمی
هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتم و این آیه نازل گشت
که خدای درگذرانید و ازین سوال شما را مواخذه نساخت والله غفور و خدای آمرزگار است
که عفو می کند حلیم بردبار است که عقوبت تعجیل نمی نماید قد سألها بدرستی که پرسیدند
از چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریون که
درخواست مائده کردند ثم اصبحوا بها کافرین پس گشتند بدان سوالها از کافران یعنی بعد از شنود
معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد برایشان پس گفت آنست که

ع

واذا اسمعوا

از مال دیگران

از مال دیگران عبرت گیرد و بسوال مثل فضول اشتغال نماید و درین باب گفته اند نظم
مگو آنچه گفتن ضرورت بود • وگر گفته باشی فرو بسته در • بجا آر فعلی که لازم بود • ز افعال
بی‌حاصل اندیشه کن آورده اند که عمرو بن لحی سنت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی
قریش بودند دین جاهلیت عوض کرده و از دین اسمعیل علیه السلام منحرف ساخته
به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحیره و سائبه پیش او بود و اصح
روایات دران باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش
او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی
و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی
یا سفری داشتی بجهت شفای بیماری و قدوم سفر گفتی ناقتی هذه سائبة پس
آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون
هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر نر بودی بکشتندی ازان مادت
در میان ... و اگر ماده بودی گفتندی ازان خدایان ماست آزاد کرده
اگر نر و ماده بودندی نر را نکشتندی و گفتندی وصلت اخاها یعنی پیوست ببرادر خود
و برادر در حکم او گرفت آنرا وصیله گفتندی و فحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی میگفتند
حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع نمی فرمودند
و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
اهل این قبایل ... برین آیین بودند و دأب ایشان آن بود که خدای تعالی بدین امر فرموده
حق سبحانه رد سخن ایشان کرد و آیت آمد ما جعل الله تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده
و معترض نه من بحیرة از ناقه گوش شکافته و لا سائبة و نه ناقه بجهة ... گذاشته و لا وصیلة و نه
شاتی که ببرادر خود پیوسته بود و لا حام و نه حمایت کننده ظهر خود ولکن الذین کفروا ولیکن آنانکه
کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع آن یفترون افترا می بندند علی الله الکذب
بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت می کنند و اکثرهم و بیشتر کافران لا یعقلون نمی دانند
حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه تقلید گذشتگان را ه می روند

سوم مانند

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشان را که ای گمراهان تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاده
از حکم حلال و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بپایه رسول که بیان کننده آن حکمست قَالُوا حَسْبُنَا گویند بس است
ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه یافته‌ایم ما پدران خود را بران أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا تقلید می‌کنند اگرچه باشند
پدران ایشان لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانستند چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ و نمی‌یافتند راه را یعنی ایشان جاهل
و گمراه بوده‌اند و تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه‌نمای می‌باید کرد تا کار بسی
تحقیق انجامد مثنوی از مقلد تا محقق فرقهاست. این یکی کو هست و آن دیگر صداست.
منبع گفتار این سوزی بود. وان مقلد کهنه آموزی بود. دست در منازل آنی بیاده د
در کوری تن اقتی بجاه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ بر شما باد بمحافظت نفسهای
شما والتزام صلاح آن لَا يَضُرُّكُم زیان نرساند شما را مَّن ضَلَّ هر که گمراه شد
إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنند بر حسب طاقت خود
و نگویید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا و چاهست اگر خاموش
بنشینی گناهست این آیه وقتی آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان
ایشان میداشتند و می‌خواستند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی
کافران مومنان مهتدی را ضرری نیست إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت شما
همه فَيُنَبِّئُكُم پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید آورده‌اند که تمیم
داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام
که مولی عمرو بن عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد
آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخت محقق ساخت
و مرض وی اشتداد یافته با تمیم و عدی وصیت نموده که ترکه او را باهل او رسانند
ایشان بعد از وفات او رخوت بجهه تصرف خود در آوردند و اناء از نقره که بزر
منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند و
باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن امتعه صحیفه بدیل که مشتمل
بر تفصیل رخوت وی بود یافتند و چون اناء مذکور در میان آن نیافتند رجوع

واذا سمعوا

بر تمیم

بر تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
آوردند این آیت نازل شد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده‌اید از الله شما را
فرموده اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی وصیت است در میان شما إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ یکی را از شما علامات مرگ پس باید که گواه شوند حِينَ الْوَصِيَّةِ بهنگام وصیت
اثْنَانِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِّنكُمْ از اقربان شما یا از مسلمانان
أَوْ آخَرَانِ یا دو تن دیگر مِنْ غَيْرِكُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ است که گواهی
ذمی بر مسلمان نمی‌شنوند با حاجة إِنْ أَنتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ سفر کنید در زمین فَأَصَابَتْكُم
پس برسد شما را مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شود بمرگ حاصل سخن آنست که چون
در سفر بر مرگ مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان
اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد تَحْبِسُونَهُمَا بازمیدارید آن دو تن را اگر غیر از شما باشند
مِن بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز دیگر که بهنگام شریعت در وقت اجتماع مردم فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند
خورند بخدای إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد
لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا بدل نکنیم بدین سوگند ثمنی بهای یعنی اگر آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال
سوگند بدروغ نخوریم وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نکنیم
وَلَا نَكْتُمُ و نمی‌پوشیم شَهَادَةَ اللَّهِ گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن
فرموده إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنوقت که بپوشیم گواهی را لَّمِنَ الْآثِمِينَ از بزه‌کاران باشیم
پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر
سوگند داد که ما قصه مال بدیل نکرده‌ایم و این سوگند براستی میخوریم بفرمود تا دست از ایشان
باز داشتند بعد از آن آن اناء که گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان
و ورثه بدیل دران باب مجادله از حد المناب گذشت و ایشان گفتند که ما این ظرف را
از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم
دیگر باره بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلوات الله و سلامه علیه و آله مرافعه نمودند و آیت
آمد فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شد عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا برانکه این دو گواه کسب کرده‌اند گناه را

سورة مائده

بسبب خیانت فآخران پس دو گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خاین من الذین
استحق علیهم الاولیان از قوم آنانکه جنایت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه
الاولیان آنانکه اول بودند در ذکر او همه اولیای میت اند و حقیقی استحق معلوم نخواهد
و اولیان نیز قرائت اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت از آن
دو بیگانه زیرا که خویش و ندوشناسا حقیقت احوال ایشان بگواهی قیام نمایند
فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من
شهادتهما سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل از ما گواهی داده اند
و ما اعتدینا و ما ستم نکنیم و از حد در نمی گذریم در این گواهی انا اذا بدرستی که ما
آنگاه که حبس کنیم لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده
بعد از آن حضرت حکم فرموده تا انا را بورثه بدل دادند ذلک این حکم که کردیم
از رد یمین بر ورثه ادنی نزدیکتر است ان یاتوا آنکه بیارند گواهان بالشهادة
گواهی علی وجهها بر وجهی که حق آنست او یخافوا و نزدیکتر است آنکه بترسند ان ترد ایمان
از آنکه رد کرده شود سوگندها بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگندان ایشان که خورده اند
و مدعی سوگند خورد و ایشانرا فضیحت خیانت و سوگند دروغ رسد و اتقوا الله و بترسید
از خوردن سوگند دروغ و اسمعوا و بشنوید امر خدای را بسمع اجابت و الله و خدای
لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید فاسقان را که خاینان و گواهان دروغ اند یوم یجمع الله الرسل
یاد کنید روزی را که خدای جمع کرد اند پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشانرا
ماذا اجبتم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند
و متی کرد ایشانرا بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکران است یا تحقیق ادای
شهادت انبیا علیهم السلام بر مومنان امت ایشان قالوا گویند پیغمبران
لا علم لنا انک انت علام الغیوب هیچ علم نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست ما را
بچیزی الا آنکه تو آنرا بما آموختی و داستی که بدرستی که تو دانا بنهانهایی
که با ما چه طاعت کردند بزبان و چه در دل ایشان داشتند و چه چیز را اجابت نمودند

و اذا سمعوا

و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن چون گفت خدای تعالی عیسی بن مریم را اذکر
نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم علیک و علی والدتک بر تو و بر مادر تو اذ ایدتک یاد آر چون قوت
کردم ترا بروح القدس بجبرئیل علیه السلام یا بکلامی که بدان احیا می کردی یا احیای موتی
و گفته اند روح القدس انجیل است تکلم الناس سخن میگویی با مردم فی المهد در گهواره و این معجزه
تو بود و کهلا و سخن گویی در حالت کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت از روی
فصاحت و بلاغت یکسانست بدین آیه استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام چه
باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد
و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و اذ علمتک الکتاب و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم
ترا کتاب یعنی کتابت و خط و الحکمة و فهم چیزها و التوراة و الانجیل و معانی و حقایق توریت
و انجیل و اذ تخلق و یاد کن آنرا که می سازی من الطین از گل کهیئة الطیر مانند هیات
مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس میدمی نفس خود در آن صورت از گل ساخت
فتکون طیرا پس میشود آن صورت گل مرغ زنده باذنی بفرمان من و تبرئ الاکمه
بیرون می آری کور مادرزاد را چشم او روشن میکنی و الابرص و پاک میکنی علت پیسی
ابرص را باذنی بامر من و اذ تخرج الموتی و چون بیرون می آوری مردگان را از قبور ایشان
زنده باذنی بامر من و اذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودان را
عنک از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بر ایشان بالبینات
معجزهای روشن از آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از ایشان
اسرائیل ان هذا نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی مینماید الا سحر مبین مگر
جادوی روشن یعنی بر عکس مخفی نماند که این سحر است و اذ اوحیت الی الحواریین و یاد کن ای عیسی
آنرا که امر کردم حواریان ترا بر زبان پیغمبران خود ان آمنوا بی آنکه ایمان آرید بمن و برسولی و بفرستاده من
من عیسی قالوا آمنا گفتند ایمان آورده ایم و اشهد و تو گواه باش باننا مسلمون بآنکه ما گردن
نهادگانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه
السلام بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان توی برد یعنی اجابت

سورة مائدة

سکند دعای ترا پروردگار تو تا تو دعا کنی أن ينزل علينا آنکه فرو فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی را
از آسمان مایده خوانی را گویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوان
طعام طلبیدند قال اتقوا الله گفت عیسی که بترسید از خدای و مثل این سوال مکنید إن كنتم مؤمنين اگر
هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قالوا گفتند از روی
تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نريد أن نأكل منها میخواهیم که بخوریم از آن طعام
مایده وتطمئن قلوبنا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده
با استدلال جمع شود ونعلم أن قد صدقتنا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدا درخواست
شما ارزانی دارد ونكون عليها و باشیم بر آن مایده من الشاهدين از گواهان دینی که از ما گواهی
طلبی. از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی علیه
السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدای طلبید آنچه میخواهید حواریان
سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد
پس از خدای درخواه که ما را طعام دهد و سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون
حواریان سوال مایده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی
فرمود قال عيسى ابن مريم گفت عیسی ابن مریم اللهم ای خداوند و ندا اللهم کلمه بزرگوار است
ابو رجا عطاردی گفت که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل
نقل کردند که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب
مایده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت ربنا ای پروردگار ما أنزل علينا فرود فرست
بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تكون لنا عيدا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی روز
نزول آن عیدی باشد لأولنا مر اهل زمان ما را وآخرنا و مر آنها که از پس ما آیند یا اول ما
و آخر ما از آن خوان بهره یابند وآية منك و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی دال
از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وارزقنا و روزی کن ما را آن
خوان یا توفیق شکر بر آن وأنت خير الرازقين و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای
که إني منزلها بدرستی که من فرو فرستنده ام این خوان را عليكم بر شما حسب اجابت سوال

واذا سمعوا

شما

شما فمن يكفر پس هر که کافر شود بعد بعد از نزول مایده منكم هم از شما فإني أعذبه پس بدرستی که
من او را عذاب کنم عذابا عذاب کردنی چنانکه لا أعذبه آن عذاب نکنم أحدا من العالمين کسی را از عالمیان
پس حق تعالی دو پاره ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان تا بزمین آمدند و سفره
از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنا من
الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس برخاست
ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و سرپوش از سر سفره
برداشت خوانی بدید آمد آراسته بر ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن
از وی میچکید و نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی او انواع ترها مگر گندنا
و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دوم عسل بر سیم روغن و بر چهارم
پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست و گفت که یا روح الله این از طعام دنیاست
یا از طعام آخرت عیسی علیه السلام فرمود که از هیچکدام نیست طعامیست که حق سبحانه
بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیادت شود
گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بما نمائی موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه
السلام بآن ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش در آمد
عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول باز شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان
از مشاهده این نشان ترسان شده از آن مایده نخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان
و بیماران و مبتلایان را طلبیدند و گفت که بخورید که شما را مطالبت و دیگران را
مطالبت هزار و سیصد تن از آن خوان خوردند و هیچ بر آن خوان از آنچه بود کم نشد
هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت
پس مایده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول
نمودند بعد از چهل روز غایب شد روزی می آمد و روزی نمی آمد همچو ناقه صالح
پس وحی رسید که ای عیسی مایده مر الفقراء نه با غنیا و توانگران ازین حکم مضطرب
شده در مایده شک آوردند آن را بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن تنزل

سورة مائده

صاحب جمال سعید وسی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز هلاک شدند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ
يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید
خدای روز قیامت عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری أَأَنتَ قُلْتَ آیا تو گفتی
لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي مر مردمان را که بگیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ دو خدا بیرون خدای
سزاوار پرستش قَالَ سُبْحَانَكَ گفت عیسی پاکی یاد کنیم ترا پاکی [illegible] از شرک تنزیهی کردنی
مَا يَكُونُ لِي نسزد و نه شاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مر مرا سزاوار نباشد إِن كُنتُ
قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام من آن را فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آن را تَعْلَمُ مَا فِي
نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات منست وَلَا أَعْلَمُ و من نمی دانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تست
یا تو میدانی هرچه من نهان کردم و من نمیدانم آنچه تو نهان داری إِنَّكَ أَنتَ بدرستی که تو
عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیده هایی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را چیزی خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ
مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه با ایشان بگویم از توحید و عبادت من نگفتم ایشان را مگر
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار من و شماست پس من خود را
مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا و بودم بر افعال و اقوال ایشان شهید
گواه یا نگاهبان مَّا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آنگاه که مرا
فرا گرفتی یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاهبان
بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیز شَهِيدٌ گواهی
و مطلع بران و مراقب آن إِن تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که
ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وَإِن
تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را یا که از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ
پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا در هرچه کنی از عفو
و عذاب حاکمی و محکم کار قَالَ اللَّهُ گفت خدای مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی
برای تحقق وقوع است کانه که حالت قایم شده و خدا گفت هَٰذَا يَوْمُ این روز است
که درین روز يَنفَعُ الصَّادِقِينَ سود دهد راستان را صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده

واذا اسمعوا

از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان راست بهشتها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاویدان باشند دران أَبَدًا همیشه که نیست در خلود و بقای زمان
بودن ایشان نهایت ندارد رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت
وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان از وی بدانچه کرامت ذَٰلِكَ این دخول جنات و حصول
رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست لِلَّهِ مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی
آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها
قَدِيرٌ توانا است تعذیبی که از عجز و صفت منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

سورة الانعام ۶ — آیات ۱۶۵ کلمات ۳۰۵۲ حروف ۱۲۴۲۲

سورة الانعام مکیه و هی مایة و خمس و ستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدای راست
و جمیع ثناها حضرت کبریاست الَّذِي آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها بی عمدی و مددی و بیافرید زمین را بی اصل و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ
وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که گفته اند خالق نورست
و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هردو مخلوق من اند
بعضی بر آنند که مراد از ظلمات و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم یا معصیت
و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هدی و ضلالت و از جهت ظلمات را
بلفظ جمع آورده که ضلال متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست و در
بحر الحقایق آورده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس
از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف
ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ پس با این همه دلایل و آیات الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ با پروردگار خود برابری میدهند یعنی بتان را عدیل
میکنند از عبادت آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم اوست آنکسی که بیافرید
پدر شما را مِّن طِينٍ از گل یا آنکه آفرید خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن
مخلوق ساخت ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا پس حکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ
و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کس نداند و بعد از گذشتن آن قیام

فائت باشد ثم انتم تمترون پس شما ای مشرکان شک می آرید در بعث یعنی بعد از آنکه
ثابت شد که بدو خلقت از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله
و اوست خداوند مطلق و معبود بحق فی السموات وفی الارض در آسمانها و در زمینها و همه را
او خدای هست یعلم سرکم وجهرکم میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید
وجهرکم و آنچه آشکار شماست یعنی بزبان می آرید ویعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید
از خیر و شر و شما را بدان جزا خواهد داد و در فتوحات میفرماید که سرکم اشارتست
بنسبت باطنی انسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب کشف الحقائق
آورده که مراد از سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی
و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتست جسمانی و معنی روحانی
بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر پس سرش از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه
خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان آینه ذاتست و جبین در یک رویش
خصائص ربوبیت است پیدا و در روی دیگرش نقایص عبودیت هویدا چون
بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون نقایص
عبودیت شماری از همه کاینات خوارتر ولی سعد ازین بیت چون نگرم خود
از اوصاف تو یابم اثری ، حاشا که بود بگو ترا از من بگری ، وآن دم که فتد
بحال خویشم نظری ، در هر دو جهان نباشد از من بتری پس حق سبحانه
و تعالی میفرماید که من اسرار خصائص شما در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را
در عالم شهادت می بینم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب
ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت
و دانستن آن دانای سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول
شده از حضیض استیفاء حظوظ حیوانی برده روی استیناس با نعیم روحانی
متصاعد گردد قطعه حیف باشد که عمر انسانی ، چون بهایم بخواب و خور گذرد
آدمی میتواند از کوشش ، کز فرشته بفضل درگذرد وما تاتیهم من آیة

واذا سمعوا

بطلان

بطلان هیچ آیتی من آیات ربهم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر می شود برایشان
معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن الا کانوا مگر که هستند عنها معرضین از آن
آیه و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآن را
لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان فسوف یاتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان خبر
بدیشان انباء ما کانوا به چیزهای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند و ظهور آن
در دنیا وقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و
شوکت ملازمان سده سنیه خیر الانام علیه افضل الصلوات والسلام و ظهور آن جهت
کافران در آخرت روشنست الم یروا آیا ندیدند و ندانستند که ما نوبت عبرت را
کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه و گذشتگان
یعنی اهل زمانی که دران پیغمبر بوده و قرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار
مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مکناهم فی الارض و جای
گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا دران زمین اهل
آن متصرف ساختیم یا آنچه ترا عطا کرده بودیم از مکنت ما لم نمکن لکم آنچه شما را نداده ایم
چون عمر دراز و قوت تمام و سعت مال و استظهار بحشم و خدم وارسلنا السماء و فرستاده بودیم
ابر را علیهم مدرارا برایشان باران دربی و بسیاری که محتاج بودند بدان وجعلنا الانهار و
گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان
یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود
که مزارع و باساتین خود می پروردند محصل کلام آنست که ایشان ممکن بودند در زمین
و در رفاهیت و خصب و سعت عیش بکفر رسیدند فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشان را
هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را قوت و نعمت وانشأنا و پیدا
آوردیم من بعدهم از پس هلاک ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر و درین آیه کفار قریش را
تنبیه کرده بسلاک و احتیاط رآمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد
و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه و آله آمدند و گفتند

رفاهیت: نازپروری
خصب: ارزانی

سوره انعام

ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند
و گواهی دهند که این کتاب از خدای شما آورده‌ایم و در ضمن آن مکتوب باشد معنی
مندرج باشد که تو رسول اویی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر فرو فرستیم بر تو كِتَابًا
فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورق فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس ببسایند و بیابند آن را بدستهای خود و به
ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه خواهند گفت
آنان که کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این چیز که با آورده إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادویی روشن بر بعض
وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو نفرستند بر محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبر
وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه حکم کرده شود به هلاک ایشان زیرا که
سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده‌اند هلاک
ایشان لازم بود ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن
و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته به رسالت نیامد این آیه حق تعالی فرمود وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا
و اگر ما گردانیم رسول را فرشته لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه گردانیم او را ممثل بصورت مردی چنانچه
جبرئیل را علیه السلام بصورت دحیه کلبی ممثل می‌سازیم و این صورت بجهت آنست که
قوت بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند که جمعی از انبیا علیهم السلام
که بقوت قدسی ممتاز بوده‌اند ایشان توانسته‌اند دید پس ما چون فرشته فرستیم بصورت
بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر آینه در آن حال پوشیده کرده‌ایم عَلَيْهِمْ بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ آنچه
بر خود پوشیده کرده‌اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت
نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر را از قول کافران
فی رسالت خاطر عاطر آنحضرت می‌شنید و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و هر آینه که تمسخر نموده‌اند و افسوس
کرده‌اند بِرُسُلٍ به پیغمبرانی که بوده‌اند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس فرود آمده است
بِالَّذِينَ سَخِرُوا آنانکه سخریت کرده‌اند مِنْهُمْ از رسل یعنی بآنان استهزا نموده‌اند مَا كَانُوا
بِهِ چیزی را آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و آن جزا و عذاب محال الهی بود
که بگرد ایشان درآمد قُلْ بگو که اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ

واذا سمعوا

سیر کنید

سیر کنید در زمین گاهی برین رکابی شام و بر دیار عاد و ثمود تا بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید
بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان قُلْ
بگو ای محمد و بپرس ایشان که لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست
از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و اگر نه قُلْ لِلَّهِ بگو تو که مر خدای راست
كَتَبَ نوشت خدای عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر ذات خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود
رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده است که حق سبحانه
و تعالی کتابی نوشته است و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان
رحمتی غلبت غضبی می‌شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه
نیز گویند و آن رحمتی است هر همه را فرا رسیده و نتیجه آن عطا داد است بی تعب
سؤال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی مولوی وارد است
در عدم ما مستحقان کی بدیم که برین جان و برین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضا ما نبود
لطف تو ناگفته ما می‌شنود لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ روزی که
در وقوع آن هیچ شک نیست الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کرده‌اند در نفسهای خود
یعنی فطرت اصلیت و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساخته فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
پس ایشان ایمان نخواهند آورد وَلَهُ و مر خدای راست مَا سَكَنَ آنچه آرام دارد فِي
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه در زمان و مکان
آرام گرفته وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا بآنچه کافران گویند الْعَلِيمُ دانا بآنچه میکنند
گفته‌اند سبب نزول آیه آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده
است که احتیاج و مسکنت ترا برین داشته که پیش گرفته ما برای تو طریق توزیع
از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که تو بگذر ترا از جمله خویشان خود بیشی
بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که هر چه در شب و روز بران
اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال بدهد که توانگر سازد

سوره انعام

خلق شود قل اغیر الله بگو آیا غیر خدای را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست نگیرم
فاطر السموات والارض خدای که پیدا آرنده آسمان و زمین است و هو یطعم و او میخوراند خلق را
یعنی روزی میدهد و لا یطعم و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند
قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو
القوة المتین قل انی امرت بگو بدرستی که من مامور شده ام ان اکون اول من اسلم باینکه باشم
اول کسی گردن نهنده حکم خدای را براستی برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین
و لا تکونن من المشرکین و مرا میگوید که مباش از شرک آرندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من
میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از
عذاب روز بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگرداند خدای عذاب را و حفص بصیغه
مجهول میخواند یعنی هر که بگردانیده شود عذاب عنه از و یومئذ دران روز بزرگ
فقد رحمه پس بدرستی که حق بر و بخشایش فرموده است و ذلک و آن بخشایش
خدای الفوز المبین رستگاری هویداست و ان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدای بتو سختی
چون فقر و مرض فلا کاشف له پس هیچ بازدارنده و برطرف کننده نیست آنرا الا هو مگر او و
و ان یمسسک بخیر و اگر برساند بتو نیکی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء پس او بر همه چیز
از اشیا قدیر توانا است و هو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان
خود فوقیت نه مکانست بلکه تصویر استعلا و غالب حق است بقدرت و قهر بر همه
مخلوقات و هو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بخفایای احوال بندگان
نقلست که سرهای قریش گفتند که ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار
یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند
اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد برسالت تو و بر حقیت کتاب تو آیت آمد که قل
بگو در جواب ایشان که ای شیء چه چیز است اکبر شهادة بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی
که بزرگتر از همه گواهیها قل الله بگو خدای بزرگتر است از جهت شهادت
شهید بینی و بینکم او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست

واذا سمعوا

واوحی

و اوحی الی هذا القرآن و وحی کرده اند بمن این قرآن را لانذرکم به تا بترسانم شما را بوی گفته اند قرآن اگرچه
در وی بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین و من بلغ و دیگر انذار کنم
هر کرا قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمة الله گفته که هر کرا
قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نذیر اوست و از اینجاست که محمد
کعب قرظی رحمة الله فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا صلی الله علیه و آله و سلم
ائنکم لتشهدون آیا شما شاید که گواهی میدهید ان مع الله آنکه با خدای هستند آلهة اخری خدایان
دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو که من گواهی نمیدهم بدین قل انما هو بگو جز این نیست که او
اله واحد خداییست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم و اننی بریء و بدرستی که من
بیزارم مما تشرکون از آنچه بوی شرک میدارید از اصنام و غیر آن الذین آتیناهم الکتاب آنانکه بدیشان
دادیم کتاب یعرفونه می شناسند رسول خدای را بحلیه و صفتی که مذکور است
در توریت کما یعرفون ابناءهم همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان
مراد معرفتی روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبدالله
بن سلام پرسید که معرفت شما حضرت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم که خدای
از آن خبر میدهد که چو معرفت فرزندان است بر چه وجه تواند بود ابن سلام
رضی الله عنه گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متیقن ترم از آنکه بصحت
نسب پسر خویش چه این را از توریت دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند
عمر رضی الله عنه فرموده که خدای توفیق رفیق تو گرداناد ای عبدالله فقد اصبت
و صدقت الذین خسروا انفسهم آنانکه زیانکار شده در نفسهای خود از مشرکان و
اهل کتاب فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند و من اظلم و کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که افترا کند و به بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران
ویند و بتان مارا نزد وی شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کند آیات
او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهد انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستگار
نشوند ستمکاران یعنی کافران و یوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی که حشر کنیم ایشانرا

سورة الانعام

وَإِذَا سَمِعُوا

از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مر آنان را که شرک آورده
أَیْنَ شُرَکَاؤُکُمُ کجا شد خدایان شما که شریک خدای می‌ساختید الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنان را که
بوده که گمان می‌بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد عذر
ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدای که پروردگار ماست مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ نبودیم
که شرک آورندگان دروغ گویند و بران سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت
مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند باشید
تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدا تعالی که ما مشرک
نبوده‌ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی
دهند انْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ میگویند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود بنفی شرک
از آن وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گشت از ایشان مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شریک
مر خدا را آورده‌اند که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی
دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و احادیث
گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میگوید آن لعین گفت من
نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب می‌جنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانکه من هم
احیانا بر شما میخوانم این آیه نازل شد که وَمِنْهُمْ و از کفار کسی که مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ کسانی هستند
که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا و افکنده‌ایم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان أَکِنَّةً پوششها أَنْ یَفْقَهُوهُ تا فهم نکنند وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای
ایشان وَقْرًا گرانی تا نشنوند وَإِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو می‌طلبند
لَا یُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نمی‌آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید و تکذیب ایشان
نجات رسیده حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوکَ تا چون بیایند بتو یُجَادِلُونَکَ جدال و خصومت کنند
با تو یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا گویند آنانکه کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این کتاب إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ
مگر افسانه‌های پیشینیان وَهُمْ و ایشان یعنی کافران یَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمان را از ایمان

برسول

سورة الانعام

برسول وَیَنْأَوْنَ عَنْهُ و دور میشوند بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می‌آورند و نه دیگری را
میگذارند و گفته‌اند این آیه در شان ابوطالب است یعنی آن این که نهی میکنند
دشمنان را از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دوری می‌جویند وَإِنْ یُهْلِکُونَ و هلاک
نمیکنند بدین عمل إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را وَمَا یَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر
ایشان متعدی نمیگردد بلکه هم بایشان عاید است وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو ایشان را
إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ چون بازداشته شده باشند در آتش یا بر آن یعنی امری از غایت
شناعت و ایشان را شاید که کسی که از سختی عذاب فریاد میکنند فَقَالُوا پس
میگویند یَا لَیْتَنَا نُرَدُّ کاشکی ما بازگردانیده شویم بدنیا وَلَا نُکَذِّبَ بِآیَاتِ رَبِّنَا و پیش
تکذیب نکنیم آیات پروردگار را وَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ و باشیم از جمله باورداندگان
بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه همان
بر کفر خواهند بود و این تمنا و اقرار توحید حالی برای آنست که بَدَا لَهُمْ ظاهر شده است
مر ایشان را مَا کَانُوا یُخْفُونَ آنچه بودند که می‌پوشیدند از کفر و معاصی مِنْ قَبْلُ پیش از این
در دنیا چون امروز شهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار نمیکنند
و تمنای رجوع بدنیا دارند وَلَوْ رُدُّوا و اگر ایشان را باز گردانند لَعَادُوا هر آینه باز
گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بسوی آن چیزی که نهی کرده شده‌اند از آن یعنی شرک و عصیان
وَإِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون این آیات
وعده ایمان در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند
وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِيَ نیست این زندگانی و حیات إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا مگر زندگانی ما در دنیا
وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ و ما نیستیم برانگیختگان از قبور وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ چون
بازداشته باشند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرصات قَالَ گوید خدای أَلَیْسَ
هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا این بعث و نشر راست و درست قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا گویند بلی بحق پروردگار ما
یعنی اقرار کنند موکد بسوگند قَالَ گوید خدای فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را
بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ بآنچه بودید که کافر شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ

بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند بدان جزا را یا باور نکردند
لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان قیامت
بغتة ناگاهان قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر
کردیم فیها در حیات دنیا وهم یحملون و ایشان بردارند اوزارهم گناهان خود را
علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان
منفک نگردد در معالم فرموده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را در
غایت خوبی و خوشبوی و گوید مرا می شناسی مومن گوید ترا نمیدانم گوید من
عمل صالح توام بیا برین سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم و آیه یوم
نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است و چون کافر سر از خاک بر آرد
پیش آید چیزی در نهایت زشتی و نا خوشبوی و گوید مرا میدانی کافر گوید
من ترا نمی شناسم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی
امروز من بر تو سوار شوم و آیه وهم یحملون اوزارهم عبارت ازین است
الا ساء ما یزرون بدانید که بد باریست بار گناه که می کشند وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی
دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر بازی کودکان و مشغولی بیهودگان
وللدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر بهترست للذین یتقون برای کسانی که پرهیزکاری
میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات و مهمات
او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمی
کنید که ازین دو سرا کدام بهترست آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل با
یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم
میکنی که در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست
گویی باز خواست کند ابو جهل گفت محمد راست گویست و آنچه ما بر سانند استماع
نستطاقی اما اگر به نبوت او اعتراف بکنیم محذوری دارد و آن اینست که تمام
عز و شرف که اهل حرم بدان ممتازند سرفراز شدند از لوا و سقایه و حجابه و عمارت مسجد

وَاِذَا سَمِعُوا

تعلق بآل

تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت نیز بدیشان باز گردد اشراف قریش و بقیه اهل عرب
بیکبارگی محروم میمانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم گفت ای محمد ما از تو هرگز دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی
نبوت تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قد نعلم بتحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون که
ترا اندوهگین میکرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی که ایشان لا
یکذبونک تکذیب نمی کنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند ولکن الظالمین و لیکن این
ستمکاران بآیات الله یجحدون انکاری کنند آیتهای خدا را از روی عناد پس از
تسلی آنحضرت میفرماید ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک پیغمبرانرا
پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند
و اوذوا و بدانکه رنج بدیشان رسانیدند حتی اتیهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا
یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مومنان
بر کافران ولا مبدل و نیست تغیر دهنده مر لکلمات الله مر وعده های خدا را و حکمی که
در نصرت اهل ایمان فرموده ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون
و ان جندنا لهم الغالبون ولقد جاءک و هر آینه آمده بتو من نبای المرسلین از خبر فرستادگان
گرامی ایشان آنچه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده
کتب الله لاغلبن انا و رسلی وان کان کبر و اگر هست گران شد علیک بر تو
اعراضهم روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق و توحید ذات مطلق فان
استطعت پس اگر می توانی ان تبتغی اگر بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند
از غایت حرص که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه
که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر گرداند تا باشد که بدایره مومنان در آیند حق سبحانه
این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید
پس اگر می توانی که بدست آری نفقی در زیر زمین و جهت ایجاد آن یا سلما فی السماء یا
نردبانی پیدا کنی و بآسمان بر آیی فتاتیهم بایة پس بیاری آیتی برای ایشان

النفق

سورة الانعام

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى هر آینه جمع کردی ایشان را بر هدایت
بتوحید و توفیق ایمان دادی فَلَا تَكُونَنَّ پس تو مباش بصورت خطاب
متوجه آنحضرتست و در معنی امت را میگوید که مباشید مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بدین
مسئله که عدم ایمان و اسیر خذلان و توفیق عبث إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ جز این نیست که اجابت
میکنند دعوت ترا يَسْمَعُونَ آنانکه می شنوند سمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران
مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و مردگان را
برانگیزاند خدای ... و دانشش سود نکند ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی او بازگردا
نند ایشانرا برای جزا و مکافات وَقَالُوا و گفتند رؤسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نشد
بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلب میکنیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که
خدای قادرست عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن آیت که مطلوب ایشانست
مستجلب بلا و عقوبتست بر ایشان زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته که چون
معجزه طلبیدند و حق سبحانه ظاهر کرد و بمقترحات ایمان نیارند عذاب استیصال
بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده عیسی وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست هیچ
جنبنده در زمین وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده که در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ میپرد ببالهای خود این کلمه
برای تاکیدست چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم
یا آنکه طیران کنایت از سرعت مشی باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند
و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ الا گروهان امثال شما
در آفرینش و مردن و زنده شدن ... هیچ کدام از تسبیح حق
غافل و ذاهل نیستند وان من شیء الا یسبح بحمده مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح
محفوظ مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی را ملک و مشتمل بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی
ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف
بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه دروغ داشتند آیتهای ما را صُمٌّ

وإذا سمعوا

کر انند از شنودن دلایل ربوبیت وَبُكْمٌ و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت
و ایشان فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید اند مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ هر که را خواهد
خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد وَمَنْ يَشَأْ و هر کرا خواهد
يَجْعَلْهُ گرداند ثابت و نگاه دارد عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو ای کافران
که چه می بینید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته آمده
أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را
میخوانید که آن عذاب از شما باز دارد یعنی بخوانید غیر او را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راستگویان که بتان خدایانند بَلْ نه چنانست که بتانرا خوانید إِيَّاهُ تَدْعُونَ بلکه
او را میخوانید و تضرع میبرید بدرگاه او فَيَكْشِفُ پس بردارد و دفع کند از شما
درد و بلا مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ آنچه او را بکشف آن میخوانید إِنْ شَاءَ اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ و فراموش
میکنید وقت دعا یعنی دست باز میدارید مَا تُشْرِكُونَ آنچه شریک ساخته اید باو
یعنی آنکه خود را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم رسولان را إِلَى أُمَمٍ بامتان از
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فَأَخَذْنَاهُمْ پس
گرفتیم ایشانرا بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و آفتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ تا باشد که
زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند
فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی عجز
و تذلل بدرگاه ما نیاوردند اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَلَكِنْ قَسَتْ و لیکن
سخت شده بود قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است
وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و آراسته بود برای ایشان ابلیس مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل می آوردند
یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث
آمده است ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون از
کبر از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لافی که از گریبان هستی
او سر برزد سرمایه او همین صفت بود و لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه

سورة الانعام

بچاه او باری انداز دو صفت عجب و خود بینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا
بواسطهٔ خود دیدن از حق پرستیدن باز میمانند **نظم** مرد معجب ز اهل دین نبود
هیچ خودبین خدای بین نبود • بخبر زان جهان و رست بگیست • خویشتن بین و
بت پرست یکیست **فلما نسوا** پس آنگاه که فراموش کردند کافران و مکه بان
ما ذکروا به آنچه پند داده شده بودند بآن از بازرسا و فقرا **فتحنا علیهم** بگشادیم برایشان
ابواب کل شیء درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون بیلا و محنت پند نگرفتند
بآسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم **حتی اذا فرحوا** وقتی که شاد شدند **بما اوتوا** بآنچه
بدیشان داده بودند از نعمتها و دل دران بستند و آنرا بسبب استحقاق الذات حسن حیثیت
بیعمت از منعم باز ماندند و هر اسم شکرگزاری ولوازم سپاسداری قیام ننمودند
اخذناهم بغتة گرفتیم ایشان را ناگاهان **فاذا هم مبلسون** پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بودند
پشیمانان و نا امیدان **فقطع** پس بریده شد **دابر القوم الذین ظلموا** آخر آن گروه که ایشان
ستمکار اند یعنی نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم تمامی اعدای خود را **والحمد لله**
رب العالمین و حمد خدای راکه پروردگار عالمیانست بر هلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از
روی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و نعمتی شکر
هر آینه مسلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود **قل ارایتم** بگو چه بینید **ان اخذ الله**
اگر بگیرد خدای **سمعکم** شنوای شما را تا کر شوید **وابصارکم** و بینایی شما را تا کور گردید
وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش درو نماند **من اله غیر الله** کدام خدایست غیر
الله که بقدرت و کرم خود **یاتیکم به** بیارد برای شما آنچه گرفته **انظر** نگاه کن و در نگر
کیف نصرف الآیات چگونه میگردانیم آیات را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب
و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه **ثم هم یصدفون** پس کافران اعراض میکنند
از آن و حق را اقتدا نکنند **قل ارایتکم** بگو ای کافران چه بینید و چه گویید **ان اتاکم**
عذاب الله اگر بیاید شما را عذاب خدای **بغتة** ناگاهان بی مقدمه که تنبیه کند بران **او**
جهرة یا آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند نقیه آنست که بشب

و اذا سمعوا

نسـز...

فرود آید و جهرة عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر **هل یهلک** هلاک کرده نشوند بآن
عذاب **الا القوم الظالمون** مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان **وما نرسل المرسلین** و نفرستادیم پیغمبران را
الا مبشرین مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت **ومنذرین** و بیم کنندگان کافرانرا
به دوزخ **فمن آمن** پس هر که ایمان آورد **واصلح** و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت
فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست ایشانرا از عذاب جاودانی **ولا هم یحزنون** و نه ایشان
اندوهگین شوند از فوات ثواب الحاتت **والذین کذبوا بآیاتنا** و آنانکه تکذیب کردند آیتهای
مارا **یمسهم العذاب** برسد ایشانرا عذاب **بما کانوا یفسقون** بسبب آنکه بودند که از دایرهٔ تصدیق
بیرون میرفتند **قل لا اقول لکم** بگو نمیگویم شما را **عندی خزائن الله** که نزدیک منست خزینهای رزق
خدا تا هرچه خواهید بیارم **ولا اعلم الغیب** و من نمیدانم غیب را و ادعا که وحی بمن نیاید
تا هرچه بپرسید جواب گویم **ولا اقول لکم انی ملک** و نمیگویم شما را که از جنس فرشتگانم تا
خواهم بقوت ملکی بکنم ملک بس بچو شما بشرم **ان اتبع** متابعت نکنم **الا ما یوحی الی** مگر آن
چیزی را که وحی کرده شده بمن **قل** بگو از روی تمثیل **هل یستوی الاعمی** آیا یکسان باشد نابینا
والبصیر و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم **افلا تتفکرون** آیا هیچ فکر نمیکنید
تا تمیز نمی توانید کرد میان حق و باطل **وانذر** و بیم کن **به** بآنچیزی که تو وحی میکنند
الذین یخافون آنکسانرا که می ترسند از بسیاری ذنوب و تقصیر در عمل **ان یحشروا** از آنکه حشر کرده شوند
ایشانرا **الی ربهم** بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عامست اما نفع تخصیص کرده
ترسندگانرا زیرا که دل پند پذیر و گوش نصیحت شنوا ایشانرا است **لیس لهم** نیست
مر ایشانرا **من دونه** جز خدای **ولی** دوستی که متولی امور ایشان باشد **ولا شفیع** و نه
شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن **لعلهم یتقون** تا باشد که
پرهیز کنند از حق • آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند که
همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و صهیب و خباب
و سهیل و امثال ایشان اگر این بندگان را معاف سازی از مجلس خود دور کنی ما با تو
مجالست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت فرمود که من راندن

واذا سمعوا

مومنان از صحبت خود نتوانیم گفت پس عالت ما با ایشان عیب و عارست اگر وقت حضور
ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که ما اتفاق در تو گرویم نقلست که فاروق رضی الله عنه
فرمود که یا رسول الله چنین می توان کرد تا ببینیم که ایشان روی بچه می کنند حضرت
صلی الله علیه و سلم درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان بر مواعده و ثقه الیاس نمودند
پس حضرت بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را رضی الله عنه امر کرد
تا این صورت را در حیز کتابت آرد آیت آمد که ولا تطرد الذین یدعون و مران از مجلس خود
آنان را که میخوانند ربهم پروردگار خود را و ذکر او میگویند بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه
یا میگزارند نماز بامداد و یا میگزارند نماز بامداد و صلوة عصر یریدون میخواهند بدان دعا
و ذکر وجهه رضای خدا را گفته اند وجه صلهست یعنی بخواهند خدا را پس شیخ
یعقوب چرخی را قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت برخواند که
یریدون الی آخره در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجهست اول ارادت دنیای
محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیزست در زیادتی دنیا
نقصان دین راضی بودن و از درویشان مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت
محض کما قال الله تعالی و من اراد الآخرة وسعی لها سعیها و آن نیز دو علامت دارد
در سلامتی دین نقصان دنیا را رضا دادن و در مواسات و الفت بروی درویشان
گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن آن باشد که
به سر کونین سلامت و از خود و خلق آزاد گشتن بیت ما را هوای خطی بجانم در دل
در بحر فنا غوطه شود دم درکش ما علیک من حسابهم من شیء از حساب اعمال ایشان
چیزی بر تو نیست و ما من حسابک علیهم من شیء بر ایشان چیزی فتطردهم تا تو برانی
ایشان را پس بهیچ وجه مران فتکون من الظالمین که تو باشی از ظالمان اگر برانی وکذلک و همچنانکه
پیش از تو آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان فتنا آزمودیم بعضهم ببعض برخی از ایشان را
ببرخی از ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم این ضعفا را بر تو ایا رعب در سبقت
لیقولوا تا گویند بزرگان اهؤلاء ایا این گروه اند که بر منت ایمان و جهاد توفیق

و هدایت من الله علیهم منت نهاده خدای بر ایشان من بیننا از میان ما الیس الله باعلم بالشاکرین آیا نیست
منت خدای داناتر یعنی هست بالشاکرین بشکر گویندگان بر نعمت اسلام و اذا جاءک الذین
و چون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام
بر شما باد مراد ایشان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرموده بعد از آن
هرکدام که بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آمدی آنحضرت علیه السلام بروی
پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه
افضل الصلوات آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و چیزی ایم بجد و بسیار
ارتکاب نموده ایم تا از اعتذار و چاره استغفار هیچ نگفتیم آنحضرت بجواب ایشان
هیچ نگفت و ایشان ناامید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد
که چون مومنان گناهکار که بوحدانیت من و برسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند
چون بسوی تو آیند مر ایشان را سلام گوی که ترا بشارت سلامتی دنیا و رحمت عقبی
و بگو بعد از سلام کتب ربکم نوشته پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش
و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت و وعده که از شما به خلق میرابود انه من عمل منکم بدرستی که
هر که بکند از شما سوءا کاری بد بجهالة بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد
بنتیجه آن و نداند عقوبتی را که بدان مترتبست ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل
و اصلح و باصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود آن گناه فانه غفور
پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان را رحیم مهربانست بر ایشان امام
قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک برای تو رحمت
می نویسد پس ترا دو کتابت یکی ازلی و یکی وقتی و مقررست که کتابت وقتی کتابت
ازلی را باطل نتواند ساخت مضمون این آیه بشارت بشفای بیماران بیمار رسانان
بشرط پرهیزست یعنی توبه و استغفار ورد وظیفه کنم ما روز و شب شربتی بهتر
ز استغفار نیست آرزومندان وصل یار را چاره غیر از نالهای زار نیست
وکذلک و همچنان تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوت را بچندین

سورة الانعام

وكذلك نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد
ولتستبین و تا روشن شود سبیل المجرمین راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد
نقلست که چون قریش آنحضرت را صلی الله علیه وسلم به دین آبا دعوت کردند این
آیت آمد که قل انی نهیت بگو مر ایشان را که نهی کرده‌اند مرا ان اعبد الذین از آنکه پرستم آنها را که شما
تدعون من دون الله می‌پرستید بدون خدای یعنی بتان را که آرزوی شما آنست که من پرستش
قل لا اتبع بگو من پیروی نمیکنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا هر آینه گمراه شوم
چون متابعت هوای شما کنم وما انا و نباشم من من المهتدین از جمله راه یافتگان آورده‌اند که
نضر بن الحارث و رؤسا قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف میکنی بیار
آنچه از عقوبت می‌توانی باران و آتش از آسمان بر ما در شان ایشان این آیه نازل
قل انی علی بینة بگو مر ایشان را که من بر حجت عقلیه و دلیلی روشنم من ربی از پروردگار من
که قرآنست و وحی یا حجت عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وکذبتم به و شما
تکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی نیست نزدیک من ما تستعجلون به آنچه شتاب می‌نمایید
بدان یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تعجیل و تاخیر در عذاب الا لله مگر خدای را
یقص الحق میگوید خدای خبرهای راست را وهو خیر الفاصلین و او بهترین کارگذارانست
یا بیان کنندگان یا جدا کنندگان صدق از کذب یا فرق کنندگان حق از باطل
قل لو ان عندی بگو اگر نزدیک من بودی ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید
از عذاب لقضی الامر هر آینه گزارده شده بودی کار بینی وبینکم میان من و شما یعنی شما را
هلاک کرده بودمی به تعجیل میان ما انقطاع شده بودی والله اعلم و خدای داناتر است
بالظالمین بجزای ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وعنده و نزدیک او است
مفاتح الغیب خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب
و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لا یعلمها نمیداند آن را الا هو مگر او پس تعجیل و تاخیر
عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و از سید عالم صلی الله علیه وسلم
مرویست که مفاتح غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای بعد از آن این آیت

خوانده اند گران الله عنده علم الساعة تا آخر و معنی این آیه در سوره لقمان مذکور خواهد شد
ویعلم و میداند خدای ما فی البر آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات
والبحر و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در عالم شهادت
و بحر عالم غیبت وما تسقط من ورقة و نیفتد هیچ برگی از درخت الا یعلمها مگر داند خدای
آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر وی باقی ماند و آن برگ که افتاده
از درخت تا زمین چند نوبت برگشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در
احاطه علم حق بجزئیات ولا حبة و نیفتد دانه فی ظلمات الارض در تاریکی زمین مراد
تخمیست که در زیر زمین افتد ولا رطب و نه تری است ولا یابس و نه خشکی است
الا فی کتاب مبین مگر در کتابی روشن مثبت شده است یعنی در لوح محفوظ و گفته‌اند مراد
از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا
یبوست خالی نیست و بعضی برآنند که رطب اشارت بعالم روحانیاتست و یابس
عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح رقم یافته وهو الذی یتوفاکم و او است خداوندی که
میخواباند شما را و متوفی میگرداند بالليل بشب توفی فرا گرفتن چیزیست تمام
لاجرم اینجا استعاره کرده توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکتست
در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخ الموت اشارت بدین
ویعلم و میداند خدای ما جرحتم آنچه کسب کردید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس برانگیزد
شما را از خواب فیه در روز اطلاق بعث بر تیقظ برای ترشیح است توفی
لیقضی اجل مسمی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس
بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت
بما کنتم تعملون بآنچه بوده‌اید که عمل میکرده‌اید و خبر کردن بآنست که جزا دهد شما را در
کردارهای شما وهو القاهر و او است قاهر و غالب فوق عباده بر بندگان خود
ویرسل علیکم و فرو میفرستد بر شما حفظة فرشتگان که نگاهبانند مر اعمال شما را
یعنی می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت

سوره الانعام

اعمال در خطاست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیر
نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عملی خیر بجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل
شرمنده نگردد قطعه نه اندیشی از آن روزی که در وی ¤ جگرها خون و دلها ریش گردد
دهندت نامهٔ اعمال و گویند ¤ بخوان تا کردهای خویش بینی ¤ بکن امروز کاری تا در آن
کوشش که اندر نامه نیکی پیش بینی ¤ و این کرام الکاتبین شرف عمال بندگان خواهند بود
حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت یکی از شما مرگ توفته رسلنا جان او بردارند فرستادگان
ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه رحمت است
و هفت دیگر ملائکه عذاب پس ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد
و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد وهم لا یفرطون و این فرشتگان تقصیر نکنند
در قبض ارواح و تأخیر ننمایند ثم ردوا پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت
الی الله بحکم و جزای خدای مولیهم الحق که خداوند ایشانست بحقیقت یعنی درست گوی
و راست کار الا له الحکم بدانید که مراوراست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد
وهو اسرع الحاسبین و اوست شتابنده ترین حساب کنندگان گفته اند که حق سبحانه بمقدار
دوشیدن گوسفند شمار همه مکلفان خواهد کرد و با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری
اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمات
البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمات لیل و غبار ریگ و البحر و از ظلمات دریا
تیرگی شب و سحاب و کجا رست مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست تدعونه میخوانید
خواهید نجات دهنده او را تضرعا از روی زاری آشکارا و خفیة و به پنهانی
لئن انجانا و میگویید اگر نجات دهد خدای ما را من هذه ازین شدت و محنت لنکونن
هرآینه باشیم من الشاکرین از شکرگزاران بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگوی الله که خدای
نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر و بحر و من کل کرب و از هر اندوهی که باشد
ثم انتم تشرکون پس آنگه شما باز بشرک رجوع میکنید و عهدی که کرده اید وفا نمینمایید قل هو
القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث علیکم بر آنکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر شما

واذا سمعوا

چون طوفان

چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی از زیر
قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و
گفته اند عذاب من فوقکم حکام ظالم اند و من تحت ارجلکم بندگان و خدمتکاران
بد معاش یا من فوق کبار قوم است و من تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد
شما را با هم گروه گروه هر گروهی را سودایی و تمنایی و آرزویی و مدعایی بخلاف آن دیگر
تا آن بمخالفت و مقاتلت انجامد و یذیق بعضکم و بچشاند خدای بعضی را از شما بأس
بعض رنج و سختی مراد سیف مسلول است انظر کیف بنگر که چگونه نصرف الآیات بیان میکنیم
آیات را بوعده و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان دریابند و کذب به و دروغ پنداشتند
عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند و هو الحق و آن عذاب یا کتاب
حق و صدق است قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل نگاهبان که شما را بحق
کرده باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبإ مستقر هر خبری را
از وعده و وعید وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود دنیا یا عقبی را
خداست و سوف تعلمون و زود باشد که بدانید آن را و اذا رأیت الذین و چون ببینی تو
آنکس را که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت و گوی مینمایند فی
آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست و بران طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان یعنی
همنشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که در آیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر از قرآن و اما
ینسینک الشیطان و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان نواهی کردن را از ایشان خطاب
بآنحضرتست و مراد امت اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی نهی
خدا را مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که در منع تکذیب و استهزا میکنند در موضع
تصدیق و تعظیم سبب نزول این آیه آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی
ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی
کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون ببینید که کفار شروع در تکذیب آن
کردند برخیزید و از ایشان دوری جویید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از

سورة الانعام

طواف خانه و معبود در مسجد الحرام حاضر نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریت
میکنند بقرآن و اهل ایمان ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض
منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نه این آیت فرود آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ یعنی آنانکه
پرهیز کنند از خوض کردن یَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان یخوضون
مِنْ شَيْءٍ از چیزی وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ ولیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشان را و پند داد نیل
و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از اقوال و افعال
ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار
یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا دین خود را بازی و مشغولی و طرب وَلَهْوًا
یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب
یا دینی که سزاوار است ایشان دعوت میکند بآن سخریت میکنند و استهزا یا عید خود را که
میعاد عبادت است لهو و لعب میکنند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشان را زندگانی
دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشان را بقرآن أَن تُبْسَلَ تا تسلیم
کرده نشود بهلاک یا رسوا کرده و یا گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس بکافری بسبب آنکه کرده است
از بد لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِن دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که
مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند کرد وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا
دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا گرفته نشود از و
أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانند که سپرده شده بهلکه عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنکه
کرده اند از قبایح اعمال لَهُمْ مر ایشان را در دوزخ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشیده که
درون ایشان را بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که برون ایشان را محترق سازد
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب آنکه ایشان بودند که کافر می شدند قُلْ بگوی ای محمد أَنَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ آیا می
پرستیم بدون خدا یعنی می پرستیم مَا لَا يَنفَعُنَا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریم وَلَا يَضُرُّنَا
و زیان نرساند اگر فرو گذاریم یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ و ایا باز گردیم
عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ بعد از آنکه خدا

یخوضون

و اذا سمعوا

[illegible]

ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق برگردیم باشیم
مثل كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی که ببرده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان
دور و او را از راه راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند
لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران و مصاحبان اند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند او را
إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست و میگویند ائْتِنَا بیایید بما و دیوان او را بطرف خود دعوت
میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد
و اگر سخن اصحاب می شنود پس بمنزل نجات میرسد و حاصل تمثیل آنست که هر که مرتد شد
بکسی که غولان و دیوان او را از میان کاروان بوده در بادیه خطرناک برده اند و رفیقان
کاروان که مومنانند او را براه شارع که منهاج شریعت است میخوانند و دیو فریبنده او را
به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود
و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام
هُوَ الْهُدَىٰ اوست دین درست و راه راست وَأُمِرْنَا و مامور شده ایم لِنُسْلِمَ تا گردن
نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده آنکه بپای دارید نماز را
وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست آن خداوندی که بسوی او
تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ و اوست آنکسی که بیافرید
آسمانها السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدت
اوست وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که بگوید او را بودن فرماید
كُن فَيَكُونُ بباش پس باشد آن چیز مراد روز قیامت است و تکوین حشر اموات
و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست است وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنفَخُ
فِي الصُّورِ در آن روزی که در دمند در صور و آن شاخی است که در و خواهند دمید و دیدن
و ذکر آن بیاید عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت است
وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست خداوند حکمت
در بعث و حشر خلایق الْخَبِيرُ دانا بانکه برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ

سورة الانعام

ثمن
ارباع

و یاد کن برای اهل مکه قصهٔ ابراهیم علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او می کنند
پس او را اولی آنکه باو اقتدا نمایند در توحید و قصهٔ او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ
مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارح است و آزر لقب است و معنی آزر
پیر رسیده است و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً ایا فرا میگیری
بتان را که خود تراشیده بخدای إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ
و گروهی را که متابع تو اند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا وَكَذَلِكَ و چنانکه بتو نموده
بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عجایب
و بدایع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمانها شمس و قمر است و ملکوت زمین
نجوم و بحر حق سبحانه ابراهیم را بر صخره بر آورد و از آسمانها و زمینها از ذروهٔ عرش
تا تحت الثری برو منکشف ساخت تا استدلال کرد بدان بر قدرت کاملهٔ حق تعالی
وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و تا باشد از بی گمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده
که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل شبی در واقعه دید که
کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماه ناپدید گشت
از غایت فزع بیدار گشت و کاهنان و حکماء مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند
که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای
صحرای وجود خواهد آمد که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز آن مولود
از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود حکم نمود تا میان زنان و شوهران
تفریق کردند و بر هر ده از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی از محرمان و
معتمدان نمرود بود شبی با زنی او را دنی جنت نمر بنام از موکلان خلوتی دست داد
و او حامله شد و با مادرش راه کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک
برحم پیوست نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر
زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال حوامل بودند چون بمادر ابراهیم
علیه السلام اثر حمل ظاهر نبود از و در گذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکردند و چون

وقت وضع حمل نزدیک رسید او را خبر رسید که اگر پسری زاید و ناگاه خبر بکسان نمرود برسد
فی الحال او را بکشند ببهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوهستان داشت
در آن غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده و جایی که داشته در غار بسنگ استوار کرد
و آزر را که از قصهٔ حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس کاشتگان نمرود بصحرا رفتم
و پسری زادم و فی الحال بمرد و در خاکش دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و او هر
روز و گاه گاه بغار آمده و دید که ابراهیم انگشتان خود را میمکد و از یکی شیر و از یکی عسل بیرون
می آید خوشدل شده باز بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر از پستان
از پستان عنایت الهی می نوشید روزی چندان می بالید که کودک دیگر در ماهی
و در ماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی بیت جماه نوکه باروی دل افروز
بود زاینده نور رُخش روز تا روز چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله مقابل
گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود
و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد او را ببازار گفت که پسر تو که آن روز خبر مرگ او
بر روح دادم جوانی رسیده است در غایت خوبروی و نیکو خوی پس آزر در زمانی
آورد و او را ابراهیم علیه السلام بوی نمود آزر بجمال پسر خویش خوش بر آمد و مادر را گفت
این را از غار بجانه آور که بلا زحمت نمرود برهم آزر برفت و او را ابراهیم را از غار
بر آورد و تا از شام بود و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع
بود و چون ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزها است مادر و پدر جواب داد ابراهیم گفت
هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالی روزی میدهد پس با مادر
گفت هیچ مخلوق را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد از جواب او
پرورش یابد پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار
تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای
نمرود کیست مادرش بانگ بروزد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان
نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند

سوره انعام

قوله اذا سمعوا

وجمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه اللیل چون شب
بر وی در آمد و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری
گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی نهاده سجده
کردند قال گفت ابراهیم هذا ربی اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا الزام
بر زعم آن قوم فلما افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین گفت دوست
نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس
قدری دیگر راه رفتند و شب چهاردهم بود طلوع کرد ماه برکناره خاوران سر فلک
بود از کشت فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا بر آینده و تابنده وجمعی ماه پرستان
پیش وی سجده در افتادند قال هذا ربی گفت آیا اینست پروردگار من فلما افل پس آن
وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال
گفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود
لاکونن هر آینه باشم من القوم الضالین از گروه گمراهان پس از انجا درگذشتند و نزدیک
شهر رسیدند آفتاب تابان بنداء طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند
فلما رای الشمس پس چون دید ابراهیم آفتاب را بازغة بر آینده و جهان را بنور خود
آراینده قال هذا ربی گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست
هذا اکبر این کوکب بزرگترست در جرم و بیشترست در روشنائی فلما افلت پس
چون نشان زوال و انتقال بروظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم انی بریء من
بیزارم مما تشرکون از انچه شما با باری انباز میگیرید با خدای انی وجهت وجهی بدرستی که
من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم للذی مر کسی را که
از محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا حالی که
من مایلم از همه ادیان بدین توحید وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک
آورندگان در تفسیر مذکورست که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد و اورا
بدیوان نمرود بردند و آزر مردی کریه منظر بود ابراهیم اورا دید بر تخت نشسته

واذا سمعوا

اعلامان بنظر

و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید کاین چه
کس است که مرا بدین اوآورده اند گفت خدای همه است پرسید کاین غلامان
بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان او دید ابراهیم تبسمی فرمود و گفت ای مادر
چگونه است کاین خدای شما دیگرانرا از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان
خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را
دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وحاجه قومه
و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی گفت ابراهیم آیا
با من حجت باطل میگوئید فی الله در وحدانیت خدای و میخواهید که برین طریق
کشید وقد هدان و حال آنکه خدای مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان اورا
تخویف کردند که با معبودان ما استهزا مکن ایشان بلاها بتو خواهند رسانید
ابراهیم علیه السلام فرمود ولا اخاف و نمی ترسم ما تشرکون به از انچه شما شریک
آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که کسی ضرری تواند رسانید الا ان
مگر آنکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد
وسع ربی رسیده است پروردگار من و احاطه کرده کل شیء همه چیز را علما از جهت علم
افلا تتذکرون آیا پند نمی گیرید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل
تمیز نمینمائید و کیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از انکه شما با باری انباز گرفتید
ولا تخافون و نمی ترسید شما انکم اشرکتم بالله از انکه شرک می آرید بخدای و شریک
او میدارید ما لم ینزل آن چیزی را که فرو نفرستاده است خدای به بشریک
کردن او علیکم بر شما سلطانا حجتی بی وجهی فای الفریقین پس کدام ازین دو گروه
موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارترند با ایمن بودن پس مرا جواب دهید
ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید آن را که از و باید ترسید که کدامست و با ایصال
نفع و ضرر آنکه حق تعالی از سؤال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر
بایمنی الذین آمنوا آنکسانند که ایمان آورده اند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم

سورة الانعام

ع

و ایمان خود را بشرک اولئک آن گروه لهم الامن مر ایشان راست ایمنی از خلود در دوزخ
وهم مهتدون و ایشان اند راه یافتگان وتلک و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم خلیل
بر کواکب تا اینجا حجتنا حجت و برهان ما بود که از روی درستی آتیناها ابراهیم دادیم
آن را بابراهیم تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم پایها
بلند من نشاء هر که را خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستی که پروردگار تو
حکیم دانا خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم دانا
باستحقاق هر کس در رفع و خفض او ووهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را اسحق پسری که
نام او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است ویعقوب و نبیره او که اسرائیل است کلاً هدینا
و هر یکی را از این هر دو راه نمودیم ونوحاً هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم
ومن ذریته و هدایت دادیم از ذریت نوح علیه السلام و بعضی گفته اند از ذریت
ذریت ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیت مذکورست از
ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی از ذریت ابراهیم اند هم از ذریت نوح زیرا که
ابراهیم از ذریت نوح است باتفاق پس حق سبحانه و تعالی میگوید از ذریت
نوح راه نمودیم داود داود را که پسر ایشا است از اولاد یهودا وسلیمان و پسر او را
وایوب و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق ویوسف و یوسف
بن یعقوب را وموسی وهرون و موسی و برادر او هارون را که پسر عمران اند از اولاد
لاوی بن یعقوب وکذلک و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات
نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم
زکریا را و او پسر آذر بن مسلم است از اولاد رحبعم بن سلیمان ویحیی و پسر او
یحیی را وعیسی و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک
بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند عمران پسر اشیم بن امون است از اولاد سلیمان
و از اینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است چه عیسی را در ذریت نوح
یا ابراهیم یاد کرده و حال آنکه نسبت او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین را

و اذا سمعوا

الی آخره

رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم باید دانست و [illegible]
والیاس و دیگر الیاس را بقول اصح پسر یسین بن فنحاص بن عیزار بن هارون است
و آنکه گفته اند مراد ادریس است و در میانه جد ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او
کل من الصالحین همه این پیغمبران شایسته بکار بودند واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را
که پسر ابراهیم است والیسع و الیسع که پسر اخطوب است و این عجوز مشهور ویونس
و یونس بن متی را ولوطاً و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم
خلیل الرحمن است صلوات الله و سلامه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین
وکلا فضلنا و همه را فضیلت دادیم بنبوت علی العالمین بر ملائکه و جن و انس
ومن آبائهم و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وذریاتهم و برخی
از فرزندان ایشان واخوانهم و بعضی را از برادران ایشان واجتبیناهم و برگزیدیم
این پیغمبران را وهدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشان را بمیعی ثابت داشتیم برراه راست
ذلک آن دینی را که این انبیا بدان متدین بوده اند هدی الله دین خدا است
یهدی به راه مینماید بدان دین متفضل خود من یشاء هر که را می خواهد من عباده
از بندگان خود ولو اشرکوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه
فضل و کمال لحبط عنهم هر آینه باطل گردد و ضایع شود از ایشان ما کانوا یعملون آنچه
ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است و درین آیه تهدیدی عظیمست مشرکان را
اولئک آن گروه یعنی انبیا الذین آتیناهم الکتاب آنانند که داده ایم ایشان را کتاب
والحکم و داده ایم حکمت در فصل دادن امور والنبوة و پیغمبری فان یکفر بها پس
اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش
فقد وکلنا بها پس بدرستی که بر گماشته ایم و مهیا کرده برای ایمان بدان قوماً
گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافر و مراد مهاجرین
و انصار ایشانند و گفته اند این قوم اشارت بانصار است و اهل مدینه و حوالی آن
در وقت نزول این سورت ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این بشارت

سورة الانعام

بشارت هست با ایمان ایشان أُولَٰئِکَ الَّذِینَ آن گروه انبیا آنانند که هَدَی اللَّهُ راه نموده خدای
ایشان را بدین حوض فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آنحضرت است که این
متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که
آنحضرت حق سبحانه حضرت مصطفی را صلوات الله وسلامه علیه فرموده که فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ
یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی نمای اشارتست بآنکه بر وصف
و سیرت هر یک مطلع شده او جود و حسن آن را اختیار فرماید زیرا که اقتدای بعضی
بدیشان در اصول دین نشاید چه دران تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه
شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف
خواهد بود و از صفات سنیه و خلال رضیه هرچه با همه ایشان متفرق بود نزد او
مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد نظم هرچه بخوبان جهان داده اند
قسم تو نیکوتر از ان داده اند * هرچه نیاز بندۀ ایشان به پیران همه ترا هست و زیاد
بران قُلْ بگوی ای محمد یا کافران که لَا أَسْأَلُکُمْ نمی خواهم از شما عَلَیْهِ بر پیغام
رسانیدن از خدای أَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد
دعوت نطلبیده اند إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ إِلَّا ذِکْرَیٰ لِلْعَالَمِینَ مگر پندی مر عالمیان را
وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه سزای تعظیم او باشد
و در کشف الاسرار گوید خدای را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قطع را
با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را [illegible] شناختن
الهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک بیت هرچه آن
بر هم نهاده دست عقل و حس و وهم * کبریایش سنگ بطلان در میان انداخته است
و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلاله بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که
معرفت و ادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات
ممتنع است مر غیر حق را سبحانه زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است
و برداء کبریا محتجب هیچ نسبت میان او و ما سوای او نیست پس شروع در طریق معرفت او

ازین وجه

ازین وجه اضاعت لضیاعت وقتست مصراع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان
و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده کای آنکه اشارت تو
محال و عبارت از تو وبال بیت کنه حمد تو در خور اثبات تو نیست * و انچه
ذات تو بجز ذات تو نیست و گفته اند معنی آیت اینست که ما وصفوا الله حق وصفه
آورده اند که مالک بن الصیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله
علیه وسلم آمد آنحضرت باوی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را
بر موسی منزل کرده باشد که در توریت دیده که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد
گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور تویی
او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نساخته است آیه آمد که
اینها خدای را چنانچه می باید وصف نکردند إِذْ قَالُوا چون گفتند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فرستاده
است خدای عَلَیٰ بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع همچنین منکر
انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قُلْ بگو مَنْ أَنْزَلَ
الْکِتَابَ الَّذِی که فرستاد آن کتاب را که جَاءَ بِهِ مُوسَیٰ آمد بوی موسی یعنی توریت
نُورًا در حالتی که او روشنایی دهنده وَهُدًی لِلنَّاسِ و راه نماینده مردمان را
تَجْعَلُونَهُ شما کرده شده اید آن را قَرَاطِیسَ صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده
تُبْدُونَهَا آشکارا میکنید آنچه میخواهید وَتُخْفُونَ کَثِیرًا و پنهان میسازید بسیاری را
ازان چون نعت مصطفی صلی الله علیه وسلم و آیه رجم و غیر آن وَعُلِّمْتُمْ و آموخته
شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلوة والسلام مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانسته اید
أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُکُمْ نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قُلِ اللَّهُ بگوی محمد
که خدای فرستاد و این جواب آنست که فرستاد توریت را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را
در بیهوده گوی ایشان تا پیوسته فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ در اباطیل و خرافات خود بازی
میکنند شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس الله روحه در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که
الله بس و ما سواه هوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره

فرموده اند که قل الله دل با سوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار که از شبلی بعضی از اصحاب خود شنیدند؟ که میگفت علیک بالله ودع ما سواه بیت چون تفرقه بر دولت حاصل زهمه دل با یکی سپار و بگسل زهمه وَهٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را مُبَارَكٌ بسیار فایده و با برکت مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب وَلِتُنذِرَ و تا بیم کند این کتاب و حفص تا می خواند یعنی تا تو بیم کنی أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که را که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را قری جمع قریه باشد و او را از قری گرفته اند که معنی جمع است پس هر جا مجتمع باشد از شهر و دیه آن را قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه عالم را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و آنکسان که ایمان آورده اند بآخرت يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن بسته است وَهُمْ و ایشان که بپیغمبر و کتاب بگروند عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ بر نمازهای خود محافظت نمایند زیرا که رئیس ایمان و ستون دین نمازست آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت عزت ستمکاری ایشان را شرح داد که وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکسی که افترا کرد و بربست عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گفت من پیغمبرم أَوْ قَالَ یا گفت أُوحِيَ إِلَيَّ وحی می فرستند بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و وحی نکرده اند با وی چیزی مسیلمه اباطیل و مزخرفات بر هم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمد و اسود عنسی نیز میگفت شخصی بر من ظاهر میشود بر جاری نشسته و سخنان بمن القا میکند وَمَن قَالَ و کیست ظالمتر از آنکس که گفت سَأُنزِلُ زود باشد که نازل گردانم مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مانند آنچه خدای نازل گردانیده گوینده این سخن عبدالله

و اذا سمعوا

بن سعد

بن سعدست که کاتب دیوان نبوت بوده روزی که آیت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد و بعد از آنکه تمام شد ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت که بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شک افتاد و مرتد گشت گفت اگر محمد صادق است پس بمن هم وحی فرود می آید چنانچه بروی می آید و اگر کاذب است من هم گفتم چنانچه او میگوید وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو إِذِ الظَّالِمُونَ چون باشند ظالمان یعنی کافران فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدتهای مرگ وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ گسترانندگان دستها خود را برای قبض روح ایشان و در تاریخ گفته که دستها کشیده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود بجهت تقاضی سلطه که از روی غلظت و عنف تمام می طلبند یا میگویند فرشتگان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید الْيَوْمَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآباد تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خوار کننده بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ بسبب آنکه بوده اید که می گفتید عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نه راست بود وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ و بوده اید که از آیات او گردن کشی میکردید و تعظیم می نمودید و در آن تامل و تدبر نداشتید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فُرَادَىٰ تنها نه مال با شماست نه فرزند نه حشم كَمَا خَلَقْنَاكُمْ چنانکه شما را آفریده بودیم أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه وَتَرَكْتُم و بگذاشتید مَّا خَوَّلْنَاكُمْ آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ آنانکه گمان می بردید از روی جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ که بدرستیکه

سورة الانعام

ایشان و در تربیت شما شریکان خدا اند لقد تقطع بینکم بدرستی که بریده شد
پیوند شما و حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت
و مودت وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید که ایشان
شفیعان شما اند ان الله بدرستی که خدای فالق الحب شکافنده تخم است تا از وی
نبات برویید والنوی و شکافنده دانه است تا نهال ازان برآید یخرج الحی بیرون
می آرد زنده یعنی نبات را که به نشو و نما حیاتی دارد من المیت از مرده که تخم و دانه است
یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل
ومخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده
نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الله است فانی
تؤفکون پس کجا برگردانیده میشوید ازو فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است
از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنایی آورد وجعل اللیل سکنا و گردانید شب را
سکنا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند والشمس والقمر و ساخت
آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شمار یعنی ایشان را دوار مختلف و سیرهای متنوع
داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلک این کار که سیر و تدویر شمس و قمر
است برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او در همه جاریست
العلیم داننده بتدبیر مملکت خود وهو الذی و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله
و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها را لتهتدوا بها تا راه یابید
بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکی شب در بیابان والبحر و در دریا و نجوم را بجز
این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن و در تفسیر گفته
ذکر این منفعت کرده و در اینجا دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل
موقت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا
الآیات بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون برای
گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشاکم و اوست آنکس که بیافرید شما را

ز اذا استمعوا

من نفس واحده

من نفس واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را قرارگاهی است ومستودع
و جای ودیعتی یعنی مستقر رحم است و مستودع صلب و برعکس نیز گفته اند یا مستقر
قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هرجا آدمی قرار ندارد مستودع است
چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و از
جهت آخرت را دار القرار گفته است و محققان را درین آیت اشارتست که زبان قلم
از تحریر و قلم زبان از تقریر آن معزول شد رباعی قومی که حقایق و معانی گویند
با خلق نه یک سر نهانی گویند اسرار غم عشق تو دلها با هم هر دم بزبان بی زبانی گویند
قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای
گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب
آسمان ماء آبی فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بآن آب نبات کل شیء
رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر فرموده آنگه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم
ازین آب خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده
نخرج منه بیرون می آوریم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر مرکب شده
یعنی خوشه ومن النخل و بیرون می آریم از خرمابنان من طلعها از شکوفه و غنچه
وی قنوان خوشها دانیة نزدیک یکدیگر یعنی برهم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار
وجنات من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آوردیم
آب باران درخت زیتون را والرمان و درخت انار را مشتبها در حالی که گون
درختان بعضی ببعضی مانند در برگ وغیر متشابه و نمانند بیکدیگر در طعم
میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین
انظروا الی ثمره نگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود و در ابتدا بی
بی مزه وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه بشکلی و مزه و نفعی دیگر
درو پدید می آید ان فی ذلکم بدرستی که درانچه یاد کردیم لآیات نشانهاست
بر وجود حق در حکمت لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند وجعلوا و ساختند کافران

سورة الانعام

و اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان جن را یعنی دیوان را یعنی گفتند شیطان شریک خداست هر چه خیرست خدای آفریند و او را یزدان میگویند و هر چه شراست شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وخلقهم و حال آنست که او آفریده است این کبران را و شیطان که شیطان نیز مخلوق ویست و این مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له بر می بافند یعنی کافران برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند سبحانه پاکست خدای وتعالی و برترست عما یصفون از آنچه صفت میکنند او را از شریک و فرزند هست بدیع السموات والارض پدید آرنده آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مراو را فرزند ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مراو را زنی و فرزند از شوهر و زن پدید آید چگونه او را زن باشد که در زناشوهری کفاءت و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نه وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزی را و خالق را مانند نیست وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانایی نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی محال بود ذلکم اینکه بدین صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادت اوست ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیزها فاعبدوه پس او را بپرستید وهو و او با وجود این همه صفات علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگاهبانست و متولی امور بندگانست لا تدرکه الابصار در نیابند او را دیدها وهو یدرک الابصار و او در یابد خداوندان دیدها را این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوف بر کنه شیء و احاطه بروست بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن است و اگر ادراک بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصر او را در دنیا چه رویت درعقبی

نفی ازان

بنص قرآن و حدیث ثابت شده وهو اللطیف و اوست بکو کار الخبیر دانا باسرار و در بعضی نسخ گفته که اوست باریک بین سان ان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی ندانند آنچه وی داند قد جاءکم بصائر بدرستی که آمده بشما نشانهای روشن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر که به بیند منفعت او مر او راست ومن عمی فعلیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بروست وما انا علیکم و نیستم من بر شما بحفیظ نگاهبان که حفظ اعمال شما کنم و بران شمار جزا دهم من باشم مبلغ و بس وکذلک و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نصرف الایات دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف و رجا از وعد و وعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا تا مگویند اهل مکه که تو درست خوانده و تعلیم گرفته از دیگری نقلست که غلامی رومی بود که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه از حیرت او که دو بنده او بود از نسبی روم بحکم تعلیم میکرد و میگوید که خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا بگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام معتاد و در هیچ بشر نیست ولنبینه و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی میدانند که این کلام خدایست نقلست که کفار عرب آنحضرت را بدین آیات تو میکردند این آیت نازل شد که اتبع ما اوحی الیک پیروی آن رو که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست الا او واعرض و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان و بآ قوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز بشرک نمی آوردندی وما جعلناک و نگردانیده ایم ترا علیهم حفیظا برین کافران نگاهبان وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند و اگر نه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوییم آیه آمد ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنان را که می پرستند من دون الله

بجز خدای و تبایح ایشان یاد کنید فیسبوا الله که ایشان در معاوضه ناسزا گویند خدا را
عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بی دانشی یعنی این عمل کنند از روی
نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن سبب
واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در
ایشان زینا لکل امة برای هر گروهی عملهم کردار ایشان را از نیک و
در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشان است
مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بما کانوا یعملون
بآنچه بودند که عمل میکردند آورده‌اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد دوازده
چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد از این نوع آیتی بیار تا
تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر
گردد حضرت گفت اگر این معجزه بتحقیق بپیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله قول
و عهد کردند و سوگند غلاظ و شداد تأکید نمودند که اگر این معجزه نمایی
ما دیگر احتمال توحید ما متابعت تو کنیم در حال فرموده که حضرت بدعا اشتغال نمود
مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را
زر سازم اما سنت من بران جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان آیتی
خواهند و آن آیه بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال ایشان را
فرستم اگر تو خواهی این معجزه ظاهر سازم اما عذابی در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا
توبه کنند حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود و آیه آمد که واقسموا بالله و سوگند خوردند
بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان ایشان لئن جاءتهم آیة که اگر بیاید بدیشان نشان
از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات بگو جز این نیست که
آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات است عند الله نزدیک خداست و او بر اظهار
آنچه خواهد از آن قادرست وما یشعرکم وچه چیز دانا گرداند شما را ای مومنان که

واقسموا

از انکار ایمان

الجزء الثامن من اجزاء الثلاثین

از انکار ایمان صادر گردد انها اذا جاءت هر آینه که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند
لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد و نقلب افئدتهم و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق وابصارهم
و دیده های ایشان را از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر کما لم یؤمنوا به
همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار
چون شق قمر و قرآن ونذرهم و میگذاریم ایشان را فی طغیانهم یعمهون در گمراهی خود
سرگشته میروند ولو اننا نزلنا و اگر چنانکه ما فرو فرستادیم الیهم الملائکة بسوی این
کافران فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وکلمهم الموتی و اگر سخن
میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا وحشرنا علیهم و اگر
جمع کردیم برای ایشان کل شیء همه چیز که در دنیاست قبلا گروه گروه تا گواهی
دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی ما کانوا لیؤمنوا نبودند و نیستند
که ایشان ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر
کفار یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد
وکذلک و چنانکه برای محمد دشمنان هستند جعلنا ما گردانیدیم لکل نبی برای
هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس
کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان یوحی بعضهم و الهام می کنند
بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعض برای برخی از شیاطین انس
و وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زخرف
القول سخنان دروغ آراسته را غرورا از برای فریب ولو شاء ربک و اگر خواستی
آفریدگار تو ایمان ایشان را ما فعلوه نمیکردند دشمنی با پیغمبران فذرهم وما یفترون پس بگذار
ایشان را و آن دروغها که بر می بافند و از اینجا معلوم شد که وسوسه شیطان
در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است ولتصغی الیه و برای آنکه میل
کنند افئدة الذین دلهای آنکسان که لا یؤمنون بالآخرة ایمان ندارند بآخرت ولیرضوه و برای
آنکه پسندند آنرا ولیقترفوا و برای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده اند

ولو اننا

سورة الانعام

از کسان آن آیةٌ بیانه بگو ای محمد که آیا بغیر خدای أَبْتَغِي حَكَمًا می‌طلبم کسی را که حکم کند میان من
و شما وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کرده
شده در و حق و باطل وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنکسان که داده‌ایم ایشان را کتاب چون علمای
یهود و نصاری يَعْلَمُونَ میدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ای طالب
یا هر احدی چون ادلهٔ حقیقت قرآن ظاهر شد مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان
وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ حجت آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صِدْقًا
از روی راستی در اخبار و مواعید وَعَدْلًا و از روی عدالت در قضیه‌ها و احکام لَا مُبَدِّلَ
هیچکس نیست تبدیل دهنده لِكَلِمَاتِهِ مر حجت‌ها و احکام او را چنانچه تبدیل داده‌اند
آیات توریت را زیرا که حق سبحانه متکفل حفظ قرآن کرده از تبدیل که وَإِنَّا لَهُ
لَحَافِظُونَ وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ
و اگر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بیشتر کسی را که بر روی زمین‌اند یعنی کفار
و جهله و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ گمراه کردانند ترا از راهی که بخدای میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند
این گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ایشان این بود که پدران ایشان بر حق‌اند
وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار
و تحریم بحیره و امثال آن و در نسبت فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی إِنَّ رَبَّكَ
هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که آفریدگار تو داناتر است مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بانکس که گم میشود
از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان فَكُلُوا پس بخورید
مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای عَلَيْهِ برو در زمان ذبح او
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بآیات خدا و سخنان او در حلال و حرام
گرویدگان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچه یاد کرده‌اند
نام خدای عَلَيْهِ برو در وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستی که تفصیل کرد خدا

ولو انّنا

و بیان زهد

و بیان فرموده برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده‌اند بر شما و تفصیل در این آیت که
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الی آخره و حفص حرم فعل معلوم خوانده یعنی بیان کرد خدای آنچه حرام
ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن از
محرمات که آن نیز حلالست عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان
لَيُضِلُّونَ گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش
بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بران إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ
اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بدانستای که از حد در گذشتگانند وَذَرُوا و دست بدارید
ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و نهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را از که
گناه یا آشکارا باشد یا نهان و گفته‌اند نکاح محارم تکنید و بزنان مایل شوید بعضی علما
گفته ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می‌اندیشند در حقایق سلمی آورده
ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی
میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر
متابعت مشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل
یا ظاهر آنست که خلق بآن اطلاع یابند و باطن آنکه میان بنده و خدای بود
و حقیقت آن بود که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب
آن دست دهد و گناه باطن عقاید فاسده و عزایم باطله است و در بحر الحقایق
فرموده که مجموعهٔ انسان ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی
گناه ظاهر آنست و آن اعمال و افعال موافق طبع و مخالف شرع و باطن گناه اتصاف
حیوانیت و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید اعمال
طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید اخلاق ذمیمهٔ نفسانی را بتخلق باخلاق
ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهره و باطنه
بتو ارزانی داشته که و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة میگوید که و ذروا ظاهر الاثم
و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است در ترک گناه ظاهر

بسورة الانعام

نجات نفوس است از عذاب نیران و در ترک گناه باطن خلاصی قلوبست از عقوبت
هجران بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه • تا از آن صورت و معنی تو
پاکیزه شود إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که آنها که کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجْزَوْنَ
زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ با آنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که کفار
عرب که مردار را حلال داشتندی گفتندی ای محمد گوسفند که میمیرد کشنده او کیست
فرمود که آفریننده او گفتند وا عجبا چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرغ
هلاک میکنند حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه
در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد و آیه آمد وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد
نکرده اند نام خدا را بر ذبح او و امام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه
عمدا و خواه سهوا و امام مالک و امام شافعی رحمهما الله بخلاف این میگویند که
ذبیحه مسلمانان حلال است اگرچه تسمیه نکرده باشند و امام ابوحنیفه رحمه الله فرق
میکند میان عمد و نسیان اگر ترک تسمیه بعمد کرده حرام است و الا حلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستی
که خوردن او فسق است وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستی که دیوان لَيُوحُونَ وسوسه میکنند
إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید
میخورید و آنچه خدای کشته است نمیخورید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان فرمان بری
ایشان نمائید در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که
ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیر او شرک است أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بوده مرده
بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت
وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ
فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس آیا چنین کس باشد
كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ
بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذَٰلِكَ همچنانکه آراسته ایمان را در دل مؤمنان
زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام

ع

وَلَوْ أَنَّنَا

این آیه در شان

این آیه در شان حمزه رضی الله عنه و ابوجهل نازل شده در روزی که ابوجهل از روی جهل
و جرأت نسبت با حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بی ادبی کرده بود که ذکر آن
لائق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز در شکار بود
چون باز آمد و شکایت بی حرمتی ابوجهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر
آن ناپاک بی باک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس
نور اسلام حمزه است و گرفتن ظلمت کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در باره عمر بن
الخطاب رضی الله عنه و ابوجهل فرود آمده که هردو در مقام آزار سید مختار بودند
و آنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعا آنحضرت
درباره فاروق سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مقید ظلمت
ابوجهل و محققان آنکه موت هوای نفس است و حیات محبت حق یا موت نکرت
و حیات معرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات
بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت
روزی باشد که حیات بشریت بسر آید كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هرگز حیات
معرفت بسر نیاید فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و ازاینجاست که المؤمن حی فی الدارین
بیت نمیرد هرکه را جانش تو باشی • خوشا جانی که جانانش تو باشی • ش خرقانی
قدس سره این آیه برخواند که اومن کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیات
سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل بزرگی این
معنی را نظم فرموده رباعی بر روی خلائق در صحبت کشای • می باش بکلی
متوجه بخدای • غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان • تا زنده جاوید شوی در دو سرای
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه بزرگان گنه کار هستند جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ آفریده ایم در هر دیهی
أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان گنهکاران آن تا منع انبیا کرده ایستاده ایم بزرگان هر دیهی
و شهری را مجرمان آن لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان
باز دارند چنانچه روسای مکه بر سر چهار راه کسان را باز داشته اند که در موسم هرکه

سورة الانعام

و از حال پیغمبر صلی الله علیه و سلم سؤال کند گویند ساحر است و شاعر است و کاهن و امثال
آن بما کانوا یمکرون و مکر می کردند این کافران الا بانفسهم مگر با نفسهای خود و جزو بال مکر ایشان
راجع است بدیشان و ما یشعرون و نمی دانند ایشان که شومی مکر بدیشان خواهد رسید و لا
یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابو جهل و متابعان او می گفتند که ما با بنی عبد مناف
در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبری است که بر وی
وحی می آید راضی نمی شویم تا با وحی فرود آید چنانچه بر وی نازل می شود حق تعالی
آیه فرستاد که و اذا جاءتهم و چون بیاید کفار قریش را آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات
نبوت سید آخر الزمان قالوا لن نؤمن گویند ایمان نمی آریم بدین آیات یا معجزه حتی نؤتی
تا وقتی که بدهند ما را مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای
یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی گوید مراد از رسل الله
حضرت پیغمبر است چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب هم اوست و این بر سبیل تعظیم
باشد در شرح تعرف آورده که حق سبحانه شمایل همه انبیا با وی جمع کرد و او را یا ایها
الرسل خطاب کرد مصراع هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان فرموده که
ولید بن مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت که اگر نبوت حق است من از تو
بآن سزاوارترم حیثیت آنکه سن از تو اکبرم و مال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که
نبوت بپیری و مال نیست بفضل و کمال است الله اعلم و خدای داناتر است حیث
یجعل رسالته آنجا که می نهد پیغامهای خویش سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد
آنها را که مجرم شدند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله نزدیک خدای و عذاب
شدید و عذاب سخت بما کانوا یمکرون بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و حیله
می اندیشیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر که را خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید
و طریق حق شناسا کرداند یشرح صدره بکشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام
و من یرد و هر که را خواهد ان یضله آنکه فرو گذارد او را از طریق ایمان بگرداند یجعل صدره
گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت تنگ بشاید که سر باز زند و از سخن حق ابا کند

ولو اننا

کانما یصعد

کانما یصعد گویی بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی منکر نزد او از قبول حق و نخواهد که با آسمان بر
و این حالت تا علامت در گرفتن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافران را
یجعل الله می گرداند خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنان که می
گروند و توحید را تصدیق نمی کنند و هذا و این اسلام صراط ربک راهیست پروردگار تو
مستقیما در حالی که راست است و درو کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم
آیات قرآن را لقوم یذکرون برای گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام مر این پند پذیران را
بهشت عند ربهم ذخیره نزدیک خدای و هو ولیهم و او یار ایشانست در دنیا و متولی
ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر و یوم یحشرهم
و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان را و حفص نحشرهم خوانده یعنی خدای جمع کند جن و انس را
جمیعا همه ایشان پس گوید یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار گرفتید
من الانس از آدمیان که باغوا اتباع خود ساختید و قال اولیاؤهم و گویند دوستان ایشان
من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخوردار
بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشان را بآرزوهای
نفس راهنما شدند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور
ماتریدی رحمه الله فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر بودند
دیوان آدمیان را بکناه میخواندند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند
و بلغنا و دیگر میگویند که آمدیم باستمتاع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بهنگامی که برای
ما مقرر کرده بودی مراد بر انگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود
قال گوید خدای النار مثواکم آتش است آرامگاه شما خالدین فیها در حالی که شما جاوید
باشید در آن آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند
ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس
علیم داناست باعمال و احوال ایشان و کذلک چنانکه فرو گذاردیم برخی را برخی
مالک دینار رحمه الله گوید که در یکی از کتب آسمانی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که من بگردانم

سورة الانعام

کما جن انس را اولیا سلط کردانیم
بعض الظالمین بعضا بعضی از ظالمان را بر بعضی
در دنیا یا وامی گذاریم

دشمنان خود را بدشمنان خود و با ایشان زاجه دوستان خود و اشهر آنست که تولیه در
آخرت خواهد بود یعنی ظلمهٔ جن و انس را با هم گذاریم تا دانسته که هیچ یک نفع بدیگری نمی
توانند رسانید و این صورت واقع میشود بما کانوا یکسبون بآنچه ایشان کسب می‌کنند از
معاصی و مناهی باز دیگر حق تعالی خطاب کند از روی توبیخ که یا معشر الجن و الانس ای گروه دیو
و آدمیان الم یأتکم آیا نیامد بشما نیامدند رسل منکم پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر جز آدمیان نبوده
اما جن و انس را با جن جمع کرد و خطاب صحیح است و گویند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث
بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گویند و ایشان رسل رسولانند چون جنیان که
هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بقوم رسانیدند قال الله تعالی
ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای
دعوت یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا و ینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء
یومکم هذا از دیدن این روز که روز قیامتست قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا
گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب و غرتهم الحیوة الدنیا
و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند
و چون بعرصهٔ محشر آمدند بنا خود معترف شدند و شهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای
خود انهم کانوا کافرین که ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای
آنست که نبود آفریدگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیها و شهرها بظلم بسبب
ظلم کردن و اهلها غافلون و حال آنکه اهل آن شهرها و دیها غافل باشند یعنی پیغمبر
بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته‌اند
که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را حجت بود
که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیا چرا رسولی نفرستادی تا ما پی روی میکردیم و لکل
و هر عمل کننده را درجات مراتب است در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملها که کرده‌اند
و ما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون بیخبر از آنچه مردمان میکنند و ربک الغنی و پروردگار
تو بی‌نیاز است از عبادت بندگان ذو الرحمة خداوند رحمتست برایشان بتکلیف

طاعت حیث تکمیل ایشانست و گفته‌اند بی‌نیاز است از طاعت مطیعان ذو الرحمة است
بر مجرمان و عاصیان ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را و عید اهل که است و یستخلف و خلیفه
و جانشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر که را خواهد از آفریدگان خود
کما انشأکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند
انما توعدون بدرستی که آنچه وعده داده‌اند شما را از قیامت و متعلقات او لآت آینده
بودنی لا آمدنیست بی شک و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را در بعث
و حشر شما قل بگو ای محمد یا قوم اعملوا ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید علی مکانتکم
هر یک بر حالت خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود
مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید که انی عامل بدرستی که من نیز
عمل کننده‌ام بر شکیبایی و بردباری فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون آنکسی که
باشد او را عاقبة الدار سرانجام عاقبت پسندیده در سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که
فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار و صاحب کشف الاسرار فرموده
که معلوم زودی شود آنکه در دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد ببینید که درویشان
شکسته بال را برای کرامت چون خواهند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان
مذمت چون میرانند قطعه باش تا گل یابی آنها را که امروز تیغ‌اند و باش تا گل بینی
آنها را که امروز خارند • تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور • تا کی از دار الفرار ی
دار القرار آورده‌اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی
و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت
نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدا بودی بمهمانان و مسکینان
دادندی و آنچه بهرهٔ بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصهٔ خدای بهتر
بودی بدل کردندی آنرا بحصهٔ آلهه خود و اگر حصهٔ آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی
و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی برنداشتندی و گفتندی
خدای تو نگر است و بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بنصیب خدای مختلط شدی

برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردی و گفتندی که ایشان فقیر و محتاج اند و حق سبحانه
ازین حال خبر میدهد و میفرماید وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کرده اند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه
خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا بهره
و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند هَذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدا راست بِزَعْمِهِمْ
بادعای باطل و گمان دروغ ایشان وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب برای شرکای
ما یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ
برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و در آن صرف
نمی کنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَى شُرَكَائِهِمْ به بتان
ایشان یعنی بتر را از نصیب خدا بهره میدهند و نا مردی بتان نمی گیرند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
بد حکمی است که ایشان میکنند وَكَذَلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است
در قسمت قربانات زَيَّنَ می آرایند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان
قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشانرا شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان
بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشانرا
یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشانرا
یعنی آنچه بر آن بوده اند از کیش اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای
مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدادند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس
بگذار ایشانرا با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَذِهِ و گفتند این نصیبه أَنْعَامٌ
وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرام است لَا يَطْعَمُهَا نچشد و نخورد آنرا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر
آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنانرا دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ
بگمان خود بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپایانند که حرام
کرده شده است پشتهای ایشان برای بار و سواری یعنی بحیره و سائبه و حامی
وَأَنْعَامٌ و دیگر چهارپایانست که برای قربانی بتان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد نمی کنند
نام خدای را عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و در بافتنا

افتراء علیه

افترا میکرده اند افترا کردنی بر خدای که میگفتند که اینها خدای فرموده سَيَجْزِيهِمْ
زود باشد که خدای جزا دهد ایشانرا بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا می کنند
وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم
بحیره و سائبه از بچگان خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاک است و حلال مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا و حرام
کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه
یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که جزا دهد خدای
وَصْفَهُمْ وصف ایشانرا که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی
که خدای حکیمست در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ داناست بمصالح بندگان
در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان
خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و
بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن
باسیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بوده یا اگر بزرگ شوند جهاز
و مایحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی
جهل وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داده است ایشانرا خدای
یعنی بحیره و سائبه و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ در بافته اند افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوا
بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نیستند راه یابندگان بطریق
حق وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که برای شما أَنْشَأَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها مَعْرُوشَاتٍ انگور
معروشات بر داشته و چفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و بر زمین افتاده بی چفته و گفته اند معروشات
آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنچه در کوه و دشت
رسته باشند وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از الوان حبوب که ساق
ندارد و ثمره او حبوبست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتی که مختلف است ثمره هر یک از اینها
در هیأت و کیفیت وَالزَّيْتُونَ و دیگر پیدا کرد درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را
مُتَشَابِهًا در حالتی که مانند یکدیگرست برگهای او وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست مزه میوه او

وان یکن میتة و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود

ع

ربع

بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میان آن و این كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از
میوهای هر یک إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ
و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درودن زرع و بریدن
نخل و چیدن میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در اشیا و اول آنست که
مراد ازین صدقه است نه زکوة معروفه زکوة در مدینه فرض شد و این آیه
مکیست و بعضی گفته اند مراد زکوتست و آیه مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس را
رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرمای آنرا ببرید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ
نماند آیه آمد که وَلَا تُسْرِفُوا از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست بیکبار صدقه
مکنید و در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد مگذرید منع شما شید در بخل و امساک
امام قشیری رحمه الله فرموده که هرچند در حظ نفس خود دانگی اسراف است و اگر همه یک
گنجد دانه بود و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست و اگرچه هزار خزانه بود إِنَّهُ بدرستی که
خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست ندارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا وَمِنَ
الْأَنْعَامِ و اوست که بیافرید چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کشد چون شتر و گاو وَفَرْشًا
و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حمولت کبار انعام است
و فرش صغار آن که از خوردی بزمین نزدیکست مانند فرش كُلُوا بخورید
مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه شما را روزی داد خدای و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید و تحلیل او
إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و از
چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجه گیرد
پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج گویند اما مراد ازین
گفتیم و این هشت زوج هشت فرد اند هر یکی زوج دیگری مِنَ الضَّأْنِ از آنچه پشم
دارند و ایشانرا میش خوانند اثْنَيْنِ دو زوج یکی قوچ و دیگر جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ
و از آنها که موی دارند و ایشانرا بز گویند اثْنَيْنِ دو زوج یکی نر و ماده قُلْ بگو

الذکرین

آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنچه
کرده مشتمل است بر او أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد
و خواه نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای اینها را حرام
کرده است إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ
و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز همان منوال دو زوج قُلْ بگو
آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان
أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده
أَمْ كُنْتُمْ یا بوده اید شما شُهَدَاءَ حاضران و شاهد کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آنگاه که
وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول آیه آن بود که عوف بن مالک
نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمد و گفت ای محمد حلال کردی
آنچه پدران ما آنرا حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند
حرام نمیشود عوف گفت که خدای حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم
صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است
پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگویید و این تحریم
از قبل ذکرست یا از قبل انثی ابن مالک ساکت شد اگر میگویید تحریم بسبب ذکوریست
پس جمیع ذکور را باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث
باید که در حرمت داخل باشد و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که
حرام باشند چه در رحم یا ذکرست یا انثی حضرت فرمود که ای ابن مالک چرا
سخن نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیت برو خواند فَمَنْ أَظْلَمُ
پس کیست ظالم تر مِمَّنِ افْتَرَى از آنکس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را
و نسبت دهد بوی تحلیل و تحریم اشیا لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کرداند مردمانرا بِغَيْرِ عِلْمٍ
به بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این سنن متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که
مؤسس این قاعده بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که من او را

و هیزم آتش دوزخ و اهل دوزخ از تن ایشان او برنج بوده‌اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ راه نمی نماید گروه ظالمانرا که ستمکاران دین جاهلیت اند و ایشان
چون این آیه شنودند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدامست آیه آمد که قُلْ
بگوای محمد لَآ اَجِدُ نمی یابم فِیْ مَآ اُوْحِیَ اِلَیَّ در آنچه بمن وحی کرده‌اند مُحَرَّمًا چیزی حرام کرده شده
عَلٰی طَاعِمٍ یَّطْعَمُهٗ بر خورنده که بخورد آنرا اِلَّآ اَنْ یَّکُوْنَ مَیْتَةً مگر آنکه باشد آنچیز مردار اَوْ دَمًا مَّسْفُوْحًا
یا خونی ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی از
او بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست اَوْ لَحْمَ خِنْزِیْرٍ یا گوشت خوک و آنچه
از وی توان خورد فَاِنَّهٗ رِجْسٌ پس بدرستی که او پلید است اَوْ فِسْقًا یا کشته شده فسق و آن
جانوریست که اُهِلَّ آواز برداشته شده است لِغَیْرِ اللّٰهِ برای غیر خدا بِهٖ بوقت
کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدا کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که جان عمل فاسق
میشود فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه به بیچارگی در مانده شود غَیْرَ بَاغٍ نه ستمکار رود بیچاره
مثل خود وَّلَا عَادٍ و نه از حد گذشته در خوردن زیادت از ضرورت فَاِنَّ رَبَّکَ پس بدرستی که
پروردگار تو غَفُوْرٌ آمرزگار است مؤاخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند
رَّحِیْمٌ مهربانست که بیچارگانرا در آن رخصت دهد وَعَلَی الَّذِیْنَ هَادُوْا و بر آنها که جهود شدند
حَرَّمْنَا حرام کردیم کُلَّ ذِیْ ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته‌اند
هرچه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد شتر است و شترمرغ
و بط که برایشان حرامست وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا حرام کردیم
عَلَیْهِمْ برایشان شُحُوْمَهُمَآ پیه‌ها که در درون ایشان بود چون گرده و پیه اندرون اِلَّا مَا حَمَلَتْ
مگر آنچه برداشته بودی ظُهُوْرُهُمَآ پشتهای ایشان یعنی چسپیده بود بر پشت و پهلوی ایشان
از درون و بیرون اَوِ الْحَوَایَآ یا آن چیزی که متعلق بود بامعای ایشان اَوْ مَا اخْتَلَطَ یا آنچه
آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه پاکوش و مغز استخوان ذٰلِکَ تحریم
این چیزها جَزَیْنٰهُمْ پاداش داده بودیم جهودانرا بِبَغْیِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَاِنَّا
لَصٰدِقُوْنَ و بدرستی که ما راست گوییم در جزا دادن از جهت فَاِنْ کَذَّبُوْکَ پس اگر ایشان

بعلم

تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده‌ام فَقُلْ رَّبُّکُمْ پس بگو پروردگار شما
ذُوْ رَحْمَةٍ وَّاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شمارا با وجود این تکذیب
تعجیل عذاب نمیکند وَلَا یُرَدُّ بَاْسُهٗ و باز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِیْنَ از
گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنست که اگر امهال است اما اهمال نخواهد بود
سَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده‌اند و درین اعجاز قرآن ظاهر میگردد
از آنکه آمده خبر داده و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند لَوْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای
مَآ اَشْرَکْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا اٰبَآؤُنَا و نه پدران ما این سخن درست است اما نظر بر
اعتذاری گفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند
یا اعتقاد ایشان این بود که حق شروع مرضی عند الله نیست که ما میکنیم یعنی مجبور بوده
اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَیْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او فرموده
تحریم اینها کَذٰلِکَ همچنان این تکذیب که قوم تو میکنند کَذَّبَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب
کرده‌اند آنانکه پیش از ایشان بوده‌اند حَتّٰی ذَاقُوْا بَاْسَنَا تا آنوقت که چشیدند یعنی
دریافتند عذاب ما را قُلْ هَلْ عِنْدَکُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِّنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که
درین حجت آرید بر سخنان خود فَتُخْرِجُوْهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما
اِنْ تَتَّبِعُوْنَ شما پیروی نمیکنید در مقالات خود اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود وَاِنْ اَنْتُمْ
اِلَّا تَخْرُصُوْنَ و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویند قُلْ بگوای محمد که اگر شما را هیچ
حجتی نیست بر قول خود فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدایراست حجتی رسیده بنهایت صحت
فَلَوْ شَآءَ پس اگر خواستی لَهَدٰىکُمْ اَجْمَعِیْنَ راه نمودی همه شمارا قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید
شُهَدَآءَکُمُ گواهان خود را الَّذِیْنَ یَشْهَدُوْنَ آنانکه گواهی دهند اَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ که خدای حرام کرده
هٰذَا این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فَاِنْ شَهِدُوْا پس اگر گواهی دهند
خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا و ازان وَلَا تَتَّبِعْ
و پیروی مکن اَهْوَآءَ الَّذِیْنَ آرزوهای کسانی را که از روی عناد کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا تکذیب کرده
آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ و دیگر بار روی سخن با آنانکه گروند

بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُمْ و ایشان بِرَبِّهِمْ به پروردگار خود
یَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُلْ تَعَالَوْا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من أَتْلُ بخوانم
مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی
اوست از محکمات کتب است که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم
است از امر و نهی و از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا آنست که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را
وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردن در نیکویی و طاعت فرموده
والدین را در یک سلک انتظام داده جهت آنکه ایشان سبب ظاهر اند در وجود فرزند
و واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صنعت ایجاد و ربوبیت خود ساخت
وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی و احتیاج
نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست
نه بر شما چرا مرتکب قتل ایشان می شوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید
زشتها و ناپسندیده ها را و گفته اند فواحش زناست و مقدمات او و اکابر
پنهان از مردان زناکرده بدی و او پاش وی باکان با شکارا بران اقدام نمی نمودند
حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه
پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند که ما ظهر فعل است
و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ و مکشید آن نفسی را که الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرد خدای کشتن او را
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ این چهار
نهی و یکی امر وَصَّاكُمْ امر کرد خدای شما را بِهِ به نگاهداشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید
و بدانید که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف
مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بعلتی که آن نکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن کار
کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکس مدهید حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بقوت
خود یعنی بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام تمام بدهید کیل یا در مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را
در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در نیاورد

که بعد از نزول این آیه

که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم برآنکه در وزن ترازو
ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که بیک سوی میل نکند حق سبحانه ایشان
گفت لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمیکنیم کس را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر در
تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل
بود آن را عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت
و یا گواهی دهید فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگر چه باشد محکوم
و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدا
که او دیده احکام شریعت یا نذری که کنید أَوْفُوا وفا نمایید ذَٰلِكُمْ این
امر و یک نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا باشد که شما پند
پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بدرستی که این که شما را میخوانم حکم دهم با و آن آنست که آنچه مذکور شده است
درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي راه منست
مُسْتَقِيمًا راه راست نابت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی نمایید آن را
وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ که آن
راهها جدا گردانند شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق ذَٰلِكُمْ این اتباع
وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از ضلال
و دوری از حق عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت صلی الله
علیه و سلم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راه خداست
پس بکشید خطها را از چپ و راست آن فرمود که این راههاست بر هر راهی
از آن دیوی موکل که میخواند مردمان را بآن پس این آیه خواند و ان هذا صراطی
مستقیما محققان بر آنند که صراط مستقیم نزد اولیا میان بدایت و نهایت راه
واقع که به است همه از بکیت و نهایت همه بکیت حضرت شیخ صدر الدین
قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابت
است و الله بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی یا علمی با خلاف اقوال متکلمان

هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات
و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور رباعیه هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود
گر رفتیم همه سوی تو بود گفتیم مگر بسوی دگر راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود
ثم پس بخوان برایشان آنکه آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را کتاب توریت
تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن بر کسی که نیکوکار باشد باحکام
وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل
وهدی ورحمة و خداوند هدایت و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقای
پروردگار خود یا ملاقات جزای او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب و این قرآن
کتابیست انزلناه که فرستادیم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید او را
واتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بنابر آنکه
وی ان تقولوا او فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمرهٔ عرب که انما انزل
الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا
پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که ما بودیم عن دراستهم از قرائت
ایشان مر کتاب خود را لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخواندند زیرا که
بلغت ما نیست او تقولوا و برای آنکه نگویید لو انا انزل اگر فرستاده بودند علینا
الکتاب بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما بودیم
راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد شما را بینة من ربکم
حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وهدی و راه نمائی
که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ورحمة و بخشایشی مر مومنان را
و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن
حضرت رسالت است صلوات الله و سلامه علیه که گواه امت است و هدی و رحمت
نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت است مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست
ستمکار تر ممن کذب بآیات الله از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را وصدف عنها

ع

و اعراض کرد از آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یصدفون عن آیاتنا روی گردانیدند از
آیات ما سوء العذاب شدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون
بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون انتظار نمیبرند اهل مکه یعنی
منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و معجزه الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند فرشتگان
بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه بعذاب ایشان او یأتی ربک یا بیاید
پروردگار تو بعذاب ایشان یا بتمامی آیات او و مراد از این آیات علامات قیامت
باشد و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد
و نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب
از مغرب او یأتی یا آنکه بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیات پروردگار تو که برای
قیام قیامت نصب کرده یوم یأتی روزی که بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیات
پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب
در صبحش از مغرب برآید دراز باشد و درازی آنرا متهجدان و اهل اوراد بیابند
که چون از ورد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح برنیاید دیگران بخسبند
و دیگر باره ورد از سر گیرند و چون تمام شود و اثر صبح پدید نباشد دانند که
کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصهٔ شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه
و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب آشکار کنند و آفتاب از افق غربی
برآید و او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیهٔ عظیم ظاهر گردد
غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این لا ینفع سود نکند هیچ
نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من
قبل پیش ازین و امروز ایمان آورد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد
فی ایمانها خیرا در ایمان خود نکوئی یعنی عملی پسندیده و این دلیلی است که ایمان را
مجرد از عمل اعتبار نمیکنند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را بدین نوع
و بعضی گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند

ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد و امام حسن بصری رحمه الله
فرموده که هرکه پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امر بار را
فرو گذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیه مخاطب عبده و الکاه خیری کرده آن خیر بپذیرد
نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست
و مؤید این قول است آنکه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب
طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید این آیات را انا منتظرون که ما نیز منتظر این
علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوش حال ما ان الذین فرقوا دینهم بدرستی که آنانکه پراکنده
کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند
و کانوا شیعا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند
لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست
این حکم با آیه سیف منسوخ است و گفته اند مراد از این قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم
فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله
با خدا است اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر
دهد ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون با آنچه می کردند در دنیا من جاء هرکه بیاید
بالحسنة به نیکوئی فله پس مر او راست عشر امثالها ده بار مانند آن یعنی ده نیکوئی
امام ماتریدی رحمه الله گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار فضل است بتضعیف
و در بحر الحقایق فرموده که هرکه بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن که آن
حسنه می تواند آمد حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق
و بعثت رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص
و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد و من جاء
بالسیئة و هرکه بیاید بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند
آن یعنی یکی به یکی و هم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم رسیده نخواهند شد بنقصان
ثواب و زیادتی عقاب قل بگو مر این جماعت را که تفرقه در دین خود افکنده اند انّنی هدینی بدرستی که مرا راه

نموده است مرا

نموده است مرا ربی پروردگار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده
و درست ملة ابراهیم آن ملت ابراهیم است علیه السلام حنیفا در حالتی که ابراهیم علیه السلام
از همه دینها بدین حق مایل بود و ما کان و نبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از مشرکان
یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلوتی بگو بدرستی که نماز من و نسکی
و قربانی من یا حج من و محیای و زندگانی من یعنی آنچه من بر آنم در زندگی و مماتی و آنچه
بران میمیرم از ایمان و طاعت لله همه خدای راست رب العالمین آفریدگار عالمیان
لا شریک له هیچ انباز نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نکنم
چون بت پرستان و قربانی بنام او کشتم نه بنام غیر او و در حج بوقت تلبیه دیگری
با او یاد نمی کنم بخلاف اهل جاهلیت که می گفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک
و گفته اند مراد از این کلمات تفویض جمیع امور خودست بحق سبحانه یعنی هرچه کنم
و گویم و دارم برای خداست و بذلک امرت و بدین مامور شده ام و انا اول المسلمین و من اول
مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باشد بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه
کفار در آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در رجوع با دین ایشان این آیت نازل شد که
قل اغیر الله بگو آیا بدون خدای ابغی ربا طلبم پروردگاری و عبادت او را شریک سازم
و هو رب کل شیء و حال آنکه خدای است آفریدگار همه چیز پس ماسوی او مربوب و مخلوق اویند
و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود و لا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها
الا علیها مگر وبال او بر وی باشد ولید مغیره گفت ای محمد مذهب ما تابع کن تا وبال
و گناهان ترا حامل گردم حق سبحانه فرمود و لا تزر وازرة و بر ندارد هیچ بردارنده
وزر اخری بار گناه دیگری را یعنی عذاب کس دیگر نخواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار
شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم بآنچه
بودید که در آن تختلفون اختلاف میکردید در دین از امور دینیه حق و باطل آن بر شما ظاهر
خواهد ساخت و هو الذی جعلکم و اوست آنکس که گردانید شما را ای امت محمد خلائف الارض خلیفه های
زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت و رفع بعضکم

سورة الاعراف ٧

و برداشت بعضی را از شما فوق بعض زبر بعضی دیگر درجات بپایهای بلند در بزرگی
و توانگری و امثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فی ما آتاکم در آنچه بشما داده از مال
و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب
زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را وانه و بدرستی که او
لغفور رحیم آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران سورة الاعراف مکیة مائتان وست آیات بسم الله الرحمن
الرحیم المص نام قرآنست یا اسم این سوره است یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی
چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف
و مجد و صدق یا ایمائی است باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد
و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل منم خدای که میدانم و بیان
میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکنم و در تاویلات کاشفی مذکورست
که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم
و میم کنایت از جامعیت است که آنرا معنی محمدی گویند صلی الله علیه وسلم و صاد
صورت محمدیست صلی الله علیه وسلم و قول ابن عباس رضی الله عنهما که صاد
جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی میکند و در حقایق سلمی گوید الف ازلیت
و لام ابدیت و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی
و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش است و نه انفصال را محل نمایش نظم
این حرفهاست این بیرون از فصل و وصل که اندرو نی فرع میگنجد نه اصل نی معانی نی عبارت
نه عیان نی حقایق نه اشارت نه بیان بر تر است از مدرکات عقل و وهم در حرم
گم گشته در وی فکر و فهم چون تجلی روی گفت و گوی نیست هیچ کس را جز خموشی
روی نیست کتاب انزل این کتابیست قرآن فرستاده شده الیک بسوی تو فلا یکن
پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج تنگی منه از تبلیغ او یعنی باید که
دل تنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی
کاین کتاب بر تو فرو آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدان کافران را وذکری و تا

ی بیندادنی

و پند داده ای للمؤمنین مر مومنانرا اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه فرو
فرستاده اند بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاه داشت اوامر
و نواهی او و لا تتبعوا و پیروی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان از مراد
اصنام اند که کفار ایشانرا دوست میگرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را از راه حق
می افکنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید یعنی که متابعت غیر حق میکنید وکم من قریة
و بسیار اهل دیهها و شهرها از کفر و بی ترکی اهلکناها حکم کردیم بهلاک کردن ایشان
فجاءها پس آمد باهل آن شهر و قریه باسنا عذاب ما بیاتا در هنگام شب خفته
قوم لوط علیه السلام او هم یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان قائلون
خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهة آنست
که زمان آسایش و استراحت اند و تصور و توقع عذاب در آن وقت بس بعید
غیر منتظر صعب تر و سخت تر است چنانچه نعمت بی ترقب خوشتر و لذیذتر است
فما کان پس نبود دعویهم درخواست ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان باسنا بلا
و عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر
نفس خود که تکذیب رسل کردیم و اعتراف نمایند بگناه خود و منظور ایشان
اگر اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و
ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار
مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد
یافت فلنسئلن پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم آنانی را که رسل
فرستاده اند بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد
بود و این سوال تعنیف و تعذیب است و لنسئلن المرسلین و هر آینه که بپرسیم فرستاده
شدگانرا یعنی پیغمبرانرا از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف
و تقریبست و گفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی
با امم فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بعلم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان

بعلم دانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کرده بودند و گفت و شنود ایشان چه
وما کنا و نبودیم ما غائبین پنهان و دور و بی‌خبر از اقوال و افعال ایشان والوزن
و سنجیدن اعمال هر کس یومئذ آن روز یعنی قیامت الحق درست و راست
و گفته‌اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد
و همه خلایق در وی نگرند و این صورت برای اظهار معدلت است و در خبر است
از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است
و کفتین او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیئات را
در کفه ظلمت فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او و برین تقدیر
موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف
موزونات باشد و بهر حالی گرانی بطاعات است و آنانکه میزان ایشان
گران بود فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران و رسندگان
بنجات ومن خفت و هر که را سبک باشد موازینه کفهای وزن کرده او و آن سبکی
بمعصیت خواهد بود فاولئک پس آن گروه الذین خسروا آنانند که زیان کردند
انفسهم بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه
بودند بآیاتنا بر ذکر کردن آیات ما یظلمون ستم میکردند یعنی وضع می‌نمودند
تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم و بدرستی که تمکین کردیم شما را
ای آدمیان فی الارض در زمین جهت سکنی و زرع و گفته‌اند خطاب با قریش است
میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان
وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از مکاسب
در تجارات و آنچه سبب معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگوئید
با وجود تخصیص چنین نعمتی یا از شما اندکی اند که مراسم شکرگذاری و سپاسداری
قیام مینمایند بیت نعمت بسی و شکرگزارنده اندکیست کو بنده سپاس الهی
ز صد یکی است ولقد خلقناکم و هر آینه محقق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران

ثم صورناکم پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پیش از تصویر
اجساد و شما را صورت کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا
پس گفتیم للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا سجده کنید سجده تعظیم و تحیت
لادم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه از روی فرمان برداری الا ابلیس
مگر ابلیس که او از راه عجب و پندار لم یکن نبود من الساجدین از سجده کنندگان
مر آدم را قال گفت خدای مر ابلیس را ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان لا تسجد
از آنکه سجده کنی آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خیر
من بهترم منه از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می‌نماید از آنکه
مثل منی را بسجود چون او کسی فرمایند پس مآل آنست که من از او بهترم
خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش او جوهر لطیف علوی نورانی است
وخلقته و آفریدی آدم را من طین از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس در این
صورت مغلطه خورد که تفضیل را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل نگریستی
ما خلقت بیدی عبارت از آن و به نسبت حقیقت که ونفخت فیه من روحی
اشارتست بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست اورا
کما قال فی المثنوی نظم زآدمی ابلیس صورت دید و بس غافل از معنی شد
آن مرد و خس که چرا من خدمت این طین کنم صورتی را من لقب چون کنم
... صورت چشم را نکو بمال تا ببینی شعشعه نور جلال و قیاس نیز
در تفضیل نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خاین است هر چه بدو دهند
نیست میکند و خاک امین است هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین از
خاین بهتر باشد آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نکوتر
بود خاک نقش پذیرد چنانکه آدم نقش معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم
الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت فسق عن
امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست قطعه

صورت خاک را چه دارد تیرگی در تیرگی • نیک نیک گر زه یعنی صفا اندر صفات است • این همان
خاکست کاندر وصف او صاحب دلی • گفته است گر زوی دیده جانرا جلاست •
جستن کو کرد احمد مر صالح کردنت • روی بر خاک سیاه آور که تیر کیمیاست قال
گفت خدای مر ابلیس را فاهبط پس فرو رو منها از آسمان یا از بهشت این هم
عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که
کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نبود
و روا نباشد ترا ان تتکبر که گردن کشی کنی فیها در آسمان و تعظم نمایی بر فرشتگان
که همه خاشعان و مطیعان شده باشند که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگان است
فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین
از خوار شدگانی و در نتایج آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی چه باش در میان
فرشتگان پس حق سبحانه و تعالی تبدیل کرد صورت او را بزشت‌ترین صورتها
قال گفت ابلیس که ممنوع شده و از رحمت نومید گشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم
یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدم و نسل او از قبرها یعنی تا روز قیامت قال
گفت خدای انک بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگانی ابلیس را مهلت داد
تا روز قیامت یعنی نخواست که بمیرد حق تعالی مدد خواست او را قبول نکرد و تا نفخه
اولی او را زمان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
یعنی از مهلت دادگانی تا روز قیامت معلوم که زمان میان نفخه صعقه است و بعث
تو در اضلال آدم و میان وی داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم
قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی بهره کردی و نومید شدی از رحمت
لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که آن راه راست است
یعنی دین اسلام و سر راه آن باشم که ایشان را از راه بزنم و بر صراط مستقیم نگذارم
ثم لاتینهم پس بیایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت که ایم
بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا

نصف

و آن را در چشم ایشان بیارایم و عن ایمانهم و در آیم از راست ایشان یعنی از جهت حسنات
و ایشان را در عجب و ریا اندازم و عن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات
و آن را در دل ایشان شیرین گردانم و لا تجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر
فرزندان آدم را شاکرین شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند
قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما عاری کرده
نکوهیده باشی و عیب ناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک خدای که هر که پی
بری تو بیاید منهم از اولاد آدم لاملان جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از همه شما
یعنی از تو و تابعان تو و یا آدم اسکن گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم
ساکن شو انت و زوجک تو و جفت تو که حوا است الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوها
و نعمت بهشت من حیث شئتما از هر جا که خواهید یا هر چه خواهید و لا تقربا و نزدیک مشوید
هذه الشجرة این درخت را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فتکونا
پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما
الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا کند برای ایشان ما وری
آنچه پوشیده کرده بودند عنهما از ایشان من سواتهما از عورات ایشان و آنچنان بود که
اهل بهشت عورات ایشان را نمی دیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر مشاهده
نمیکردند و گفته اند هر یکی جامه ای از جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست
که تا فرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیت
اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملایکه رسوا شوند
آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان به دستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و یا
بصورت دیگر بر آمده چنانچه در قصص و کتب مسطور است و قال و گفت مر آدم و حوا را
ما نهیکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما آفریدگار شما عن هذه الشجرة از خوردن
این درخت الا ان تکونا مگر آنکه نگردید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت و حسن مکان
یا استغنا از غذا او تکونا یا نباشید شما من الخالدین از جاوید ماندگان در بهشت یا ز زندگان

که مرگ مایه ایشان را نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تأمل می‌نمود
ابلیس تدبیری دیگر کرد وقاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی
لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم
که از این درخت بخورید تا نیز آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند دروغ
تواند خورد بدان سوگند فریفته شد فدلیهما پس ابلیس تنزل داد ایشان را بدین سوگند و از درجه
عالیه بمرتبه سافله افکند ایشان را بغرور بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنگاه که چشیدند
از میوه آن درخت چیزی منه فی الحال بیفتاد آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما
عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند و در خبر آمده
که کسی دیگر خود ایشان عورت ایشان نه دید از این صورت منفعل شدند وطفقا
و در ایستادند و قصد کردند برگهای اشجار یخصفان می‌چسپانیدند برگی بر بالای
برگی و می نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و
اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون ثیاب ازاری شد و عورت خود را بدان
پوشیدند و از این طرف بدان طرف میگریختند وناداهما و ندا کرد ایشان را
ربهما آفریدگار ایشان الم انهکما نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت
واقل لکما و نگفته بودم شما را و تحذیر کرده بودم ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان هست
مر شما را عدو مبین دشمنی آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه
روشن شده بود آورده‌اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارا منی
یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام گفت بل حیاء منک این گریختن من بجهت
حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز و تضرع
قالا گفتند ربنا ای پروردگار ما ظلمنا ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی
وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را وترحمنا و نه بخشایی بر ما لنکونن هرآینه باشیم
من الخاسرین از زیانکاران قال گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را
اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمن آدمی و شیطان

مار و طاوس

مار و طاوس همه دشمن یکدیگر ند ولکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر
قرارگاهی و آرام جایی ومتاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام
غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قال گفت خدای فیها
تحیون در زمین زنده شوید وفیها تموتون و در زمین می‌میرید ومنها تخرجون و از زمین
بیرون آورده می‌شوید برای حشر آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد
که با بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عام است بهمه فرزندان آدم را میگوید
قد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیکم بر شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم برای
شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است
وانزل لکم من الانعام پس بیان فایده لباس میکند و میفرماید یواری می‌پوشد
این لباس سوآتکم عورات شما را وریشا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش
کنید خود را گفته‌اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ماورای آنست از جامها
آرایش کرده شده و در تفسیر امام زاهد رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد
وریش آنچه از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش امتعه خانه است ولباس التقوی
و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت
ذلک خیر آن بهتر است از لباسهای نرم و مشکل که متجبران می‌پوشند و گفته‌اند
لباس پرهیز جامهای حرب است چون زره و خفتان و کلاه و خود که محارب باشد
از اثر تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده
می‌شود چنانچه عورت بجامه مستور میگردد و گفته‌اند لباس التقوی عفت است یا حیا
یا ترس الهی یا التزام طریق خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس دو گونه است
لباس صوری و آن منوط بامر شریعت است و لباس تقوی و آن معلق بحکم حقیقت است
و لباس تقوی باطن بهره مندست که ستر سوآت او می‌شود و از لباس تقوی
هریک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و هر یک چیزی پوشیده میگردد بهره دل
از لباس تقوی صدق است در طلب حق و بدان پوشیده می‌شود سوآت طمع دنیا

و ما فیها و خط روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد
سواة تعلق بغیر مولی و نصیب انس بن لباس ست الاشهود انوار لقا و بدان پوشیده
شود سواة رویت ماسوی و بهرهٔ خفی از لباس تقوی لقای اوست بهویت حق
و بدان پوشیده گردد سواة هویة خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد
و حجاب پندار از سر وجودات متکثره دور شده آید و سر لمن الملک الیوم بر عرصهٔ
وحدت و قهاری جلوه نماید مثنوی ملک ملک اوست او خود مالک است ٭ فرد
کل شیء هالک است ٭ کل شیء ما خلا الله باطل ٭ ان فضل الله غیم هاطل ٭ هالک آمد
پیش وجهش هست و نیست ٭ هستی اندر نیستی خود طرفه ایست ذلک آن فرو
فرستادن لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خداست که بدان سواة
آدمیان پوشیده شد و ایشانرا از خصف برگ درخت مستغنی کرد است لعلهم یذکرون
تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم
و ای امتان محمد علیه السلام لا یفتننکم الشیطان بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد دیو
و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد کما اخرج چنانچه بیرون آورد
ابویکم پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت ینزع عنهما بر می کشید از ایشان لباسهما
جامهٔ ایشان را لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی سبب
آن شد که ابوین شما مکشوف العورات گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از
مکر او حذر کنید انه بدرستی که ابلیس یریکم می بیند شما را هو و قبیله و ولشکر او
من حیث لا ترونهم از جای که شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت
و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت
می بینند پس حذر از چنین دشمنی لازمترست انا بدرستی که ما جعلنا الشیاطین
گردانیده ایم دیوان را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آرند
یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم و اذا فعلوا
و چون بکنند کافران روم مکه و مشرکان فاحشة علی زشت چون بت پرستی و حرام بحره

خصف
برگ درخت با یکدیگر
چسپانیدن

و سایبه و امثال آن و کسی ایشانرا از آن نهی کند قالوا گویند از روی تقلید وجدنا
علیها یافته ایم بر این عمل زشت آباءنا پدران خود را و الله امرنا بها و خدای فرموده ما را
بهذا این فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قل بگو ای محمد ان الله بحقیقی که خدای
لا یأمر نمی فرماید بالفحشاء بزشتی ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بدان جاری
شده که امر کند بمکارم خصال و محاسن خلال اتقولون آیا میگوئید شما علی الله بر خدای
ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگو امر ربی فرموده پروردگار
من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست و اقیموا وجوهکم
رویهای خود را بقبله عند کل مسجد نزد یک هر زمانی سجودی یا مکان سجود و مراد آنست
تا زنست یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزد یک هر مسجدی که
باشد و تاخیر مکنید تا آن جهت که در مساجد خویش گزارید وادعوه و بپرستید خدایرا
مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشید له الدین برای خدا طاعت را کما بدأکم
همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا تعودون باز خواهید گشت بوی تا جزا
دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهید کرد فریقا
گروهی را هدی راه نمود یا بکه توفیق داد او بر ایمان و فریقا و گمراه کرد گروهی را بخذلان
و حیان کرد حق علیهم الضلالة سزا و ارگشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق
فیفعل الله ما یشاء را انهم بدرستی که آن گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را
اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله بدون خدای و یحسبون
انهم و می پندارند که ایشان مهتدون راه یافتگانند و فی نقل الام
نه چنانست یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطاب عامست و اکثر مفسران گویند
خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مردوزن
ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرد بر بیزاری از ذنوب تفال نمودندی
و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بوده و با ندکی از طعام قناعت
کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم حال بستندی اهل اسلام گفتند ما با چنین

تعظیم و تکریم سزاوارترند حق سبحانه ایشانرا تحذیر فرمود و گفت خُذُوا فرا گیرید
زِينَتَكُمْ جامهای خود را که بدان آراسته اید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آنرا
طواف میکنید یا دران نماز میگزارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکترین
لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است
و امام قشیری رحمه الله میگوید مراد از زینت سرایر است نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار
آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بزبان کشف حضور دلست
برای عرض نیاز و بیت ذوق طاعت بحضور دل نیاید مخلص طالب
حق را دل حاضر برین درگاه بس وَكُلُوا و بخورید در ایام احرام گوشت و چربی
و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا و از حد
درمگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شره در خوردن آن إِنَّهُ بدرستی که
لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند
در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است و از
بعضی سلف نقل میکنند که اسراف آنست که هر چه آدمی را آرزو کند بخورد
و دون ترین مسلمانان آنست که همت او تمام مصروف باشد باکل طعام و شراب
در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکور است نظم خواجه را بین که از
سحر تا شام دارد اندیشه شراب و طعام شکم از خوشدلی و خوشحالی گاه
پر میکند گهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است یا مطبخ
شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در
دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه
صرف کنی قطعه یک جوانی که خیر دایم داشت پند میداد راهبی در دیر
کای پسر خیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگو ای محمد مَنْ حَرَّمَ که
حرام کرده است زِينَةَ اللَّهِ آرایشی را که خدا مقرر فرموده یعنی جامهای ستر عورت الَّتِي
آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهِ برای بندگان خود از نباتات

چون پنبه وکتان

چون پنبه و کتان و از حیوانات چون ابریشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّيِّبَاتِ
و دیگر که حرام کرده است از پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب از
لحوم و دسوم و البان یا از حلالات چون بحیره و سائبه و جز آن قُلْ هِيَ بگو آن زینت
و طیبات لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکس است که ایمان آورده اند یعنی اشیا بالاصالت
مومنان است فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگی دنیا اما کفار بر سبیل تبعیت شریک ایشان اند در آن
لکن بهیچ جا و بدلیل اهل ایمان را خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه و بی شریک يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز كَذَلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام
دیگر را یا دلایل توحید را بیان می سازیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم میدارند
قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد رَبِّيَ آفریدگار من الْفَوَاحِشَ
گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست از آن چون کفر
وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهانست چون نفاق وَالْإِثْمَ و حرام کرد گناهی را که بران حدی مقررست
چون صغایر وَالْبَغْيَ و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکید است چه
ظلم و کبر بحق نخواهد بود وَأَنْ تُشْرِكُوا و دیگر حرام کرد آنرا که شریک آرید بِاللَّهِ بخدای
و شریک گیرید در عبادت مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیزی را که خدای نفرستاده است بِهِ بر
پرستش آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَأَنْ تَقُولُوا و آن نیز حرام کرده است که بگویید
بدروغ و افترا عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید از تحریم حرث
و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی راست أَجَلٌ وقتی
که خدای تقدیر کرده است در حیوة ایشان و گفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی است
که دران عذاب استیصال بریشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت
عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدت بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً و پس نمانند ازان
اجل ساعتی ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد نه ساعت نجومیست
وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بران اجل یعنی اجل چون فرود آید از پیش و پس بیش
پیش نگذارد یک نفس يَا بَنِي آدَمَ گفته اند خطاب بمشرکان عرب است إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ

چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما و این خطاب عام است که عام دارند یعنی ای فرزندان
آدم چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی اشارتی
که پیغمبران خبر دهند شما را با احکام شریعت فمن اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک
و تکذیب و اصلح و باصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست برایشان
یعنی از هیچ چیز نترسند ایمن شوند و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند که چیزی
نیست برسند والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل
کردند یعنی سرکشی نمودند عنها از ایمان بدلایل وحدت ما اولئک آن گروه اصحاب النار
ملازمان آتشند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون پایندگان جاوید فمن اظلم پس
کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از کسی که بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغی
یا که گوید زن و فرزند و شریک دارد او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او و این
انکار نبوت نیز است اولئک آن گروه مفتریان و مکذبان ینالهم برسد بدیشان
نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یا الحق تعلیم تقدیر بر لوح نوشته شده از عذاب
و نکال ایشان بدیشان رسد یا باید جزای آنچه نوشته شده است در قرآن
ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته برای ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیاید
بدیشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و فرشتگان که اعوان اویند
یتوفونهم که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند فرشتگان بایشان
از روی توبیخ و تقریع این ما کجااند آن بتان که بودید کنتم تدعون که میخواندید و می
پرستیدید ایشان را من دون الله بدون خدای تا امروز شفاعت کنند عذاب خدا را از شما
قالوا گویند کافران که آن بتان ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب شدند و هیچ مددی
از ایشان بما نرسید و شهدوا و گواهی دهند علی انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا که ایشان
بودند کافرین کافران قال گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشان را که
ادخلوا در آیید فی امم در میان آن امتان که قد خلت در گذشته اند من قبلکم پیش از
شما بردین و آیین شما من الجن و الانس از پری و آدمی مراد کافران که گذشته اند از پری و طایفه

و استکبروا و تکبر کردند و تعظیم کردند

حق سبحانه و تعالی که در آیید با هم فی النار در آتش دوزخ هر گروهی از ایشان همانند
و کافر بیشتر باشد او را بیشتر با آتش در آرند کلما دخلت هر گاه که در آیند امة گروهی
بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند در یک کیش
و ملت بودند چنانچه جهودان جهودان را لعنت می کنند و ترسایان ترسایان را
و گبران گبران را و علی هذا القیاس حتی اذا اداركوا فيها تا گاهی که با یکدیگر رسند جمیعا
همه ایشان در آتش قالت اخریهم گوید آنکه پسین آمده از پی در آمدگان لاولیهم برای
آنکه پیشوا بوده اند یعنی در باره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه
اضلونا گمراه کردند ما را فآتهم پس بده ایشان را عذابا ضعفا عذابی دو چندان که ما راست
من النار از آتش دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران
قال گوید خدای لکل ضعف مر همه را عذاب دو بار است پیشوایان را بجهت ضلال
و اضلال و پس روان را و بواسطه کفر و تقلید و لکن لا تعلمون و لیکن ایشان نمیدانند
حقیقت خطاب میخوانند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید و قالت
اولیهم و گویند پیش روان لاخریهم مر پی روان را فما کان لکم پس نیست شما را علینا
من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید که ما و شما
در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید
از کفر و حوالة عذاب بدیگری میکنید ان الذین کذبوا بدرستی و راستی که آنانکه دروغ داشتند
بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت و استکبروا عنها و سرکشی کردند از گرویدن
و فرمان برداری آن لا تفتح گشاده نشود لهم برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت
برایشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان بگشایند
ملک آن ارواح را سجین برند که در زیر هفتم زمین است و برای روح و عمل مؤمنان بگشایند
و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است و لا یدخلون الجنة و در نیایند این
مکذبان و متکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ
سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر به بهشت نرود و کذلک و مانند این پاداش

سزا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ جزا دهیم مجرمان را لَهُمْ مر ایشان را باشد مِنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ
مِهَادٌ فراشی که بران نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آن
یعنی زبر و زیر ایشان آتش بود وَكَذَلِكَ و مثل جزای این گروه نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش
دهیم جمیع کافران را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل شایسته کرده‌اند
چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالح بسیار است و از تحمل
تمام آن فوق طاقت بشر است می‌فرماید لَا نُكَلِّفُ تکلیف نمیکنیم و نمی‌فرماییم
نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجای آوردن و این جمله
معترضه بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند
و خبر آنکه أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت‌اند هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت
خَالِدُونَ باقی و دایم‌اند وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان بود
مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر
مساکن ایشان جوبها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت
چون بمنازل خود در رسند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هَدَانَا راه نمود
ما را لِهَذَا بدین مقام عالی که این منزل جزای آنست وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که راه یافت
خود را می‌توانستیم یافت لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که
بهشتیان نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود
و بی بدرقهٔ عنایت تا شناسای هیچ سالک بمقصد مراد نرسد بیت گر بدرقهٔ
لطف تو نماید راه ◦ از راه تو هیچکس نگردد آگاه ◦ و اگر بدرقه نرسد و باید رفتن توفیق
رفیق ارشد و داو یلاه لَقَدْ جَاءَتْ دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا
فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ براستی و ما بهدایت و ارشاد ایشان راه توحید
یافتیم وَنُودُوا و ندا کرده شوند اهل بهشت أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت است که وعده داده شده
بودید أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شده آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید بطریق تربیت
و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطائیست بی رنجت و دیگر آنکه میراث گرفته باشند

از کافران

از کافران چنانکه در خبر آمده است که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت
و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران
میراث مومنان رسد در بهشت وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل
دوزخ را از روی شماتت که گویند أَنْ قَدْ وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا آنچه وعده
کرده بود ما را پروردگار ما از ثوابها حَقًّا راست و درست فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید
مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حَقًّا راست و در
وی شبه قَالُوا نَعَمْ گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود
فَأَذَّنَ پس آواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده که گویند اسرافیل است علیه السلام
که گوید و ندا کند بَيْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که لعنت
خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر کافران باد که وضع عبادت کرده‌اند در غیر موضعش الَّذِينَ يَصُدُّونَ
آنانکه باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای وَيَبْغُونَهَا و می‌طلبند
از برای راه حق عِوَجًا کجی و ناراستی یعنی عیب می‌جستند در دین وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان
برای آخرت كَافِرُونَ ناگرویدگان بوده‌اند وَبَيْنَهُمَا و میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ پرده
یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون سور و باره شهر که اهل دوزخ به بهشت
نتوانند رفت کما قال الله تعالی فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند
امام زاهد فرموده که اعراف بلندی باشد از ریگ بسته وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف
مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ يَعْرِفُونَ كُلًّا شناسند این رجال هر یکی از اهل بهشت
و دوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهای ایشان که بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان
سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف‌اند باحوال
فریقین و آن انبیا باشند یا شهدا یا فاضل مومنان یا ملائکه بر صورت رجال
و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را
در بهشت می‌بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و خلاصی
از آن مبتهج و مسرور میباشند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله نقل میکند از ابن عباس

رضی الله عنهما که اعراف موضع بلند است از صراط که حمزه و عباس و علی و جعفر طیار
رضی الله عنهم در آنجا باشند و دوستان خدا را بشناسند بسپیدی و سفیدرویی
و دشمنان خدا را دانند به تیرگی و سیاه رویی و گفته اند بر اعراف کسانی باشند
که حسنات و سیئات ایشان مساوی بود یا یکی از ابوین از ایشان راضی باشد
و یکی نبود یا موحدان باشند مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف
نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت ونادوا و ندا می کنند اصحاب
اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت
گویند ان سلام علیکم تحیت خدای بر شما باد یا خوشی حال شما که بسلامت بدار
السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند وهم یطمعون و ایشان
طمع میداشتند که در آیند قولی آنست که آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند
و در شرح رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف
مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را
مرجح نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی است روز قیامت
اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند
واذا صرفت ابصارهم و هرگاه چشمهای ایشان بگردانند و در تعزز الهی منسوب گرده که حق سبحانه
فرشته را فرماید تا روی ایشان بگردانند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا
ایشان پناه گیرند بخدا و گویند ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مدار ما را مع القوم
الظالمین با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن ونادی اصحاب الاعراف
و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا مردانی را که بشناسند بسیماهم بعلامات
ایشان از سواد وجه و زرقت عین و آن شناختگان رؤسا کفره باشند چون
ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا گفتند
که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد
و سوگند میخوردند که خدای شایان و بندگان ما را بر ما تفضیل نکند قالوا گویند

ایشان را اهل اعراف که شما در دنیا بودید ما اغنی عنکم سود نکرد از شما عذاب را جمعکم
جمع مال که میکردید یا کثرت انصار شما وما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که گردن کشی میکردید
از سخن حق یعنی اسباب شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی
بلال و عمار و صهیب و سلمان و امثال ایشان رضی الله عنهم و کافران گویند اهؤلاء الذین آیا
این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند خوردید که البته لا ینالهم الله برحمة نرساند خدای ایشان را
نرساند بخشایش خود را و حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن
فارغ گردند حضرت حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت
لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد ولا انتم تحزنون و نه شما
اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیأس پدید آید
گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم
حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان بنگرند و خویشان خود را
نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند
و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند
چنانچه میفرماید ونادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را
و توقع کنند ان افیضوا آنکه بریزید علینا بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که
تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را
از سایر اشربه یا انواع اطعمه تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان
ان الله بدرستی که خدای حرمهما حرام کرده است طعام و شراب بهشت علی الکافرین
بر کافران و کافران الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم دین خود را لهوا و لعبا مشغولی
و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند
وغرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش
کردند و ندانستند که دنیا غداریست کشنده و مکاریست بازی دهنده نظم

در دیده اعتبار خوابیست • بر رهگذر رحیل سراییست • مشغول شو بسبح و زر دوش
اندیشه مکن ز گرم و سردش • سرمایهٔ آفتست زنهار • خود را ز فریب او نگهدار
فالیوم ننسیهم پس امروز فرو گذاریم ایشانرا در آتش کما نسوا همچنانکه ایشان
فرو گذاشته اند و بر خاطر نگذرانیده لقاء یومهم هذا دیدن این روز را وما کانوا
وخیال بوده که از روی عناد بآیاتنا یجحدون انکار میکردند علامات ربوبیت
یا آیات کتب ما را ولقد جئناهم بتحقیق آوردیم برای این گروه کفار بکتاب فصلناه
کتابی که بیان کردیم و معانی او را مفصل ساختیم هرچه بکار آید بدو علی علم واین بیان
بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی و آوردیم این کتاب را راه نماینده
ورحمة وخداوند بخشایش لقوم یؤمنون برای گروهی که می گروند هل ینظرون آیا انتظار
می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند الا تأویله مگر عاقبت کتاب و حقیقت
او را از وعد و وعید یعنی منتظر نیند آنچه خدای وعده کرده است درین کتاب از ثواب
وعقاب تا بینند که راستی شود یا نه یوم یأتی روزی که بیاید تأویله عاقبت
کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد یقول الذین گویند
آنانکه نسوه ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون
کافران که بقرآن نگرویده اند دران روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند
قد جاءت بدرستی که آمده بود رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی
و درستی و ما تکذیب کردیم و بر آن خطای عظیم بود فهل لنا پس هست ما را من
شفعاء از درخواست کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما دران روز او نرد
آیا باز گردانیده شویم بدنیا فنعمل پس تا بکنیم غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که
عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه بشرک پس
نه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا ایشانرا باز آرند قد خسروا بدرستی که زیان
کردند انفسهم در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وضل عنهم
وگم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ می گفتند که بتان

شفیعان مایند

شفیعان ما اند نزدیک خدای • بیت • دی روز بود دلم امیدی میداشت • امروز نیست و
نا امیدم بگذاشت • ان ربکم بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق الله خداوندیست
جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات آنکه بیافرید آسمانها والارض و زمین را
فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روز که
عبارت از مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده و در تبیان گوید که
در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و قول اول اصح و اشهر
است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیلست
بر آهستگی در کارها و رعایت تأنی در امور و ترک عجلت و اضطراب
و کلمه العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی
مکر شیطانست تعجیل و شتاب • خوی رحمانست صبر و احتساب • ورنه قادر بود کو گفت
فیکون • صد زمین و چرخ آوردی برون • این تأنی از پی تعلیم تست • صبر
کن در کار دیر آی و درست • ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بر آفریدن عرش یا
مستوی شد امر او بدان یا استیلا گشت بران و تخصیص عرش باستیلا چه
بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت آنکه استوی بر عرش
صفتیست مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این از جملهٔ متشابهات است از قرآن
ما بدان ایمان داریم و تأویل آن بحق باز میگذاریم یغشی اللیل درمیکشد خدای
شب تاریک را النهار در روز روشن یعنی پوشیده میکرداند روشنی روز را بتاریکی
شب و عکس این الکشف اکتفا باحد الضدین یطلبه میجوید شب روز را یعنی از پی
او در می آید حثیثا شتابنده و روز نیز بسرعت طالب شب است والشمس والقمر
و بیافرید آفتاب و ماه را والنجوم و ستارگان مسخرات بامره رام شدگان بفرمان او
الا له الخلق والامر بدانید که مر خدای راست فرمان نافذ هرچه آفریده شده و تصرف
در آنها تبارک الله بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت و فرد است در ربوبیت
رب العالمین آفریدگار عالمیانست ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را تضرعا

بناری خفیة پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را بپرستید تضرع
نشانهٔ احتیاج اثبات و در نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج و مخلص را بی
نا امیدی نیست انه بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد از حد
درگذرندگان را یعنی آنانکه دعای میکنند در حق نامستحق یا در دعا زیاد کنند
تا جزیا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدا که لایق آن نباشد چون رتبهٔ انبیا
و صعود بر مدارج سما و لا تفسدوا فی الارض و فساد مکنید در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها
بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وادعوه و بخوانید خدای را خوفا از بیم
او و طمعا و از روی طمع او یعنی از روی امید ثواب او ان رحمت الله بدرستی که
رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیک است به نیکوکاران و اثبات محسن الاعمال اند
چون عابدان یا محسن الامال اند چون عاصیان که امیدوار به رحمت بی غایت و
فضل بی نهایت اوست و در مناجات شیخ الاسلام آورده که خدایا اگر وفاداران
تو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند نظم من اگر جفاکارم
تو بس امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی و هو الذی و اوست
آنکه یرسل الریاح میفرستد بادهای چهارگانه را بشرا مژده دهنده بین یدی رحمته
پیش از آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون بردارند بادها سحابا ثقالا ابرهای گران بار را
گفته اند که باد صبا ابرها از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب
بباریدن قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و تقدیر
چون ابر را بردارند سقناه برانیم ما آن ابر را لبلد میت برای احیای زمین مرده فانزلنا
پس فرو فرستیم به الماء بدین ابر آب را باران زمین فاخرجنا پس بیرون آریم
به بدان آب من کل الثمرات از هر نوع میوه‌ها کذلک همچنین که زنده کردیم زمین
به نبات نخرج الموتی زنده گردانیم و بیرون آریم مردگان را از قبرها با ایمان و احیای
ارض که تو دار احیای اموات بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما دریابید
و بقیامت بگروید بدین صورت بدان معنی استدلال کنید والبلد الطیب و زمین پاک

از سنگ دیهل

از سنگ و ریگ و شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می‌آید رستنی او
باذن ربه بفرمان خدای و مشیت او که بیرون می‌آرد بآسانی و خوبی والذی خبث
وآن زمینی که ناپاک بود و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی
که در آن هیچ نفعی نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرموده که در شان مومن
و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس
هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بدل مومن بارد انوار طاعات
و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم
نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفت که بکاری آید ظهور نیابد بیت زمین
شوره سنبل بر نیارد در و تخم عمل ضایع مگردان کذلک نصرف الآیات همچنانکه این
مثل را بیان کردیم میگردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون
برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و درین مثلها تفکر فرموده
بهرهٔ اعتبار بردارند لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم نوحا نوح بن لمک بن
متوشلخ بن ادریس را علیه السلام در وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم
که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می‌پرستیدند فقال پس گفت نوح نبی علیه السلام
یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را به یگانگی ما لکم نیست شما را من اله
غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری شریک مسازید
انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم
عذاب روز بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت قال الملا گفتند بزرگان
من قومه از قوم او انا لنریک بدرستی که ما می‌بینیم ترا فی ضلال مبین در گمراهی
روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال
گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة نیست بمن
هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب و لکنی رسول و لیکن من رسولم من رب
العالمین از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود

ع

وَانْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَاَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللّٰهِ از وحی خدای
که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر
کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح
علیه السلام گفت اَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب مینماید شما را اَنْ جَاءَكُمْ آنکه
بیاید بشما ذِكْرٌ پیغام و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلٰى رَجُلٍ بر زبان مردی
مِنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی همزبان شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت
کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از ترس خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر
شما بخشاید بسبب پرهیز کردن شما از شرک فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم
نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد بهلاکت قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی
ساخت و با مومنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را
هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید فَاَنْجَيْنَاهُ پس نجات
دادیم نوح را از غرقه شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانرا نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در
کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن وَاَغْرَقْنَا و غرقه ساختیم بطوفان
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات نوح
علیه السلام بر نبوت اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه قوم نوح بودند قَوْمًا عَمِينَ گروهی کوران
که از دیدن نشانهای وحدت نابینا شده بودند و باقی قصه نوح در بعضی آیات و سور
خواهد آمد وَاِلٰى عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد اَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان در نسب یعنی خویش
ایشانرا هود علیه السلام که قبیله را بدو باز خوانند جابر(؟) پدر هود است علیه السلام
و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام و نزد اهل سیر نام هود علیه السلام
عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و بدین قول از اینجاست
عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تنومند(؟) بالا و توانا بودند و از ایشان در تمام روی زمین
دران زمان قبیله عظیم تر نبود مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر خود
در پرستش بت میگذرانیدند حق تعالی هود را علیه السلام بایشان فرستاد

پس هود علیه السلام میان قبیله آمد و ایشانرا دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای
قوم من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدا را و بیگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست شما را
معبودی غَيْرُهُ بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند اَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب
خدای قَالَ الْمَلَاُ گفتند گروه بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند
مِنْ قَوْمِهِ از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد
و امثال او و ما کافران گفتند ای هود اِنَّا لَنَرٰىكَ بدرستیکه ما ترا می بینیم یعنی میدانیم فِي
سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدثی میآری وَاِنَّا لَنَظُنُّكَ
و بتحقیق گمان میبریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغگویان چه آنچه میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ
گفت هود علیه السلام ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و جهالت وَلٰكِنِّي
رَسُولٌ و لیکن من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از فرستادگان آفریدگار عالمیان
اُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای آفریدگار خود وَاَنَا لَكُمْ و من شما را نَاصِحٌ
نصیحت کننده ام اَمِينٌ راستگوی امانت دار اَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می آید شما را
اَنْ جَاءَكُمْ اگر بیاید بشما ذِكْرٌ پندی و بیانی مِنْ رَبِّكُمْ از نزدیک پروردگار شما
عَلٰى رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را
داند و سبب فرود آمدن ذکر بروی لِيُنْذِرَكُمْ تا شما را بیم کند از عقوبت الهی
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را اِذْ جَعَلَكُمْ چون کرد شما را خُلَفَاءَ جانشینان
و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس قوم نوح
و هلاک ایشان وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود شما را در آفرینش شما بَسْطَةً توانائی
یا زیادتی داد شما را بر فرزندگان قبیله و گفته اند مراد از بسطه طول قامت است
که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز فَاذْكُرُوا
پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ باشد که شما رستگار شوید
قَالُوا گفتند آن گروه مر هود را علیه السلام اَجِئْتَنَا آیا آمده بما لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا عبادت
کنیم پرستیم خدا را وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست بداریم و پرستش فروگذاریم

ما کان یعبد آن چیزی را که بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از زمان و ما
هیچ وجه ترک عبادت ایشان نکنیم و تو ما را از عذاب می ترسانی فأتنا بما تعدنا
پس بیار آنچه ما را بوی وعده میکنی إن کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست
گویان در نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام قد وقع بدرستی که واجب
علیکم بر شما یا فرود آید بر شما من ربکم از پروردگار شما رجس و غضب عذابی و خشمی
أتجادلونني ایا مجادله می کنید با من فی أسماء در کار این نامها یعنی این بتان
که هر یک را نامی نهاده اند بعضی را صاقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان
می بارد و برخی را حافظ میخواندند بطمع آنکه نگاهبان در سفرها باشند
و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسمای بودند بی مسمی چه اصنام را که جماد
بودند قدرت بر اینها نبوده پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید در این
چیزها که از روی جهالت سمیتموها أنتم شما نام نهاده اید ایشان را وآباؤکم و پدران
شما ما نزل الله نفرستاده خدای تعالی بها من سلطان به پرستیدن بتان از هیچ سلطانی یعنی
حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار می نمائید
فانتظروا پس چشم دارید و بیرون آئید و منتظر باشید نزول عذاب را
إنی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم مراورا آورده اند که خدای
سه سال از ایشان باران باز داشت تا بقحط و غلا مبتلا شدند و در آن زمان
هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی کردندی که حالا خانه کعبه است و آن تلی
بشته بود از ریگ سرخ رنگ که مسلم و مشرک در وی رجوع بدانجا کردندی
و بعد از عرض حاجات و طلب رفع آفات بمطالب فایز شدندی
و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد بجهت آن سفر نموده قیل بن عنز
و مرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر
از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند بعد از ادای
وظایف ضیافت اجازت طلبیدند و خواستند که بجهة دعا و طلب باران بموضع

معین

معین روند و مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که
بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلام نمائید و از در توبه و استغفار
درآئید تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران بر شما باراند پس از معاودت در
خواستند که مرثد را بند کرده نگاه داشت و نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل بن عنز
با قوم خود بدانجا رفت گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهد فی الحال
ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل آنچه میخواهی
ازین سه ابر برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران بیشتر
می باشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی ببلاد خود نهادند و چون بوادی
مغیث که از مساکن ایشان بود رسیده بشارت آن بمردم قبیله رسانیدند عادیان
شادمان و خوشدل گشته بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی
بدیشان نازل شد چه در آن ابر ریحی عاصف بود که آن را باد صرصر گویند و در هفت
شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود که ایمان
آورده بودند بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه
از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فأنجیناه پس نجات دادیم ما هود را
علیه السلام والذین معه و آنها که با او بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند برحمة منا
و آن رحمتی بود بخشش و بخشایش بود از ما بر ایشان وقطعنا و بریدیم دابر الذین کذبوا
بنیاد آنها را که تکذیب کردند و نگرویدند بآیاتنا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را
ع مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم وما کانوا و نبودند قوم عاد مؤمنین گروندگان
بوحدانیت معبود و رسالت حضرت هود علیه السلام والی ثمود و فرستادیم بقبیله
ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود بن عامر بن ارم بن
سام بن نوح علیه السلام میرسید و مساکن ایشان زمینی بود که آن را حجر گفتندی مابین
ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد
أخاهم صالحا برادر ایشان را در نسب که صالح بود علیه السلام و صالح به پنج پشت به ثمود

برسید قال گفت صالح چون رسالت بدیشان آمد یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را
بی شریک ما لکم من اله نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد غیره
بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح علیه
السلام کردند و گفتند ما را آیتی بنمای که استدلال کنیم بدان بر رسالت تو صالح علیه
السلام فرمود که چه آیت می طلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که ما خواهیم ما بتان
و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی در خواه و ما نیز از
خدایان خود در خواهیم پس دعای هر کس محل اجابت رسد دیگران را متابعت او
باید کرد بدین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند
اثر نجاح بظهور نرسید پس خجلت زده و سرکوفته شده سرها در پیش افکندند جندع بن
عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود
آنرا کاثبه میگفتند گفت ای صالح از برای ما ازین سنگ ناقه بیرون آر که شتر
بختی بسیار موی آبستن باشد صالح فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود [illegible]
بیان راه نمت چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم
و پرستش خدای تو می کنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت
نماز گزارد و دعا از حضرت عزت التماس آن معجزه کرد فی الحال صخره در حرکت آمده
چون ماده شتری که در وقت زادن بنالد بنالید و بشگافت و ناقه بران وجه
که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان
دران می نگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شد فی الحال ایمان آورد و بعضی از
اشراف ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین سرکشی بر
بیرون کردند قطعه یکی بنور عنایت ره هدایت یافت • یکی بوادی خذلان مانده
سرگردان • یکی بوسوسه برفت سوی سقر • یکی بپیروی حق گرفت ملک جنان
القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان میچرید و آبهای چاه معلوم
بدو میرسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم بدرستی که آمده شما را

بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت من
هذه ناقة الله این شتر خداست اضافت از حیثیت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون
آورد این ناقه را از صخره بی کاشته تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر نبوت من فذروها
پس بگذارید این ناقه را تأکل تا بخورد گیاه فی ارض الله در زمین خدای و شما را در خوردنی
او هیچ مؤنتی نباشد و لا تمسوها بسوء پس مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را
عذاب الیم عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه عقر ناقه است بلکه آیات اول
بکفر بعد از مشاهده معجزه و عقر ناقه دلیل ثبات است بر کفر واذکروا و یاد کنید خدای را
اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاکت قوم
عاد وبوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمینهای
نرم قصورا کوشکها برای تابستان وتنحتون الجبال و میکنید سوراخها در کوهها میسازید
در سنگ بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای را
از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجوشید فی الارض در
زمین حجر مفسدین در حالی که فاسدان باشید ایشان از جانب صالح او امر نمودند
و متوجه بوستان شدند چنانچه [illegible] قال الملأ گفت گروه بزرگان الذین استکبروا آنان که تکبر
و سرکشی کردند من قومه از قوم صالح علیه السلام للذین استضعفوا مر آنکسانی را که از ضعفان شمرده
بودند یعنی بیچارگان لمن آمن مر آنکسان را که گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقرا
أتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مرسل آنکه صالح فرستاده شده است من ربه
از پروردگار او این سخن بر سبیل استهزا می گفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستی که ما
بما ارسل به بانچه صالح علیه السلام را بآن فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مؤمنون
گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و پیغمبر انا بدرستی که ما
بالذی آمنتم به بانچه شما گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که
قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای
ایشان می آشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها [illegible]

ودیگر تابستان بظهر وادی مرتفع ظهر وادی سردسیر بود والیام قوم از وی ایشان شده بطن
وادی مرتفع شدند و زمستان ببطن وادی توجه میشدند و بطن وادی گرمسیر بود چنانچه بایان
بظهر وادی مرتفع شدند و از حیث سفر ایشان میرسید و زن که ایشان زراعت بسیار و قصد اقام
میکنند و مواشی بسیار داشتند ازان صورت بر ایشان شاق بود و فرزند ابن سالف
و مصدع بن دهر را بدان آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفصیل آن مذکور خواهد شد
و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا
الناقة پس پی کردند و کشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان
پروردگار خود وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار بما آنچیزی را که
بما تعدنا وعده میکنی ما را از عذاب ان کنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادگان راستی
فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم فاصبحوا
پس بامداد کردند یعنی گشتند فی دارهم در سرای خود جاثمین بروی در افتادگان
و بر جای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را کشته
و خدای فرمود که من ثمود را بصیحه جبرئیل علیه السلام و زلزله هلاک خواهم کرد وقال
و گفت صالح از روی تحسر یا قوم ای گروه من لقد ابلغتکم بخدای که برسانیدم بشما رسالة
ربی پیغام پروردگار من که باد ای آن مامور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را
در وقت دعوت ولکن لا تحبون ولکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید الناصحین نصیحت
کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خواندند و از اتباع نفس و شیطان منع
کنند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران بن آذر بن ناحور که برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود
آورده اند که چون ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادرزاده
او یعنی لوط علیه السلام با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد
و آن پنج شهر بوده است سدوم اول اعظم مدائن بود دیگر عامورا و صابورا و اوداما
و صعودا و گویند که در هر شهری چهار بار هزار هزار آدمی بوده اند و لوط علیه السلام
بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان بود

و بجزات امر سفر بود و از فواحش بنی نکرد و یکی از فاحشهای ایشان لواطت بود
حق سبحانه این ابتدا از عاقبت ایشان خبر داده و فرموده که ای محمد یاد کن قصه لوط
اذ قال لقومه چون گفت مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود
اتاتون الفاحشة آیا می آئید بدین عمل زشت یعنی لواطت ما سبقکم بها که پیشی
نگرفت بر شما بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند من احد هیچ یک
من العالمین از عالمیان ائنکم آیا شما و حقیقت انکم بطریق جبر خواند یعنی بدرستی که شما
ای قوم لتاتون الرجال می آئید بمردان شهوة از روی شهوت و از روی مباشرت
من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما طریق حق نیستید بل انتم
بلکه شما قوم مسرفون گروه اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وما کان و نبود
جواب قومه جواب قوم لوط علیه السلام بازای این کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از قوم
سدوم مر بعضی را اخرجوهم بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنکه بوی ایمان
آورده اند من قریتکم از دیه شما یعنی از سدوم انهم بدرستی که لوط و متابعان او اناس
یتطهرون مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق
سبحانه این جواب ایشان نپسندید و عذاب برایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن
بیاید و چون عذاب نازل شد فانجیناه پس نجات دادیم لوط را علیه السلام ازان
واهله و کسان او را از اهل بیت و مومنان الا امراته مگر زن او را که واهله نام داشت
و کفر خود پنهان میداشت و کفار را بر احوال لوط علیه السلام اعلام میکرد کانت بود
آن زن من الغابرین از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق
نکرد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا و بارانیدیم علیهم برکفار قوم لوط علیه السلام
ع مطرا بارانی وجه بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بود که بر سر قوم باریده
فانظر پس بنگر ای بیننده که کیف کان چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار گناهکاران
والی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود صلوات الله و سلامه
علیه اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قال پس گفت

يا قوم اي گروه من اعبدوا الله بپرستيد خدا را ما لكم نيست شما را من اله هيچ معبودي بحق
غيره جز وي قد جاءتكم بدرستي كه آمد بشما بينة معجزه روشن من ربكم از پروردگار شما
در قرآن معجزه شعيب عليه السلام مذكور نيست و در احاديث نيز بنظر فقير نرسيده
اما در آيات باهرات كه ذكر معجزات انبيا عليهم السلام كرده ميگويد كه معجزه شعيب عليه
السلام آن بود كه چون خواستي بكوه بلند برآمدي كوه سر فرود آوردي تا شعيب عليه
السلام باساني بروي صعود كردي و هر يك از قوم او را دو مكيال و دو ميزان بود
يكي از ديگري بزرگتر بدان بزرگ خريدندي و بدان خورد فروختندي و بانواع
كم در كيل و وزن خيانت كردندي شعيب عليه السلام ايشان را گفت من شما را
بخداي ميخوانم و آيه روشن بشما مي نمايم فاوفوا الكيل پس تمام و درست سازيد آلت
كيل را والميزان و آلت وزن را يا در كيل و وزن راستي كنيد ولا تبخسوا الناس و كم مكنيد با
مردمان اشياءهم در چيزهاي ايشان يعني خيانت مكنيد در خريد و فروخت ولا تفسدوا
و فساد مكنيد بكفر و خيانت في الارض در زمين بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن ببعث انبيا
و انزال كتب ذلكم عمل بآنچه ميفرمايم خير لكم بهترست مر شما را ان كنتم مؤمنين اگر هستيد
شما گرويدگان و چون قوم شعيب عليه السلام در شهر با وقت كيل و وزن خيانت
كردندي و در صحراها راه زدندي پس ايشان را چنانچه از بخس منع كرد از قطع طريق
نيز نهي فرموده گفت ولا تقعدوا و منشينيد بكل صراط بهر راهي كه بجهت اخذ مال توعدون
ترسانيد مردمان را و گفته اند ايشان بر سر راهها نشستندي و هر كسي خواستي كه ملازمت
شعيب عليه السلام رود او را تخويف كردندي پس شعيب عليه السلام فرمود كه بر سر راهها
منشينيد كه وعيد كنيد طالبان راه حق را وتصدون و باز داريد عن سبيل الله از راه خدا
من آمن به آنكس را كه ايمان آورده است بخداي وتبغونها و بجوئيد براي راه خدا
عوجا كجي يعني طلب بطلان او كنيد واذكروا و ياد كنيد نعمت خدا را بر خود اذ كنتم
چون بوديد قليلا اندكي از جهت عدد و عُدد فكثركم پس بسيار گردانيد خداي
شما را يا آنكه بركت كرد در اموال و اولاد شما آورده اند كه مدين بن ابراهيم عليه السلام

دختر لوط را

دختر لوط را عليه السلام بخواست و خداي ايشان را فرزندان بسيار داد و توانگر گردانيد پس
شعيب عليه السلام اين نعمت را بياد ايشان داد و گفت وانظروا و بنگريد كيف كان كه چگونه
بود عاقبة المفسدين آخر كار تباهكاران از امم گذشته كه قوم نوح و عاد و ثمود و هود و قوم
لوط بودند پس شعيب عليه السلام روي بمؤمنان كرد و گفت وان كان طائفة و اگر جماعة گروهي
منكم از شما آمنوا گرويده اند بالذي بچيزي كه ارسلت به بدرستي فرستاده شده ام بدان
وطائفة و گروهي ديگر از معاندان لم يؤمنوا نگرويده اند قومي از مدين بشعيب عليه السلام ايمان
آوردند و جمعي ديگر انكار نمودند گفتند قوت و ثروت ما راست نه مؤمنان را پس حق
با ما باشد و اگر حق با ايشان بودي بايستي توانگري و وسعت معاش ايشان را
بودي شعيب عليه السلام فرمود كه اگر چه شما دو گروه شده ايد فاصبروا پس شكيبايي
كنيد حتى يحكم الله تا وقتي كه حكم كند خداي بيننا ميان ما دو گروه وهو و خداست
خير الحاكمين بهترين حكم كنندگان كه در حكم او ميل و مداهنت نيست قال الملأ گفتند
بزرگان الذين استكبروا آنانكه گردنكشي كردند در پرستش خداي من قومه از قوم شعيب
عليه السلام بعد از انكار دعوت او لنخرجنك يا شعيب هر آينه بيرون كنيم ترا اي شعيب
والذين آمنوا و آنانرا كه گرويده اند بيرون ميكنيم معك با تو من قريتنا از ده خويش
او لتعودن يا عود خواهيد كرد في ملتنا در كيش ما كه كفرست صاحب كشاف فرموده كه چون
كافران گفتند ترا با آنانكه ايمان آورده اند بيرون ميكنيم جمع كردند همه را با يكديگر
و شعيب عليه السلام هرگز كافر نبوده و آن مؤمنان بوده اند پس بر سبيل تغليب گفتند
يا عود كنيد بملت ما ولهذا شعيب عليه السلام جواب بر حسن وتيره داد قال گفت
شعيب عليه السلام اجبار ميكنيد ما را بعود اولو كنا و اگر چه باشيم كارهين ناخواهان
يعني چگونه در آييم بدين شما و ما آن را كاره ايم پس اگر عود كنيم سوي ملت شما و گوئيم
مر خدا را شريكي هست و في الواقع نيست قد افترينا بدرستي كه افترا كرده باشيم
و بربسته على الله كذبا بر خداي دروغي و دروغ بسيط آورده كه ادعاي قوم شعيب عليه السلام
آن بود كه حق سبحانه ايشان را امر كرده است كه بران طريق باشند و مدين سبب آ

الجزء التاسع من
اجزاء الثلاثين

ملت میکنند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که آن ملت
مامور بها نیست افترا باشد بر خدای قد افترینا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مومنان
باز گردنده و باید ان نعود فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجانا الله پس از آنکه برهانید ما را خدا
منها از ملت شما یعنی ما متبریان باشیم و ما یکون لنا و نشاید و روا باشد ما را
ان نعود فیها که باز گردیم بملت کفر الا ان مگر آنکه یشاء الله خواهد خدای ربنا آفریدگار ما
ارتداد و عود ما را آن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وسع ربنا
رسیده است پروردگار ما کل شیء همه چیز را علما از روی دانش قدیم یعنی علم او
احاطه کرده است همه چیز را و داناست بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد
و نفاق و جز آن و شما در تهدید ما کرمی نمایید از اخراج مومنان ما مضطرب
نمیگردیم بلکه علی الله بر خدای توکلنا توکل کردیم و کار خود با وی باز گذاشتیم پس
شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات
توجه فرموده گفت ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما و بین قومنا و میان قوم ما
بالحق براستی و انت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی و قال الملأ و گفتند گروهی از
اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام
با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا
شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید انکم بدرستی که باشید شما
اذا لخاسرون آنگاه زیانکاران از زیان زدگان که آیین قدیم را بگذاشته بدین محدث بگروید
و از روش پدران بگذرید یا بزرگان که مر با گفتار قوم خود گفتند که اگر دین
خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است و او
شما را از آن منع میکند پس چند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت
باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره هود علیه السلام مذکور است
که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه جبرئیل که آمد که زمین را بلرزانید
یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شده که زلزله بی صیاح در یاح نمی باشد و در

خبر آمده

خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریاد کرد که زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه
در آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود جاثمین همه روی در افتادگان
یعنی بر زمین افتاده بودند جسدهای بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب کردند شعیب را
هلاک شدند کان لم یغنوا گوییا هرگز نبوده اند فیها در آن شهر الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب
داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی نوبت
شعیب ... آورده اند که چون شعیب علیه السلام منادی عذاب شنید
گرد آن بلده عزم خروج نمود فتولی عنهم پس روی بگردانید از کافران و قال
یا قوم و گفت از روی تحسر که ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که برسانیدم شما را رسالات ربی
پیغامهای پروردگار خود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این
خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بوده چنانکه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار
تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داده گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم
و غمناک شوم علی قوم کافرین بر هلاک قوم از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از
قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران اشاره میفرماید بکفار قریش را
و مهربانیه و ما ارسلنا و نفرستادیم ما فی قریة در شهری و دهی من نبی هیچ پیغمبری که
او را تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه فرو گرفتیم اهلها اهل آن شهر و ده را بالبأساء بسختی
و تنگی و الضراء و رنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر
شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مرتفع گردد و چون بلا و زحمت بسیار
شدند ایشان نیز التفات و رجعت استیلا کردیم ثم بدلنا پس بدل کردیم ما مکان السیئة الحسنة
بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتی که بسیار
شدند هم در مال و هم در عیال ایشان نیز آغاز کفران کردند و قالوا و گفتند این سختی و
بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قد مس بدرستی که رسید
آباءنا پدران ما را نیز الضراء و السراء دشواری و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط گاهی فراخی و خوشی

و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این نیز بسبب کفر و اعمال نیست یعنی با همان
طریقه می باشیم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگهان یعنی در حالی که ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد بود و این حسرت عظیم تر است
از آنکه مقدمات عذاب دیده باشند و نزول آن را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه
اهل آن دیها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او آمَنُوا بگرویدندی بخدا
وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه می گشادیم ما عَلَيْهِم
بر ایشان و میدادیم ایشان را بَرَكَاتٍ برکتها و زیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بنزول
ایشان یا باریدن باران وَالْأَرْضِ و از زمین برویانیدن حاجات یا رستن نبات
وَلَٰكِن كَذَّبُوا و لکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُم پس بگرفتیم ما ایشان را
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر
بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت امر ما با بر رسیدندی
از منه بدین والهام ایشان را بنور مشاهده خود و روشن دادمی که برکت تمام آسمان است
بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکات ارض عبارت
از آنست نظم در زمین و آسمان درهای جود • می گشاید از پی اهل سجود •
از زمین بر اطاعت باز کن • بر سماء معرفت پرواز کن أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند
أَهْلُ الْقُرَىٰ اهل مکه و حوالی آن بعد از آن بیانی که در عذاب کافران کردیم أَن يَأْتِيَهُم
آنکه بیاید بدیشان بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ و حال آنکه ایشان خفته
باشند یعنی شبیخون عقاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ
آیا ایمن شدند اهل شهرها أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى در
وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات
که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل
از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل مکه

مکر الله

مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بوجهی که نداند
فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیانکاران که بکفر و انکار
زیان زده بود و خسران باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مر آنانی
آنانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِن بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک
اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای
برای ایشان بیان کرده أَن لَّوْ نَشَاءُ آنرا که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُم بگیریم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ
بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را
وَنَطْبَعُ و ما مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند
از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می شنود در می یابد
پس گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد نه گوش آب و گل نظم این سخن
از گوش دل باید شنود • گوش گل اینجا ندارد هیچ سود • گوش سر با جمله حیوان همد
گوش سر مخصوص نسل آدمست • گوش سر چون جابت کوبنده است • گوش
سر سهل است اگر اکنده است لیس حبه تسلیه آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه گوید
تِلْكَ الْقُرَىٰ آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات
و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانیم بر تو مِنْ أَنبَائِهَا بعضی از خبرها آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که
آمدند باهالی آن رُسُلُهُم پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلام
بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آرند
بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان
یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر
و بودن مهر بر دلهای ایشان كَذَٰلِكَ مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذشته
بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای ناگرویدگان مراد آنهااند
از کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم ما لِأَكْثَرِهِمْ
مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند با عهد که

در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم اِذَا هُمْ یَنْكُثُونَ و بعد از وعده کی
یافتیم اَكْثَرَهُمْ و بیشتر ایشان لَفَاسِقِينَ شکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم
و فرستادیم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از این پیغمبران مُوسَى موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بحجتها
که او را عطا کرده بودیم اِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قبطوس بن قابوس بود
یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان
و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی گروه
قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را
در مکان ایمان چه حق آن آیات از غایت وضوح آن بود که بآن بگروند فَانْظُرْ
پس بنگر بدیدهٔ بصیرت که بعد از الخارجی كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار
تباهکاران که غرقه شدند حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام چون از مصر فرار
نمود و در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را بعقد در آورد
عزم مراجعت با مصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری
یافت و معجزهٔ عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در
اثنای سور آینده مذکور است حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را الحدا
دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی علیه السلام
با هارون بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَى گفت
موسی علیه السلام یَا فِرْعَوْنُ اِنِّي رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد
پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا لایقم بتصدیق من کی
و سزاوارم اینکه عَلَى اَنْ لَا اَقُولَ بر آنکه نگویم عَلَى اللّٰهِ بر خدای اِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ
بدرستی که آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یا آورده ام
معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَاَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من
بَنِي اِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض
مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را

بسختی کار

به سختی کار میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمده
همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند
و ملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل را
حرمت میداشت و مراعات ایشان می‌کرد چون او بمرد ولید که فرعون زمان
موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد
و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بنده درم خریده کسان ما
بوده و شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی
علیه السلام مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت
فرعون اِنْ كُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا
پس بیار آنرا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راستگویان بنمای معجزهٔ خود را فَأَلْقَى
عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا ناگاه ثُعْبَانٌ
مُبِينٌ اژدهای ظاهر و هویدا که هیچکس را شک نماند در اینکه آن اژدها است آورده اند
آمده که آن عصا اژدهای شد دهن گشاده و ما بین لحیتین او هشتاد ذراع بود و فک
اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون و روی بجانب تخت وی
آورد و اهل زمان بارگاه بهزیمت برفتند و فرعون بزیر تخت گریخت و در اژدحام خلائق
بیکجا قرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند
میدهم بدان خدای که ترا فرستاده است که عصای خود را بگیر و من بتو ایمان می‌آرم
و بنی اسرائیل را بتو وا میگذارم موسی علیه السلام قفای ثعبان را بگرفت همان
عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگر داری
موسی علیه السلام گفت آری پس دست راست بگریبان برد و زیر بغل چپ در آورد
وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی
بیاض او در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره
کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلام مردی گندم گون بود چون دست در گریبان

کشیدی و بیرون آوردی نور هیبت آن بمثابه بودی که شعاع آن بر نور آفتاب غلبه کردی
در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود و بعد از آن در گریبان
کرد و بیرون آورد بیضا نورانی که زمین و آسمان از روشن ساخت و باز بگریبان
برد و بیرون آورد بهمان حالت شد القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه
اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد قال
الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون ان هذا هر آینه این موسی
لساحر جادوی است علیم دانا بفن سحر و ماهر زمان که چوب را اژدها می سازد
و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آورد یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه
بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت
بنی اسرائیل و هم فرعون این سخن بشنید گفت فماذا تأمرون پس شما چه چیز مصلحت می شمارید
مرا و تدبیر آن چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن او را و اخاه و برادر او را و هارون را
یا تاخیر کن مهم ایشان را و شتاب زدگی منمای و ارسل فی المدائن و بفرست در شهرها که
تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان تا آنکه ایشان یاتوک
بکل ساحر بیارند بتو هر ساحری باشد علیم و دانا و حاذق در فن خود آورده اند که
سحر فن چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام و روسای سحره با اتفاق
مدائن صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در مدائن صعید دو برادر بودند که
ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید
مادر خود را گفتند که ما را بر قبر پدر ما رهبری کن و ایشان پدر خود را آواز دادند
جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند
بی لشکر و سلاح و کار بروی تنگ آورده و ایشان را عصاییست که چون می افکنند
اژدها می شود و هر چه پیش او می آید می خورد و فرعون داعیه کرده که ما را با ایشان
فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب
می شوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوی نیست

چه سحر ساحری

چه سحر ساحری وقتی که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال بر منوال سابق باشد
پس شما ملک مجلس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه بلاد را
پس گردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر میگوید هفتاد
هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید
وجاء السحرة و آمدند جادوان سحره فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده
بود چون چشم ایشان بفرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا آیا باشد ما را
لاجرا مزدی ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر موسی قال نعم
گفت فرعون آری مزد باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین از نزدیکان من تا
که هر گاه خواهید نزد من در آیید آورده اند که مهتر این جماعه چهار تن بودند
آن دو برادر که سابور و عادور می گفتند و دیگر حطحط و مصفی و در لباب آورده که
این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور و عادور را
سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی
و اژدها شدن عصا استفسار رجوع نمودند معلوم شد که هرگاه موسی علیه السلام
در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را اژدهای پدید آمد
و دغدغه در خاطر خطور کرد و پشیمان شده ایستادند و وقتی که فرعون لعین موسی را
علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه انتظام
یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود
بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یک طرف
صف کشیدند و موسی و هارون علیهما السلام بر یک جانب بایستادند
جادوان بطریق ادب پیش آمده گفتند قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان
تلقی یا آنست که تو می افکنی عصای خود را و اما ان نکون و یا آنکه باشیم نحن الملقین ما
افکنندگان حبال و عصی خود را قال گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تلطف
و تخلق که ابتدا را می باشد که القوا شما بیفکنید فلما القوا پس آنگاه که افکندند

جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی کردند بر چشمهای مردمان و نمودند
بدیشان چیزی مخیّل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردم را وَجَاءُوا بِسِحْرٍ
عَظِيمٍ و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را مجوف
تافته و بافته بودند و بعضی مطلّی کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته
و اجواف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت
آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مارها بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر تبیان المعانی
آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش
از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمده چنان نمود
که همه میدان پر از مار است وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی علیه السلام
أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی علیه السلام بیفکند اژدها شد
دهان گشاده فَإِذَا هِيَ پس آنگاه که اژدها شده بود عصا تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ
آنچه تزویر میکردند و بدروغ تخلیق می نمودند و آن حبل چرواز رسن و چوب بود
راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد و روی بنظارگیان آورد
مردم بگریختند و خلق عظیم دران انبوهی هلاک گشتند پس موسی علیه السلام او را
بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصی را معدوم کرده بود فَوَقَعَ
الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام وَبَطَلَ و زایل شد
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر
این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند
جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی علیه السلام غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب
و منکوب گشتند وَانْقَلَبُوا و بازگشتند از آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان
و ناامیدان و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند جادوان بروهای خود سَاجِدِينَ
سجده کنندگان مر خدای را قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار
عالمیان فرعون گفت مرا میخواهید ایشان گفتند تو که باشی

رب العالمین رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پروردگار موسی و هارون است قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون
با جادوان آمَنْتُمْ بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
پیش از آنکه دستوری دهم لَكُمْ شما را دران إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عمل
لَمَكْرٌ هر آینه مکری خفی است که شما مَكَرْتُمُوهُ ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش
از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته
لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید ازین شهر أَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما را و
بنی اسرائیل را باشد فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید نتیجه این معامله که ترتیب
داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه مفصل کرد و گفت لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ
دستهای راست شما را وَأَرْجُلَكُمْ و پاهای چپ شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از
هر شق عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت
گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که ما را از هر گونه ترسانی و وعید کشتن دهی
که ما مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت إِنَّا بدرستی که
ما إِلَىٰ رَبِّنَا بسوی پروردگار خود مُنْقَلِبُونَ بازگردنده گانیم پس جز او تعالی و ثنا خوانیم
و فی المثنوی المعنوی نظم جانهای بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گل
باشاد دل در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند چون
نقاب تن برفت از روی روح از لقای دوست دارد صد فتوح میزند جان در جهان
آبگون نعره یا لیت قومی یعلمون وَمَا تَنْقِمُ و تو که فرعونی منکر نمی شوی مِنَّا از
ما و عیب نمیکنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ما گرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت
آفریدگار ما لَمَّا جَاءَتْنَا آن هنگام که آمد بما و شاهده کردیم بردست موسی علیه السلام پس
روی از فرعون بگردانیده و متوجه حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا
بریز بر ما و افاضه کن صَبْرًا شکیبائی در بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران
ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه
ملازمان فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا بگذاری و دست بازداری موسی و قوم او را

ع

لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ

تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند ویذرک و پرستش ترا بگذارد
وآلهتک و از عبادت معبودان و خدایان تو دست بدارند گفته اند فرعون
خلق را بپرستش خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او
بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قومی را بتی داده که این را پرستید
تا او شما را بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان
خورد شما اند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تحکی فرعون او را تحریص
و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی
علیه السلام قادر نیست قال گفت سنقتل ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را
چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم
دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وانا فوقهم و ما بر ایشان قاهرون غالبانیم
و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند و
بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب ایشان
قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا
و صبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدایراست
یورثها میراث میدهد آنرا من یشاء هر کرا می خواهد من عباده از بندگان خود
و درین سخن وعده هلاک قبطیان است و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل
والعاقبة و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت للمتقین مر پرهیزکاراراست
بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در یافتند
و باز آغاز شکایت فرموده قالوا گفتند که اوذینا ما را میرنجانیدند یعنی
قبطیان ما را ایذا می کردند من قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیایی از مدین نیمی از
روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند ومن بعد ما جئتنا
و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار میفرمایند یا
پیش ازین انبیا ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال کنند

قال گفت موسی علیه السلام از روی تصریح عسی ربکم شاید پروردگار شما و عسی
برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند دشمن شما را
که فرعون است با قوم او ویستخلفکم و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فی
الارض در زمین مصر یا ارض مقدسه فینظر پس بنگرد خدای که بوقت رحمت
و راحت و دولت کیف تعملون چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر
و معصیت یا شکر و طاعت تا شما را بران جزا دهد اگر چه حق تعالی بعد از وعده
هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند ولقد اخذنا و هر اینه که ما گرفتیم آل
فرعون تبع و حشم فرعون را بالسنین بقحط و تنگی و خشک سالی ونقص من الثمرات
و نقصانی بعضی از میوه های ایشان لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند
و از کفر باز ایستند متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمدی بدیشان الحسنة
نیکوئی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه گفتند برای ماست این نیکوئی و ما
مستحق اینیم وان تصبهم و اگر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط و بلا یطیروا فال
بد میگرفتند بموسی ومن معه بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان و میگفتند
این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد الا بدانید انما طائرهم جز این
نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خداست و آن اعمال ایشانست
که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملها بدیشان رسیده
ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد
از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمال است وقالوا و گفتند فرعونیان موسی را
علیه السلام مهما تاتنا به هرگاه بیاری با هر چیزی که بیاری بما من آیة از نشانه
که زعم تو آنست که معجزه تست مثل قحط و نقص و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی
ما را بدان فما نحن پس نیستیم لک بمؤمنین ترا از گروندگان و باور دارندگان
چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فارسلنا پس فرستادیم علیهم
الطوفان بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند با ماکن و فرا گیرد همه آنرا

چون باران و سیل الطوفان و فرستادیم ملخ پرنده والقمل و ملخ پیاده یا کنه یا شپشه که
در گندم و حبوب افتد والضفادع و بزغ والدم و خون آیات مفصلات در حالی که این اشیا
آیتهای قدرت ما بود جدا از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیه یکماه بود
و امتداد هر آیتی یک هفته فاستکبروا پس ایشان گردن کشی کردند از فرمان برداری
وکانوا و بودند قوما مجرمین گروهی مجرم یعنی مصر در کفر که با وجود تظاهر آیات تابع
آن ایمان نیاوردند ولما وقع و هرگاه که واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز بر ایشان
عذابی از اشیا که مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان
برای ما ربک آفریدگار خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک توست
یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز بری
و زایل گردانی عنا الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن لک هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق
کنیم لک مر ترا ولنرسلن و هر آینه بفرستیم معک بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که
خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که باز بردیم بدعای موسی علیه السلام و دفع کردیم
عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که
بی شبهه هم بالغوه ایشان رسنده اند [illegible] تا معذب گردند در آن اذا هم ینکثون
پس ایشان عهد را می شکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید
و بظلمت ابرهای متراکم در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان
بر پای ایستادند و گردنها را بر آب بلند مینمودند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق
شدی و با آنکه خانهای بنی اسرائیل متصل بود قطره آب بدان جا نیامد
درین مدت الفضه به تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی
علیه السلام آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع گرداند و ما ایمان آریم
چون آن طوفان بدعای موسی مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات
ایشان ظاهر شد بنوعی که هرگز ندیده بودند با ذکر آن نعمت ورزیده
ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سواره برایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را

بخوردند و دیگر

بخوردند و دیگر باره پناه بموسی علیه السلام آوردند و سوگند خوردند که اگر آن بلا منکشف گردد
بخدای بگروند حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بعصا
اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که
مقداری از مزروعات مانده گفتند این ما محصول ما را بس است و تصدیق نکردند
حق سبحانه ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا
بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بیمن ظهور آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی
ما را تحقیق گشت که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق تعالی لشکر بزغ را فرستاد
تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن
گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد
دیگر باره بر سر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی
میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خوناب می شد اگر از یک ظرف بخوردندی
خوردندی بنسبت هر یک همین حال واقع بودی آنجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا
شرط ایمان بجای نیاوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم
منهم از ایشان فاغرقناهم پس غرقه ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قلزم نزدیک
مصر بانهم کذبوا بسبب آنکه ایشان دروغ داشتند بایتنا آیات قدرت ما را وکانوا
عنها و بودند از تامل در آن غافلین بیخبران واورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا
یستضعفون آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل
که بدست قبطیان در مانده بودند و بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم ایشان را مشارق
الارض جهات شرقی از زمین شام ومغاربها و جهات غربی از آن زمین التی بارکنا
فیها آن زمینی که برکت پیدا کرده ایم فیها در آن بارزانی و بسیاری محصولات یا
باقدام انبیای عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام وتمت و تمام شد و بانجام رسید
کلمت ربک وعده پروردگار تو الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل برای بنی اسرائیل
که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا و وفای این وعده بسبب آن

بود که مسر کردند برشد اید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته
درست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای بلند وَ
مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند که افراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ ربع
و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند
و بگذشتند عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی از عمالقه که در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت میکردند
عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش اصنام یعنی بتان که ایشان را بود و چون بنی اسرائیل گروهی را
مجاور بتکده دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز برای ما إِلَٰهًا خدای
یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشان را خدایان هست که می پرستند
قَالَ إِنَّكُمْ موسی گفت بدرستی که شما هستید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی می کنید
و جهل می ورزید درین که تو هم چواز عبادت غیر خدا دارید إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این
گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ آنچه ایشان در آنند یعنی دین
آیین ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان بردست ما پاره پاره خواهند گشت
وَبَاطِلٌ و زایل و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند ایشان که می کنند از عبادت
اصنام قَالَ گفت موسی علیه السلام أَغَيْرَ اللَّهِ آیا جز خدای أَبْغِيكُمْ طلب کنم برای
شما معبودی إِلَٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما
و بانواع نعم تخصیص فرمود وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از تبع و تبع فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختی عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ می
کشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان
شما را بجهت خدمتکاری وبندگی خود وَفِي ذَٰلِكُمْ و درین رهانیدن بَلَاءٌ انعمی بود ع
یا دران عذاب محنتی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که
موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم
شما را از نزدیک حق تعالی که هرچه شما را باید دران مبین و مفصل باشد پس چون از
دریا نجات یافتند و فرعون لعین غرقه شد طلب آن کتاب نمودند موسی علیه السلام

از خدای درخواست کن

از خدای درخواست که آن کتاب بیاید و فرستد حکم شد که سی روز روزه باش پس ایت
بطور آی تا با تو سخن گویم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت و روز سی ام
بطور توجه نمود و کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید از دهن او بوی
روزه آید پس از برای دفع آن رایحه مسواک کرد و ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک
می شنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جریمه آنرا ده روز دیگر روزه
دارد و چنانکه معز نماید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب
توریت ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانروز از ذی القعده چون مدار حساب شهور عرب
بر رویت هلالست و آن شب مرای می شود تاریخ را بشب معتبر کرده وَأَتْمَمْنَاهَا
و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ
وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانروز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت
موسی لِأَخِيهِ هَارُونَ برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم
اخْلُفْنِي تو خلیفه من باش فِي قَوْمِي در میان قوم من وَأَصْلِحْ و اصلاح کن اگر کاری
کرش شد اصلاح بود و از احوال ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه
کاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنگامی که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده
بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه
در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن
گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی علیه السلام
قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند
و آسمانها را بنظر وی در آوردند ملکها را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم برو
ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت در تاج آورده که او را بیست و چهار
هزار کلمه شنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح بود و چهار هزار است و در کشاف
گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی علیه السلام سخن گفت چون موسی سخن
حق را شنید و از جام کلام بی علام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد

و درونیاست محال است که در فردوس اعلی است و چون جنت جای مشاهده و لقاست
قال گفت موسی علیه السلام رب ارنی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود
یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنم بسوی تو قال
گفت خدای لن ترانی نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بران وجه واقع شده
که هیچ بشری در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مر اثر جنس
ملک جمال باقی نتوان دید باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه
طلب موسی علیه السلام رویت را دلیل جواز رویت است چه اگر رویت محال بودی
موسی علیه السلام این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف
الاسرار گوید که مقام موسی علیه السلام دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید
عالی تر بود ازان وقت که گفت رب ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق
بود و آن وقت در بند مراد خود قایم بمراد حق بودن کامل ترست از قیام
بمراد خود بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب ۰ هرچه آن از دوست آید
سرمه کردن صواب اگر زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم رحمت فرستاد که
تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری ازان گفتم که لن ترانی ولکن انظر لکن
نگاه کن الی الجبل بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او
از تو بیشتر است فان استقر پس اگر این کوه قرار کرد و ثابت ماند مکانه در جای
خود بهنگام تجلی من برو فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت
دیدارست باشد و اگر کوه را قوت دیدار من نباشد تو هم در دنیا از تمنای
این کار در گذر فلما تجلی پس آن هنگام که تجلی کرد ربه پروردگار موسی یعنی جلوه
کرد اندک از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی للجبل برای آن کوه
بعد از آنکه حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه و تعالی را
دید و در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از
هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد و دران ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود

بهوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین محن داشت شفا یافت و هر زمین عقیم سرسبزی
پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان بروی افتادند
و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جعله دکا گردانید خدای مر آن کوه را دکا
ریزه ریزه و در تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر
از وجود او پیدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر
ثور و ثبیر و حراست بمکه و خر موسی و بیفتاد موسی علیه السلام صعقا بیهوش از
هول آنکه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه از عشیه پنجشنبه یوم عرفه تا عشیه روز
جمعه بیهوش ماند فلما افاق پس آن وقت که بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه
میکنم ترا از هرچه نه لایق حضرت تست یا پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا
تبت الیک باز گشتم بسوی تو از اقدام بسوالی که بغیر اذن تو باشد و انا اول المؤمنین
و من اول گروندگانم بعظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن
تو نیست بیت ای که ذکر لمعه تو کوه بصد پاره شود ۰ چه عجب باشد اگر عاجز بیچاره شود
عجب ترست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل آن ناز لحکم ولکن
انظر الی الجبل طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه نظر هیبت
بوده و تجلی بر دل نظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را
معموری ساخت بیت دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت ۰ دل چه باشد بلکه
هوش اندر نیافت پس حق سبحانه بحکمت تسلی دل موسی علیه السلام تدارک
الملی که از حرمان مقصود یافته بود قال یا موسی گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از
رویت بحکمت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش انی اصطفیتک بر گزیدم
من ترا و برگزیده ام علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان موجود اند
برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی و بکلامی و دیگر ترا اختصاص دادم
بسخن گفتن من با تو بی واسطه فخذ پس فراگیر ما آتیتک آنچه عطا کردم ترا از
امر و نهی و بدان عمل کن و کن من الشاکرین و باش از شکر گویندگان بران عطا

وَكَتَبْنَا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را امر نمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر
و مداد او نهر النور نوشته لَهُ برای موسی علیه السلام فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت
یا ده یا ده بوده و در زاد المسیر دوازده و این موافق قول اهل کتابست و طول هر لوحی
دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدره بهشت
یا از سنگ سخت که از کام در وی گشاده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که
از زمرد سبز بوده و بروی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب
دین محتاج الیه باشد مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را
از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی علیه السلام که فراگیر الواح را بِقُوَّةٍ
بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بتصدیق عزیمت
يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا نیکوترین آنچه در الواحست گفته‌اند احسن بمعنی حسن است
و مکتوبات الواح همه حسن بود و قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی
بعزمهای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن محبت
بین الفرایض و النوافل سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل
دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ است یا شما را در ولایت
شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته بودند
بشما بنمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده
و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان نکته چشم عبرت بین
چرا در قصر شاهان نکرد، تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب، پرده
داری میکند در طاق کسری عنکبوت، جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب
سَأَصْرِفُ زود بود که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم
دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده‌ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانکه تکبر
میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای ایشان
نهم یعنی متکبران را نشاید فهم سخن ما کنند از ذو النون مصری قدس سره منقولست که

خدای می خواهد

خدای می خواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی
چه هم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده بیت حیف است چنین
گنج روان بویرانه، حکمت مکن بهر تعین دیوانه، وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این گروهان
كُلَّ آيَةٍ هر نشانی که ما بنماییم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات
آنحضرت یا همه آنها هر نشانی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نیاورند بدان از جهت تکبر
و عناد وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این گروه سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت
لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ
راه بیراهی و گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه گیرند و بروی گشتند ذَلِكَ این گردانیدن
دلهای ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ
شمردند سخنان ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان غَافِلِينَ ناآگاه
و بیخبران گفته‌اند مراد غفلت اعراض و عداوتست نه غفلت سهو و جهل یعنی مبتدا
و تصدیق نکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که قرآنست
یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ باطل و
نابود گشت أَعْمَالُهُمْ عملهای که درین جهان کرده‌اند هَلْ يُجْزَوْنَ اما جزا داده شوند یعنی نشوند
إِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بوده‌اند که در دنیا يَعْمَلُونَ عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى و فرا
گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی
علیه السلام بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایه‌های ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند
عِجْلًا گوساله یعنی هیأت گوساله جَسَدًا بدنی بی روح لَهُ خُوَارٌ مر او را
آوازی چون آواز گاو، آورده‌اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می
آمدند بحیلت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما
عروسی داریم و بدان اشتغال مینماییم و هر یک از دوستان خود که در میان
فرعونیان داشتند پیرایه عاریت طلبیدند و بعد از عبور بدریا و غرق ایشان
قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام بمیقات

طور رفته بود سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد و گفت این پیرایهای عاریت که
از دست بنی اسرائیل مانده می خرند و میفروشند و تصرف در آن پیرایه ایشان
حرامست زیرا که در آن زمان غنایم حلال نبود بر مومنان هارون علیه السلام
بفرمود تا تمام آن را جمع کردند و سامری را گفت تو اینها را با خود نگاهدار
سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورد و در زرگری ماهر بود همه را بگداخت
و در قالب ریخت و شخصی بهیات گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح پس
عملی کرد که از او آوازی بدر آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت
غرق شدن فرعون جبرئیل را علیه السلام دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش
قبضه خاک برگرفته با خود میداشت چنین که شکل گوساله از قالب بیرون
آمد قدری از این خاک در دهنش انداخته خدای آن گوساله را زنده کردانید
و بعضی یاد آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله گوش همی
از بنی اسرائیل رسید سجده در نهادند أَلَمْ يَرَوْا آیا نمیدیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ
آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه بنماید ایشان را
راهی که بجای رسند اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را بخدایی وَكَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران
که بر موضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمة الله مذکور است که
چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع
خود کنند بیت آنرا که تو ساختی نسازد کارت ∘ سازنده تست بدار دلم
یارت وَلَمَّا سُقِطَ و آنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِي أَيْدِيهِمْ در دست پشیمانی
ایشان یعنی پشیمانی ایشان را هیچ فایده نکرد کسی که چیزی بدست خود در آرد و این لفظ
در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان
شدند از عبادت وَرَأَوْا أَنَّهُمْ و دیدند آنکه ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند
قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار
بقبول توبه ما وَيَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزد مارا لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الْخَاسِرِينَ

از زنا بکاران

از زیانکاران و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى و آنگام که باز گشت موسی علیه السلام از
طور إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بجایت أَسِفًا اندوهناک یا جزع کننده
آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت از این قصه خبر یافت و آنچه گفت
حق سبحانه و تعالی را اخبار کرده بود در طور و او خشمناک بیامد و تمام بیان قوم آمد
و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابت کردید از من مِنْ بَعْدِي از
پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ امر
پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفکند
موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب نیز برای
خدا کرد و در تبیان آورده که الواح را نیفکند اما زود از دست بنهاد و چنانچه
کسی چیزی بیفکند و جمهور بر آنند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع
و هر چه بران مکتوب بود باسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع باند
که هدی و رحمت بود پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد
وَأَخَذَ و بگرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ موسی سر برادر خود را یعنی هارون علیه السلام يَجُرُّهُ إِلَيْهِ
بطرف خود می کشید او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی علیه السلام
آن بود که مگر هارون علیه السلام در منع ایشان تقصیر فرموده قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت
هارون علیه السلام که ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر مادری و پدری بود اند
اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد و پس گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي
من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و ناتوان یافتند و زبون گرفتند
وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان
فَلَا تُشْمِتْ پس شاد مکردان بِيَ الْأَعْدَاءَ بمن دشمنان را و چنان مکن که آرزوی
ایشان حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي و مگردان مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان
یعنی مرا در عداد گوساله پرستان مشمار قَالَ گفت موسی علیه السلام بعد از استماع
این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا در آن عمل که با برادر بزرگتر خود

گردم بار در اینکه الواح را بشکنم ولاخی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع
ظلمه وادخلنا و در آر ما را فی رحمتک در بخشایش خود و گفته اند در باره عصمت خود
و رود بنا و ریاض جنت خود در آخرت وانت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی
چه بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو تعطیه تو بر
اهل استحقاق انعام کردی و که بر محتاجان انعام کرده اند به جا جوبی از رحمت ربانیت
ذور بانی جودت وام کرده اند ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتخذوا
العجل فرا گرفتند گوساله را بخدای سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب
خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند
یکدیگر را وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن خروج
با جلا از دیار ایشان و کذلک و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی
المفترین جزا میدهیم دروغ گویان و بسته عان را والذین و آنانکه عملوا السیئات کردند
بدیها از کبار و صغار یا شرک آورده ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعدها از
پس وقوع آن عملها وآمنوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و
رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که اخلاص
کردند آنرا که حق تعالی توبه کنار اقبول بکنند ان ربک بدرستی که پروردگار تو
من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است گناهان ایشان را رحیم
مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکن شد
عن موسی الغضب از موسی خشم او تشبیه کرده غضب را که حامل موسی بود علیه السلام بران
فعل بکسی که امر باشد بچیزی و بران اغرا کند و از سکون آن سکوت تعبیر فرمود
دانکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس
گویا که آن بمنزلة النطق است و سکون آن بشابه سکوت الفقه چون خشم موسی علیه
السلام فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که بشکسته بود وفی نسختها
و در آنچه مکتوب بود در آن هدی راه نمودن از گمراهی ورحمة و بخشایش یعنی پاک

شان از کی

شان از کی للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم مر عقاب پروردگار خود را یرهبون
ترسکاری میکنند یعنی از عقاب خدای میترسند آورده اند که از حضرت عزت
تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه السلام که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود
بطور ببر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت قبول کردند
واختار موسی و برگزید موسی علیه السلام قومه از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد لمیقاتنا
از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل
گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی
فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند
و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسید ابری
پدید آمده میان موسی و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بپرده غمام در آمد
و جهت آن قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی علیه السلام سخن گفت و امر
و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون
آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود
ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد
و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده آغاز زاری کرد چنانچه حق
سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم پس آنگاه که بگرفت آن هفتاد تن را الرجفة صاعقه
و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب و همه از هول آن
بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد و نه بر که مفاصل و اوصال ایشان
با نقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل
بقتل ایشان متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی
اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم
وایای و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی آورده که ایشان را هلاک میکردی
بعبادت عجل در مراقبت منطی اتهلکنا ایا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء بسبب آنچه

کرده اند بجز ان جماعت نیست از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رؤیت إن هی
نیست این کردار از ایشان إلا فتنتک مگر آزمایش تو و ابتلای تو مر بندگان را یعنی بار خدایا
کلام خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا رغبت
بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب مذکور است که حق سبحانه موسی را
علیه السلام در مقام بسط بداشت تا بجمال انس رسیده از روی دلال برین جرأت
اقدام فرموده و ادلال در مرتبه محبوبیت است چنانچه در کتاب قوت القلوب فرموده که
ومن الادلال المحبین من المستأنسین مناجات برخ العبد الاسود الی قوله فیضحکنی کل یوم
دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست لیکن
ادبست شعر گفت و گوی عاشقان در کار رب ۞ جوشش عشق است نی ترک ادب ۞ هر که
کرد از جام حق یک جرعه نوش ۞ نی ادب ماند درونی عقل و هوش ۞ و هم از مقام بسط است این
سخن موسی علیه السلام تضل بها گمراه میگردانی بان فتنه و ابتلا من تشاء هر کرا
میخواهی که گمراه می شود وتهدی و راه مینمایی هم بدان من تشاء هر که را خواهی که راه یابد أنت
ولینا تویی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخشای بر ما وأنت
خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن عطا
ده ما را فی هذه الدنیا درین سرای حسنة نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت
یا روزی حلال وفی الآخرة و در ان سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرت است یا جنت
یا سعادت رؤیت إنا هدنا بدرستی که ما باز گشتیم إلیک بسوی تو قال گفت حق عذابی
عذاب من از صفت او آنست که أصیب به میرسانم آن را من أشاء بهر که میخواهم
یعنی کفار را ورحمتی و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است وسعت کل شیء بهر چیز
یعنی شامل است اهل دنیا مؤمن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند
رحمت مطلق است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی میکنند
یا رحمت توبه است که علی العموم در ان رحمت بر همه گشوده و همه را با لقا فیه برین رحمت
دعوت فرموده که و توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که

امتنا مطلقه

امتنانیه مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده
و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سؤال سایل و وسیله
حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما قال الشیخ المثنوی قدس سره
ای علاوه رایگان بدهد چشم و گوش ۞ بی زر و رشوت بخشش کرده عقل و هوش ۞ داد ما
مستحقان کی بُدیم ۞ که برین عقل و برین دانش زدیم ۞ ما نبودیم و تقاضامان نبود
لطف تو ناگفته ما می شنود دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن از
رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را اهم نتیجه رحمت امتنانیت است
چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه ثبوت استحقاق وجود ارزانی فرمود و
بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوب را
مقیده جهت آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده
فسأکتبها پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه
پرهیز کنند از شرک ویؤتون الزکاة و بدهند زکوة مفروضه را والذین هم و برای آنانکه
ایشان بآیاتنا بآیات منزله ما یؤمنون بگروند و بتصدیق آن. ده رحمه الله علیه گوید
که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة
مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشته امید ایشان را
منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مؤمنان
که رحمت برای ایشان می نویسیم الذین آنانند که از روی صدق یتبعون الرسول
پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الأمی پیغمبری ناخواننده
و ناخواسته و وصف آنحضرت برین صفت تنبیه است برانکه کمال علم او
با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند بود شعر نگار من که بمکتب نرفت و
خط ننوشت ۞ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد در بحر الحقایق فرموده که عرب
اصل و منشأ را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشأ همه شهرها
و سیاهات ولوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت

رسالت را صلی الله علیه وسلم باصل منسوب ساخته‌اند تا دانند که اصل موجودات
و اول همه مکونات اوست و نکتهٔ لولاک لما خلقت الافلاک هویدا نمیبینی است
بیت تو اصل وجود آمدی از نخست • دگر هرچه موجود شد فرع تست • الذی
آن پیغمبری که یجدونه می‌یابند اسم وصفت او را مکتوبا نوشته عندهم نزدیک
ایشان فی التوراة در توریت آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشمله
تا آخر والانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب
الی ربی و ربکم والفارقلیط یجیء تا آخر یامرهم میفرماید این پیغمبر امی ایشان
که بی روا و ... بالمعروف به نیکوئی که توحید است وینهیهم و باز میدارد ایشان را
عن المنکر از منکر که شرکست و گفته‌اند معروف مکارم اخلاق است با صلهٔ رحم
یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف ویحل لهم و
حلال میکرداند برایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که بر خود اهل جاهلیت حرام
کرده بودند چون بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم
ویحرم و حرام می‌سازد علیهم الخبائث برایشان خورشهای پلید را چون مردار
و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه را چون ربا و رشوت ویضع و فرو می‌نهد
یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بار گران ایشان را یعنی سبک میکرداند
بر امت خود او صانع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی
علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود
و قطع مقدار جامه که نجاست بدو رسد و جز آن والاغلال و دیگر سبک میکند و بر
میدارد از ایشان غلها و بندها التی آنکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم
بود برایشان و آن قتل نفس بوده است در توریت و قصاص بی عفو و در
و احراق غنیمت و غیر آن فالذین آمنوا به پس آنکسانی که بگرویدند به این پیغمبر
امی از بنی اسرائیل وعزروه و تعظیم کردند او را ونصروه و یاری دادند بر دشمنان
واتبعوا و پیروی کردند النور الذی آن نوری را انزل معه که فرو فرستاده‌اند با نبوت او

مراد از قرآن

مراد از قرآنست و گفته‌اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی نزد و فرستاده شده
است و باو باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر
آن را باز باسمان بردند و حکمت در آنکه قرآن را نور گفت آن است روشن است
همه امور دین و دنیا ازو مفصل است و هویدا اولئک آن گروه که ایمان آوردند
و تعظیم و نصرت و متابعت کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب و فایز
برحمت و ثواب قل بگو ای محمد بر سبیل عموم یا ایها الناس ای مردمان انی رسول الله
من پیغمبری که من فرستادهٔ خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر
بودند الذی آن خدای که بتحقیق له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و
و زمین بی‌تصرف دران لا اله هیچ معبودی مستحق عبادت نیست الا هو مگر او یحیی
زنده کرده اند ویمیت و میراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنود
ورسوله و بگروید بفرستاده او النبی الامی پیغمبر امی الذی یومن آن پیغمبری که می‌گرود
بالله بوحدانیت خدای وکلماته و بسخنان فرستاده او بر انبیا واتبعوه و پیروی
کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمائید لعلکم تهتدون باشد که راه یابید براه
ومن قوم موسی و از قوم موسی علیه السلام امة گروهی هستند که ایشان یهدون راه می
نمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشانست وبه و بحق و راستی یعدلون عدل
میکنند در میان خلق گفته‌اند مراد ازین است عبدالله بن سلام و اصحاب وی
رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام و فوت
خلیفه وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان مردم بنی اسرائیل پدید آمد
و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان به نیاز تمام
از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند
حق سبحانه راهی در زیر زمین گشاده کرد ایشان دران راه درآمده
بماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منزل ساخته ساکن شدند و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از قرآن برایشان خوانده

واشان بوی ایمان آوردند و حلال اسلام شدند و بقبله با نماز نگذارند و زکوة مال بدهند
و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست لیکن حق سبحانه از اخبار قوم موسی
علیه السلام اخبار میفرماید و میگوید وقطعناهم و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثنتی
عشرة دوازده اسباطا بدلست از اثنا عشره یعنی ساختیم قوم را اسباط و سبط ولد ولد را گویند
اینجا مراد فرزندان یعقوب اند امما گروه گروه بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل یک یک اند ام
امتها هر سبطی امتی واوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ استسقاه چون آب
خواستند قومه گروه او از او در تیه بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان شدند و از حرارت
آفتاب متاذی شده تشنگی برایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام طلب آب نمودند
و وحی کرد خدای تعالی بموسی ان اضرب که بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را
که چون در تیه در می آمدید با تو بسخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی
و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بران سنگ زد فانبجست پس بگشاده شد
و گشاده گشت منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستی که
دانستند کل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را و آبشخور خود میل کردند
وظللنا و سایه بان ساختیم علیهم الغمام برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند
وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم المن برایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغی
شبیه سمانی و گفتیم کلوا بخورید من طیبات از پاکیزها آنچیزی که مخصوص حلالست ما رزقناکم
روزی دادیم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره ساختند
و فاسد گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما دران ذخیره کردن ولکن کانوا و لکن بودند که
از نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل لهم و یاد کن چون گفته شد
مر بنی اسرائیل را بعد از مجاری تیه ران و ظفر بر ایشان اسکنوا ساکن شوید هذه القریة
درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوها و حبوب آن حیث شئتم هر جا که
خواهید وقولوا حطة و بگویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وادخلوا الباب
و در آیید بدری از درهای آن دیه سجدا در حالی که سجده کنندگان باشید یا منحنی گان

ازتو امنع

از تو امنع نغفر لکم تا بیامرزیم شما را خطیئاتکم گناهان شما سنزید المحسنین زود بود که افزون گردانیم
جزای نیکوکاران یعنی زیاده دهیم ایشان را از ثواب و درجات فبدل الذین ظلموا پس تبدیل
و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بوجود منهم از بنی اسرائیل قولا سخن مامور به را غیر الذی بغیر آنکه
قیل لهم گفته شده بود مر ایشانرا یعنی بدل حطه گفتند حنطه فی شعیر و از روی استهزا
بودند فارسلنا پس فرو فرستادیم علیهم بر تغیر دهندگان رجزا عذابی من السماء از آسمان
ع
که صاعقه بود و بلای طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی نوظار از عمر
او و منع بوده اند واسألهم و بپرس ای محمد یهود را عن القریة از خبر ده و واقعه آن التی
کانت آن دهی که بود حاضرة البحر نزدیک دریا و آن ده ایلیا بوده است میان مدین و کوه طور بر ساحل
بحر طبریه و گفته اند نام آن دیه مقنا بوده است و در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر
اهل این دیه متشرع بشریعت توریت بوده اند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت
بوده که در این روز صید ماهی نکنند و بامال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای
کرده بر زبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار
افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه خطاب میفرماید که اهل آن
ببرس از خبر اهل آن ده اذ یعدون چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که
مامور به بودند بدان فی السبت در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کرده
اذ تأتیهم چون می آمدند بدیشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه ایشان
یعنی روزی که دران مشغول بود بعبادت ماهی ماهیان می آمدند شرعا ظاهر شده بر روی آب
و سرها بر داشته ویوم لا یسبتون و روزی که سبت عمل نکردند یعنی تعظیم آن روز مامور
نبودند چون یک شنبه و باقی ایام لا تأتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلای
بود از حضرت عزت مر ایشانرا که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی
بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه گذشتی بر نشستندی و تا شنبه دیگر ماهی
نصف
ندیدندی کذلک نبلوهم همچنان بیازماییم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم بما کانوا
تا بجهه سنده که از سر حیل یفسقون بیرون میروند از دایره فرمان چون اهل ایلیه روز شنبه

ماهی می دیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار می‌نمود می‌گشتند با نواع حیل
و تدابیر مسکه حیله در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار
گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران بریدند و روز شنبه که زمان ظهور
ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و راه ایشان در بیرون رفتن بستندی
تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل
کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شدند از سر تعظیم سبت بگذشتند و اهل آن دیه
سه گروه شدند قومی مباشر این عمل بودند و گروهی ایشان را نهی می‌نمودند و جمعی
نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت می‌کردند
چنانچه می‌ستاید خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و پرس از اهل کتاب که متوقف بودند در قتل
یعنی مر گروه ناهی را که لِمَ تَعِظُونَ چرا پند می‌دهید قَوْمًا گروهی را که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای
هلاک کننده ایشان است در دنیا با فرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب
کننده ایشان است عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا
گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذرخواستنی است از ما و بعض معذرت نصب خوانند
یعنی پند دادن ما برای معذرت است از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر
معروف و نهی منکر بر ما واجب است ما ایشان را پند میدهیم تا عذر ما بود
وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا
پس آنگاه که بگذاشتند فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده می‌شدند
بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنها را که نهی می‌کردند
عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنها را که ستم کردند بصید
بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج می‌شدند
از راه فرمانبرداری و در فرقه متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند
و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آنگاه که
گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی

خبر آنکه چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله

قلنا

قُلْنَا لَهُمْ گفتیم ما ایشان را كُونُوا قِرَدَةً شوید بوزینگان خَاسِئِينَ دور رانده‌گان و
ناامیدان از رحمت آورده‌اند که تا ماهیان بعد از آنکه از صید برفتن ایشان
ناامید شدند ترک مسکنت نموده میان خود و خانه‌های ایشان دیواری کشیدند
و دری بر محله خود نشاندند راه آمد و شد ایشان دربستند روزی از محله
خود بیرون آمدند و کسی از محله ماهی‌گیران بیرون نیامده بود در تفحص ایشان
همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه که کسان خود که یکی ان و روی در جامه
ایشان می‌مالید سه روز زنده بودند روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد
چون آگاهی داد رَبُّكَ آفریدگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد و بر ایشان بود
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت
چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته‌اند که بخت‌نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اشتغال
کرد و بعد از آن ملوک نصاری ایشان را مسخر ساختند و باج می‌گرفتند تا زمانی که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم مبعوث شد حکم فرمود که تا ایشان یا اسلام
آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت است مر کافران را وَإِنَّهُ و بدرستی که او
لَغَفُورٌ آمرزگار است هر که توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که لطف
توبه یک باره بکند وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین
أُمَمًا جماعت و هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان
شایستگانند که بدین موسی علیه السلام متدین شده پیش از تحریف حال ایشان یا
مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند یا آنها که
در شب معراج آنحضرت دیدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ ذَٰلِكَ فرود
از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشان را بِالْحَسَنَاتِ بنیکویها
چون عیش و فراخی و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و ببدیها چون شدت و فقر و مصائب بعض
و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که بازگردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند

وایشان را در نعمت شکری بایست کرد و بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر
و نحن اغنیاء و در محنت صبری بایست کرد آغاز ناسزا کرده گفتند ید الله مغلولة
پس بمحک اختبار تمام عیار بیرون نیامدند نظم خوش بود گر محک تجربه آید
بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد فخلف من بعدهم پس از پس ایشان آمدند خلف
پس آیندگان ورثوا الکتاب میراث گرفتند توریت را یعنی بیاموختند علم آنرا
از پدران یاخذون فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این جهان فروتر که دنیاست
مراد حطام زمان حضرت رسالت است حق تعالی میگوید که در حکم رشوت میگیرند
و یقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که ما را بیامرزند از عملهای ایشان آن
گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده می شود و ایشان اخذ
رشوت را کم میدانستند و ان یأتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله
از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یأخذوه فرا میگیرند آنرا یعنی امید
مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشد
بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریت ان لا یقولوا آنکه نگویند علی الله بر خدای الا الحق
مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز محو سیئات
نسبت داده اند و میدانستند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان است و درسوا
و خوانده اند ما فیه آنچه در توریت و این حکم در وی مذکور است والدار الآخرة و سرای
سرای دیگر که بهشت است خیر بهتر است از عرض دنیا للذین یتقون مر آنانرا که بپرهیزند
از استحلال محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حقیقت را بحکم عقل
نمی ورزید و نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا والذین و آنانکه یمسکون بالکتاب
چنگ میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مومنان اهل کتاب اند
و کتاب درین آیت قرآن است و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة بالذکر
تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون
دین است و اقامت این موقوف بر اقامت آن نظم خانه دین کش اساس چند است بر ستون

نماز کرد

نماز کردست بیشکی تا ستون بجای بود خانه دین هم بپای بود انا بدرستی که ما
لا نضیع ضایع نکنیم اجر المصلحین مزد کار باصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان
رسانیم واذ نتقنا الجبل و یاد کن برای یهود زمان خود چون بکندیم و برداشتیم فوقهم کوه طور را
بر زبر ایشان کانه ظلة گویی که کوه سایبانی است بر سر ایشان وظنوا و دانستند
انه آنکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند و حق
خدای از این خبر داده بود خذوا گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه دادیم شما را از
احکام بقوة بجد تمام واذکروا و یاد کنید بوسته ما فیه آنچه در توریت است از اوامر و نواهی
لعلکم تتقون شاید که پرهیزکاری کنید و از جمله متقیان باشید واذ اخذ و یاد کن ای محمد
چون فرا گرفت ربک پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای
ایشان ذریتهم فرزندان ایشان را واشهدهم و گواه کرد ایشان را علی انفسهم
بر نفسهای ایشان یا باقراری که کرده‌اند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت
الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی
حق سبحانه ذریت آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچو توالد و تناسل
از آبا و ذکر آدم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلوم است که پدر بشر اوست
و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح خود از ابن
عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای
فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان و آن وادی است نزدیک بعرفات
و آن را نعمان سحاب گویند و بو علی لطین نعمان خوانده و در لباب آورده
که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج
آدم علیه السلام بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آن اند
که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده بر فضایی که بر در بهشت است
و عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون
آورد بر مثال مور ریزه‌ای خورد و حیات و نطق و عقل در ایشان بیافرید

الجبل

ع

ربوبیت خود را برایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند شهدنا گواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه و تعالی از خود و از فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریت گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویید روز قیامت انا کنا بدرستی که بودیم ما عن هذا از این اقرار غافلین بیخبران او تقولوا یا اگر نگویید انما اشرک بجز این نیست که شرک آوردند اباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما وکنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان واقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک و معذب میسازی ما را بما فعل المبطلون بآنچه کردند آن کج روان و بیراهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیست زیرا که اخذ میثاق و تجدید الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش این آیه مذکر عهد الست تا بیخبران سر کوچه غفلت را آشنا سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نشده اند سه

الست از ازل همچنان شان بگوش • بفریاد قالوا بلی در خروش • در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گویی کردی بود شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است نظم روز امروز است ای صوفی وشان • کی بود از دی و از فردا نشان • اگر از حق سنت غافل یک نفس • ماضی و مستقبلش حال است و بس • و حسین منصور قدس الله سره منقول است که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب نیست نازک است سه

تو در میانه هیچ نه هر چه هست اوست • هم خود الست گوید و هم خود بلی گفت

وکذلک

وکذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانها قدرت خود را تا تدبر کنند در آن ولعلهم یرجعون و بود که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکس که آتیناه دادیم اورا آیاتنا علم آیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس امیة بن ابی الصلت بود و از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که دران زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود در هر تمنا و کما قال الله تعالی فانسلخ پس بیرون آمد منها از آن آیات یا نوعا سلخ کرد و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس در پی او شد شیطان یا اورا پی روی خود فرمود فکان پس گشت آن در اینده آیات من الغاوین از گمراهان و گفته اند این کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اورا فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتب الهی دیده بود و اورا شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرده مرتد و کافر شد و اشهر آنست که آنکس بلعم باعورا بود و از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست و در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی علیه السلام و قوم او دعا کند در اول ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشته و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند ولو شئنا و اگر می خواستیم لرفعناه هر آینه بر بلند داشتیم اورا بها بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بر اتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار ولکنه و لکن او بواسطه دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی تخصیص رذالت واتبع و پی روی کرد هویه آرزوی خود را بقبول رشوت

واستماع سخن زبان کند فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب مانند صفت سگ است
در حس احوال او ان تحمل اگر حمل کنی علیه بر وی برانی او را یلهث زبان از دهن بیرون افکند
او تترکه یا اگر بگذاری و نرانی یلهث همان زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که
راندن سگ و ناراندن او یکسانست در هیچ صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ
صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود برنگشت او را در خواب
نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی علیه
السلام بود که برایشان نفرین کند دراز گوشی که سوار بود با وی بسخن آمد که ازین
راه بازگرد و او دست ازین عمل بکند رهم سینه گشت و شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که تا یاد تقصیرات کجی ادراک آید وجه توجهی فاید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را
کمر عشق بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را برابر با
با سگ خسیس برابری دهد نظم او را بری از صومعه در دیر بران افکنی وان
کشی از بتکده در حلقه مردان کنی چون و چرا در کار تو عقل زبون را کی رسد
فرمان ده مطلق توی حکمی که خواهی آن کنی ذلک این مثل که گفته شد مثل القوم الذین
مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار کذبوا بایاتنا دروغ می شمردند آیتهای
ما را که قرآنست و این گروه یکی ترکه اند فاقصص القصص پس بخوان برایشان این خبر را
لعلهم مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند در کتمان نعت
حضرت محمد صلی الله علیه و سلم پس بفرماید که قصه بلعم را برایشان خوان که انسلاخ
او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون تا باشد که
ایشان تفکر نمایند و مگر ایشان بآن وفا کنند که پند پذیر شوند ساء مثلا القوم
بد مثل است مثل قوم الذین کذبوا بایاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان
بدان و قیام حجت برایشان وانفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که ستم کرده
تقدیم مفعول دلالت بدان میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد الله
هرکه را راه نماید خدای بفیض فضل خود فهو المهتدی پس او راه یافته است ومن یضلل

وهرکه را

و هرکه را گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون ایشانند
زیانکاران در هر دو سرای و لقد ذرانا و بدرستی که بیافریدیم ما لجهنم برای دوزخ
کثیرا بسیاری من الجن و الانس از دیوان و آدمیان که بحکم ازلی اشقیا و تا ایشان عبادت
و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک بوده است لهم قلوب مر ایشانرا
دلهاست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت
حق نمی گردانند و آن آینه از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت
پاک نمی سازند و لهم اعین و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لا یبصرون بها یعنی حق
نمی بینند بآن بدان سبب که نظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و لهم آذان و مر
ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع
هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمی کنند اولئک این گروه در انکه خویشتن
خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذات فانی شمارند کالانعام مانند
چهارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و همت بهیم باقی لذت
وا نمی شناسند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه ترانند از انعام زیرا که انعام را تکلیف
نیست که وفاق شرع ندارند بخلاف او نیز متصف نیستند اولئک آن گروه
که یاد کرده شد هم الغافلون ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب
عین المعانی آورده که مکلف مامور بافزود که داشته معذور چهارپای نیست آدمی
هم روحانیست و هم جسمانی هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب است
از ملائکه افضل است و اگر خرد وش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل است
و درین معنی گفته اند بیت بهره از ملکت است و نصیبی از دیو ترک دیو
کن و بگذر بفضیلت ز ملک و لله الاسماء الحسنی و مر خدایراست نامهای نیکو فادعوه بها
پس بخوانید او را بدانها مراد نود و نه نامست که خبر من احصیها دخل الجنة در آن
باب وارد شده و در زاد المسیر گوید که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز
خدا را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحابه

میگویند که ما یک خدا را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را میخواند آیه نازل شد که
اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشف گفته
که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی امثال
آن پس او را بدان اوصاف بستائید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی
و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید صحبت آنان را که از روی
حیل يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهاء او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بآنچه
اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه
میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق
اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از
منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزاء آنچه هستند که
عمل میکنند و چون ذکر جمعی کرد که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت
میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه می نمایند خلق را بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود
و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشانند چنانچه در کتاب قوت القلوب فرموده
رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را
یعنی کفار مکه با مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه
یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند
یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت برایشان زیاده میگردانیم تا در طغیان و عصیان
می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج اعطاء ایشان است و
شکر یعنی نعمت بدیشان میدهیم و سپاسداری بر دل ایشان فراموش میگردانیم
تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهیم مر ایشانرا مدتی پس بگیریم ایشان را
إِنَّ كَيْدِي بدرستی که گرفتن من مَتِينٌ سخت است کید علی را گویند که در خفیه باشد
پس استدراج را حیله که در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید گفت

آورده اند

آورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا آمده یک یک از گروه
قریش را از عذاب خدای می ترسانید یکی از صنادید گفت که این یار شما دیوانه شده
که همه شب فریاد میکند آیه آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه
نمودند در این که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار ایشانرا یعنی محمد صلی الله علیه وسلم مِنْ جِنَّةٍ هیچ
نوع دیوانگی این همان عاقلست که او را قبل از الهام دعوت محمد امین میگفتند
بعد از آنکه دعوت حق آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانند إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ
مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند
بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملکوت عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین
گفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبل و شجر
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و نگریستند در آنچه آفرید خدای مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر
کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع برایشان ظاهر گردد وَأَنْ عَسَى و دیگر نظر
نکردند در آنکه شاید أَنْ يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ
مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده
باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجات
و حیات باقی بود و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم ترا که پیش کاجل فرا رسد تنگ تنگ
وایام عنان ستاند از چنگ · بر مرکب فکر خویش بر زن ز مردانه در راه دین
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد
این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجمع معانی صور و
معنی است مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر که را خدای گمراه گرداند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس
هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ و میگذاریم ما گمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ
در گمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ سرگردان و متردد و متحیر میگردند
نگرد و مدد هادی توفیق رفیق مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند گروهی از قریش
گفتند و اصح آنست که یهود گفتند که ای محمد ما را خبر ده از وقوع ساعت اگر پیغمبری

کرنا بدانم که کی خواهد بود آمد و این سؤال امتحان بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس
نمیداند آیه آمد که یَسْئَلُوْنَكَ می‌پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت و ساعت
از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ناگاه
ساعت قایم شود یا حساب خلایق در وی یکی از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان
همه درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سؤال می‌کنند اَیَّانَ مُرْسٰىهَا
کی است پیدا کردن و پدید آوردن او قُلْ بگو اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور
ساعت عِنْدَ رَبِّيْ نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بدان
اطلاع نداده لَا یُجَلِّیْهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَآ در وقت او اِلَّا هُوَ
مگر او که داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیمست اتیان
او فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آنها از ملایکه و ثقلین
بزرگ است از جهت هول و هیبت او کوشش که حکمت در اخفای اوست لَا تَاْتِیْكُمْ
نمی آید شما را قیامت اِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان یَسْئَلُوْنَكَ می‌پرسند ترا گویی که تو آن را و
آنرا بدان وجه که كَاَنَّكَ گوییا تو حَفِیٌّ مهربانی و دوستداری عَنْهَا سؤال
از آن و حال آنکه تو کارهی از این سؤال چه موقنی باآنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ
بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خداست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آنرا
جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو
چرا خبر نمیکند ترا به نرخی که ارزان میکند و کی گران میشود تا در اوقات ارزانی
چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بران سود کنی آیه آمد که قُلْ لَّآ اَمْلِكُ بگو
نمی‌توانم لِنَفْسِیْ از برای نفس خود نَفْعًا هیچ منفعتی وَّلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ
مگر آنچه خدای خواهد و مراد ازان تعلیم و نهی است وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودمی من که بی تعلیم حق
اَعْلَمُ الْغَیْبَ بدانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیاری کردمی مِنَ الْخَیْرِ از مال و
و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِیَ السُّوْٓءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت

ان انا

ع

اِنْ اَنَا نیستم من اِلَّا نَذِیْرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَّبَشِیْرٌ و مژده دهنده لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ
برای گروهی که بگروند بمن و بآنچه بمن بعثت هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای آنکسی که بیافرید
شما را مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از یک تن که آدم است علیه السلام وَجَعَلَ و بیافرید مِنْهَا از جنس
یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حواست و این آفریدن جهت آن بود که
لِیَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلام اِلَیْهَا بوی و الفت پذیرد با وی فَلَمَّا تَغَشّٰىهَا پس
آنگاه که پوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد با وی حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا خَفِیْفًا باری
سبک که آن نطفه آدم بود علیه السلام بر رحم او در آمده فَمَرَّتْ بِهٖ پس بگذشت با آن بار
یعنی می آمد و میرفت فَلَمَّآ اَثْقَلَتْ پس آنگاه که گران شد حوا بآن باری که در شکم
او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دَّعَوَا اللّٰهَ بخواندند آدم و حوا خدا را
رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا لَئِنْ اٰتَیْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی
درست خلقت که شبیه ما باشد در صورت لَّنَكُوْنَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشّٰكِرِیْنَ از سپاس
گزاران مر ترا بدان نعمت مجدد و نقلی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهولی
بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم گفت شاید
سبعی یا بهیمه باشد آنگه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست
ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند
و بیرون آرند حوا بترسید و صورت با آدم علیه السلام در میان آورد آدم نیز
اندیشناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بصورتی دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب
ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم
و مستجاب الدعوه ام از خدا درخواهم که آن حمل را مثل شما بشری درست خلقت
گرداند و خروج او آسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام
ابلیس در ملایکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّآ اٰتٰىهُمَا پس آنگاه که
عطا کرد خدای بدیشان صَالِحًا فرزندی صالح الجسم و تندرست جَعَلَا لَهٗ
گردانیدند برای خدای شُرَكَآءَ انبازان و ند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نهادن

یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث یا در امر معاش تقدیر کردند فلما آتیهما اولادهما
صالحا جعل اولادهما له شرکا و بعضی برآنند که آن وقت که داد حق تعالی آدم و حوا را
فرزندی شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا
میخوانند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فیما آتیهما در آنچه داد
اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس
واحده قصی است از اجداد پیغمبر صلی الله علیه و سلم که خدای او را زوجه از جنس او
یعنی عربی و قرشی کرامت فرمود زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی
ایشان را فرزند شایسته دهد شکر گذاری و سپاس داری تمام نمایند حق تعالی
ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد مناف
و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند فتعالی الله پس بزرگ است خدای
و پاک عما یشرکون از آنچه برای او انباز میگیرند قصی و اولاد او و بقول اول ضمیر یشرکون
ملت همه مشرکان را ایشرکون آیا انباز میگیرند در عبادت حق ما لا یخلق شیئا آنچه نتواند
آفرید چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیاء و هم یخلقون و حال آنکه آن انبازان که
میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود و لا یستطیعون و نمی توانند
بتان لهم برای پرستندگان خود نصرا یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا
فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان و لا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری
میدهند در دفع کسی که ایشان را میشکند یا بالوث و اوساخ آلوده میسازد
و ان تدعوهم و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا
یتبعوکم پیروی نمیکنند شما را سواء علیکم یکسان است بر شما ادعوتموهم آنکه بخوانید ایشان را
و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید ازان آنجماعت
قومی از کفره چون ابوجهل و امثال او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین تدعون
بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان من دون الله بجز خدای و ایشان را الهه
نهاده اید عباد بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمان امثالکم مثل شما یعنی

بنده مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشان را و چون
بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان کنتم اگر هستید شما صادقین راستگویان
در آنکه ایشان آلهه اند چه آله حق آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را
اجابت کند الهم ارجل آیا مر این بتان را پاهاست یمشون بها که در مهمات خود بروند بدانها
چنانچه شما میروید ام لهم ایدٍ یا ایشان را دستهاست که چیزها را یبطشون بها فرا گیرند بدان
چنانچه شما فرا میگیرید ام لهم اعین یا ایشان را دیدهاست که مرئیات را یبصرون بها ببینند
بدان چنانچه شما می بینید ام لهم آذان یا ایشان را گوشهاست که مسموعات را یسمعون بها
شنوند بدان چنانچه شما می شنوید و هر گاه که ایشان را پای رونده و دست گیرنده و چشم
بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما به بینا از ایشان فاضلتر باشید
و غایت جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفارست ازین
جهت الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بالهه خود
و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که
قل ادعوا بگوی ای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را که برای خود خدا ساخته اید و با ایشان
یار شوید در عداوت من ثم کیدون پس بکوشید بانچه مقدار که توانید در ایصال مکاره
بمن فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت
الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم بیت گر هر دو جهان خصم گردند نترسیم
چون همنام تو باشی ان ولیی الله بدرستی که یار من و متولی کار من الله است الذی
آن الهی که نزل الکتاب فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است و هو و خدای
یتولی الصالحین دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را والذین تدعون و آنانرا که شما می
خوانید و می پرستید من دونه بدون خدای لا یستطیعون نمی توانند نصرکم یاری دادن شما
ولا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری کنند بوقت قصد کسر و حلال ایشان وان
تدعوهم و اگر بخوانید ای مومنان کافران را الی الهدی بدین راست لا یسمعوا نشنوند
بسمع قبول و تراهم و می بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک می نگرند بسوی تو

وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند ترا بچشم بصیرت و حقیقت تو چنانچه هست پس اگر ترا
می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی
قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرمود که هر که
بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این
سخن نگفته و او را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن
حمل بر رویت ظاهر نکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند
و در وقت بایزید نیز چند کس بجمال او بینا شده باشند بیت برای دیدن روی تو
چشم دیگرم باید که این چشمی که من دارم بجمالت لایق نباشد خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع
مکارم اخلاق است معنی آنکه فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجاوز ایشان که آنچه
شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گناه ایشان درگذر یا فرا گیر فضل اموال
اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و بدین معنی نزول آیه قبل از
وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ و بفرمای دیگران را بِالْعُرْفِ بنیکوئی در افعال
و اقوال گفته اند عرف خصلتی است که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ
و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی
قدس سره فرموده که نفس جاهلترین جاهلانست و او ستیزه او را ترتیب باید گرفت [illegible]
کثیر در کشف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه
از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو
میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن آنکسی که
بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است که حکیم الهی فرماید بیت
هر که زهرت دهد بده قندش • وآنکه از تو برد در و پیوند وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هرگاه که برانگیزاند
و از جای ببرد ترا صورت خطاب با آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند
هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو
نَزْغٌ از جای بردنی و آن در حالت غضب می تواند بود یا اگر از شیطان وسوسه تو

بود از

بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنونده است
آنرا که بزبان گوئی عَلِيمٌ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه
پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان
طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدایرا و از وعید او بترسند
فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطان
از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار که شیاطین اند
يَمُدُّونَهُمْ می کشند کافرانرا فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند
ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه
می کنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون بیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن که ایشان طلب
ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا بهم بافتی و برنگزیدی آن آیه را از پیش خود
در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی میطلبیدند چون در نزول
آن تاخیر واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه
دیگر آیتها را و تعنت طلب ذلت است یعنی میخواستند که پیغمبر را بکاهنی رسانند
و این آیه نازل شد و امر آمد که قُلْ بگوی ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی
میکنم مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از آفریدگار من و من از پیش خود نه
و سازنده قرآن نیستم هَٰذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده
و صواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده
وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که می گروند
بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی از انصار در عقب رسول
صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و هر چه آنحضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند
این آیه آمد که وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا پس بشنوید لَهُ مر آنرا
وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده
شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرائت است هر جا خوانند اما عامه علما

در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصاتست برای خطبهٔ امام در روز جمعه و خطبه
مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُر و یاد کن ای محمد رَبَّكَ پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ
در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً و ترسکاری زاری با مید فضل او و ترسکاری از
بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی
میان ستر و جهر بِالْغُدُوِّ بوقت بامدادها وَالْآصَالِ و شبانگاهها مراد دوام ذکر است
یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانروز است وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب
با حضرت پیغمبر است و مراد امت اند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ از جملهٔ بیخبران از ذکر خدای
آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدای را و تنفر نموده میگفتند
اَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من
سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ مر کسانی آنانکه از ملائکه اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو
یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن کشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او حق
وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهُ و مر او را
خاص يَسْجُدُونَ سجده میکنند تو نیز شکر کالست و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت
این آیه سجده می باید کرد و سجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و
اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سورهٔ حج بمذهب امام شافعی و امام احمد
رحمهما الله سجده است و بمذهب امام اعظم رحمة الله سجده نیست و دوم در سوره
ص بمذهب امام اعظم رحمة الله سجده هست و بمذهب باقی ائمه نی و نزد امام اعظم
رحمة الله سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجب است
در حال و اگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمهٔ دیگر سنت است و لهذا
فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده
ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصائص ملکی نفسی خاص
حاصل کرده تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد
من ربه و هو ساجد بر منصهٔ ظهور چهره می گشاید و رمز فاعنی علی نفسک بکثرت السجود

از منظرهٔ سجود

٤ سجده ارباع

از منظره سجود در روی می نماید سجده و طاعتی است خاص جل امری است از سنده برای
اهل اخلاص نظم زینت تو بس که ز سر بندگی تاج تو در سجده سر افکندگی چشم
تو با داکه سپاسالاری است سجده و طاعت بر دوش اهر جست توکن از سجده او سرکشی
یک از بن شده قدم در کشی حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سر ی که
در و سجود نیست نیست است و کفی که در و جود نیست کچه و نم ماکال سه برف
نقش بجود است و کرامت سجود هر کاین هر دو ندارد حدیثش به ز وجود سورة الانفال
خمس و سبعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم يَسْأَلُونَكَ پرسند ترا ای محمد
از حکم غنیمتهای کفار که برین است حلال است یا نه در وسیط آورده که اهل بدر در فتح
کردند جوانان را مدعا آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند که ما نیز مددگار
و معاون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید و قومی از مهاجر و انصار ردا پیدا چون غنیمت
داشتند بالآخر از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ بگو که
حکم غنیمت لِلَّهِ مر خدای راست وَالرَّسُولِ و فرستاده او راکه بامر او قسمت کند به هر که خواهد
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید وَأَصْلِحُوا و به صلاح
آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ آنچه میان شماست از مهمات با یکدیگر عباده بن الصامت رضی الله عنه
فرموده که این آیت در باب ما که اهل بدریم فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم
و اخلاق ما از سر اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن را برسول خود تفویض
نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما حقیقت حال آن را بصلاح آوردیم
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید و نهایت قیام
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید تمام مومنان چرا ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
بجز این نیست که مومنان کامل الَّذِينَ آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای
نزد ایشان وَجِلَتْ بترسد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال و عظمت و جلال
او یا از تغیر احوال در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان
آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده گرداند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی

سورة الانفال
٨

نازل شود برایشان خواهند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیت
منزله بالتصدیق ویقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی گوید که ببرکت تلاوت نور
یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر
الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که چون در صحت روزنه دل ایشان ببرکت آن
قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی تابد پس در نور جمال مستغرق گردند وعلی
ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس در تحت
سطوات غلبه نور هیبت حق مضمحل و متلاشی شد او را پروای ما سوی الله نماند ملک عز
حق به دیده شهود او در نمی آید نظم هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و
از زورق شود توقعه دریا بجز دریا ندید غیر دریا سمت بروی ناید دید الذین و آن
مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را
بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه روزی دادیم ایشان را ینفقون نفقه
میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة
و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانند مومنان حقا بایمان درست و در
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر این مومنان
راست درجات مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است
یا درجات بهشت ومغفرة وآمرزش مر تقصیرات ایشان را ورزق کریم و روزی بزرگ
که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده
که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد مستوجب تو زودی
بروزی و احسان او سبب یکی ز سبب بین ایمان او سبب عرصه هر خرد و شر
میت ز اسباب و وسائط ای پسر اصل بیند دیده چون اکمل بود فرع بیند دیده
چون احول بود آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بود و
ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله مینمود جبرئیل علیه السلام
بیامد و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم خبر داد و آنحضرت صورت حال بمومنان باز گفت

در وی ستایش چون
قرآن برا صحاب قلوب نشد
روزنه دل

ایشان

و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بانکه بر سر راه بر کاروان گیرند
پس از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافت ضمضم غفاری را
جهت استمداد او در قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از پی راه بروی بمکه رفت و ابو جهل
بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بعد از کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند
و حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام
از آمدن لشکر کفار خبر داد در حال که آورده که آنحضرت صحابه را مشورت کرد که خبر ایست که
العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان دوست تر میدارید یا مقاتله کافران را
بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد ما دوست تریم حضرت سید انام
علیه الصلوة والسلام از این سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند
و آنحضرت فرمود که گویا که بچشم نگاه تو مینگریم نشان داد که ابو جهل را در فلان
موضع کشند و امیه بن خلف را در آن جای و باقی صنادید بر این قیاس و از آنچه آنحضرت
فرموده بود یک سر مو تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا حذای
هر که مصالح کفار رست خواهد برد کما اخرجک ربک چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار تو
من بیتک از خانه تو که مدینه است بالحق براستی و صواب و ان فریقا و بدرستی که گروهی
من المؤمنین از گروندگان لکارهون هر آینه کارهند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از
زحمت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو
فی الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که
جهاد واجب است یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت با وجود آن میترسیدند
کانما یساقون گوییا رانده میشوند الی الموت بسوی مرگ وهم ینظرون و ایشان می نگرند
باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و نداشتن ساز و استعداد
ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب
و شش زره و هشت شمشیر واذ یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای
احدی الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران انها لکم که آن شما راست وتودون

وشما دوست میدارید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ که غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تَكُونُ
لَكُمْ باشد شما را حاصل شده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر سه صد و نجاه
مردند پس شما آسان تر را میخواهید وَيُرِيدُ اللهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ که ثابت گرداند
حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر
که بپیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته وَيَقْطَعَ
و ببرد و برکند دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافران را و مستاصل سازد میتدان را
لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ
الْبَاطِلَ و زائل گرداند کفر را یا ضعیف سازد ام شرک را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه بخواهند همه
دکاره باشند آنرا کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ و یاد کنید آنرا که فریاد می خواستید رَبَّكُمْ از
پروردگار خود و می گفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین ربنا انصرنا علی عدوک و گفته اند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد خدایا اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر
کس نباشد که ترا پرستند فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد خدای لَكُمْ مر شما را أَنِّي
مُمِدُّكُمْ بانکه من مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ
از پی یکدیگر درآینده گان مراد ازین الف آنانند که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه
و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بجز این هزار فرشته
در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شده جهت سیاهی
بوده و مناطی میگویند الف بود بعد از الفی تا پنج هزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللهُ و نکرد این را
خدای این امداد را إِلَّا بُشْرَى مگر از برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ و تا آرام
گیرد بدان بِهِ قُلُوبُكُمْ دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست
نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملائکه و غیر ایشان إِنَّ اللهَ
عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است و دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ صاحب
حکمت است دشمنان را مقهور سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا که فرو پوشانید
سبکی را صحابه را در آن شب که روز ... النعاس قریش خواست بود وعده عظیم د

داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک میرفت و آب
نیز نداشتند حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت أَمَنَةً برای ایمنی مِنْهُ
حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز
وسوسه کرد که شما را نمازی باید گزارد و بعضی محدث باید و بعضی جنب و آب ندارید
و پای تا بزانو بخاک فرو میرود و کافران در زمین سخت اند و بر آب قادر
و شما میگوئید ما دوستان خداایم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد
حق سبحانه در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ و فرستاد
عَلَيْكُمْ بر شما مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبی لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک گرداند شما را
بِهِ بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسه شیطان را
که سکونت نصرت و جنابت باهم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که
رودها روان شد پس صحابه کرام غسل کردند و وضو ساخته و چارپایان
خود را آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود بر هم نشست و وسوسه
زائل گشت وَلِيَرْبِطَ و تا ببندد عَلَى قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری لطف حضرت
باری وَيُثَبِّتَ و برای آنکه ثابت گرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را
یعنی چون باران بر زمین ریگ بیامد آنرا استحکام داد پس قدمها در آن
مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود گلهای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد
ثبات قدم است در معرکه حرب إِذْ يُوحِي یاد کن ای محمد چون وحی کرد رَبُّكَ
پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمده اند و مضمون
وحی آن بود که أَنِّي مَعَكُمْ من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و یاری دهنده شمایم
فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مومنان را بتکثیر سواد ایشان
یا محاربه با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان
بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که
شما غالب شدید و خدا یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند

و تصرف در شمار است پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید
من سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه غیر حق را پرستیدند
الرُّعْبَ ترس و بیم را فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملائکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بزبر
گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن
الانباری رحمه الله نقل میکند که چون ملائکه بقتال مأمور شدند ندانستند که در
ضرب بقصد کدام عضو می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان
وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی بر مد كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام
دست و پایست ذَلِكَ این ضرب بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسببیست که ایشان شَاقُّوا
اللَّهَ مخالفت کردند خدایرا وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف
کند خدای و رسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است
بر مخالف در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذَلِكُمْ این عقوبت ای
کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستی که مر کافرانراست
آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ چون
ببینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر اند زَحْفًا انبوه و در هم پیوسته برای حرب شما
فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول
اسلام بوده که یک مؤمن از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و آخر بیان تخفیف الله
منسوخ شده چنانچه عنقریب مذکور گردد وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ
در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای
کر و فر لِقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد
تا غافل شود پس باز گردد و بوی أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَى فِئَةٍ بسوی گروه
هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و برعکس و هر که بغیر ازین دو وجه پشت
بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی که باز گردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی بزرگ از خدای
وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و باز گشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ

آورده اند که

آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار یکبار حمله کردند حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم در عریش آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده
که در باب نصرت من فرموده بودی بوفا رسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت
خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و
شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در
چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و مومنان
بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند
پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند که من فلان را کشتم و آن میگفت اسیر گرفتم فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ
پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای ایشانرا کشت یعنی که
شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط کردانید وَمَا رَمَيْتَ و نه فکندی تو ای محمد آن مشت
خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون افکندی و افکندن تو بشانه نبود که در چشم تمام
لشکر رود وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى و لیکن خدای افکند آنرا یعنی بچشم همه رسانید اما فعل
بعید از راه کسب است و بحق از روی خلق صاحب تأویلات فرموده که حق سبحانه
نبی و صحابه را رضی الله عنهم نفیا و اثباتا در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را
که فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مقام بقا
بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت
و اثبات کرد مر خود را و لکن الله رمی تا فائده معنی تفضیل کند در میان جمیع مکونان
النبی الامی محمد صلی الله علیه و سلم بعد لایخفی در فتوحات مکیه آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس
ازاله سبب در مارمیت بحکم یاشد نه بحسب عین و این کلام در مرتبه
قرب نفلی است و در نفحات الانس بعد روایح الانفاس جامع مذکور است
که بنا بر کمال حال مصطفی صلی الله علیه و سلم استغراق او در حالت فنا قوی تر
از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مستغرق تمام

فی اسناد و حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل انبوی ذوم کرد هر چند نشانه فعل وی بود
حیث جای و ما رمیت اذ رمیت آن مشتی خاک بر روی دشمن تو نینداختی خدای
انداخت و هم چنین قتل از داود علیه السلام حاصل آمده بود و قتل داود جالوت
ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی و دیگر پیغمبران فرق
بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه کنند و بنده محل آفات و حوادث
و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافه فرماید روی سبحانه قدیم و منزه از آفات
و حوادث **مثنوی** مارمیت اذ رمیت گفت حق • کار حق بر کارها دارد سبق • گر بپرانیم
تیر آن نی ز ماست • ما کمان و تیر اندازش خداست • تا شد مغلوب کس این سر نیافت
گر تو خواهی آن طرف باید شتافت و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت
و مارمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بسیطی گاهی
ثبت تحریر یافته و لیبلی المؤمنین که خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر کرد اند و تا عطا دهد
مؤمنان را منه از نزد خود بلاء حسنا عطای نیکو که آن نصرت است و غنیمت
در حقایق سلمی از امام جعفر رضی الله عنه نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشان را از
نفوس ایشان فانی گردانند و بعد از فنا بهویت خودشان باقی سازد امام قشیری
رحمه الله گوید بلای حسن آنست که مبتلا شده و کند مبتلی را در عین بلا **نظم** جود احسنی که
این درد تو از کیست • دریغ خواستن نمیابش خیزم گر او زهرت دهد بستر ز شکر
ور او ترحمت زند بستر زم هم ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست استغاثه و دعای
شما را شنود علیم داناست بنیات شما لاجرم دعا را اجابت نمود ذلکم آنست که
گوید بید و ان الله و آن نیز هست که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده است
کید الکافرین مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه بأستار
حرم متعلق شده گفتند خدایا روی لوتوم محمد و ایم نصرت ده از این دو لشکر آنکه راه
یافته تر است و دین او فاضلتر و تو دوست تر و در و ترحمت او جهل نیز همین دعا کرد
که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس سبحانه و تعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم

و پیغمبر ما بید ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کرده ید فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما معنی فتح آن کسی که او
تر است و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران یا باز مانده در جنگ بدر از کفر و معادات
رسول صلی الله علیه وسلم فهو خیر لکم پس آن نیز بهتر است مر شما را از قتل این جهان
و عقوبت آن عالم و ان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت
ایشان و لن تغنی و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را از بلا و لو
کثرت و اگر چه بسیار باشند آن جماعت و ان الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با
مؤمنانست بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان
برید خدای را و رسوله و فرستاده او را و لا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از او الخطاب
یا از جهاد یا از فرمان چندی یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیه امر است باطاعت
پیغمبر علیه الصلاة والسلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه طاعت
حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول سر متابید و انتم تسمعون و حال آنکه
شما میشنوید که من میگویم او پیغمبر من است یا میشنوید مواعظ قرآن را و لا تکونوا
و مباشید کالذین مانند آنها که قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره
یا منافقان و هم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که از آن نفع گیرند
پس گوئیا که نمی شنوند **بیت** مگو که میشنوم هر چه گفته سعدی • چه شاید کی شنوی
چون سخن نمی شنوی ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله
نزدیک خدا یعنی در حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن
حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که
سبب تفضیل ایشان بر سایر حیوانات روی بر تافته اند و بجانب شهوات طبع
نفس شتافته و در تبیان آورده که مراد از این قوم نفری اند از بنی عبدالدار
از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله عنهما
و لو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکوئی که انتفاعت باشد یا استعدادی
لاسمعهم هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی توفیق شنیدن نافع دادی و لو اسمعهم

واگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از ایمان وَهُمْ
مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه گفتندی ای محمد
برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مردی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد
و بتو ایمان آریم ما نیز بگرویم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنوانیدی کلام قصی
هم ایمان نمی آوردند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدای را وَلِلرَّسُولِ
و مر فرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول لِمَا يُحْيِيكُمْ با چیزی که شما را زنده گرداند
یعنی علوم دینیه که حیوة دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال صالحه که مورث حیوة ابدیست
در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک
کند یا بشهادت که حیوة حقیقت نزدیک حق سبحانه یا قرآنی که محیی قلوب مومنانست وَاعْلَمُوا
و بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَحُولُ حایل گردد بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او صاحب انوار
فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع است
بر مکنونات دلها و گفته اند لفظه بر آنکه حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض
هم یا حث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه
میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند حایل یکند میان بنده
و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده
که علما دل را یافته و لیکن کان له قلب اشارت بدانست و عا دل را کم کرد اند
یحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بدایت از دل اجارت و در نهایت
دل حجاب بود راست بیت زین پیش همی ندیدمش اندر دل خویش دل نیز کنون بود
برداشت ز پیش وَأَنَّهُ و آنکه نیز بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد
و مجازات عمل خواهید یافت فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیزید فِتْنَةً از گناهی که اگر برسد
عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصه یعنی
مخصوص بدیشان نبود بلکه عام باشد و ظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد آن
وقت افتراق کلمه است و ظهور بدعت و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل

در جهاد

در جهاد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای چون عقوبت کند شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است
بر کسی که مرتکب ظلم او متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ آنگاه که
شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارگان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ می
ترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش با هم داشتید که اگر از مکه
بیرون آئید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَآوَاكُمْ پس جای داد شما را خدای
در مدینه وَأَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود یا بمعاونت انصار یا بامداد
ملایکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنایم پاکیزه که برایم پیش حلال
بود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس داری کنید در بنیتها امام ثعلبی رحمة الله
فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه و سلم می شنیدند و در افشای
آن می کوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه
آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا
و رسول در اظهار اسرار و قولی آنست که چون رسول صلی الله علیه و سلم ابولبابه را
رضی الله عنه بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت
نمودند گفتند محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابولبابه بانگشت اشارت کرد بحلق یعنی همه
بکشد اما باز گشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و این آیه نازل گشت
و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا
أَمَانَاتِكُمْ و خیانت منمایید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال
خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب است وَاعْلَمُوا و بدانید
أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ آنکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان
شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع در اثم ندارد
احمد الطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه
بگریزیم و ما پیوسته آن فتنه را بدعا میخواهیم بیت جوان و پیر که در بند مال و فرزند

٤

نه عاقبت ذکر طغیان نافرمانی خدا وَأَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی بزرگ پس طلب آن کسی بهتر باشد و جمع مال و حب اولاد را باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه باور دارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ
بسازد برای شما یعنی پدید آرد شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود باطل از حق
یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما
از اهل ادیان یا نجاتی از محذورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردد
و صیت شما به همه اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی اعانه کند بر شما
باستدلال خود و متصفی کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و شناسید
سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و شارحان او چنان معلوم می‌شود که متقی آنست که
حق را سبحانه تعالی وقایه خود گرفته باشد و در ذات و صفات و افعال حق او در افعال حق
فانی شده و صفت او در صفات حق مستهلک گشته وَيُكَفِّرْ گم شده چون آب از آفتاب یا جوی گل
در اجزای گلاب عَنْكُمْ و بپوشد و دور کند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد
شما را وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون هجرت شد بجانب
قوم مدینه فرمود و بغیر ابوبکر و علی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماند قریش از این حال متردد شدند
بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان جمع در آمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
استشاره نمودند یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم برآورده و از روزنی
آب و نان بوی می باید داد ابلیس این رای را نپسندید و گفت اگر اهل مدینه آگاه شوند
و یاران وی بشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز در این شمار باشند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند
و او را خلاص دهند دیگری گفت او را از این ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد برود ابلیس گفت هر جا که برود
مردم فریفته وی شوند و جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کند ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله
از قریش جوانی برگزینیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم
با همه قبایل محاربه نتوانند نمود و بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای این است ابوجهل از هر قبیله
کسی طلبیده و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد و حضرت

صلوات الله

صلوات الله و سلامه علیه علی را کرم الله وجهه بر فراش خود بخوابانید و خود با صدیق رضی الله
عنه بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از آن نعمت یاد میدهد و میفرماید
وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند
ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ
و ایشان مکر می‌سگالند وَيَمْكُرُ اللّٰهُ و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان وَاللّٰهُ خَيْرُ
الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست که مکر ایشان را
بدیشان رد کند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند مثل
هر که در راه کسی چاهی کند اولش را آخر در آن چاه افکند آورده اند که نضر بن حارث
لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصه رستم و اسفندیار بخرید و بعرب
بمکه برد و گفت این افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای که محمد بر ما می خواند
حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر
و تابعان او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم
این کلام را لَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم ما لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَذَا مانند این و این لاف
و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود اتوا بسورة که فاتوا مثله و ایشان عاجز شدند
پس غرض از این اظهار مکابره و عناد بود که میگفت می‌توانیم مثل این بگوییم و دیگر گفت
إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصه‌ای که پیشینیان نوشته اند و من نیز از این قصص دارم
بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که وای بر تو این
کلام الله است و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعای کرد چنانچه حق سبحانه
خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت نضر و تابعان او که با وی متفق بودند که
بار خدایا إِنْ كَانَ هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ
از نزدیک تو فَأَمْطِرْ پس ببار عَلَيْنَا بر ما حِجَارَةً سنگی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چنانکه بر
اصحاب فیل باریدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بر ما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی مولم مهلک و دردناک
غرض از این دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ

خدای که عذاب کند ایشان را واگرچه بدعا مستعجل‌اند و استعجال میکنند وأنت فیهم و حال آنکه
تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نکرده اند قومی را
و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وما کان الله معذبهم و نیست
خدای عذاب کننده ایشان وهم یستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار می‌کنند یعنی در میان
ایشان مستغفرانند از مومنان یا فرض کن که اگر استغفار کنند و استغفار ایشان
اجابت از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که در زمین دو امان بود یکی رفت
و دیگر باقیست آنکه رفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آنچه ماند استغفار است
ای عزیز استغفار مانع ذنبست از تراکم و ثبات ملک موجب محو و زوال اوست
پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فقلت استغفروا ربکم انه
گفت حق کار رزق از من مطلب • کار طلب مغفرت باشد سبب • ای زهر گنج
الشوی • هست استغفار تریاق قوی ومالهم و چیست ایشان را و چه جای گفت
ان لا یعذبهم الله آنکه خدای عذاب نکند ایشان را وهم یصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند
رسول و مومنان را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وما کانوا
و نیستند ایشان اولیاءه دوستان او مسجد رد قول کفارست که می گفتند نحن ولاة
المسجد الحرام ما سزاواریم صاحب اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود
ولایت حرم ربانی اند ان آنه نیستند سزاوار تولیه مسجد حرام ان اولیاؤه الا المتقون مگر پرهیزکاران
از شرک ولکن اکثرهم ولکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست
و برحق صید اند و عادی گشتند وما کان صلاتهم و نیست دعای مشرکان عند البیت نزدیک
خانه خدای الا مکاء مگر صفیر زدن وتصدیة و دست بر دست کوفتن عادت بعضی کفار آن
بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بهم میکوفتند
و قول آنست که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد ایشان
برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز است نماز
مامور به فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر

وحرق

و حرق و خزیست در روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر می ورزید هم باعتقاد و هم بعمل
آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند
که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر
در روزی می‌کشتند حق سبحانه میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر
ینفقون نفقه میکنند اموالهم خواستهای خود را و شتر نحر نموده می‌کشند و بکبار محمد هستند
لیصدوا تا باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول است و گویند آیه
ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب مزدور گرفت برای جنگ احد سوای لشکری که
بخودی آمده بودند با اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانیده بود و بضاعت خود را
که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کرده بود و بحرب احد فرستاده و این آیت نازل شد
مالهای خود را خرج میکنند فسینفقونها پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثم تکون
پس باشد آن نفقه علیهم بر ایشان حسرة پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود
حاصل ناشده ثم یغلبون پس مغلوب کرده شوند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از
دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل وقوع آن والذین کفروا و آنانکه ثابت
باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون برانگیخته شوند لیمیز الله و این مغلوب شدن
کافران برای آنست تا جدا گرداند خدای الخبیث من الطیب ناپاک را که کافرانست
از پاک که مومنست ویجعل الخبیث و جمع کنند و با هم افکند کافر را بعضه علی بعض برخی بالای برخی
فیرکمه جمیعا پس برهم جمع نماید همه را فیجعله فی جهنم پس در آورد همه را در دوزخ اولئک
ع آن گروه خبیث یا منفقان بدر هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در احوال و در
اموال خود قل للذین کفروا بگو برای آنانکه کافر شدند چون ابوسفیان و اصحاب او ان ینتهوا
اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول صلی الله علیه وسلم یغفر لهم آمرزیده شود ایشان را
ما قد سلف آنچه گذشته است از گناهان ایشان وان یعودوا و اگر باز گردند بمعادات
و مقاتله پیغمبر فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنت الاولین سنت الهی در پیشینیان
که بر پیغمبران گشیده اند و باخر مستاصل گشتند که ایشان نیز همین چشم دارند وقاتلوهم

و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حتی لا تکون تا وقتی که نباشد فتنة شرکی یعنی شرک
نماند از وثنی و اهل کتاب و یکون الدین کله و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش
لله مر خدای را و بس فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با ایمان یا قبول جزیه
فان الله پس بتحقیق که خدای بما یعملون بآنچه میکنند بصیر بیناست و ثواب عمل ایشان
خواهد داد و ان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز ایستند باک مدارید فاعلموا
ان الله پس بدانید که خدای مولاکم یار و معین و ناصر و مددکار شماست نعم المولی
نیک یاری است خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و نعم النصیر و نیک یاری دهنده است
که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد و اعلموا و بدانید ای مؤمنان انما غنمتم که آنچه غنیمت
گرفتید از کافران تعبیر من شیء از هر چه اسم شی بر آن اطلاق توان کرد فان لله پس
مر خدای راست خمسه پنج یک آن و للرسول و مر رسول را و لذی القربی و مر خویشان
رسول را که بنی هاشم و بنی مطلب اند و الیتامی و یتیمان مسلمانان را و المساکین
و درویشان محتاج را از اهل اسلام و ابن السبیل و مسافران مسلمانان یا قومی که بر سلطان
نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار
قسم برای مقاتلان و یک خمس منقسم به پنج بخش شود برای رسول صلی الله علیه و سلم
و چهار طایفه مذکور مقرر است و بعد از رسول الله صلوات الله علیه و سلم مصالح مسلمانان
صرف باید کرد یا بامام باید داد یا بر سهام اربعه منقسم باید ساخت و نزد امام اعظم
رحمه الله بوفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است
و تمام به ثلثه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک رحمه الله تقسیم آن مفوض برای
امام است هر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه و ربیع رحمهما الله منفرد اند
بدین قول که خمس غنیمت شش قسم باید کرد قسمی مر خدا را و قسمی مر پیغمبر را و چهار
قسم چهار طایفه مذکوره را و قسم که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه اعظمها الله
و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان
در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف

الجزء العاشر من اجزای الثلثین

مذکوره

مذکوره است پس مر ایشان را تسلیم کنید و باقی اربعه باقیه قناعت نمایید ان کنتم
اگر هستید شما که از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده اید بخدای و ما انزلنا و بآنچه فرو
فرستادیم ما از آیات یا از ملایکه یا مدد فتح و نصرت علی عبدنا بر بنده ما که محمد است
یوم الفرقان روز بدر که جدا شدن حق از باطل در آن بود یوم التقی الجمعان روزی که روی
بروی آورده بودند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سال
دوم از هجرت و الله و خدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیر تواناست لاجرم مردم اندک را
بر لشکر بسیار غالب کرد اذ انتم یاد کنید آنرا که بودید شما بالعدوة الدنیا بکناره وادی
نزدیک تر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتید و هم
و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان
محکم بود و بر آب قادر بودند و الرکب و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او
بودند اسفل منکم زیرتر از مکان شما سه فرسنگ و ایشان در عدد بار از راه منحرف شده
بطریق سمت ساحل بودند و لو تواعدتم و اگر وعده قتال بودی میان شما و
قریشیان که در وعده القصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه
ایشان خبری یافتید لاختلفتم هر آینه که خلاف کردید فی المیعاد در وعده خود از جهت
ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح و لکن و لیکن خدای
جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی لیقضی الله تا حکم کند خدای یا تمام سازد امرا
کاری را که آن کان مفعولا بود کاین در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن اعزاز
اولیاست و قهر اعدا لیهلک برای آنکه تا هلاک شود من هلک هر که هلاک می شود
عن بینة از حجتی روشن قایم و یحیی و زنده شود من حی هر که می زید عن بینة از حجتی هویدا
مشهور یعنی واقعه بدر از آیات عظیمه است هر که شاهده نموده اگر می میرد و اگر می زید
او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور
کفر و اسلام از ایشان بر حجتی و اضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است
و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین است و ان الله لسمیع و هر آینه که خدای شنواست

مر اقوال مومنان و کافران را علیم و داناست باحوال ایشان و در تحبیر کشف مذکورست که
گوهر شب افروز عقل را محجابخه در سینهٔ دوستان می سپارند در آستین دشمنان
نیز این تیزی نهند لیکن حک عین بیند و یکی سن حل من جسد می بارد نور عقل
اگر از حجابات ظلمات و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از ظلم
قهر و خذلان استتار پذیرد بسبب اختلاف اطفار عیار دشمنان شود و بعضی
گیرد او سیدی بگیرد نظم خنک آنکس که عقل رهبر اوست • هردو عالم بطوع چاکر او
عقل کان همای حیله است • آن نه عقلست آن حیله است نقلست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم دران شب که روز ش جنگ بدر واقع بوده در رویا دید لشکر
قریش در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود یا که دوستان غالب و دشمنان مغلوب
خواهند شد مومنان از استماع این رویا و تعبیر آن بنهایت مسرور و فرحان شدند
و حق سبحانه تذکار این نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله که چون نمود
خدای ایشان را فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند
و بوعده نصرت مستظهر گشتند ولو اریکهم و اگر خدای بتو نمودی ایشان را کثیرا بسیاری
و تو خبر میدادی لفشلتم هر آینه بددل می شدید ای اصحاب ولتنازعتم و هر آینه نزاع
می کردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم ولکن الله ولیکن خدای
سلم سلامت داشت شما را از بددلی و تنازع و از معرضات اعادی انه علیم
بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم
و اذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای اصحاب که نمود خدای دشمنان را بشما اذ التقیتم چون
ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب
حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک کرده است برای تثبیت ایشان
و تصدیق رویاء حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه
در وقت التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود گفت که اعادی هفتاد تن
باشند آن عزیز گفت که نزدیک بصد نیز باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد

بودند

بودند و یقللکم و اندک کرد شما را نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند و کفار
شما را از آن جهت حقیر پنداشتند و تهیه اسباب جنگ کماینبغی نکردند نقلست که ابوجهل
گفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سینها بر بندید و چون بحرب
مشغول شدند حق سبحانه مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم
رای العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این
صورت از عظایم آیات است چه اگر بسبب رویت قلیل اکثر یا کثیر را اقلیل بیند
تا این حد نتواند بود که قریب هزار تن را اصحاب چند و نزدیک سیصد نفر را هزار و
سیصد عدد دو هزار بینند قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی
علی ما هو علیه با وجود تساوی در شرط رویت لیقضی الله امرا تا برآید خدای حکمی که آن
ع کان مفعولا هست بودنی در علم او والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود
کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا لقیتم چون ببینید فئة گروهی از کفار
که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس پایستید و از مقاتلهٔ ایشان روی متابید
واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون تا بود که
شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعا
بر کفار برین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم و درین آیه تنبیه است بانکه باید که
بنده را هیچ شغل از ذکر خدا باز ندارد نظم تو هر حالی که باشی روز و شب
یکنفس غافل مباش از ذکر رب • در خوشی ذکر تو شکر نعمت است • در بلایا التجا با
حضرت است واطیعوا الله و فرمان برید خدای را ورسوله و فرستادهٔ او را در امر جهاد
و ثبات قدم در معرکهٔ قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بددل شوید
وتذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در کشی
امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او چنانچه گفته اند مصراع اذا هبت
ریاحک فاغتنمها بعضی برانند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا بباد
که حق سبحانه از صبا فتح فرستد و آنرا ریح النصرت میگویند و در حدیث آمده

که نصرت بالصبا واهلکت عاد بالدبور وَاصْبِرُوا و شکیبایی کنید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند
آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای خویش بَطَرًا از روی سرکشی
وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند
و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع
کردند ابوجهل گفت لابدست از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم تا
آوازه هیبت ما در احیاء عرب فاش شود و منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما
حکایت کنند پس خدای مومنانرا نهی فرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون
میایید که ایشان عجب ورزیدند و ریا می کنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمانرا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان میکنند مُحِيطٌ عالم است
و بر آن مناسب جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی
منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان افتاده بود اندیشناک شده
خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود برآمد با ایشان
ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید من ضامنم که از بنی کنانه
ضرری بشما نرسد و من نیز طریق مرافقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از
شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند و حق سبحانه از این قصه خبر میدهد
وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که
ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در حقایق سلمی
فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ و
گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان
بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و بدرستی که من فریاد رس
و زینهار دهنده ام مر شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنگاه که بدیدند هر دو گروه
لشکر یکدیگر را نَكَصَ باز گشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و این عبارت

از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس
ایشانرا دیده روی بفرار نهاد و دران محل دست او بر دست حارث بن هشام
بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس مشت بر
سینه او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ من بیزارم از شما از ترس نصرت شما إِنِّي أَرَىٰ
بدرستی که من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان
می آمدند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او
بدینجا نرسیدی وَاللَّهُ و خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسی که از وی تمرد
نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را
تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد تا خبر هزیمت نشنیدم از عزیمت شما
وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه
نمود إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ و آنانکه
در دلهای ایشانست مَرَضٌ شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و
اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت هجرت
سرفراز نشدند و در وقت خروج قریش با ایشان بدر آمدند و نیت ایشان
آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت
نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت آن در ایشان رسید و قلت مومنانرا
مشاهده نموده گفتند غَرَّ بفریفته است هَٰؤُلَاءِ این گروه مومنانرا دِينُهُمْ دین
ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند
حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای
و کار خود با او گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالب است متوکل را
فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کرده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی
ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ

فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه
و منبه و نبیه و ابن الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب اگر
مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح یضربون میزدند عمودهای آتشین وجوههم روی
ایشان وادبارهم و بر پشتهای ایشان وذوقوا و میگفتند بچشید عذاب الحریق عذاب
سوزان که مقدمه عذاب دوزخ است هرآینه میدیدی امری منکر و کاری بهول
و دیگر ملائکه میگفتند ذلک این ضرب یا عذاب بما قدمت بسبب آن عملهاست که
از پیش فرستاده ایدیکم دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وان الله
و دیگر سبب آنست که خدای لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید بر بندگان که ایشان را
بی جرم بگیرد و تعذیب کند بلکه عین عدلست پس برای تسلیه حضرت رسالت صلوات الله
و سلامه علیه میگوید عادت مشرکان قریش با تو کدأب آل فرعون همچو عادت متابعان
فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام والذین من قبلهم و چون عادت آنها
که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت این بود
کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده
بود یا بمعجزات انبیا فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد
بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ان الله بدرستی که خدای
قوی با قوت و قدرت است شدید العقاب سخت عقوبت بر منکران و مکذبان
ذلک این گرفتن و عقوبت ایشان بان الله بسبب آنست که خدای لم یک
مغیرا نبوده گرداننده و تبدیل دهنده نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است علی قوم بر
گروهی حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بانفسهم آن حال را که در نفسهای
ایشانست یعنی حالی بدتر از آن شده قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی
و مردارخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تکذیب قرآن
و استهزا و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وان الله و بدرستی که خدای
سمیع شنواست سخنان نافرجام کفار را علیم دانا بعقاید باطله ایشان

دیگر باره

دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کدأب آل فرعون همچو عادت
آل فرعونست والذین من قبلهم و آنانکه پیش از ایشان بودند کذبوا بآیات ربهم تکذیب کردند
مر آیات پروردگار خود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشان را بذنوبهم بگناهان ایشان
یا قریش تکذیب قرآن نمودند ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم واغرقنا و غرق
گردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را وکل و هر گروهی از غرقیان
قبط و قتیلان قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان
ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای
الذین کفروا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه
و نضر و امثال ایشان یا مکاران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب
و حدی و احزاب ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان نمی آرند و دیگر بدترین دواب
الذین عاهدت آنانند که عهد بستی با ایشان منهم از کفار و ایشان بنو قریظه بودند
که پیغمبر صلوات الله علیه با ایشان معاهده فرموده بود ثم ینقضون پس می شکنند عهدهم
عهد خود را فی کل مرة در هر باری که عهد میکنند در میان آورده که بنو قریظه عهد
کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری
نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق
با ابوسفیان اتفاق نموده عهد شکستند وهم لا یتقون و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد
یا نمی ترسند از عقوبت عذر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را فی الحرب در جنگ
فشرد بهم پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان من خلفهم
آنانرا که از پس ایشان قرار گرفته اند از اعدای شما یعنی چون ایشان را ظفر یابی
جزائی از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو برماند لعلهم
باشند که آن رمیدگان یذکرون پند گیرند و عبرت پذیرند واما تخافن و اگر بترسی
و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض آن عهد بعلامتی
بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن

پس اعلام کن ایشان را که من عهد شما را انداختم تا تو و ایشان باشید علی سواء برابر
در علم بنقض عهد ان الله بدرستی که خدای لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خیانت
کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را ولا یحسبن الذین کفروا و مپندار ای محمد آنانکه کافر
شدند که ایشان سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما یا مراد گریختگان بدراند که نگذاشتند
عهد شکنان یا که بپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که
ایشان عاجز نمی کنند ما را از عذاب خود حفص و حمزه لا یحسبن بیا خوانده اند یعنی باید که
کافران نپندارند که ما از عقوبت ایشان عاجزیم و اعدوا و آماده سازید
ای مومنان لهم برای ناقضان عهد یا کافران ما استطعتم آنچه توانید من قوة
از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابند و عقبه بن عامر رضی الله عنه
میفرماید که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر سر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی
بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی
ترین سلاح است شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره فرموده که درین آیه
گفته اند قوة رمی است یعنی چنین باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر بتیر و کمان
و رمی باطن به تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه
بحق و فراغت از ماسوی ابو علی رودباری قدس الله سره فرموده که قوت
اعتماد است بر حمایت حق و واثق بودن بسابقت او سه که اعتماد و توکل
لشکریست بی سلاح مراست بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته اند مراد از قوت
حصار است میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار ومن رباط الخیل و دیگر
آماده کنید از اسبان بسته ترهبون میترسانید به بدین استعداد عدو الله دشمن
خدای و عدوکم و دشمن خود را که کفار مکه اند و آخرین و دیگر بترسانید باین سلاح
کافران دیگر را من دونهم جز کافران مکه لا تعلمونهم شما نمیدانید ایشان را الله
یعلمهم خدای میداند ایشان را و ایشان جهود بنی قریظه اند یا منافقان یا مجوس
و در مدارک آورده که گفته جن صهیل اسپ جن را می ترساند و ما تنفقوا و آنچه نفقه

می کشید

می کنید من شیء از چیزی که دار فی سبیل الله در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه و اسب
یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد
بنقصان ثواب وان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها پس
تو هم میل کن بمصالحه و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله
طرح صلح انداخته باشند انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را
العلیم و داناست بدروغ و راستی آن اگر در مقام مکر باشند ترا بکجا پدارد و وبال مکر را
بر ایشان گمارد چنانچه فرموده وان یریدوا و اگر خواهند ان یخدعوک که بفریبند ترا بصلح
از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هو الذی
ایدک اوست آنکه قوت داد ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه
وبالمؤمنین و بهمه مومنان واضح آنست که با انصار و الف و پیوند افکند بدوستی
بین قلوبهم میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان
تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت هم اشتغال می نمودند حق تعالی
ببرکت تو دلهای ایشان را الفت داده و لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت اصلاح ایشان
ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت تألیف نمیدادی
وفاق در نبودی بالفت بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت
کینه و ستیزه که باهم داشتند و لکن الله و لیکن خدای بحکمت بالغه خود الف بینهم
اتفاق و الفت کرد میان ایشان انه عزیز بدرستی که او قادر و غالب است هر چه خواهد بکند
حکیم و داناست بحکمت آنچه می کند یا ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله بسنده است ترا خدای
و من اتبعک و آنانکه پیروی تو کرده اند من المؤمنین از گروه مومنان این آیه در غزوه بدر
قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
و تسلی خواطر صحابه رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ایمان آورده بودند چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرف اسلام دریافت
و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنه فرموده

که سبب نزول آیه اسلام فاروق است رضی الله عنه پس این آیه مکی باشد یا ایها النبی ای
نبی رفیع قدر و خبر گستر حرض المؤمنین تحریص کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را
علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم عشرون اگر باشد از شما بیست تن صابرون صبر
کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان و این شرطی
امر است یعنی باید که یکی از شما مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار
نکنند و ان یکن منکم و اگر باشند از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند [illegible]
بهزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب
آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند خدا را و روز قیامت را
نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات
و شکیبای مومنان ندارند بعد از نزول این آیه مومنان از مقاتله یکی با ده
اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه این آیه را منسوخ کرده
فرمود الآن اکنون که این حکم شما را گرانبار ساخت خفف الله سبک کرد خدای
عنکم از شما و علم و دیده و دانست ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی است یعنی ضعف در تن
فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست
تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند
و نگریزد و ان یکن منکم و اگر بود از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار
باذن الله بفرمان خدا و یاری او والله مع الصابرین و خدای با صابرانست باعانت و مددکاری
پس هر که مرکب ظفر باید الصبر مطلب الظفر قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید • از چمن صبر رخ مقاصد روزی • باغ شود سبز و
شاخ گل برآید آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشورت نمود از قوم مهاجر
ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند
اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای دهد باشد که روزی بدولت ایمان

رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
ایشان همه ائمه کفر اند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه
ترا از فدا مستغنی گردانیده و از کبار انصار عبد الله رواحه رضی الله عنه
و اصح آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که اشارت کن تا این اشرار را
بشرار آتش تیغ بسوزیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بقول صدیق عمل
نموده فدیه قرار فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که ما کان نسزد و نشاید لنبی پیغمبری را
ان یکون له اسری که باشد او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه
که بسیار بکشد از ایشان فی الارض در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار
و موجب عزت اسلام و شوکت ابرار است تریدون میخواهید شما عرض الدنیا متاع
دنیا که عرض سریع الزوال است والله و خدای یرید الآخرة میخواهد برای شما ثواب آخرت
که بهشت و نعمت لایزال است والله عزیز و خدای غالب است دوستان را بر دشمنان
غلبه دهد حکیم داناست در آنچه با بندگان کند لولا کتاب اگر نه حکمی و فرمانی من الله از خدای
سبق پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند
یا بیان دانی سوخته نمایند با اهل بدر را عذاب نفرمایند یا غنایم بر شما حلال شد
لمسکم هر آینه برسد شما را فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب عظیم عذابی بزرگ
در روایت آمده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر عذاب
فرود آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ رضی الله عنهما از آن نجات نیافتندی زیرا که
این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیه
از غنایم دست باز کشیدند آیه آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه غنیمت
گرفتید و فدیه از آن جمله است حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله و بترسید از
خدای در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است عفو کننده
شما را رحیم مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بود و در اسباب
نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عباس را رضی الله عنه که از جمله اسیران بود

را فدای نفس خود و دو برادرزادهٔ او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و
حلیف او عتبة بن عمرو تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو
بکف استادی و دریوزه کند و از درویشی خویش بیگانه دست بیرون کند من ایچ
نه مال از کجا آرم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که کو آن ده رمای زر که
بوقت خروج از مکه بام الفضل دادی و چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد کی
این سخن را شنفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار من پس
عباس گفت گواه باش که تو صادقی و حق در رسالت تو گواهی میدهم پس فدای
خود و سه دیگر بداد و این آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل بگوی لمن فی ایدیکم مر آنکه در دست
شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای و ببیند فی قلوبکم در دلهای شما
خیرا نیکوی از ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه
فرا گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید و یغفر لکم و بیامرزد شما را والله
غفور و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربان که
شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی
مرا وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده
وفا کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یکی برای من بیست هزار دینار تجارت
میکنند و دستیابه زمزم بمن داد که از همه اموال عرب بهتر و دوستتر میدارم
وعدهٔ دوم مغفرتست امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه
در وعدهٔ کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست که کریم آید لئیم
اگر کند وعده را وفا شاید وان یریدوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند
خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد و برگشتن از دین فقد خانوا الله پس
بدرستی که خیانت کردند با خدای من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای
توانائی داد ترا برایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز
ممکن است که ترا ممکن گرداند والله علیم و خدای داناست باعمال بندگان

حکیم

حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و هاجروا و هجرت
کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای
خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند و انفسهم و بنفسهای خویش که
مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و آنان قوم مهاجر اند والذین آووا و آنانکه
که جای دادند مهاجران را و نصروا و نصرت کردند حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم
مراد گروه انصار اند اولئک آن گروه بعضهم اولیاء بعض بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگر
و متولی در میراث در مبادی کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر
میراث گیرند والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند و لم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست
شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند
وان استنصروکم و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین
یعنی اگر میان ایشان و کفار محاربه افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس
بر شما واجبست یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروه مشرکان که باشد
بینکم و بینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهده نکنید
والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بصیر بیناست
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان بعضی
دیگر اند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه اگر نکنید آنچه فرمودم از دوستی
با یکدیگر و تعاون و دوستی تکن فتنة حاصل شود فتنه و محنتی فی الارض در زمین
و فساد کبیر و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و
همدیگر را یاری نکنند مهم ایشان روی بخلل نهد و اهل کفر ظهور کنند و فسادی
ازین بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر
ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد
و میفرماید والذین آمنوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول و هاجروا و هجرت نمودند
و جاهدوا و جهاد کردند فی سبیل الله در راه خدای والذین آووا و آنانکه بعد از تصدیق

وتسلیم جای دادند اهل هجرت را و نصروا و یاری کردند مر پیغمبر را در قتال مشرکان اولئک
آن گروه هم المؤمنون ایشانند مومنان حقا براستی لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزشی
از خدای و رزق کریم و روزی نیکو بی رنج و منت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند من
بعد از پس صلح حدیبیه و هاجروا و مهاجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان و
جاهدوا و جهاد کردند معکم با شما همراه شما شدند فاولئک پس آن گروه منکم از جمله
شمااند یعنی لاحقان بسابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و اولوا الارحام و خداوند
خویشان یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوارتر اند ببعضی در میراث گرفتن
فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث است که بسبب
هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله بدرستی که خدای بکل شیء به همه چیزها از توارث
بحکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا
علیم داناست کسی اگر بدان چون و چرا نرسد بسببی در احکام او است چون و چرا
نه در افعال او و حکم نه و چند سورة التوبة مکیة یا مدنیة فرود آمد و این سوره را سوره براءة
و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت
آنست که بسم الله سبب امان است و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند
صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع
طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین که داشتند و بسم الله ننوشتند
و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث
رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ عینیه از ذی النورین رضی الله عنه روایت
کرده اند که کاتب خاتمه سال و کتب الانفال و فاتحه براءة من الله بیان بود دو
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میان این دو سوره املاء تسمیه نفرموده آورده اند
که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سی یا چهل آیه
از اوایل سوره با ابوبکر صدیق داده رضی الله عنه او را امیر حاج ساخت و فرمود
که بر اهل موسم خواند و چند روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را

سورة التوبة ۹

رضی الله عنه

رضی الله عنه طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر رضی الله عنه
و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قراءت کند و چون ازین حال پرسیدند
جواب داد که جبرئیل پیش آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد
پس علی بابی بکر رضی الله عنه لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضی الله عنه
خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی کرم الله وجهه
نزدیک جمره عقبه آیات را بر اهل موسم خواند براءة من الله این بیزاریست از خدای
و رسوله و از فرستاده او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان من المشرکین
از شرک آورندگان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با بعضی از مشرکان
عرب عهد بسته بود هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد شکستند
حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش براءت است بفسخ عهد و نقض عهد
مشرکان یعنی جماعه ایشان عهد خدا و رسول را شکسته رسول نیز بفرمان خدا
نبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشان را فسیحوا پس بگردید
فی الارض در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه
از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که آیه در اول
شوال فرود آمده پس مدت او تا آخر محرم است امام ثعلبی رحمه الله آورده که
اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر
آنانکه اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه در کار خود فکری کنند و آنکه
بیشتر بود بر چهار ماه مختصر گردانید در مهم خود تدبیری نمایند و آنکه عهد نشکسته
بود مدت ایشانرا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت واعلموا
و بدانید انکم اگر شما غیر معجزی الله نه آنید که عاجز کنندگان خدا باشید از
عذاب خود هر چند شمارا مهلت داد و ان الله و آنرا نیز بدانید که خدای مخزی
الکافرین رسوا کننده کافران است در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن و اذان و اعلام
و اعلام ساختن من الله و رسوله از خدا و رسول او الی الناس بسوی مردمان عرب یوم

النبذ افکندن و انداختن عهد بجفی

الحج الاکبر روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق
و رمی در وست یا آنکه باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود
با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر
مضمون کلام کرام اعلام کردنست ان الله آنکه خدای بری بیزارست من المشرکین از
مشرکان و عهود ایشان ورسوله و پیغمبر او نیز بیزارست فان تبتم پس اگر باز گردید
از کفر و غدر و نقض پس آن بازگشت خیر لکم بهتر باشد شما را از ادامت بران
وان تولیتم و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید که شما غیر معجزی الله
نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با وی ستیزید وبشر الذین کفروا
و بجای بشارت بیم کن کافران را بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم
عهود ناکثان فرموده در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند
و نقض عهد نموده میگوید الا الذین لیکن آنانکه عاهدتم عهد کردید با ایشان من
المشرکین از شرک آورندگان ثم لم ینقصوکم پس ایشان کم نکردند شیئا چیزی از عهد
یعنی نشکستند پیمان شما را ولم یظاهروا و یاری و همپشتی نکردند علیکم بر قتال شما
احدا کسی را از دشمنان شما فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشان را
الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده و ایشان را چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهید
ان الله هر آینه خدای یحب المتقین دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی
وفا بعهدست و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی فرموده که متقی را علامتها
است حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و بدین ترجمه
یافته است نظم متقی را بود چهار نشان · حفظ احکام شرع اول آن ·
ثانیا آنچه دست رس باشد · بر فقیران دهی کسان باشد · عهد را با وفا کند پیوند
هرچه باشد بدان شود خرسند و حکم معاهدان مشرکین چون مبین شد در شأن
مشرکان غیر معاهد میفرماید فاذا انسلخ پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام
یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قول آنست که آیه در شأن معاهدان نازل

شده

شده و اشهر حرم چهار ماه مذکورست و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم
در وست یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقول آنکه از زمان نزول
سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرمست
یعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فاقتلوا
المشرکین پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اند با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند
حیث وجدتموهم هر جا که یابید در حل و حرم وخذوهم و بگیرید ایشان را باسیری واحصروهم
و باز دارید ایشان را از طواف مسجد الحرام واقعدوا لهم و بنشینید برای ایشان کل مرصد بر هر
ممری یعنی کمین گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قریه فان تابوا
پس اگر باز گردند از شرک بایمان واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را وآتوا الزکوة و
دهند زکوة اموال خود را و از ین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود
فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید
تا هر جا خواهند بروند ان الله غفور هر آینه که خدای آمرزنده است کفر بار گذشته
ایشان را رحیم مهربانست بدادن ثواب بی حساب بدیشان وان احد و اگر یکی
من المشرکین از مشرکان که تعرض ایشان باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم استجارک
زینهار خواهد از تو فاجره پس ایمن ساز او را و زینهار ده حتی یسمع تا بشنود
کلام الله سخن خدای را که قرآنست ثم ابلغه پس اگر اسلام نیارد برسان او را مامنه
بجایی که موضع امن اوست و بعد از آن با او معامله نمای ذلک این امان دادن
بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمیدانند خدای را و سخن او
نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند و دران تدبر و تفکر نمایند کیف یکون
چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود
للمشرکین عهد مشرکان را عهدی عند الله نزدیک خدای و عند رسوله نزدیک رسول او
بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل الا الذین عاهدتم مگر آنانکه عهد بسته اید
با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد بسته بود

با ایشان عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که
ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما نیز مستقیم باشید
بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد
پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشد بر عهد
مشرکان وَإِن يَظْهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا
فِيكُمْ نگاه ندارند در باب شما إِلًّا حق قرابتی وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهدی يُرْضُونَكُم خشنود
میگردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت
با سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ و سرباز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه
بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بیت دل در خیال غدر و
زبان در ادای عذر ای من غلام آنکه دلش با زبان یکی است وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر
ایشان فَاسِقُونَ بیرون شدند از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از
ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند
بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی اندک بهای اندک داد از متاع دنیا ابو سفیان
بعضی از مشرکان را تطمیع طعام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان
تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا
پس اعراض کردند عَن سَبِيلِهِ از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حق خدای
إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست که می کنند قولی آنست که مراد
ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شکستند و آیات توریت را باندک
چیزی فروختند مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند
یهود یا منافقان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا قرابت یا سوگند
وَلَا ذِمَّةً و نه عهد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد درگذرندگان در شر و
طغیان فَإِن تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ
و بدهند زکوة را فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام

ات نزاهت آنچه شما را بوده و برائت آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان
میکنیم آیات را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در ان تفکر فرمایند وَإِن نَّكَثُوا
و اگر بشکنند ناکسان مشرکان أَيْمَانَهُم سوگندان و پیمانهای خود را مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه
عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعن کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام
فَقَاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که
ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکستن آن
روا نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک
یا طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمی کنید قَوْمًا نَّكَثُوا با گروهی که شکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانهای که
با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهد ها میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قریش
آن بود که حلفا یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند
قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند به سلاح و مرد مدد دادند تا بنی خزاعه
که حلفای رسول بودند صلوات الله وسلامه علیه جنگ کردند یا مراد از ناکثین
عهد یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مدد کار
کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول صلی الله
علیه وسلم از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب
آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول صلی الله علیه وسلم
جهت ادای عمره همراه دهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهت استخفاف از
مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی مراد یهود اند که قصد اخراج آنحضرت نمودند
از مدینه وَهُم بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار
أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوار
ترست أَن تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عقاب او در ترک قتال پس بحیث اشتغال
کنید إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان عقوبت الهی در ترک مامور به قَاتِلُوهُمْ
کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا خدای عذاب کند ایشان را بِأَيْدِيكُمْ بدستهای

شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت
وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شما را برایشان وَيَشْفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای
گروهی را از مومنان یعنی بنوخزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند
و از مشرکان ایذای بسیار یافته چون شکایت بعرض حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم رسانیده بود و تعرض موده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ
و ببرد خدای بنصرت شما بکفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای آنان را که بواسطه آزار
کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خدای و بازگردد بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که
خواهد حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه
ابوسفیان و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول توبه ایشان أَمْ حَسِبْتُمْ
آیا می پندارید ای مومنان که قتال کفار را کاره دیده و گفته اند خطاب با منافقان
میفرماید که پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را بگذارند برین حال که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ
و نه بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا آنان را که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا
نگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ و بجز فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بجز مومنان
وَلِيجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند باوی یعنی از شما مجرد دعوی
ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان
ندیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها
ورا معلوم است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان او را
بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگوئید
و از محاسن ما یاد نمی کنید علی رضی الله عنه فرمود که شما را چه خیریست که آنرا
از جمله محاسن توان شمرد عباس رضی الله عنه گفت ما بعمارت مسجد الحرام
قیام می نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را
از بند میرهانیم این آیه نازل شد مَا كَانَ نشزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را

أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع
یاد کرده زیرا که قبله مساجد است پس کانه که عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مراد از
عمارت مسجد دخول است شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش
بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه افضل الصلوات والسلام
یعنی شایسته جمع کردن میان دو امر متخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او
أُولَٰئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطه شرک أَعْمَالُهُمْ عملهای
ایشان که بدان مفتخراند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ و در آتش ایشان
بسبب کفر جاودانه اند إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا را
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکس که گرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا با ایمان
برسول وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بجای داشته باشد نماز را وَآتَى
الزَّكَاةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد در امور دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای
فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس آن گروه شاید أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان بطریق
نجات و ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که
جامع همه کمالات علمیه و عملیه اند دایرست میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه
ناقص اند پیدا است که چگونه خواهد بود نظم جایی که شیر مردان در معرض خطا باشند
روباه پیر تا از آنجا چه تاب باشد و دیگر منع مومنانست از اغترار باعمال خویش
و بران اعتقاد نمودن که هرکه بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است
مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه عزت دور آورده اند که بعضی
از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب با عسل و سویق میداده اند و در
زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن منصب تعلق بعباس رضی الله عنه داشت
و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی
کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات
می نمودند و علی کرم الله وجهه باسلام و جهاد مفتخر می بود حق سبحانه و تعالی لتصدیق علی

آیه فرستاد اجعلتم آیا میدارید سقایة الحاج اهل سقایه حاجیان را وعمارة المسجد الحرام و آبادان
عمارت مسجد الحرام را کمن آمن مانند کسی که ایمان آورده است بالله بخدای والیوم الآخر
و بروز آخرت وجاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون برابر نیستند
این دو قوم عند الله نزدیک خدای والله و خدای لا یهدی راه نمی نماید بمقصود القوم
الظالمین مر گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند الذین آمنوا آنکه بگرویدند بخدای و بآنچه
آمده است از نزدیک خدای وهاجروا و هجرت کردند از دیار خود وجاهدوا و جهاد کردند
با مشرکان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم به بذل کردن مالهای خود در تهیه
اسباب قتال ایشان وانفسهم و در باختن نفسهای خود در معارک حرب اعظم درجة
بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند عند الله نزدیک خدای از آنها که
سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند واولئک و آن گروه
مستجمع این کمالات اند هم الفائزون ایشانند ظفر یابندگان بامانی دو جهان یبشرهم
مژده میدهد ایشان را ربهم پروردگار ایشان برحمة منه برحمتی خالصه از وی ایشان
ورضوان و خشنودی کامل از ایشان وجنات و به بوستانهایی که لهم فیها مر ایشان را باشد
دران بوستانها نعیم مقیم نعمتی دایم بی انقطاع در تنکیر هر سه ایما است باینکه زبان
تعریف بادای توصیف آن وافی نیست خالدین در حالی که این گروه جاوید باشند
فیها دران بوستانها ابدا همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نتوان کرد
ان الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ که نعمت دنیا
در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بیش از رحمت و رضوان و نعیم جنان بود و کشف
الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان و جنت
بر کافه مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال
خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن اعظم است قطعه که ما بود و فرود
ز شمار عقوبات افزون برآر گناه همه قطره ز آب رحمت تو بس است شستن
نامه سیاه همه آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بهجرت اجازت شد

بعضی از صحابه

بعضی از صحابه بشارت تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان و اقارب
زن و فرزند و مصاحب خویش نموده ترجیح سفر نمودند و جمعی دیگر را آبا و مادر و با
و اهل و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس
میکردند و ایشان از رقت جنسیت بوده و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد
این آیه نازل گشت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید
آباءکم پدران خود را واخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی این گروه را دوستی
مگیرید ان استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند ومن
یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد و بعد این عمل از ایشان پسندد فاولئک پس
آن گروه دوستداران کان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع
کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان
از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال
نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم ضرورت قطع پدر و فرزند
باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی کس و بی مال باشیم آیتی دیگر آمد که قل بگوی
محمد مر تارکان هجرت را ان کان اگر هست آباؤکم پدران شما وابناؤکم و فرزندان شما
واخوانکم و برادران شما وازواجکم و زنان شما وعشیرتکم و خویشان شما واموال اقترفتموها و مالها
که آنرا کسب کرده اید وتجارة تخشون و بازرگانی که می ترسید کسادها از ناروایی آن
ومساکن و مسکنها که از ان راه است ترضونها می پسندید آنرا احب الیکم دوستتر بسوی شما
یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیار تا طبعی دوستتر میدارید من الله ورسوله
از خدا و رسول او وجهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید
و چشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره عقوبت خود را عاجلا و آجلا والله
و خدای لا یهدی توفیق هدایت نده القوم الفاسقین گروه بیرون رفتگان از حد فرمان
درین آیه تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگ است و قول بشر این تعبیر راج است که
ازین آیه واضح ناامیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ماشاء الله

وران مفارقت کردن خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوستر میدارند و حظوظ
دنیوی را بر ایمان و جهاد اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کونین بگرداند
فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را بخلیل مهمان و فرزند را بقصد قربان و خود را
فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد نظم الکس که ترا شناخت
جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین
از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش مادر
و پدر نشسته قصه قربان کردن اسمعیل علیه السلام از زبان ایشان میخواند گفتند
ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی خود
ترا ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست و چهار موقف ایستاده بود بقصد زیارت
والدین گرد چون بدمشق آمده بدر سرای خود رسیده حلقه در بجنبانید مادر آواز
داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش ازین ما را فرزندی
بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار نظم ما هرچه داشتیم فدا تو کرده ایم
جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز وینها که کرده ایم
برای تو کرده ایم لقد نصرکم الله بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مومنان فی مواطن کثیرة
در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر
و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن
و یوم حنین و در مواطن یاد کنید حنین را و آن وادیست میان مکه و طایف که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم با لشکر هوازن و ثقیف کارزار فرمود و آن چنان بود که
بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق گشته و قصد مسلمانان نمودند خبر بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم رسیده با دوازده یا ده هزار مرد متوجه ایشان شد و دشمن
چهار هزار مرد بود یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر
مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نپسندید

بسبب

و بسبب این عجب در اول حال شکست بلشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را
با یاد مومنان داد که شما را یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون بشگفت آورد شما را
کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما کثرت شما شیئا چیزی را از صولت دشمن
و ضاقت و تنگ شد علیکم الارض بما رحبت بر شما زمین آن وادی با فراخی و گشادگی که داشت
ثم ولیتم پس پشت بدشمن کردید و برگشتید از حرب مدبرین در حالتی که هزیمت کنندگان
بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
چهار تن بماندند علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود رضی الله
عنهم و حضرت در آن روز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان
تمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را مهمیز میزدند و روی بدشمن آورده
حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابوسفیان
رکاب و لجام استر را گرفته می کشیدند که تا آنحضرت بمیان دشمن در آید و ازین صورت
بر کمال شجاعت سید عالم صلی الله علیه و سلم استدلال می توان نمود که در چنان روز
بیاستر که در معرکه حرب کر و فر ندارد سوار شده بی مددکار متوجه حرب کفار گشته
نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رضی الله عنه آنحضرت را نگذاشت
که محاربه نماید حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که پس اصحاب را باز خوان عباس
مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب
السورة البقرة مردم بآواز عباس بازگشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید
ملازمت حضرت پیوسته بودند برای حمله کفار شدند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که الان حمی الوطیس و تلاوت دعای موسی علیه السلام که در روز فلق بحر خوانده بود
کرد اللهم لک الحمد والیک المشتکی و انت المستعان ملهم شده و از استر فرود آمده
با صحابه سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین بر داشت و یا از یاران طلبید
و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمد بقدرت
ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از آن خاک و سنگ ریزه پر شد

و شکست بدشمن افتاده دلهای مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ
سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است
عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود تا ستاده همه حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه ننمود
وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس رضی الله عنه بازگشتند وَأَنزَلَ جُنُودًا و فرو
فرستاد لشکرها که لشکر خود لَّمْ تَرَوْهَا نه دیدید شما ایشان را اما کفار دیدند که
و آنها ملایکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته
بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بانکه بسیار کس از ایشان کشته شد
و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار اشتر و چهار
هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ
و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران است ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ پس توبه دهد خدای
و فضل بکند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ توفیق اسلام عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر که می خواهد
از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف
بعد از وقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلوات الله و سلامه علیه آمده بشرف
اسلام معزز گشتند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَّحِيمٌ
مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنَّمَا
الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیده
یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمی کنند
و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس
باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ازین
سال که سنه برائت و آن سنه نه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه
ده بوده امام اعظم رحمه الله گفت که مراد منع کفارست از حج و عمره نه از در آمدن مسجد
حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد و پس

اوقیه چهل درم

بمسجد

بمسجد الحرام و امام شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه وَإِنْ
خِفْتُمْ و اگر می ترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که
جمعی از کفار در موسم تجارت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه
میفرماید که اگر شما ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر از آن می ترسید که بسبب انقطاع
تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد
مِن فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود إِن شَاءَ اگر خواهد و انجاز این وعده چنین بود که
اهل تباله و جرش که دو بلده بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست
بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم
ساخت تا بانواع تجارت احتیاج [illegible] إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست
باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر دری در بندد دری
دیگر بگشاید نظم گمان مدار که گر صانع تو بکشد ارسی . که صانعم بگذارد مسبب الاسباب
بروی من در احسان اگر تو در بندی . در دگر بگشاید مفتح الابواب بعد از ذکر
مقاتله وشی با جماعه کتابیه امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا کشتن کنید ای مومنان و کارزار
کنید الَّذِينَ با آنکه لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان ندارند بخدای چنانچه باید مثل یهود که بتشبیه قایلند
و نصاری که بتثلیث معتقدند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمی گروند بروز قیامت یهود گویند
که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری که معاد روحانی اثبات می کنند
پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمی دارند
مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و آنچه حرام کرده است
رسول او یعنی محرم ساخته است آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده
وَلَا يَدِينُونَ و نمی پذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بر ایشان عطا کرده ایم
بیان الذین لا یومنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّىٰ
يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج به نسبت هر کس از ایشان

متور شود بدهند عَن يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند
یعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند
ملکون تبه بسلی فروکوبند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس با اهل کتاب
کما ثبت ملحق اند باهل کتابین و امام شافعی رحمه الله گفت که غیر از کتابی جزیه نگیرند
و امام ابوحنیفه رحمه الله فرموده که از همه مشرکان بگیرند غیر از مشرکان عرب که حکم
ایشان تحتیت یا اسلام و امام مالک رحمه الله گوید از همه کفار بگیرند مگر از مرتد که
حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ عزیر پسر خداست تعالی الله عن
ذلک علوا کبیرا و باید دانست که عزیر بن شرحیا از نسل یعقوب علیه السلام از سبط
لاوی بچهار پشت بهارون بن عمران میرسد علیه السلام و مجمل قصه او آنست که چون
حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت و بیت
المقدس را منهدم گردانید و هرکه توریت را میدانست همه را بکشت و باقی را برده
گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون خورد سال بود از خاند
وی جایی گرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافت روی به بیت
المقدس نهاد و حق تعالی در اثنای طریق در قریه ساکن آباد او را بمیرانید و بعد از
صد سال زنده گردانید چنانچه در سورهٔ بقره گذشت چون عزیر بمیان قوم آمد
تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان کردند در تفسیر امام
ثعلبی رحمه الله مذکور است که پنج قلم را میان انگشتان دست میبستند و به پنج انگشت
کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا بانجام رسید و دیگر باره شبهه کردند که چون
کسی که توریت داند و خواند در میان ما نیست چه دانیم که این توریت است یا نه
مردی در میان ایشان گفت که من از جد خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود
که من در وقتی که بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان مکان دفن کرده
نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریت را از آن محل برداشته بجمع آوردند و با نسخه
عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند

حق سبحانه توریت را بعد از صد سال در دل عزیر نهاده است و بسبب آنکه او پسر او است
پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود که در زمان
تعظیم ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند
ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست این نیز سخن محال است از انسانی که فرزند
بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی شبهه بوده
بدین جرات اقدام کردند ذَلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشان است بِأَفْوَاهِهِمْ
بزبانهای ایشان نه که برایشان افترائی کنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند
و حقیقتی ندارد يُضَاهِئُونَ مشابهت می سازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند
مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی بنی مدلج که گفتند ملائکه دختران خدا اند یا بعضی از
کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند لعنت کند خدای
بر ایشان أَنَّى يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده می شوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است
اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا خدایان
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدا را
می باید برد یا سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را نیز بخدایی میگیرند وَمَا
أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشده اند یا فرا گیرندگان ایشان بخدایی
مامور نشده اند بهیچ کاری إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنرا که فرمان برند و پرستند إِلَٰهًا وَاحِدًا یک خدا را
که در وحدانیت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ پاکست او
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه با وی شریک میگیرند يُرِيدُونَ میخواهند جهودان و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا
آنکه فرونشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا حجت
بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِأَفْوَاهِهِمْ بیاوه درایهای خویش یا بتکذیبی که بزبان
میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ و نمی پسندد خدای إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن
خود را باعلای اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و در تیسیر
معنی گفته اند شعر یرید الجاحدون لیطفئوه و یابی الله الا ان یتم نوره بیت چراغی را که

ایزد بر فروزد هر کس پف کند سبلت بسوزد پس بیان اتمام نور می‌کند و می‌فرماید
هُوَ الَّذِي او است آن خداوندی که متفضل شامل خود أَرْسَلَ فرستاد رَسُولَهُ فرستادهٔ
خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ
و بدین درست که اسلام است و ارسال او برای آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر و غالب گرداند
دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی
علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کراهت
دارند مشرکان این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد و عباد یهود و نصاری
لَيَأْكُلُونَ هر آینه میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ
و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع می‌کنند از دخول در اسلام
وَالَّذِينَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می‌نهند
زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمی‌کنند گنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة
نمی‌دهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند گنج نیست
یعنی گنجی که بر آن وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس
بشارت ده گنج نهندگان زکوة نا دهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ
روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش
دوزخ فَتُكْوَىٰ بِهَا پس داغ کرده شود بدان گنجها و درمهای سوزان جِبَاهُهُمْ
پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر آن ابرو زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای
ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده
اند و گفته اند اشرف اعضا این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه
دماغ و دل و جگر است دارند این هر سه را در آن روز معذب گردانند و گویند
هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ این است آنچه گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفس خود در دنیا امروز
سبب مضرت شماست فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید

و ذخیره کو

و ذخیره که وبال بران متفرع نباشد اعمال صالح است در امالی امام ظهیر الدین ولوالجی مذکور
که اگر دیگران خزانه مال کنند تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران گنج زر
اموال فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی بیت گنجی که درم کان دهی بهر روشنی
بهتر از گنجهای خسرو است ز آنچه داری تو متقی بردار که ان دگر روز کس دگر است
چون معاملات اعیان بعید آن اهل کتاب دایر بر ماه قمری و سال شمسی است
و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد تقریبا و سال قمری سیصد و
پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سه سال سنه ایشان سیزده ماه می‌باشد و عدد
سنه در حکم خدای دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام
بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مربوط
ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که بسته‌اند بدان
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در
حکم او و نوشته است خدای تعالی این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی که بیافرید
آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در هم
پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
این است حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ در این چهار ماه
أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور
علما بر آنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است
یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگر چه در همه اشهر ترک معاصی لازم است
اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف حرمت و درین ماهها ثواب بیشتر است چنانکه
در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با هم
در اشهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار می‌کنند وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ آورده اند که
طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال کردن

وچون سه ماه متصل حرام بود بر ایشان تنگ آمده گفتند تا سه ماه بی غارت و بی ترکتازی
تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی بر کشید و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب
خدای شما درین سال محرم را حلال کرد شاید و حرمت او را تاخیر کرد با ماه صفر
مردمان قول او قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدا درین سال
محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بود که در اثنای محاربات ایشان
ماه حرام فوت شدی حرمت او را تاخیر کردندی با ماهی دیگر و او را حلال داشتندی
و در سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرام را فرو گذاشته مجرد
عدد را اختیار کردندی و اعتبار داشتندی و این عمل را نسیء میگفتند حق سبحانه
فرمود که اِنَّمَا النَّسِیءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماه با ماهی دیگر زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ افزونی است
در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان
انضمام می یابد یُضَلُّ گمراه میکردند و حفص یُضَلُّ میخواند بصیغه مجهول یعنی گمراه
کرده میشوند بِهِ بدین عمل الَّذِینَ کَفَرُوا آنان که کافر شدند گمراهی زیاده یُحِلُّونَهُ
حلال میدارند نسیء را از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماهی دیگر را
حرام میکنند وَیُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسیء را عَامًا در سالی دیگر و همان ماه را که حلال
کرده بودند بر حرمت او میگذارند و دران سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماهی
حلال میکنند لِیُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آن ماهها که خدا
حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار میداشتند فَیُحِلُّوا پس حلال
می کنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت
زُیِّنَ لَهُمْ آراسته کرده اند شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دلهای
ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بد کردارهای ایشان را وَاللَّهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ توفیق راه
و هدایت نده هیچ گروه ناگرویدگان را و در تبیان آورده که جاهلان عرب چهار ماه را
حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میداشتند مومنان نبوده
بدان سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانان را از فرح خود سالم دارند و ایذاء آن

تنگی این

خلق زبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار زیان اضرار
نظم آزار دل خلق مجوی ای سبی تا نکشند بار بلی نیم شبی بر بال جمال خویشتن
کیه مکن کان را بشی بر بندوان را بی تن نقلست که در سال نهم از هجرت که
سرور صلی الله علیه و سلم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل
مدینه بسبب خشک سالی حمل ایال میکذرانیدند چون زمان رسید که اصحاب
کرجاو برجای اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان
بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهت طبعی در رفتن
تکاسل می ورزیدند آیه آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید مَا لَکُمْ چیست
شما را که برای اعلا کلمه دین إِذَا قِیلَ لَکُمْ چون گویند مر شما را که بجدی تمام انْفِرُوا
بیرون روید فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای و جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ گران جنبیدید و درنگ کنید
یعنی مایل شدید إِلَی الْأَرْضِ بسوی زمین اکمالی یا میل کنید بفر روعات ارض و تمام آن
أَرَضِیتُمْ آیا راضی شده اید و خورسند گشتید بِالْحَیَاةِ الدُّنْیَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از نوا
آخرت این چنین کنید و دنیا را بر آخرت اختیار کنید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَیَاةِ
برخورداری از زندگانی دنیا فِی الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِیلٌ مگر
اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ننهد برای خوردتر نظم متاع این جهان
فانی و معیوب نعیم آن جهان باقی و مرغوب چرا کس دولت باقی گذارد بنعمتهای
فانی سر در آرد إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده یُعَذِّبْکُمْ
عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک یا بکند دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی
از اسباب شاقه شما را هلاک کند وَیَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَیْرَکُمْ بقومی غیر شما
که فرمان برند چون اهل یمن و ابنای فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَیْئًا و زیان نتوانید رسانید
چیزی مر خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللَّهُ
و خدای عَلَی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از تبدیل و تغییر قَدِیرٌ تواناست إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت
ندهید شما او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانکه

در ما منی نزد و نگه داشت فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد خدای او را اذ اخرجه الذین کفروا
که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثانی
اثنین در حالتی دوم دو تن بودند آنحضرت و او اذ هما وقتی که بودند هر دو فی الغار در غار
ثور و آن غاریست بر اعلی جبل ثور الطحل در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات
زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نرسیده در عات و اهل صحاری از نزول دران فارغ
بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه
از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و سه روز دران
بیتوته فرمود و روزی دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده بدر غار آوردند
و حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانیده و جفتی کبوتر وحشی را
امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید که قیل
ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم بیت شد دو سه تاری که عنکبوت
تنیدش بر در آن غار پرده دار جستند القصه کفار بدر غار رسیدند آن حالات که
بر خلق مقام از انام داشت مستور عن غار شدند و صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند ما را ببیند خواجه کاینات فرمود که
ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اذ یقول چون گفت
پیغمبر لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله معنا بدرستی که خدای معنا بامانت بنصرت
و یاری و عصمت از عوادی فانزل الله پس فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب
آرامش است علیه بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق بجهت آنکه از روی شفقت بر حال
آنحضرت نیات مضطرب بود و شیخ فریدالدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق
رضی الله عنه فرموده نظم خواجه اول که اول یار اوست ثانی اثنین اذ هما فی الغار
اوست چون سکینه بد ز حق منزل برو گشت مشکلهای عالم حل برو وایده و قوت
داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملایکه که شما لم تروها ندیدید ایشان را یعنی
فرشتگان فرستاد تا در غار حراست و محافظت او نمودند یا مراد ملایکه که منزل شدند

بیتوته شب گذرانیدن

در بدر و احزاب

در بدر و احزاب و حنین وجعل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنان را که کافر شدند السفلی
فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت وکلمة الله هی
و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدر
تر است والله عزیز و خدای غالب است بر عزیز کردن اهل توحید را حکیم داناست بخوار ساختن
اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما آنحضرت را
جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه دران محل که با وی کس بیش نبود
و تمام صناوید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش
بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت من است و ما النصر الا من عند الله
نظم یاری از من جو نه از خیل و سپاه باز با من گوی ونی با میر و شاه هر که را
یاری کنم برتر شود هر که را دور افکنم ابتر شود انفروا بیرون روید بغزوه تبوک
خفافا سبکباران وثقالا و گران باران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوال است
حاصلش آنکه مراد سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران
یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و سلحان یا عذبان و کدخدایان یا
لاغران و فربهان یا نشاطان و غمگساران سلمی رحمه الله میگوید سبک روحان
بر مکان طاعات و گرانان از مباشرات مخالفات امام قشیری رحمه الله میگوید
خفاف آنانند که از بند شهود ما سوی آزاد باشند و ثقال ایشانند که بقید تعلق
مقید باشند در بحر المعانی آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت براه
سلوک در آمده و ثقال سالکانند به پرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده
هر دو طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش راه می برد
آنکه بپای سیر دور جذب می عالمی زیر پی میکند و آنکه ببال اقبال می پرد بیک لحظه
مشاهده ما سوی طی کند مثنوی مرد عارف چون بدان پر می پرد دردمی از
نه فلک می بگذرد سیر زاهد هر دمی یک روزه راه سیر عارف هر زمان تا
تخت شاه در اسباب نزول مذکور است که جمعی به بهانه ضایع شدن ضیاع

و پیشانی کارهای این جهانی داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر
ایشانرا قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آسانکه سبکید از بار مال و عیال
و آسانکه گرانید با حمال اشتغال وجاهدوا و جهاد کنید باموالکم بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح
کنید وانفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم
این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد
ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مردمانرا بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان
سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمانرا بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر
اصحاب و مهاجر بودند و بعضی ضعفا مومنانرا گران آمد اما فرمان حضرت
و حکم رسول را برهوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت تخلف طلبیدند
و آنها منافق بودند و در شان ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه ترا خوانده ای
بدان دعوت یعنی عرضا متاعی آسان قریبا نزدیک بهر اگرفتن وسفرا قاصدا و سفری
میانه لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت و لیکن دور شد
علیهم الشقة برایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که
سوگند خورند بخدای این خبر از مغیبات و آنست که قبل از وقوع بیان میکند که
چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا
اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی لخرجنا هر آینه بیرون می آمدیم معکم با شما
و در مرافقت موافقت می نمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند
دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند والله یعلم و خدای میداند انهم بدرستی که ایشان
لکاذبون هر آینه دروغگویانند عفا الله عنک دعاست حق تعالی پیغمبر خود را میگوید عفو کند
خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی ٤
وقوع خطای از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او گوید غفر الله لک یا در جواب
عاطس حامد گوید یرحمک الله و برخی برآنند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعضی

ستارزنان ۱۰

مستاذنان را اجازت تخلف دادی حق سبحانه آنرا عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد
یعنی در گذرانید خدای از تو لم اذنت چرا دستوری دادی از باز ایستادن لهم
مر ایشانرا و عذرهای حیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که باجازت مبادرت
نمی نمودی حتی یتبین تا وقتی که روشن می شد لک مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست
گفتند در اعتذار وتعلم الکاذبین و تو میدانستی دروغگویانرا لایستاذنک دستوری
نمی طلبند از تو الذین یؤمنون آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بالله بخدا والیوم الآخر
و بروز بازپسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود
والله علیم و خدای داناست بالمتقین به پرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک جز این
نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین لایؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله
والیوم الآخر بخدا و بروز آخر وارتابت قلوبهم و در شک افتاده است دلهای ایشان
یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون
سرگردان میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بجانب
غزوه لاعدوا هر آینه آماده میکردند له برای خروج عدة آن ساز و برگ که در
بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره الله و لیکن کراهیت داشت خدای
و ناپسندید انبعاثهم برانگیختن ایشانرا درین سفر فثبطهم پس باز داشت ایشانرا
و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها
مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گوینده
این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم با بعضی از ایشان یا بعضی بیکدیگر
و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن
ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمده در مقابل ثنایب نزول کرد و چون لشکر
اسلام از آن منزل یا از منزل دیگر کوچ کردند وی با مردم
خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید فرمود

که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت داریم که از شر اشرار خلاص شدیم
وحی سبحانه موافق نزول آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی
فیکم در میان شما ما زادوکم نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر
ولا اوضعوا و هر آینه در می ساختند خلالکم در میان شما سخن چینی و غمازی و افساد
ذات البین یبغونکم الفتنة می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما یا افکندن بیم
یا شما را از جنگ رو بیان می ترسانیدند وفیکم و در میان شما سماعون لهم مجالس
مرایشان را که خبر شما بدیشان می رسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران
یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا
من قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند
یا اهل یثرب لا مقام لکم وقلبوا و بگردانیدند لک الامور برای تو کارها را یعنی بحیله و حیل
در ابطال امور تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد نصرت الهی وظهر و غالب شد امر الله
کار خدا بکار ایشان یا دین تو بلندی یافت وهم کارهون و ایشان ناخواهندگان اند
نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست بیت
چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جلاد بنی
الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شایبه قتال اهل روم میل کنی و از ایشان
سریها و خوب رویان کنیزکان بگیری جد بن قیس گفت که انصار میدانند که من
مشغوفم بزنان می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد
و در فتنه افتم آیه آمد که ومنهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده
مرا در تخلف ازین غزوه ولا تفتنی و مرا در فتنه میفکن الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه
سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشان است وان جهنم و بدرستی که اسباب دخول
دوزخ لمحیطة فرا گرفته است و احاطه کننده بالکافرین بناگرویدگان ان تصبک اگر برسد

ترای محمد

ترا ای محمد در بعضی از غزوها حسنة نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم
اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وان تصبک و اگر برسد بتو در برخی
حینها مصیبة جراحتی و شکستگی چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی
خودپرستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم ما امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش
ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم ویتولوا و برگردند از مجلسهای تحدث
وهم فرحون و ایشان شادمان باشند بشماتت بالمصیبة خود قل بگوای محمد
لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ
از غنیمت و هزیمت و خیرا و شرا و دولت و نکبت هو مولینا اوست یار ما و سازنده
کار ما وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل
بر خدای حصول مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و محنتها
قل بگوای محمد مرایشان را که هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید
بما رسیدن الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو نصرت اگر کشته شویم و شهادت اگر کشته
شویم ونحن و ما نتربص بکم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز بد ان یصیبکم الله که برساند
خدای بشما بعذاب من عنده عذابی از نزد خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک گردید
شما او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که برشما را السیف کفر بقتل رسانیم
فتربصوا پس انتظار برید آنرا که ما میخواهید انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما
منتظرانیم آنرا که شما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم گفت من اجازت تخلف میطلبم و آمدن من بحرب بنی الاصفر
امانت ترا اموال خود مدد کاری نمایم آیه آمد که قل بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید
امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طوعا خواه بطوع و رغبت او کرها و خواه بکره و
نفرت بهیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی که
شما هستید قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول
نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان

رجف لرزش زمین

خسف فرو بردن زمین [illegible]

نفقاتهم نفقهای ایشان الا انهم مگر آنکه ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای وبرسوله و برسول او
ولا یاتون الصلوة ونمی آیند بنماز و جماعت الا وهم کسالی مگر ایشان کاهل باشند یعنی
بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و اراده ولا ینفقون و نفقه نمی کنند
در راه خدای الا وهم کارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه می کنند زیرا که باور
آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب بیمی نمی ترسند فلا تعجبک پس عجب
ترا نیارد و شگفت نیارد و خطاب با آنحضرت است و مراد امت اند یعنی مؤمنان را نمی باید که
متعجب گردانند شمارا اموالهم مالهای منافقان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان
چه کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشانرا انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای
لیعذبهم تا عذاب کند ایشانرا بها بدان فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بسبب تعب
و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وتزهق انفسهم
و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وهم کافرون و ایشان کافر
باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان را دستگیرد و نه فرزند بفریاد ایشان رسد رباعی
چون مرگ کشد گردن گردان در بند * نتوان بستیزه جان از آن خم کند * وان لحظه که
اجل از پای فکند * نه مال بفریاد رسد نه فرزند ویحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای
انهم لمنکم که ایشان از جملهٔ شمااند یعنی از اهل اسلام اند وما هم منکم و نیستند ایشان
از شما بجهت ابطال کفر ولکنهم و لیکن ایشان قوم یفرقون گروهی اند که می ترسند
از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان می کنید پس بتقیه اظهار اسلام
می کنند لو یجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا
جزیره او مغارات یا در کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید
لولوا الیه هر آینه روی می گشتند بدان از ترس شما وهم یجمحون و ایشان می شتابند
شتافتنی که هیچ کس باز نگرداند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را
نمی بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد که عدل می کند آیه کریمه

ومنهم و از منافقان من یلمزک کسی هست که عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقات گویند
این آیه در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود نازل شده و آنکه
که وقت قسمت غنایم حنین که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بجهت تالیف
قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد او بران طعن کرد یا طلای
غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا بچهار کس
از اشراف عرب عطا فرمود جرات نموده با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت
اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و
آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را و قوم او را مارقین نام نهاد و لعنت کرد و در ینابیع مذکور
که علی را رضی الله عنه فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید
خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه
با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب
کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرده و غرضش
جز نفع خود نبود چنانچه میفرماید فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات
چندانکه دلخواه ایشان باشد رضوا پسندند آن قسمت را وان لم یعطوا منها و اگر داده
نشوند از آن بموجب اراده ایشان اذا هم یسخطون ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند
ولو انهم رضوا و اگر ایشان پسندند ما آتاهم الله آنچه داد ایشانرا خدای ورسوله و فرستاده
او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند وقالوا و گویند حسبنا الله بس است مارا
فضل خدای سیؤتینا الله زود باشد که بدهد مارا خدای من فضله از فضل خود غنیمتی دیگر
ورسوله و فرستاده او نیز عطا کند مارا بیشتر ازین که حالا طمع بوده انا الی الله
براستی که ما بخدای راغبون بازگردندگانیم و امیدوارندگان هر آینه این بهتر باشد
ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع دران موجب محنت سلمی
از ابراهیم ادهم قدس الله سره نقل میکند که هرکه بمقادیر خرسند باشد از غم و
ملال باز رست بیت رضا بداده بده وز جبین گره بگشای * که بر من و تو در

اختیار نکنی داشت و در همین معنی فرموده **بیت** بشنو این نکته که خود را از غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی پس بیان مصارف صدقات میکند و میگوید
مر آنجا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قسمت غنایم کرده بس صواب بوده انما الصدقات
جز این نیست که صدقات یعنی زکوة للفقراء مر درویشانراست والمساکین و بیچارگان را
امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت
در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد و امام شافعی
رحمه الله بر عکس اینست والعاملین علیها و دیگر عمل کنندگان زکوة را یعنی جمعی که سعی کنند
در تحصیل آن والمؤلفة قلوبهم قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام
آورده اند اما مبنای ایشان هنوز خالص نشده پس جهت تألیف دل ایشان
باسلام ایشانرا محظوظ باید ساخت و مؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت
سید صلی الله علیه وسلم نظر بر الفت دلهای ایشان بر دین حق و ترغیب اسلام
امثال ایشانرا از غنایم حنین قسمت کامل داد چون ابو سفیان و عیینه بن حصین
واقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم مؤلفة قلوب برای این اغراض بود
که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده
است وفی الرقاب و دیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان
از ربقه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد و در ادای عوض
کتابت او را بزکوة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که مال
زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد والغارمین و دیگر وامداران مفلس که برای خود قرض
گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده وفی سبیل الله و دیگر برای صرف نمودن
در راه خدای یا که نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان
و گفته اند ساختن پل و رباط نیز ازین جمله است وابن السبیل و دیگر برای راه گذاری
که از مال خود دور مانده باشد حتی سهمها نه برای این جماعت فرض کرده است
زکوة را فریضة فرض کردنی من الله ثابت از نزدیک خدای والله علیم و خدای

دانا

و اما است مستحقان حکیم حکم کننده است بنسبت بر وجهی که شاید و باید **نظم** حق تعالی
چون در قسمت گشاده هرکس را بحظی بالست داده سنت واقع اندران قسمت غلط نبوده
برای رضا خواهی سخط آورده اند که جلاس از اصحاب او چون رفاعه و سماک
و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله
علیه وسلم خالی نبود در خلا آنحضرت را بجزبانها که زبانها را خدا ادای آن نسبت میکردند
یکی گفت خاموش باش که اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد گوش
شنوا دارد و ما هرچه بخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند خوریم که نگفته ایم باور میکند
و نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانانرا با منافقان در میان نهادی
چون او را منع کردند گفت محمد مردی سخن شنو است یعنی با ثبات هرچه میگوییم قبول کند
آیه آمد ومنهم و از منافقان الذین یؤذون النبی آنانکه می آزارند پیغمبر را ویقولون و میگویند
که هو اذن او مردی گوش شنو است که هرچه با او میگویند استماع میکند قل بگو ایشانرا
که او اذن خیر لکم گوش شنونده خیر است شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی عیب
میگویید یک شنونده و قبول کننده نیکویی است یؤمن بالله تصدیق میکند خدای را در هرچه
گفت و میگوید ویؤمن للمؤمنین و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان بجز قبول برساند
بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة و او رحمت است للذین آمنوا مر آنکسانرا که اظهار ایمان
کردند منکم از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما را بلکه
اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق مینماید والذین یؤذون
و آنانکه می آزارند بقول و فعل رسول الله فرستاده خدای را لهم مر ایشانراست عذاب الیم
عذاب دردناک در آخرت یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای لکم برای شما ای مسلمانان
برانکه منافقان نیستند لیرضوکم تا شما را خشنود گردانند از خود والله ورسوله و خدای و رسول او
احق سزاوارترند ان یرضوه آنکه خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را چه خشنودی
وی رضای رسول است و گفته اند خدای را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضاین دارد
یعنی خشنودی خدای او البته خشنودی اوست یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس خدا

ورسول را خشنود باید ساخت ان كانوا مؤمنين اگر هستند مومنان چنانکه گمان می برند الم يعلموا
آیا ندانسته‌اند که انه من يحادد الله آنکه هرکس خلاف کند با خدای ورسوله و با رسول او و از حد در
گذراند فان له پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نار جهنم آتش دوزخ خالدا فيها جاوید
جاوید باشد دران ذلك آن خلود در دوزخ الخزي العظيم رسوای بزرگ است در کتاب
مجول از قول مجاهد آورده که منافقان درمیان یکدیگر سخن خدا را سخن آزمای می کردند و
میگفتند و نفوس بس بسخن استهزا سخنان ادا می کردند و بعضی از ایشان می گفتند که چه
بودی که ما را اصحاب تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی
این آیه نازل شد يحذر المنافقون حذر می کنند منافقان ان تنزل عليهم ازانکه فرود آید و نازل شود
بر مومنان سورة سوره از قرآن تنبئهم که بیاگاهاند آن سوره مومنان را و خبر دهد بما في
قلوبهم بانچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قل استهزؤا بگوای محمد ایشان را که ازروی …
امر توبیخ و تهدید است یعنی استهزا کنید که جزا خواهید یافت جزاء آن که برای تفضیح
شما ان الله بدرستی که خدای مخرج ظاهر کننده است ما تحذرون آنچیزی را که حذر می کنید
از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک
ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت صلوات الله وسلامه علیه وسلم
میرفتند و میگفتند ببینید این مرد یعنی محمد را که میخواهد که حصارهای شام را بگیرد و قصور
و ملک آن دیار مسخر سازد این سخن بنور نبوت در باطن آنحضرت ظاهر شد
با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار
نمای که چه می گفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتید عمار یاسر رضی الله عنه
پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت آمده عذر آوردند که ما سخنی بر سبیل …
و بازی چنانچه دأب رهگذران باشد میگفتیم آیه آمد که ولئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد
ایشان را که چه می گفتند ليقولن هر آینه گویند انما كنا جز این نیست که بودیم ما که میساختیم
نخوض خوض میکردیم درآنچه می گفتیم قل بگو ایشان را بر سبیل توبیخ ابالله آیا بخدا
وآياته و بسخنان وی ورسوله و بفرستاده وی كنتم تستهزؤن بودید که استهزا میکردید و …

ربع ثمن

در نوع از سخنان بر نهج … و بازی کلام

با نشان نیز

با ایشان بگوید لا تعتذروا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قد كفرتم بدرستی که اظهار
کفر کردید بطعن در رسول خدای صلی الله علیه وسلم بعد ایمانكم بعد از آنکه اظهار ایمان
کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة از گروهی منكم از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر
بود از ایشان که توبه کرد و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب
ع یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طائفه دیگر را بانهم كانوا بسبب آنکه هستند مجرمين
گناهکاران با صرار بر نفاق المنافقون مردان منافق که سیصد تن بودند والمنافقات و زنان منافقه
که صد و هفتاد تن بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه یکدیگرند
در نفاق و شقاق يأمرون بالمنكر میفرمایند یکدیگر را بکار زشت که کفرست یا معصیت
یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وينهون و باز میدارند عن المعروف از نیکوئی که ایمانست
یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت ويقبضون أيديهم و فرا می گیرند دستهای
خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات
و تسلی از بوده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله ترک کردند طاعت
پروردگار خدا را فنسيهم پس فرو گذاشت عذاب ایشان را و باز داشت فضل خود از ایشان
ان المنافقين بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان
از دایره ایمان وعد الله المنافقين وعده داده است خدای مردان منافق را والمنافقات و زنان
منافقه را والكفار و کافران را از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خالدين فيها جاوید
باشند دران هي حسبهم آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت ولعنهم الله و دور
کرده است خدای ایشان را از رحمت خود ولهم و مر ایشان راست در آخرت عذاب
مقيم عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذاب پیوسته دارند که آن بیت
نفاق و رنج حسرت است ای آنکه زشت حالی بد روزی در باطنت آتش
حسد افروزی و در … شعله غم بیشتر است می سوز در آن شعله که خوش میسوزی
كالذين ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند من قبلكم پیش از شما یعنی امم ماضیه
كانوا اشد بودند سخت تر از شما قوة از روی قوت یعنی بیش از شما قوی تر بودند

واکثر اموالا واولادا و بیشتر بودند از روی مال و فرزندان بهره برداشتند فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز بهره
گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند
من قبلکم پیش از شما بخلاقهم به بهره خویش وخضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل
کالذی خاضوا چون خوض کردگان که خوض نمودند و بران رسیدند اولئک آن گروه
حبطت نابود شد و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و
فرزندان با ایشان وفا نکرد والآخرة و در آخرت که ثوابی بران عمل مترتب نگشت
واولئک و آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در هر دو جهان الم یأتهم آیا
نیامد بایشان یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه محجور بودند
نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح گروه نوح که بطوفان
غرق شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وثمود و قوم ثمود که برجفه و صیحه
مرده شدند وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود بنیش پشه
زهر هلاک چشید واصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب علی نبینا و علیه السلام بودند
که بعذاب یوم الظله معذب گشتند والمؤتفکات و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط
علیه السلام که بچند نوع هلاک شدند اتتهم رسلهم آمدند بدیشان فرستادگان ایشان
بالبینات با حجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم
که ستم کند برایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان
انفسهم یظلمون که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون
و مردان مومن والمؤمنات و زنان مومنه بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان
برخی دیگرند در تعاون و تناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست
وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و گناه است ویقیمون الصلوة و بپای میدارند
نماز را بشرائط آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان ویطیعون الله و فرمان
برند خدای را ورسوله و پیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که
رحمت کند خدای برایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست هرچه خواهد کند حکیم

ایشان بیش از
شما بودند فاستمتعوا پس
بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود
از لذتهای دنیا و از مال و
فرزندان

انما السبیل

وانما است بوضع ستی در موضع او وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات مردان مومن و
زنان مومنه را جنات تجری بوستانها که شامل بر جوی که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان
آن جویها خالدین فیها جاوید باشند در آن ومساکن طیبة و دیگر وعده داد ایشان را بجایهای
پاکیزه و خوش فی جنات عدن در بهشتهای پاینده جنات عدن علم شهریست در بهشت که
چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی میگوید بهترین بیت
در جنت که بوستانها او بر هر دو کنار اوست ورضوان من الله و خشنودی از نزد حق تعالی
بوستان اکبر بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدء جمیع سعادات و منشأ
تمام کرامات رضای حضرت عزتست و مودی به نیل وصال و فوز لقا و مطالع
محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه و شام و سحرگاه جز رضای حضرت احدیت
مطلوبی نیست نظم کی بخواهد از تو جنت و حور یکی خواهد که از دوزخ شود دور
ولیکن ما نخواهیم این و آن هیچ مراد ما همین خشنودی تست چو تو خشنود گشتی
ور دو عالم همین مقصود بس والله اعلم و در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه
خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک پس
فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کردی
بما آنچه هیچ یکی از خلق خود عطا نکردی حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر
ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز تواند بود که از اینها فاضلتر باشد
خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم و از مضمون
حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک آن خشنودی هو
الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعم دنیا در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت با او
محقر است ع یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان
بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشتی کن بر
برایشان در حیات و ممات ومأویهم جهنم و بازگشت اینها همه دوزخ است وبئس المصیر
و بد بازگشتی است دوزخ آورده اند که بوقت تنها از غزوه تبوک جلاس بن

برادر ادکوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تغیر مردم ازان سخن گفت
اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما ازین دراز گوشان که سواریم بدتر باشیم پسر زن او
مصعب آن سخن را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید و آنحضرت جلاس را
طلبیده بحضور مصعب ازان مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام مصعب
مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من ازان معلوم گردد
حق سبحانه آیه فرستاد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلق ما قالوا نگفته اند آن سخن
ولقد قالوا و بدرستی که گفته اند کلمة الکفر کلمه کفر را که طعنه زده اند در دین و شک آورده اند در کلام
سید المرسلین وکفروا وکفر ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا و قصد
کردند بما لم ینالوا بانچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اجلای مهاجران
رضی الله عنهم بوده از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و پادشاهی دارند
وما نقموا و کینه نداشتند با رسول و مومنان الا ان اغنیهم الله مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را
ورسوله و فرستاده او من فضله از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند
چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید ببرکت آنحضرت غنایم
بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند پس موجب عداوت نساختند مگر آنکه
مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود و حضرت صلوات الله وسلامه علیه
فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و توانگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت
از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه وسلم اینجا تعریض میکوید که سبب این کینه و
دشمنی نیست مگر آن توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد آن
بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشان را وان یتولوا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق
یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن
والاخرة و در آخرت بسوختن وما لهم فی الارض و نیست ایشان را در زمین من ولی هیچ دوستی که
دست گیرد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از
نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان امت محسوب است آورده اند که ثعلبه انصاری که

از زهاد و صحابه بود ملازمت حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای درخواهد تا او را توانگر گرداند چند الحاح حضرت
او را پند داد که ازین دعا در گذر سود نبخشید ناچار حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از خدای درخواست تا او را توانگر گرداند و مال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسیده
حق سبحانه برگوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند
روی بادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه
نمی توانست آمد بالاخره ازان نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد سید
کاینات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بنزدیک
وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بران داشت که از فرمان نبوی
سرکشی کرده گفت آنکه محمد صلی الله علیه وسلم از ما می طلبد جزیه است پس زکوة
نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب گشتند و این آیه نازل شد که ومنهم و از اهل
نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای عهد کرده که لئن آتانا اگر بدهد خدای ما را
من فضله از فضل خویش مالی لنصدقن هر آینه که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم ولنکونن
و هر آینه که باشیم تصدیق من الصالحین از جمله نیکان و شایستگان فلما آتاهم پس آنگاه که
داد ایشان را مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بان و حق
خدای ندادند وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون و ایشان اعراض
کنندگانند از امر و فرمان فاعقبهم پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوة مر
ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد الی
یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آن را و آن روز قیامت باشد بما
اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از
تصدق و صلاح وبما کانوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند
الم یعلموا آیا نمیدانستند مخالفان این وعده ان الله یعلم آنکه میداند خدای سرهم آنچه
نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد ونجویهم و آنچه راز میگویند با یکدیگر

گران و کوهی سخت جزا است [أن الله] و آیا نمیدانند که خدای [علام الغیوب] بر داننده نهانها
و پوشیدهاست و در این آیه تهدید عظیم است [بیت] مکن اندیشه عصیان چو میدانی
که میداند میبین در روی این و آن تو میدانی که می‌بیند نقل است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و صدیق رضی الله
عنه از و هر چه داشت بیاورد و فاروق رضی الله عنه نصف از اموال خود بدفعه
کرد و ذو النورین رضی الله عنه سیصد شتر بکمل جهاز بسته بداد و هزار مثقال طلا
نیز و سیم آورد و عبد الرحمن عوف رضی الله عنه چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم
صدقه نمود و هر یک مثل عباس و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه رضی الله عنهم مبلغی مال
آورد و چندان همه نزد آنحضرت مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما
که دو هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری
صاعی خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده‌ام و دو صاع
خرما باجره من دادند یکی برای عیال خود نگه داشته‌ام و یکی آورده حضرت فرمود
تا آن صاع بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز
لمز و غمز کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدای و رسول او
از صاع ابو عقیل بی نیاز اند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات
چیزی بستاند آیه نازل شد که [الذین] آنانکه [یلمزون المطوعین] عیب میکنند افزون دهندگان را
[من المؤمنین] از گروندگان [فی الصدقات] در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را
که بریا نسبت میدهند [والذین لا یجدون] و آنان را نیز عیب میکنند که نمی یابند [الا جهدهم]
مگر اندازه طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او
مستغنی اند [فیسخرون منهم] پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند
با ایشان [سخر الله منهم] جزا دهد خدای ایشان را بر سخریه ایشان [ولهم] و مر ایشان راست
[عذاب الیم] عذابی دردناک بر آن سخریت و استهزا که میکنند در انوار آورده که پسر
عبد الله بن ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان خالص بود

در مرض بود و از حضرت رسالت پناه صلوات الله درخواست آن نمود که برای
پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت برای ابن ابی استغفار کرد و آیه آمد که [استغفر لهم]
استغفار کن برای ایشان که منافقانند [او لا تستغفر لهم] یا آمرزش مخواه برای ایشان
مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند [ان تستغفر لهم] اگر آمرزش خواهی
برای ایشان [سبعین مرة] هفتاد بار [فلن یغفر الله لهم] پس نمی آمرزد خدای ایشان را
آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیه آمد که [سواء علیهم استغفرت لهم ام لم
تستغفر لهم لن یغفر الله لهم] سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه دیگر بجهت
منافقان استغفار نکرد و از اینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر است
نه تحدید [ذلک] آن عدم قبول استغفار در حق ایشان [بانهم] بسبب آنست که ایشان
[کفروا بالله] کافر شدند بخدای [ورسوله] و برسول او [والله] و خدای [لا یهدی القوم الفاسقین] راه
ننماید مقصود گروه فاسقان را یعنی متمردان را در کفر خویش [فرح المخلفون] شاد شدند باز
پس ماندگان از غزو [بمقعدهم] به نشستن خویش [خلاف رسول الله] بر خلاف رسول خدای
[وکرهوا] و کراهت داشتند بکراهیت عقیدت [ان یجاهدوا] آنرا که جهاد کنند [باموالهم
وانفسهم] بمالها و نفسهای خود [فی سبیل الله] در راه خدای که ذراعت و تن آسانی طلبیدند
[وقالوا] و گفتند مر مومنان را که [لا تنفروا] بیرون نروید بدین غزو [فی الحر] در گرما خود
نرفتند و خواستند که مومنان را نیز تنفیر کنند [قل] بگو ای محمد ایشان را که
[نار جهنم] آتش دوزخ [اشد حرا] سخت تر است از جهت حرارت پس ایشان بآن
و ایشان به مخالفت مستحق سوختن در آن حرارت شدند [لو کانوا یفقهون] اگر باشند
که بدانند که مال ایشان میان آتش است [فلیضحکوا] پس باید که بخندند [قلیلا] اندکی
[ولیبکوا کثیرا] و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند
بر آنکه لازم است که در حقیقت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد
و میشاید که خنده و گریه کنایه از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند
یعنی فرح ایشان نامی باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور [جزاء] پاداش دهیم

خدای ایشان را بر وی ش داوری بما کانوا یکسبون بآنچه بوده‌اند که کسب میکردند از نفاق و سیء
اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز آرد خدای ترا از مدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی از منافقان
متخلف فاستأذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزو دیگر بعد از
تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون نمی آیید خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون مباشید معی
با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار مکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که
شما رضیتم خرسند شدید بالقعود به نشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزو
تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره مع الخالفین با زپس ماندگان که قابلیت کارزار
ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است
از هر تردامنی این کار زیبا نیاید و نامردی را در مبارزت مو کرمی نهد اشعار
نظم یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر ٭ یا چو مردان اندرآی و گوی در میدان فکن
آورده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت
و او از آنحضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند بعد
من حاضر شده بر من نماز گزاری و مرا آمرزش طلبی حضرت پیراهن خود بوی داد
و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گزارد فاروق رضی الله عنه دران باب
اضطراب بسیار نمود و مساوی او با یاد حضرت میداد و چون عازم شد جبرائیل این
آیه آمد و گویند بعد از آنکه نماز گزارده بود نازل شد که ولا تصل و نماز مگذار
بر هیچ یکی علی احد منهم از منافقان که بمیرد هرگز ابدا ظرف لاتصل باشد و گفته‌اند
ظرف مات یعنی چون کسی که برکفر بمیرد احیای او برای ابد نیست نه برای
تبع پس گوئی که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم و مایست
علی قبره بر سر گور وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که
منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند ورسوله و برسول وی و
که فرمان برداری نکردند وماتوا و مردند وهم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند
از طریق ایمان ولا تعجبک و باید که ترا بعجب نیارد مراد امت اند و خطاب با آنحضرت

وث ایام

فی ذلک

یعنی در عجب نیندازد شما را اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است واولادهم و فرزندان
ایشان اگرچه قوی و با اقتدار اند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان
یعذبهم بها آنکه عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت
آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان
همواره بمحنت و مشقت گرفتار شوند بیت زدام مشقت خلاصش مباد ٭ که از بهر دنیا مشقت کشید
وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون و ایشان کافر
باشند یعنی برکفر از جهان بروند درویشی مکنت اغنیا اشقی الاشقیا اند با کف
جمع می کنند با نواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند با صناف محنت و مشقت
و با آخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت قطعه در اول چو خواهی کنی مال
جمع ٭ بسی رنج بر خویش باید گماشت ٭ پس از بهر آن تا بماند بجای ٭ بشب و روز
می باید پاس داشت ٭ وزین جمله آنحال مشکل‌تر است ٭ که آخر بحسرت بباید گذاشت
واذا انزلت و چون فرو فرستاده شود سورة سوره از قرآن تمام یا بعضی چه سوره را
بهر دو اطلاق می کنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل کرده شد ان آمنوا بالله باینکه ایمان آرید
بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او استأذنک دستوری جویند
از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال و توانائی منهم از منافقان
وقالوا و گویند ذرنا بگذار ما را و با خود بلشکر مبر نکن تا باشیم مع القاعدین با نشستگان
در خانها رضوا خرسند شدند و راضی گشتند بان یکونوا بآنکه باشند مع الخوالف با زنان
و پس ماندگان وطبع و مهر نهاده شده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان از سبب نفاق
فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند آنچیزی را که در جهاد است از انوار سعادت
و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای
والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده‌اند معه با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد
کردند باموالهم وانفسهم بمالهای و نفسهای خود واولئک و آن گروه لهم الخیرات مر ایشان راست
نیکوئیها هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی

ذلک و آن قوم هم المفلحون ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم
آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار زیر درختان
انهار آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ذلک آنست الفوز العظیم رستگاری
بزرگ و فیروزی تمام وجاء المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان
من الاعراب از بادیه نشینان یعنی بنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت
عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند با نکه اگر ما غزا کنیم بنی طی اهالی و مواشی
ما را غارت میکنند و این عذرها گفتند لیؤذن لهم تا دستوری دهند مر ایشان را
در تخلف وقعد الذین و بنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای ورسوله و با رسول او
در ادعای ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و عذر نیز نکردند سیصیب الذین
کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم
عذابی دردناک بقتل در دنیا و حرق در آخرت لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان و عاجزان
ولا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون
چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه و بنی عذره
حرج هیچ گناهی اگر باز ایستند از غزو اذا نصحوا چون نیکوخواهی نمایند
و فرمان برند لله ورسوله مر خدای و رسول او را و نصح اسلام فعلست یا خلاص نیت ما
علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ عتابی و ملامتی والله غفور
و خدای آمرزنده است آنرا که تقصیر کند از غزو باز ماند رحیم مهربانست که معذورانرا
رخصت فرمود ولا علی الذین و هیچ معاتبی نیست بر آنانکه در ماندگی اذا ما اتوک
چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا سوار کنی ایشانرا ستوری و با خود ببری
قلت گفتی تو که در این وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه چیزی که سوار کنم شما را بر آن
تولوا برگشتند از پیش تو واعینهم و چشمهای ایشان تفیض من الدمع روان میشد از اشک
یعنی اشک از دیدهاشان میریخت حزنا از روی اندوه الا یجدوا بجهت آنکه نمی
یافتند ما ینفقون آنچه خرج کنند دران سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان

سخت تن

سخت تن بودند که در کار و بنوبت نزد آمده گفتند یا رسول الله ما را رغبت جهادست و پیاده
مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرمود که آنچه می جوئید نمی یابم ایشان گریان از پیش حضرت بیرون آمدند و ابن
عمرو عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس
حق تعالی میفرماید که برین نوع اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست
که معاتبت و ملامت علی الذین بر آنانست که یستأذنونک از تو دستوری میخواهند
در باز ایستادن وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است
رضوا بان یکونوا راضی شدند بانکه باشند مع الخوالف با زنان و کودکان وطبع الله و مهر نهاد خدای
از خذلان علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند خامت عاقبت خود را
و نمی بینند که برین نافرمانی چه مترتب است یعتذرون اعتذار خواهند کرد منافقان
الیکم بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز گردید از تبوک
الیهم بسوی ایشان و بمدینه باز آیید قل بگوای محمد مر ایشانرا لا تعتذروا عذر مخواهید
بعذر دیگر که به برای آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت
آنکه قد نبأنا الله بتحقیق خبر داده است ما را خدای من اخبارکم از خبث رشما و احوال شما که چه بود خبث نیت
و فساد شما چه بود وسیری الله و زود بیند خدای عملکم کار شما را ورسوله و فرستاده او نیز
خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بران ثبات میورزید ثم تردون پس بازگردانیده
خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است
بر شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که میکردید از کتمان
نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود سیحلفون بالله زود باشد که
سوگند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون باز گردید از سفر الیهم بسوی ایشان
و از عجایب قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس
و امثال او که بعد از رجوع حضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کرده
که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید

الجزء الحادی عشر من اجزاء الثلثین

بگردید اند از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را
انهم رجس بدرستی که ایشان پلید اند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب میل توبه و انابت است
در حق ایشان مفید نخواهد زیرا که خبث ایشان پذیرنده تطهیر نیست وماویهم جهنم و جای ایشان
دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جزاء برای پاداش بما کانوا یکسبون بآنچه
بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون سوگند میخورند منافقان لکم
برای شما لترضوا تا بدان خشنود شوید عنهم از ایشان و از تو حق سبحانه شود ذاتی
بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای تخلف نکند و جد بن
بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه همین نوع سوگند خورد حق سبحانه فرمود
که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای فان ترضوا پس اگر خشنود
شوید عنهم از منافقان دروغ گوی فان الله پس بدرستی که خدای لا یرضی
خشنود نمی شود عن القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را
سود ندارد و مراد از آیه نهی مومنان است که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان
فریفته نگردند الاعراب بادیه نشینان مراد بنو تمیم و اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه
نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اشد کفرا ونفاقا سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی
نفاق و کفر ایشان از اهل حضر سخت تر است بجهت آنکه متوحش اند و صحبت اهل و با اهل علم
نشست و خاست نکرده اند واجدر و سزاوارترند الا یعلموا بآنکه ندانند حدود ما انزل الله
اندازهای که خدای تعالی فرو فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن و شرایع
والله علیم و خدای داناست باحوال ایشان حکیم حکم کننده از حکمت با اعمال ایشان
ومن الاعراب و از منافقان اهل بادیه من یتخذ کس هست که فرا گیرد برای شمار یعنی شمار کند
ما ینفق آنچه نفقه نماید و صدقه دهد مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را
غرامتی می شمارد چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق می کند ویتربص
و انتظار میبرد بکم الدوائر بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام گشت
مبدل شود و روزگار بمسلمانان برگردد تا از انفاق خلاص یابند علیهم دائرة السوء بر ایشان

یاوگردش

یا وگردش بد روزگار بر ایشان منقلب شود والله سمیع و خدای شنوا است آنرا که بزبان می آرند
علیم داناست بآنچه در دل پنهان میدارند ومن الاعراب و از اهل بدو من یؤمن کسانی هستند که ایمان
آرند بالله بخدای والیوم الآخر و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله ذی البجادین
و رهط او یند که بخدای و قیامت بگرویدند ویتخذ و فرا گیرند ما ینفق آنچه نفقه میکنند
در جهاد و یا در تصدق قربات اسباب قربت عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب می جویند
بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی وصلوات الرسول و دعاهای پیغمبر
که پیوسته مصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی
الا انها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیکی است مر ایشان را
بپروردگار عنایت ربانی سیدخلهم الله زود باشد که در آرد خدای ایشانرا فی رحمته در بهشت خود
که محل نزول رحمت است ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است مر متصدقان را
رحیم مهربانست بر مقربان والسابقون الاولون و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنانکه سبقت
داشته اند بر عامه مومنان من المهاجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه مهاجرت کرده بمدینه آمده
مراد اهل بدر اند یا آنانکه قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنانکه بدو قبله نماز
گزارده اند یا اهل بیعت رضوان والانصار و از انصار یعنی آنانکه از ساکنان مدینه
که اهل مکه را یاری داده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند که شش کس بوده اند و اهل عقبه ثانیه
که هفتاد تن بوده اند یا آنانکه بر دست مصعب بن عمیر ایمان آورده اند قبل از بیعت عقبه
ثانیه والذین اتبعوهم و آنانکه متابعت کردند سابقان را باحسان بایمان و طاعت مراد سایر
صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کرده اند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند
تا قیامت از زمره تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعات
ایشان سابق و لاحق در رضا داخلند ورضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای
بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه واعد لهم و آماده کرد خدای برای ایشان جنات بوستانها
که میرود تحتها الانهار زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ابدا همیشه
تاکید خلود است ذلک الفوز العظیم آنست پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وممن حولکم و از آن

گرد اگرد شهر شما اند من الاعراب از اهل بادیه منافقون منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار
و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قائم می نمایند
ومن اهل المدينة و از اهل شهر شما نیز مردوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده على النفاق بر
نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست
خود لا تعلمهم نمیدانی ایشان را می گوئی را در سویدای دل خود نهان دارند و آثار ایمان
و جهان بظهور می آرند پس تو ایشان را با جهان ایشان نمی شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم
ایشان را اگر بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشان را مرتين
دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف
ثم يردون پس باز گشته شوند در قیامت الى عذاب عظيم بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است
و تحقیق عذاب عظیم بعد ایشان است از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا
و رویت و هیچ عذابی از محنت حرمان و شدت هجران بزرگتر نیست مثنوی
از فراق تلخ میگوئی سخن • هر چه خواهی کن ولیکن این مکن • تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست
در فراق غیر هجران هیچ نیست • صد هزاران مرگ تلخ از سو بسو • نیست مانند فراق روی تو
جور دوران و هر آن رنجی که هست • سهل تر از بعد حق و غفلت است • از فراق این
خاکها شوره شود • وز فراق این آبها تیره بود • دوزخ از فرقت جنان سوزان شده است
بید از فرقت جنان لرزان شده است • گر بگویم از فراق چون شرار • تا قیامت بگذرد
آن از هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ورزیده بودند
چون از سفر آیات آگهی در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از آن
خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بگشاید تا وقتی
بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تبوک رجوع
فرموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهود بمسجد در آمده و ایشان را دید گفت این کیستند
صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم بر زبان گهربار
گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر در رسد آیه آمد که

و آخرون

وآخرون اعترفوا و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعتراف کردند بذنوبهم بگناهان خود و معترف شدند
بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک را که غزوها که با تفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از ایشان در وجود آمده بود وآخر سيئا بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عسى الله شاید
خدای ان يتوب عليهم اگه توبه ایشان در پذیرد ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
مرتائب را رحيم مهربانست بتفضل بر وی در تأویلات کاشفی مذکور است که اعتراف
بذنب از جهت بقا نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیئات و بدان استدلال
می توان کرد بر آنکه معرفت را دیده بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته
چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و در رذایل طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت
نداند بلکه بسبب مناسبت آن را نیک بیند و در عذاب خذلان باند حکیم سنائی قدس سره
فرموده نظم چون بدی کرد و رهنمائی گشت جانب پشیمانی • در نادانی کن و اگه بد است
آن نشان شقاوت است القصه بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلوات الله
و سلامه علیه فرمود تا ایشان را بگشادند و آن آزادشدگان بشکرانه نعمت آلهی اموال خود را
بحضرت نبوت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما سبب این اموال از دولت خدمت
تو باز ماندیم ایشان را بپذیر و در راه خدای تصدق کن خواجه عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود که من با خذ اموال شما مامور نیستم این آیه نازل شد که خذ من اموالهم فراگیر از مالهای ایشان
صدقة زکوة فریضه تطهرهم پاک گردانی ایشان را از گناهان یا از حب مال که مودی بطغیان
و عصیانست یا از نجاست بخل وتزكيهم و زیاده گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشان را
بها بدان صدقه وصل عليهم و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب ان صلوتك بدرستی که
دعای تو سكن لهم آرامش بود دلهای ایشان را والله سميع و خدای شنواست دعای ترا عليم
داناست باستحقاق ایشان مر آن را الم يعلموا آیا ندانسته اند این تائبان یا آنانکه توبه نکرده
معلوم نکرده اند ان الله آنرا که خدای هو يقبل التوبة اوست که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان
خود و يأخذ الصدقات و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقات ایشان را و ان الله و تحقیق آنرا که
خدای هو التواب اوست توبه پذیرنده الرحيم مهربان بر توبه کنندگان وقل اعملوا و بگو عمل کنید

ی تا بیان امتی جدا از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا مکو بدای گروه که توبه می کنید
آنچه میخواهید امر شده بدست فسيرى الله پس زود باشد که بیند خدای عملكم کار شما را
از خیر و شر ورسوله و فرستاده او والمؤمنون و گروه مومنان نیز ببینند وستردون و زود باشد
باز گردانیده شوید بعد مرگ الى عالم الغيب والشهادة بسوی دانای نهان و آشکارا فينبئكم پس آگاه
سازد شما را بما كنتم تعملون بآنچه بوده اید که عمل میکردید و آنگاهی مجازات باشد بران قبل ازین
مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کس دیگر
که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن الربیع اند ایشان خود را نبستند و نزد
حضرت آمده بگناه معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمت
و مجالست نکند و در شان ایشان نازل شد که وآخرون و دیگران از متخلفان مرجون
تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان لامر الله برای فرمان خدا در باره ایشان اما يعذبهم
یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بران گناه واما يتوب عليهم و یا توبه دهد ایشان را
اگر ندامت ورزند از آن تردد برای عبادت و گر نه عذاب کند و تردد ایشان والله عليم و خدا
داناست بر جای ایشان حكيم حکم کننده بار جای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون
ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر و ودیعه بن ثابت و اخوان ایشان بسخن ابو عامر
راهب برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج
بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلی الله
علیه وسلم بر اهل مدینه میخواندی چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفته
جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر رمیدند و کسی پروای او نکرد بیت با وجود
لب جان بخش تو ای آب حیات • چیز آید سخن از چشمه حیوان گفتن • ابو عامر را عرق حسد
در حرکت آمده بتیغ آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بمکه
پیوست و در حرب احد حاضر شد اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت
او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شده و از آنجا فرار نموده نزد هرقل
که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکر ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه

نوشت بمنافقان

نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون
بمدینه آیم آنجا باشم و او معلوم است اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله
ما برای ضعیفان و بیماران وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته ایم و التماس
میرود که دران مسجد نماز گزاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت
مسجد خود را استحکامی دهند چنانچه در مثنوی معنوی است شعر مسجد و اصحاب
مسجد را نواز • تو مهی ما شب دمی با ما بساز • تا شود شب از جمالت همچو روز • ای جمالت
آفتاب جان فروز • ای دریغا کان سخن از دل بدی • تا مراد آن نفر حاصل شدی
القصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم
تا باز آییم و چون بوقت باز گشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید
اهل مسجد همان استدعا نمودند و جبرئیل علیه السلام این آیه آورد که والذين اتخذوا و آنانکه
فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدا مسجدی ضرارا برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان
وكفرا و برای تقویت کفری که اصرار آن میکنند وتفريقا و برای تفرقه افکندن بين المؤمنين
میان مومنانی که در مسجد قبا مجتمع میباشند وارصادا و برای انتظار لمن حارب الله آنکس که
حرب کرد با خدای ورسوله و با رسول او من قبل پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر است
که در احد و حنین بجنگ حاضر شد وليحلفن و هر آینه سوگند بخورند چون کسی گوید که چرا
این مسجد ساختید ان اردنا که ما نخواستیم از بنای این مسجد الا الحسنى مگر خواستن نیکوئی که نماز
و ذکر و توسعه بر ضعفا والله يشهد و خدای گواهی میدهد انهم لكاذبون که ایشان دروغ
گویانند در سوگند خود لا تقم مایست برای نماز فيه دران مسجد ابدا هرگز لمسجد
هر آینه مسجدی که اسس بنا نهاده شده است على التقوى بر پرهیزکاری من اول يوم از روز
نخستین مراد مسجد پیغمبر است و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست در محله بنی عمرو
بن عوف حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا
فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و دران ایام اساس مسجد قبا افکند و آن

اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه در آنجا نماز گزارده
و در تنقیح الحرمین از ابن عمر رضی الله عنه نقل میکند که رسول صلی الله علیه وسلم
هر روز شنبه سوار یا پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز بگزاردی
و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره ایست حق سبحانه میفرماید
که آن مسجد که اساس او بر تقوی است احق سزاوارتر است ان تقوم فیه که قیام کنی
در وی از برای نماز فیه در آن مسجد که اساس بر تقوی رجال مردانند که از پاکیزه
طینتی یحبون ان یتطهروا دوست میدارند که پاکی ورزند از نجاسات و احداث یعنی بر سنت
بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقول است که بعد از نزول آیه
حضرت رسالت صلوات الله وسلم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارت است که
حق سبحانه مدح آن بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی در می آریم احجار را
غیر را یعنی در استنجا و نزد بعضی مراد تطهر است از معاصی و خصال مذمومه والله و خدا
یحب المطهرین دوست میدارد پاکی ورزندگان را افمن اسس ایا هر کس که اساس کند
بنیانه بنای دین خود را علی تقوی بر پرهیزکاری من الله از خدای و رضوان و طلب خوشنودی
او خیر بهتر است ام من اسس یا آنکس که اساس نهد بنیانه بنای امور دین خود را علی شفا
جرف بر کناره رودی که زیرش را سیل تهی شده و طرفهاش بجای ایستاده باشد
هار شکافته شده و نزدیک بافتادن و این چنین زمینی سست ترین قواعد باشد
و چون بر وی بنا کنند فانهار پس آن زمین است که سست گردد و در افتد به
با بنا یا بانی آن فی نار جهنم در آتش دوزخ و این مثل است از برای آنانکه بنا
دین خود بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ والله و خدا
لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشانست لا یزال همیشه است
بنیانهم الذی بنای ایشان بنوا آن بنا که بنیاد نهادند آن را از اغراض فاسده ریبة
سبب شک و نفاق فی قلوبهم در دلهای ایشان زاید شک و نفاقی که دارند و گفته اند مراد
تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان

در آیه و نماز گزارد

در آیه و نماز گزارد آیه آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا آن
مسجد را بکندند و بسوختند و حکم شد که آن موضع مزبله اهل مدینه باشد [illegible] پس حق
فرمود که از آن گرفتند • مطرح خاشاک و خاکستر گشت حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد
خرابی بنای ایشان واسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق
و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره گردد دلهای ایشان
بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته اند تقطع قلوب ایشان بقتل و موت یا بمرگ
یا در قبر یا در دوزخ و قول صحیح آنست که بتوبه و استغفار رو نهند و ستر مثل آن امور والله
علیم دانا و خدای داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکیم محکم کننده جزای آن
بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد و
تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت میکردند
عبد الله رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول الله شرطی کن برای خدای و برای خود
آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید و بدو شریک
میارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید
گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود
انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سودمند است ما درین
بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از آن بیع و شرا خبر میدهد که ان الله
اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از گروندگان انفسهم نفسهای ایشان را
که بایشان جهاد میشود واموالهم و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بان لهم الجنة بانکه
مر ایشان را باشد بهشت این تمثیلی است برای اثابت مومنان بهشت و بذل اموال
و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شرا جانبین وقوع نپذیرد که تباین ملک بود
و چون هر که هست و هر چه هست همه از آن حضرت الهیه و مال مولاه پس این تحریض است
در غزو و جهاد یعنی قوای بنده اگر بذل کردن نفس و مال از سر عطا داد بی نیت
بی زوال نفس مایه شور و شر است و مال سبب طغیان و غرور این بیع و ناقص معیوب را داده

فدا کن و بهشت باقی مرغوب ایشان نظم سگ بنده از دو گیتی ستان خاک بهشت
بیده و زری ستان • در عوض فانی خوار و حقیر • نعمت پاکیزه باقی بگیر • در کشاف
و عین المعانی و غیر آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
میگذشت • آنحضرت این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراق
نور حق ملکوتی ساخته پرسید که هذا کلام من گفتند هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری
کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب الست بربکم
شنوانیدند اعرابی گفت و الله بیع مربح لا نقیل و لا نستقیل چون نفس معیوب و اموال فانی
ما را خریده و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر نداریم و ملک نفس و مال
خود را او را باز نیم نظم آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم • اصلا در آن حدیث اقالت
نیست • و عارف تبریزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و عیب او دانا باشد او را رد نتواند
کرد حق سبحانه ما را خریده و معیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند نظم
امید که از فضلت ما را و مگردان رد • چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم • و در نفحات
الانس از ابو ذر بوزجانی رحمه الله نقل میکند که مثنوی تو بعلم ازل مرا دیدی
دیدی آنگه بعیب بخریدی • تو بعلم آن و من بعیب همان • رد مکن آنچه خود پسندیدی
در حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال ما را
ذکر کرد اختصاص داد دل را در این مبالغه داخل نکرد دیگران و محققان را عبارات عجیب
و اشارات غریبست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته بیت
هر که خواهد کز این بداند بوی • گو تماشای آن گلستان کن • و عده از جان اشتراء ایشان
ما لا حیلة الشری میکند و میگوید یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده
شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی میکشند گبران را
و یقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعدا علیه وعده داده است خدای ایشان را
بدین بیع و شری وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی التوریة
و الانجیل و القرآن در این کتابها دلیل است بر آنکه اهل توریت و انجیل مامور بوده اند بقتال

ومن اوفی

ومن اوفی بعهده و کیست وفا کننده بعهد خود من الله از خدای که کریم است و کریم خلف در
وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم الذی بایعتم به بخرید و فروخت خود
با آنکه مبالغه کرده بدان و ذلک و آن بیع هو الفوز العظیم او رستگاری بزرگست در مدارک از
امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مومنان قیمت نفسهای شما الا بهشت پس
مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما
نعیم باقی جاودانست و در مثنوی آورده نظم خویش را نشناخت مسکین آدمی • از
فزونی آمد و شد در کمی • خویشتن را آدمی ارزان فروخت • بود اطلس خویشتن بر دلق دوخت
التائبون این مومنان باز گردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه
بتمامی العابدون پرستندگان حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت الحامدون ستایندگان
حق بر الحجه بر ایشان رسانند از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفة العین السائحون
روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان
بر منزل انس الراکعون رکوع کنندگان در نماز یا خضوع آرندگان بر درگاه بی نیاز
الساجدون سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف
فرمایندگان با ایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم والناهون
عن المنکر و باز دارندگان از کفر و معصیت و از ارتکاب بدعت و چون صفت عدد کمالات
دخول واو بر و مشعر است بر آنکه واو ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات
و ابکارا یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر گویا شی واحد اند و هر یک با دیگری
باید که منضم باشند والحافظون و نگاه دارندگان لحدود الله مر احکام خدا را و سلکی که بر
نگاه دار خدا او امر او را بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح و بشر المومنین و بشارت ده
مومنانرا که بدین صفات موصوفند و وضع مظهر موضع مضمر دلیل است بر آنکه ایمان داعی
ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از زیارت قبر مادر خود گریه بکرد و گریستن فرمود که دستوری
طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و در استغفار او دستوری خواستم

مرا باز داشتند و این آیه آمد **ما کان** صحیح نباشد و روا نبود **للنبی** مر پیغمبر را **والذین آمنوا** و آنان را
که گرویده اند **ان یستغفروا** آنکه طلب آمرزش کنند **للمشرکین** برای مشرکان آورده اند و گفته اند که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابوطالب در مرض موت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد
وعده فرموده بود که طلب آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی کنند از آن و بعد از وفات
وی برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهت ابوطالب آمرزش
می طلبید گفتند ما چرا از برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم
صلوات الرحمن برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند
آیه آمد که روا نیست پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند **ولو کانوا** و اگرچه
باشند آن مشرکان **اولی قربی** خداوندان قرابت **من بعد ما تبین** از پس آنکه روشن شد
لهم مر ایشان را **انهم** آنکه ارباب شرک **اصحاب الجحیم** ملازمان دوزخ اند **وما کان استغفار ابراهیم**
و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام **لابیه** از برای پدر خود **الا عن موعدة** مگر از برای
وفا کردن وعده که در وقت مناظره **وعدها ایاه** وعده کرده بود مر پدر خود را آنجا که گفت
سأستغفر لک ربی و در تبیان آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که ایمان
آرم پس استغفار ابراهیم علیه السلام آن بود که طلب مغفرت کنم برای توفیق که بگرو
فلما تبین له پس آنهنگام که روشن گشت ابراهیم را **انه عدو لله** آنکه پدر او دشمن است خدای را
یعنی بکفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که آزر ایمان نخواهد آورد
تبرأ منه بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود **ان ابراهیم لاواه** بدرستی که ابراهیم بسیار
آه کننده بود کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم او **حلیم** بردبار بود بحدیکه
پدر بمکافات لارجمنک داد او جواب میداد سأستغفر لک پس در آیه تالیه تمهید عذر رسول
و مومنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بران مواخذ نخواهند بود **وما کان**
الله لیضل قوما و نیست خدای که قومی را ضایع سازد و تباه کرداند یا ایشان را بگیرد چنانکه
اهل ضلالت را **بعد اذ هدیهم** بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام **حتی یبین لهم** تا وقتی که
روشن کرده اند بدیشان **ما یتقون** آنچه واجب است که از آن پرهیز کنند و گفته اند این

در شان جمعی است

در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر یا قواعد شرعیه
معتبر مانند که برایشان از آن کار باک کرده اند گرفت یا نه **ان الله** بدرستی که خدای
بکل شیء بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان **علیم** داناست **ان الله** بدرستی که خدای
له مر او راست **ملک السموات والارض** پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند یا بنی و
منافق **یحیی** زنده گرداند مرده کار را **ویمیت** و میراند زنده کار را **وما لکم** و نیست شما را ای
مومنان **من دون الله** بجز خدای **من ولی** کارسازی **ولا نصیر** و نه یاری و مددکاری و چون شاکر
خطاب با کفار باشد معنی آنکه خدای را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری
که حکم عقاب شما دفع کند و جزا و یاری نه که عذاب شما باز دارد **لقد تاب الله** بدرستی که
توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه باز گشت **علی النبی** بر پیغمبر خود بجهت اذن او منافقان را
در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از محل توبه
کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس
که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامی است که آن
آن بنسبت وی منقصه خواهد بود پس توجه بادون گناهی است که از آن توبه لازم باشد
و پیش بعضی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت بآن است و نزد محققان
این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت است چه توجه آنحضرت بغیر حق مقصور بوده
پس سلمی رحمه الله گوید که ذکر توبه نبی برای آنست که تا مقدمه توبه امت باشد
و توبه تابع بمقدمه صحیح پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر
والمهاجرین والانصار و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند از غزوه تبوک را
بطبع نه بعنا و **الذین اتبعوه** آنانکه پیروی کرده اند پیغمبر را **فی ساعة العسرة** در زمان عسرت
و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة گفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن
یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس روزی یک خرما میخوردند و هم در آب
با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند و بر طوبات احوال و امعاء آن دهن خویش
تر میساختند و هوا نیز بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت میکند که در آن زمان

تنگی نهایت است متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک
بود که از غایت عسرت یزیغ میل کند و از جای برود قلوب فریق دلهای گروهی
منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد بازگردند یا مخالفت رسول
صلی الله علیه وسلم دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثم تاب علیهم پس خدای
درگذشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود انه بهم بدرستی که
وی بدیشان رؤف بسیار مهربانست چون توبه کردند رحیم مهربانست بمنفعل بر ایشان
وعلی الثلثة الذین خلفوا و دیگر توبه داد و ببخشید بر آن سه تن که باز پس شده یعنی تخلف
کرده بودند از غزوه ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل ازین سبق ذکر رفت که هم کعب بن مالک
و هلال بن امیه و مراره بن ربیع از تخلف افتاده و حضرت پناه علیه صلوات الله حکم
فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان
خود دور شدند و زن هلال که بخدمت وی که مرد پیر و ضعیف بود نامزد گشت بشرط
عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حتی اذا ضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم الارض
بر ایشان زمین بما رحبت با وجود گشادگی وسعت و این کنایت از شدت حیرت
و سرایت بر ایشانست وضاقت و تنگ شد بر ایشان علیهم انفسهم دلهای ایشان از بسیاری
غم و وحشت بحیثی که فرح و انس را در آن راه نبود وظنوا و دانستند ان لا ملجا اینکه
پناهی نیست من الله از خشم خدای الا الیه مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم
وی ثم تاب علیهم پس چون درمانده و بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای
ایشان را لیتوبوا تا توبه کردند و بحق بازگشتند و مقرر است که تا او بتو نه بخشد توفیق توبه
ورقم قبول نکشد توبه هیچ تایب درست نبود رباعی گر لطف تو یاری نماید بجنب
هم توبه شکسته است و هم پیمان سست چون توبه امید پذیرفتن نیست تا تو نه
پذیری نشود توبه درست القصه بعد از پنجاه روز این آیه فرود آمد و توبه ایشان
پذیرفته گشت ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست توبه قبول کننده از
بندگان الرحیم متفضل برحمت خویش بر ایشان یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان

بترسید از خدای و بپرهیزید از فعلی که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وکونوا مع الصادقین
و باشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست
گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که سخن صدق بجا آوردند
دولت نجات یافتند نظم از کجی افتی بکم و کاستی ورز همه غم رستی گر
راستی راستی خویش نهان کس نکرد بر سخن راست زبان کس نکرد و گفته اند
این خطاب با اهل کتابست یعنی ای گروندگان بموسی و عیسی علیهما السلام
بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه وسلم و باشید با صادقان که اصحاب
اخیار و امت بزرگوار وی اند ما کان روا نیست و نشاید لاهل المدینه مر اهل مدینه را
ومن حولهم و آنانکه گرداگرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند
و باز پس روند عن رسول الله از حکم رسول خدای نهی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی
مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت
بطرف تبوک ولا یرغبوا و نه سزاوار آنکه رغبت کنند بانفسهم بنفسهای خود
عن نفسه از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بطرف اندازند از کشیدن
آن رنجها که او کشید مرویست که ابو خیثمه انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود
بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گذشت
روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان
وی هر یک در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد
مهیا ساخته و طعامی نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش ایستاده و در زنان
نگریسته آن ترتیب ملاحظه نموده گفت چه روا باشد که رسول خدای صلی الله علیه وسلم
در بیابان بشدت حرارت و باد گرم درمانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک آب سرد
و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب روی و خوشبوی معاشرت کند بخدا سوگند
که در هیچ عریشی نیایم و ازین آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق
شوم پس اندک زادی برداشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بلشکر

اما چون ملحق شد ذٰلِکَ آن وجوب متابعت و ترک تخلف بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
چون با رسول باشند لَا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد ایشان را تشنگی وَلَا نَصَبٌ و نه رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ
و نه گرسنگی فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای وَلَا یَطَئُونَ و نسپرند مَوْطِئًا مکانی از آنکه کفار
بسم اسب یا کف شتر یا بپای خود بسپرند یَغِیظُ الْکُفَّارَ بخشم آرد کافران را
وَلَا یَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا از دشمن یافتنی از قتل و اسر و غنیمت و کسر و هزیمت
إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان بِهِ بآن عَمَلٌ صَالِحٌ کرداری شایسته یعنی هر
از اینها که مذکور شد ایشان را مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر
ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یُضِیعُ ضایع نمیکند و اندوخته نمی سازد أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ مزد نیکو
کاران یعنی مجاهدان را وَلَا یُنْفِقُونَ و نفقه نکنند نَفَقَةً صَغِیرَةً نفقه اندک و خورد چون
علاقه یا تازیانه یا نعل اسبی یا سلاح جزیی که بدهند چون ابو عقیل رضی الله عنه
وَلَا کَبِیرَةً و نه نفقه بزرگ چنانچه ذو النورین و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما
وَلَا یَقْطَعُونَ و قطع نکنند در سیر خود وَادِیًا هیچ ممر آب و سیل را مراد زمینست یعنی هیچ
زمینی را قطع نکنند إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن
برای حیثیت لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای ایشان را أَحْسَنَ مَا کَانُوا نیکوترین آنچه در دنیا
یَعْمَلُونَ عمل میکردند چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت
توفیر اجر و تکثیر آن در تبیان فرموده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد
و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثواب عظیم دهد و مقصود بود و نه دیگرها
بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بیشتر
بر همه کس ظاهر گردد بیت مجاهدان شرف این حسن ازان دارند که در
غزا اکرم حیدر ربانی دارند آورده اند که چون انواع تشدیدات در باب متخلفان نازل
شد مومنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد برآید تمامی عازم حرب شوند
آیه آمد که وَمَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ و نبوده است و نه سزد مومنان را لِیَنْفِرُوا که بیرون روند بغزا

کافه

ربع

کَافَّةً همه ایشان چه از مصلحت محل بماند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ از هر
گروهی مِنْهُمْ از ایشان مراد قبیله و اهل بلده است طَائِفَةٌ گروهی اندک بجهاد و باقی توقف
نمایند لِیَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِی الدِّینِ در دین و فقه آموزند و از عبد الرحمن
بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند وَلِیُنْذِرُوا و تا بیم کنند فقها قَوْمَهُمْ گروه خود را
إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ تا باشد که ایشان
حذر نمایند از انچه بیم کرده می شوند ازان یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید
قَاتِلُوا الَّذِینَ کارزار کنید با آنکه یَلُونَکُمْ نزدیک شما اند مِنَ الْکُفَّارِ از ناگرویدگان مثل
یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام
بودند و شام قریب بمدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با مشرکان نزدیک
وَلْیَجِدُوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فِیکُمْ غِلْظَةً در شما درشتی یعنی شدت خود
یعنی قوی در مقابل قتل ازو توقع قتال باشد و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در
امر محاربه وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِینَ با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت
و نصرت در فتوحات مذکورست که حق سبحانه مومنان را بقتال کفار اقرب میفرماید
و هیچ دشمن از نفس اماره کافرتر نیست و نزدیکترین دشمنان تو اوست
کما قال علیه السلام اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که عبارت از جهاد اکبر
است اشتغال آن اولی می نماید و الیه اشار فی المثنوی مثنوی ای شهان
کشتیم ما خصم برون ٭ ماند خصمی زو بتر در اندرون ٭ قد رجعنا من جهاد الاصغریم
این زمان اندر جهاد اکبریم ٭ سهل شیری دان که صفها بشکند ٭ شیر آنست آن که خود را
بشکند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ پس از منافقان
کس هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مومنان که
أَیُّکُمْ زَادَتْهُ کیست از شما که بیفزود او را هٰذِهِ این سوره إِیمَانًا گرویدنی یعنی کس
کدامست که این سوره ایمان او را زیاده کرد فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا پس اما آنکه گرویده اند براستی
فَزَادَتْهُمْ إِیمَانًا پس زیاده کرد این سورت ایشانرا تصدیق و ثبات در دین یا چون زیاده شد

علم ایشان بواسطه نه بر درین سوره ایمان ایشان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان
بسورهای دیگر وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه
ارتفاع حال ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ و اما آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست شک و نفاق
و حقد و حسد و بغض اسلام هست فَزَادَتْهُمْ پس زیادت میکند آن سوره ایشانرا رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ
شکی مضموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره
انضمام یافت بدان شک یا بعزود کفر ایشان بر کفر وَمَاتُوا و مردند یعنی مستحکم شد
این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران بودند أَوَلَا يَرَوْنَ
آیا نمی بینند این منافقان أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ آنکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات
از مرض و قحط و قرآن یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فِي كُلِّ عَامٍ
در هر سالی مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ یکبار یا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نمی کنند از نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ
و نه پند می گیرند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ و چون فرود آید سُورَةٌ سورتی از قرآن که در آن عیب ایشان
مذکور بود نَظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کنند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی برخی دیگر یعنی بچشم بیکدیگر
اشارت کنند از روی انکار و سخریت بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع
عیوب خود یا تغامز جویان ایما کنند یا تغامز جویان نماز از مجلس و با هم گویند هَلْ يَرَاكُمْ
مِنْ أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی نبیند
اقامت کنند و اگر نه بیند برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم
صَرَفَ اللَّهُ بگردانید خدا قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که این
بر سبیل دعاست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداند خدای دلهای ایشانرا
از خیرها بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم
نمی کنند لَقَدْ جَاءَكُمْ هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشمای آدمیان رَسُولٌ فرستاده
بحکم خدا مِنْ أَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت تا شید
و افاده و استفاده وجه دیگر بیاید آمد بشمای اعراب رسولی از شما یعنی عرب مثل شما
یا از قبیله شما ابن عباس رضی الله عنه فرمود که هیچ قبیله نبود در عرب الا آنحضرت مصطفی را

مکی اد

صلی الله علیه و سلم رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرائت شاذه مِنْ أَنْفَسِكُمْ بفتح فا
خوانده اند یعنی از فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار
بود مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده آنرا صفت رسول
داشته و معنی عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ برین نسق آورده که بروست آنچه بکنید از گناه و معنی اعتذار
آن بروی است روز قیامت که شفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند مبیت
خانه عصیان کسی گر کرد که دارد چنین سیدی پیش رو اگر در قیامت از گنه باکی نیست
چون عذر خواهست بود باک نیست حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ حریصی دیگرش آنکه حریص است بر اسلام
شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبری را
یکجا دو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را و خود در امر بود که ان الله بالناس
لرؤف رحیم و در باره وی گفت بالمؤمنین رؤف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت
بر انبیای دیگر علیهم السلام اینست فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر باز گردند منافقان از یاری داری و همراهی
و تخلف نمایند از فرمان برداری فَقُلْ پس تو بگو حَسْبِيَ اللَّهُ بسنده است مرا خدای که شر
شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ بر وی توکل کردم و کار خود با وی گذاشتم وَهُوَ و اوست رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خداوند عرش
بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعاها و مطاف ملائکه است و اشارت
بکمال قدرت حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان عظمت نگاه داشت
هشتاد رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده از هر قاعده تا قاعده سیصد هزار سال
راه است آن مملو از حافات و صافات بقدرت کامله نگاه میدارد قادرست که
مرا از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و نامبر افکندگان اوست نظم
از و خواه یاری که یاری ده اوست ه بدو التجا کن که از ایشان پناه اوست ه کسی را که او آورد
در پناه وی چه غم دارد از فتنه گر خواهد مطالعه لطایف و اشارات این دو آیه
حواله است باوراق جواهر التفسیر و اسعد فتح المولی و نعم النصیر سورة یونس
بسم الله الرحمن الرحیم الر حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسامی سوره است و علم الهدی

ع

سورة یونس
۱۰

قدس سره فرمود که حق تعالی نام هر سوره را بر چه خواهد گفت الر یعنی انا الله الرحمن
و در بحر آورده که هر حرفی اشارتیست از حق به حبیب وی صلی الله علیه وسلم میگوید که
میخوانم تا لای من بر تو در ازل و لطف من با تو در وجود و رأفت من بر تو تا ابد
جواب قسم چیست تلک این سوره آیات الکتاب آیتهای قرآن مشتمل است با حکم که
در وی تناقض و اختلاف نیست یا الحکیم یعنی ناسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر و تبدیل آن
قادر نبود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله
علیه وسلم تأکید یافت و حضرت پروردگار عز شانه او را برسالت اختصاص داد
صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای عالمیان از آدمیان
رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابوطالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان للناس
آیا هست مردمان را عجبا شگفتی ان اوحینا اگر ما وحی کردیم الی رجل بسوی مردی
منهم از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما چیست ان انذر الناس آنکه بیم کن
مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را
از آن باید ترسید الا ماشاء الله و تخصیص کرد بشارت باهل ایمان چه کفار را
صفتی که سبب بشارت باشد نیست فرموده و بشر الذین آمنوا و مژده ده آنان را که
گرویده اند ان لهم بآنکه مر ایشانراست قدم صدق پیش روی نیک عند ربهم نزد
خدای ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ایست
که حق وعده رحمت او در رجات مؤمنان و سابقی گوید مقام صدق است
که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملایکه و دعای
ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان
بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه این
است را در نجه نحوی نحن الآخرون السابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق
که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و در عین المعانی آورده که حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی

الحکیم

الی ربکم

الی ربکم و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت
آنحضرت نیست بیت کی کنم شفاعت عاصی عذر خواه دل برمید آن کرم فرستاد
در کتاب قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان و نمودن خوارق عادات
ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست آشکارا ان ربکم الله بدرستی که پروردگار
شما الله است الذی خلق آن خداوندی که بقدرت بی نهایت و حکمت بی غایت خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند فی ستة ایام در مقدار شش روز
از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است یدبر الامر
میسازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت و تقدیر میکند و میسازد ابروجهی که میخواهد ما من
شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر از پس دستوری دادن خدای
مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ماذون ذلکم
الله آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر مر اوراست سزاوار ربکم پروردگار شماست
نه غیر او چه غیر او را در این صفت شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید افلا تذکرون
آیا پند نمی گیرید یا تفکر نمی کنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما الیه بسوی
اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال
وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی حقا راست و درست انه یبدؤا الخلق بدرستی که
خدای در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند و برای او مقصود
از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنان را که
گرویده اند و عملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا بمکافات کنند ایشان را
بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان
عدل قویست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله اوجه است چه ارداف
میکند این کلام را بقوله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم مر ایشانراست شراب
من حمیم آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد
و عذاب الیم و دیگر ایشانراست عذاب دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه

بود که بجهة او رسول گشته و ایشان کافر می شدند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت کامل
جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی و القمر نورا و ماه را خداوند نور علما گفته اند که
اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض بود نور است و در انوار آمده که حق
سبحانه درین آیه تنبیه فرموده بآنکه آفتاب بذات خود نیر است و قمر بعرض نیر می شود
و آن بمقدار مقابله اوست چنانچه در علم هیات مبین شده و قدره و تقدیر کرد هر یک از
شمس و قمر را منازل منزلها بر فلک تقدیر مر ایشان را و اشهر آنست که تقدیر کرد برای
قمر منزلها بجهت آنکه سیر او در منازل مشهود است و قمر قریب بیست و هشت روز قطع منازل
کند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماههاست ذکر ماه نکرد
والحساب و تا بدانید شما اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق الله
ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه ببازی و گویند با بمعنی لام
یعنی مگر برای بیان حق یفصل الآیات روشن میکنیم و مفصل میخوانیم یعنی خدای بیان میکند
دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند
و از آن نفع میگیرند ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمدن شب و روز پس از یکدیگر و در
مخالف ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه آفریده خدای فی السموات والارض در آسمانها و زمینها
از انواع بود و نبات لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم
و نفاذ قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که بترسند از عواقب اعمال و خواتیم امور یعنی
از حال مآل و معاد براندیشند و از رسوایی حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف
باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبر ان الذین بدرستی که آنانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا
دیدار ما را یعنی منکرانند آخرت را که محل لقاست و رضوا و خشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی
دنیا و بسنده کردند بدان و اطمانوا بها و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوس
و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شدند
یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را ازانجا رحلت نخواهد بود و ندانستند
که لحظه بلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت رباعی آنکس که دل نهاد و فارغ

بنشست

بنشست و پنداشت که مملکتی و تا عمری هست کو حجره مزن کین مرغ می باید کند کو رخت برکم
بار رحیل باید بست والذین هم و آنانکه ایشان عن آیاتنا از آیات کتاب ما یا از دلایل صنع ما
غافلون نا آگاهانند بی خبرانند اولئک آن گروه که یاد کرده شد ماویهم النار جای
ایشان آتش روز حشر است بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک
و نفاق ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته
یهدیهم ربهم راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان
براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید بسلوک سبیلی که مودی باشد بادراک حقایق
تجری میرود من تحتهم از زیر مساکن ایشان الانهار جویهای آب فی جنات النعیم در بوستانهای
با نعمت دعویهم خواندن بهشتیان مر خدای را فیها در بهشت وقتی که اینجا آنچه آرزوی ایشان
باشد طلبند آنست که گویند سبحانک اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت
تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه اشتهای ایشان بود نزد ایشان
حاضر گردد و تحیتهم و درود ایشان بر یکدیگر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیت
ملائکه بر ایشان سلام سلام بود و آخر دعویهم و آخر دعای ایشان ان الحمد لله آن باشد که
گویند حمد مر خدای را رب العالمین که پرورنده عالمیانست و گفته اند چون مومنان بهشت درآیند
انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان به صفت جلال و تسبیح
ملک متعال بگشایند و ملائکه با حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات
مبشر گردانند و ایشان وظایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام
فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحیت ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید قطعه
ذوق تماشای عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است گرچه در فردوس
تماشا بسی است وصل او از هر چه دانی خوشتر است در عین المعانی آورده که یکی از
پردگیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه و سلم اسیری را مسک کرده بود و آن اسیر
بگریخت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خبر یافته بر مخفف کننده نفرین نمود
حق سبحانه آیه فرستاد که و لو یعجل الله و اگر تعجیل کند خدای للناس الشر برای مردمان بابت

دعای بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر لقضی الیهم هر آینه
گزارده شود و رسیدی بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک شوندی یعنی اگر ما دعاهای بد ایشانرا
بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشانرا مستجاب میکردانیم ایشان زود هلاک شوند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا من از تو بیکرم نزدیک تو عهدی که مرا در ان
خلاف نخواهی کرد بدرستی که من بشرم پس هر مومنی که او را برنجانم یا دشنام دهم
یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز و ازکن او را
وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برآنند که
که کفار بنزول عذاب استعجال می نمودند این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبند
تعجیل نکنیم فنذر الذین پس بگذاریم آنانرا که لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار مارا
یعنی بحشر نمی گروند یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در برابری ایشان
یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یعمهون سرگردان میشوند
واذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی ور بجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره
یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دعانا بخواند مارا با خلاص لجنبه
و حتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از ان رنج او قاعدا یا نشسته
او قائما یا ایستاده و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جمیع اوقات و احوال یا برای
اصناف الام و مضار فلما کشفنا پس چون برداریم و ببریم عنه ازو ضره رنج و محنت
او را الحیت اخلاص او در دعا مر برود بر همان راهی که بود از کفر یا بگذرد از موقف دعا
و دیگر بدان رجوع نکند کان لم یدعنا گویا که او نخوانده است مارا الی ضر مسه بدفع کردن رنجی
که در رسیده بود کذلک همچنین زین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگان یا
گزارندگان حد را در زشت نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر
و نواهی یعملون می کنند ولقد اهلکنا القرون و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها من قبلکم پیش
از شما ای اهل مکه لما ظلموا آنگاه که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم در حالی که آمده
بود بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا بمعجزهای ظاهر

وما کانوا لیؤمنوا

وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد
استعداد و در یافتن خذلان الهی مر ایشانرا کذلک همچنین که ایشانرا جزا دادیم
بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکان را
از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما کنند ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شمارا ای گروه که محمد بشما
مبعوث است خلائف خلیفها یا کذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرنهای هلاک
لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب کیف تعملون که چگونه
عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا
فشر جزا آینه مملکت گویی که در وی هر چه کردی بنماید اگر گردی نکویی نکو بینی
و اگر بد کرده بد بینی آید در خبرست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه
صلوات الله وسلامه علیه گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی
باز ندارد و ذم بتان در ان نبود حق سبحانه فرمود که واذا تتلی و چون خوانده شود
علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالی که واضح است
قال الذین میگویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند بدر رسیدن با یا نمی ترسند از وعید ما یعنی
مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ائت بقرآن بیار قرآنی
غیر هذا بجز این که بما میخوانی یعنی کتابی که در و ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و عیب
آلهه نباشد او بدله یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب آیه رحمت وضع
کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را
الزام کنند حضرت حق فرمود که قل بگو با ایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نیست مرا
ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآنرا
تغیر کنم و در ان زیاده و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمیروم الا ما یوحی
مگر آن چیزی را که وحی کرده شود الی بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان انی
اخاف بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی که عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل قرآن
عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که قیامت است قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای

مکنتم

ما تلوته

نخواندمی آنچه بر من منزل شده است علیکم بر شما ولا ادریکم به و نه نیز شما را دانا گردانیدی
خدای به یعنی بقرآن پس اثر فضل و رحمت اوست که مرا مامور گردانید بخواندن و شما
را دانا ساخت بمعنی آن فقد لبثت پس بدرستی که من درنگ کردم فیکم در میان شما
عمرا عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی دران مدت
که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما دانایان بودید افلا تعقلون آیا در نمی یابید
و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی صحبت
نورزیده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از کمال بلاغت آن حیران شده و بلغای
دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و هر آینه بتامل درین صورت
استدلال میتوان نمود برانکه ابداع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت
است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد نظم ای دانا که
بعلم نشنودی ، راند قلم بر ورق کاف و نون ، بی قلم و کاغذ و آب سیاه ،
معجزه آورد روحی که ، بی خط و قرطاس ز علم ازل ، شکل لوح و قلمش گشت حل
مضمون آیه سابق آنست که من مفتری نیستم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن شما
افترای کنید که قرآن کلام من است فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از
کسی که افترا کند آیتهای او را و بربندد علی الله کذبا بر خدا دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند
آیتهای او را و بدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند جرم کاران
یعنی کافران ویعبدون و می پرستند من دون الله جز خدای ما لا یضرهم چیزی را که ضرر رساند
بایشان اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر مداومت
بپرستش و صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر
قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او باقامت ثواب و عقاب متعلق بود
تا بندگان بامید جذب نفع و دفع ضرر او را پرستند ویقولون و میگویند عبده
اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیا
ما را شفاعت می کنند و از خدای درخواست می نمایند تا مهمات ایشان کفایت کند

یا اگر

یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای در خواست کنند
و از عذاب برهانند قل بگو اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بانچه نمی
بیند اند فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین انتفا بعلم بجهت انتفا معلوم است
یعنی شما میگوئید که خدای را شریکیست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدا و نه
عالم است بجمیع معلومات آن را نمی داند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت
نخواهد بود و گوئید کلمه تعلیم مصلحت است و معنی این که خبر میکنید خدا را از چیزی که
در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باوی سبحانه پاک است خدای وتعالی
و برتر است عما یشرکون از آنچه ایشان شریک او میدارند وما کان الناس و نبود مردمان
الا امة واحدة مگر امتی یگانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از
واقعه طوفان که جز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه نبود یا متفق بودند در کفر در زمان
بعثت ابراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه فاختلفوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت
رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل
علیه السلام متحد بودند پس مختلف شدند پس عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع
کرد ولولا کلمة و اگر نه کلمه ایست سبقت که پیشی گرفته است من ربک از آفریدگار تو
یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان مختلفان
و اگر نه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما در آنچه که ایشان
فیه یختلفون در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق ناجی
ویقولون و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لولا انزل چرا فرستاده نشد
علیه بر محمد صلی الله علیه و سلم آیة معجزه من ربه از پروردگار او از معجزاتی که ما
میطلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و سوای آیات در سوره بنی اسرائیل
مذکور خواهد شد فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب است
و پوشیده انما الغیب جز این نیست که علم غیب لله مر خدای راست شاید که در ضمن
انزال آیات مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد آنها را از نزول فانتظروا پس منتظر باشید

انتظار برید نزول معجزات را انی معکم من المنتظرین بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم
تا ببینم که عذاب بشما می آید یا آنچه که مطلوب شماست واقع می شود و اذا اذقنا الناس
و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة فرخی من بعد ضراء پس از بیماری که
رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اذا لهم مکر ناگهان در ایشان مکر است
فی آیاتنا مکری در آیهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باره تمسخر کید نمایند آورده اند
که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت
سبحانی ازاله آن محنت نمود بقدح کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی
مشغول شده بمکاید و حیل تمسک می جستند حق سبحانه فرمود که قل الله بگوی ای محمد
که خدای اسرع مکرا زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور
کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان ما
یعنی ملائکه حفظه یکتبون می نویسند ما تمکرون آنچه شما می اندیشید از مکر و حیله از انکه
تدبیر خفی شما از فرستادگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون
این کلام تحقیق انتقام است هو الذی اوست آنکه یسیرکم سیر اند و قدرت میدهد در
قطع مسافت شما را فی البر در خشکی بمرکب بر چون اسب و شتر و البحر و در تری بمرکب
خشک چون کشتی و زورق حتی اذا کنتم تا چون باشید فی الفلک در کشتی و جرین بهم
و میروند کشتیها با آنانکه در وی اند بریح طیبة بباد خوش که نرم می وزد فایده
عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوئیا این صورت تذکره است
مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی
ایشان را بادی راست که باندازه صلاح کشتی است می وزد و میرود و فرحوا بها
و شادمان شده اند ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بدان کشتی ریح عاصف بادی
سخت که دریا را در شور آورد و جاءهم الموج و بیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از
هر مکان یعنی از جهات است و پس پس کشتی موج در آید و ظنوا و یقین کنند
انهم احیط بهم که فرا گرفته است هلاک ایشان را از همه جهات دعوا الله بخوانند خدای را

بکشف آن بلا

بکشف آن بلا از ایشان مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین برای خدای
دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و بفطرت اصلی رجوع کنند و عوارض بشریه
و شرطیه زایل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر ما را نجات دهی من هذه از این اهوال و بلاها
لنکونن هر آینه باشیم من الشاکرین از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجاهم پس چون
باز رهانید ایشان را از آنچه می ترسیدند اذا هم آن هنگام ایشان یبغون فی الارض ستم می کنند
در زمین و می شتابند بسیار کارها که بران بوده اند از شرک و فساد بغیر الحق ناکرده
یعنی ستم ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه ستم کرده اند در آن محل بطل انهم
یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم جز این نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شماست
یعنی وبال آن راجع است بشما مصراع هر که او بد میکند با نفس خود میکند و گفته اند بغیکم علی
انفسکم مبتداست و خبر او متاع الحیوة الدنیا یعنی اگر ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی
دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن
باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف داند یعنی روزی چند
برخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثم الینا پس بسوی ماست مرجعکم بازگشت شما
در قیامت که فننبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم بآنچه هستید تعملون که عمل میکنید و جزای
آن بکامش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا
او و با آن اعداد اقبال کماء مانند آبست یعنی باران که ما انزلناه فرو فرستادیم آن را
من السماء از آسمان یا از ابر فاختلط به پس جا بجا شد بآن آب نبات الارض گیاه رسته
از زمین مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غازیه و ثمار و بقول والانعام
و از آنچه می چرند چهارپایان گیاه های تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که فرا گرفت
زمین زخرفها پیرایه خود را وازینت و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ
وظن اهلها و گمان بردند اهل آن انهم قادرون علیها که ایشان قادرانند بر درویدن کشت
و چیدن میوه آن اتاها ناگاه آمد بدان زمین امرنا عذاب ما یعنی فرمان بالخراب
آن و در رسید لیلا در شب او نهارا یا روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت و زرع را

تشبیها مشبه با آنچه درو ده باشند یا از اصل برکنده کأن لم تغن گویا که هیچ بوده بالامس
دی روز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الآیات جدا میکنیم و روشن
میسازیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل
و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال
و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی
و طراوت خشک و تیره و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را اضمحلال است آخر
سمت کدورت مبدا او و دنیا نیز نوازش دولت است و منتهای آن گدازش محنت
و حسرت قطعه منگر با که روی زمین فصل نوبهار مانند نقش خانه مانی
مزین است وقت خزان برگ ها چنین چو بنگری منصف شوی که لایق برباد دادنست
و گفته اند مثل آب باران است و مثل مال جهان و در وجه تشبیه مال دنیا با آب
سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن
بآب باران از ان روست که باران بحیله و قدرت آدمی از ابر فرود نیاید همچنین
نقد برسجاتی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بحیله و تلبیس و مکر و
تزویر مجتمع نگردد ملک بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق
مقسوم است و از اول مقرر کرده اند مجلس ... ازان حاصل نمیگردد بجهد هر چه
می آید ز بیش و کم بدان خرسند باش مانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد
دیگر آنکه آب باران مادامی که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد
اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی بحاجب بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته
مراد انتفاع از و منقطع باید مال دنیا نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست
بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در صندوق بخل و امساک حبس
بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده مثنوی مال چون آبست تا باشد روان
منفعت یابند ازو اهل جهان چند روزی چون کند یکجا درنگ گنده و بی خاصیت
تیره رنگ و در عرایس حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران

پانزده آیه و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان
اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی
بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بقدر احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بانجاح
مقرون گردد و فواید آن بدور و نزدیک برسد اما چون از حد بگذرد و دهند و خزاین
و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر و ... طاغی شود
ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بیت تو کمتری گر شدت سوی محبت و کنی ... نیاز
خوش است فقر که دارد هزار سوز و نیاز و دیگر آنکه چون باران به نهال گل رسد
لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخاربن بگذرد حدت و شوکت او زیادت
گردد مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح
و اگر بدست مفسدی افتد مادت فساد او روی باز دهند نظم زر محک
امتحان آمد کزان نقد حال هر کسی گردد عیان چون کریمی را بدست افتد زر
او ز ورش آسوده گردد کشوری عام باشد کار ساز بینوایان ...
او سفله گر راه باید سوی گنج خلق را از وی نباشد فیض و رنج و گفته اند که چون
آب باران بزمین رسد قرار نگیرد و ملک باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا
نیز بیکجا قرار ندارد و با یککس آرام نگیرد ملک هر روز در دست دیگریست
و هر شبی با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او را بقایی
نظم گنج امان نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین استخوان کهنه
سرائیست بعید ... کهنه و ابتدا کرد و نو ... فرموده که حق سبحانه
بندگان خود را می خواند بدین که محل آفات است ملک سرای آخرت دعوت میکند
که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرموده والله یدعوا و خدای میخواند
بندگان خود را الی دار السلام بسوی سرای سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که
موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام گویند که آن گفت که تحیت ملائکه
با اهل آن یا تحیت بهشتیان با یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه باشد

واضافه بهشت بدان جهت است تا تعظیم جنان بود این اضافه بجنبی باشد از تعظیم اسمی را
کریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرای که آرایش نگاه و آلوش
فنا و آخر بیش فناست بسرای که مبداءاش عطا و نهایتش رضا و نشانش لقا است
قطع والله یدعوا آمده از آزادی زندانیان و در زندانیان عکس شده کوی زندان
میکشی و شاهان شهنا را به در میدوز زندان میکشند تو از چه و زندانیان کوی گل را
میکشی همه را بهشت میخواند ویهدی و راه نماید من یشاء هر که را میخواهد الی صراط مستقیم بسوی
راه راست که منتهی به دار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت سید انام علیه
الصلوة والسلام ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت
خاص است و وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند
اما نه کرا بر سند قبول نشانه مصراع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد للذین احسنوا از برای آنان
که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الحسنی مثوبت حسنی و پاداش نیکو است یعنی
بهشت وزیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزاء
حسنه است یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرت است وزیاده خشنودی
حضرت در مدارک آورده که زیاده محبت است در قلوب بنا دیا آنچه در دنیا عطا کند
و در آخرت حساب ننماید و گفته اند سحابیست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هر چه
خواهند بر ایشان ببارد و جمهور محققان برآنند که زیاده لقای حضرت پروردگار
است که بمحض کرم بهشتیان را بدیدار مکرم سازد ولا یرهق و نپوشد و گرد نیاید وجوههم
روهای بهشتیان را قتر گردی و غباری و تیرگی ولا ذلة و نه خواری یعنی اثر ذل
بر بشره ایشان نباشد اولئک آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشت اند هم
فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید مانندگانند نه نعمت ایشان زوال یابد
و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور او که
در صدد فنا و زوال است والذین و پاداش آنانکه کسبوا السیئات کسب کردند بدیها
چون شرک و کفر و نفاق جزاء سیئة پاداش بدیست بمثلها بمانند آن بدیست که کرده اند

نه زیاده بر آن وترهقهم و بپوشاند ایشان را ذلة خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان
هویدا گردد ما لهم و نباشد ایشان را من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده
یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت گوئیا پوشیده شده است وجوههم
روهای ایشان قطعا من اللیل پارها از شب مظلما در حالی که تاریک بود یعنی سیاه
گردد روهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسبان
سیئات اند یعنی مشرکان و منافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ایشان
فیها در آن آتش خالدون جاوید باشند که نتوانند هرگز روی رهائی از عذاب ندارند
ویوم نحشرهم و بترسید از آن روزی که حشر کنیم بیگانان و بدان جمیعا همه ایشان را
ثم نقول پس گوئیم للذین اشرکوا مرآنانرا که شرک آورده اند مکانکم بایستید بر جایهای خود
انتم وشرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا بپرسند که با شما
چه می کنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران
که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود امر نمودند حق سبحانه
بتان را بسخن آرد وقال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم نبودید شما
ایانا تعبدون که ما را پرستیدید یا شیاطین مثل شما هوای خود را پرستش میکردید از آیت من
اتخذ الهه هواه و در تیسیر آورده که کافران آنرا جدال نمایند و گویند چنین امر
ملک شما ما را به پرستش امر کردید بتان گویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای
گواه بیننا وبینکم میان ما و شما ان کنا بدرستی که بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما
لغافلین بیخبران زیرا که نمیدیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام تبلوا
بیازماید یعنی بیابد و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزاء آنچه پیش فرستاده است
از اعمال یعنی نفع و ضرر آن را معاینه ببیند وردوا و باز گردانیده شوند همه بحساب الی الله
بسوی ثواب و عقاب خدای مولیهم الحق خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان
وضل عنهم و گم گردد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بستند که افترا میکردند از بتان و
حال آنکه بتان از ایشان بیزاری مینمایند قل من یرزقکم بگو که کیست که شما را روزی میدهد من السماء

ع نصف

از آسمان که باران می بارانند والارض واز زمین که گیاه بر وید ام من یملک السمع یا کیست که حدود
کند گوش را والابصار و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند واز آفتها نگاه دارد
ومن یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نباتست من المیت از مرده که
نطفه است یا دانه ویخرج المیت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده
که حیوانست یا نباتات ومن یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالم را تعمیم
بعد از تخصیص و چون این سوال کنی از مشرکان از غایت وضوح و ظهور
نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس گویند در جواب که خالق و مالک
و مدبر امور این همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار از کفر بن محبتی است در ابطال
طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بگوی ای محمد ایشانرا که چون این اقرار
افلا تتقون آیا نمی ترسید از عقوبت حق خداوندی و بتان را شریک او میسازید فذلکم
الله پس آنکه او را این صفتها باشد الله است ربکم الحق پروردگار شما که ثابت
است ربوبیت او ثابتی که شک را دران مدخل نبود فماذا پس چه چیز است بعد
الحق بعد از راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا گردانیده می شوید
از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است
حقت سزاوار شد کلمت ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون
رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون
ایمان نمی آورند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت
خدای می پرستید من یبدؤا الخلق کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند
یعنی زنده گرداند او را بعد از موت و چون کفار انکار حشر و اعاده میکردند و از روی جحود
و عناد بران اعتراف نمی نمودند جوابی نه فرمود قل الله بگوی ای محمد که خدای یبدؤا الخلق آغاز
بیافریند خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازد بعد از فنا فانی تؤفکون پس از کجا گردانیده
می شوید از راه راست قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما که شریک ساخته اید من یهدی
کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج

و براهین کند تا راه یابند الی الحق بسوی حق که دین اسلام است قل الله بگو خدای یهدی للحق
راه نماید خلق را به بیان حق افمن یهدی آیا هر که راه نماید الی الحق بسوی حق احق ان یتبع سزاوار
ترست که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکس که راه نیابد بخود الا ان یهدی مگر آنکه راه نماید
او را و تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان بتان را بر چهارپایان می بستند و از جای بجای
نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود بازنمود اگر شما را راه نماید یا کسی که تو او را راه نمایی
فما لکم پس چیست و چه بوده است شما را کیف تحکمون چگونه حکم می کنید که برابری میدهید کسی را
که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاج است و یکسان می شمارید قادر و عاجز را حکیم
فرموده نظم عجز و قدرت که هر دو ضد اند عقل کی گوید که یکسانند عجز از خلق
سید را اند پوست قادر بر کمال حضرت اوست وما یتبع و پیروی نمی کنند اکثرهم بیشتر ایشان
از کبر رسمی روسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا مگر گمانی را که مستند است بخیالات
واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن
بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند کسی را من الحق از علم و اعتقاد درست یعنی ظن
و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان از ایشان شفاعت
خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق
شیئا چیزی را ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بما یفعلون بآنچه ایشان
میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وما کان و نیست و نشاید
هذا القرآن این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه بربافته شود و کسی بتواند بهم
من دون الله بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود ولکن و لیکن خدای
فرستاد او را تصدیق الذی برای تصدیق آنچه بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدمه
یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وتفصیل الکتاب و برای بیان آنچه بر
شما نوشته شده از اوامر و نواهی لا ریب نیست شکی فیه در وی شاید که باشد
هم منزل است من رب العالمین از پروردگار عالمیان اما کفار در وی می گویند ام یقولون
بلکه میگویند افتریه بربافته است این کلام را محمد از خود قل بگو اگر این سخن را بر توانید

بمثله فأتوا پس بیارید شما و بر بافید بسورة مثله سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما
در نظم و نثر فصیح و مشهور زمان و سرآمد دوران اید و اگر بخود معارضه نمیتوانید کرد
استعانت نمائید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سوره مثل قرآن
من استطعتم هر که را توانید که از وی یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مددکاری کنند
و باز بدعا نند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه و سلم از خود
می سازد بل کذبوا بلکه قرآن یک سوره بیاوردند بلکه تکذیب کردند و تکذیب کردند بما لم یحیطوا
بآنچیزی که فرا نرسیده‌اند بعلمه بدانش آن یعنی مبادرت نمودند در تکذیب آنچه در نیافته‌اند
آنرا مراد آنست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر در آیات بتکذیب و انکار مشغول
شدند ولما یأتهم و نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشته برایشان تأویله معنی حقیقت آن
و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسیده یا تکذیب کردند آنچه نانشسته در قرآن
از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامده بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند
و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت و آن ندامت
نفع نخواهد کرد بیت پس از دیدن پشیمان گردی اما پشیمانی ترا سودی ندارد کذلک
همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند
من قبلهم پیش از اینها فانظر پس درنگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انجام کار
ستمکاران و مکذبان و اینان نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد و درین آیه
تسلیه حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است و منهم و از ایشان که
تکذیب می کنند من یؤمن به کسی باشد که منکر و دعوی آن و تصدیق کند در نفس خود و داند که
حق است و لکن از روی عناد و لجاج انکار کند و منهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بآن
از فرط جهل و غایت نادانی و ربک اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین به تباه کاران
یعنی معاندان که مصر بر تکذیب و گفته اند معنی آیه آنست که بعضی از قوم تو ایمان آرند
بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشد که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت
کفر بمیرند وان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند رو از جانب ایشان

فقل لی

ناامید شوی فقل پس بگوی لی عملی مراست جزای کردار من ولکم عملکم و مر شما راست
پاداش عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمه شما بریست مما اعمل از آنچه من میکنم
عمل من مواخذه نخواهند کرد و انا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه شما می کنید یعنی بجزو
عمل شما نخواهم شد و بعضی از علما این آیه بآیه السیف منسوخ است و منهم و از ایشان
یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود من یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک
سوی تو وقتی که قرآن میخوانی و دعوت را و احکام شرع می آموزانی با استهزا گفته‌اند که ایشان
افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان
قادر نیستی و لو کانوا اگرچه هستند که با وجود کری لا یعقلون درنمی یابند یعنی با صمم
ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوت
که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد
پیداست که حال بر چه منوال بود و منهم من ینظر و از ایشان کسی باشد که نظر کند الیک سوی تو
و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا
نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه می نمائی کوران را
یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان و لو کانوا و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون
نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل است پس اثبات
بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه
عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را
که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم
نکند بر مردمان هیچ چیزی یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را و لکن الناس و لکن مردمان
انفسهم یظلمون ستم می کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است
در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد
نظم چشم از برای دیدن آیات قدرت است ، گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است
هر که که حق نه بیند و حق نشنود کسی ، کور و کر است حیف از آن هم بشر بسی و یوم یحشرهم و روزی که

و یاد کن روزی را که جمع کنیم وحفص یحشرهم میخواند یعنی خدای جمع کند کافران را و از هول
آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر ایشان را کوتاه نماید کأن لم یلبثوا گوییا درنگ
نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله نفی
عذاب قبر بدین آیه استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی
مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب میگوید که این صورت بسبب
اهوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب در قبر در جنب آن یک ساعت
نماید و چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را
بشناسند گوییا زمان معارفت اندکی بوده و این در اول بعث باشد پس از آن
بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر
فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق زیان کردند در حظوظ جزات آنکه کذبوا بلقاء الله تکذیب
کردند مر لقاء خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وما کانوا و نبودند مهتدین راه یابندگان
با یمان واما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم وعده دادیم کفار را از عذاب
و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفینک یا بمیرانیم ترا پیش از اراءه آن
تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا
و تو نه بینی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب
ایشان ثم الله پس خدای بعد از اراءه آن یا پس از توفی تو شهید گواه است
علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند و جزا خواهند یافت ولکل امة و مر هر گروهی را
از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون
آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم
کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل
تکذیب هلاک شدند وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم کرده نشوند
یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیاده از استحقاق حکم نفرمایند
آورده اند که بعد از نزول آیه واما نرینک الآیه کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند

این آیه نازل شد

این آیه نازل شد که ویقولون و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا متی کی
باشد هذا الوعد این موعود به چرا بجا نمی آید ان کنتم اگر هستید شما صادقین
راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مومنان
که اهل شرک را تخویف میکردند قل بگو لا املک مالک نمیشوم لنفسی برای نفس خود
ضرا زیانی را ولا نفعا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جلب نفعی برای
خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرر برای شما
و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل امة مر هر گروهی را اجل وقتی است برای
هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان فلا یستاخرون پس تأخیر ننمایند از
اجل خود ساعة اندک زمانی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بران همه بدین کمال است با مکر ساعت
بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد
و بعد از حلول عقوبت ناطفی حسرت و ندامت سود ندارد پس تدبیر خود امروز کنید که
فردا هرچند که فریاد کنی سود ندارد قل بگو ای محمد ارایتم آیا دیده
و دانسته اید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتاکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که نزول
آن تعجیل میکنید بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که زمان
اشتغال بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس حاصل برین سوال
ماذا چه چیز را یستعجل شتاب میکنند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب
می طلبند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است
و در تبیان آورده که چون این آیه نازل شد کفار گفتند ما باور میداریم عذاب
و تعجیل میکنیم پس اگر بیاید فرود آید بآن ایمان آوریم آیه آمد که اثم آیا بعد از
استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید آمنتم به ایمان آرید بوی
پس بگوی بایشان آلآن آیا اکنون ایمان می آورید وقد کنتم و بدرستی که
بودید شما از روی تکذیب و استهزا به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون بشتاب
می نمودید ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند

برخود بشرک و بتکذیب که ایمان بایس مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاوید
که الم آن بر دوام بود هل تجزون آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمیدهند شما را الا
بما کنتم الا با آنچه بوده اید که همه تکسبون کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حی
بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود و چون
بحرم رسید و طنطنه دعوت سید عالم صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد
و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد آیا [illegible] نازل این دعوی که میکنی
بجد نیست یا هزل و آن کلام که میخوانی براستی یا بازی حق سبحانه آیه فرستاد
و یستنبؤنک و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت احق هو یا حق است
و راست است این و گفته اند مستهزیان از وعید یا بعث و یا قرآن می پرسیدند
که حق است یا نه جواب آمد که قل بگو ای وربی آری بحق پروردگار من انه لحق هر آینه
دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و راست وما انتم
و نیستید شما بمعجزین عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن یعنی عجز و قدرت او
راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت ولو ان واگر باشد
لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است برخود بکفر یعنی اگر کافری را باشد ما فی الارض
آنچه در زمین است از مال و متاع لافتدت هر آینه فدا دهد بیه با آنچه دارد تا خود را از
عذاب باز خرد واسروا الندامة و پوشیده پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود که مبادا
که از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و نطق
قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در یابند الم و حسرت و ندامت را
در درون و سینای خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهارست و این از لغات متضاده است
مضمونش آنکه مشرکان [illegible] کنند از اعمال خود لما رأوا العذاب هنگام که ببینند
عذاب را و قضی بینهم و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا
ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و براستی وهم و ایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند
نقصان ثواب و افزونی عقاب الا ان بدانید آنکه بدرستی لله مر خدا راست

ما فی السموات

ما فی السموات آنچه در آسمانها والارض و آنچه در زمین است خدای کافران احتیاج ندارد و برسبیل
ثواب و عقاب قادرست الا ان وعد الله بدانید آنکه وعده خدای در مثوبت و عقوبت
حق راستست و در آن خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند
بجهت آنکه بدنیا مغرور شده و از شناختن حق عمی و در دور عظم مانده در تنگنای [illegible]
غیر دنیا ندیده دیده حس چشم دل که پرده باید درو حالت ملک آخرت نگرد مرغ
کور در قفس زبون باشد چه شناسد که باغ چون باشد هو یحیی اوست که زنده کرد
و یمیت و بمیراند والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد که یا بعث یا ایها الناس
ای مردمان ندای عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردگار
شما و شفاء و شفای و دوای لما فی الصدور مر آنچیزی را که در دلهاست از امراض جهالت
و غوایت وهدی و راه نمونی بسوی حق و رحمة و مهربانی للمؤمنین مر گرویدگان را یعنی قرآنی که
نازل شده برای مومنان کتابیست جامع جمیع مواعظ او که بمجالس اعمال ترغیب میکند
و از مساوی افعال تنفیر مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک
و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند منطوی بر حکمت نظری و هر آینه
حق کلامی مبین هدایت و محض رحمت خواهد بود قطعه زهی کلام تو محض هدایت
حکمت زهی پیام تو عین عنایت و رحمت کشد که کلام تو اهل عرفان را
ز شوره زار جهانست بگلشن حکمت و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور
و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را
و هدی مر اخص خواص را و رحمت است از برای همه که بدان رحمت هر یک برتبه خود
رسیده اند قل بگو ای محمد بفضل الله بفضل خدای که قرآنست و برحمته و رحمت او که
دین اسلام است و گفته اند فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن کرد ایضا
یا فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت است صلوات الله وسلامه علیه یا فضل
توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی رحمه الله آورده که فضل معرفت است
و رحمت توفیق در یافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت

نور باطنه یا فضل قول جنان و رحمت لحظات از یزدان یا فضل کشف لطائف و رحمت شهود
لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که ازین روی اشارت میگوید بنده من بفضل و رحمت
من اعتماد کن نه بطاعت و خدمت خود که اعتماد بنده جز بر فضل من و آسایش
بنده جز برحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایه دوستان فضل من هر کس را
خزانه ایست و خزانه دوستان رحمت من نظم گر شاه را خزانه ز سیم و زر بود و بس
درویش را خزانه همین لطف دوست بس بعضی برآنند که معنی آیه آنست که بفضل او و رحمت
من فرود آمد موعظه و شفا فبذلک پس بدین که فرود آمد فلیفرحوا باید که شاد شوند
برای آنکه هو خیر او بهتر است مما یجمعون از آنچه جمع میکنند از حطام دنیا که در معرض زوال
فنا است قل بگو مر کافران عرب را ارأیتم خبر دهید مرا ما انزل الله آنچه فرستاد خدای
لکم برای شما من رزق از روزی یعنی چهارپایی که خوردن آن حلال است فجعلتم پس
شما ساختید و نام نهادید منه از آن روزی حراما و حلالا حرامی و حلالی یعنی بعضی را
از آن گفتید که حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و
مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال ما فی بطون هذه
الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قل بگو آلله آیا خدای دستوری آذن
داد لکم مر شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله یا بر خدای تفترون افترا میکنید که میگوئید
والله امرنا بها و ما ظن الذین و چیست گمان آنها که یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای
دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند
یوم القیمة روز رستخیز که روز مکافات است درین ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی
عظیم است ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند رحمت است علی الناس
بر آدمیان بانزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر
ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند این نعمت را و ما تکون و نباشی تو ای محمد فی شأن ع
در کاری از کارهای خود و ما تتلوا و نخوانی منه از آنچه فرستاد خدای من قرآن از
قرآن و لا تعملون و نکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا مگر آنکه بودیم

علیکم

علیکم بر شما شهودا گواه یا نگاهبانان اذ تفیضون فیه آنوقت که خوض میکنید و در پی آن شدید و ما یعزب
دران کار و ما یعزب و پوشیده نمی شود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه
خورد یا مقدار هبا فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان و لا اصغر و نه خردتر من ذلک
از آن ذره و لا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوب است فی کتاب مبین در کتابی روشن
یعنی لوح محفوظ ملخص آیه آنست که هیچ عملی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و
مکافات اعمال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس درضمن این کلام وعده
مؤمنان از اکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بعقوبات پس از مجازات اهل
ایمان خبر میدهد و میفرماید الا ان بدانید بدرستی که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف
هیچ ترسی نیست علیهم برایشان از رسیدن مکاره و شداید و لا هم یحزنون و نه ایشان
اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد در عین المعانی فرموده که اولیا آنهااند
که لقای ایشان موجب یادکرد خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیا
آنهااند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که
عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن
ایشان بانوار فقر افروخته نظم رخش ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد
باخته معتکفان حرم کبریا شسته ز دل صورت کبر و ریا راه نوردان شکسته قدم
راز کشان [illegible] دم و گفته اند اولیا الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای
خدا کنند و موید این قول همین کلام است که وجبت محبتی للمتحابین فی و این قوم را
خوف نیست در مواقف عظام و اندوهی نرسد از اهوال یوم القیام و نزد بعضی
اولیا مؤمنان پرهیزکار اند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید الذین آمنوا
اولیا آنهااست که گرویده اند بآنچه از نزد الله و کانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری
میکنند محارم الله لهم البشری مر ایشانراست مژدگانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
یعنی بشارتی که بزبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم درباب ایشان گذشته و بقول جمعی
مراد رویای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بینند آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه

مر ایشان را در وقت نزع و در قیامت که بشری آنست که مؤمن جای خود در بهشت ببیند
پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو وَفِی الْآخِرَةِ
و مر ایشانراست مژده بهشت دران سرای و آن سلام ملایکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که
بشارت دنیا وعده لقاست و مژده آخرت تحقق آن وعده حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا شناخت حق و در عقبی نواخت
درین سرا سرور مجاهده و دران سرا نور مشاهده اینجا صدق و وفا و آنجا رضا و لقا
نظم از نعمت این جهان نشان تو بس است . وز دولت آن جهان لقای تو بس است لَا تَبْدِیلَ
نیست بدل کردن لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ مر سخنان خدا را یعنی در وعده او خلاف نیست
ذٰلِکَ آن تبشیر موعود هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد
و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد وَلَا یَحْزُنْکَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قَوْلُهُمْ
گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنان
که در خور او است تو میگویند إِنَّ الْعِزَّةَ بدرستی که غلبه لِلّٰهِ جَمِیعًا همه مر خداراست دین
ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا مر اقوال ایشانرا
در جمله تجدد و هزل میگویند الْعَلِیمُ دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند
و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد أَلَا إِنَّ لِلّٰهِ بدانید بتحقیق مر خداراست مَنْ فِی
السَّمٰوَاتِ هر که در آسمانهاست از ملایکه وَمَنْ فِی الْأَرْضِ و هر که در زمین است از جن و انس
و چون انبیا که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس
هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوالعقول را صلاحیت
شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت
و نهایت ضلالت است وَمَا یَتَّبِعُ و چه چیز را متابعت میکنند الَّذِینَ یَدْعُونَ آنانکه میخوانند
و می پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَکَاءَ بجز خدای شرکا را یعنی متابعت نمیکنند آنانکه جز خدا را
می پرستند آنانرا که شرکا میگویند بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محالست
ملک إِنْ یَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند در عبادت شرکا إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی [illegible]

شرک حق برده اند وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا یَخْرُصُونَ مگر که دروغ میگویند در نسبت آن
شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال
بر فردانیت و وحدانیت نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس حاکم
میگوید هُوَ الَّذِی اوست آنکسی که بقدرت کامله جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ ساخت برای شما شب را
تیره لِتَسْکُنُوا فِیهِ تا بیارامید در وی و از تعب تردد در روز برآسایید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و روز را روشن
تا بسرانجام مهمات خود قیام نمایید إِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در آفریدن روز و شب
و نور و ظلمت ایشان لَآیَاتٍ هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ
یَسْمَعُونَ مرگروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و دران تفکر و تدبر نمایند
قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزند یعنی ملایکه را فرزند
گرفت سُبْحَانَهُ پاکست حق سبحانه و تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِیُّ اوست بی نیاز ذات
از اتخاذ ولد طلب ولد یا ضعیفی کند تا مدد و قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او
روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری کم نام
تا بولد اسم و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی
مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منتفی بود یا گوییم که ولد بعضی از والد است
پس این صورت مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیر
و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بیت بود
کمال غنا از صفات ذاتی او . کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج و اشارت بکمال
غنای حق آنست که لَهُ مر او راست از روی مالکیت مَا فِی السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست
از نفایس علویات وَمَا فِی الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَکُمْ نیست
نزدیک شما ای مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ حجتی و برهانی بِهٰذَا باینکه خدای فرزند فرا گرفت
أَتَقُولُونَ آیا میگویید عَلَی اللّٰهِ بر خدای بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید قُلْ
بگو ای محمد إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا میکنند و میبندند عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای
دروغ را بانکه ذو ولد و اثبات شریک وی لَا یُفْلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی از نفوذ

نرهند و به بهشت نرسند متاع مراد ایشان زیست برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی
دو سه روزه مهلت دارند و نسل فرصتی را بکنند و بگذارند ثم الینا پس بسوی ما باز
مرجعهم بازگشت ایشان ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشان را العذاب الشدید عذابی سخت
یعنی دایم و بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که بکیف ب و پیغمبر ما یکفرون کافر می
شدند واتل و بخوان علیهم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبأ نوح خبر نوح پیغمبر علیه
السلام اذ قال و یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند
یا قوم ای گروه من ان کان کبر اگر هست که بزرگ گشته و گران شده علیکم بر شما مقامی
اقامت یا قیام من بدعوت لعص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا
و علیه السلام هشتصد و پنجاه سال قوم را بخدا دعوت کرد و جفا و آزار ایشان را تحمل
نموده و چون جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق شد بگذرد
مکث من در میان شما و تذکیری و پند دادن من مر شما را بآیات الله بعلامات ی روشن
بر وحدانیت خدای و تصدیق نانموده مرا میخواهید فعلی الله پس بر خدای
توکلت توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آرید
و محکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید بران یا جمع کنید خدا و ندان ...
مرادر و سا و قوم اند و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکا
حق میدانند محض آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که
نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی بطاهر متوجه من شوید
ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شما است
ولا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان
دلیل است بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بخبر
ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدو یعنی پی برده قدم در طریق متابعت
نهند چون ایشان را خذلان ابدی دریافته بود از اقوال وی اعراض نمودند
و وی منزجر بود فان تولیتم پس اگر روی بگردانید و از قبول سخن اعراض نمودید

فاسکم

فما سالتکم پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود من اجر مزدی که بآن اعراض
شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله
مگر بر خدای و او مرا بران ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض
کنید و امرت و فرموده شده ام ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان
مر حکم خدا را پس خلاف فرمان نکنم و اجر رسالت خود از غیر او نجویم فکذبوه پس
بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او
بعد از الزام حجت بر ایشان فنجیناه پس ما نجات دادیم نوح را علیه السلام از
غرقه شدن ومن معه و آنان را که با وی بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه نوح
اصح هشتاد مومن بوده اند از ذکور و اناث وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را
خلائف جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا و غرق کردانیدیم
طوفان الذین کذبوا آنان را که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که با نوح علیه السلام
بود یعنی معجزات او فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین که کیف
کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح
علیه السلام و درین آیه هم تسلیه حضرت رسالت است صلوات الله وسلامه علیه و تهدید
اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از بعد نوح علیه السلام رسلا فرستادگان
الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را
علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم را علیه السلام بقوم بابل و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه
و اهل مدین فجاءوهم پس آمدند رسولان ما بایشان خود بالبینات بمعجزهای روشن و
دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که امم این رسل که ایمان آرند بدان بجزان از سبک
بر ایشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی بجز دیده بر آن من قبل پیش
بعثت بر همان و تیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیزی که تکذیب آن کرده بودند
پیش ازین یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه
نهاده بودیم نطبع مهری نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی

مکذبان قریش را فرا یاد ایشان اوّل امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این
پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی بن عمران و برادر او هارون را علیهما السلام إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید
بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا
با نشانهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند
از قبول آن و متابعت نمودند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی جرم
آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آن هنگام که
آمد بدیشان الْحَقُّ سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام
بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان القا فرمود و معجزه بدیشان نمود قَالُوا گفتند
از فرط عنا و تمرد إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این که تو آورده و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ مُبِينٌ
هر آینه جادوئیست آشکارا قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مر قایلان این قول را
أَتَقُولُونَ آیا میگوئید شما لِلْحَقِّ مر سخن راست و معجزه روشن را لَمَّا جَاءَكُمْ آن هنگام که آمد بشما
گر این سحرست أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحرست اینکه من بشما نمودم استفهامست بطریق انکار
یعنی این جادوئی نیست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران و مراد نرسند
قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو بما لِتَلْفِتَنَا
تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم ما عَلَيْهِ بر آن آبَاءَنَا پدران خود را مراد
عبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَكُونَ و باشد
لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما لَكُمَا
مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی از ملازمان
خود را ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی
علیه السلام پس سحره را جمع کردند و بر وجهی که در سورهٔ اعراف گذشت و بمواعید کرم
مستظهر ساخته روزی موعود بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند
جادوان در مقابله موسی علیه السلام قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت مر ایشانرا موسی علیه السلام
أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها را فَلَمَّا أَلْقَوْا

پس چون بیفکندند

پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصی خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم
مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ آنچه آورده اید شما آن جادوست
نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر گفته اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَيُبْطِلُهُ
زود باشد که باطل گرداند سحر شما را و ناچیز سازد إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای اصلاح
نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباه کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای واد
حیش بر حق را یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود
یا بوعده نصرت و غلبه که بمن فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران
و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم
و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی مولوی ابیاتی بدین معنی هست مثنوی
حق تعالی از خشم خصمان کی گذارد اولیا را در غرام * مه فشاند نور و سگ عوعو کند
سگ ز نور ماه کی مرتع کند * خس خسانه میرود بر روی آب * آب صافی میرود بی اضطراب
مصطفی مه می‌شکافد نیم شب * ژاژ میخاید ز کینه بولهب * آن مسیحا مرده زنده میکند
وآن جهود از خشم سبلت میکند فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام
در مبدا امر او إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آنچنان بود که چون موسی
از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت
نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود ترسی مِنْ فِرْعَوْنَ از
فرعون وَمَلَئِهِمْ و ترس از گروه خود یعنی از پدران و روسا و قوم مراد آنست که جمعی از
بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می ترسیدند هم از فرعون
و هم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ از آنکه عذاب کند فرعون ایشانرا یا رجوع کنند آبا ایشان
بفرعون تا باز گردانند ایشانرا بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَإِنَّهُ و بدرستی که او بود لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ از حد برگذرندگان
در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را ببندگی گرفت
وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام مر آن مومنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود

و احکام کنی ع

یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم بالله اگر هستید شما که گرویده اید بخدا و دانسته اید که بهمال
منافع و دفع مضار بقبضهٔ قدرت او است فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید و کار خود
با او گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضای او را و راضی او گو مسلمین
کران از قبیل تعلیق حکم بر شرطین است چه تعلق بایمان وجوب توکل است و شرط
باسلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست
از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود و سبب انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند
تعلق دل است بمحبت قادر مطلق و نسیان عجز او یعنی خود را و فقر خود را قوت و تاثیر
اثبات نکند بلکه معتقد باشد تحت الحکم الازلی بیانه بیت درویش غاسل نظم
هر که در بحر توکل غرقه گشت * همتش از ماسوی الله در گذشت * این توکل گر بجا دارد درو
فتوحی بخشد از وی کجا * و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل امر فرمود فقالوا پس
گفتند علی الله بر خدای بی نیاز او توکلنا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم
و چون دعای متوکل باجابت مقرون است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ربنا
ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را محل عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران
یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم و نجنا و خلاصی ده ما را
برحمتک بمهربانی و بخشش خود من القوم الکافرین از گروه ناگروندگان یعنی از قصد و کید ایشان
یا از ملاقات بایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم موسی علیه السلام
و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون امر فرمود تا مساجد و معابد که بر محلا
و در میان اسواق ساخته بودند خراب کردند و ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه
موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران
بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانکه میگوید و اوحینا و وحی کردیم ما الی موسی و اخیه بسوی
موسی و برادر او علیهما السلام ان تبوءا آنکه فرا گیرید جای بازگشت لقومکما برای قوم
خود بمصر در شهر مصر بیوتا خانها که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تعالی و بعضی بر
اشارت است با آنکه تخصیص معابد و تعیین قبلهٔ آن متعلق است بامر قوم و در آن محل امام

ان ن بولی

ایشان موسی علیه السلام بود و هارون علیه السلام واجعلوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما
هر دو برادر و قوم شما بیوتکم خانهای خود را اگر فرا گرفته اید قبلة مسجدها متوجه بقبله یعنی
کعبه و موسی علیه السلام نماز بجهت کعبه گزاردی و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن
مواضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد و بشر
المؤمنین و بشارت ده ای موسی مومنان را به نجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر
بشارت با آنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت است و آن موسی بود علیه السلام
وقال موسی و گفت موسی در دعای خود ربنا ای آفریدگار ما انک آتیت بدرستی که
دادی تو فرعون و ملأه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و مرکب
و متاع خانه و اموالا و دادهٔ ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن
معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او در بن جامع
روان بود و بدین سبب مال بسیار بحوزهٔ تصرف ضبط در آمده بود متمول و متجمل شده
و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای
خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را اموال و زینت دادهٔ دیگر باره الحاح
در تضرع تکرار کرد و گفت ربنا ای آفریدگار ما ایشان را این داده لیضلوا تا گمراه گردانند
بندگان ترا عن سبیلک از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند ربنا اطمس ای
پروردگار ما اثر محو فرست علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و متبدل
ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند و قتاده رحمه الله گفته که دینار و درهم
ایشان همه سنگ شد بر همان شکل و نقش که داشت و سدی فرموده که تمام اموال
ایشان از نقود و اطعمه و اشیا و اثمار همه سنگ شد و این یکی از آیات تسعه بود
و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود که واشدد علی قلوبهم و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی
مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیارند موسی علیه السلام بوحی معلوم
فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت سازد

تا بایمان مشرح شود وایمان نیاورند حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذاب دردناک را که آن غرقه
است در بحر قلزم قال گفت خدای قد اجیبت دعوتکما بدرستی که اجابت کرده شد دعای
شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون آمین میگفت آمین گوینده
در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید
بر دعوت والزام حجت وتعجیل منمائید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید
گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان و پیروی مکنید در تعجیل سبیل
الذین راه آنانرا که از فرط جهالت لا یعلمون ندانسته اند که وعدهٔ حق سبحانه بوفا انجامد در روز
آن صلاح کار را موقوف وقت آمده نگه دارید وقت وچون وقت عذاب آن قوم در رسید
وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رود که قبط را هنگام عذاب
آمد موسی علیه السلام با جماعتی بنی اسرائیل متوجه شام شدند وکنار ره دریای قلزم
رسیده فرعون با لشکر از عقب رسیده و بدعای موسی علیه السلام دریا شگافته شد
وتفصیل این واقعه در سوره شعرا سمت ذکر خواهد یافت القصه بنی اسرائیل بسلامت از
دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر و بگذرانیدیم فرزندان
یعقوب را از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی در آمد ایشانرا فرعون وجنوده
فرعون ولشکریان او بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و از جهت از حد بردن
در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسپ فرعون ببوی مادیان که جبرئیل علیه السلام
بران سوار بود بدریا در آمد ولشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکنده شدند و فرعون
منحوس است که بدریا در آید چندانکه لجام اسپ بکشید که نرود اما مرکب او اورا می برد
حتی اذا ادرکه الغرق تا چون اورا دریافت غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت
گفت ایمان آوردم وگرویدم انه بآنکه لا اله نیست معبودی بحق سزاوار عبادت الا الذی مگر
آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمنت به بنو اسرائیل گرویده اند بنی اسرائیل وانا من المسلمین ومن
از جمله گردن نهادگان مر حکم اورا و در مدارک آورده که فرعون چنین واحد را بسه نوبت
بعبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول آن داشت و بجهت فوت وقت

مقبول نشد

مقبول نشد چه در وقت دیگر مرة واحدة کافی بود بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی
بجبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود آلآن آیا ایمان می آری اکنون که حیات نمانده
وقد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و فرمان نبر نشنیدی وکنت
و بودی من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر از تفاسیر
آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت عرض
نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نمای در میان نعمت خواجه خود در یافته
و تربیت او از سایر ممالیک ممتاز گردد و پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی
آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوای او نوشت که
میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آمده و در نعمت او
کافر گردد آنست که اورا در دریا غرقه سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را نگاه گرفت
و درین محل که فرعون بگرداب فتاد و اظهار ایمان می نمود جبرئیل علیه السلام همان
فتوی بخط وی که نوشته بود وران روز در روی او نمود وگفت هم بفتوی تو عمل
کرده شد فالیوم ننجیک پس امروز برهانیم ترا ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر بند
ماندن تو بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرقه گشتند بنی اسرائیل
دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و مبادا که بشتاب ذکر ده لشکر را از دریا بگذرانیده
واز عقب ما در آید حق سبحانه فرعون را بروی دریا آورد و با زرهی که در بر داشت
و بدان اورا می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند
و از همین که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بر بالای آب
با آنکه طبع او مقتضی رسوب است آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد
المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند
و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست حق سبحانه وحی کرد
بدریا که فرعون را بساحل افکند تا مصریان بنگرند پس دریا اورا بر زمین بلند افکند
چنانچه همه کس اورا دیدند و از اینجاست که در معنی ننجیک فرموده اند که نلقیک علی نجوة

الرسوب: بزیر آب فرو شدن

بنجوة: زمین بلند

من الارض و بر مرتفعه بر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُونَ تا باشی تو لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از
پس تو آید آيَةً نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که ملوک و متمردان دست از دعوای
مالکیت و خدایی برداشته بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند چون از عهده
انا ربکم الاعلی بیرون نیاید چون بر ساند نظم عاجزی کو اسیر خواب و خورست
لاف قدرت زند چه بی غیرتست اگه در نفس خود زبون باشد صاحب اقتدار چون
باشد وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از علامت قدرت ما
لَغَافِلُونَ بی خبرانند اینست نزانه دران فکری و نه از ان عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی که ع
ما جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او
مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای پسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزیده و آن ولایت شام بود
و بعد از ان مصر وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و چیزهای لذیذ
و بقول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر اند که ایشان را در یثرب جای داد و خرما
تر و خشک برایشان ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در
شان محمد صلی الله علیه و سلم حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم توریت و احکام
و دران اختلاف کردند بتاویل یا زمانی که عالم شدند بنبوت احمدی و صفات محمد
صلی الله علیه و سلم و به تغییر و تحریف آن مشغول گشته و گفته اند که آن علم قرآنست که
فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم
کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچیزی که بودند از روی عناد یا جهل
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ دران چیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر صلوات الله و سلم
فَإِنْ كُنْتَ پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه ما فرستادیم بتو از
قصص و احکام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنکه يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را مراد ازین
کتاب است مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان
و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مراد امت او ند
و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی ما فیه است یعنی تو در شک نیستی ما برای زیادتی بصیرت

سوال کن

سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَبِّكَ
از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش تو مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آرندگان اصح اقوال آنست که
در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت است اما مخاطب غیر
اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات در آنچه بروی منزل شده
و از همین قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از کسانی که تکذیب
کردند بِآيَاتِ اللَّهِ مر آیتهای خدا را که قرآنست فَتَكُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی
مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان زدگان إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستی که آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
برایشان قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند
و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملئن جهنم یا هولاء فی النار و لا ابالی
و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند زیرا که
کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی بر ایمان ایشان آنکه حکم اراده الهی
بدان متعلق داشت مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ و اگرچه آید بدیشان كُلُّ آيَةٍ هر آیتی که
اقتراح میکنند حَتَّى يَرَوُا تا ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب دردناک را که نازل شود بدیشان با
و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان نفع نرسانند چنانچه قوم و سایر امم عاصیه را
سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی
هلا و ما نافیه است یعنی نبود هیچ اهل دهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب آمَنَتْ
ایمان آوردند فَنَفَعَهَا پس سود رسانیدی اهل آنرا و بر ایشان إِيمَانُهَا ایمان ایشان در آنوقت
إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم یونس را علیه السلام که ایشان لَمَّا آمَنُوا آنهنگام که ایمان آوردند
كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم و بردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوای را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار کردانیدیم ایشان را إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان
و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع با ایمان باس
مخصوص باشد باین قوم و مستثنا باشد بحکم این آیه که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا
و جمعی بر آنند که معنی آیه آنست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب

و تحمل نکردند بیش از حلول آن منع کردی ایشان را ایمان لکن قوم یونس علیه
السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تا خیر نکردند ایمان خود را تا وقت حلول
و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل
ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را با اهل نینوی فرستاده از ارض موصل و او
ایشان را دعوت بخدای کرد ایمان نیاوردند و بر امر کفر مصر بودند آخر تنگ آمده گفت الهی
قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده
قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را
خبر داد و از میان قوم بیرون رفت در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعد
نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که مقدار شراری از سموم دوزخ
بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم بصورت ابری سیاه
با دودی غلیظ و شرارهٔ آتش بیامده گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند
که یونس علیه السلام راست گفته روی بملک خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را
علیه السلام طلب کنید چندانکه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام رفت
خدای که او ما را بدو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا
التجا بعجز و شکستگی و تضرع بدو بریم پس ملک سر و پای برهنه پلاسی در پوشید
و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خرد و بزرگ خروش برآوردند و
در گرفتند کودکان را از مادران جدا کردند و یکبار رشتهای خالص ساخته آواز برداشتند
کر آمنا بما جاء به یونس علیه السلام از اول ذی الحجه تا عاشر محرم بدین وجه می نالیدند
و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسوده در دمندگی و بیچارگی بموقف عجز مینالیدند
نظم
چارهٔ ما ساز که بی یاوریم ∗ گر تو برانی بکه روی آوریم ∗ ای همه را از همه سازندهٔ
جز تو نداریم نوازندهٔ ∗ و می گفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته بود که خدای
من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توییم ما را بکرم خود آزاد کن جای
دیگر می نالیدند که یا الله ما را یونس علیه السلام خبر داد که خداوندا تو فرموده که بیچارگان

و درماندگان را

و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دستگیر یعنی دیگر بعضی
میرسانیدند که ای پروردگار یونس علیه السلام از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند
او را درگذرید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر برین گونه ادا
میکردند که خدایا یونس علیه السلام ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سایلان را
رد مکنید ما سایلان روی بدرگاه کرمت آورده ایم ما را رد مکن نظم ماییم و دستان
برآورده ایم و دستی در دعا فقد منیقتی نه برین است که کار این قاضی حاجات در این
حاجات توی پس روا کن از کرم حاجات بسیار القصه روز چهلم که آدینه بود
و عاشورا اثر حاجات و لهراسیشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت
نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افگند
یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد
چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقعه مطلع شد ملالی بسیار بر وی غلبه کرد با خود
گفت من ایشان را بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اگر من بدین شهر
روم مرا تکذیب دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در
بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد ولو شاء ربک و اگر خواستی
پروردگار تو لآمن هر آینه ایمان آوردندی من في الارض هر که در زمین است کلهم جمیعا
همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بر ایمان قوم بغایت
حریص بوده و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینه دل آنحضرت می نشست
حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق بمشیت خود باز بسته فرمود که افانت
آیا تو تکره الناس اکراه میکنی مردمان را حتی یکونوا مؤمنین تا گردند مومنان بی مشیت من این
آیه منسوخست بآیه قتال وما کان لنفس و نیست هیچ تن را ان تؤمن که ایمان آورد الا
باذن الله مگر بارادت و توفیق و قضای الهی ویجعل الرجس و میگذاریم عذاب یا خشم یعنی
مسلط میکنیم شیطان را و خصلت یا میخواند یعنی خدای غضب میکند علی الذین بر آنانکه لا یعقلون
تعقل نمی نمایند در حجج و آیات قل انظروا بگوی ای محمد مشرکان را که از تو طلب آیات میکنند

گر بگزید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر ماذا فی السموات که خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب
فطرت والارض و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صانع الهی
و بلوغ علم و حکمت پادشاهی و ما تغنی الآیات و دفع نمیکنند آیتها والنذر و ترسانندگان یعنی کلام بیم
کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عن قوم لا یؤمنون از گروهی که در علم و حکم من واقع است
که نخواهند گروید فهل ینتظرون پس چشم نمیدارند منکران اهل شرک الا مگر ایامی را یعنی وقایع را
مثل الذین خلوا من قبلهم مثل وقایع آنانکه گذشتند از پیش ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب
ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذابست قل فانتظروا پس بگو انتظار برید عذابی را که بشما
نازل خواهد شد انی معکم بدرستی که من با شماام من المنتظرین از منتظرانم هلاک شما را ثم ننجی
پس ما برهانیم رسلنا پیغمبران خود را هرگاه عذاب بمکذبان ایشان فرود آید والذین
آمنوا و نجات دادیم آنان را که گرویده بودند بدیشان کذلک همچنین که نجات دادیم
رسل و مؤمنان ایشان را حقا علینا وعده راست و درست است از ما که بوقت هلاک
مشرکان ننج المؤمنین نجات دهیم گرویدگان را که محمد است صلی الله علیه و سلم و اصحاب او
رضی الله عنهم قل بگوی ای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است ان کنتم فی شک اگر هستید
شما در گمان از صحت دین که بیان میکنم دین خود را برای شما فلا اعبد الذین پس من نمی‌پرستم
آنانرا که تعبدون شما می‌پرستید من دون الله بجز خدای از اصنام و ملائکه ولکن اعبد الله و لکن پرستش
میکنم خدای را الذی یتوفاکم آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است
چه وفات اهل شرک مبدء عذاب ایشانست وامرت و من مامور شده‌ام ان اکون بآنکه
باشم من المؤمنین از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا وان اقم و دیگر امر کرده اند مرا
یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار وجهک عمل خود را للدین از برای دین یعنی خالص
ساز آنرا حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام ولا تکونن و مباش
من المشرکین از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرت است ولا تدع و مخوان
من دون الله بجز خدای ما لا ینفعک آنچیزی را که سودی نکند ترا بخواندن او ولا یضرک و زیان نرساند
بتو فرو گذاشتن او فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را فانک پس آنگاه

اذا من الظالمین

اذا من الظالمین آنهنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وان یمسسک الله و اگر برساند
خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری فلا کاشف له پس هیچ رفع کننده و باز دارنده نیست
مر آنرا الا هو مگر او که احد است وان یردک بخیر و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فلا راد لفضله
پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را و وضع فضل در موضع خیر
دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است باراده خیر بر بندگان بی استحقاق از
ایشان یصیب به میرساند فضل خود را من یشاء بانکه میخواهد من عباده از بندگان خود
و هو الغفور و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت ناامید مشوید الرحیم مهربانست
پس بطاعت امید در رحمت او بندید قل یا ایها الناس بگوی ای مردمان قد جاءکم الحق بدرستی که
آمد بشما کلامی درست یا چیزی راست من ربکم از نزد پروردگار شما و هیچ عذری
نماند شما را فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فانما یهتدی لنفسه پس جز این
نیست که راه می‌یابد برای خود یعنی منفعت آن عاید است بدو ومن ضل و هر که گمراه
شد بانکار و تکذیب فانما یضل پس همین است که گمراه می‌شود علیها بر نفس خود
یعنی وبال آن ضلال بر وست وما انا و نیستم من علیکم بوکیل بر شما نگهبانی که امر شما
موکل من باشد و سلمی فرموده که آیة السیف ناسخ این است واتبع و پیروی کن ای محمد
ما یوحی الیک آنچیزی را که وحی کرده می‌شود بسوی تو با امتثال و تبلیغ واصبر و صبر کن
بر دعوت و رنج ایذای که بتو رسد شکیبایی ورز حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای
بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و فتح و جزیه کتابی و هو و اوست خیر الحاکمین بهترین
حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر اسرار و حاجت
بینه و گواه ندارد بیت از سپیدی تا سیاهی گر واز لوح و قلم یک رقم از خط حکمش نگذرد
و هو خیر الحاکمین سورة هود علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم الر در احقاف فرموده که حروف
مقطعه نسبت با اصطلاح و معنی عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و موید
این قولست آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه
و بعضی برآنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می‌بینم طاعت مطیعان را

سورة هود ع ۱۱

ومعصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد
و وعید کتاب این کتابیست صفت او اینکه احکمت استوار کرده شده است آیاته
آیتهای او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل
بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است سوره بسوره و آیه بآیه بتفصیل یا مبین است
در و آنچه بندگان بدو محتاج اند یعنی بیان شده است من لدن حکیم از نزد حکم
کننده با حکمت بخشنده خبیر دانا بهمه چیزها الا تعبدوا برای آنکه نه پرستید الا الله
مگر خدای را اننی لکم بدرستی که من شما را منه از وی یعنی نذیر بیم کننده ام
بعقوبت بر شرک و طغیان و بشیر و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان
و ان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار
خود برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده
یمتعکم تا برخورداری دهد شما را متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز و ارزانی دارد
تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در امن و تندرستی الی اجل مسمی تا
وقت نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن قناعتست
بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری
رحمة الله مذکور است که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست تو
گزارده شود و یؤت و بدهد خدای کل ذی فضل هر خداوند فضل را در دین فضله ثواب
و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل
کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و خواجه [illegible] قدس سره گفته
که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بمحل او
و جود وی بدان شرف خواهد رسید سلمی آنکه بیاد وی از یاد غیر او وان تولوا و اگر شما
کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فانی پس بدرستی که من
اخاف علیکم می ترسم بر شما عذاب یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است و در
تیسیر گوید روز بدر گفته اند روز شدت و وحشت و آن ابتلای قحط بوده که بقحط و غلا تا حدی که

مرده و مردار

مرده و مردار مجوز نیست الی الله بسوی مجازات خداست مرجعکم بازگشت شما و هو علی کل شیء
و او بهمه چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب قدیر تواناست آورده اند که جمعی از
مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می ورزیدند و بجهت
مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده
گفتند چون پرده ها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را هم بر هم
در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد
الا انهم بدانید که ایشان یعنی کافران یثنون صدورهم دو تا میکنند سینهای خود را
بر عداوت حبیب من تا دو تا نگاه دارند آنرا و پنهان کردن ستیه پنهان را لیستخفوا تا پوشیده
داشتن راز و دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند منه تا پنهان دارند
ازو یعنی از خدای الا حین بدانید که آن هنگام که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای
خود را و بر قرارش خود جای گیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنچه نهان میکنند
در سینها و ما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان نزد
علم وی یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بأسراری که در سینهاست
و گویند ذات الصدور دلها اند و حق سبحانه مضمرات آنرا میداند بیت ای که
در دل نشان کنی سری آنکه دل آفریده میداند در اسباب نزول آورده که این
آیه در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود و بملازمت
حضرت صلی الله علیه و سلم آمدی و سخنان خوش آینده ادا کرده لاف هوا داری
و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بودی درونش تیره و بیرونش روشن
بود حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیه آشکارا کرد تا کس بصفای ظاهر
از ظلمت باطن غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق بمثابه
مارست که درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است بیت صورت ظاهر بدگردد
باطنی باید مبرا از عیب و ما من دابة و هیچ جنبنده نیست فی الارض در زمین مراد هر جنبنده
الا علی الله مگر بر خداست رزقها روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی

الجزء الثانی عشر من اجزاء الثلثین

که مفید قید وجوبست در شرع بحکمت تحقیق وصول رزق است لم زوق و کلمه علی
بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی
است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند ویعلم و میداند خدای مستقرها
قرارگاه حیوانات در حین حیات ومستودعها آرامگاه ایشان بعد از وفات صاحب
کشاف آورده است که مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع
قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شد از دواب
وارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور است و مسطور فی کتاب مبین در کتاب روشن
یعنی لوح محفوظ وهو الذی و اوست آنکه خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را فی
ستة ایام در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخرش آدینه بوده وکان
و بود پیش از آفریدن ارض و سما عرشه علی الماء عرش او بر آب در برخی از تفسیر آورده که
حق سبحانه در مبداء آفرینش یاقوت سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست
آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید و آب را بالای او بداشت و
عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد
اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین
و عرش و آب و باد را لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند
تا ظاهر شود که ایکم کدام شما احسن عملا نیکوترست از روی عمل یعنی شکر گزارتر است
برین نعمت یا تفکر کننده تر است در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد
ولئن قلت و اگر گویی تو ای محمد قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شدگان
من بعد الموت اید از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هرآینه گویند آنانکه کافر شدند ان هذا نیست این
سخن که در باب بعث میگویی الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا در فریب و در بطلان
ولئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذاب را که وعده داده ایم الی امة معدودة
هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم لیقولن هرآینه گویند از روی استهزا ما یحبسه
چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یاتیهم بدانید آن روزی که بیاید

عذاب ایشان ۱۲

عذاب ایشان که روز بدرست لیس مصروفا عنهم نباشد آن عذاب باز داشته شده از ایشان یعنی چون
وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و در معالم فرموده که این عذاب
قتل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه میفرماید انا کفیناک المستهزئین از آن خبر دیده
و در سوره حجر مذکور خواهد شد وحاق بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی
در موضع مستقبل بجهت تحقیق وقوعست یعنی گویا که فرا گرفته است جوانب ایشان را ما کانوا
آنچه بودند که از روی جهل به یستهزءون بدان استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال مینمودند
ولئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد ما نعمتی یعنی که دریابد لذت آنرا
ثم نزعناها پس باز ستانیم آنرا منه از وی انه لیئوس بدرستی که او نا امید است از رحمت باری
و عدم اعتماد بر کرم ما کفور ناسپاس است در نعمت گذشته ولئن اذقناه و اگر بچشانیم اورا
نعماء نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء مسته بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر
لیقولن هرآینه گوید ذهب السیئات عنی برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بدی می آمد دور
شد از من انه لفرح بدرستی که انسان فرحست شادمانست بنعمت مغرور بآن فخور
نازنده و فخر کننده بر مردمان و منع ... و در غافل شده از شکر نعمت و قیام بحق آن
الا الذین مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند در محنت و بلا وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو
یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا اولئک لهم آن گروه که بصفت
صبر و شکر موصوفند مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان واجر کبیر و مزد بزرگ که آن
بهشت است شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی است که هر نعیم بهشتی در جنب آن محقر
باشد یعنی مشاهده انوار لقا ... تو در خور است بی پرتو جمال
جنت محقر است آورده اند که کفار عرب از روی تعنت و عناد اختراع آیات از
حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات میکردند و با کلام کریم و کتاب
قدیم بطریق تهاون و استهزا سلوک مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود
که چرا گنجی بتو نداده اند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستاده اند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از عدم قبول دعوت و استهزا و تکذیب ایشان تنگدل میشد حق سبحانه برای تسکین

آنحضرت در ادای رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیه فرستاد که فلعلک تارک
پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رحمه الله میگوید که استفهام بمعنی نفی است
یعنی ترک مکن بعض ما یوحی برخی از آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای
مشرکانست در نفی شرک و طعن و سب آلهه ایشان وضائق به و تنگ است باظهار آن صدرک سینه تو
ان یقولوا از بیم آنکه گویند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشده است علیه کنز بر وی گنجی که نفقه
کند بر مردمان و بسبب آن تبع او شوند او جاء معه یا چرا نیامد با او ملک فرشته تا بجهت
گواهی بر نبوت او و بسبب این مقالات از ادا رسالت باز ممان انما انت جز این نیست که تو
نذیر بیم کننده بر تو انذار است و بس تو در آن تقصیر منمای پس چرا از رد و انکار ایشان
تنگدل باید شد مثنوی در شب مهتاب مه را بر سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک
والله علی کل شیء وکیل و خدای بر همه چیزها وکیل گواه است یا کارکننده از آنکه کار را باو گذارد و نگاه دارد
آنکه خود را باو سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار
ام یقولون بلکه میگویند کافران افتریه محمد بربافته آنچه میگوید که بمن وحی میکنند
یعنی قرآنرا بخودی ساخته قل فأتوا بگو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مثل قرآن
در بیان و حسن نظم مفتریات بربافته از نزدیک خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود
بر میتوان بافت و بمن این گمان می برید که من از خودی میسازم شما فصحای عرب اید
پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام ملک شما از من جای در تردید
حبست و توقف شما بر قصص واجب ... شما برای انشاء وادعوا من استطعتم و بخوانید
از برای معاونت بر معارضه هر که را توانید من دون الله بجز خدای ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سوره
عاجز آمدند آیتی دیگر آمد فأتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره
نیز بر همه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا پس اگر اجابت نکردند لکم مر شما را در آنچه گفتند
از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد
مؤمنان اند که ایشان تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و میگفتند که حضرت رسالت

مفتری

مفتری میگوید شما یا مفترا و معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب
نیامدند فاعلموا پس بدانید که انما انزل آنچه فرستاده شد بعلم الله بعلم خدا است یعنی ملتبس است
بعلمی که خاصه اوست و آن علمیست بمصالح عباد و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد
وان لا اله و بدانید که نیست معبودی بسزا الا هو مگر او که عالم است بآنچه که غیر او نداند
و قادر است بر آنچه غیر او نتواند فهل انتم پس هستید شما مسلمون گردن نهندگان باسلام و استفهام
بمعنی امر است یعنی گردن نهید یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد
من کان هر که باشد از روی ارادت همت یرید الحیوة الدنیا میخواهد زندگی دنیا وزینتها و آرایش آنرا
در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر
آورده که عامست مر جمیع مؤمنانرا که هر که از ایشان باحسان و اعمال بر برخورداری دنیا
خواهد نوف الیهم تمام باز گذاریم بدیشان اعمالهم جزای کردارهای ایشانرا فیها در دنیا
از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وهم فیها و ایشان در دنیا لا یبخسون کاسته
نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن گروه آنانند که لیس لهم نباشد
ایشانرا فی الآخرة در آن سرای دیگر الا النار مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفا از مزد کار
بر صور اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان
که موجب عذاب و عقوبت است مانده وحبط و تباه گشت ما صنعوا آنچه کرده اند فیها
در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند
وباطل و ناچیز است فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر
آن افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردگار خود که او را دلالت کند
بطریق صواب ویتلوه و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شاهد منه گواهی
خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد
و عمل نه بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بینه پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و تابع او است
شاهدی که آن جبرئیل است علیه السلام یا ملکی که حافظ او بوده یا ابو بکر یا علی مرتضی یا صورت
آنحضرت که هر که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره

او شاهد نوریست ای بخت سعادت ز جبین تو هویدا · آن حسن چو حسن است عیان از ...
یعنی برهانی که بینه قرآنست و یتلوه یعنی بعقب او شاهد جبرئیل است علیه السلام
با لسان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با اعجاز نظم او و اگر شاهد بمعنی حجت داریم
شاهد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و بشارت
و بشارت و اگر چه قبل از او نازل شده و من قبله و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بود
کتاب موسی کتابی که کلیمی توریت حجت و نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است
یعنی موافق قرآن آنرا اماما در حالتی که توریت پیشوا بوده مر اهل دین را و رحمة و سبب
بخشایش بر منزل علیهم اولئک آن گروه که صاحب بینه اند یؤمنون به می گروند بقرآن
و من یکفر به و هر که کافر شود بقرآن من الاحزاب از گروهها که اهل مکه اند و اکثر حزب ایشانند
در عداوت پیغمبر فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد فلا تک
پس مباش فی مریة در گمانی منه ازین موعد انه الحق بدرستی که این وعده درست
و راست است من ربک از پروردگار تو ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر از مردمان لا یؤمنون نمی گروند
بآن و تصدیق نمی کنند و من اظلم و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از آنکس که بربندد
علی الله کذبا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او اولئک آن
گروه مفتریان یعرضون عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود
و یقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام کاتبین یا پیغمبران یا ملائکه
یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هؤلاء الذین این گروه آنانند که از روی
عناد کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار خویش با اتخاذ ولد و شریک الا لعنة الله بدانید
که لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکارانست یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری
باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان می کند و میگوید الذین آنانکه یصدون
باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او و یبغونها و وصف میکنند
راه خدای را عوجا بکجی و انحراف از راستی وهم و ایشان بالآخرة بدان سرای
هم کافرون ایشان ناگرویدگانند که بر منبر حیث تاکید کفر ایشانست بآخرت

اولئک

اولئک آن گروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خود
فی الارض در زمین یعنی در دنیا و ما کان لهم و نیست مر ایشان را من دون الله جز خدای من اولیاء
هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان بازدارد و تا یک یضاعف افزوده شود
لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب کردند بجهت ضلال و اضلال ما کانوا
بودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنیدن یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بوده
و ما کانوا یبصرون و نبودند که ببینندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند
اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را
یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد و ضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه
بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لا جرم انهم بی شک و شبهه
ایشان فی الآخرة در آن سرای هم الاخسرون ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران
چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم باقی
اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است قطعه مایه ... بر باد دادن اندوختن
همی است زانکه دنیا جملگی بر حسب دین ... است · نعمت فانی ستانی
دولت باقی دهی اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی که
آنانکه از روی اخلاص گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته از ادای
فرض و سنت و نوافل و اخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم بذکر پروردگار خود یا تواضع
کرده اند مر او را یا برای او از ما سوی منقطع شده اند اولئک اصحاب الجنة آن جماعت ملازمان بهشت اند
هم فیها ایشان در بوستان جنان خالدون دایم و باقی اند مثل الفریقین صفت دو گروه
مؤمن اند و کافر کالاعمی و الاصم مانند کور و کر اند و البصیر و السمیع و مانند شنوا و بینا هل یستویان
آیا برابرند این دو فریق مثلا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید
بدین مثلها و تأمل نمی نمایند در آن تشبیه کرده است کافر را بنابینا بجهت عدم
مشاهده او مر آیات قدرت را و ناشنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه
مؤمن بسمیع و بصیر جهت آنست که حال مؤمنان در سمع و بصر ضد احوال کافرانست

در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل
حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را
باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل شنود و از آن
حذر فرماید حقیقت بصیر کسی است که دیدهٔ بصیرتش بکحل لی یبصر جلا یافته باشد و سمیع
کسی که گوش هوشش بگوشوار لی یسمع آراسته باشد هر که بخدای بیند جز از خدای
نه بیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نشنود نظم گوشی که بحق باز بود در همه جا او
هیچ سخن نشنود الا ز خدای و آن دیده که ز نور بقا یابد ره در داو را هر ذره بود آینه وجه خدای
ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را علیه السلام بسوی قوم او پس گفت ای قوم
انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا سازنده بیم موجبات
عذاب و وجه خلاصی را بیان کنم یا نذیرم ان لا تعبدوا آنکه نپرستید الا الله مگر خدا را
که اگر پرستش وی ننمائید انی اخاف من می ترسم علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی
که مولم است عذاب بدرد و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم در او
فقال الملا پس گفتند اشراف و رؤسا الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از قوم نوح علیه السلام
ما نریک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی فضل و مزیتی که ترا بر ما باشد
که سبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت ترا از تو در نمی یابیم
ایشان بهیکل بشریت دیده اند و از درک حقایق ایشان غافل مانده اند مثنوی
همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند گفته اینک ما بشر ایشان بشر
ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور این ندانستند ایشان از عمی درمیان فرقی بود بی منتها
هر دو گون زنبور خوردند از محل زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل هر دو گون
آهو گیا خوردند و آب زان یکی سرگین شد و زین مشک ناب هر دو نی خوردند از یک
آبخور آن یکی خالی و آن دیگر پر شکر صد هزاران همچنین اشباه بین فرق شان
هفتاد ساله راه بین و ما نریک اتبعک و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین مگر آنانکه
هم اراذلنا ایشان فرودان و فرومایگان اند بادی الرای در ظاهر رای یعنی بی تامل

آورده و مذنبی

آورده اند بی فکری و تاملی یا بمبادی حال تو اراذلنا در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد و نظر
در ایشان مشاهده کند و ما نری لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما هیچ فزونی
که بدان عارات متابعت شما باز گردد بل نظنکم بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان
یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قال گفت نوح علیه السلام یا قوم
ارایتم ای گروه من مرا خبر دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا من ربی از نزدیک
پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد و آتانی و بدهد خدای مرا رحمة من عنده بخشایشی
از نزد خود که نبوتست فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص و حمزه و کسائی فعمیت بضم عین و تشدید میم
خوانده اند یعنی پوشیده کرده اند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از آن
انلزمکموها آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را قبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است
یعنی الزام نکنیم شما را برامتداد آن و انتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهانید
و ناخواهان گفته اند قتاده رحمه الله فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی
اما زمام اختیار در قبضهٔ مشیت پروردگار است تا حاجب فضل او کرا راه دهد و بر کرا باب
فضل او کرا خواند نظم یکی را بخوانی که مقبول ماست یکی را برانی که مخذول ماست
چو بی علت امر تراست و اند بتسلیم حکمت سر افکنده اند و یا قوم و ای گروه من لا اسئلکم
نمی خواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت کنایت فرمودند کو رسالت مالا خواسته که مزد کار من
باشد بر شما گران آید اگر او الجشید باز اسخت بود و اگر ابا کنید ان اجری نیست مزد من الا علی الله
مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم گفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود
بیرون کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب فرمود و ما انا و نیستم من
بطارد الذین آمنوا راننده آنانکه گرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات
کنندگانند جزای پروردگار خود در او بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشانرا
ولکنی اریکم ولیکن من می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نمی دانید قدر ایشانرا و یا قوم
وای گروه من من ینصرنی کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای
ان طردتهم اگر برانم ایشانرا افلا تذکرون آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمائید

کنند تو این همه سفهاء ایشان میکنی و حال آنکه ایشان ظاهرا با تو موافقت دارند و باطن
مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را البته عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزد من
خزینهای علم خداوند است وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم
وَلَا أَقُولُ و نمیگویم إِنِّي مَلَكٌ که بدرستی من فرشته ام تا شما گویید که ما انت الا بشر مثلنا
وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنها را که در ایشان بخواری می نگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما بجهة
فقر ایشان را ارذال میگویید لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای ایشان را خَيْرًا نیکویی در حین حیات
در آخرت برای ایشان آماده کرده بلکه آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ خدای دانا
تر است بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ بانچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم با سلام
شان نکنم در طرد إِنِّي إِذًا هر آینه من آنگاه باشم لَّمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران که ...
حکم بظاهر است قَالُوا گفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس
بسیار کردی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را وعده
دادی از عذاب إِن كُنتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در وعید خود قَالَ
گفت نوح علیه السلام إِنَّمَا جز این نیست يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ بیارد بشما خدای عذاب را إِن شَاءَ اگر
خواهد عاجلا و یا آجلا وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود
بانکه بستیزید یا بگریزید وَلَا يَنفَعُكُمْ و سود نمیدارد شما را نُصْحِي نصیحت کردن من
إِنْ أَرَدتُّ اگر خواهم أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ انکه نصیحت کنم مر شما را إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ اگر هست خدای که بخواهد أَن
يُغْوِيَكُمْ انکه شما را گمراه سازد در کلام قدیم تا خبری ست تقدیرش انکه اگر خدای
اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند هُوَ رَبُّكُمْ
اوست آفریدگار شما و متصرف در شما بوفق ارادت وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده
خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند افْتَرَاهُ بر می بافد
نوح علیه السلام وحی را از پیش خود ما نوح را علیه السلام گفتیم قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بر بسته ام
وحی را فَعَلَيَّ إِجْرَامِي پس بر من است وبال گناه کردن من وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِّمَّا تُجْرِمُونَ از آنچه
شما گناه میکنید و استادن افترا بمن می نمایید وَأُوحِيَ و وحی کرده شد إِلَىٰ نُوحٍ بسوی

ع

نوح علیه السلام

نوح علیه السلام أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ که ایمان نخواهد آورد از گروه تو إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان
آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بانچه هستند که میکنند از تکذیب
و ایذا و چون فایده دعوت از ایشان منقطع گشت زمان نزول عذاب در رسید
حکم شد که ای نوح میان احبا و در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه ما
یا با عین ملائکه که مدد کار و موکل تو اند وَوَحْيِنَا و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که نوح علیه السلام ندانسته که کشتی چگونه سازد
وحی آمد بوی که بسازد چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در
باره آنانکه ستم کرده اند یعنی از من نخواه دفع عذاب از ایشان إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ بدرستی که
ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام
چوب کشتی می طلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال
که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان
نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح علیه السلام
ساختن کشتی اشتغال فرمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که می ساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و هر گاه
که بگذشتندی بر وی مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ گروهی مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنْهُ افسوس کردندی بر وی که
در بیابان ساخت دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعن زدندی
که باول نبی بودی و آخر نجار شدی قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا نوح علیه السلام گفتی اگر سخریت
می کنید فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ پس بدرستی که ما افسوس خواهیم کرد بر شما كَمَا تَسْخَرُونَ چنانکه شما
افسوس میدارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بوی
عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا سازد در دنیا که آن غرق است وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بروی
عَذَابٌ مُّقِيمٌ عذابی در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت
در مدت دو سال طول او سیصد ذرع و گفته اند هزار و دویست و عرض او پنجاه ذرع
و بقولی ششصد و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و ... از انبیا نیز گفته اند
و آن را سه طبقه مرتب ساخت بقیر مطلی کرده اند و طیور را در طبقه علیا و ...

و بحکم الهی وحی از هر نوع
از انواع حیوانات جمع کرد

وبیانیم را در سفلی و آدمیان را بالا تعبیه داده بود و در وسطی جای مرغان فرموده و بتیه(؟) اسباب
ایام این حساب مشغول بود حتی اذا جاء وقتی که آمد امرنا عذاب ما یا امر ما به عذاب وفار التنور
وبجوشید تنور یعنی آب از تنور بجوشید و آن تنوری بود از سنگ که حوا یعنی اهل بیت
و در آن نان پختی و میراث بنوح علیه السلام رسیده بود و آن نشانه عذاب اگر آب از آن
تنور بر جوشیدی پس چون امارات عذاب پدید آمد قلنا احمل گفتیم نوح را علیه السلام که
بردار فیها در کشتی من کل زوجین از هر دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفت می گیرند
اثنین دو تا نر و ماده و حفص به تنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی
واهلک و کسان خود را نیز بکشتی در آر الا من سبق مگر آن را که پیشی گرفته است علیه القول
بر وی قول ما یعنی بهلاک وی مراد کنعان است و واعله که مادر وی زن نوح بود علیه السلام
ومن آمن و بردار در کشتی هر کس را که نیز ایمان آورده وما آمن و ایمان نیاورده بودند
معه با او با نوح علیه السلام الا قلیل مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود
و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد دیگر از ان گروه
مجموع هشتاد و نه تن بودند و با نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشان را
نیز در کشتی آورد و سر پوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی بپوشید و از زمین
آب عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد وقال و گفت
حضرت نوح علیه السلام با قوم ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتی که گویید بسم الله
یعنی نام خدای بر دید مجریها در وقت راندن کشتی ومرسیها و هنگام باز داشتن آن
و گفته اند نام خدای رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی
برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز
ایستادی پس نوح علیه السلام ایشان را بدین وجه تعلیم داده و گفت ان ربی بدرستی که
پروردگار من لغفور آمرزنده مومنان است رحیم مهربانست بر ایشان که از بلای طوفان
نجات میدهد وهی و کشتی تجری بهم میرفت ایشان را فی موج در میان موجها که از عظمت بود
کالجبال مانند کوهها ونادی و آواز داد نوح ابنه نوح مر پسر خود کنعان را و گویند

نام او یام بوده

نام او یام بوده وکان فی معزل و حال آنکه بود بر کناره از کشتی و بدو را در اسلام میلی نه پس از نظر
شفقت گفت یا بنی ارکب ای پسرک من سوار شو در کشتی معنا با ما تا ایمن باشی ولا تکن و مباش
مع الکافرین با گروهی کافران که غرق گردی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران
در کنش ایشان متفق بودی قال گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم و پناه
برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت بلندی یعصمنی من الماء نگاه دارد مرا از غرق شدن
در آب قال گفت نوح علیه السلام لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد
چیزی من امر الله از عذاب خدای الا من رحم مگر کسی که می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم
یعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای
بر وی بخشد و در اثنا این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وحال و حایل شد
بینهما الموج میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المغرقین پس گشت از جمله غرق شدگان القصه
نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از عین الورده که موضعی است بجزیره در کشتی نشست
عاشر ماه رجب و کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان به نهایت انجامید
و کفار غرق شدند مدار الهی در رسید وقیل و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت
یا ارض ابلعی ای زمین فرو بر ماءک آب خود را که بیرون داده و یا سماء اقلعی و ای آسمان باز گیر
آبی که فرو گذاشته وغیض الماء و کم کرده شد آب بروی زمین وقضی الامر و گذارده شد کاری که
حکم حق بران متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار واستوت و قرار گرفت کشتی علی الجودی
بر کوه جودی از ارض موصل یا شام روز عاشورا و هم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود
وقیل و گفته شد بعدا دوری و هلاکت باد للقوم الظالمین مر قوم ستمکاران را از امیر کافران و چون
نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم
عاشورا سنت شد و این آیه در غایت فصاحت و نهایت لطافت است و اهل معانی
و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن
سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب شنیده اند و نکته در ایراد هر کلمه و حسن
مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری حیث ایلون

رج

بذارد حواله وتوقف بر دقائق ورقائق این حال بطاله این محل از جواهر تفسیر سید ... ومن الله
التوفیق مصراع یغوص البحر من طلب اللآلی سته کوهر طلبی روی سوی دریا کن وَنَادَىٰ نُوحٌ وبخواند
نوح علیه السلام رَبَّهُ پروردکار خود را فَقَالَ پس کفت نوح علیه السلام رَبِّ ای آفریدکار من
إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات
دهم واو هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وبدرستی که وعده تو راست است وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وتو حکم کننده
ترین حکم کنندکانی حکمت درین جیت امام تا تریدی قدس سره در تاویلات آورده
که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت که اگر خبر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی
فرموده بود ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا وچون این سوال فرمود قَالَ کفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ
ای نوح بدرستی که پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند عملی
غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک وشایسته ... پس مپرس از من فَلَا تَسْأَلْنِ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بان آگاهی یعنی
چیزی که برسیدن آنرا ندانی مپرس یا چیزی که ترا بان علم نیست چون ...
سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم أَنْ تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ
الْجَاهِلِينَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ کفت نوح علیه السلام ای پروردکار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
بدرستی که من پناه میکیرم بتو بعد از این أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد
مرا بِهِ عِلْمٌ بان چیز دانایی یعنی بجواز سوال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي واکر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي وبخشایش نکنی
بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ کفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی
بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام وتحیتی که از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ وزیادتیها عَلَيْكَ
بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو زیرا که آنانکه اهل کشتی را
غیر نوح علیه وپسرانش عقب نماند و تمام اهل عالم بین سه کس منتهی شود سام پدر
عرب و فرس است ویافث پدر ترک وحام پدر هنود وَعَلَىٰ أُمَمٍ وسلامتی وبرکت بر
کروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یا آنها که در کشتی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مومنان
وَأُمَمٌ واز انسان که با تو اند امتی چند یعنی ناشی خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار
کنیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش ووسعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را مِنَّا از ما

عذاب

عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت مراد کفار اند و در وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند
که هیچ مومن ومومنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخلند درین سلام
وبرکت وهیچ کافر وکافره نبود الا که داخلند درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه
مذکور مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب که بواسطه جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی
تو که محمدی صلی الله علیه وسلم مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی تو که بدانی آنرا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ تو و نه قوم تو که
قریش اند مِنْ قَبْلِ هَٰذَا پیش از این وقت فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر ایذاء قوم ومشقت تبلیغ
همچنانچه نوح علیه السلام صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ پرهیزکارانراست
در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر
کلید بکشایشهاست وشکیبایی علاج خستکیهاست نتیجه شکیبایی ظفر است ...
هر روز بدتر است نظم صبر است کلید کنج مقصود بی صبر در مراد نکشود کر صبر کنی مراد
یابی ور زانکه کنی از آن شتابی کر صبر کنی بصبر یابی شکر آید ...
وَإِلَىٰ عَادٍ وفرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان هود را وکیفیت حیث نسبت
همچنانچه در سوره اعراف کذشت قَالَ کفت هود علیه السلام يَا قَوْمِ ای کروه من اعْبُدُوا اللَّهَ
بپرستید خدای را بیکانکی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او وشما مراو را شریک
اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ مکر افترا کنندکان بر خدای با تخاذ شرکا
يَا قَوْمِ ای قوم لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی ومقرر است
که جمیع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازاله تهمت وخلوص نصیحت
چه دعوت تا فی نتیجه دهد و موعظه آنزمان فایده رساند که بطمع فاسد آلوده نباشد بیت
طمع بند دفتر زحکمت بشوی طمع بکسل وهرچه خواهی بکوی ... پیغمبران مزد
از قوم نخواستند همچنانچه هود علیه السلام فرمود إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي مکر بر آنکس
بمحض قدرت فَطَرَنِي بیافرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را بکار نمیفرمایید
تا حق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود را
قبول نکردند حق سبحانه سه سال باران از ایشان باز کرفت و زنان

ایشان را با قوت و عظیم ساخت و چون ایشان صاحب زراعات بودند و بستان نیز
داشتند برای زراعت به باران و برای دفع اعادی به اولاد محتاج شدند هود علیه السلام
فرمود ویا قوم استغفروا ربکم و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار خویش
ثم توبوا الیه پس بازگردید به سوی او از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان
علیکم بر مزروعات شما مدرارا باران پیوسته ویزدکم و بیفزاید شما را قوة
الی قوتکم توانایی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا به مدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید
پس سخن من بشنوید ولا تتولوا و برمگردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی مجرمین
در حالتی که مصر باشید بر گناهان قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی به ما حجتی
که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود
گفتند وما نحن و نیستیم ما بتارکی آلهتنا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عن
قولک از سخن تو که گویی یک خدا را پرستید وما نحن لک و نیستیم ما ترا بمؤمنین باورکنندگان
ان نقول نمی‌گوییم ما در شان تو الا اعتراک مگر آنکه رسانیده‌اند ترا بعض آلهتنا برخی از خدایان
ما بسوء به رنجی و گزندی و علتی گویند مراد جنون است یعنی خدایان ما گفتند که چون دشنام
میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته‌اند تا سخنان که نه بر طبق عقلست
از تو شنوده می‌شود قال گفت هود علیه السلام انی بدرستی که من اشهد الله گواه می‌آرم
خدای را واشهدوا و شما نیز گواه باشید انی بریء بر آنکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز
میگیرید من دونه بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری شریک میسازید فکیدونی پس
اجتماع کنید و کید به سبب من جمیعا همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق
نمایید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و هرچه خواهید در قصد من بکنید که باک ندارم
و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود بود
علیه السلام که تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب
شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود که جمع و اتفاق نموده به سعی بلیغ
در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و حسبار از رسانیدن

نا کسرزی

اندک ضرری به او عاجز شدند و هیچ نتوانستند تو خدا او هو اگر جمله جباران جهان قصد
گزند کنند سر مویی قدرت نگردد و چون هود علیه السلام به کرم الهی وثوق تمام داشت گفت
انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی وربکم که پروردگار من و شماست
و هم خود را بدو بازگذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر خدای تعالی گیرنده است بناصیتها
موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر او اخذ بناصیه مثل مالکیت
و قدرت و تصرف است ان ربی بدرستی که پروردگار من علی صراط مستقیم بر طریق حق و راست
هر که بدو توکل کند او را ضایع نگذارد و در بحر الحقایق فرموده که صراط المستقیم آنست که
منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال وان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره
جایی مذکور است در باب احدیة افعال بیان تاثیرات و موثرات که آن ذات صمدیه
که حق المطلق مصدر جمیع افعال موثر و تمام منفعلات است بحکم تربیت هر یکی را الحب قابلیات
سوی حضرت خود می‌کشد است سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم مراد کی
می‌کشد کانا الیه راجعون و از این مقوله است قول قایل نظم چون همه راه اوست از
تو هر ره که میروی او راه است چون از و بود ابتدای همه هم بدو باشد انتهای همه فان
تولوا پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید فقد ابلغتکم
پس بدرستی که رسانیده‌ام شما را ما ارسلت به آن چیزی را که فرستاده شده بودم بآن الیکم
بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه
شما را اهلاک کند ویستخلف و جانشین شما گرداند ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما
ولا تضرونه شیئا و زیان نتوانید رسانید حق را چیزی با اعراض از من و ابا از قبول دعوت
ان ربی بدرستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیز حفیظ نگهبانست یعنی اعمال و اقوال
و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها از ثواب و عقاب می‌شود و چون گفتار قوم هود
علیه السلام به این سخنان منتهی شد حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت ولما جاء و چون
آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را والذین آمنوا و آنکسان که
گرویده بودند معه با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم برحمة منا

بخشش و بخشایش از عاصی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان ونجیناهم و برهانیدیم ایشان را
من عذاب غلیظ از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمنخرهای ایشان درآمده و از دبر
ایشان بیرون شده اعضای ایشان را پاره پاره میساخت وتلک عاد و آن عاد است
یعنی آثار که در دیار احقاف می بینند آثار قبیله عاد است جحدوا انکار کردند و کافر شدند
بآیات ربهم بآیات پروردگار خود وعصوا رسله و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان
یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست واتبعوا و پیروی کردند امر کل جبار فرمان هر گردنکش
عنید ستیزه کار را یعنی عاصی شدند کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند
آنانرا که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواندند واتبعوا و از پی درآمده شدند فی هذه الدنیا درین
سرای لعنة لعنت را که لعنه هلاکت است ویوم القیمة و در روز قیامت لعنت نیز از پی
ایشان است الا ان عادا آگاه باشید که قوم عاد کفروا ربهم کافر شدند بپروردگار خود الا بعدا بدانید
دوری لعاد مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی
هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب است
قوم هود عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولین بودند جمعی ع
هود علیه السلام بر ایشان مبعوث شده عاد ارم گرایشانرا عاد ثانیه گویند جهت آن
با قوم ثمود هلاک شدند والی ثمود و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح
مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای قوم بپرستید خدای را
و بوحدانیت او بگروید ما لکم نیست شما را من اله غیره معبودی بجز وی هو انشاکم او بیافرید
شما را من الارض از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفه را که نسل از مواد فرزند
می شود از خاک پیدا کرد واستعمرکم و زندگانی و بقا داد شما را فیها در زمین و جمعی
مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت
داد بر عمارت زمین تا منازل ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید
فاستغفروه پس آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع
کنید بپرستش او از عبادت غیر او ان ربی بدرستی که آفریدگار من قریب نزدیک است

بامیدواران بر رحمت مجیب اجابت کننده دعای ایشان بفضل خویش قالوا یا صالح گفتند قوم که ای
صالح قد کنت بدرستی که بودی فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی شایسته رشد و سداد در جمیع
حال تو میدیدیم قبل هذا پیش ازین که دعوی نبوت [illegible] میخواستیم که ترا [illegible] رجوع [illegible]
با امید میداشتیم که بدین ما مییدین شوی حالا دین بحق که تو میگویی ما از تو [illegible]
اتنهینا آیا مرا منع میکنی ان نعبد از آنکه پرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند
واننا لفی شک و بدرستی که ما در شکیم مما تدعونا از آنچه تو میخوانی ما را الیه بسوی آن از توحید
و ترک عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکنده یعنی شکی که نفس را مضطرب
میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده میگرداند قال یا قوم گفت صالح علیه السلام
که ای گروه ارایتم خبر دهید مرا و فرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة بر حجت
روشن من ربی از پروردگار خود وآتانی منه و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمة
پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای
ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما
مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله مینمایید فما تزیدوننی پس نمی افزایید
مرا غیر تخسیر بجز زیانکاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن
من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانکه
در سوره اعراف سمت تحریر یافت بدعای وی از سنگ ناقه پدید آمد صالح
علیه السلام با ایشان محبت کرد در باب ناقه و وصیت آغاز کرد ویا قوم و گفت
ای قوم هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای خلق کرده لکم برای شما آیة دلالت کننده
[illegible] بقدرت او فذروها پس بگذارید او را تاکل تا بخورد و بچرد فی ارض الله
در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او بر شماست ولا تمسوها و مس مکنید او را
بهیچ بدی و آزاری و اگر بدی او قصد کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب
قریب عذاب نزدیک یعنی متعاقب آزار معذب گردید و مهلت نیابید فعقروها
پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید و بعد از عقر ناقه بجای او

بالای کوهی برآمد و سه بانگ کرد و صالح علیه السلام مدتی وقت پیمان قوم بود
و چون بیامد و حال با وی تقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت شما برخورید و برخوردار شوید از حیات
فی دارکم در سراهای خود ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است
و روز شنبه عذاب فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب نادروغ آورده اند که
روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردیدند و
عذاب نازل شد فلما جاء پس آنگاه که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان
نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین آمنوا معه و آنانکه با او بودند از مؤمنان برحمة منا
بفضل و بخشش از نزدیک ما یعنی عمل ایشان سبب نیست محض فضل و رحمت ما بود صالح
و مومنان را ازان بلا برهانیدیم و من خزی یومئذ و از رسوائی آن روز و می شاید که مراد
روز قیامت باشد ان ربک بتحقیق که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات
مومنان العزیز غالب بر دشمنان بهلاک ایشان واخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنانرا که
ستم کردند بر خود الصیحة بآواز عظیم مراد صیحه جبرئیل است علیه السلام در زاد المسیر
آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده
قبرها کنده بودند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد
و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام
بر صورت اصلی خود پایش بر زمین و سر بر آسمان و پرهای خود منتشر کرده
از مشرق تا بمغرب پاهای وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید و براق
و پیشانی با جلا و نورانی و رخساره وی افروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان
ظاهر شد و افق را پوشیده بود و آن حال را مشاهده کردند روی بخاک
نهاده بودند در آمد جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار
مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا پس گشتند
فی دیارهم در سراهای خود جاثمین مردگان بر زمین چسبیدگان کان لم یغنوا فیها گویا که
هرگز نبودند و نماندند در آن سراها در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد

آنکه از قوم

آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال بیک صیحه مگر ابو رغال
گفتندی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که ابو رغال کیست حضرت فرمود
که جد قبیله ثقیف الا ان ثمودا بدانید بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را
الا بعدا بدانید که دوریست از رحمت من لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت و هر آینه بتحقیق آمدند
رسلنا فرستادگان ما از ملائکه یازده یا ده یا نه یا هفت یا هشت بودند و در تبیان
گوید سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده
روی صاحب جمال آمدند ابراهیم بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه السلام
بالبشری بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی مذکور است
که آن بشارت بوده بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون او را خلیل
بنواخت کرد واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داده او را تطییب
این ساخت و هم در حقایق آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید انبیا از صلب
وی که او خاتم پیغمبران و صاحب لواء حمد است و چه بشارت در مقابل این تواند بود
که پدری را چنین پسری باشد بیت خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر
شاباش آن صدف که چنین پرورد گهر آبا ازو مکرم و ابنا ازو عزیز صلوا علیه
ما طلع الشمس و القمر و در معالم آورده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط علیه السلام آمده
بود و اسرافیل علیه السلام به بشارت ولد ابراهیم را علیه السلام و میکائیل علیه السلام بنجات
لوط علیه السلام و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون نزد خلیل آمدند
قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم جواب سلام
بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمانخانه نشاندند
فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ
گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد و ایشان دست بطعام دراز نکردند فلما رای پس آنگاه
که دید ابراهیم علیه السلام ایدیهم دستهای ایشانرا که مطلق لا تصل الیه نمیرسد بطعام
یعنی دست بطعام نمی کشند نکرهم انکار کرد ایشان را ازان یعنی منکر شمرد و اوجس

و در دل آورد و اوجس منهم خیفة از ایشان ترس چه در آن زمان اگر قصد کسی داشتی از طعام او
تناول ننمودی و چون ایشان از طعام وی نخوردند ترسید که در دل بد اندیشه دارند و ضرر بوی
رسانند چون فرشتگان احساس نمودند از وی قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف
مترس انا ارسلنا بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم لوط علیه السلام تا
ایشان را عذاب کنیم وامرأته و زن ابراهیم علیه السلام ساره بنت هاران قائمة ایستاده
در پس پرده سخن ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستاده بود و
چه ساره عمر یافته بود و برگشته و از کس روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنود
فضحکت پس بخندید از جهت فرح و سرور فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم علیه السلام
بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده او از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت
قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب ایشان یا تعجب او از تشکل ملک بصورت بشر
یا شگفت میماند از خوف ابراهیم علیه السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم
خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم ما او را از زبان ملائکه
باسحق بوجود فرزندی اسحق نام ومن وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق یعقوب تخصیص بشارت
بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم
علیه السلام از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون
مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت یا ویلتی ای عجبا أألد آیا من بزایم وانا عجوز و حال آنکه
من پیر زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوی من
شیخا در حالتی که پیر است صد و بیست سال یا صد و دوازده سال ان هذا بدرستی که
این خبر که میگویند لشیء عجیب چیزی عجب است استعجاب وی از راه عادت بوده
نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان ساره را أتعجبین آیا شگفت میداری
من امر الله از کار خدای هیچ عجیب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از زنان
دو پیر فرزند آورد بیت قدرتی را که بر کمال بود کی جستها از وی محال بود رحمت الله
بخشایش خدای وبرکاته و برکتهای یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما است

[illegible]

الی اهل بیت

ای اهل بیت مقتفات برهاند که از برکات الهی آن بود که اسباط جمیع انبیای بنی اسرائیل
از ابراهیم خلیل صلوات الله علیه و از ساره رضی الله عنها پیدا شدند انه بدرستی که
خدای حمید ستوده است با عطای نعم مجید بزرگوار است با اظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که
برفت عن ابراهیم الروع از ابراهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت
اولاد یجادلنا در استاده و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط علیه السلام
آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مومن باشد گفتند نی
فرمود که اگر نود باشد گفتند نی هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و بر پنج پس
بیکی ملائکه گفتند که هر دیه که یک مومن باشد ما را اهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم
علیه السلام فرمود ان فیها لوطا نه لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که لوط
و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم لحلیم بردبار
تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه آه زننده و تاسف خورنده بر او میان
منیب رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفت که دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله
ابراهیم با ملائکه رقت قلب و فرط رحم او بوده و امید داشت که عذاب آن قوم نیفتد
شاید که توبه کنند ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض عن هذا ای ابراهیم روی بگردان و درگذر
از این جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وانهم
آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مردود عذاب باز ناگردیده بجدال و دعا ملائکه
ابراهیم را علیه السلام وداع فرموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود
و در هر یک صد هزار مرد شمشیر زن چون نزدیک سدوم رسیدند که لوط علیه السلام در آنجا
می بود بکار کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد پیش رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا
و آن هنگام که آمدند فرشتگان ما لوطا بسوی لوط علیه السلام سیء بهم اندوهگین شد
بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه بسبب آنکه
امرد زاده بودند با روهای خوش و صورتهای دلکش بلکه از بدی و ناپاکی قوم اندیشید
وقال و گفت هذا یوم عصیب این روزی سخت است بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه

گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید
لوط که مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است قصه اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست
کار ایشان لوط را علیه السلام شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قومند
جبرئیل علیه السلام میکائیل علیه السلام اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس
لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسید همان سخن را تکرار فرمود
و چون بشهر درآمدند دیگر باره اعاده نمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره اداکرد و
شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را علیه السلام دیدند و خبر بدیگران
رسید یا زن لوط کافره بر قوم اخبار کرد روی بدر خانه لوط علیه السلام نهادند وجاءه قومه
و آمدند بلوط علیه السلام قوم او یهرعون الیه بشتاب درآینده شده بسوی او ومن قبل
و پیش از این وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتر
بازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا ... بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط
آمدند و طلب مهمانان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء بناتی اینک دختران من
اند نزا بخواهید هن ایشان اطهر لکم پاکیزه ترند شما را تزویج با ایشان اگر طالبان
بود یا در شریعت وی تزویج مومنات با کفار می توانست کرد حضرت لوط علیه السلام
از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد به بنات
نساء ایشان بود چه هر پیغمبری پدر امت خود است از حیثیت تربیت و رحمت یعنی
زنان بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای ترک فواحش
ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید
مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط در سابق
میدانی که ما ما لنا فی بناتک من حق نیست ما را در دختران تو هیچ حاجتی وانک لتعلم و بتحقیق
تو میدانی ما نرید آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قال گفت لوط علیه السلام
در جواب ایشان لو ان لی کاشکی مرا باشد بکم قوة بدفع شما توانی یا اگر مرا قوتی با
و در نفس من اوی شما را دفع کنم او آوی یا پناه گیرم و باز گردم الی رکن شدید برکن سخت

یعنی

یعنی عشیره و قبیله که مدد ایشان دفع شما توانم کرد و در احادیث صحاح وارد است که حضرت
صلی الله علیه و سلم فرموده که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدا
یا بکرامت و حق سبحانه او را یاری داد و چه حاجت بود بمعاونان جز درگاه او نیست نظم
آستانش که قبله گاه همه است * از همه آفتی پناه همه است * هر که دل در حمایتش بست
از غم هر دو کون وارست آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پیش در
با ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط
علیه السلام بغایت مضطرب واله و غمناک شد ملائکه که او را بدان اضطراب و خروش
و جزع دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک بدرستی که ما فرستادگان پروردگار
توئیم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نرسند بآزار
و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان گذار
پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز شد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه
کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده گفتند حذر کنید که مهمانان لوط
ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود فاسر باهلک بر کسان خود را بقطع من اللیل پاره
از شب یعنی از گذشتن برخی از شب ولا یلتفت و باید که التفات نکند و بازپس نگردد منکم
احد از شما یکی پس همه اهل خود را ببر الا امرأتک مگر زن خود را که کافره است انه مصیبها
بدرستی که رسنده است او را ما اصابهم آنچه رسید بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار
هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک ساختن
ایشان جبرئیل علیه السلام گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است
لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل علیه السلام گفت الیس
الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد فرمان
ما بعذاب ایشان جبرئیل علیه السلام فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان درآورد
و برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم
کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها سافلها بر آن شهرها زیر آن

یعنی سرنگون ساختیم (وامطرنا) و بباراندیم (علیها) بران شهرها بعد از سرنگون شدن آن
(حجارة) سنگ (من سجیل) از گل متحجر سجیل معرب سنگ گلست و آن گلی باشد پالش پخته
چون آجر یا سجیل که هیئت در اسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین که نام جهنم
است یعنی آن سنگ باران برایشان از اسمان بود یا از دوزخ و آن سنگ بود
(منضود) بهم نهاده یا پی در پی (مسومة) نشان کرده شده بخطوط سیاه و سپید چون جزع یا
به بیاض و حمره در زاد المسیر گوید مهره گرد شده بود بعضی از اینها سپید و بران نقطهای
سیاه و برخی سیاه و بران نقطهای سپید یا نام هر کس که بر وی باران می‌شد بران نوشته
بود یا آماده گشته (عند ربک) در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی
آورده که سنگ کلان او برابر حمی (?) بود و خرد مساوی سبوی (?) قول آنست که سنگ
جماعتی باریدند از آن قوم که در دیار حاضر نبودند پس هرجا از ایشان کسی بود سنگ معین
بنام وی برسرش آمده هلاک شد آورده‌اند که یکی از ایشان بجرم مکه در آمده بود تا چهل روز
آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت بر وی
آمده و هلاک شد (وما هی) و نیست آن سنگ عذاب (من الظالمین ببعید) از ظالمان دور یعنی ایشان را
استحقاق آنست که سنگ بارد (نظم) چو عالم از ستمگر تنگ دارد • عجب نبود که بر وی
سنگ بارد • سکی ز اسنکها در خورد ستمکار (?) بیار؛ و ظالم را بستی سنگ بر دار؛ و گفته‌اند
مشرکی باج گیری است کنایه غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران مکه
دور نیست در اثنای اسفار بران دیار می‌گذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار دران نگرند
و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آورند (والی
مدین) و فرستادیم باولاد مدین یا باهل شهر مدین (اخاهم شعیبا) برادر ایشان شعیب را علیه السلام
(قال یا قوم اعبدوا الله) گفت ای قوم بپرستید خدا را بیگانگی (ما لکم من اله غیره) نیست شما را هیچ خدای
بجز وی (ولا تنقصوا المکیال والمیزان) و نکاهید و کم مکنید پیمانه را و ترازو را
در سنجیدن موزونات (انی اراکم بخیر) بدرستی که من می‌بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی
در مانده و محتاج نیستید که داعیه باشد شما را بخیانت مکیل و موزون پس منم و تو نکزید رسم

حق گزاری

حق گزاری آنست که مردم را از مال خود بهره‌مند سازید نه آنکه از حق ایشان باز گیرید
(وانی) و بدرستی که من (اخاف علیکم) می‌ترسم بر شما از جنایت که دارید (عذاب یوم محیط)
عذاب روزی گرداگرد آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذابست بجهة وقوع آنست دران
یعنی دران روز عذاب گرد شما را فرو گیرد که هیچکس رهایی نیابد مراد عذاب روز
قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند
به ایفا و آن و این غایت مبالغه است (ویا قوم) و ای گروه من (اوفوا المکیال) تمام بجای آرید
کیل را یعنی پیمانه (والمیزان) و تمام سنجید موزون را بترازو (بالقسط) بعدل و راستی و آن
قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه می‌خریدند از ثمن آن چیزی باز
میگرفتند و اطراف درم و دینار را می‌بریدند و دران باب میگوید (ولا تبخسوا الناس)
و کم مکنید مردمان را (اشیاءهم) چیزهای ایشان یعنی بهای هرچه می‌خرید یا قراضه که از
درم و دینار می‌برید (ولا تعثوا) و غایت تباهی مجوئید (فی الارض) در زمین (مفسدین) حال بوده
در حالتی که تباه‌کاران باشید (بقیت الله) آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال
بعد از ترک حرام (خیر لکم) بهترست شما را از آنچه بخیانت جمع می‌کنید (ان کنتم مؤمنین)
اگر هستید باور دارندگان قول مرا (وما انا علیکم) و من نیستم بر شما (بحفیظ) نگاهبان که
شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رسانند
و نصیحت کننده بر من رسانیدن است و بس (بیت) من آنچه شرط بلاغست با تو
میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال آورده‌اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم
بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام
و برخی آنکه ایشان را الحرب نفرموده‌اند و شعیب علیه السلام از آن جمله بود که حضرت
حرب نداشت قوم را هر روز موعظه می‌گفت و خود همه شب نماز میگزارد (قالوا یا
شعیب) گفتند قوم او که ای شعیب (اصلاتک تامرک) آیا نمازهای تو میفرماید ترا (ان نترک)
بتکلیف آنکه ما ترک کنیم (ما یعبد آباؤنا) آنچه پرستیده‌اند پدران ما از بتان (او ان نفعل) یا دست
بداریم از آنچه می‌کنیم (فی اموالنا) در مالهای خود (ما نشاء) آنچه می‌خواهیم از نقصان کیل

و وزن یا بازگرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که تو بردبار
الرَّشِيدُ و راه یابنده بزعم خود یا این سخن از روی تحکم می گفتند و مراد ایشان اینکه
این سخن استهزا بود و معنا بالطریق العکسی می گفتند که تو با کثرت حلم و رشد موسوم و موصوفی
چرا این سخنان میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ چون
می بینید و چه میگوئید إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار
خود وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی
نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد ولایت کمال و تکمیل
ارزانی داشته باشد و سعادات دو جهانی روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد
که من در وحی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را و بیایم
إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمی کنم
تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه باز میدارم خود نیز باز می ایستم إِنْ أُرِيدُ نمی خواهم
إِلَّا الْإِصْلَاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ مادام که توانم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق
من در اصلاح امور یا رسیدن بمنزل صواب و صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدای
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجزانند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی
او باز میگردم در هر چه پیش می کنم وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بران ندارد
شِقَاقِي دشمنی من و ستیزکاری من أَنْ يُصِيبَكُمْ که برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنکه برسید
قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح را علیه السلام از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را علیه السلام از باد
صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح را علیه السلام از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط علیه السلام
مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی در مکان و زمان شما نزدیکند اگر از امم گذشته عبرت نگیرید
از ایشان عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود یا ایمان
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من
رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفرانست وَدُودٌ دوست دارنده تایبانست و دود بمعنی فاعل آید
یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند

نصف

قطب الابرار

قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود در این وجه
آورده که دوست دارنده نیکی به خلق و دوست کرده شده و لطائفی یعنی او نیکوکاران را دوست
میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست
زیراکه چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت می باشد فعل اوست
پس خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه در سطور بیان
جلوه نموده شد و لله درّ حقایقه مصنف رباعی ای حسن تو داده دوستی را
خوبی * وز عشق تو کرده عاشقان مطلوبی * گر نیک نظر کند کسی غیر تو نیست * در مرتبه
محبی و محبوبی * قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمیکنیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از آنچه میگوئی
از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود
یا این سخن از روی عنادی گفتند و اگرنه چه فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا
بود و دیگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ و ما می بینیم ترا فِينَا در میان ما ضَعِيفًا بی قوت در وقع ما یا
ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگرنه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم
لَرَجَمْنَاكَ هر آینه ترا سنگسار میکردیم وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ بر ما عزیز و مکرم تا مرتبه
عزت تو مانع رجم یا موجب رحم باشد قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من
أَرَهْطِي ایا عشیره و قوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیزتراند بر شما و دوستر نزد شما مِنَ اللَّهِ از خدای
وَاتَّخَذْتُمُوهُ و گرفته اید شما امر خدا را وَرَاءَكُمْ از پس پشت خود ظِهْرِيًّا همچو متروک فراموش شده
یعنی حق تبارک را نگاه میدارید و فرمان پروردگار را پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي
بدرستی که آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید مُحِيطٌ آگاهست بر وجهی که هیچ چیز
برو پوشیده نیست و بران شما را جزا خواهد بود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا وای گروه من
عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر حالهای خود که دارید از شرک و خبث إِنِّي عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ام
در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی
که او را رسوا کند یا فضیحت تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و آنکس که او دروغ گویست بزعم شما
یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وَارْتَقِبُوا و انتظار برید آنرا که من میگویم

انی معکم رقیب که من نیز با شما منتظرم ولما جاء امرنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب
علیه السلام والذین آمنوا و آنان را که ایمان آورده بودند با او برحمة منا به بخشایش از فضل ما
واخذت الذین ظلموا و بگرفت آنان را که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل علیه السلام که ایشان را گفت
موتوا جمیعا فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سراهای خود جاثمین مردگان و بر زمین افتاده کأن
لم یغنوا فیها گوییا که هرگز اقامت ننموده‌اند در آن دیار الا بعدا لمدین آگاه باشید که هلاکت باد
قوم مدین را و دوری از رحمت من کما بعدت ثمود چنانکه دور شده‌اند و ملعون گشتند ثمود نیز کرده
عاد را نمود و حکمت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بوده و در خبر آورده که ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام
اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان ولقد ارسلنا
و بتحقیق ما فرستادیم موسی بآیاتنا موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بود و
سلطان مبین و حجتی ظاهر و اوضح که آن عصا بود و افراد عصا بذکر جهت وضوح اوست الی
فرعون بسوی فرعون وملئه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند آن گروه
امر فرعون فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام وما امر فرعون و نبود کار فرعون
برشید با بهره رشد و صواب چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند
یقدم قومه پیش روی کند فرعون قوم خود را یوم القیامة روز رستخیز فاوردهم النار پس درآرد ایشان را
در دوزخ وبئس الورد المورود و بد محلیست درآمده شده او یعنی آتش دوزخ چه مورد آنکس
برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و عطش مورد لیست بر ضد آن واتبعوا و از پی
درآورده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را ویوم القیامة و روز قیامت نیز
لعنت در پی ایشان است بئس الرفد المرفود بد عطاییست داده شده بدیشان یعنی لعنت همراه
ذلک این خبر من انباء القری از اخبار دیه‌های هلاک شده که نقصه علیک قصه آن بر تو میخوانیم
منها بعضی از آن قری قائم باقیست یا آبادان چون زرعی قایم ایستاده وحصید و برخی
از آن مفقود است یا خراب چون کشت درو ده و گفته‌اند قایم آنست که اثر آن دیده
میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام

وما ظلمناهم

وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر اهل آن دیها با هلاک ایشان ولکن ظلموا و لیکن ایشان ستم کردند
انفسهم بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فما اغنت پس هیچ سود نکرد
یا قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان آلهتهم التی آن خدایانی که از روی جهل یدعون
بوده که میخواندند و می‌پرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند
از ایشان من شیء هیچ چیزی لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان
وما زادوهم و نیفزودند ایشان را بتان غیر تتبیب جز زیان کاری و هلاکت وکذلک و مانند
این گرفتنی است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیها را وهی ظالمة
و حال آنکه اهل آن ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک سخت
است و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهایی نیست قطعه کسی که مرغ ظلمش
دمادم چراغ عیش مظلومان ببرد نمی‌ترسد از آن کایزد تعالی اگرچه دیر گیرد
سخت گیرد ان فی ذلک بدرستی که در آنچه یاد کردیم از قصص لآیة هر آینه عبرتیست لمن خاف
مرکسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک روز قیامت یوم روزی
مجموع له الناس جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وذلک
و آن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل آسمانها و زمین وما نؤخره و باز پس
نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده تا وقت وی
در رسد یوم یأت در آن روز که بیاید آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچکس
سخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقف خاص باشد
و موقفی دیگر باشد که در وی اجازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن
لهم فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف شقی بدبخت باشد که مقتضای وعید
دوزخ جای او بود وسعید و نیکبخت باشد که موجب وعده بهشت ماوای او بود در حقایق
سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی
دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج
چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی‌حیایی شیخ ابوسعید خراز

قدس سره فرموده که حق سبحانه درین سورت دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری
و سطوت قهاری که در ماه از روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم ازل بسعادت و شقاوت
خلق نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از هیبت آن حکم و سطوت
این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود **فمنهم** آن یکی را از ازل بسعادت برگزیده و آن
یکی را ناامید و داغ شقاوت بر جبین نهاده و میرانده آن را سوی اصحاب الشمال و فضل او
محو انداین را نزد اصحاب الیمین **فاما الذین شقوا** اما آنانکه بدبخت شده‌اند **ففی النار** پس
در آتش دوزخ اند **لهم فیها** مر ایشان راست در آن آتش **زفیر** فریاد سخت **و شهیق**
و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند در استعمال و در مبدا صوت حمار است و شهیق
صوت ضعیف بود و در آخر شهیق مستعمل باشد تشبیه سکند فریاد اشقیا را با نکر اصوات
و این بدبختان با این ناله و افغان **خالدین فیها** جاویدان باشند درین آتش
ما دامت السموات والارض همیشه تا آسمانها و زمینها بجای است این کلمات در عرف عبارت
از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین بازبسته باشد
خصوصا و الا بباید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است ملتبس
اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود
الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد
و عذاب دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است و یکی
از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از
خلود در دوزخ **ان ربک** بدرستی که آفریدگار تو **فعال لما یرید** کننده است هر چیزی را که خواهد
از انواع تعذیب **واما الذین سعدوا** و اما آنانکه نیکبخت شده‌اند **ففی الجنة** پس ایشان در بهشت اند
خالدین فیها جاویدان در آن **ما دامت السموات والارض** مادام که باشد آسمان آخرت و زمین
آن چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین و آسمان بدل این آسمان و
زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین
از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق

وتحت

و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود ارض
خوانند پس مادام که فوق و تحت باشد سعدا در بهشت باشند **الا ما شاء ربک** مگر آنچه
خواهد پروردگار تو که ایشان را از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت از آن که رتبه رؤیت
و رضوان یا معنی که گشت آنرا ندانند بر کسی که عالم است بجمیع معلومات و حکمت فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مولوی بیان قول است و مثل ازین باب در سورة توبه نیز
و رضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته و بباید دانست که علمای تفسیر درین استثنا
سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثنا الا بمشیئه و در معالم فرموده که خدای
درین استثنا دانا تر است و اکثر اقوال بما آورده شود و شرط اینجا ذکر در اول مقرر شده
باقی نماند و الله اعلم بالحکم و الیه یرجعون **عطاء** عطا دادنیست از عطاء او تعالی
غیر مجذوذ نه منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه **فلا تک** پس مباش **فی مریة** در گمان ای مخاطب
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم است و حقیقت خطاب راجع بامت مقرر باید که
شک مباش **مما یعبد هؤلاء** از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است و
ضلالت یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر ضلالت ایشان کشد بجائی
که در امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد **ما یعبدون** نمی پرستند اهل شرک بتان را **الا کما یعبد**
مگر بروجهی که می پرستیدند **آباؤهم من قبل** پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل **وانا لموفوهم**
و بدرستی که ما تمام رسانندگانیم بدیشان **نصیبهم** بهره ایشان را از عذاب **غیر منقوص** کاسته
آن نصیب ناکاسته باشد **ولقد آتینا** و هر آینه ما دادیم **موسی الکتاب** موسی را تورات **فاختلف**
فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدو گرویدند و بعضی
کافر شدند بجهة اختلاف قوم تو در قرآن **ولولا کلمة سبقت** و اگر نه سخنی است پیشی گرفته
من ربک از آفریدگار تو یعنی تاخیر عذاب ایشان **لقضی بینهم** هر آینه حکم کرده شدی
میان قوم موسی علیه السلام بتعجیل عذاب استیصال مستأصل گشتی و محق از آن کنایت
یافتی **وانهم** و بدرستی که کفار قوم تو **لفی شک** هر آینه در گمان اند **منه** از قرآن **مریب**
که بریب افکننده یعنی نفس را مضطرب عقل را شورانیده کننده **وان کلا** و هر یکی

هر یک از مختلفان لمّا فریقین ... اند که هر آینه تمام خواهد داد لیوفینهم پروردگار تو اعمالهم
جزاء عملهای ایشان را یعنی ان را نافیه ... و لما بمعنی الا ... بیشک
خدای تعالی جزای عمل او بر وجهی که باید بدو رساند صاحب الکشاف فرموده که چون
و لما بمعنی ظرف است ... باید که برین وجه که وان کلا لما یبعثوا
لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار بسط ...
و این وجوه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام
موطیه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زائده و تقدیرش چنین باشد
و ان کلهم لیوفینهم انه بدرستی که خدای بما یعملون بآنچه شما میکنید خبیر داناست
و چیزی از وی فوت نشود ... جزای آن کرده سه همه کار بنده داناست
مکافات هم تواناست فاستقم پس مستقیم باش کما امرت همچنانچه فرموده شدی
و من تاب معک و باید که مستقیم شوند یا بفرمای که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر با ایمان
آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشند بر امر و نهی امام قشیری رحمه الله
فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد تا بر منزل وصال برسد در حقائق
سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت
باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که آن چیز که بود وی همه نیکو یا نیکو شود
و بی بود وی همه زشت یا زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره
این سخن را بشنید و گفت که وی بسیار نیکو گفته است و دلیل فاستقم کما امرت
ای عزیز هر که را اقدام ... مستقیم باشد ... است بزرگی را پرسیدند که کدام
عمل فاضل است گفت استقامت شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته که استقامت
آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفت
اهل استقامت فرموده نظم کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر سر کوی ملامت
ز اوصاف طبیعت پاک مرده ، بطلاق هویت جان سپرده ، تمام از گرد تن دامن
فشانده ، برون سایه و خورشید مانده ، ولا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون بصیر

خدای بدانچه

خدای بدانچه شما میکنید بصیر بیناست ولا ترکنوا و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم
کردند یعنی مداهنت مکنید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را
بر بیداد ایشان سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظالمی بتراشد
یا سیاهی در دوات ایشان بریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم
ایشان شریک بود و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بهلاک
مشرف بود او را آب توان داد فرمود که نی گفتند اگر آبش نداده بمیرد فرمود که دعه تموت
مصراع آنچنان بدتر که فانی مرده به پس حق سبحانه و تعالی از فرط رحمت فرموده که
میل نظلمه مکنید فتمسکم النار پس برسد شما را یعنی بشما رسد آتش دوزخ و ما لکم
من دون الله بجز خدای من اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما
یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دارید نماز را طرفی النهار در دو طرف روز و زلفا من اللیل
و در ساعتها از شب نماز طرف اول روز نماز بامداد است و نماز طرف اخر نماز پیشین و عصر
و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه رضی الله عنه خرما فروختی
زنی صاحب جمال را که بخانه خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن
بخانه وی در آمد عمرو او را تقبیل نمود و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت
پناه صلوات الله و سلامه علیه آمد و گریان گریان حال گذشته بوضوح رسانید
آیت فرود آمد که ان الحسنات بدرستی که نیکوئیها همچو نماز پنجگانه یذهبن السیئات می برند
و محو میکنند بدیها را که غیر کبائر باشند حضرت صلی الله علیه و سلم از عمرو پرسید
که نماز دیگر با ما گزاردی گفت آری حضرت فرمود که وی کفارت آن نماز کفارت
این گناه است گفتند یا رسول الله این حال مر او راست خاصه گفت نی بر عموم مردم است
و موید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهیست
که میان ایشان واقع شده باشد چون سائل از کبائر اجتناب نماید و السلمی رحمه الله
درین آیه فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را محو میسازند و در بحر آورده که انوار ذکر
و مراقبت در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده

دفع می‌کنند و بعضی برآنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین پندیست مر یاد
کنندگان را واصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فان الله پس
بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نگرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران را از امم اول از مضمرات
تاسف که شکیبای از اجابت فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها
که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از روی حزم ینهون باز دارند
مفسدان را عن الفساد فی الارض از تباهکاری در زمین تا عذاب نشود و نیامدی الا قلیلا
لیکن اندکی بودند ممن انجینا منهم از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات منهم از
کذشتگان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنها که کافر بودند
ما اترفوا فیه آنچیزی را که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده
و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده از ما ورای آن اعراض
نمودند و کانوا مجرمین و بودند کافران و ما کان و نخواست ربک پروردگار تو لیهلک القری
که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک و اهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح بکار
باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم منضم نگردد و از اینجا
گفته‌اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو
لجعل الناس هر آینه کردانیدی مردمان را امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و یک آیین
ولا یزالون و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری
و مجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو و او را بایمان راه نماید چون اهل
ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلف‌اند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش
مگر آنکه در رزاق قناعت دهد و لذلک و از برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای
مردمان را یا برای رحمت آفریده راه یافتگان را و تمت و تمام شد کلمة ربک
سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفت و آن اینست لاملأن هر آینه پر سازم
جهنم دوزخ را من الجنة از عاصیان دیوان والناس و آدمیان اجمعین همه ایشان .

وکلا نقص

وکلا نقص و هر خبری بخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار رسولان آن خبر حبیب ما نثبت
به فؤادک ثابت میکردانیم و بر جای میداریم بآن دل تو را یعنی فایده اخبار رسل
آنست که دل تو بر جای ماند و یقینت بیفزاید و برادای رسالت ثبات نمایی و بر
ایذای کفار شکیبا باشی و جاءک و آمده است بتو فی هذه الحق در این سوره آنچه درست و
راستست در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است و الا حق در همه سوره
قرآنیست گفته‌اند هذه اشاره باخبار رسولانست در این سوره یعنی این خبرها
راست است و موعظة و پندیست و ذکری و یادکردی للمؤمنین مر گروندگان را و قل و بگوی ای محمد
للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی‌آورند اعملوا عمل کنید علی مکانتکم بر حالی که ممکن اید انا
عاملون بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وانتظروا و چشم دارید عاقبت
زمانرا انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظرانیم نزول عذاب را بر شما ولله و مر خدای‌راست
غیب السموات والارض علم آنچه غایب است از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله
بازگردد و حفص یرجع مجهول خوانده یعنی بازگردانیده شود همه کارها فاعبده پس پرستش
کن مر او را که مرجع همه اوست وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل از
آنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل مجرد کفایت اربابی اعتبار بود وما ربک و نیست
پروردگار تو بغافل عما تعملون بی خبر از آنچه بندگان می‌کنند و حفص بخطاب خوانده و طیبی
ره مرده باشند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه توریت آیه اول
از سوره انعام است و خاتمه آن آیت آخر سوره هود علیه السلام الحمد لله اولا و آخرا
سوره یوسف علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات
قرآنست لا یعلم تأویله الا الله و گفته‌اند مراد ترکیب اسماء حسنی است که کی وا اند چنانکه
از الر و حم و نون الرحمن حاصل می‌شود یا مختصرات است از اسماء الهی چنانچه الف از
الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف از انفراد است و
لام لطف و را رحمت گویا قسم یاد میکند بدین وجه که بانفراد من و بربوبیت من
با عارفان لطائف احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم حیث که

سورة یوسف
۱۲
بسم الله الرحمن الرحیم

تلک این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهرست اعجاز
آن یا هویداست معانی آن بر متأمل یا روشن کننده است قصه را که یهود سؤال کرده
بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سؤال کنید
که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر چه بوده این سوره نازل شد
انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرآنا عربیا قرآنی تازی
یعنی بقرائت تازی یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا شاید که
شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم
شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین قصه که خوانده
شود در عالم گویند بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها
در من المعانی آورده که این قصه از قصصها احسن است چه صاحبش برادران در میان
احسن بوده و در تفسیر عجب القصص گوید صاحب بحر المعانی فرموده که احسن است
بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تأویل کنند یوسف را بدل و
یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حواس را به برادران یوسف و حضرت
شیخ قدس سره درین سؤال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین
ترجمه اختصار رعایت مجموع اخبار و روایات این قصه و بنا و ولایت او با نکات
و دقایق که در هر آیه گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه
و ترجمه الفاظ اکتفا نموده آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله
لو قصصت علینا این آیه نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی
از آن در پی بعضی باشد یا چیزی میدهیم ترا بهترین چیزی بما اوحینا بوحی کردن
ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره مذکور را وان کنت و بدرستی که بودی تو من قبله
پیش از نزول این سوره لمن الغافلین از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل
بودی و این غفلت غیر مذموم است اذ قال یوسف یاد کن وقتی را که گفت یوسف
علیه السلام یا ابت ای پدر پدر خود را یعقوب علیه السلام گویند یوسف علیه السلام در سن

دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود در خواب بود دید ناگاه سراسیمه از خواب در آمد
یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه رسیده گفت یا ابت ای پدر خوابی عجب دیده ام
انی رأیت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را
و من ایشانرا نگه میکردم که در حوالی آن ستارها جاری اشعه ریز بود که از آسمان نازل شدند
و نزدیک من فرود آمدند و من هر ایشان را می نگریستم رأیتهم دیدم ایشانرا لی ساجدین مرا سجده
کردند یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او
که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب علیه السلام و زوجه او که خاله یوسف است
و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر کرد که اگر برادران
او این واقعه بشنوند برادران ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه حسد کنند قال یا بنی گفت ای
پسرک من اصغر از وی مشتق است و محبت بعید لا تقصص مخوان و بیان مکن رؤیاک خواب خود را
علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک که حیله کنند برای هلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب
شیطان ان الشیطان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس لعین است للانسان مر آدمی را عدو مبین
دشمنی است آشکارا که او را بر مکر و کید میدارد و کذلک و همچنانکه ترا برگزید بدین چنین
خوابی که دلیل شرف و شان تو است برادران یجتبیک ربک برگزیند ترا پروردگار تو
بفرمان فرمائی و پادشاهی و یعلمک و خواهد آموخت من تأویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا تأویل
تو اعصیت کتب منزله ویتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را علیک بر تو و علی آل یعقوب و بر
آل یعقوب یعنی برادران تو تو که ایشان نیز پیغمبر شوند بارسال یعقوب علیه السلام
که انبیا از وی بیرون آرد کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل
پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی ابراهیم و اسحق علیهما السلام
یعنی ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار رفع نمود و بر اسحق علیه السلام باخراج یعقوب
و اسباط از صلب او ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم داناست بانکه استحقاق
اجتبا دارد حکیم استوار کار است و درست کردار که نکند الا آنچه باید لقد کان بتحقیق که
فی یوسف در قصه یوسف علیه السلام و اخوته و در حکایت برادران او آیات نشانها

قدرت با دلایل حکمت للسائلین تر پرسندگان را و فرا اب تر ایوسف را علیه السلام یازده
برادر بوده بنیامین و آن برادر عینی بود و شش دیگر علاتی که پسران خاله
یوسف نیز بودند سه دا و روبیل و شمعون و لاوی و ربالون و یشجر و چهار دیگر
علاتی و ایشان از دو سریت بودند دان و نیفتالی و جاد و اشر آورده اند که
چون یوسف خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت نمود
و باجتبا و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران او بشنودند و خادم
کرایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت
آمده و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام
با یکدیگر لیوسف واخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی ابن یامین احب الی ابینا دوستتر
بسوی پدر ما است از ما ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارکنیم و ایشان
خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستتر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را
بر ده مرد قوی اختیار کرده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در [illegible]
آشکار از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده در خبر آورده که
چون شیطان از ایشان این کلمات استماع کرد بصورت پیری برایشان ظاهر
شد و گفت یوسف میخواهد که شما را بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست
گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را او گویند گوینده این سخن شمعون بود یا دان
گفت او را بکشید او اطرحوه ارضا یا بیفکنید بزمینی دور از عمارات یا موضعی که در آن
سباع باشند یا او را غایب کنید یخل لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی
پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند وتکونوا
و باشید من بعده پس از یوسف بعد از ساختن کار او قوما صالحین گروه شایستگان
یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس است که تا بکسب ایمان بادیه
آرزو را از روی تسویف میگوید مصراع امروز گنه کنید فردا توبه آخر تأمل نمی باید
که عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر اعتماد نیست بیت کار امروز بفردا مگذار [illegible]

نظر

نظاره که جو فردا برسد نوبت کار دگر است قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا
روبیل لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل بیگناه گناه عظیم است والقوه و بیفکنید او را فی غیابت
الجب در قعر چاه یلتقطه تا فرا گیرد او را بعض السیارة بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند
و ببرندش بجایی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست
بدین وجه می باید کرد ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من پس همه
برین سخن متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین بیرون دمیده نظم
سنبل بنافه باز کرده • گل دست بجور دراز کرده • سیرابی سبزهای نوخیز از لولوء تر
انگیخته جنبشی و که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند
یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم
بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بکنج رنج گرفتار باشم نظم
حریفان در بهار عیش خندان • من اندر کنج غم چون دردمندان • فرزندان یعقوب
در مانده پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و صحرا اشعه باوی در میان
آورده گفتند سه موسم گل دو سه روز است غنیمت دانید • که دگر نوبت باراج
خزان خواهد بود یوسف علیه السلام نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد
و با برادران پیش پدر آمده والتماس اجازت نمود و مضمون این حال بزبان حال بعرض
رسانید سه زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد • کز بوستان باد سحر خوش
میدهد پیغام را یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز افتاد و قالوا گفتند برادران یوسف
علیه السلام یا ابانا ای پدر ما مالک چیست ترا لا تأمنا که امین نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف
و تامل میکنی در فرستادن او وانا له و حال آنکه ما مر او را لناصحون نیک خواهانیم و این سخن
بروی مهربان ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در سعت و
فراخی معیشت میوه ها و نقلها خورد ویلعب و بازی کند به تیر انداختن و شتر دویدن
وانا له و بدرستی که ما او را لحافظون نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت
یعقوب علیه السلام انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا به آنکه شما ببرید او را

از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیارست و مرا دو اندیشه است یکی آنکه وانی اخاف و دیگری آنست
ان یاکله الذئب از آنکه بخورد او را گرگ چه بیابان زمین کرستان پر گرگان درنده می باشند
مبادا که گرگی قصد وی کند وانتم و شما عنه غافلون ازو بیخبران باشید بسبب اشتغال
تماشا یا قلت اهتمام در محافظت او نظم ازان ترسم که غافل بنشینید ۰
ز غفلت صورت حالش نه بینید ۰ درین در پرده دشت محنت انگیز ۰ کمین گرگی برو
دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اکله الذئب بخدای که اگر بخورد
او را گرگ ونحن عصبة وحال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک ازما با ده شیر
در مقام مقاومت می تواند کرد انا اذا هر آینه ما آن وقت که برادر را گرگ دهیم
لخاسرون هر آینه زیانکاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید
و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید تن بر الم هجران نهاد و بقضای
ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامه ها زجوش
بپوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بود
و بوقت القاء در آتش بروی در پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب علیه السلام رسیده
چون تعویذ بر بازویش بست و بشایعه فرزندان تا شجرة الوداع که دو رو ازده کس
بود بیرون آمده و یوسف را علیه السلام در کنار گرفت گریه کنان آغاز وداع کرد بیت
روز وداع گریه نه در خورد دیده بود ۰ طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود و یوسف علیه السلام
که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گل برگ رخسار با رعین گرفت و دانه دانه مروارید
خوش آب بالماس فرو سفتن آغاز کرد مصراع ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد
و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون این قضیه بسمع آن نور
بصر رسانید بیت میان ایام سفر بسته بر سر راست ۰ سرشک دیده من میرود که
راه گیرد ای یوسف از رفتن تو رایحه اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد
و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری لا انسانی قائلا ان کس مرا فراموش
مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد مصراع فراموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان

در باب محافظت

در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار نمودند و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه
آوردند یعقوب علیه السلام در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند از چشم می
گریست بیت هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور ۰ دل از تصور دوری چو بید لرزانست
و چون فرزند از نظر وی غایب شد روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به پس آنگاه که
برادران بردند یوسف را کردند با او آنچه کردند وصایای پدر را بیکطرف نهاده
یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طنز نموده میگفتند ای صاحب رؤیای کاذب
کجا است آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف علیه السلام
گفت یا اخوتاه شما را چه شده یکی از حال پدر پیر در کنعان چند شده و برکودکی و ضعف حال
من رحم آرید بیت یادی دهید کز در او دور گشته ام ۰ رحمی کنید کز غم او زار مانده ام
القصه بسخن او التفات نانموده طپانچه بر روی او میزدند و در رفاک جواهر گرسنه
و تشنه بر روی میکشیدند تا سلاک نزدیک رسید بود و آن صورت حال مشاهده
نموده او را در زیر پر حمایت گرفت و گفت دست تعدی ازین مسکین کوتاه کشید
آخر شما با من عهد کرده اید که قصد قتل او نکنید غضب ایشان تسکین یافت و از امر
کشتن او در گذشتند واجمعوا و رای خود را محکم ساختند ان یجعلوه باآنکه او را بیفکنند
فی غیابت الجب در قعر چاه و آن چاهی بود سه فرسخی کنعان یا در نواحی بیت المقدس
یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و در پایان گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیاده
پس یوسف را بسر چاه آوردند و چون دستها در گردن ایشان میزد دستش را بستند
و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و این پیراهن او سنگی که بر سر چاه
بود در آنوقت پیراهن از بر پیش برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن را
بریدند و از حضرت ملک اعلی تعالی شانه خطاب مستطاب بطاوس آشیان سدرة
المنتهی رسید که ادرک عبدی یا جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف بته چاه رسد
بوی رسید و او را بر صخره سنگ که دو گرفته بر بالای صخره که در ته چاه بود نشاند
و از طعام و شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیلی که تعویذ او بر بازو داشت در او

بوشیدند وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی یوسف بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم او را
کراندوه ناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه حسن جاه رسانیم و برادران ترا
محتاج بمحبت رحمی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه خبر دهی تو ایشان را بِاَمْرِهِمْ هٰذَا باین کاری که
کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ و حال آنکه ایشان ندانسته باشند که توئی بجهت
علو شان و رفعت مکان تو و اندک زمانی بعد این صورت دست داد که بمصر نزد او
آمدند و او را نشناختند اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد و برادران باز گشتند
بره ترا کشتند و بزغاله را کشته پیراهن یوسف را بخون او آلوده ساختند وَجَاءُوْا اَبَاهُمْ و آمدند
نزدیک پدر خود عِشَاءً شبانگاه بدروغ يَبْكُوْنَ می گریستند یعقوب علیه السلام آواز گریه
فرزندان بشنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه می شود و یوسف
من کجاست که او را نمی بینم قَالُوْا يَا اَبَانَا گفتند ای پدر ما اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا و پیشی
میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر انداختن وَتَرَكْنَا يُوْسُفَ و بگذاشتیم یوسف را عِنْدَ
مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بارهای ما فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده
لَنَا ما را این سخن ما را باور نکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِيْنَ و اگر چه هستیم ما راستگویان در همه
کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت ما داری ما را دروغ گوی می پنداری
و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوْا و آمدند
عَلٰى قَمِيْصِهِ بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد
پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلوده دید زعقه غم
هلاک یوسف در دلش آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب
گرگی بود که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نکرده پس از روی عتاب
قَالَ بَلْ گفت یعقوب فرزندان که نه چنین است که شما میگوئید سَوَّلَتْ لَكُمْ ملک آراسته
است برای شما اَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته اَمْرًا کاری بزرگ را از هلاک یوسف
فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایت نباشد
مگر بسوی خدای وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ و خدایست یاری خواسته شده یعنی یاری از وی خواهم

علی ما تصفون

[illegible marginal note]

[illegible marginal note]

۲
والله المستعان علی ما تصفون
یازده بار تکرار کند بهم او
کفایت [illegible]

عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف در آن
چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک
آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَاَرْسَلُوْا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد
خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان بدو متعلق باشد
و وارد آن کاروان مالک ابن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد
فَاَدْلٰى دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید بیوسف علیه السلام که در
دلو نشین مصراع ای یوسف آخر بهر تست این دلو در چاه آمده یوسف در دلو نشست
در مصالح آورده که دیوارهای چاه بفراق یوسف بگریستند و در انیس المریدین آورده
مالک در کشیدن دلو حیران ماند چه دلو را از عادت گران دید بچاه فرو نگریست آن
ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت يَا بُشْرٰى ای مژده و شادمانی گفته اند بشری
نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید و گفت هٰذَا غُلَامٌ این پسریست که دلو را
گران ساخته پس بمددکاری او یوسف را از چاه برآورد نظم چو آن ماه جهان
آرا برآمد ز جانش بانگ یا بشری برآمد بشارت کز چنین تاریک چاهی
برآمد پس جهان افروز ماهی وَاَسَرُّوْهُ و نهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً
در حالتی که متاع تجارت بود یا نهان ساختند امر او را از کاروانیان و گفتند که
اهل این آب با داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گفته اند ضمیر اسروه
راجع به برادرانست یعنی برادران حال او را نهان داشتند و گفتند بنده ماست
و یهودا آن بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام
از ما گریخته او را بخرید وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُوْنَ بآنچه می کنند یعنی اولاد
یعقوب با پدر و برادر بکار و ایشان از اخفاء امر یوسف علیه السلام آورده اند که
چون برادران یوسف را دیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوئیم اگر خلاف
آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش باستاد و ایشان مالک را
گفتند این بنده ما گریزپایست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را می فروشیم

بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور شده و خبر او نشنویم مالک گفت من زر ندارم که
داشتم بضاعت خریده ام و با من درمی چند نمانده است گفتند تو میدانی
که بهای این غلام بسیار است اما با تو می سازیم هرچه داری بس دست یوسف علیه السلام
بدست مالک دادند وشروه و بفروختند او را بثمن بخس بهای اندک بی اعتبار
دراهم معدودة درم چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را
می شمردند و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را شمرده هجده بود و بابت
هر برادر دو درم برداشتند در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را
بخرید وکانوا و بودند برادران فیه در شأن یوسف علیه السلام من الزاهدین از بی رغبتان
یعنی نمی خواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند
بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و دران زمان پادشاه مصر
ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصر سپرده که
او را عزیز گفتندی و زاده بود و چون خبر کاروان مدین بمصر آمده و کاشکیان
عزیز بسر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران باز گشته
خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام یا بکجا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتند
و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در الشهر بفتح زا و کسر لام شهرت دارد
القصه چون عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را اینجا پیش آرد
روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته ببازار آورد و جلوه آن جمال شیرین
شور از مصریان برآمد بیت فریاد و فغان از در و دیوار برآمد * آراسته
آن یار ببازار درآمد * خریداران بمن یزید درآمده هرکس در بها چیزی اضافه
میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم
خریداری پیش نهاد نظم خریداران دیگر لب ببستند * پس زانوی خاموشی نشستند
و زر بیا داد و یوسف را بخانه آورد وقال الذی اشتریه و گفت آنکس که خرید یوسف را
من مصر از اهل مصر یعنی عزیز لامرأته مر زن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثویه گرامی دار جای

این غلام را کنایت است از نیکو داشت و حسن تعهد و نشاندن کسی را بجای نیکو
دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند
ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما او نتخذه ولدا یا فرا گیریم او را
فرزندی گویند زن عزیز عقیم بود و گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره
او پیداست وکذلک و همچنانکه محبت یوسف در دل عزیز جای دادیم مکنا لیوسف جای
دادیم یوسف را و تمکین ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند دران ولنعلمه و تا
بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی والله غالب و خدای غالب است
علی امره بر کار خود هیچکس چیزی را از ان باز نتواند کرد و در چیزی از ان عاجز
نتواند بود یا غالب است بر امر یوسف علیه السلام که برادران او را در خواستی
بود و خدا را خواستی دو واقع نشد الا آنچه خدای خواسته بود
هرکس را دگرگونه رایی باشد مگر آنچه خدای خواهد ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر
مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست ولما بلغ و آن
هنگام که یوسف رسید اشده بقوت خود هژده سالگی یا بیست سالگی و گویند
میان سی و چهل آتیناه دادیم او را حکما حکمی که نبوت است و یا حکمت و آن علمی
باشد موید بعمل وعلما و دیگر دادیم او را دانشی در دین وکذلک و مانند این نجزی
المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانه
عزیز درآمد سلطان عشق رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر حسن شاه مصر و
او را بیغما داد نظم زلیخا چون برویش دیده بگشاد * بیک دیدارش آنجا دل
ایمان داد * ز حسن صورت و لطف شمایل * اسیرش گشت قصد دل نی بگسل بعد از آنکه مدتی
محنت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال را به یوسف درمیان آورد
وراودته و در خواست یوسف را التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف در خانه او بود
زلیخا مراوده کرد یوسف را عن نفسه از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف
و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته درآورد وغلقت الابواب و ببست درها را

٣
والله غالب علی امره
یازده بار بگوید ...

وقالت وگفت هیت لک بشتاب و پیش آی که من برای توام یوسف علیه السلام که این حال دید
قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای از آن کار زشت انه ربی بدرستی که خدای پروردگار
احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مصر صاحب منست و مرا
به نیکو داشت من فرمود پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت
در حرم او دراز نمیکنم انه بدرستی که لا یفلح الظالمون رستگاری نشوند ستمکاران یعنی
حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی میکنند یا زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست
و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند نظم زهی خجلت که در
روز جزا هست که هست بر زناکاران غرامت جزای آن جفاکیشان نویسند برا
سر هر یک ایشان نویسند ولقد همت به و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف
وهم بها و قصد کرد یوسف بدفع او بقرار لولا ان رای برهان ربه اگر نه دیدی یوسف برهان
پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان نزول اصح نور عصمت الهی
و لمعه نبوت یوسف بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد
پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد فتوت در آن حال خود را نگاه داشت
کذلک همچنین او را ثابت داشتیم لنصرف تا بگردانیم عنه السوء از وی بدی یعنی خیانت
در حرم عزیز والفحشاء و میل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندگان
خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و ناپایسته آورده اند که یوسف
علیه السلام از زلیخا فرار کرد و سر اری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده می شد
زلیخا از عقب او میدوید واستبقا الباب و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا در ناگاه زلیخا
بیوسف رسیده دست در وی زده بازپس کشید وقدت و بدرید در کشیدن
قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از قفا والفیا و یافتند سیدها شوهر زن یعنی عزیز را
لدی الباب نزدیک در چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی
روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده
ولب از سخن در آمد قالت گفت ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک سوءا

سخن در آمد قالت گفت ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک سوءا بکسان تو بدی مراد وی نفس خود
درین سخن خواست که ابرای ذمه خود کند از گناه و چنان نماید که جرم یوسف راست
پس گفت بمکافات کسی که بجرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود
یعنی پاداش او زندانست او عذاب الیم یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه
چون یوسف این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکنند قال گفت هی
راودتنی او درخواست کرد مرا عن نفسی از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی گریختم
عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم و بچه کس اثبات توان کرد آنچه خبر دارد یوسف گفت درین خانه
کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست و این کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت
کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود که خدای من قادر است اگر
او را بسخن در آورد در لطایف سنن آورده که عزیز از آن کودک پرسید که چه میگویی
کودک بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی از آن قصه
خبر داده درین کلمات که وشهد و گواهی داد شاهد من اهلها گواهی از کسان زلیخا گفته اند که او
پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت کای عزیز ان کان قمیصه اگر هست گریبان پیراهن
یوسف قد من قبل دریده شده از پیش فصدقت پس زلیخا راست میگوید وهو من الکاذبین و
یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده
از خود که گریبان او از پیش دریده شد وان کان قمیصه و اگر هست پیراهن یوسف قد
من دبر از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید وهو من الصادقین و یوسف از
راست گویانست چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف از وی میگریخته و او در پی او آمده
و او را بسوی خود کشیده که پیراهنش دریده فلما رای پس آنگاه که بدید عزیز قمیصه پیراهن
یوسف را قد من دبر دریده از پس روی بزلیخا کرد و از روی عتاب قال انه گفت بدرستی که
این کار من کیدکن از مکر و حیله شما زنانست ان کیدکن بدرستی که کید شما زنان عظیم
بزرگست زود در دل می آویزد و در نفس تاثیری میکند پس متوجه یوسف شده از روی
لطف گفت یوسف اعرض ای یوسف درگذر و اعراض کن عن هذا ازین مهم و پنهان دار

وَاسْتَغْفِرِي اى زليخا تو آمرزش طلب لِذَنْبِكِ از براى گناه خود در تفسير زاهدى آورده كه عذر
خواه از يوسف كه عزيز است و تو او را بيازردى إِنَّكِ كُنْتِ بدرستى كه تو بودى مِنَ
الْخَاطِئِينَ از گروه گناهكاران تذكير براى تغليب است آورده اند كه اگرچه عزيز زليخا را
تسكين داد اما سخن عشق پنهان كى ماند شمه از اين واقعه در السنه افواه افتاد و خواتين
مصر زبان ملامت بر زليخا دراز كردند و هرچند عشق را غوغاى ملامت در كار است
نه سوداى سلامت نظم نسازد عشق را كنج سلامت خوشا رسوائى و كوى ملامت
قوم عشق از ملامت تازه گردد وزين غوغا بلند آوازه گردد وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهى
زنان در كشف آورده كه پنج زن بودند از خواص ملك ريان يعنى حاجب و ساقى
و خبازه و زندانبان و صاحب دواب كه يكجا نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر
يوصى گويند عين الشمس كه بود مضمون سخن ايشان اين كه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزيز يعنى زليخا
تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب كرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او يعنى در خواسته است از وى كام
او ديده قَدْ شَغَفَهَا بدرستى كه رسيده است علاقه دل او حُبًّا از جهت دوستى يعنى
محبت يوسف در درون دل وى درآمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستى كه ما مى بينيم آن زن را فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ در گمراهى هويدا و خطاى روشن كه با وجود شوهرى مانند عزيز شيفته و فريفته
درم خريده گرديده فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنيد زليخا بِمَكْرِهِنَّ مكر ايشان را يعنى سخن كه در خفيه
مى گفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوى ايشان و خواسته او آن بود كه چون وى حاضر
شوند آورده اند كه چهل زن را طلبيد و آن پنج زن ملامتگو در ميان ايشان بودند
چون بمنزل وى درآمدند مراسم اعزاز بجاى آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده كرده براى ايشان
مُتَّكَأً تكيه گاه از بالشهاى لطيف و مهيا كرده بود طعامى پاكيزه يا ساخت مجلس طعام
چه در خبر است كه ايشان تكيه زده طعام ميخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر يكى را از اين
زنان سِكِّينًا كاردى تا گوشت ريزه كرده تناول نمايند و نزديك يوسف آمده
جامه مرصع در پوشانيده و تاج مكلل بر فرقش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بيرون آى
عَلَيْهِنَّ بر اين زنان يوسف عليه السلام ابا نمود زليخا در مبالغه افزود تا وقتى كه يوسف را

بيرون آورد

بيرون آورد بيت نه خلوتخانه آن كنج سفته بيرون آمد چو گلزار شكفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ
پس آنگاه كه زنان او را ديدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ يافتندش در جمال يكبارگى شيفته
ديدار او گشتند و از خود فراموش كردند وَقَطَّعْنَ و ببريدند أَيْدِيَهُنَّ دستهاى خود را
و الم آن محسوس نشد در حقائق سلمى مذكور است كه حق سبحانه بدين آيه مدعيان
محبت را سرزنش ميكند كه مخلوقى در رؤيت مخلوقى بدان مرتبه ميرسد كه احساس
الم قطع يد نميكند شما در شهود پرتو جمال خالق بايد كه از هيچ بلا و عنا مالش نيابيد
بيت گر با تو دمى دست در آغوش توان كرد بيداد و ملامت فراموش توان كرد
القصه زنان مصر از بيخودى بخود آمدند زبان بآفرين بگشادند وَقُلْنَ و گفتند
حَاشَ لِلَّهِ پاك است خداى از صفت عجز در آفريدن چنين مخلوقى مَا هَذَا بَشَرًا نيست اين
غلام آدمى زيرا كه حسن جمال معهود بشر نمى باشد بيت تو از سلاله نسلى ز آب و خاك
نژادى بگو از قبيله روحانيان چه نژادى إِنْ هَذَا نيست او إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته گرامى
نزديك خداى چه جمالى بدين زيبائى و كمالى بدين غايت عصمت درين مرتبه
جز از خواص ملكيت نيست نظم چو ديدندش كه جز والا گهر نيست برآمد بانگ
زايشان كين بشر نيست نه چون آدم ز آب و گل سرشتست ز بالا آمده قدسى
فرشتست صاحب وسيط باسناد از جابر انصارى رضى الله عنه نقل ميكند كه حضرت
رسالت پناه صلى الله عليه وسلم فرمود كه جبرئيل عليه السلام بر من فرود آمد و گفت
خداى ترا سلام ميرساند و ميگويد اى حبيب من حسن روى يوسف را از نور كرسى
كسوت داده ام و كسوت حسن ترا از نور عرش منور كرده ام و ما خلقت خلقا احسن منك
يوسف را جمال بود و آنحضرت را كمال در شهود جمال يوسفى دستها بريده شد
و در ظهور كمال محمدى صلى الله عليه وسلم زنارها قطع يافت نظم اگر حسن
روى يوسف دستى بريده است درياى دلبر ما سرها بريده باشد از عائشه نقل
ميكنند كه در صفت جمال حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم فرمود لوامى زليخا
لو رأين جبينه لآثرن في القطع القلوب على الأيدي زنان مصر هنگام جلوه يوسف

زروی بحوذی او دست خویش برمیدند مقررست که دل پاره پاره میکردند اکر جمال

ای نور دیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد

قالت گفت فذلکن الذی این آنکس است که شما لمتننی فیه ملامت کردید مرا در دوستی او

اکنون دانستید که حق بطرف من بود ولقد راودته و بدرستی که من مراوده کردم او را عن

نفسه از نفس او و دور خواستم کرا آرزوی من بدهد فاستعصم پس خویش را نکاه داشت

و سر بمن در نیاورد ولئن لم یفعل و اکر جایجه نکند ما آمره آنچه بفرمایم او را از ایجاب

مراد من لیسجنن هرآینه بزندان کرده شود ولیکونا و هرآینه باشد من الصاغرین از

خوار شدکان پس دوا حل و زدان وی با کان یوسف کر این سخن بشنیدند او

ازان مجلس بر یافت و زنان در عقب وی بیرون شدند و در لباس الکه با او عطلانی

می کنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان تنک آمد

قال رب گفت ای پروردگار من السجن احب الی زندان دوستر است بمن مما یدعوننی

از آنچه میخوانند این زنان مرا الیه بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان

سه عجب و رمانده ام در کار ایشان مراد زندان بهتر و دیدار ایشان والا تصرف

و اگر نکردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود

نکیری اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را واکن من الجاهلین و باشم

از نادانان باز نکاب الخزن مدی فاستجاب پس اجابت کرد له مر دعای او را ربه

پروردگار او فصرف عنه پس بکردانید از او کیدهن مکر ایشان انه هو السمیع هر آینه که او

شنواست مر دعای کسی که بدو پناه برد العلیم دانا است بحال کسی که او همه دوری کزید

آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو

روزی بزندان بازداری شاید که بسبب ملامت رام کرده و قدر راحت و عزت را

دانسته برتسلیم بر خط فرمان نهد نظم چو کوره سازد زندان را برو کرم بود زان کوره

کرد دار آهنش نرم زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد که ازین غلام عبری

بدنام کشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان

لکنی نامردم کمان برند که او کناهکار است و من از ملامت بازرهم عزیز را این سخن معقول افتاد

و حکم کرد که بزندانش برند ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد من بعد ما

راوا الآیات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی

چاک پیراهن و قطع دست با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که

برای صلاح لیسجننه هرآینه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که مقرر باشد پس

یوسف را بزندان آوردند و زندان از آن سرو قامت کل رخسار رشک کلستان کردند

نظم چو آن دل زنده در زندان درآمد بجسم مرده کوی جان درآمد درآن محنت سرا

افتاد جوشی برآمد زان گرفتاران خروشی ودخل و درآمد معه السجن با او بزندان

فتیان دو بنده از بندکان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که یونا کفتندی و دیگر

طباخ او که مجلث خواندندی ملک بر ایشان کمانی بیاه بود که او را زهر دهند و حکم

زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام در زندان درآمدند و یوسف علیه السلام در

زندان بعد حال تعبیر ایشان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی این دو زندانی

نیز خوابها دیدند و کویند ساقی دید و طباخ نه یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف

علیه السلام را امتحان کردند قال احدهما کفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی هر آینه که

من می بینم خود را یعنی در خواب که در باغی تک اصل تاکست و بر وی سه خوشه انکور

رسیده و کاسه ملک بدست من اعصر خمرا می فشارم در وی انکور را التسمیه خمر باعتبار

ما یؤول الیه است وقال الآخر و کفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی من می بینم خود را اکر در

مطبخ ملک احمل بر میدارم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نان را و آن سه سفره نانست

تاکل الطیر می خورند مرغان منه ازان و میر بایند نبئنا خبر ده ما را بتاویله بتعبیر این دو خواب

انا نریک بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکویی کن

با ما یا و بیل بو با ما و یوسف علیه السلام خواست که تعبیر خواب ایشان نمودی باز

کوید چه دران نیکی متوجه بود و یکی پس از جواب ایشان را اعراض نموده قال کفت

لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه طعامی خوردنی که روزی داده شوید بوی الا نبأتکما مگر خبر دهم شما را

نبأتكما بتأويله بها جهت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قبل أن يأتيكما پیش از آنکه بیاید بشما
یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما را از کاهنان و عرافان امثال این شنیده‌ایم
یوسف علیه السلام فرمود که این معجزهٔ منست نه عرافت و کهانت ذلكما این گفتم
مما علمني ربي از آن چیزیست که بیاموخت مرا آفریدگار من بالهام و وحی إني تركت بدرستی
که من دست باز داشتم ملة قوم لا يؤمنون بالله کیش گروهی را که نمی‌گروند بخدای وهم
بالآخرة هم و ایشان بسرای آخرت هم كافرون ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تأکید
کفر ایشانست بآخرت واتبعت و پیروی کرده‌ام ملة آبائي کیش پدران خود را إبراهيم و
إسحاق ويعقوب ذکر آبا جهت اظهار آنکه از اهل نبوتست جهت زیادتی رغبت بود با شنیدن
کلام وی ما كان روا نیست و نشاید ما را که ما گروه انبیائیم أن نشرك آنکه شریک گیریم بالله من شيء
بخدای چیزی را ملک و یا بشر یا جنی ذلك این توحید من فضل الله از فضل خداست
علينا بر ما که ما را بوحی آگاهی داده و على الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا
بارشاد ایشان فرستاده ولكن أكثر الناس و لیکن بیشتر مردمان که منکران بعثت انبیااند
لا يشكرون سپاس داری نمی‌کنند آن فضل و موهبت را يا صاحبي السجن ای یاران زندان
أأرباب متفرقون آیا خداوندان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ
یا اعلی و اوسط و ادنی خير بهتر است أم الله الواحد یا خدای که یگانه و یکتاست در صفات
و ذات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی‌پرستید شما من دونه بجز از خدای إلا أسماء مگر
نامهای بی‌معنی چیزی چند را بارباب [illegible] سميتموها که نام نهاده‌اید آنها را
أنتم وآباؤكم شما و پدران شما ما أنزل الله فرو نفرستاده است خدای بها به پرستش آنها
من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند بر حقیت تسمیات ایشان پس شما می‌پرستید الا اسمی چند
بی‌مسمی إن الحكم نیست حکم بعبادت إلا لله مگر خدای را که مستحق پرستش اوست أمر
فرمان داد و بر زبان پیغمبران بر خلق ألا تعبدوا آنکه مپرستید إلا إياه مگر او را ذلك این
الدين القيم دین حق و روش درست و راست ولكن أكثر الناس لیکن بیشتر آدمیان لا يعلمون
نمی‌دانند راه حق را و در بادیهٔ ضلالت سرگردان می‌شوند يا صاحبي السجن ای یاران

زندان

زندان أما أحدكما اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر از حبس خلاص یابد فيسقي پس
بیاشامد ربه تربیت کنندهٔ خود را خمرا شراب چنانچه پیشتر می‌بوده وأما الآخر و اما آن
دیگر که طباخ است فيصلب پس بر آویخته شود بر دار و مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فتأكل
الطير پس بخورند مرغان شکاری من رأسه از کاسهٔ سر او ایشان یا یکی از ایشان
گفت که دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قضي الأمر حکم کرده
و محکم ساخته گشت کار آن خواب الذي فيه تستفتيان که در آن از من طلب فتوی کردید و خلاف
آنچه من گفتم نخواهد بود وقال و گفت یوسف علیه السلام للذي ظن مر کسی را که دانست أنه
ناج که او رستنی است منهما از آن هر دو یعنی ساقی را گفت اذكرني یاد کن مرا عند
ربك نزدیک سید خود یعنی حال بیگناهی من عرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند
نظم بگو هست اندرین زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی‌نصیبی چنین شایسته کی
می‌پسندد بگو [illegible] طریق معدلت دور آورده‌اند که چون سه روز برآمد ملک
فرستاد و طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت
او محقق یافته بود همان منصب نخستین بوی داد اما چون او بمرتبهٔ تقرب رسید
و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فأنساه الشيطان
پس فراموشش گردانید بروی شیطان ذكر ربه یاد کردن یوسف نزد سید خود
فلبث في السجن پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بضع سنين چند سال بضع
عددیست میان سه و نه گویند یوسف علیه السلام بعد ازین واقعه هفت سال
در زندان بود و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان ماند در معالم
التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان
درآمد یوسف او را بشناخت و گفت یا اخ المرسلین چیست که می‌بینم ترا در منزل
گناهکاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند
و میگوید شرم نداری که آدمی را سبب خلاص خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت
جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من راضی است

باید گفت آری از تو خشنود است یوسف گفت علیه السلام اذا لا ابالی اکنون کرا و رحمت
من هیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی مثنوی پس چه زاید اگر دید او رحمتی ماند
یوسف حبس در بضع سنین کرده تقصیر آمد از بحر و سحاب تا تو یابی خوبی از ریگ سراب
اما چون مدت محنت او بسر آمد ملک بیان خوابی سبب شد و بامداد تمامی حکما و ندما را
طلبید وقال الملک و گفت ملک انی اری می بینم که من بخواب دیدم سبع بقرات سمان هفت
گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند و پس از آن یأکلهن بخوردند فربه را وند
ایشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد و سبع سنبلات و دیدم
هفت خوشه خضر سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود واخر و هفت
خوشه دیگر دیدم یابسات خشک یعنی رسیده و مدرو در آمده پس این خوشهای
خشک بر آن خوشهای سبز پیچیده شدند و در خاک زیر کردند ایشان نزار و پوشیده شدند
یا ایها الملأ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم افتونی فتوی دهید مرا فی رؤیای
در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما که از روی دانش للرؤیا تعبرون مر خواب را
تعبیر میگویید قالوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند اضغاث احلام این خوابها
شوریده است و ما نحن و نیستیم ما بتأویل الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین دانایان
چه ما در تعبیر خوابهای صادقه سخن میگوییم و این از قبیل منامات باطله است ملک بیان این جواب
ایشان متحیر گشت و در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که بکشاید و راه
بتعبیر این واقعه که بمن نماید مصراع یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ساقی
که ملک را متفکر و متحیر دید حال یوسفش یاد آمد وقال الذی و گفت آنکسی که نجا منهما
نجات یافته بود از ان دو بندهٔ زندانی وادکر و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که
اذکرنی عند ربک بعد امة پس از زمانی دور و دراز انا انبئکم من خبر دهم شما را بتأویله
به تعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر
نکو داند ملک ازین خبر شادمان گشت حکم فرمود که زود برو خبر بیار ساقی سوار شده
بزندان آمد و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای اکثر نیک راست گوینده افتنا

فتوی ده ما را

فتوی ده ما را فی سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه که یأکلهن بخورد ایشانرا سبع عجاف هفت گاو لاغر
و سبع سنبلات خضر و هفت خوشه سبز و اخر یابسات و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان پیچید
و خشک ساختند همه حکما درین حیران شدند تو جواب گوی لعلی ارجع تا باشد که باز گردم
بجواب تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان لعلهم یعلمون شاید که ایشان
برکت تو بدانند تأویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قال گفت یوسف
که شما تزرعون کشت کنید سبع سنین هفت سال که نزول آسمان بشارت باشد انست
دأبا در عادت بر عادت مستمره خود فما حصدتم پس آنچه درو کنید از غلات فذروه پس
بگذارید آنرا فی سنبله در خوشه آن یعنی حبوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد
و غلات را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مگر اندکی بقدر حاجت مما تأکلون از آنچه بخورید
که آنرا پاک سازید ثم یأتی پس بیاید من بعد ذلک پس از این سالها سبع شداد هفت سال
سخت که هیچ علف و عبارت از ایشانست یأکلن بخورند اهل این سالها یعنی کسانیکه
در آن زمان باشند ما قدمتم لهن آنچه از پیش فرستاده باشند یعنی ذخیره نهاده لهن
آن سالها الا قلیلا مگر اندکی مما تحصنون از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت
ثم یأتی پس بیاید من بعد ذلک از پس این سالهای قحط عام سالی که در وی فیه یغاث الناس باران داده
رسیده شود مردمان یا باران داده شوند و فیه یعصرون و در آن سال عصر کنند آنچه فشردنی باشد
مثال انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارست و گفته اند اشارت
است بدوشیدن شیر از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالی است
و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک آمد و در محفل
عام آن سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد و خواست
که بگوش خود از زبان یوسف بشنود و بطلب وی فرستاد وقال الملک و گفت ملک
ائتونی به بیارید بمن یوسف را فلما جاءه الرسول پس آن وقت که آمد بدو فرستاده ملک
قال ارجع گفت یوسف باز گرد الی ربک بسوی مهتر خود یعنی ملک فسئله پس بپرس او را
یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ما بال النسوة اللاتی که چه بود حال آن زنان که در

مجلس زلیخا فَسْئَلْهُ ببرید دوستان خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ
بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ داناست یوسف علیه السلام خواست که بیگناهی او
بر ملک آشکارا شود تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن بملک فرستاد
اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک متحیر شد و تا آن زنان را
جمع کردند و زلیخا را هم بیاوردند پس از حیث گفتن بهم قَالَ گفت بادشاه ان
مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ چون طلب کردید یوسف را عَن نَّفْسِهِ از نفس وی
یعنی کام دل از وی می جستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاک است خدای از آنکه عاجز
باشد از آفریدن مرد پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم ما عَلَيْهِ مِن سُوءٍ بر یوسف
هیچ بدی نه اندک و نه بسیاری چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز
بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ
الْحَقُّ پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است أَنَا رَاوَدتُّهُ من جستم یوسف را عَن نَّفْسِهِ
از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویانست
آنچه با عزیز گفت نظم بجرم خویش کرد اقرار زلیخا • برآمد زو صدای حصحص الحق •
گفتا ست یوسف اکنون ای • منم در عشق او گم کرده راهی • نخستا و را بوصل خوش
خواندم • چو کام من نداد از پیش راندم • ملک بیوسف علیه السلام پیغام داد که زنان
بگناه خود معترف شدند تا بحضور آیند [?] ترا عقوبت کنم یوسف علیه السلام
فرمود که از من [?] عقوبت نبود ذَلِكَ این درخواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ
تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ که من خیانت نکردم او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت
تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر تا معلوم گردد که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید
یعنی بصلاح نیاورد و او را بیش نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگان را
پس یوسف علیه السلام خواست که تنزیه کند را انکار [?] این سخن نه برای تزکیه نفس
گفتم یا میل خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم بر نعمت توفیق الهی
در ترک معصیت و اگر چه حفظ ربانی حمایت نماید معلوم است که از نفس غدار

جز این بلی [?]

الجزء الثالث عشر من اجزاء الثلثین

هر نوع کار آید این نوع کلمات از وی در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که
نفس من از میل آرزو با مبرا و معرا است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرماینده است
بِالسُّوءِ ببدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مگر آنکه ببخشد پروردگار من و از فرمان نفس امان
دارد إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من غَفُورٌ رَّحِيمٌ آمرزنده است قصدی را که بفعل در نیامده
مهربانست که بعصمت حمایت بنده آورده اند که چون بملک سخنان یوسف باز گفتند
آرزومندی وی به دیدار یوسف زیاده گشت وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید
یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خاص گردانم او را برای خود و صحابت وی [?] عالم
در پیش آورد که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب بالا آراسته با تاج و لباس ملوکانه
بزندان فرستاد و تنظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بیارگاه آوردند در خبر است
که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان گریه و زاری [?] پیش گرفتند
بر وی بند و دست برآوردند و یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرده که
اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و لا تعم علیهم الاخبار و چون نزدیک ملک رسید
او را احترام نمود و استقبال فرمود نظم ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت • باستقبال
او چون بخت بشتافت • کشیدش در کنار خویشتن تنگ • چو سرو و گل رخ و شمشاد
گلرنگ • به پهلوی خودش بر تخت بنشاند • بپرسشهای خوش با او سخن راند فَلَمَّا كَلَّمَهُ
پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید
قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه و
قدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هر چه بخواهی از منصب بخواه و آنچه آرزو داری با من
بگو قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف که بگردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ خزینهای زمین
مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان إِنِّي حَفِيظٌ
بدرستی که من نگاه دارنده ام چیزی از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانایم بمصالح ملک و هر چه
خالی از صلاح نباشد بآنچه در آینده حاجت بود و دانا بمعیشت هر کس این سخن گوید
آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکور است

که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرده تاج مکلل
بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او
باز داد و عزیز را عزل نموده مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف کرد اندک زمانی را
عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه
یوسف را از وی دو پسر داد منشا و افرائیم و تفصیل این حالات حوالهٔ تفسیر است
وکذلک و همچنین که ملک را بر او مهربان ساختیم مکنا جای دادیم لیوسف فی الارض یوسف را
در زمین مصر یعنی تمکین ساختیم یوسف را بالحکومت یتبوأ منها تا بود که جای میگرفت بهشت
از آن زمین که میل و رحیل فرسنج در عرض داشت حیث یشاء هر جا که میخواست نصیب
برحمتنا میرسانیم برحمت خود از نعیم دنیاوی و دینی و صوری و معنوی من نشاء هر کرا
میخواهیم ولا نضیع و ضایع و باطل نمیگردانیم اجر المحسنین مزد نیکوکاران را ولاجر الآخرة و مزد
مزد آخرت بجهت بقا و دوام خیر بهترست للذین آمنوا مر آنها را که گرویدند بخدا
وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که با حرمت
و تقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید بیت هر کی وعفتی کسی قدر یافت
گر او جانب صبر و تقوی شتافت القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی پیش خود
گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و اسباب زراعتهای عالی پیدا کرد
و هفت سال از هر غله که حاصل می شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را
خوشه مضبوط میساخت تا سالها القحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد
مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول نقودی که داشتند غله باز خریدند و
سال دوم حلی و پیرایه و در سیوم غلام و کنیزک و در چهارم دواب و مواشی
و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی باز دادند
یوسف صورت حال بملک عرض کرد ملک گفت همه بندهٔ تو اند و اختیار
پیش تست یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و عقار و ضیاع
و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان

بدانند

یوسف را بوقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی
طوق بندگی او بر گردن نهاد و همگی را در بارهٔ او سخنی بی ادبانه نرسد آورده اند که
اثر قحط تا زمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند ای پدر
در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل
و الطاف او ایشان می سازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر · ز رو گشته خوشحال
غریب و فقیر · ز بخشش ز ابر بهاری فزون · صفات کمالش ز غایت برون اگر
فرمایی برویم و طعام جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت
فرمود و بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با شتر
و بضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعت او
همراه بردند وجاء و آمدند اخوة یوسف برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف
علیه السلام فدخلوا علیه پس در آمدند بر وی و رسم خدمت بجای آوردند فعرفهم پس شناخت
یوسف ایشان را در نظر اول وهم له و ایشان مر او را منکرون ناشناسندگان بودند
بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف
علیه السلام از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام
ایشان را پرسید که شما چه کسانید که جاسوس ما را مانید گفتند ای ملک معاذ الله
ما پسران یک پدریم که یعقوب است صفی الله گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند
دوازده پسر داشت یکی برادر اصغر سن گرگ خورد و یکی را پدر برای خدمت خود
نگاه داشته و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف فرمود که اینجا کس باشد که
شما را شناسد گفتند نه مردم مصر ما را نشناسند یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد
تا بروید آن برادر را بیاورید تا حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام
شمعون بر آمد پس وی بایستاد و یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعات
ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان دادند ولما جهزهم بجهازهم و آنگاه که
ساخت یوسف کار ایشان و هر یک را یک شتر بار دادند شتروار دیگر جهت

[illegible]

برادر ما که در خدمت پدر است بیارید یوسف گفت من پیشتر از دو میدهم شمار
شتران ایشان را بالو نمودند قال ائتونی گفت بیارید پیش من باخ لکم برادری که شما را
از پدر شما یعنی علامت نشانی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل که من تمام
می پیمایم پیمانه را و حق کسی باز نمیگیرم و انا خیر المنزلین و من بهترین فرود آرندگانم
یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان [illegible] فان لم تاتونی به
پس اگر نیارید پیش من آن برادر را فلا کیل لکم عندی پس شما را نزد من پیمانه نیست یعنی طعام
ولا تقربون و نزدیک مشوید پیش من در ولایت من نباید قالوا گفتند سنراود عنه اباه
وی را طلب از پدر و جهد کنیم و انا لفاعلون و ما هر آینه کنندگانیم آن چیز را که
بگوییم وقال و گفت یوسف علیه السلام لفتیانه مر غلامان را که کیل غلات [illegible]
داشت اجعلوا بضاعتهم بنهید بار ایشان را که بها گندم آورده اند و آن ادمی پوستی
چند بود یوسف نخواست که گندم بهای ایشان فروشد که بضاعتهای ایشان را
درج کنید فی رحالهم در بارهای ایشان و یکرد داشت که دیانت ایشان [illegible]
آن خواهد کرد که آن بضاعت چون من گندم بود باز آرند و از ین جهت گفت
لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا چون باز گردند
الی اهلهم بسوی کسان خود و بار گشایند لعلهم یرجعون شاید که باز گردند و برادر مرا بیارند
فلما رجعوا پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام الی ابیهم بسوی
پدر خود قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شده است از ما پیمودن
طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر پیمانه نمایند اگر بنیامین را نبریم فارسل
معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا گیریم کیل از برای خود و برای
او و انا له و بتحقیق ما مر او را لحافظون نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بوی قال
گفت یعقوب که ای فرزندان هل آمنکم علیه آیا شما را امین دارم بر او یعنی بر بنیامین
الا کما امنتکم مگر چنانکه امین ساختم شما را علی اخیه بر برادر او من قبل پیش ازین که گفتید
فالله خیر پس خدای بهترست حافظا از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا میخواند

فالله خیر حافظا
یازده بار تکرار کنده

یعنی ادلی

معنی او است بهتر در حالی که نگاه دارنده است پس توکل بر و میکنیم و کار خود را بدو گذاریم
و هو و او ارحم الراحمین بخشاینده ترین بخشایندگانست شاید که بجا قطعه ای [illegible]
و مصیبت دو فرزند مرا مبتلا سازد و لما فتحوا و آن هنگام که بگشادند متاعهم بارهای
خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش
و بحکم یوسف ردت الیهم باز کرده شده بود بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی
چه چیز مطلب از احسان ورای آنکه هذه بضاعتنا اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت
فروخته ردت الینا باز کرده شده بما بدین اکرام رجوع کنیم بملک و نمیر اهلنا و طعام آریم
کسان خود را و نحفظ اخانا و نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و نزداد و زیادت
بستانیم کیل بعیر پیمودن شتری یعنی یک شتروار از بهای حصه برادر زیادت بیاریم
ذلک این یک شتروار کیل یسیر کیل اندکست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد
کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن ارسله نفرستم بنیامین را معکم با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا
موثقا من الله پیمانی موکد بذکر خدای در میان آورده که او را بشما بدهم تا سوگند خورید بحق
محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین و سید المرسلین لتأتننی به که بیارید او را بمن الا ان
یحاط بکم مگر آنکه بگرد شما درآورده شود عذاب و همه هلاک گردید ایشان قبول فرموده
بمنزلت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سوگند خوردند که در همه جا بنیامین [illegible]
فلما آتوه موثقهم پس چون دادند پدر را پیمان خود را قال الله گفت یعقوب علیه السلام
که خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وکیل نگاهبان و گواه و مطلع است
وقال و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا
در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی همه برادران بهم از یک در و از یک شهر [illegible]
تا نگاه چشم بدی در شما نرسد چون شما را با این جمال و هیات و شوکت ببینند
وادخلوا و در آیید هر دو سه من ابواب متفرقه از درهای پراکنده و آن [illegible]
در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر [illegible]
[illegible] را کرد و گفت و ما اغنی عنکم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم

قال الله علی ما نقول وکیل
یازده بار تکرار کنده

من الله از قضای خدای من شیء چیزی را زیراکه حذر دفع قدر نمیکند و توفیق نظر با قضا
قضا و قدر مبت من حیله می کنم قضا میگوید بیرون زکفایت تو کار دگر است ان الحکم
مت حکم و فرمان الا لله مگر خدایرا در هرچه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم من و علیه
و بر او فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که گفته اند منجه
توکل است بر او و من یتوکل علی الله فهو حسبه و لما دخلوا و آن هنگام که درآمدند اولاد
یعقوب علیه السلام من حیث امرهم از جائی که فرموده بود ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی
از ابواب متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب علیه السلام من الله
از قضای خدای که درباره ایشان واقع بود من شیء هرچیزی را که حکمت رفته بود و
بنیامین متهم شد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت
پس تدبیر یعقوب فایده نداد الا حاجة مگر آنکه حاجتی بود فی نفس یعقوب در نفس یعقوب
یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت قضیها ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن و انه لذو علم
و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و سبب است لما علمناه بر آنچیزی را که بیاموختیم او را
بود بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما اغنی عنکم ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان
لا یعلمون نمیدانند سر قدر را یا جاهلند بآنکه تدبیر بنده بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد. بیت
تدبیر کند بنده و تقدیر نداند، تقدیر خداوند بتدبیر نماند. و لما دخلوا و آن وقت که
درآمدند اولاد یعقوب علیه السلام علی یوسف بر یوسف علیه السلام و بیارگاه او رسیدند
یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته بپرسید که چه کسانید
گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودید که برادر خود را بیارید او را از پدر درخواست
کرده ایم و بعهد و پیمان آورده ایم یوسف علیه السلام فرمود که دانستیم بنشینید ایشان
در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند
پس یوسف علیه السلام گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشند بر یک خوان طعام خورند
هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها ماند بگریه درآمد و میگریست تا بیهوش
شد یوسف بفرمود تا گلاب بر روی وی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای

کنعانی ترا چه

کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر یک با برادر عینی
خود بر یک خوان بنشیند مرا برادر پدری و مادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود
گفتم اگر او بودی با من بر یک خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق او تحمل طاقت نماند
و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف علیه السلام گفت بیا تا من برادر تو باشم
و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان وی برداشتند و در پس پرده آوردند
و او را نیز طلبیدند و بنیامین بساخت آوی الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را و یوسف
نقاب بسته دست بطعام دراز کرد و چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد
بگریست یوسف پرسید که باز این چه گریه است گفت ای ملک چه مانند است این
دست تو بدست برادر من یوسف همین که یوسف این کلمه شنید طاقتش نماند
نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت قال گفت انی انا اخوک بدرستی که منم برادر تو
فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین
چون روی یوسف را دید و این سخن شنید دیگر باره از هوش برفت و با خود
آمده دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت مصراع اینکه می بینم به بیداریست
یارب یا بخواب، خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب. الغرض دست در
دامن یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر
اهتمام پدر و ایشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت
دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من باقی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس
یوسف فرمود که همراه برادران برو و این امر مخفی دار بنیامین رفت پس پرده بیرون
آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم پس آن هنگام که کار ساز
کرد ایشانرا جعل السقایة بنهاد سقایه را و آن سقایه بود از نقره یا زر یا زبرجد مرصع
بجواهر که ملک از آن آبخوردی و در آن وقت بجهت عزت و نفاست طعام ترا
پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرده فی رحل اخیه در بار
برادر او و بارهای دیگران محکم کردند و ایشانرا اجازت رفتن داد و چون از شهر

بیرون رفتند براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند
ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده که أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی که شما
دزد اید یعنی که یوسف را از پدر دزدیده و گفته اند ندا کننده این سخن را
ترجمان یوسف گفت والعهدة چون این ندا بشنیدند فرزندان یعقوب علیه السلام رسیده
قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ و روی آوردند بدان جمع که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز گم کرده اید که
می جوئید قَالُوا نَفْقِدُ گفتند می جوئیم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک را اگر بجا آید وَلِمَنْ
جَاءَ بِهِ و برای هر کسی که بیارد آن را حِمْلُ بَعِيرٍ شتر وار طعام مقرر است وَأَنَا بِهِ و من
منادی ام بآن زَعِيمٌ کفیلم و پایندان قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ که هر آینه
شما دانسته اید که ما مردمی امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بود دیده در کرت اول چون آن را
نوبت بیاوردیم باز آوردیم و می بستید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کس نخورند
مَا جِئْنَا نیامده ایم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباهکاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و مال
مردم بناحق در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نبوده ایم و نیستیم ما سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار
نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر
شما باشید دروغ گویان در ادعای ذمه خود یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر حجت
در میان بار شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد بود قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند جزای
سرقه سارق مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گرفتن آنکس است که یافت شود کالای دزدیده در بار او
فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس همان است جزای او یعنی او را بنده گی باید گرفت در دین پدر ما
كَذَلِكَ همچنین نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را
باز گردانیده بمصر آوردند و بر درگاه یوسف باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز کرد
موذن و گفته اند یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ بباردانهای ایشان یعنی برادران دیگر
قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد
سقایه را مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ از باردان برادر او كَذَلِكَ همچنین كِدْنَا لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را
با تعلیم برادران یوسف از جا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشادند و گفتند

ما کان

مَا كَانَ نبود یوسف یعنی شایسته و سزا نبود او را لِيَأْخُذَ أَخَاهُ که فرا گیرد برادر خود را فِي
دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه ضرب و تغریم بود نه استرقاق
پس بگرفت یوسف برادر خود را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر که خواست خدای و بدستوری او نَرْفَعُ
دَرَجَاتٍ بر میداریم از روی درجات علم و حکمت مَنْ نَشَاءُ هر که را میخواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ و زبر
هر خداوند دانشی عَلِيمٌ داناییست که درجه او بلندتر است آنکه یوسف علیه السلام بود
گران جمعیت که از شما صادر شد یعنی گفتید که ما بیخبر و او کاینم (?) قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ گفتند
اگر دزدی کند بنیامین چه عجب فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ پس بدرستی که دزدی کرده است برادر ابی
که او را بود مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی یوسف در مدارک آورده که در خانه یعقوب مرغی (?) بود
بود سایلی بدر خانه آمد و مجلس حاضر بود و یوسف علیه السلام آن مرغ را به سایل داد و
برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس پنهان داشت
آن مقاله را یوسف فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ و ظاهر نکرد این سخن را برای ایشان
قَالَ گفت با خود که أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا شما بدترید از حیث منزلت در دزدی که برادر را
از پدر دزدیده جدا کردید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا تَصِفُونَ بآنچه شما صفت
میکنید پس یوسف بنیامین را بنگاه خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه
سخن گفتند بجایی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موهای تن
وی سر از جامه بیرون کرد گفت ای ملک برادر مرا بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر جا
زنی حامله است درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف دید که روبیل را غضب گرفت
پسر خود را گفت برو دست بر پشت او فرود آر چون دست وی به روبیل رسید
شعله غضب وی انطفا یافت روی به برادران کرد و استماس کرده گفت
فرمود که بخدای که درین بلده تخمی از تخم یعقوب هست چه هر گاه که یکی را از ایشان
خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی و در حال
که دیگر بار در غضب شده آهنگ تخت یوسف کرد یوسف علیه السلام نقاب بسته
از تخت فرود آمد و او را در ربوده به سر دست آورده باز بر زمین نهاد و گفت ای

کنی مان بشما بزور خود مغرور و بقوت معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه
نتواند کرد بیت خدای که بالا و پست آفرید • بالای هر دست دست آفریدست
دیدند که هیچ از پیش نمیرود و در زاری در آمدند قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له ابا پدری
بنیامین را ابا پدر است شیخا کبیرا پیری بزرگ سال و عظیم قدر و جدا از هلاک پسر
خود و بدو انس گرفته و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا گیر یکی را از ما بند کی مکانه بجای
او و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران پس نسبت ما
پس احسان خود را تمام رسان فی الاحسان الا بالتمام قال معاذ الله یوسف گفت
پناه میگیرم بخدای پس از آنکه بگیریم ان ناخذ الا من وجدنا مگر آن را که یافتیم متاعنا
عنده متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری بگیریم انا اذا باشیم ما آنگاه
لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استیأسوا پس آنوقت که نومید شدند منه
از یوسف و دانستند که برادر را بدیشان نمیدهند خلصوا نجیا یک کناره شدند از دیگران
و از هر گونه تدبیری آغاز کردند قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل
یا در خرد یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمیدانید شما ان اباکم که پدر شما قد اخذ علیکم بگرفت
از گرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای یعنی بدستوری وی و من قبل
بنیامین و شما سوگند خورده بید محمد آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه که شما در
وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد و من قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید
فی یوسف در شان یوسف فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی از کشور
بیرون نیایم حتی یاذن لی تا وقتی که دستوری دهد مرا آمدن ابی پدر من او یحکم الله
یا خدای حکم کند لی برای من برجوع با پدر یا بتخلیص برادر و هو خیر الحاکمین و او بهتر
حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل و مداهنت در حکم او نیست ارجعوا شما باز
گردید الی ابیکم بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگوئید ای پدر ما ان ابنک بدرستی که
پسر تو بنیامین دزدی کرده سرق و ما شهدنا و ماگواهی ندادیم الا بما علمنا مگر بآنچه میدانیم که صواع ملک
از بار او بیرون آمد و ما کنا للغیب و نبودیم ما غیب را مر باطن را حافظین نگاه دارندگان

علی بن ... دزدی ...

یعنی نطا هر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که بر وی تهمت کردند و صاع را در بار
نهادند یا خود او مباشر این امر بوده واسأل القریة و بپرس از اهل آن دیهی که کنا فیها بودیم
در وی یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی و از کاروان سوال کن
که ما اقبلنا فیها در وی بیاده بودیم یکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند
از همسایگان یعقوب علیه السلام و انا لصادقون و بدرستی که ما راستگویانیم فرزندان
یعقوب علیه السلام بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آنچه برادر
گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب علیه السلام بل سولت بلکه
بیاراسته است لکم برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید و بآن
قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میداند که جزای سارق استرقاق است فصبر جمیل
پس صبر نیکوست شکیبائی نیکو عسی الله ان یأتینی بهم جمیعا شاید که خدای بیارد بمن ایشان را همه
یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر که در مصر است انه هو العلیم بدرستی که او داناست
بحال من الحکیم داناست بکار است در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال
توجه بجهت الاحزان فرمود و تولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان و قال یا اسفی
و گفت ای اندوه من علی یوسف بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام و حزن او بچه
مرتبه بود در جفا رفتن یوسف جبرئیل علیه السلام فرمود که برابر هفتاد مادر فرزند مرده
حضرت سوال کرد که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری بجکس در آتش مفارقت
برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف
تا زمان وصال او چشم یعقوب علیه السلام از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه
پشت مبارکش خمیدگی گرفت وابیضت سفید شد عیناه هر دو چشم او من الحزن از اندوه
فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و اظهار نکرد
بیت در دوست در سینه که گفتن نتوانیم • وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانیم اما
چون فرزندان شنیدند اضطراب بر ایشان چیره شد قالوا گفتند تالله تفتؤ

فهو کظیم پانزده بار تکرار کند
و پانزده بار لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین
پانزده بار و افوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد
بخواند بعده سر بسجده برود
چهل و یک بار حسبی نعم الوکیل نعم
المولی و نعم النصیر بخواند ...
در ... بخواند در حاجت خواهد

بخدای که همیشه باشی بناله وزاری تالله تفتؤا تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار
شوی بیماری مشرف بر موت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت
یعقوب علیه السلام ای فرزندان انما اشکوا جز این نیست که شکایت میکنم بثی وحزنی غم
واندوه خود را الی الله بخدای نه بشما ونه بغیر شما زیراکه کس بیکسان وچاره کار بیچارگان
اوست نظم حاجتی راکه از تو می جویم باکسی نه که با تو میگویم رازکو بخلق
خوار شوم با تو گویم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت
انما اشکوا بثی وحزنی الی الله حق سبحانه وتعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت وجلال
من که اگر یوسف وبنیامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساختمی
بتو باز رسانیدمی واز من شرده بود که یعقوب علیه السلام گفت واعلم ومیدانم
من الله از وحی خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف ورسیدن وی
بمن وگویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام سوگند داد
داد او که روح یوسف را قبض کرده گفت نی یعقوب بدان امیدواری گفت یا بنی اذهبوا ای
پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف وبرادر او ولا تیأسوا
ونا امید مباشید من روح الله از رحمت وفضل خدای انه لا ییأس بدرستی که نا امید نشود من
روح الله از رحمت وفرج خدای الا القوم الکافرون مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام
نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله
بسوی ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما کرده اند جدم ابراهیم را دست
وپای بسته در آتش نمرود افکندند حق سبحانه او را نجات داد وپدرم اسحق را کارد بر
حلق نهاد خدای برای او فدا فرستاد ومرا پسری بود دوسترین همه فرزندان پس برادران
او را بصحرا بردند وپیراهن خون آلوده پیش آوردند گفتند گرگ او را بخورد ومن در فراق
چندان گریستم که چشمم سفید شد او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم
تو او را بدزدی گرفته ونگاه داشته وما نه از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی
بیاید اگر فرزند مرا بمن فرستی فبها والا بر تو دعا کنم که اثر آن بفرزندان هفتم تو برسد

السلام

یجزی المتصدقین

والسلام نامه بفرزندان داد واندک بضاعتی از پشم وروغن وپنیر وامثال آن ترتیب
نموده ایشان را بمصر فرستاد وایشان بمصر آمدند برادری که آنجا بود ملاقات کردند
وباتفاق روی بیارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس آنگاه که آمدند برادران
یوسف بروی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا الضر وکسان
ما را سختی وبینوائی وگرسنگی وجئنا ببضاعة وآورده ایم بضاعتی مزجاة اندک وبی اعتبار
فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را وتصدق علینا وتصدق کن بر ما بقبول بضاعت
بزیادت از بهای ما ان الله بدرستی که خدای ان الله پاداش بکوئی آنانکه
از روی تفضل تصدق مینمایند اگر نامه یعقوب پیش تخت نهادند یوسف علیه السلام
چون نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد وعنان تمالک از دست رفته قال گفت ای
برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه بیوسف وبرادر او بر سبیل
اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است وبا بنیامین آن بوده
او را خوار وبی اعتبار میداشتند تا مرتبه که با هیچکس سخن نگفت الا از روی عجز
وذلت پس یوسف علیه السلام فرمود آیا دانسته اند قباحت آنرا که با یوسف وبرادر او
کرده اید آیا از آن توبه فرموده اید اذ انتم جاهلون چه آن وقت شما نادان بودید یعنی در سن صبی
وشوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر وقطع رحم وموافقت هوای نفس یوسف علیه السلام
این سخن را از روی نصیحت گفت نه بر وجه معاتبت اگر نقاب را فکندند
وتاج از سر برداشته اش زاکه نظر بر آن شکل وشمایل افتاد وقالوا گفتند
ائنک لانت یوسف استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف که این جمال وکمال دیگری را
نبود بیت که دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری تبارک الله ازین روی نازنین
که تو داری قال گفت انا یوسف وهذا اخی من یوسفم واین برادر من بنیامین است
قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای علینا بر ما بسلامت وکرامت انه من یتق
بدرستی که هر که بترسد از خدای ویصبر وصبر کند بر طاعت یا از معصیت فان الله
پس بتحقیق ودرستی که خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وفتح

سلم در موضع معضر تنبیه است باآنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران
یوسف را بشناختند روی به تخت آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند
یوسف علیه السلام از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای
سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لقد آثرک الله هر آینه برگزید ترا خدای علینا بر ما
وان کنا و بدرستی که هستیم ما لخاطئین گناهکاران بدان عملها که کرده‌ایم قال گفت
یوسف در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنشی نیست علیکم الیوم بر شما امروز و من دیگر
هرگز سرزنش بروی شما نیارم یغفر الله لکم بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بگناه
وهو ارحم الراحمین و او بخشاینده‌ترین بخشایندگانست نظم ای یوسف زده جهانی گناه
باشکی شوید در ورق سیاه بر در ماندگان تخت شاهی دهد بر در ماندگان هرچه خواهی دهد
پس چون نوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دل ایشان پرداخت
و گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیلی بوده که جبرئیل علیه السلام
در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که
ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینای
چشمش بحال اول یا بازگردد و اتونی و بیایید پیش من باهلکم اجمعین شما همه کسان خود را جمیعا
از احفاد و حشم آورده‌اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون‌آلود پیش پدر من
برده‌ام این پیراهن بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن آن
قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان
مهیا ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمد همراه برادران متوجه کنعان
گشت ولما فصلت العیر و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر
و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه دستوری خواست که بوی پیراهن یوسف را
بشام یعقوب رساند قال ابوهم گفت پدر ایشان یعنی یعقوب جمعی را که حاضر بودند
از نبیرگان او انی لاجد بدرستی که من می‌یابم ریح یوسف بوی یوسف را لولا ان تفندون
اگر شما مرا نسبت نقصان عقل بقصور نکنید و نگویید که پیر شده و بسن خرافت رسیده

یغفر الله لکم یازده بار
تکرار کند ۳

قالوا

قالوا تالله گفتند بیگانگان که بخدای که هنوز انک لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف
از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر پس
آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده‌اند که یهودا با برادران نتوانست دوید سر و پای
برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده القیه بیفکند پیراهن یوسف را
علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا پس گشت بینا و با حال خود قال گفت الم اقل لکم ای
گفتم شما را انی اعلم و اگه میدانم من الله از الهام خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید
و آن حیات یوسف بود و بوی کی یافتن من او پس بتمام نموده هرکه در ایشان
پوشیده بود از ذکر و روانه شد متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیدند و در دست ایشان
چراغ دیدند قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا آمرزش طلب کن برای ما از خدای
ذنوبنا گناهان ما را انا کنا بدرستی که هستیم ما خاطئین گناهکاران قال گفت یعقوب
علیه السلام سوف استغفر لکم زود باشد که آمرزش خواهم برای شما ربی از پروردگار خود
انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده ما یا لست بجز ذنوب الرحیم مهربانست بر بندگان
کثیف کرد پس تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعاست
یا خواست که بداند اگر یوسف از ایشان عفو کرده یا نه و اصح آنست که تاخیر کرد تا فی کو
بمصر رسید شب بر خاست تا نماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در
قفای خود بداشته و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین
گردند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید
یوسف با ملک ریان و تمامی اکابر و اشراف مصر و با لشکری بسیار آراسته
باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن
کوکبه و آراستگی میکردند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب را گفت این
لشکر و تجمل عجب میداری بیا بالا نگر که چون ملکان از زمین تا فلک بتفرج آمده
شادی تو میکنند و سرور مینمایند که در این مدت از اندوه تو محزون و بیکوی بودند
پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند

انه هو الغفور الرحیم خوانده
سر بسجده نهاده و در سجده
هفت بار سبوح قدوس
ربنا و رب الملائکة والروح
ده بار دعا و دعا خواند ۳

جبرئیل علیه السلام گفت بگذار تا پدر تو بر تو سلام کند در خبر است که یعقوب علیه السلام
نیز چاره شد و چون چشمش بجمال یوسف افتاد گفت السلام علیك یا مذهب الاحزان
و هر دو دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی می گریستند نظم خوش
حالیست روی دوست دیدن · پس از عمری بیکدیگر رسیدن · شراب خوشدلی
نوشیدن کردن · نهادی دست در آغوش کردن · ز دل بر حال خود آغاز کردن · نهان
و فتر غمها ز کردن · بکام دل زمانی آرمیدن · هم گفتن سخن وز هم شنیدن ·
فلما دخلوا پس آنگاه که در آمدند علی یوسف بر یوسف در آن منزل آوی الیه جای داد یوسف
خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر باره پدر را در کنار گرفت
و خاله را پرسش نمود و برادران را بنواخت و فرمود و قال ادخلوا مصر و گفت در آیید
در مصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای در حالی که ایمن باشید از قحط و عنا و مشقت
و بلا استثناء داخلست در امن نه در دخول و چون در مصر در آمدند یوسف برادر در منزل
خود فرود آورد و رفع ابویه و برداشت پدر و خاله را یعنی بر بالا برد علی العرش بر تخت خود
و خروا له و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران له مر او را سجدا در حالی که سجده
کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود و یوسف که آن حال بدید
بتو و اطمنان رست و بحجت فرمود و قال و گفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده
کردن شما مرا تاویل رؤیای تعبیر خواب منست که دیدم من قبل پیش از این در ایام صبی
قد جعلها ربی حقا بدرستی که گردانید آنرا پروردگار من حق راست و قد احسن بی و بدرستی که
نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان
ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند و جاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه آن بیابانی
بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام انجا نشستی و آن
نزدیک کنعان بود و یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان
نجات رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم من بعد
از پس آنکه ان نزغ الشیطان فاسد کرد شیطان و مخالفت انداخت بینی میان من و بینی

اخوتی

٩
وخروا له سجدا یازده بار
تکرار کند و حسبی الله
و نعم الوکیل نعم المولی و نعم
النصیر یازده بار دیگر
بخواند

اخوتی و میان برادران من ان ربی بدرستی که آفریدگار من لطیف رسانندۀ نیکی
است لما یشاء مر هر که را خواهد انه هو العلیم بدرستی او است دانا بوجوه تدبیرات الحکیم محکم کار
در تعیین مواقع تقدیرات و در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال از زمان ملاقات یوسف و یعقوب بگذشت
یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه
دید که میگوید ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب و تا سه روز دیگر نزد ما آ
یوسف از خواب بیدار آمد و برادران را طلبیده و صیتها کرد و یهودا را ولی عهد ساخته فرزند
بدو سپرده بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قد آتیتنی بدرستی که دادی
مرا من الملک پادشاهی مملکت و علمتنی و یاد دادی مرا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها و
فاطر السموات و الارض ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولیی توئی یار من و متولی
کار من فی الدنیا و الاخرة در این سرا و در آن سرا توفنی مسلما بمیران مرا در حالی که گردن نهاده
باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران و الحقنی و برسان مرا بالصالحین برادران شایسته
آورده اند که بعد از سه روز از آن واقعه که دیده بود بروضه جنان و سال رحلت نمود
و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصه یوسف زلیخا که آن پس نظم دلبند پرداخته اند
و بحر بر بعضی ابیات از آن درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف را علیه
السلام برین نمط ذکر میفرماید نظم گرفت جبرئیل حاضر داشت سیبی · که باغ خلد از آن
سه داشت زیبی · چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد · بران آن سیب را بویید و جان
داد · بلی تان گفت باغ بقا رفت · ازان گشت بوی باغ بشتافت ذلک آنچه
یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای غیب که ما بجهت ظهور دلایل معجزات
نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو و ما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم
آنگاه که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف بچاه و هم یمکرون و ایشان مکر میکردند
بیعقوب و یوسف علیهما السلام و چون تو آنجا نبودی و بکتابهای تو میدانست که از کسی
نشنیده و خبر دهی مطابق بوده پس دلیلی روشن است بر آنکه وحی الهی است
و ما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان و لو حرصت و اگر چه حرص میورزی بر ایمان ایشان

١٠
ان ربی لطیف لما یشاء
یازده بار تکرار کند بعد از آن
یا لطیف الطف بی و بوالدی
و باولادی فی جمیع الاحوال
کما تحب و ترضی و تب علی انک
انت التواب الرحیم یک بار
بگوید و هر روز یازده بار
بخواند

١١
انت ولیی فی الدنیا و الاخره
توفنی مسلما و الحقنی
بالصالحین صد بار
بخواند و صد بار یا رب
انت ولیی بخواند و حاجت
خواهد

بمؤمنین گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و ما تسئلهم و نمی‌خواهی از ایشان علیه
بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآنی من اجر مزدی چنانچه قصه گویان میخواهند
ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از خدای للعالمین مر عالمیان را و بسا نشانها که
که از معجزهٔ تو روی بگردانند و کاین من آیة و بسا نشانهای قدرت و دلایل داله بر وجود صانع
و حکمت اوست فی السموات والارض در آسمانها و زمین که آن معاندان یمرون علیها میگذرند
بران وهم عنها و ایشان از ان آیات معرضون روی گردانندگانند که تدبر ندران فکرت کنند
و نه از ان عبرت گیرند و ما یؤمن اکثرهم بالله و ایمان نیاورند بیشترین ایشان بخدای الا وهم مشرکون مگر آنکه ایشان
شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از پی
در آوردند که الملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله
یا نصاری که بخدا گرویدند و گفتند المسیح ابن الله افأمنوا آیا ایمن شدند مشرکان
ان تأتیهم ازانکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشانرا من عذاب الله
از عذاب خدای او تأتیهم الساعة یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان وهم لا یشعرون
و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قل بگو ای محمد هذه این
دعوت توحید سبیلی راه منست و برین راه میروم ادعوا می خوانم خلق را الی الله
بخدای علی بصیرة بر بینایی هویدا و حجتی روشن انا من انا تاکید ضمیر مستتر است در ادعوا
و من اتبعنی و میخوانند بخدای هر که پیروی کرده است و سبحان الله و پاکست خدای از شرکی که
نسبت او را بدان وصف میکنند و ما انا و نیستم من المشرکین از شرک آرندگان امام زاهد
آورده که کافران گفتند خدا را از فرشتگان رسولی چرا آدمی را برسالت فرستاد
اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه فرمود که و ما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک
پیش از تو برسالت الا رجالا مگر مردانی که نوحی الیهم وحی فرستاده شد بدیشان بعضی
نوحی میخوانند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان من اهل القری از اهل شهرها و دیها
در وسیط از امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه هرگز پیغمبری نفرستاد از بادیه
و از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوت نبوت میکرد

شو اصحت تنبیهانی بعقوب بیا و لم تزل انبیا را الله ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند
کافران فی الارض در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود و لشکر یعنی باید که بگذرند
فینظروا پس ببینند بنظر عبرت کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین آخر کار آنانکه
از منکران و مکذبان که بودند من قبلهم پیش از ایشان پس پند بردارند ازیشان تکذیب
پیغمبر و قرآن حذر کنند ولدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خیر
بهترست از لذات فانیهٔ دنیا للذین اتقوا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی
افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است بیت جنت
جاه سفلی را نیز تمکاه روحانی چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی پس باید که معاندان
زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت
دادیم حتی اذا استیأس الرسل تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان
وظنوا و گمان بردند رسولان انهم قد کذبوا که بدرستی که مکذوب شدند
یعنی کفار وعدهای ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل
با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جاءهم نصرنا آمد پیغمبران یاری کردن
ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فنجی پس رهانیده شد من نشاء هر که ما
خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او ولا یرد و بازگردانیده نشود بأسنا عذاب ما
عن القوم المجرمین از گروه کافران و فی که بدیشان فرود آمد لقد کان بدرستی که
هست فی قصصهم در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام و برادران
او عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمه الله
از امام جعفر رضی الله عنه نقل میکند که مراد از الباب اسرار است پس عبارت ازین
قصصها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آیینهٔ دل اهل عقل ایشان نیک یابد
دل دریابد اسرار معانی که روشن شد بنور جاودانی ما کان نیست قرآن حدیثا
یفتری سخنی که بربافته باشند ولکن ولیکن هست تصدیق الذی تصدیق آن چیزی که
بوده بین یدیه پیش ازو از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی

و چون سوره تمام کند بار دیگر دعا بخواند اللهم لا تبدل اسمی و لا تغیر جسمی و لا تفرق بینی و بین حبیبک محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در سجده رفته حاجت خواهد و اگر در سینه و کرهه و نیز این سید الاستغفار یکبار بخواند اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت و ابوء لک بنعمتک علی و ابوء لک بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت ذنوبی

سورة الرعد ۱۳

و تفصیل کل شیء و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و هدی و راه نماینده است
مر سالکان را و رحمة و بخشش است لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند به توحید خدا و نبوت
مصطفی صلی الله علیه وسلم سورة الرعد بسم الله الرحمن الرحیم المر حروف مقطعه مختصر است از
کلمات که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المر گفته اند که الف آلای اوست و لام
لطف بی منتهای او و میم ملک بی زوال او و راء رفعت بر کمال او و قولی آنست که معنی آن
دلالت بر اسماء الهی دارند و برخی بر افعال او چنانچه المر انا الله اعلم و اری تلک آن
آیات الکتاب آیات قرآن است والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده است الیک بسوی
تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست چنانچه در آن هیچ شکی نیست ولکن اکثر
الناس و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یؤمنون نمیگروند بدان جهت عدم تفکر و رعایت
آن الله خدای الذی رفع السموات آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشت
بغیر عمد بی ستونی که بران قایم باشد ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون
و گفته اند برداشته است آسمانها را بی ستون که شما می بینید پس لازم می آید که ستون
هست و لیکن مرئی نیست و آن قدرت است که آسمان بدان مرفوع باشد و در فواید
السلوک آورده که باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قایمه که ادراک
تواند نمود برافراشت و بی ستون که مشاهده توانید فرمود طبقه برداشت یعنی ستونی
هست الا مخفی است و قایه موجود است و لیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود
که بالعدل قامت السموات نظم آسمان و زمین بعدل پایدار است حق را بشایان
بغیر عدل نخواهد بود که پاینده ستون خیمه بجای که بود خیمه بی ستون برپای ثم استوی
پس قصد کرد علی العرش بر عرش یا بر زمین عرش یا مستولی شد بر وی بقدرت و نفاذ حکم با وی
ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر و سخر الشمس و القمر و رام کرد آفتاب و ماه را
بجهت مصالح عباد و بآنچه خواسته است از حرکات ایشان بر حد معین کل هر یکی از ایشان
یجری میرود و حرکت میکند لاجل مسمی تا وقتی که نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود
را بتمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام الساعة یدبر الامر

تدبیر

تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت
یفصل الآیات بیان میکند نشانهای قدرت خود را یکی بعد از دیگری لعلکم شاید که شما
بلقاء ربکم بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزای که خواهید داد و دریافت توقنون بیگمان
گردید و دانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعادت و احیا
و هو الذی مد الارض و اوست آنکه بگسترد زمین را بر روی آب یعنی بساط کرد بطول و عرض
تا منقلب حیوان باشد و جعل فیها و بیافرید در آن زمین رواسی کوههای محکم ثابت بر جای
که هیچ زمین بود و انهارا و پدید کرد در زمین جویهای آب روان و من کل الثمرات و از همه میوها
جعل فیها بیافرید در زمین زوجین دو صنف مثلا سرخ و سپید و سیاه و خرده و بزرگ و ترش و
شیرین و حار و بارد و بری و بستانی و خشکی و تری و امثال آن اثنین تأکید زوجین
است کما هو دأب العرب فی کلامهم یغشی اللیل النهار می پوشاند در میکشد شب را بر روز
تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک میشود و از اینجا در میتوان یافت که نفس روز
نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد ان فی ذلک بدرستی که درین آثار
قدرت که مذکور شد لآیات هر آینه نشانهای روشن است لقوم یتفکرون مر گروهی را که
تفکر کنند در آن و دانند که تکوین این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیل است بر وجود
صانع و فی الارض و در زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته بیکدیگر آن نیز یکی از دلایل قدرت
که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قدری
ریگ آمیز و قطعه سنگستان و جنات و دیگر در زمین بوستانهاست من اعناب از انگور بلها
و زرع و کشتها و نخیل و خرما بنان صنوان چند شاخ از یک اصل رسته و غیر صنوان و نه چنان
که متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یسقی بماء واحد آب داده میشوند آن
همه اشجار و زرع بیک آب و نفضل بعضها و تفضیل میدهیم بعضی را از آن علی بعض بر بعضی دیگر
فی الاکل در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم ان فی ذلک بدرستی که درین ذکر کرده شد
لآیات هر آینه دلالتهای واضح است لقوم یعقلون مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند
که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند و این نمی تواند بود

الا با وحدت قادر محمد تر در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال
و هیات و اصوات و اخلاق با وجود آنکه پدر همه یکی است و در مدارک گفته که مثل اختلاف
قلوبست در آثار و انوار و اسرار و هر دلی را صنعتی و هر صنعتی را نتیجه ایست دلی با نشاط و صفوت
با بکاء و استکانت دلی که قلوب بین منکسره و هم سنگ گرو باز دلی بولاد تن بسیده بذکر پروردگار
که وتطمئن قلوبهم بذکر الله مصراع بربین تفاوت راه از کجاست تا بکجا وان تعجب و اگر عجب داری
ای محمد از انکار و منکران دلایل وحدت فعجب قولهم پس شگفت است قول ایشان یعنی
جای آنست که متعجب شود از سخن ایشان که میگویند ءاذا کنا آیا وقتی که ما باشیم ترابا
خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم ءانا آیا ما لفی خلق جدید باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را
زنده کرده اند و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان و زمین میدانستند
و هیچ فکر نمیکردند که هر که برابداع در باشد بر اعاده بطریق اولی توانا بود بیت آنکه پیدا
ساختن کارش بود زندگی دادن چه دشوارش بود اولئک الذین آن گروه آنانند که
کفروا بربهم کافر شدند به پروردگار خود بجهت انکار وی در قدرت او بر حشر و نشر و اولئک
الاغلال فی اعناقهم و آن گروه اند که غلها در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال
ایشانرا امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین در گردن ایشان نهند و علامت
کفار در دوزخ این باشد و اولئک و این گروه اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها
ایشان در آن آتش خالدون جاوید اند در خبر است که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب
میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید و یستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة
بعقوبتی که خدای ایشانرا معتدر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال را
ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تا خیر فرموده
و بقیامت افکنده آن تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه و کافران استعجال
عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان
که عذاب میطلبند و قد خلت و حال آنکه گذشته است من قبلهم المثلات پیش از ایشان عقوبتها بر
مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدین سبب عبرت نمیگیرند و از

خواهش آن

خواهش آن میطلبند و ان ربک و بدرستی که آمرزیدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است
للناس برای مردمان یعنی کافران که ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای بیامرزد ایشانرا
علی ظلمهم با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر و شرک هم با ایمان یاد هم جبرانیان گذشته
و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو لشدید العقاب سخت عقوبت است بر کافران که مصر باشند
بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرتست بر مومنان تائب و استحقاق روحست عقوبت بر کافران
با بکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیه است یعنی باید که
آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و معاقب کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند
و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید
حق نبودی همه کس تکیه کرده بر عفو از عمل باز ماندی بیت ز حق می ترس تا غافل نگردی
مشو نومید تا بیدل نگردی و یقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند لولا انزل
چرا فرو فرستاده نمی شود علیه بر محمد آیة من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما
میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی علیهما السلام انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده
یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین تبلیغ است و بس برآوردن آیات
مقترح باختیار تو نیست و لکل قوم و مر هر گروهی را هاد راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد
بمعجزی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام
پس معجزه موسی و عیسی علیهما السلام که شما می طلبید اختصاص بزمان داشته و چون
فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجزه من قرآنست فاتوا بسورة من مثله
الله یعلم خدای میداند ما تحمل آنچه بر میدارد کل انثی هر زنی از فرزندان نر و ماده
و سیاه و سپید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن و ما تغیض الارحام و دانه آنچه بکاهد
رحمها یعنی حق سبحانه بکاهانند در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون آید و ما تزداد و آنچه
زیاده سازد یعنی خدای افزون سازد در جثه ولد از اعضای زاید و گفته اند
مراد از زیاده و کم عدد ولدست چه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار فرزند
و نهایت اولاد در رحم چهارست نزد ابو حنیفه و در انوار شرح فی عنه الله نقل میکند که

و در یمن زنی پنج بطن بزاد و در بطنی پنج فرزند و الله قادر علی ما یشاء و مراد مدت حمل است
و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزدیک ابوحنیفه دو سال و نزدیک شافعی چهار
سال و بیش مالک پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و همه چیزی عِنْدَهُ نزدیک او بِمِقْدَارٍ باندازه‌ایست
ازان کم و زیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیده‌ها وَالشَّهَادَةِ و آشکارا
یعنی حاضر و حواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم
او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشیده سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری
وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا میکند و می‌پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ و هر که ظاهر
و آشکارا میکند عمل خود را بِالنَّهَارِ بروز یعنی مطلق هیچ چیزی از قول و فعل سرا و علانیه
بر او پوشیده نیست لَهُ مر خدای راست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه در پی یکدیگر یا آنکس را که می‌پوشد
و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان نوبتی در پی اقوال و افعال او روز و شب
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
بفرمان خدای و آنچه از وی صادر می‌شود می‌نویسند و ایشان را حفظه و کرام الکاتبین میگویند
و در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و گفته اند حق سبحانه فرشتگان
آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد از کعب الاحبار
نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی
از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
یعنی مر خدای را فرشتگانی اند که حفظ آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانکه از
شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و قصه ایشان زود ذکر
خواهد یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نمیکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد
از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در
نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند
زبان را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از خوف او مادام که دل‌ها با ورد است و ارند
و غفلت نورزند آنرا تغییر ندهد بر ایشان متصل بود و حیث کرت هواست که دل از کسلند

نگاه دارد و فرشته تا نگه دارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب و عقوبت
و هلاکت فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس بازگردانیدن نیست مر آنرا یعنی کس نتواند که آنرا رد کند از
خود یا دیگری وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسی که متولی امر ایشان
شود در دفع عذاب و یاری کند ایشان را هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بشما نماید برق را
و آن لمعه‌ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانه باران باشد پس خدای
برق را بنماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم
و کسی که بباران محتاج باشد وَيُنْشِئُ و بر دارد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها را که بآب گران بار شده
وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد
و رعد ملکی است که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن عباس رضی
الله عنهما نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پرسوز و باران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ
و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان یا آسمانیان که اعوان رعد اند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ
الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقه‌ها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ بهر که خواهد
که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل
با اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بمدینه محمد میرویم چون من او را بسخن مشغول گردانم
تو از عقب وی در آی و شمشیری برکش و وی را بزن چون بمجلس وی در آمدند عامر آنحضرت را
بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بروم و لشکر بسیار جرار از
سوار و پیاده بر سر تو آرم این بگفت و با اربد بیرون رفت حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما
بما شئت پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کی شد اربد گفت که هر گاه که اراده تیغ
زدن کردم ترا میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقه بیامد
و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه بغده در خانه زنی سلولی بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت
آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا یاقوت
یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق
سبحانه این آیه فرستاد که صاعقه بر هر که خواهد فرستد اینکافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان

جدال می‌کنند فی الله در حق خدای که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبرست
در آنچه خدا را بدان وصف می‌کند در کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وهو شدید المحال و خدای سخت
عقوبت است بر مجادلان له مر خدای راست دعوة الحق خواندن حق که کلمه لا اله الا الله است
یا مراو راست سزاواری آنکه بخوانند او را و خواهند یا او راست دعوت مجاب یعنی چون کسی او را بخواند
اجابت کند والذین یدعون و آنانکه می‌خوانند من دونه بجز وی یعنی بتان که مشرکان می‌خوانند
لا یستجیبون لهم اجابت نکنند ایشان را بشیء بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر همچو اجابت کسی که
بگشاید هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاه رسد و با او دلوی و رسنی
نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری دعا آب مطلب لیبلغ فاه تا بدهن او
برسد وما هو و نیست آب ببالغه رساننده بدهن او زیرا که آب جماد است و احساس
بخواستن او ندارد و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نتواند که از مرکز بمحیط حرکت
کند و اصنام نیز نسبت با داعیان خود همین حال دارند وما دعاء الکافرین و نیست خواندن
کافران مر بتان را الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و ناامیدی و ضایع بودن ولله یسجد
و مر خدای را سجده کند من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و هر که در زمین است طوعا
از روی فرمان برداری مراد مومنانند که در راحت و دشواری فرمان برند و سجده کنند
وکرها و از روی کراهت و ناخواستگی مراد کافرانند که در وقت شدت محنت
و ضرورت سجده می‌کنند وظلالهم و سجده می‌کنند سایهای اهل آسمان و زمین خدای را
بتبعیت اشخاص بالغدو بامداد بسوی مغرب والاصال و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام
یا تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دوم است از سجده ۲
سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر رابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی
میکند این را سجود الظلال و سجود العالم گفته و مذکور فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند
مر خدای را در این خبر و سجده آرد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از اسرار این
عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه‌ای هست و آن سایه ساجد است
مر حق را و قائم بعبادت او بهر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی که اهل

الظلال

موافقت است او با ظل خود در آن سجده یکی باشد و اگر مخالفت است ظل او در آن طاعت تا
سایه وست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنانست که لطف ازل ایمان ایشان را
در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصه آنان که قهر لم یزل تخم خذلان
در مزرعه نفس نابسامان ایشان نشانده بیت هان زحمی زنند کین بی نیاز است ز
مرهم سنگین دلتر از سنگ قل بگوای محمد من رب السموات والارض کیست آفریدگار آسمانها و زمینها
یعنی از مشرکان بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان
قل الله بگو خدایست چون ایشان را غیر جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود
الزام کن ایشان را قل افاتخذتم بگو آیا فرا گرفته‌اید من دونه اولیاء بجز وی معبودان که ایشان را
دوست دارید چون بدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می‌پرستند
و می‌گیرید دوستانی که ایشان لا یملکون نمی‌توانند و مالک نشوند لانفسهم برای نفسهای
خود نفعا سودی ولا ضرا و نه زیانی یعنی برای خود نفعی نتوانستند و بر دفع ضرر از خود قادر نیستند
پس سود بدیگری چگونه توانستند رسانید و بچه نوع زیان از وی باز توانستند داشت قل هل
یستوی الاعمی بگو آیا برابری باشد نابینا که عابد صنم است والبصیر و بینا که پرستنده خدا
ام هل تستوی الظلمات یا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت
ام جعلوا لله شرکاء آیا کافران ساختند برای خدای شرکا خلقوا آیا انبازانی که بیافرینند کخلقه
مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق علیهم پس مشتبه شد آفریده بر ایشان یعنی ندانستند که
آفریده خدا کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند
برای خدای که مثل او آفریننده باشند تا کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان
نیز می‌آفرینند چنانچه خدای می‌آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست
قل الله بگو خدای خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا
شریک او باشند در پرستیدن وهو الواحد و اوست یگانه در الوهیت القهار غالب
بر همه چیزها انزل فرو فرستاد من السماء از سحاب یا از جانب آسمان ماء آبی
فسالت اودیة پس برفت رودخانها از آن آب بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بقدر خود

بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که خدای مقدر کرده که آن سود رساند
و زیان نکند فاحتمل السیل پس برداشت سیل زبدا رابیا کفی بلند را یعنی بر زبر آورده و مما یوقدون علیه و بعضی آنچه
گرم ساخته می افروزند و حفص بتحتانیه خوانده یعنی مردمان می افروزند فی النار بر آن در
آتش یعنی سکه از جواهر فلزات را چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابتغاء حلیة از جهت
طلب پیرایه او متاع یا برای اوانی و آلات محاربه و ادوات حارثه زبد مثله کفی است
مثل آن کف که بر روی آبست کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند خدای
الحق والباطل حق را و باطل را تشبیه میکند بحق حق را در افاده و نواب یابی که جهت منافع
خلق از آسمان فرود آید بچیزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و مثل
باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب یا بر فلز باشد فاما الزبد اما کف
روی آب و خبث بالای فلز فیذهب جفاء پس برود در حالی که مطروح و بیفایده باشد و اما
ما ینفع الناس اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز که جهت منفعت فیمکث فی الارض
پس باقی ماند در زمین تا بآن منتفع شوند کذلک همچنین یضرب الله الامثال میزند خدای مثلها را
برای تفهیم و تامل در این آیه علمای تنزیل و ارباب تاویل را لطائف بسیار است
بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل دلالت و اودیه دلها اند که
از او بر اندازه استعداد خود ازان نصیب میگیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است
و آب صافی منتفع بحق حق است و اگر کسی اداعیه اطلاع بر بعضی از حقائق این آیه باشد
لیکن که در مطالعه مجمل از جواهر التفسیر بدان معنی فائض تواند شد والله الموفق للذین
استجابوا مر آنانرا که اجابت نمودند لربهم الحسنی فرمان پروردگار خود را پاداش نیکوست
یا مراد از حسنی بهشت باشد والذین لم یستجیبوا له و آنانکه اجابت نکرده اند مر خدای را لو ان لهم
اگر باشد مر ایشانرا ما فی الارض آنچه در زمین است جمیعا همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع
ومثله معه و مانند آن دیگر با آن باشد یعنی آن مقدار که تو را گفته شد و بان
استعانت کنند و همه در تصرف کافران باشد روز قیامت لافتدوا به هر آینه فدا کنند
آنرا تا از عذاب برهند اولئک آن گروه لهم مر ایشانراست سوء الحساب بدی شمار یعنی

کمی نبر

نصف ع

یعنی حساب کنند حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشانرا نیامرزند وماویهم و بازگشت ایشان
جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد و بد بستر و بد جای است دوزخ افمن یعلم آیا کسی که میداند انما
انزل الیک آنکه هر چه فرو فرستاده اند الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست
و راست است یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه کمن هو اعمی همچو کسی است که نابینا باشد
بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه الله انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر می شوند
اولوا الالباب خداوندان عقلها صافی شده از معارضه وهم الذین یوفون آنانکه وفا میکنند
بعهد الله به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق و نمی شکنند آن پیمان را
والذین یصلون و آنانکه پیوند میکنند ما امر الله به آنچه امر کرده است خدای بآن ان یوصل آنکه پیوند
کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب یا جدایی میان ایشان ویخشون ربهم و می ترسند از
عذاب پروردگار خود ویخافون و خوف میکنند سوء الحساب از سختی حساب والذین صبروا و آنانکه
صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او یا بر جفا ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای
پروردگار خویش واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه را وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم
بعضی از آنچه ما ایشان را داده ایم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان سرا پنهان وعلانیة
و آشکارا ویدرءون و دفع کردند بالحسنة السیئة به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی کنند
و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله کردند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را
دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة
چنانچه بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و با
آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان بریده در پیوستند نظم
کم مباش از درخت سایه فکن * هر که سنگت زند ثمر بخشش * از صدف یاد گیر نکته حلم
هر که زد بر سرت گهر بخشش اولئک آن گروه که بدین صفات موصوفند لهم مر ایشانراست
عقبی الدار سر انجام نیکو یعنی جزا عمل در دنیا و آخرت و آن جزا جنات عدن بوستانهای
پایدار که همیشه در آن باشند یدخلونها در آیند در آن ومن صلح و در آیند هر که شایسته باشد
با ایمان و طاعت من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان

والملائکة یدخلون علیهم و فرشتگان در آیند برایشان من کل باب از هر دری از درهای منازل
ایشان در عین المعانی آورده که مقدار سه بار روزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان
آیند و گویند سلام علیکم سلام بر شما بشارتست بدوام سلامت یعنی همیشه ایمن
خواهید بود بما صبرتم بسبب آنکه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبایی بود
بر فقر در دنیا و فقر دوسترین صفتی است نزد خدای تعالی چنانچه در خبر آمده
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت فرموده که جان کن که فقیر بخدا
رسی نزعی مصراع کانجا فقر از همه مقبول تر آمد فنعم عقبى الدار پس نیک سرانجام
آن سرای که ایشان یابند والذین ینقضون و آنانکه می شکنند عهد الله پیمان خدای را
من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول ویقطعون و می برند ما امر الله به آنچه خدا
فرموده است بآنکه ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجای آرند یا ایمان آرند بهمه پیغمبران
و کتابها ویفسدون فی الارض و تباهی می کنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت اولئک
آن گروه لهم اللعنة برایشان راست دوری از رحمت ولهم و مر ایشانراست سوء الدار بدی
عاقبت در دنیا و آخرت الله یبسط الرزق خدای گشاده میکند روزی را لمن یشاء بر هر که
می خواهد ویقدر و تنگ می سازد برای هر که اراده می کند وفرحوا و شاد شده اند اهل مکه بالحیوة
الدنیا بزندگی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این
فی الآخرة در جنب آن سرای الا متاع مگر برخورداری اندک یا متاعی از آن متع کرده وامی
و جای ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شده اند لولا انزل چرا فرو
فرستاده نمی شود علیه بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او بدان وجه که می خواهیم قل
ان الله بگو بدرستی که خدای یضل من یشاء گمراه میکند هر که را خواهد مراد آنست آنانکه اقتراح
آیات کرده اند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود مشاهده هزار آیت گمراه کند ویهدی
الیه و راه نماید بسوی خود بی شبهه آیت من اناب هر که باز گردد بوی و آنها که
الذین آمنوا آنانکه گرویدند بخدای وتطمئن و آرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله
بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابد دل ایشان

ع

بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است و قول
از ابن عیینه رحمه الله نقل میکنند که مراد از ذکر حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
که دلهای مؤمنان بدو آرام گیرد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب آرام می گیرد
دلهای مؤمنان مجاهد رحمه الله فرموده که مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الله
عنهم سلمی در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و دعا باشد و اطمینان دل خواص بعقل
علی و آرامش دل علمای ربانی بحقایق اسماء حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بلقاء
تعالی و هو المقصود الاقصى الذین آمنوا آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته طوبی لهم
دیدنی خوش است مرایشان را وحسن مآب و نیکویی بازگشت طوبی اشارت است
وخرمی و راحت و فرح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه یا اشهر آنست که
طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ آن درخت در منزل پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم
و در هیچ غرفه و قصر نباشد که شاخی از آن طوبی نباشد و دو چشمه سلسبیل و کافور در
زیر آن منفجر می شود کذلک و همچنانکه رسل از پیش تو فرستادیم ارسلناک ترا فرستادیم
فی امة قد خلت بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا علیهم
تا بخوانی برایشان الذی اوحینا الیک آنچیزی را که وحی کردیم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون و حال
آنکه ایشان میگروند بالرحمن بخدای که رحمن نام او است از مشرکان مکه اند که چون ایشانرا
گفتند که سجده کنید رحمن را گفتند و ما الرحمن و در صلح حدیبیه که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم علی مرتضی را کرم الله وجهه فرموده که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل
بن عمرو گفت ما ندانیم ما الرحمن ما نمی شناسیم رحمن را قل هو ربی بگو رحمن آنست که پروردگار منست
لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او علیه توکلت بر او نه بر غیر او توکل
کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن والیه متاب و بسوی اوست بازگشتن من
آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا اجابت کنیم بقرآن خود کوهها را
از حوالی مکه بردار تا زمین گشاده شود و دیگر زمین را شکافته تا چشمها جوشیده آید
و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان با پدران ما تا در باب تو با ما سخن گویند

آیه آمده وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر کتابی بودی که درین عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ روان ساخته شدی بوی کوهها یعنی از وقت
خواندن وی از موضع خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی زمین چون بر وی خوانده شدی
أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ یا سخن آوردی از برکت تلاوت او مردگان را هر آینه این قرآن بودی
که غایت استدلال و نهایت است در تذکیر و انذار بَلْ نه چنان است که کافران میگویند که
بقرآن توان اینها بکرد و اثر شود لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز
هرگاه خواهد این آیتها ظاهر گرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نومید نشدند آنان که گرویده اند یعنی مومنان
از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات یا نگردانسته اند أَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خدای خواهد
لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید همه مردمان را صاحب کشاف گفته که یأس در لغت نخع بمعنی
علم است یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت باز بسته است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه
آنانکه کافر شده اند تُصِيبُهُم برسد ایشان را بِمَا صَنَعُوا بسبب آنکه کردند از تکذیب و خبث
قَارِعَةٌ عذابی کوبنده و داهیه از سبایا و کشتن أَوْ تَحُلُّ یا فرود آیی تو که محمدی قَرِيبًا نزدیکی
مِّن دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی موضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بسبب تکذیب
آنحضرت پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت در حوالی ایشان رفته پیوسته اهل
و مواشی ایشان غارت کردندی حق سبحانه فرمود که همیشه بدیشان خواهد رسید
حَتَّىٰ يَأْتِيَ تا وقتی که بیاید وَعْدُ اللَّهِ وعده خدای که موت یا قیامت یا فتح مکه إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده را پس برای تسلی آنحضرت میگوید
وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که استهزا کرده اند بِرُسُلٍ به پیغمبران مِّن قَبْلِكَ پیش از تو چنانچه این قوم ع
می کنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شده اند و مدتی که ایشان در راحت
و تن آسانی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت
کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تهویل است أَفَمَنْ هُوَ آیا هر کس که او باشد
قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کند آن نفس از
نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده کارهاست با کسانی
برابر است با آنکه ضعیف و عاجز و ناتوان است یعنی بتان وَجَعَلُوا و می سازند کافران

لله شرکاء

لِلَّهِ مر خدای را شُرَكَاءَ انبازان یعنی اصنام که می پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهید و صفت کنید این
شرکا را بنامها و صفاتی که لایق ایشان باشد و بنگرید که استحقاق شرکت و الوهیت
دارند یا نه مراد آنست که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند
و اطلاق هیچ یکی از این اسما بر اصنام نتوان کرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدای را بِمَا
لَا يَعْلَمُ بآنچه نمیداند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شریک خود را و الوهیت انتفای علم او برای انتفای
معلوم است أَمْ بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید بتانرا شرکا بظاهر سخن بی آنکه بر سبیل اعتبار چون
تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه کافر شده اند مَكْرُهُمْ کید و
کذب ایشان وَصُدُّوا و باز داشته اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا
فرو گذارد خدای او را در ضلالت بگذارد فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را از توفیق دهنده
که راه نماید لَّهُمْ مر کافران راست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا از قتل و اسیر
و قحط و سایر مصایب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَقُّ سخت تر و دشوارتر
برایشان وَمَا لَهُم و نیست ایشانرا مِّنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَاقٍ نگاه دارنده تا نگذارد
که معذب شوند مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي آنچه برتو خوانده ایم صفت آن بهشت که فردا در قیامت
وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند تَجْرِي میرود پیوسته
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از تحت منازل بهشتیان جویها أُكُلُهَا میوه آن بوستان
دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد بخلاف میوهای دنیا وَظِلُّهَا و همچنین سایه او منسوخ
نگردد چنانچه سایهای دنیا حکم معدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان
امروز در ظل عنایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدین معنی در ظل عنایت که
پیوسته ظلیل است بیت سایه دولت اوند در جهان جا و بیت ای خوش آن بنده که
این سایه فتد بر سر او تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا مآل حال منتهای کار
آنانست که پرهیزکاری کردند وَّعُقْبَى الْكَافِرِينَ و عاقبت کار کافران النَّارُ آتش دوزخ است
وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانرا که عطا کردیم کتاب را مراد مومنان اهل کتابند چون عبدالله
بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که حبشی و نجرانی بودند و هشت یمنی

اهل دو حبشی این جماعت یفرحون شادی شوند بما انزل الیک بانچه فرو فرستادیم د
بتو از قرآن ومن الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حی بن اخطب
و کعب بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری
من ینکر کسی هست که انکار کند بعضه بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل بگو
انما امرت بگو مرا اینست و جز این نیست که من مامور شده‌ام ان اعبد الله آنکه بپرستم خدای را بیگانگی
ولا اشرک به و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده‌اید و عزیر و مسیح را بخدایی گرفته‌اید الیه
ادعوا و بسوی خدای نه بغیر او میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک
و همچنانکه فرستاده‌ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان انزلناه فرو فرستادیم
بتو قرآن را حکما کتابی محکم که نسخ و تغیر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل
عربیا مترجم بلغت عرب تا آسان باشد بر تو فهم و حفظ آن ولئن اتبعت و اگر متابعت
کنی اهواءهم آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آباء دعوت می‌کنند یا اهل کتاب جهودان را
که ترا رجوع کردن بقبله خود می‌خواستند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش
یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود
اگر پیرو ایشان شوی ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ یاری
کننده که نفع رساند ولا واق و نه نگاهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده‌اند که
یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و می‌گفتند همت این مرد همه بامر
نکاح مصروف است و همواره بازدواج و استمتاع بزنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی
هرآینه امر نبوت او را از اشتغال بنسوان بازداشتی آیه آمد که ولقد ارسلنا و هرآینه فرستادیم
رسلا من قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را ازواجا زنان وذریة و فرزندان
وما کان و نبایست و نشاید مر رسولی را پیغمبری را که ان یاتی بایة که بیارد
الحجه جاری و معجزه که از وی اقتراح کنند الا باذن الله مگر بفرمان خدای یا بتقدیر او این جواب مشرکانست
که بحکم طلب معجزات میکردند معنی آنکه هیچ پیغمبری بخود معجزه نتوانستی آورد مگر که خدا
خواهد و بعد از آن خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی را کتاب

کتابی

کتابیست نوشته شده که چون وقت آن آید آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلایق
کتابیست نزدیک خدای یمحوا الله میزداید و دور میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد از حکمت
و یثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد از حکمت وعنده و نزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب یعنی
لوح محفوظ است و هیچ کاری نباشد الا که نوشته باشد در وی و گفته‌اند محو کند از
دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه و برره
آنچه از بنده صادر شود از اقوال و از افعال و احوال همه را بنویسند و آن در آخر روز
و عرض رسانند حق سبحانه قول و فعلی را که ثواب و عقاب بدان متعلق نیست محو کند
و باقی را ثبت سازد یا سیئات تائب را محو سازد و بدل آن حسنات را اثبات کند
یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمانی نسخ کند و حکم دیگر اثبات نماید
یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را علمای [illegible]
محو کند آنچه خواهد الا سه چیزی که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت
و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر
از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد و اما تغیر بام الکتاب راه نیابد
و ابو الدردا رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نقل میکند که چون سه
ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که هیچکس غیر از او در آن کتاب
نظر نکند و هرچه می‌خواهد از وی محو می‌کند و هرچه خواهد در وی ثبت کند و در فصول گفته که
محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای وی رموز اسرار سلمی رحمه الله
از محمد رازی قدس سره نقل میکند که شنودم از شبلی که محو کند آنچه خواهد از شهود
عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوازم آن در کشف الاسرار
فرموده که از دل عارف ریایی برد و اخلاص می‌نهد شک می‌برد و یقین می‌آرد
بخل محو می‌کند و جود ثابت می‌سازد و شره برمیدارد و قناعت می‌آرد حقد
می‌سترد و شفقت می‌نهد از دل راحت اختیار می‌برد و تسلیم می‌نهد و تفرقه محو کند
جمع اثبات می‌نماید از صحیفه رسوم انانیت می‌سترد و نعوت ربانیت می‌نهد الهام

تستری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی مینماید یا مشهود خلق محو
و مشهود حق می آورد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت می سازد و ازین
بنده میکاهد و ازان خودی می افزاید تا حالتی یا دل خود بود یا حق خود شد حضرت شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو
روا اساقت بیا داشت ازان من بکاست وازان تو می افزود تا آخر همان شد که
باول بود رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست
در عالم غیب خانه داشته ایم رفتیم بدانجا که سر منزل ماست وان ما نرینک بعض
الذی نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم کافران را از عذاب او نتوفینک یا بمیرانیم
پیش ازان فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام احکام است و علینا
الحساب و بر ماست شمار و پاداش ایشان اولم یروا آیا نمیدیدند و نمی بینند اهل مکه انا نأتی
الارض که ما می آئیم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار ننقصها می کاهانیم پاره پاره
من اطرافها از کناره های آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان
در می آریم و گویند این سخن راجع به یهود است که حق سبحانه فرموده که ما زمین ایشان را
یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود در اسلامیان میدهیم والله یحکم و خدای حکم می کند
نقصان را یعنی یهود و دیار ایشان و از دیاد و دیار اهل اسلام و اعمال ایشان لا معقب
هیچ رد کننده نیست لحکمه مر حکم او را وهو سریع الحساب و اوست زود شمار یعنی نزدیک حساب کند
ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا وقد مکر الذین من قبلهم بدرستی که
مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بوده اند با پیغمبران خود
فلله المکر جمیعا پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان یعلم
میداند ما تکسب کل نفس هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده می سازد و سیعلم الکفار
زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام لمن عقبی الدار
مر کرا باشد عاقبت پسندیده در ان سرای ویقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند
از مشرکان مکه یا رؤسا یهود که تو که محمدی لست مرسلا نیستی فرستاده از پیش خدای

بر نبوت

ع
بر نبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای بسنده است شهیدا گواه بینی و بینکم میان من و شما
بانکه من پیغمبرم بر شما ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن
جبرئیل علیه السلام که وحی فرا میگیرد از لوح یا علم قرآن و آن مومنان اند و در زاد المسیر
آورده که علی مرتضی است کرم الله وجهه یا علم تورات و آن عبدالله سلام است و الله اعلم
او رضی الله عنهم اجمعین سورة ابراهیم بسم الله الرحمن الرحیم الر در شرح تاویلات از امام ماتریدی
رحمه الله مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر بندگان مومن را تکذیب کافران را
و خدای بندگان را بهرچه خواهد امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف اسامی قرآن است
و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرو فرستادیم آنرا
الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن
من الظلمات از تاریکیهای کفر و طغیان و شک و شبهت الی النور بروشنی ایمان و اخلاص
یقین و سنت باذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته از
ظلمت بدعت بنور سنت و در بحر گوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت
و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمت کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب
افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمتی که بر اثر پندار
هستی است جز بنگار این برگ از آئینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از شواغل
زدوده گردد و نور هستی حق تعالی بر آئینه باطن پرتو افکند و سالک را از او و از
زحمت غیر او نجات دهد تا نه بوجودش شعور ماند و نه عدم شعور بجز دانند رباعی یارب
مددی که دوی خود برهم وز بند سرم و ز منی خود برهم در هستی خود مرا ز خود بیخود کن
تا از خودی و بیخودی خود برهم و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور
اصناف هدایت در اشتمال یعنی بدعوت قرآن مر مردمان را از گمراهی برهانی و براه راست
رسانی و از جهت که میگوید الی صراط العزیز بیرون آری ایشان را از ظلمات بروشنایی
یعنی براه خدای غالب الحمید ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز
و حمید میفرماید الله الذی معبود بحق که الله است له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانها است

سورة ابراهیم ۱۴

از همه حوادث ما فی الارض و آنچه در زمین است از مبدعات و ویل للکافرین و رنج و شدت
ناگزیر و بیدگان برای کافران من عذاب شدید از عذاب سخت که بدیشان رسد الذین کافران اند که
از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند دنیای زندگی و بیشتر علی الآخرة بر آن
سرای و یصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان
به پیغمبر و قرآن و یبغونها و می‌طلبند برای راه خدای عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است
و بمنزل مقصود نمیرسد اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوف‌اند فی ضلال بعید در گمراهی
دور از حق بعید فی الحقیقه صفت ضال است و وصف ضلال به او از قبیل اسناد مجازی
در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالت که همه کتب منزله اعجمی فرود آمده
و کتابی که بمحمد می‌آید عربیست آیه آمد که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه
مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان نشاه و بر ایشان
مبعوث شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه
انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان
اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی ما در نمی یابیم
و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم یعنی جمیع کتب
بلغت عرب منزل شده و جبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند از کتب
منزل علیهم در لباب گوید نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قوم او شبهه مردمان در جواب
کسی که گوید پیغمبری که مبعوث باشد بامم مختلفه است بایستی همه کتب متعدده بالسنه ایشان
فرو آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلامست و اضافه فضل
احتیاج در تعلم الفاظ و معانی نمیکرد نه بزبان یک لغت و حرمان از علوم متنوعه از آن بیش
نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت فیضل الله پس گمراه کرداند خدای
من یشاء هرکه را خواهد یعنی فرو گذارد او را در گمراهی و یهدی من یشاء و راه نماید هرکه را خواهد یعنی توفیق
دهد تا راه یابد و هو العزیز و اوست غالب در حکم خود الحکیم حکمت کار که اضلال و هدایت
بر وجه حکمت است و لقد ارسلنا موسی و هرآینه ما فرستادیم موسی را بآیاتنا بدلایل قدرت

پیغمبری

بامعجزات

با معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم ان اخرج که بیرون آر قومک گروه خود را
که بنی اسرائیل اند من الظلمات از تاریکی کفر و جهالت و شبهت الی النور بروشنی ایمان
و علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنی ایمان
و ذکرهم و پند ده ایشان را بایام الله بروزهایی که حق سبحانه عذاب کرده کافران که پیشتر
دران بوده یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهایی که دران گرفتار بوده‌اند بدست فرعونیان
ان فی ذلک بدرستی که درین که یاد کردیم لآیات هرآینه دلالتهاست بر قدرت الهی
لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلا شکور شکر کننده را بر آلا و اذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت
موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را اذکروا ای گروه من یاد کنید
نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجاکم چون برهانید شما را
من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم می‌چشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب
یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و میرسانیدند که گرفته کارهای سخت میفرمودند و یذبحون
و می‌کشتند ابناءکم پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد
شود که هلاک فرعون بسبب او باشد و یستحیون و زنده میگذاشتند نساءکم دختران شما را
تا خدمت زنان ایشان کنند و فی ذلکم و دران محنت و شدت بلاء آزمایشی بود
از حق تعالی عظیم بزرگ و اذ تأذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه
گردانید شما را ربکم پروردگار شما لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمای من لأزیدنکم هرآینه
افزون کنم بر شما نعمت را و لئن کفرتم و اگر ناسپاسی نمایید شما بر آن ان عذابی بدرستی که
عذاب من لشدید سخت است ناسپاسان را و شدت عذاب سلب نعمت بود
در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی
قدس سرهما نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان و اگر
سپاس داری کنید بر ایمان افزونی گردانم باحسان و اگر بران شکر گویید زیاده
سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر
گویید بالا برم بدرجه قربت و لیکن آن نعمت در آرم بخلوتگاه انس و مشاهدت

من ربکم

ع

وازین کلام حقایق اعلام معلوم می‌شود که شکر مرقات ترقی و معراج بقا عدد درجات
است وفی المثنوی المعنوی **مثنوی** شکر نعمت نعمتت افزون کند * کس زبان از شکر کی
چون کند * شکر باشد دفع علتهای دل * سود دارد شکر از سودای دل **وقال موسی**
وگفت موسی علیه السلام گروه من را **ان تکفروا انتم** اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما
ومن فی الارض جمیعا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی **فان الله لغنی** پس بدرستی که
خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما **حمید** ستوده است بی ستایش خلق و ذات
مخلوقات بعضها ناطق اند و السنه جمیع اشیا بتسبیح و حمد او جاری **بیت**
به کرسش جمله موجودات گویا * همه اورا ز روی شوق جویا **الم یاتکم** آیا نیامد بشما
تتمه کلام موسی علیه السلام یا ابتدای سخنی است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم معنی آنکه آیا نیامد بشما یعنی آمد **نبؤا الذین من قبلکم** خبر آنانکه
پیش از شما بودند **قوم نوح** گروه نوح علیه السلام **وعاد** و گروه عاد **وثمود** و قوم
ثمود **والذین من بعدهم** و آنانکه بعد از ایشان بودند **لا یعلمهم** نمیداند عدد ایشان نژاد بسیار
الا الله مگر خدای در حیات بسته بوده که خدای بسیار امم را از عرب و عجم هلاک کرده
و آثار ایشان را منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن
عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم سی قرن گذشته
و از اهل قرون مجلس خبر ندارد الا حق سبحانه **جاءتهم** آورده اند پیش ایشان
رسلهم پیغمبران ایشان **بالبینات** بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان
فردوا ایدیهم پس باز گردانیدند دستهای خود **فی افواههم** در دهنهای خود یعنی ایشان
دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب
یا معنی آنکه دست خود را بر دهنها نهادند که خاموش باشید و گفته اند یعنی خود را بر افواه رسل
نهادند که سخن مگوئید **وقالوا انا کفرنا** و گفتند ما کافر شده ایم **بما ارسلتم به** بآنچیزی که شما فرستاده
شده اید بآن بزعم خود **وانا لفی شک** و بدرستی که ما در شکیم **مما تدعوننا** از آنچه می‌خوانید ما را
الیه بسوی آن از توحید و ایمان **مریب** شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک

ثمن ارباع

رسولان را

رسولان را متهم میداشتند یا غرامت فاسده **قالت رسلهم** گفتند رسولان ایشان که شما را بخدا می
دعوت میکنیم **افی الله شک** آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او
شک را مجال نمانده **فاطر السموات والارض** خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست **یدعوکم**
میخواند شما را بایمان **لیغفر لکم** تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان
من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را یعنی آنچه قبل الایمان بوده **ویؤخرکم** و شما را واپس دارد
و عذاب نکند یعنی مهلت دهد شما را **الی اجل مسمی** تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شما
بوده **قالوا** گفتند ایشان در جواب رسولان **ان انتم** نیستید شما **الا بشر مثلنا** مگر آدمی مثل ما
در صورت و هیئت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید از میان ما
تریدون می‌خواهید **ان تصدونا** آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری **عما کان یعبد** از آنچه بودند که
می‌پرستیدند **آباؤنا** پدران ما از اصنام **فاتونا بسلطان** پس بیارید حجتی **مبین** روشن بر صحت
دعوی خود یا بر استحقاق فضیلت نبوت و مزیت رسالت گویا که ایشان معجزه که میدیدند
اعتبار نمی‌نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان
زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم **قالت لهم رسلهم** گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان **ان نحن**
نیستیم ما **الا بشر مثلکم** مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم **ولکن الله**
و لکن خدای **یمن** منت مینهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت **علی من یشاء** بر هر که می‌خواهد
من عباده از بندگان خود **وما کان لنا** و نیست مارا و نمی‌توانیم **ان ناتیکم بسلطان** آنکه بیاریم
برای شما حجتی یعنی معجزه که می‌طلبید **الا باذن الله** مگر بفرمان خدای و مشیت او یعنی ما از پیش
خود کاری نمی‌توانیم کرد و معجزه نمی‌توانیم ساخت **نظم** ناتوانی و عجز لازم ماست
قدرت و اختیار از آن خداست * کارها را بحکم راست کند * او توانا است هرچه خواست کند
وعلی الله و بر خدای **فلیتوکل المؤمنون** باید که توکل کنند گروندگان **وما لنا** و چیست مارا
یعنی چه عذر داریم **الا نتوکل** در آنکه توکل نکنیم **علی الله** بر خدای **وقد هدانا** و حال آنکه راه
نموده مارا **سبلنا** براههای راست یعنی راهی که بدان می‌شناسیم او را و میدانیم که همه
کارها و امور بدست قدرت اوست **ولنصبرن** و بخدای که صبر خواهیم کرد **علی ما آذیتمونا** بر آنچه ایذا

میرسانید شما ما را بتکذیب و مخالفت وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشد
توکل متوکلان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هرآینه
بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین و دیار خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی رجعت نمایید
فی ملتنا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند ازان قوم فاوحی الیهم
ربهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین
هرآینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را ولنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما را
در زمین ایشان من بعدهم از پس هلاک ایشان ذلک این امر مقرر و وعده راست
لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن در مقام حکم من یعنی ازانکه روز قیامت
اورا در موقفی که من حکم می‌کنم بر بندگان باز دارند وخاف وعید و برای کسی که ترسان گردد
از وعید من بعذاب واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای
بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند
یعنی گفتند هر که از ما بر باطل است عذاب برو فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا
و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید ماندند و بی بهره گشت از اخلاص کل جبار هر گردن
کشی عنید ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او من ورائه جهنم از پس او دوزخ است در روز
حشر رجوع او بدان خواهد بود بران وجه که اورا دران افکنند ویسقی من ماء صدید و بیاشامانند
از آبی مختلط بچرک و زرداب که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صدید یتجرعه
بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد آنرا ولا یکاد یسیغه و نمی‌تواند که بحلق فرو برد از
تلخی و گندگی ویأتیه الموت و می‌آید برو آلام و شداید مرگ من کل مکان از هر جانبی از اعضای
او تا آنکه از بیخ هر مویی و انگشتان وما هو بمیت و نیست او مرده یعنی نمیرد تا او بیاساید
و در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد
و نه بتن باز گردد تا زنده باشد مثل لا یموت فیها ولا یحیی میان زندگی و مرگ
مسکینی ارند ومن ورائه و از پس اوست با وجود چنین محنتی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی
ازان بدتر و آن خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا از انچه بر تو خوانده می‌شود صفت اعمال

اعمالهم کرماد

آنانکه کافر شدند بربهم بآفریدگار خود و آن صفت اینست که اعمالهم کردارهای ایشان
کرماد اشتدت به الریح همچو خاکستر است که سخت کند روی الریح برو باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باد
باد او و عصوف اسناد او بباد است و ز مجاز ایراد و وصف کردن غایت مبالغه باشد مخفی
آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام
مهمان و امثال آن مانند توده خاکستریست که باد سخت بدان وزد و بهوا برده در اطراف
پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و ازان نفع نگیرد لا یقدرون قادر نباشند
کافران مما کسبوا ازانچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبطه شده و هبا منثورا
گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ذلک آن پندار ایشان که ما نیکویی کرده ایم
هو الضلال البعید آن گمراهی دورست یعنی در غایت بعدیست از راه حق الم تر آیا ندیدی
ای بیننده و یا ندانستی ان الله آنکه خدای خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها
بالحق بروجهی که حق آنست در آفرینش ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را
ای اهل مکه و معدوم گرداند ویأت بخلق جدید و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب
مثل شما نباشند وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه قادرست
بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری بلکه بهمه مقدورات یکسانست نسبت
کارها که دشوار گران بود پیش قدرت حالی یکسان بود وبرزوا و ظاهر شوند برای داد
صیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد همان است که ظاهر شوند و بیرون آیند
از قبرها لله برای امر خدای و محاسبه جمیعا همه مردگان از کفار و مومنان فقال
الضعفاء پس گویند ضعیفان اهل کفر یعنی اتباع و سفله للذین استکبروا مر آنانکه تکبر کردند
از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه برای ایشان کفر کرده باشند انا کنا لکم
تبعا بدرستی که بودیم ما لکم تبعا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از
فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ هست شما را مغنون عنا دفع کننده از ما من عذاب الله
من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی ما دران عالم تابع شما بودیم درین عالم چیزی از
عذاب خدای دفع کنید و بردارید از ما قالوا گویند آن متکبران بطریق عذر

ای قوم لَوْ هَدَانَا اللهُ اگر خدای بنمودی ما را طریق نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ ما نیز شما را راه نمودیم آن
طریق خلاصی سد شده است و شفاعت ما برین درگاه مردود و ایشان نا امید شده گویند
بیائید تا برین درگاه بجزع و شیون و جزع کنیم شاید که دری بر ما بگشایند و راه خلاصی
بما نمایند پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد گویند بیائید تا صبر کنیم
شاید که کلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند فایده بجای
نرسد گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَجَزِعْنَا بجزع و شیون و جزع کنیم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر نماییم یعنی از
هیچ یک فایده بما نرسد مَا لَنَا نیست ما را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ
وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید دیو سرکش لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آنگاه که گزارده شود یعنی حساب خلق بکنند ع
و حکم الهی نافذ گردد یا اگر اهل بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند
تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش
بر آید و گوید اشقیای انس را که ای ملامت کنندگان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که خدای
وعده داد شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ و من
وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را
شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده که دادم شما را بتبیین خلف وعده را خلف میگویند
یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته ام وَمَا كَانَ لِيَ و نبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی
که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را
بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا اجابت کردید بزودی بی
تامل نمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بجز دو سوسه که کردم
زیرا که من دشمن شما بودم و مثل این معادا که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن بهتر از این
بدتر نباشد در حق دشمن می گوید وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا اجابت
بردید و قول خدا را که گفت لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ نشنودید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ و من نیستم رها کننده
و فریادرس شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ و شما نیز نیستید رها کننده و فریادرس من
إِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بانچه شریک میکردید مرا با خدای

در فرمان برداری

در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ
بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک موصوف
بدوام و خلود وَأُدْخِلَ الَّذِينَ و در آورده شود آنانکه آمَنُوا گرویده اند بخدا و پیغمبران وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای شایسته و پذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن و در آرنده ایشان
به بهشت فرشتگان باشند ایشان را بتعظیم و اکرام تمام بر بارگاه دار السلام در آرند
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیت ملائکه بر ایشان فِيهَا
در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سَلَامٌ سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با رسول حق خطابست مر او را که ندیدی و ندانستی ای بنده دانا
و بینا که برای تفهیم شما كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه زد خدای مثلی و بیان کرد ماننده كَلِمَةً طَيِّبَةً
بکلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درخت پاکیزه
نخل است یا شجره است در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَفَرْعُهَا و شاخ
آن فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد میوه خود را كُلَّ حِينٍ در هر وقتی که خدای حکم کرده
بمیوه دادن و بران تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماه است از وقت
شکوفه تا پخته شدن و بر بیان یعنی درین مدت از طلع و رطب و تمر نفع میدهد
بِإِذْنِ رَبِّهَا باراده و حکم آفریننده خود وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها یعنی بیان
میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که ایشان در یابند زیرا که مثل تصویر
معانیست در آینه افهام و نزدیک کردانیدن معقول بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل
سخن ناپاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درختی ناپاک
چون حنظل که تلخست و ناخوشبوی و مکروه طباع سلیمه با وجود خباثت و کراهت
اجْتُثَّتْ چنان شده و برکنده گشته مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را
ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا [illegible] نه بیخی که از وی
او را مدد از نه شاخی که کرد و بدان سایه دار نه گیاهی است افتاده بر روی خاک بر زمین

بجا صل خار ناک حق سبحانه تشبیه کرده درخت ایمان را زیرا که اصل آن در دل مومن ثابت است
و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل مدبر جنت خرما که
بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع او بجانب علو مرتفع و ثمر او رسنده بخلق در هر وقت
و تمثیل شود کلمه کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر مقلد بحجت عدم حجت و برهان
ثباتی ندارد و عملی نیز که بمقصد قبول رسد از او صادر نمی شود بشجره حنظل که نه اصل او
قراری است و نه فرع او را اعتباری قطعه شال ساید و شرح مسوه دارد چنان لطیف که
بر هیچ شاخساری نیست درخت زنده شاخ نیست خشک بی باری که بر بیخ هیچ کس
هیچ اعتباری نیست یثبت الله ثابت میگرداند خدای الذین آمنوا آنان را که ایمان می آرند
و استحکام میدهد بالقول الثابت بسخن راست و محکم که به حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده
و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
که خدای بران ثابت میدارد مومنان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان
ابتلا و امتحان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نلغزند چون ذکریا و یحیی
و جرجیس و شمعون و امثال ایشان از انبیا علیهم السلام و گویند ثبات دهد مومنان را
در دنیا نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان برکلمه باشد و فی الآخرة و ثابت دارد ایشان را
دران سرای یعنی در قبر که منزل اول است از منازل آخرت تا جواب منکر و نکیر
بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سوال
و یضل الله الظالمین و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا
و نه در وقت سوال و نه در قبر و یفعل الله و میکند خدای ما یشاء آنچه می خواهد از تثبیت
قومی و اضلال جمعی الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه بدلوا تبدیل
کردند نعمت الله کفرا شکر نعمت خدا را بکفر آن یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا استبدال
کردند نقص نعمت را بکفر یعنی در نعمت چون کافر شدند آن نعمت از ایشان سلب شد
و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را ساکن
حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و به یمن وجود حضرت رسالت

صلی الله علیه

صلی الله علیه وسلم مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط
در مانده و خوار و بی اعتبار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند
و از مرتضی علی کرم الله وجهه و فاروق رضی الله عنه منقول است که مراد ازین قوم دو
که فاجرترین قبایل قریش بودند بنی ابن مغیره و بنی امیه که نعمت حق را کفر کردند
و احلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دار البوار بسرای هلاک
جهنم عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است یصلونها در آیند بدان و بئس
القرار و بد قرارگاهی است دوزخ و جعلوا و فرا گرفتند لله اندادا برای خدای همتایان یعنی
در عبادت که پرستش کردند بتان را و تسمیه کردند ایشان را که نام نهاده اند لیضلوا تا گمراه کنند
مردمان را عن سبیله از راه خدای که طریق توحید است قل تمتعوا بگو برخوردار شوید و
خود را یکچند و اینقدر العبادت نشان امر بنده نیست یعنی دو سه روزی بدین نعما
تمتع یابید فان مصیرکم پس بدرستی که بازگشت شما الی النار باتش دوزخ است قل
بگو ای محمد یعنی امر کن لعبادی الذین آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بدین وجه که نماز
گزارند و نفقه کنند تا ایشان را مر تو یقیموا الصلوة نماز گزارند و ینفقوا و نفقه دهند
مما رزقناهم از انچه عطا داده ایم ایشان را سرا نفقه کردن پنهان مراد تطوع است و علانیة
و نفقه آشکارا را مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد
بعضی سخن آنکه بگو بندگان مرا بگو که نماز گزارند و زکوة دهند من قبل ان یأتی پیش از آنکه
بیاید یوم لا بیع فیه روزی که خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان تدارک
تقصیری تواند نمود و لا خلال و دران روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع
توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن شوند الا خلا یومئذ بعضهم لبعض عدو الله
خدای الذی خلق آنست که بیافرید السموات و الارض آسمانها و زمین را و انزل و فرود آورد
از آسمان ماء آبی مراد باران است فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات از
میوه ها رزقا لکم روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید و سخر لکم الفلک و رام ساخت
برای شما کشتی را لتجری فی البحر تا میرود در دریا بامره بفرمان او هر جا که میخواهید

وسخر لکم الانهار و مسخر کرد شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وسخر لکم
الشمس والقمر و مسخر کرد اید برای انتفاع و استیضای شما آفتاب و ماه را دائبین در حالتی که
مستمرند در سیر خود و با جد و جهد در سیر آن و انارت خود مشغول شده‌اند و نور روشن در آن خواهند
وسخر لکم اللیل والنهار و رام کرد اید برای شما شب و روز تا معاش یکدیگر بستندی برای
نوم و راحت و دیگری برای کسب معیشت وآتاکم و بداد شما را من کل ما سألتموه از هرچه خواستید
و از هرچه نخواستید یعنی مایحتاج الیه شما بود خواسته یا ناخواسته چنانچه ارزانی داشت
وان تعدوا و اگر خواهید که شمار کنید نعمة الله نعمت خدای را که بتفضل و کرم شما را عطا کرده لا تحصوها
شمار نتوانید کرد و آنرا طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد از
نعمت حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم که سبب بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق
و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت
از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزون است نظم بر ذروه معراج
جلال رتبت تو نی عقل راه یابد نه فهم ره برد ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم ستمکار
کفار ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل است و کفران میورزد که حق منعم
جاهلست یا ظلومست در محنت جزع کند و کفارست نامید که در نعمت بخل ورزد ع
دور حیز نکند واذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم خلیل الرحمن در مناجات خود
رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا البلد این شهر مکه را آمنا ایمن از مخاوف بکمال
واجنبنی و دور گردان مرا وبنی و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم بتان را ابن عیینه
رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای حضرت خلیل صلوات الرحمن
وسلامه بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود و آنرا نام نهاده گرداگرد آن گردیدندی
و گفتندی خانه کعبه از حجر است ما هر جا سنگی نصب کنیم بمنزل خانه باشد و این قول
غیر متینست با جمهور مخالف چه بیشینه قریش از نسل اسمعیل علیه السلام بوده‌اند و بت پرستی
ایشان مشهور است رب انهن ای آفریدگار من بدرستی که بتان اضللن گمراه کرده‌اند
کثیرا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شده‌اند من الناس از آدمیان فمن تبعنی

بس

پس هرکه پیروی کند مرا در دین فانه منی پس او از منست یعنی از اهل ملت من ومن عصانی و هرکه
نافرمانی کند مرا مادون شرک فانک غفور پس بدرستی که تو آمرزنده رحیم مهربانی یا قادری
که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما
انی اسکنت بدرستی که من ساکن کرده‌ام من ذریتی یعنی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است
علیه السلام که بعد از تولد از هاجر در زمین شام ساره خاتون که زن خلیل الرحمن بود
رشک برده و ابراهیم را علیه السلام فرموده که دل من چنان میخواهد که هاجر و پسر او را بجائی
فرستی که در آن آب و آبادانی نباشد خلیل متأمل شد و جبرئیل علیه السلام وحی آورد
که هرچه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشست و هاجر و اسمعیل را سوار
کرده باندک زمانی از شام بنزدیک حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بی آبی در رفتی بگذاشت
و دعا فرمود که خدایا من ایشان را ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بوادیی که خداوند زرع نیست
یعنی آب ندارد که در آن کشت و کار توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده
است درو صید و قتال یا حرامست تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانه حرم است
که در زمان آدم علیه السلام بوده و بوقت دعاء ابراهیم صلوات الرحمن وسلامه علیه خانه نبوده
بطوفان رفته بوده ربنا ای آفریدگار ما ایشان را در این مسکن ساکن کرده‌ام لیقیموا الصلوة
تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فاجعل پس بگردان افئدة من الناس بعضی از
دلهای مردمان را که بکشش محبت تهوی الیهم میل کند بسوی ایشان حق سبحانه دعای
آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بزخم پر جبرئیل
بابا شد قدم اسمعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا و احیا اقامت نمودند و روز بروز شوق
خلایق بدان جانب در تزاید است محققان بر آنند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی
فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار
سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که جان جمال باشد گر دل ببرد حلال باشد
وآنکس که بر آن جمال جانان عاشق نشود وبال باشد و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام
فرمود وارزقهم و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه‌ها لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاس

کنند معنای تراین دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است
انواع ثمرات دران پیدا می‌شود و در تفسیر انوار مذکور است که تواند که بسبب صیغه و جرجنه
وشتویه در یک فصل در مکه توان یافت و چون تکرار در دعا دلیل تضرع و نیاز است
دیگر باره ندا نمود که ربنا ای پروردگار ما انک تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه
پنهان میکنیم و ما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم یعنی پنهان و آشکار ما را میدانی و ما یخفی و پوشیده
نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان زیرا
که او عالمست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت آنچه پیدا و آنچه پنهانست
همه با دانش تو یکسانست الحمد لله الذی ثنا و ستایش و سپاس آنکه اوراست که بمحض فضل خود
وهب لی بخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر سر پیری و بزرگسالی یعنی در وقتی که پیر بودم
و نا امید از فرزند بودم بخشید و لب اسمعیل و اسحق اسمعیل را در شصت و چهار سالگی و در
نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان ربی لسمیع الدعاء بدرستی که
پروردگار من شنونده و اجابت کننده دعاست و درین کلمات اشارتست بانکه
فرزند را از اجابت دعا از خدا خواسته اند رب اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة
بپای دارنده نماز و من ذریتی و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بران ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود
تا روز قیامت ربنا ای آفریدگار ما کرم نمای و تقبل دعاء و قبول فرما یعنی اجابت کن
دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدی و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند
بود دعا غفران مرایشان را قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان ایشان نداشته
و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست و للمؤمنین و بیامرز مؤمنان را یعنی هر که
بگرود یوم یقوم الحساب روزی که قائم شود حساب خلایق ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که مراد مومنان امت محمد صلی الله علیه و سلم و لا تحسبن الله و مپندار ای محمد خدا را
غافلا عما یعمل الظالمون بیخبر از آنچه می‌کنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته
از عقاب که متوجه ایشانست چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال ع

این نوع از نهی است

این نوع از نهی است که صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر اوست انما یؤخرهم جز این نیست
که تاخیر می‌کند عذاب ایشان را نیست تواند یعنی مهلت میدهد ایشان را لیوم تشخص برای روزی که خیره شود
فیه الابصار در آن روز دیده‌ها از دهشت و اهوال مهطعین در حالتی که خداوندان این دیده‌ها شتابنده
باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشان را بموقف محشر خواند مقنعی رءوسهم برداشتگان
سرهای خود لا یرتد الیهم طرفهم باز نمیگردد بدیشان چشمهای ایشان یعنی خیره بوده باز
مانده بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن و افئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد
بواسطه غلبه دهشت و حیرت و انذر الناس و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان یوم
یأتیهم العذاب روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت فیقول
الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا
باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و بدنیا بازگردان و مهلت ده الی اجل قریب
تا مدتی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکس را که تو خواسته و نتبع
الرسل و پیروی کنیم فرستادگان ترا اولم تکونوا در جواب ایشان گویند فرشتگان
آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوگند میخوردید در دنیا پیش ازین که شما
پاینده خواهید بود و ما لکم من زوال نباشد شما را هیچ زوال یعنی مراد آنست که گفتید باز برده
خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود و سکنتم و ساکن بودید شما فی مساکن الذین در
مسکنها آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر مانند فرعون و عاد و ثمود
و تبین لکم و ظاهر شد مر شما را کیف فعلنا بهم چگونه کردیم با ایشان یعنی مشاهده کرده بودید در
منازل ایشان آثار نزول عذاب و ضربنا لکم الامثال و بیان کردیم برای شما از احوال ایشان
و قد مکروا مکرهم و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود و عند الله
مکرهم و نزدیک خداست جزای مکر ایشان و ان کان مکرهم و بدرستی که مکر ایشان در سختی
و هول ساخته و پرداخته لتزول منه از جای برود ازو الجبال ازان مکرها جبال شرایع احکام
شریعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی کافران حیله‌ها انگیختند تا چیزی از احکام
در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست زایل کرده شود و این محال است بیت

وان کان مکرهم

هست یا و مکر ایشان که ربایی نتوانند کوه را از جای و در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل
فرموده که این آیه در شان نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش دید
گرد و گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من بخواهم که به آسمان روم
و او را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن به آسمان
میسر نشود نمرود نشنید و فرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون برجا
رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و چنانکه در آیت
در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت فاتی الله تعالی العقده چون آن صرح از پای در آمد
و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت به آسمان روم و با خدای ابراهیم
مبارزه مراجعت کنم [illegible] پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند
و صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و یکی تحتانی در وی راست کرد و بر
چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توان شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روز گرسنه
داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر پای کرکسان بستند ایشان
از غایت گرسنگی میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند صندوق را که نمرود با یکی
در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از یک شبان روز نمرود در فوقانی گشاده آسمان را
بهمان حال دید که از زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد و گفت بنگر
تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که بغیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از یک شبانروز
دیگر باب فوقانی بگشاد و همان حال دید که روز سابق مشاهده نموده بود رفیق و
باب تحتانی بگشاد جز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود تیر بیندازد و نیزها را
سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیبی از صندوق
کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردد فلا
تحسبن الله پس مپندار خدای را مخلف وعده خلاف کننده وعده خود رسله بر پیغمبران خود
یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده انا لننصر رسلنا ولاغلبن انا ورسلی خلاف
نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است

ذو انتقام

ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهنده انتقام انبیا و اولیا از اعدا یوم تبدل الارض در روزی که
بدل کرده شود زمین غیر الارض بزمینی دیگر والسموات و آسمانها مبدل گردد یا آسمان دیگر
در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار و اشجار و تبدیل آسمان بکور شمس
و تناثر ستارگان و در معالم آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ
و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانها
بآسمانی از زر و قول ابن مسعود رضی الله عنه آنست که روز قیامت بدارند زمینی از
نقره پاک که بر وی هیچ گناه نکرده باشند و بدین سخن است وبرزوا و ظاهر شوند مردمان
از گورهای خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین و می بینی
ای بیننده مجرمان یعنی مشرکان را یومئذ در آن روز مقرنین با هم بسته و جمع کرده بحسب
در عقاید و اعمال یا قرین ساخته با هر یکی از ایشان دیوی که همنفس او بوده فی الاصفاد در بندها
و غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطرانست و آن چیزی باشد سیاه و گنده
صمغ ابهل است که می پزند و بر شتران گرگین طلا می کنند تا بحدت خود جرب را زایل کند و او
بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت و وحشت لون و نتن و سرعت اشتعال
آتش در آن معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا
مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر ایشان مانند
وتغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی در ایشان محیط لیجزی الله
مشتعل است بر روی ایشان بر آید از قبرها تا جزا دهد خدای کل نفس هر تن را ما کسبت
جزای آنچه کرده است ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب است هر بنده کارا
زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمی دارد هذا این قرآن یا آنچه در این
سوره است از موعظه بلاغ للناس کفایت است مردمان را یا پند داده شوند بآن ولینذروا
به و تا بیم کرده شوند بآن ولیعلموا و تا بدانند بتامل در دلایل تدبر کردن و مذکور است
انما هو اله واحد آنکه اوست اله واحد خدای یکتا ولیذکر و هر آینه باید که پند گیرند اولوا الالباب
خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی

سورة الحجر ١٥

الجزء الرابع عشر من اجزاء الثلثین

سورة الحجر مکیة وهی تسع وتسعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است بعضی
بر آنند که مطلقا دران باب سخن گفتن سلوک سبیل جرأت در نهج آورده گر فاروق را
از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر درین سخن گویم متکلف باشم وخدای پیغمبر خود را
صلی الله علیه وسلم فرموده وما انا من المتکلفین وبعضی گفته اند هر حرفی اشارت باسمی است
چنانچه الر الف اشارت باسم الله ولام باسم جبرئیل ورا باسم رسول یعنی این کلام از
خدای بواسطه جبرئیل بر رسول خدا فرود آمده تلک این آیتها که می آید آیات الکتاب
آیتهای سوره است وقرآن مبین وآیتهای قرآن روشن یا بیان کننده حق از باطل وگفته اند
کتاب وقرآن یکی است اما بدو نام مذکور شده که هر نام دلالت بر معنی دارد وتنکیر قرآن جهة
تعظیم است ربما ای بسا وقت که دران یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کفر ورزیدند آرزو برند
لو کانوا مسلمین کاشکی بودندی مسلمانان واین آرزو در دنیا باشد بوقت حضرت موت
یا نزدیک حلول مرگ که ریدن شان یا در قبر یا در روز قیامت یا وقت حساب یا وقتی که
عصاة موحدان را از دوزخ بیرون آرند ودرهای جهنم بر کافران فرو بسته شود وخواهند که خروج
ازان میسر شود تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذرهم بگذار ایشان را امر بطون بخورند
یعنی کافران درجه حساب شدند دست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند ویتمتعوا وبرخوردار
باشند از بلاد ومنافع آن ویلههم الامل ومشغول کرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول امل وعمر
واستقامت حال ایشان را بازدارد از استعداد معاد وتفکر در مآل فسوف یعلمون پس زود
باشد که بدانند خاتمت وعاقبت کردار وگفتار خود وما اهلکنا وهلاک نکردیم من قریة
هیچ اهل دهی را الا ولها مگر آنکه مر هلاک ایشان را کتاب معلوم زمانی مقدر بوده نوشته شده
درلوح محفوظ که مهلت چند باشد وهلاک کی بود ما تسبق سبقت نگرفتند من امة هیچ گروهی اجلها
مدت هلاک خود را وما یستأخرون وباز پس نمانند تا ازان یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت
مقدر ونه بعد از اجل مقرر وقالوا وگفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل ای آنکه فرو فرستاده
شده است علیه الذکر بروی قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که ما را از تقدیر بخوانی
این کلام بطریق تهکم واستهزا بوده چه اعتقاد دیده ول [illegible] گر نسبت بجنون با هم راست نیاید

لو ما تأتینا

لو ما تأتینا ودیگر گفتند چرا نمی آری بما بالملائکة فرشتگان را گواهی بر رسالت خود ان کنت من
الصادقین اگر هستی از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست میگویی که پیغمبری فرشتگان را
حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی در جواب ایشان میگوید ما ننزل الملائکة
فرود آمده نمیکنند وحفص بصیغه متکلم ونصب ملائکه خوانده یعنی ما فرو نفرستادیم فرشتگان را
الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک بصورت اصلی وقتی تواند دید که بجهت عذاب
نازل شود چنانچه قوم لوط جبرئیل را علیه السلام در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه
همه کس بینند وما کانوا اذا ونباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صورت بینند منظرین مهلت
داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم
قرآن را که یادکرد مومنانست وذکر نیز بمعنی شرف می آید یعنی این کتاب موجب شرف
تو است کالست وانا له وما مر آنرا لحافظون نگهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در
چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهداریم از تطرق خلل بدو ونگهداریم
او را در دل هر که خواهیم وگویند ضمیر عاید بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
یعنی نگهبان اوییم از مضرت اعادی قطعه اگر جمله جهان خصم گردند ترسم چون
نگهدارم تو باشی زرشدی در همه عالم نگنجد اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی ولقد ارسلنا
وهر آینه ما فرستادیم پیغمبران من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههای پیشینیان وما
یأتیهم ونیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا مگر بودند که از روی کبر وعناد
به آن پیغمبر به یستهزؤن استهزا میکردند چنانچه این جماعت با تو می کنند مراد تسلیه
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یعنی از میان انبیا علیهم السلام همین تو مخصوص
نیستی باین اذا وقوم تو بلکه امت ایشان هم بدین بلا مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم
استهزا انبیا در دلها وتکذیب ایشان پیش ازین نسلکه در می آریم همانرا فی قلوب المجرمین در دلهای
کافران زمان تو لا یؤمنون به ایمان نمی آرند بقرآن وقد خلت وبدرستی که گذشته است
سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده
بترک قبول حق وتکذیب رسل بوده واین وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر

علیه السلام بود و بعد از ظهور معجزات و شرح آیات میکردند در نزول ملایکه بحث که
سالها بود داشتند حق سبحانه فرمود ولو فتحنا علیهم و اگر بگشاییم بر این تعنت جویان بابا
من السماء دری از آسمان فظلوا پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان
فیه یعرجون در آن در شده بالا روند و از آن در بزیر آیند لقالوا هر آینه از غایت
عناد گویند انما سکرت جز این نیست که بسته ابصارنا چشمهای ما و خیره ساخته اند
یا اگر در از آسمان بگشایند و کار بالا رفت عجایب آن مشاهده نمایند خواهند گفت
که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما
قوم مسحورون گروهی جادو کرده که تو ما را جادو کرده چنانچه در ظهور آیات
دیگر گفتند و یقولوا سحر مستمر ولقد جعلنا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء
بروجا در آسمان برجهای دوازده گانه را ابیات و صفات و خواص مختلفه وزیناها
و بیاراستیم آن را بصور یا آسمان را به نیرین و سایر کواکب للناظرین برای
نگرندگان که عبرت در آن نگرند و از آن بر قدرت مبدع استدلال کنند وحفظناها
و نگاه داشتیم آسمان را من کل شیطان از هر دیوی رجیم رانده تا نتوانند که بدان صعود کنند
و بر احوال و اخبار مطلع شوند الا من استرق السمع لکن هر دیو که خواهد که بر آسمان رود و
دزدیده سخن بشنود یعنی آنچه از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی در آید او را
و بدو رسد و بسوزد شهاب مبین ستاره روشن و درخشان و از ابن عباس
رضی الله عنهما منقول است که از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام
دیوان بر آسمان میرفتند و از ملایکه اخبار لوح محفوظ را دزدیده می شنودند و بکاهنان
میرسانیدند و بر زمین آمده با دوستان خود از کاهنان می گفتند چون روح الله متولد
شد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه و آله
افضل صلوات المصلین دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهة رجم ایشان
شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت و می آمد
بازار تیرگی اش شکست کلی شکفت و هیاهوی خار آخر شد والارض مددناها و زمین را

باز کشیدیم

باز کشیدیم بروی آب از زیر خانه کعبه والقینا و در افکندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین
کوههای سر افراخته را بر جای وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء از هر چیز
سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت الهی است
یا آنچه وزن کنند و بهایی باید موزون یعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از
زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات وجعلنا لکم و ساختیم
برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام معیشت شما بوی است
از مطاعم و ملابس ومن لستم و هم برای شما ساختیم آن کسی که نیستید شما له برازقین مر او را روزی
دهندگان یعنی خدام و ممالیک و گفته اند انعام و مرکبات وان من شیء و نیست هیچ چیزی
که آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ماست
خزائنه خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای
اقتدار و اختیار که تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج
آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وما ننزله و فرو نمی فرستیم آن را الا بقدر معلوم مگر باندازه
دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده بر آن باید وارسلنا الریاح و فرستادیم بادها را
لواقح آبستن یا بر می دارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختان را
بمیوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبی که آن باران است
فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن وما انتم و نیستید شما
له بخازنین نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظانیم امام ماتریدی
رحمه الله در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزانه
او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست وانا لنحن و بدرستیکه
ما نحیی زنده میکنیم اجسام قابله را بایجاد و حیات در آن ونمیت و می میرانیم
اجسام حیه را با زوال حیات از آن و در لطایف قشیری قدس سره مذکور است
که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا
زنده می سازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات

موزون

صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال
و اماتت نفوس ایشان می نماییم بسطوات نظرات جلال وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثیم بعد از
خلق چه میراث چیزی را گویند که بماند از مردان دیگری بدیگری رسد پس همه در موهبت
ما اند و حق سبحانه موصوف بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آینه میدانیم پیش گذشتگان
مِنكُمْ از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستی که ما میدانیم واپس ماندگان را از آن
یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که آمدیا یند یعنی هر که مرده است از زمان
آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده از
گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یاد داشته ایم قرون که گذشته را
و میدانیم امت محمد را یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت طاعت و آنکه
موخر است از انبیا در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت صلی الله
علیه و سلم نماز ادا میکرد در صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش فرشته
تا او را نبینند و جمعی باز پس می آمدند تا از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه
فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر ما پوشیده نیست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی
پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند مقدمین و متاخرین را و جزا دهد هر یک را بر وسیله
إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که او است کار است عَلِيمٌ دانای نهان و آشکار است وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ
و بدرستی که آفریدیم انسان را یعنی آدم علیه السلام مِن صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست
بروی زنی مانند سفال پخته آواز کند مِّنْ حَمَإٍ از گلی که آن بود از گل سیاه مَّسْنُونٍ
بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد
صاحب تبیان گوید که حق سبحانه آدم را علیه السلام از خاک آفرید باران و چه کرد
آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس آنرا مصور گردانید
و مسنون یعنی مصور است انگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَالْجَانَّ
خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریانست بیافریدیم او را مِن قَبْلُ پیش از آفریدن انسان
مِن نَّارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق از آن آتش تکون میکرد

وابن مسعود

و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که سموم دنیا جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان
از آن آفریده شده وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را
که بجهت خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِن صَلْصَالٍ از گل
که کاین است مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ از لای مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت و هیات
او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در آدم دمیدم مِن رُّوحِي از روحی که آفریده من است و او بدان زنده گردد
فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان
كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان تمام إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَىٰ أَن يَكُونَ سر باز زد که
باشد مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان مر آدم را قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست
مر ترا غرض از چه بود أَلَّا تَكُونَ و آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس
لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدم را که آفریده او را مِن صَلْصَالٍ از گل خشک
مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از جنس عنصر آفریده که خاک پست و مرا از
اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را
ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را دید و ندانست که
گنج اسرار درین خرابه مدفون است بیت گنجی است درین خانه که در کون نگنجد
این گنج خراب زپی آن گنج نهانست * فی الجمله درین خانه هر آنکس که رهی یافت *
سلطان زمین است و سلیمان زمانست قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از اباء و
استکبار از سجده آدم که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت
یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که
رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تست دوری و رانده گی
إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن
عذاب بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنظِرْنِي
پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم و غرض ابلیس آن بود
که بمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قَالَ گفت

فَاِنَّکَ هر آینه تو مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ از مهلت دادگانی اِلٰی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ تا روز معلوم یعنی تا
خلق نفخهٔ اولی که صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه
نفخهٔ احیا و میان این دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس بعد چهل سال که
مرده باشد بر انگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَا اَغْوَیْتَنِیْ سوگند میخورم
باغوای تو مرا لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِی الْاَرْضِ در زمین دنیا
که دار غرور است در مرآت آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده برای اغوای آدمیان
یک نوبت بصفت ذات خدا که فَبِعِزَّتِکَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ و یکی بصفت فعل که بِمَا اَغْوَیْتَنِیْ
و فقها فرق کرده اند میان این هر دو و قائل اند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه
چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط
و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف سوگند
آنرا سوگند توان گفت یمین است و الا لا و بعضی بر آنند که با در بِمَا اَغْوَیْتَنِیْ با سببیه است
یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعِیْنَ و گمراه کنم
همه ایشان را اِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِیْنَ خالص شدگان از شوائب
شرک جلی و خفی که مکر و فریب ایشان را اثر باشد قَالَ گفت خدا هٰذَا این اخلاص
در ایمان صِرَاطٌ راهیست که حق است عَلَیَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِیْمٌ راست است
هیچ کجی ندارد و رونده بمقصود میرساند و گویند علیّ بمعنی الیّ است یعنی اخلاص راهی است
راست سوی من اِنَّ عِبَادِیْ هر آینه که بندگان من یعنی مخلصان لَیْسَ لَکَ نیست ترا عَلَیْهِمْ
سُلْطٰنٌ بر ایشان قوتی و تسلطی در اغوا و اضلال اِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مگر آنکسی که متابعت تو کند
مِنَ الْغٰوِیْنَ از گمراهان که تو برو مسلط توانی شد وَاِنَّ جَهَنَّمَ و هر آینه که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده‌گاه
ایشانست یعنی متابعان تو اَجْمَعِیْنَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ اَبْوَابٍ هفت در است
لِکُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان ایشان جُزْءٌ مَّقْسُوْمٌ بهرهٔ قسمت کرده شده مراد از
ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم جای گناهکاران اهل
توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست و سعیر از آن صابیانست

سقر

سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک الاسفل گویند نامزد منافقانست امام
ابو منصور رحمه الله در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست چون مومنان بلا ذنوب
جاوید نشسته اند ایشانرا طبقه نباشد پس طبقهٔ اول نامزد دهریه است و دوم از آن ثنویه
و مشرکان عرب و سیوم از آن براهمه که مطلق منکر رسالت اند چهارم از آن یهود پنجم از نصارا
ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد و حرمانرا
هفت در از آنست که اعضای هفتگانهٔ آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج
و دست و پایست هفت در بدان گشوده اند و هر عضوی را از بابی مورد طمعی کرده اند
هفت در دوزخ شد و بهشت ساخته شفقت شانرا و در بسته همین که در دوزخ است فضل او
و در هر هفت بحکم اندر آیند اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ هر آینه که پرهیزکاران از بلای ابلیس فِیْ جَنّٰتٍ
وَّعُیُوْنٍ در بوستانها اند و چشمها یعنی در بستانها که در آن چشمها روان بود از شیر و خمر و آب
اُدْخُلُوْهَا گویند فرشتگان متقیانرا که در آیید بدین بوستانها بِسَلٰمٍ مقرون بسلامت
از همه آفتها یا بسلامی از صد آٰمِنِیْنَ در حالی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا و بیرون کشیم
مَا فِیْ صُدُوْرِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِّنْ غِلٍّ از کینهای که در دنیا با هم داشته باشند
از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم
و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بر درجات و مراتب یکدیگر رشک
نبرند اِخْوَانًا در آیند در بهشت در حالی که برادران باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری
عَلٰی سُرُرٍ برادران نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر مُّتَقٰبِلِیْنَ روبروی یکدیگر آورده اند که بهشتیان
قفای یکدیگر را نه بینند چه بهر جا که میروند و روی بدان جانب میکنند تختهای ایشان
نیز میرود و میگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا یَمَسُّهُمْ نرسد ایشانرا
فِیْهَا در بهشت نَصَبٌ رنج و سختی چه آن سرای نعم و راحت است وَّمَا هُمْ مِّنْهَا و نیستند
ایشان از بهشت بِمُخْرَجِیْنَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که
روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی
از صحابه را دید که می خندیدند فرمود که مالی اریکم تضحکون چیست مرا که شما را خندان می بینم

صحابه را دید خندانی از این سخن استشمام نموده آنحضرت در گذشت هنوز بحجره نارسیده باز گشت
و گفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد و آیت آورد که چرا بندگان مرا نا امید می سازی نَبِّئْ
عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بدرستیکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ
بخشنده ام بر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و بدرستیکه عذاب من بر عاصیان که از توبه و استغفار
منحرف اند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابیست دردناک محققان در توصیف آن گفته اند نظم
گرچه جرم من از عدد بیش است · سبقت رحمتی ازان بیش است · چه عجب گر عذاب بخشاید
بر گنه پیشگان ببخشاید وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم
علیه السلام یعنی آن سه فرشته یا هشت یا ده یا دوازده که بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط علیهما
السلام نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون درآمدند بر او فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام
کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنْكُمْ بدرستیکه ما از شما وَجِلُونَ ترسانیم و جهت
ترس آن بود که بی اذن و بوقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی نخوردند فرشتگان
این سخن شنیدند قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند لا توجل یعنی مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستیکه ما مژده دهیم
بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسری اسحق نام دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت اوی خواهد رسید قَالَ
أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ بزرگسالی متعجب شد که پیری بزرگسال را
پسر بر چه وجه باشد یعنی باز جوان کرده یا بر همان پیری که هستم این صورت خواهد گرفت
فَبِمَ تُبَشِّرُونَ پس بچه نوع و بچه گونه مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ
براستی و درستی بی شک و شبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ از نا امیدان یعنی بدین
مژده امیدوار باش که اگر قادر است بر خلق بشری بی ابوین توانا است بر اخراج
ولد از پیر هرم و عجوز عاقر قَالَ گفت ابراهیم من نا امید نیستم از رحمت پروردگار خود
وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نا امید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که
طریق معرفت نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته اند
و چون ابراهیم علیه السلام فرشتگان را بسیار دید در خاطرش افتاد که آمدن این جماعت
رسانیدن یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان مهم دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ

با کبر رسید است تکیه

گفت چیست

ع

گفت چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان و کی میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستیکه
ما را فرستاده اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک
کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ الا آل لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستیکه ما نجات دهندگانیم ایشان را
أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا تقدیر کردیم ما آنکه آن زن إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ از
باز ماندگان باشد در شهرستان برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر بخود با آنکه فعل حق
است از جهت قرب و اختصاص تو است بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانه
لوط الْمُرْسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستیکه
شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی بیگانه اید نمی شناسیم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بجای نیایم
ملک آمده ایم بسوی تو بِمَا كَانُوا با آن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و غفلت فِيهِ يَمْتَرُونَ در
آن چیز که شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان
دران شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم ترا راستی را یعنی عذاب ایشان حق است
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستیکه ما راستگویانیم در این خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر اهل خود را
ازین شهر بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در پاره که از شب بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو برو از پس ایشان
تا شتاب کنی در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز نگردد مِنْكُمْ أَحَدٌ یکی از شما که تا هول
عذاب را نه بیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر
یا سعد که شهرستان نجات است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کردیم
ما یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ
بدرستیکه بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده خواهد شد مُصْبِحِينَ در حالیکه بصبح در آیند
یعنی قوم تو در سحر مستأصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر است که چون
زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند
اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان
و طمع فاسد داشتند قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستیکه این گروه
مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای

و زار نگاه داشت و لا تخزون مرا خوار و خجل مسازید در پیش مهمانان قالوا اولم ننهک گفتند آیا ما ترا نهی
نکرده ایم عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص غربا بود
قال هؤلاء بناتی گفت اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی است خود امت را بمنزل
پدر است یا بنات خود را بشما دهیم بشرط اسلام ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کنندگان
آن چیز را که من میگویم لعمرک بزندگانی تو ای محمد انهم بدرستی که بودند قوم لوط لفی
سکرتهم در گمراهی خود یعمهون سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراه می گشتند
در تبیان و تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد قسم یاد کند از مخلوقات و هیچ
مخلوق را نرسد که جز بخدای سوگند خورد و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل میکند که خدای نیافرید هیچ کس را گرامی تر از پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و بحیات
هیچ کس سوگند نخورد الا بحیات او و سلمی قدس سره آورده که سوگند یاد کرد بحیات
محمد صلی الله علیه و سلم زیرا که حیات او بحق بوده و او بر بساط قرب در حقیقت حق بود نظم
جان بی از هستی خود بر تافت ٭ فرق پاکش از لعمرک تاج یافت ٭ داشت از
حق زندگی در بندگی ٭ شد لعمرک حلۀ آن زندگی آورده اند که لوط علیه السلام اهل
خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فاخذتهم
الصیحة پس فرا گرفت ایشان را بانگ هایل مهلک مشرقین در حالی که داخل بودند در وقت
شروق شمس و بر داشت جبرئیل شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگون
کرد فجعلنا عالیها پس گردانیدیم زبر آن شهرها را سافلها زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم
آن را و امطرنا علیهم و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند
از آن بلاد حجارة سنگی من سجیل از گل محکم شده سنگی بر وی نوشته شده نام هر کسی که
نزد او بود ان فی ذلک بدرستی که در هلاک کردن قوم لوط لآیات هر آینه نشانهاست
برای عبرت للمتوسمین مر خداوندان فراست را که بتیزبینی در نگرند و حقیقت اشیا را
بسمات آن بشناسند و این صفت مومنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبد الخالق

غجدوانی

غجدوانی قدس الله سره العزیز روزی در معرفت ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان
خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الی آخره سر این حدیث چیست
حضرت خواجه روح الله روحه فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان
آری جوان گفت که معوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه فرمود بخادم تا خرقه از سر
جوان بر کشید و زنار پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود
که ای یاران بیایید تا بموافقت این جوان که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای
باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد و در قدم خواجه افتادند و تجدید توبه کردند
نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن ٭ بر در حق نو مسلمان آمدن ٭ عام را توبه
ز کار بد بود ٭ خاص را توبه ز دید خود بود وانها و بدرستی که شهرهای مؤتفکه لبسبیل
مقیم براهی دایم السلوک است یعنی براهی است که قافله ها میروند و آثار آنرا می بینند
ان فی ذلک بدرستی که در این چه کرده ایم لآیة للمؤمنین هر آینه نشانه است مر گرویدگان را
بر قدرت ربانی وان کان و بدرستی که بودند اصحاب الایکة اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه
السلام لظالمین ستمکاران بیکه ایکه درختان بسیار در هم بافته را گویند و مدین از
بیشه تا ایکه در میان ایشان بشما و مرغزارها بود ایکه می گفتند و شعیب علیه السلام
بر اهل ایکه و اهل مدین مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نمودند بصیحه هلاک شدند
چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فانتقمنا منهم
پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة و تفسیر آن در سوره شعرا اند کور خواهد شد
وانهما و بدرستی که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لبامام مبین براهی روشن هویدا است
که مردم می گذرند و می بینند ولقد کذب و بدرستی که تکذیب نمودند اصحاب الحجر اصحاب
حجر یعنی ثمود المرسلین فرستادگان یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یک رسول
تکذیب جمیع رسل است و آتیناهم و دادیم ما ثمود را آیاتنا آیتهای کتاب یا که بنی
ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر معجزات

ع

آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرائب
چون بزرگی خلقت که هرگز بشری بعظمت او نبوده و زادن او بچه از خروج و بسیار شیر
میداد که همه قوم ثمود در کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن
تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن اگر این همه نشانها نموده دادیم فَكَانُوا عَنْهَا پس بودند
مُعْرِضِينَ ازان آیتها روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند
مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها آمِنِينَ در حالی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن
دزدان می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشان را از عذاب و ازان
ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس بگرفت ایشان را آواز جبرئیل علیه السلام مُصْبِحِينَ
در حالی که در آینده گان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه و بصیحه جبرئیل علیه السلام
هلاک شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشته فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنا و بیوت
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستی که ساعت
لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است و انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس در
گذر در گذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات مباش بعضی
بر آنند که این حکم بآیه سیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ
اوست آفریننده خلائق و اخلاق الْعَلِيمُ دانا باخلاق و نفاق در اسباب نزول آمده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در اذرعات هفت کاروان دید از آن بنی
قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر
آورده که هفت کاروان قریش در یک روز در مکه آمدند با مطاع بسیار و ملابس
بیشمار و بر هر لقمه بر برخی از صحابه رضی الله عنهم گفتند اگر این مالها از ما
بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر فرموده که خاطر مبارک حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خطور فرموده که مومنان برهنه و گرسنه اند

و شرکا را این همه مال باشد آیه آمد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که ما دادیم ترا سَبْعًا مِنَ
الْمَثَانِي هفت آیه از مثانی که قرآنست و این هفت آیه بیشتر ازان هفت فاتحه مراد هفت
آیه فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره از اول قرآن که سبع طوال گویند یا
حوامیم سبعه که عرایس قرآن اند و قرآن از آنها مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص درو
مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما بزرگ
قدر او و ثواب گرامی است و بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه یا سبع
طوال یا حوامیم است از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَيْنَيْكَ هر دو
چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا سوی آنچیزی که بهره ور داری دادیم بِهِ بآنچیز أَزْوَاجًا
صنفها را مِنْهُمْ از کفار یعنی از رغبت است نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود
و نصاری و مجوس و عبده اصنام را داده ایم مایل مشو که آن نجاست حقیر و خوار و
ذلیل فانی است بنسبت بآنچه ترا از فانی داده ایم از فضایل و کمالات عظیم
پیش دریای قدر و حرمت تو ۰ نه محیط فلک حبابی نیست ۰ داری آن سلطنت
در نظرت ۰ ملک کونین هم حبابی نیست وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مخور عَلَيْهِمْ بر یاران خود
به بینوایی و درویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را
و رفق نمای با ایشان و در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایت است از
خوشخویی و مقررست که صفت خلق عظیم جز بر بالای والای آنحضرت راست نیامده
نظم ذات ترا وصف نکوخوی است ۰ خوی تو سرمایه نیکوی است ۰ روز ازل حسن و
حکم قدیم ۰ بر قد تو صفت خلق عظیم ۰ وَقُلْ و بگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من بیم کننده ام
الْمُبِينُ هویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیارید
عذابی بشما فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذابی که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش کنندگان
الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را
و بحسب وصف با زنموده از شعر و سحر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در
عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره ازان منست و دیگری آل عمران میگفت

ودیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بود و گویند مقتسمان دوازده تن
بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا بر عقبات مکه فرستادی تا هر قافله از حاج که ملاقات
کنند ایشانرا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تنفیر داده گویند که شاعر و ساحر
و کاهن است و قرآن را بدان وصف که گذشت ذکر کنند فوربک لنسئلنهم اجمعین پس بحق پروردگار تو
که همه ایشانرا سوال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند از تکذیب و تقسیم
نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود
تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیه آورد که فاصدع پس آشکارا کن و اظهار
فرمای بما تؤمر بآنچه ترا امر نموده اند از اوامر و نواهی و اعرض و روی بگردان عن
المشرکین از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش
در آزار و ایذاء سید عالم صلوات الله علیه وسلم کوشیدندی و هرکه وی را دیدندی
افسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد الحرام با جبرئیل علیه السلام
نشسته بود که این پنج تن در آمدند بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند
جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا امر فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس
اشارت کرد بساق ولید مغیره و کف پای عاص بن وایل و به بینی حارث بن قیس
و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج تن از ایشان باندک
زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکان در دامن او آویخت
از روی عظمت سر فرو نکرد که آنرا از جامه باز کند پیکان ساق پای او مجروح کرد
و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده پایش
ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون روان گشت و بدان جان بداد و اسود بن
عبد یغوث روی خود را بخار سنگ میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب
نابینا شده از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بدر آمد و این آیت نازل شد که
انا کفیناک المستهزئین بدرستی که ما کفایه کردیم از تو شر استهزا کنندگانرا الذین یجعلون آنانکه
می سازند و شریک می کنند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر باطل فسوف یعلمون

پس زود

پس زود بود که بدانند عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را ولقد نعلم و بدرستی که ما
میدانیم انک یضیق صدرک که تنگ می شود سینه تو بما یقولون بآنچه کافران میگویند از کلمات
هذیان و طعن قرآن و استهزا تو یعنی دشواری آید ترا از گفتار کفار فسبح بحمد ربک پس تسبیح
کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار خود یعنی بگوی سبحان الله و بحمده و کن من الساجدین و باش
از نماز گزارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه تو مر
از طعنه بیگانگان چه بر دل تو بحضور دل بما زد آسایی که میدان شاهد است و با شاهد
دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم
که یکی را صد تازیانه زدند آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوانمرد این همه زخم خوردی
و ننالیدی گفت آری معذورم دار که معشوق در برابر بود و میدید که مرا برای
او میزدند از لطف نظر وی با لم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ میزن و بگذار تا من
بدل لطف ره بکشم آن چهره نگارین را واعبد ربک و پرستش کن پروردگار خود را
حتی یاتیک الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است چه موت هر مخلوق متیقن
باشد حاصل کلام اگر عادت می کرد مدت عبادت او آمد و مگذار دوست از پرستش
باز مدار سورة النحل مایه و ثمان و عشرون آیه بسم الله الرحمن الرحیم اتی نزدیک رسید امر الله فرمان خدا
بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که
معاندان تعجیل می نمودند در آنچه حضرت صلی الله علیه وسلم ایشانرا بدان وعید میفرمود
از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیه آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید
گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان حق که بتانند ما را از آن خلاصی
خواهند داد وحق سبحانه فرمود که سبحانه پاکست خدای و تعالی عما یشرکون و برتر است از آنچه
ایشان انبازش میگیرند یعنی بزرگترست از آنکه او را شریکی باشد که دفع مراد او تواند کرد
یعنی منع عذاب تواند کرد ینزل الملائکة فرو میفرستد فرشتگان را بالروح بوحی یا
بقرآن که سبب حیات قلوبست بروح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت با ملائکه
یا روح مقرون است در تبیان میگوید که هیچ ملکی فرو نیاید الا روح با اوست و رقیب وی

ع

سورة النحل
١٦

چنانکه بر آدمیان حفظه می باشند و بر هر لقه برفتن و آمدن ملائکه با بشارت **مِنْ أَمْرِهِ** از فرمان
خدای تعالی **عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ** بر هر که خواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان خود که استحقاق نبوت او را
ثابت بود و بر زبان ملائکه منزل با انبیا گوئیم **أَنْ أَنْذِرُوا** اگر اعلام کنید و بترسانید خلق را
و آگاه سازید **أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا** آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر من که روزی دهنده
و آفریننده همه مخلوقاتم **فَاتَّقُونِ** پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید **خَلَقَ** بیافرید مرا
بندگی کن که دارا منم تو از بندگانی و مولی اسم **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** بیافرید آسمانها و زمین را
بِالْحَقِّ محکم درست با حکمت با حجت بیان حق **تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ** برتر است خدای و بزرگتر
از آنچه انبیا از شریک بدو برای وی **خَلَقَ الْإِنْسَانَ** بیافرید آدمی را **مِنْ نُطْفَةٍ** از آب منی که جماد
بی حس و فهم و شبانی که و منع و شکل نپذیرد پس او را عقل و فهم داد **فَإِذَا هُوَ** پس آنگاه او
خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را حجت
ثابت سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی کهنه و سست شده را بحضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم آورد و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحانه آگاه ساخت و
که اول جماد بود ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله می کند چرا استدلال
نمی کنند از ابتدا بر اعادت هر که بران قادر بود هر آینه بدین نیز قدرت دارد **وَالْأَنْعَامَ**
و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند **خَلَقَهَا لَكُمْ** بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق
بما بعد است یعنی شما را **فِيهَا دِفْءٌ** در ایشان پوششی است که گرم کنند یعنی جامها از پشم
و موی که سرما را باز دارد **وَمَنَافِعُ** و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتایج
و شیر و کرایه در کوب و تجارت و جز آن **وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ** و از ایشان میخورید شیر و روغن
و چه و یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور
و صید بر و بحر گویا غیر معتد به است **وَلَكُمْ فِيهَا** و مر شما راست در این چهارپایان
جَمَالٌ زینتی و آرایش یعنی در نهای خانه شما و وقت بدین انعام زینتی می یم
حِينَ تُرِيحُونَ هنگامی که باز می آیند از چرا بآرامگاه خویش یعنی آخر روز **وَحِينَ تَسْرَحُونَ**
و وقتی که بیرون می برند برای چرا بامداد **وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ** و برمیدارند بارهای گران

با بدان شما را **إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا** بشهری که نباشید **بَالِغِيهِ** رسنده بدان و بارهای گران با سوار نبوده
إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی که بدنهای شما رسد اهل مکه میگویند که با منه تجارت بحوده
بسیج شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه نعمت آفرینش
انعام فرمود **إِنَّ رَبَّكُمْ** بتحقیق که آفریدگار شما **لَرَءُوفٌ** مهربانست بنعمت دادی سابقه
خدمت **رَحِيمٌ** بخشاینده است که بیافرید چهارپایان کار برای شما آسان کرد
وَالْخَيْلَ و بیافرید اسبان را **وَالْبِغَالَ** و استران را **وَالْحَمِيرَ** و خران را **لِتَرْكَبُوهَا** تا برنشینید
آنها را **وَزِينَةً** و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی **وَيَخْلُقُ** و بیافریند
چنانچه اشیا را آفرید **مَا لَا تَعْلَمُونَ** که شما نمیدانید از حشرات و هوام
و طیور و حیوانات آبی و گفته اند مراد نعم بهشتی است یا ملائکه جانات حمائی
یا مخلوقات ماورای قاف در کتاب آورده که سکوت از تفسیر الجنة حق سبحانه متعلق
که ما لا تعلمون اولی است **وَعَلَى اللَّهِ** و بر خدا ایست یعنی او راست **قَصْدُ السَّبِيلِ** بیان راه
میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا مراد او راست استقامت طریق مستقیم و تعدیل
آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مراد او راست راه حق یعنی دین
اسلام **وَمِنْهَا** و هست بعضی از راه که ملحقان روند **جَائِرٌ** کج و منحرف از مقصد
یعنی ملل کفر یا هوا و بدع **وَلَوْ شَاءَ** و اگر خواستی خدای که راه نماید **لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ** هر آینه
راه نمودی همه شما را و توفیق رفتن ساختی تا همه سایران قصد سبیل رسیدندی
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان یا از سحاب یا از آسمان
بر سحاب و از سحاب بر زمین **مَاءً** آبی **لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ** شما را از وی آشامیدنی **وَمِنْهُ شَجَرٌ**
و از وی باران باشد درخت مراد گیاه است که از زمین روید نباتی که آنرا
ساق باشد **فِيهِ** دران نبات رسته **تُسِيمُونَ** می چرانید چهارپایان خود را
يُنْبِتُ میرویاند ما و حفص بیا خوانده اند یعنی میرویاند خدای **لَكُمْ** برای شما
بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است که زراعت می کنند
وَالزَّيْتُونَ و درخت زیتون را **وَالنَّخِيلَ** و خرمابنان را **وَالْأَعْنَابَ** و تاکها را **وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ**

وبعضی از همه میوه‌ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد الا در بهشت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
هر آینه درین رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت
الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانه در زمین افتاده و آب دروی
نفوذ کرده متعفن گردد و اعلا او منشق گشته ساقی از او در هوا متصاعد باید و اسفل او شکافته
بیخی از او در زمین مترسخ شود و به نشو و نما ساعت بساعت زیادتی کرده تا وقتی که
از بار و انوار و میوه‌ها بران پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است
که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم
روضه جان بخش جهان آفرید · بالعجب کون و مکان آفرید · کرد ز هر شاخ گل و برگ و بار
جلوه او نقش گر آشکار وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام کرده است برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یکی را
برای آرامش و دیگری برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را جهت انضاج [illegible]
و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُومُ و ستارگان را برای شناختن راهها
یعنی همه شما را نفع میرساند در حالتی که هستند مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای
پروردگار همه است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ هر آینه درین لَآيَاتٍ هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وجود
صانع حکیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفایی نیست
تفکر فرموده و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر تعقل کرده وَمَا ذَرَأَ و دیگر رام کرده است
آنچیزی را که آفریده است لَكُمْ برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین از هر جنس حیوانات و نباتات
یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتی که مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ هر آینه
درین مخلوقات لَآيَةً هر آینه دلالتی و نشانه‌ایست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مر گروهی که
یاد کنند وَهُوَ و اوست الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ آنکه مسخر کرده است دریا را بحیثیتی که شما تمکن دارید از انتفاع
بان کی اگر در و صید میکنید لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ از او لَحْمًا طَرِيًّا گوشت تازه یعنی ماهی
وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر غوص می‌نمایید در و تا بیرون آرید مِنْهُ از او حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا پیرایه که میپوشید
یعنی استخراج میکنید آنچه از او پیرایه میسازید چون لولو و مرجان و میپوشند آنرا زنان

شما و چون تزین آن برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ و می‌بینی
کشتیها را مَوَاخِرَ روندگان و سینه شکافندگان آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را
برای آنست که بجویید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب وسعت رزق است
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شکر گویید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیم
است که مهلک را سبب نجات ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی
ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن برای عبور بران کشتیها
مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای حرص و شغل
و غم و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند او از دریای
شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در
کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای
غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت آید
و حقیقت تفرقه در تعلقات و جمعیت در قطع آن و خودان در مهلکه تفرقه مانده و بیخودان
در مشرب جمع نظم بحباب خودی قلم در کش · در ره بیخودی علم بر کش · تا بجاروب لا
نروبی راه کی رسی در حریم الا الله وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بیافکند و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ
کوههای ثابت و بزرگ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد
و شما را نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بروی آب متحرک
و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمی‌تواند بود حق تعالی بروی کوهها بیافرید
تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد جوانب مضطرب و متحرک بود
حق سبحانه و تعالی فرشته را که او را [illegible] فرمود تا پای بر
زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای خود قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین
ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله
و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از هر سو یعنی
بهر طرفی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پدید کرد

نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وبالنجم و ستارگان چون ثریا
و بنات النعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی و مانند آن هم یهتدون ایشان
یعنی قریش اندر خشکی و تری راه می‌یابند و می‌یابند اگر چه اهتدا بنجوم مسافران را
میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف یا بکثرت راه بسیار رو
از همه جز دوم بیشتری شناسند أفمن یخلق آیا کسی که می‌آفریند این همه مخلوقات
که مذکور شد کمن لا یخلق باشد همچو کسی که نمی‌آفریند مراد آنها اند که ایشان بدون خدا
می‌پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ شباهتی
نیست پس عاجزی را شریک خدا در ساختن غایت عناد و نهایت جهل است أفلا
تذکرون آیا یاد نمی‌کنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وإن
و اگر خواهید که شما رید نعمة الله نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید
شمردن آن را که چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه شکر آن قیام توانید نمود
إن الله لغفور بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید و در مسکنتان
رحیم مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز نمی‌دارد والله یعلم و خدا
میداند ما تسرون آنچه پنهان دارید از عقاید وما تعلنون و آنچه آشکارا کنید از اعمال
[illegible] و آنانکه از آلهه باطله که می‌خواستند کفار که و می‌پرستند من دون الله والذین یدعون
بجز خدای لا یخلقون شیئا نمی‌آفرینند چیزی را یعنی نمی‌توانستند آفرید و چگونه
آفریننده وهم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده‌اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود به دیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان
شرکت حق را نشایند أموات و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غیر أحیاء
نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمی‌گویند وما یشعرون
و نمیدانند أیان یبعثون که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون
وقت بعث خود و غیر خود را ندانسته‌اند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را
و معبود باید که بخشنده‌گان خود دانا بود و بر ایصال جزا ایشان توانا [illegible]

آورده کرده‌اند که

آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند ذوات ارواح تا از عبده بیزاری کنند إلهکم
خدای شما إله واحد خدای یکتا و بیگانه است فالذین لا یؤمنون پس آنانی که نمی‌گروند
بالآخرة بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمی‌کنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان ناشناسنده
است وحدانیت را یا بدو نگروند وهم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یا گردن‌کشی میکنند از قبول ایمان لا جرم هر آینه راست و درست است
أن الله یعلم آنکه خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان می‌سازند از مکر برسول خدا
وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت با وی إنه بدرستی که خدا
لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد سرکشان را اگر از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی
کنند وإذا قیل لهم و چون گویند مستکبران را یعنی اتباع و سفله پرسند از رؤسا و
اشراف که ماذا أنزل چه چیز فرستاد ربکم پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا
و تحکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسیدی
که خدای چه فرستاده است قالوا گفتندی أساطیر الأولین آن فرستاده شده سرگذشتهای
پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار
بدین سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لیحملوا تا
بردارند أوزارهم بار گناهان خود را کاملة تمام یوم القیامة روز رستخیز ومن أوزار الذین
و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه یضلونهم گمراه ساخته‌اند ایشان را بغیر علم
بی دانشی یا بمقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید
تمام و هم حصه از عقوبت قوم که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کردند ألا ساء آگاه باشید بد
بد بارست ما یزرون آن باری که ایشان می‌کشند قد مکر الذین بدرستی که مکری کردند
آنانکه بودند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیا فأتی الله پس بیامد
فرمان خدای بنیانهم بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بجزای [illegible]
ایشان صادر شد من القواعد از جهت اساس یا عمودی که بنا بران موضع بود
فخر پس بیفتاد علیهم السقف برایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان یعنی اول

بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارت باشد بانهدام کلی و هلاک ایشان
و ران بعضی بر آنند که مراد ازین بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج
هزار گز و گویند دو فرسنگ و غرض آن بود که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای
ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه مطلع شده با وی معاقبه نماید و چون از تمام صرح
بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر ثعلبی آورده
که سر آن بنا را در دریا افکندند و باقی بر خانهای نمرودیان زد و آواز هیبت از آن
پدید آمده زبان قوم متبلبل شده یعنی بهم برآمده و سخن ایشان مختلف گشت و وجه
تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته ببابل اینست محمد جریر طبری آورده که زبان همه
مردم در زمان نمرود سریانی بوده چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف
پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگر ندانست
و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم که
پیش ازین مکر میکردند یعنی نمرود و اتباع او ما لجزا بناهای ایشان حکم کردیم
وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که
طمع نداشته یا از ممری که متوقع نبود و سلمی آورده که مراد ازین عذاب پشه ضعیف
که بر لشکر او مسلط شد در لباب تفسیر خود که خدای تعالی نمرود را مبتلا کرد و پشه که
در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفته و بزرگ شد و چهارصد سال او را رنج
داده و درین مدت پیوسته بمطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ
فرید الدین عطار در توحید منطق الطیر آورده که نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت
در سر او چار صد سالش بداشت • چون دهد پشه ضعیفی را مدد • سبلت خصم قوی را
برکند ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا گرداند ایشانرا بانواع عذاب که یکی
آتش جهنم و دیگر بنا معذب گردانید بانشان دادن صرح و استیلای لشکر پشه وَيَقُولُ
و گوید خدای در آن روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردید
که شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ آنان که بوده اید شما که از روی ستیزه تُشَاقُّونَ خلاف

سکرده

میکردید با پیغمبر و مومنان فِيهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شد
علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند
گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستی که خواری و رسوایی درین روز وَالسُّوءَ و بدی یعنی عذاب
عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافرانست الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ قبض میکنند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح
ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالی که ایشان ستمکار باشند بر نفسهای خود بکفر
و چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربو
بیت و وحدانیت حق یا و گردن نهادند و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم که عمل کنیم مِنْ سُوءٍ هیچ بدی
از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شدند حق سبحانه فرماید بَلَى یعنی کافر بوده
و معصیت کرده اید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بوده اید که عمل
میکردید و بران شما را پاداش خواهند داد و پاداش آنست که گویند فَادْخُلُوا پس
در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خَالِدِينَ فِيهَا در
حالی که جاوید باشند در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس هر آینه بد مقامی و بد آرامگاهی
متکبرانراست جهنم آورده اند که احیای عرب در موسم کسانرا می فرستادند که خبر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از
کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای گذشتگان چنانچه
گذشت وَقِيلَ و چون گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان
مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرو فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند فرستاد نیکویی
مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و مستجمع جمیع حسنات و برکات اوست و
نیکویها دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا
که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین
سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکوست از عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت
وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ و ثواب ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهترست وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ و نیکو سرایست
مر پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیک سرایست دنیا که در و تهیه زاد آخرت

می توان کرد و گفته اند الدنیا مزرعة الآخرة موید این قول است بزرگان گفته اند زرع نیک حصاد وعده نیک ولنعم بکوش امروز تا تخمی بپاشی که فردا بر خوری قادر بباشی
گر اینجا کشت کردن را نورزی • دران خرمن به نیم ارزن نیرزی جنات عدن سرای متقیان بوستان اقامت است که روز قیامت یدخلونها در آیند بدان تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستان جویها لهم فیها مر ایشان راست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع مشتهیات در جواب کسی است که گوید بهشتی خواهد که در بهشت انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمناها باشد نیست حکم هر یک از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی خواهند بود کذلک مثل این جزا یجزی الله المتقین پاداش میدهد خدای متقیان را الذین آنانکه تتوفیهم الملائکة بمیرانند ایشانرا فرشتگان یا قبض کنند طیبین در حالی که باشند از پلیدی شرک و عصیان پاک یا خوش وقت باشند بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا از روی تعظیم یقولون گویند سلام علیکم سلام خدای بر شما و می شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند که فردا مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آئید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل ینظرون آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم الملائکة مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یاتی یا بیاید امر ربک فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسیده وما ظلمهم الله و برایشان ستم نکرد خدای باهلاک ایشان ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند فاصابهم پس برسید ایشانرا بحکم عدل سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا ما کانوا به آنچه بودند که بآن یستهزءون استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله

اگر خواستی

اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه من شیء نمی پرستیدیم بجز خدای هیچ چیز نحن ما و لا آباؤنا و نه پدران ما ولا حرمنا من دونه من شیء و حرام نکردیمی بی حکم خدای هیچ چیز را از بحیره و سایبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا گفتند نه بحکم خلوص عقیدت و صفای طویت حضرت شیخ ابو الفضل رحمه الله گفته که اگر گفتن این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس نیست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را ولقد بعثنا و هر آینه ما فرستادیم فی کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرموده ایم ایشانرا تا قوم گویند ان اعبدوا الله که بپرستید خدای را و اجتنبوا الطاغوت و پرهیز کنید و یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای پرستند فمنهم پس از ایشان من هدی الله کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد و منهم من حقت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة برو گمراهی بسبب خذلان الهی فسیروا پس بروید ای مشرکان و گشت کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المکذبین منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر عبرت در ان نگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص اگر سخت کوششی و حرص ورزی ای محمد علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید من یضل آنرا که میخواهد گمراهی او وما لهم و نیست گمراهان را من ناصرین هیچکس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان بر کافر دینی بود تقاضای آن رفت در اثنای محاکمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امیدواریم کافر گفت تو امیدواری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری کافر با یمان غلاظ و شداد که در کیش او معتبر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیه آمد که واقسموا و سوگند خوردند بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان

ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لا یبعث الله من یموت برانگیزد خدای آنرا که بمیرد بلی الجاثیت بعد از نفی یعنی بر خواهد انگیخت ایشانرا وعده کرده است وعداً وعده کردنی علیه بر وی است و فا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حقاً درست و راست ولکن اکثر الناس ولکن بیشتر مردمان لا یعلمون ندانند این را لیبین و حق تعالی برمی انگیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون فیه آنچیز را که اختلاف می کنند در ان از امر بعث و حشر ولیعلم الذین کفروا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویده اند انهم کانوا آنرا که بوده اند کاذبین دروغ گویان در انکار بعث انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه چون خواهیم آفریدن او را ان نقول له آنست که گوییم کن مر آن چیز را که باش فیکون پس باشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را موقوف بر ماده و مدت نیست کسی که در ابتدا بی سبق ماده قادر باشد بر ابداع چیزی از کتم عدم او از اعاده آن شی با وجود ماده در نخواهد ماند نظم اگر پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد جان در آورد از عدم بوجود چه عجیب باز اگر کند موجود والذین هاجروا و آنانکه بریدند از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد آنست اند از اصحاب نبی رضی الله عنهم که بحبشه ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشانرا فی الدنیا در این سرای حسنة شهری نیکو یعنی مدینه منظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا اکبر بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه هرگاه یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد این آنچه وعده کرده است ترا خدای در دنیا و ما ذخر لک فی الآخرة افضل لو کانوا یعلمون اگر بشنوند که چه باشد اگر خدای مهاجران را در هر دو سرای فرو میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده گردند در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن

آزار کفار

نصف

ع

و آزار کفار و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل می کنند و کار خود را بدو تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشر را بپیغمبری فرستد بلکه فرشته را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشان آیه آمد که وما ارسلنا و نفرستادیم بر سالت من قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه نوحی الیهم وحی فرستاده می شود و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی میفرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی برین جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فاسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علمای ایشانرا ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمی دانید تا بدانند که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده بامر فرستادیم گذشته بالبینات با معجزات روشن والزبر و کتابهای نوشته وانزلنا و فرو فرستادیم الیک الذکر بتو قرآن را که سبب یاد کرد خدا و ند است سبحانه و تعالی لتبین للناس تا روشن و هویدا کنی برای مردمان ما نزل الیهم آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان از اوامر و نواهی ولعلهم و تا شاید که ایشان یتفکرون تفکر کنند در آن و بدانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین آیا امین شده اند آنانکه مکروا السیئات کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که نسبت با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مکر کرده اند معتز مایه که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند ان یخسف الله از آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد او یاتیهم العذاب یا ایمنند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از جایگه که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد او یاخذهم یا از آنکه بگیرد ایشان فی تقلبهم در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا نوبت کردن ایشان در جامه خواب از دستی بدستی فما هم بمعجزین پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدا را از عقوبت خود او یاخذهم یا ایمنند از آنکه بگیرد خدا ایشانرا علی تخوف بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که

ان کنتم لا تعلمون

بیش از ایشان بوده و در حین امان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس
بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست که بردباری میکند با بندگان رَحِيمٌ
بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران
إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است
يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانب سُجَّدًا
سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع
و متواضع و در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران سجده نکنند
چه زیان که سایهای ایشان را خضوع و خشوع میکنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده
می کنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده می کنند فرشتگان و تخصیص ایشان
با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طاعتیه در سجده و مؤید
این قولست آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان گردنکشی نمی نمایند از عبادت او
صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادات که وضع جبهه است بر زمین
از روی پرستش و آن سجده ذوالعقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر سجده
و آن سجده غیر عقلاست در این آیه سجده باید کرد و این سجده ایست از سجدهای
قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده
که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس بنده باید که درین محل بدین
دو وصف موسوم گشته خود را در زمره ساجدان بجا لیس و هر يَخَافُونَ می
ترسند ملایکه رَبَّهُمْ از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان
وَيَفْعَلُونَ و می کنند طوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش
و ذکر وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را الهین ع
اثنین برای تاکیدست إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ جز این نیست که خدای وَاحِدٌ معبود است یکی
وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه با دلائل محقق

ثابت گشته

ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق بوجود هیچ شی از اشیا
ملک اشیا از وی ظاهر بود و او بی اشیا قایم بود فَإِيَّايَ از همه در صفات و ذات
جدا پس مرا کشد آیه فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم
ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان
و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر اوراست طاعت وَاصِبًا لازم
و واجب یا دین پسندیده مراوراست باقی و ثابت یا او راست جزای دائم و غیر
منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بدون خدای از کسی دیگر تَتَّقُونَ
می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است
مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتهای خدای چون صحت و غنا و حسب فَمِنَ اللَّهِ پس از خداست
ثُمَّ إِذَا پس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ برسد شما را سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس
بدو می نالید و التضرع و زاری بدرگاه او می کنید ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ برداشت
آن سختی که از آن می نالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ گروهی از شما یعنی کفار
بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظه اسبابست
یعنی او بسبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بسته ند
لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را دادیم از نعمت کشف محنت فَتَمَتَّعُوا
پس برخورداری یابید مدتی یعنی ای کافران ایامی معدود و روزی که ماه خود در باید و از
وی بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این
سخت ترین وعید است اهل کفران را وَيَجْعَلُونَ و می کنند کافران یعنی مقرر می سازند
لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا آنچه برای خود
نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین می کنند بجهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
از آنچه بدیشان دادیم از کشت و چهارپایان چنانچه فرمود و جعلوا لله مما ذرأ
من الحرث والانعام نصیبا الآیه و بیان این کلام در سوره انعام گذشت تَاللَّهِ
لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آنچه

هستید که افترا میکنید و بر می‌بافید که بتان خدایانند و ما نصیب زروع و انعام بدیشان
تقرب میکنیم «ویجعلون» و میگویند و می‌سازند «لله البنات» مر خدای را دختران خزاعه و کنانه
می‌گفتند که ملایکه دختران خدایند و سبب آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت
کرد و ملایکه متولد شدند «سبحانه» پاکست خدای از قول ایشان که دختران دارد
«ولهم ما یشتهون» و مر ایشان راست آنچه اشتها دارند و میخواهند یعنی پسران «واذا بشر»
خبر داده شود «احدهم» یکی از ایشان «بالانثی» بولادت دختر یعنی چون کسی را از ایشان
خبر دهند که ترا دختری متولد شد «ظل وجهه» گردد روی او «مسودا» سیاه از اندوه و غم
و شرمندگی در میان قوم «وهو کظیم» و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاد
«یتواری» و پنهان شود و خود را بپوشد «من القوم» از گروه آشنایان و خویشان «من سوء»
«ما بشر به» از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده باشند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد
مرا دختر نداده‌اند و در فکر افتد که «ایمسکه» آیا نگاه دارد آن مولود را «علی هون» بر خواری و ذلت
«ام یدسه» یا بپوشد او را «فی التراب» در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکردند
«الا ساء» بدانید که بدست «ما یحکمون» آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر
و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند «للذین لا یؤمنون» مر آنها را که ایمان نمی‌آرند «بالآخرة» سرای عقبی
«مثل السوء» صفت بدست یعنی حاجت بزنان و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن
«ولله المثل الاعلی» و مر خدای راست صفت اعلی یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس
از صاحبه و ولد «وهو العزیز» و او غالب است و قادر بر هلاک کفار «الحکیم» حکم کننده
بمهلت ایشان تا وقت معلوم «ولو یؤاخذ الله الناس» و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را
«بظلمهم» بستم یعنی بکفر ایشان «ما ترک علیها» نگذارد بر روی زمین «من دابة» هیچ جنبنده که
بشومی کفر «ولکن یؤخرهم» و لیکن باز پس دارد ایشان را و مهلت دهد «الی اجل مسمی» تا وقتی نام برده
برای موت یا عذاب ایشان «فاذا جاء» پس چون بیاید «اجلهم» وقت عذاب ایشان
برای عقوبت یا مرگ «لا یستأخرون» باز پس نیایند ساعتی از آن «ولا یستقدمون» و پیشی نگیرند ساعتی
بدان هلاک ببرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده «ویجعلون» و حکم می‌کنند

«لله» مر خدای را یعنی برای او «ما یکرهون» آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در
حشری و سرداری «وتصف السنتهم الکذب» با وجود این میگویند زبانهای ایشان دروغ را
یعنی میگویند «ان لهم الحسنی» که ایشان را بهشت یا پاداشی نیکو که کافران می‌گفتند اگر رجوع
ما با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود و آن لیمنه بالحسنی حق سبحانه
میفرماید که دروغ میگویند «لا جرم» حقا چنین است که فردای قیامت «ان لهم النار» مر ایشانراست
باشد ایشان را آتش دوزخ «وانهم مفرطون» و بحقیقت که ایشان متروکان و مهجورانند در آتش
و پیش‌تازان و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم میفرماید «تالله لقد ارسلنا» بخدای که بحقیقت فرستادیم پیغمبران را «الی امم» بسوی
امتان که بوده‌اند «من قبلک» پیش از تو «فزین» پس بیاراست «لهم الشیطان» برای ایشان دیو لعین
یعنی ابلیس «اعمالهم» کردارهای ایشان را که تکذیب انبیا کردند «فهو» پس شیطان «ولیهم الیوم»
دوستان ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و همان نوع می‌آراید
در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو می‌کنند «ولهم» و مر ایشانراست فردا
و ایشان را افزود «عذاب الیم» عذابی دردناک «وما انزلنا» و نفرستادیم «علیک الکتاب» بر تو قرآن را
«الا لتبین» مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی «لهم» برای مردمان «الذی اختلفوا فیه» آنچیز را که
اختلاف کرده‌اند «فیه» در آن از امور توحید و از احوال معاد «وهدی» و منزل ساختیم
کتاب را الا برای راه نمودن «ورحمة» و برای رحمت «لقوم یؤمنون» مر گروهی را که بگروند بآن
«والله انزل» خدای فرستاد «من السماء» از آسمان «ماء» آبی «فاحیا به الارض» پس زنده کرد
بآن آب زمین را «بعد موتها» بعد از مرگ او یعنی تازه کرد است زمین را باران پس از
پژمردگی او گفته‌اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنانست پس زنده
گردانید بدو دلهای مرده را «ان فی ذلک» بدرستی که در این چه مذکور شد «لآیة» هر آینه
نشانه ایست آشکارا «لقوم یسمعون» مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند
سمع انصاف «وان لکم» و بدرستی که مر شما راست «فی الانعام» در وجود چهارپایان «لعبرة»
دلالتی بآن مصور گشت از حبل بعلم «نسقیکم» می‌آشامیم شما را «مما فی بطونه» بعضی از آنچه در

و دلالت است از حیثیت نُسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم از میان سرگین و خون لبنا شیری خالصا سائغا گوارا
لون دم و رایحه فرث گوارنده للشاربین مر آشامندگان را ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
چون بهیمه علف بخورد و در شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا شود اسفل او فرث است
و اوسط او لبن و اعلی آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود
و فرث از ممر خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنه
آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلی ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش یعنی الکرش
للحیوان بمنزلة المعدة للانسان متکون نمی شود بلکه خلاصه اشیای ماکوله را بعضی از
هضم یافته جگر جذب میکند و ثفل آنرا که فرث است میگذارد و آنرا کیلوس هضمی تمام
میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر اعضا حکمتی که قادر حکیم
ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید
از حیثیت استیلای برودت و رطوبت بر مزاج اناث و آن خلط برای جنین بر رحم میرود
و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از وی بپستان که غدودی سفیدست آن خلط بجانب
آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند در تکون شیر از ماکولات بعضی از حیوانات که
خار و خاشاک یا علف سبز است و خروج او با آن صفا و لطافت از میان گوشت
و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی بیت
از خون سرخ شیر سفید آرد برون ٭ وز خارهای خشک گلی ترکند پدید در قوت القلوب
فرموده که تمامی نعمت خلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از دو صفت فرث و دم باشد
نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود
که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور
خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا متعلق در ریا
نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بهر وجه عمل خالی از آلودگی نیست نظم
طاعت آلوده نشاید بکار ٭ مشک بکر سوده نباید بکار ٭ هرچه نه زآلودگی افتد و پاک
پیش نظرها نبود تابناک ٭ و من ثمرات النخیل و بعض از میوهای خرمابنان والاعناب

حکمت اکل شیر پستان

و تاکهای انگور

و تاکهای انگور تتخذون منه آنچه میگیرید از آن سکرا مست کننده آیه قبل از تحریم خمر نازل شد
یا مراد نبیذست که از خرما و مویز گیرند و از مفسران ابو عبیده رحمه الله فرموده که سکر
سرکه را گویند بلغت حبش یعنی سرکه می گیرید و رزقا حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز
و دوشاب ان فی ذلک بدرستی که در این میوهای خشک و فواید ایشان لآیة هر آینه
دلیلی روشن است بر توانایی باری تعالی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و نظر
تامل در آن بکنند و اوحی ربک و الهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل
یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی آنکه فرا گیرید من الجبال از شکاف کوهها
بیوتا خانهای مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت و من الشجر و از میان درختان
نیز خانها گیرید یعنی در کوه و شجر جای گیرید تا مالکی و صاحبی نداشته باشید و مما یعرشون
و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر او ثم کلی
پس بخورید من کل الثمرات از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد از ثمار انوارست فاسلکی
پس بروید سبل ربک راههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل
ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده امر او را چون زنبوران امر الهی بکار بستند
از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان مستحیل گردد بشیره شیرین و آنرا ذخیره کنند
برای ذخیره زمستان و آنست که حق سبحانه میگوید یخرج بیرون می آید من بطونها
از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب آشامیدنی یعنی عسل مختلف الوانه مختلف
گشته رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست و زرد از آن میانه سال است
و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بسبب
اختلاف فصول است فیه در آن شراب شفاء للناس شفاست مردمان را یا
بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانکه در سایر امراض چه اندک
معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بعلاج
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله برادر من می نالد از درد
شکم خود فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل دادمش سود نداشت

دیگر باره بدان فرمود همان حالت اول دست داد و در نوبت سیوم یا چهارم فرمود که او به
و استه علاقه صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای
کلی یافت و کوشید ضمیر منیر اوج تقرآ آنست که در روشنای الهاست خالجه جای
فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است
که علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفاء الامراض ظاهر است و قرآن دوای اسقام
باطن آن یکی مرضهای قالب را زایل کرداند و آن دیگر بیماریهای قلب را علاج کند
و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآنست
و مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مرآنرا شفای عاجل و کامل دهد **بیت**
بیت اگر بیمار شدگی غم خورم چون شفا جان بیارم تو بی **ان فی ذلک** بدرستی که درین
عمل نحل **لآیة** هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی **لقوم یتفکرون** مرگروهی را که
تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رفیعه و هر آینه اینها وجود نگیرد
الا از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیاد
دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند اما تی کرموه تلخ خورند و عسل باز دهند
ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است
خلاف نکنند زیرکی که فرسنگها بروند و باز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که
هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند
همچو خانهای مسدس ایشان ساختن نتوانند پس هیچ کاه از عسل ایشان شفاء الم
ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء مرض باطن که جهلست دهد **نظم**
تفکر دل را ابکی یا تکین کند کام جان را چون عسل شیرین کند شربت فکر ار بجام
جان رسد چاشنی او جاودان باید **والله خلقکم** و خدای بیافرید شما را و از عدم
بوجود آورد **ثم یتوفاکم** پس بمیراند و دیگر باره شمار انعام باز زیرد **ومنکم** و از شما
من یرد کس هست که رد کرده شود **الی ارذل العمر** بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری
و خرافت که هفتاد و پنج یا شش و یا نود است **لکیلا یعلم** تا ندانند آن پیر خرف

لکیلا یعلم بعد از دانستن **شیئا** چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و در بستان مبالغی
فرموده که مراد کمی را اندر علمی نا شرا زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل **ان الله**
بدرستی که خدای **علیم** داناست و جلیل بر دانایی او طاری نشود **قدیر** تواناست
وعجز بتوانایی او راه نیابد **والله فضل** و خدای افزونی داد **بعضکم** برخی از شما را
علی بعض بر برخی دیگر **فی الرزق** در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی از آن
یکی مستری یافت دیگری چاکری **فما الذین فضلوا** پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند از موال
یعنی آنانکه بسبب مال مستری و توانگری و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند هستند
برادی رزقهم باز گرداننده مال خود را یعنی دهنده و بخشش کننده **علی ما ملکت ایمانهم** برآنها که
مالک شده است دستهای ایشان آنگاه ان را یعنی خواجگان مالهای خود را بیندگان
نمی دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند **فهم فیه سواء** پس
باشند ولاة و موالی در مال و داری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب بمشرکان
عرب است که در تلبیه می گفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه
میفرماید که شما نمی پذیرید که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه
روا میدارید که بتان شریکان من باشند در الوهیت **افبنعمة الله** آیا بنعمت خدای **یجحدون**
انکار می کنند و حفص تجحدون می خواند یعنی کافران انکار نعم او می کنند و چون تمام
شد که متنعم جمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید کفر نعمت او شده باشد
والله جعل و خدای بیافرید **لکم** برای شما **من انفسکم** از جنس شما **ازواجا** زنان که بایشان
آرام گیرید **وجعل لکم** و بیافرید برای شما **من ازواجکم** از زنان شما **بنین** پسران
وحفدة و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند
ورزقکم و روزی داد شما را **من الطیبات** از پاکیزها و لذیذها **افبالباطل** آیا بیهوده
یؤمنون می گروند این مشرکان **وبنعمة الله** و بنعمت خدای **هم یکفرون** ایشان ناسپاسی کنند
باطل عقیده ایست که بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش
حق است یکی یا باطل آن چیز است که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت الله

خدای برایشان حلال کرده است و گفته‌اند باطل شیطانست ایشان بدو بگروند و نعمت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بدو ایمان نمی آرند وَيَعْبُدُونَ و می پرستند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَمْلِكُ آنچه را که مالک نیست یعنی ندارد و لَهُمْ برای ایشان
رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی نبات
ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان نمی توانند روزی دادن
شَيْئًا چیزی به پرستندگان از مطر و نباتات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و هرگز نیز نتوانند که
روزی دهند و مقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر
نعمت است و هیچ نعمتی عظیم‌تر از آفرینش و روزی دادن نیست و این دو صفت
خدا را ثابت است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدا
مثلها بران وجه که قیاس کنید بتان را برو و شرکت دهید با او من له المثل الاعلی
رالمثل إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمی
دانید و اگر دانید برین اشراک جرأت نکنید با شما برای او مثل زنید که او میداند
که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان
باطل ایشان اول فرموده ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن که است
عَبْدًا مَمْلُوكًا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ توانایی ندارد
عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیزی از نفع و ضر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ و آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیک ما
رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در وی تصرف توان کرد فَهُوَ پس او
يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن روزی سِرًّا وَجَهْرًا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که
میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند یعنی مساوی باشند
بندگان بی اختیار با خواجگان با اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالکی در
تصرف برابر نیست پس بتان که عاجز و مخلوق‌اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه
توانند بود نظم راه تو بنور لایزالی * از شرک و شریک هر دو خالی *
آن بنده که عاجزست و محتاج * کی راه برد بصاحب تاج صاحب

آورده‌اند که روزی

آورده‌اند که روزی بخدمت شیخ ابوالعباس شقانی رحمه الله در آمدم و برا دیدم که این آیت میخواند
و میگریست انبوه‌تر و پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالتست
فرمود که یازده سال میگذرد که تا ورد من این آیت رسیده است و از آنجا نمیتوانم گذشت ای
حدوث در قدم نتوانند رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتوان داد بیت منت باشد
چون زنند پهلو نقطه با بحر چون کند دعوی و گفته‌اند این مثل برای مومن غنی
است و کافر مخذول مراد از مومن ابوبکر صدیق رضی الله عنه و از کافر ابوجهل الْحَمْدُ لِلَّهِ
همه ثنا و ستایش مر خدای را که مولی تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی
همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ستایش و نعم او را بغیر او اضافت میکنند پس مثل دیگر بیان کند
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلی رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا یکی از ایشان گنگ است أَبْكَمُ یعنی
گنگ مادرزاد که باشد نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از سخن
و غیر آن وَهُوَ كَلٌّ و با این همه گرانست عَلَىٰ مَوْلَاهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر رعایت
حال او درمانده أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر جا که فرستد او را و متوجه گرداندش یعنی لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید بخیر
یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند تا زمانی العصر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند در توانند
یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن
گوی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و مهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتی
است جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راهی راست و سیرتی درست
و طریقه پسندیده بهر مطلبی که توجه نماید زود بمقصد و مقصود بموجب رسد پس چنانچه ابکم کل
مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را النسبت مساوات با حضرت
پروردگار نباشد و گفته‌اند این مثل نیز برای مومن و کافرست مومن حمزه بن عبد المطلب
رضی الله عنه و کافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین و کافر سعید بن العیص که
مولی وی بود عثمان رضی الله عنه او را باسلام دلالت میکرد و سعید او را از انفاق
فی سبیل الله منع میکرد آورده‌اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت
میکردند این آیه آمد که وَلِلَّهِ و مر خدای راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانستن نهان آسمان و زمین

یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ان و شما را محسوس نمی شود و یا مراد مطر و نبات است
وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیاء موتی دران در سرعت و سهولت
إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه باسفل و باصطلاح آنرا چشم
زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در آن روز
نزدیکتر است از آنکه شما دیده برهم زنید أَوْ هُوَ بلکه آن أَقْرَبُ نزدیکتر است چه لمح بصر
فعلیست مشتمل بر حرکت و ایقاع قیامت یا احیاء موتی بی مکث وقوع آن
در نصف زمان این حرکت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از میت و حشر
قَدِيرٌ توانا است یعنی توانا بر احیای خلایق دفعة چنانچه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل
تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود
وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا
نمی دانستید هیچ چیز را از جذب منافع و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد شما را
گوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات محسوسات را ادراک
در یابید و بدل مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس
تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر دران اکتساب علوم نظری و سمع هر
پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصار است شما را ادای
داشته و سلاطین قلوب را که عمیزان استفادات شما اند برسند تعقل ممکن ساخت
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر گوئید برین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند و میان برای استدلال
بر قدرت الهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا ببینند ایشان را مُسَخَّرَاتٍ رام شدگان امر الهی
بر پران فِي جَوِّ السَّمَاءِ در هوا میان ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشانرا دران هوا إِلَّا اللَّهُ
مگر خدای و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر
برای طیران لَآيَاتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع
اند بآنچه تفکر می کنند در انکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفریده که طیران می توانند
نمود و هوا را بر لطفی مخلوق ساخته که پریدن ایشان دران ممکن است و ایشانرا

نگاه میدارد

نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بال این تفکر است در هوای معرفت پرواز
نموده خود را باشیان کرامت تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة برساند بیت
فکر ازین خانه فرازت کشد ٭ سوی سراپرده رازت کشد وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای ساخت
لَكُمْ برای شما مِنْ بُيُوتِكُمْ از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سَكَنًا آرامگاهی
که بوقت اقامت دران ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست
چارپایان بُيُوتًا خانها چون خیمه و خرگاه که از ادیم سازند و شما تَسْتَخِفُّونَهَا سبک یابید
آنرا برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت
یعنی نزول وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش باشد وَأَوْبَارِهَا
و پشمهای نرم که شتر را بود وَأَشْعَارِهَا و مویهای نرم که بز را بود أَثَاثًا رخت خانه از پوشیدنی
و گستردنی وَمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت آن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که آن بکار
بود و از ان نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده اید وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد برای
شما مِمَّا خَلَقَ از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا ظِلَالًا سایهها که بدان از
تابش آفتاب پناه برید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوششها
یعنی غارها و سمجها که دران سکون می ورزید وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِيلَ پیرهنها
یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن از البسه تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز
دارد از شما حرارت گرما را و ذکر سرما نکرد اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب
اهم است وَسَرَابِيلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِيكُمْ
نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیغ و تیر و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار شما
كَذَٰلِكَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام میکند نعمت دینی خود را
عَلَيْكُمْ بر شما تمام کردنی لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ شاید که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَإِنْ تَوَلَّوْا
پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست که بر تو الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
رسانیدن تمام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا
زیان نکند يَعْرِفُونَ می شناسند مشرکان نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را اگر شمرده شد برایشان معرفت

که اینها از دوست ثُمَّ يُنكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند او داده شفاعت
بتان یا در وقت سختی می‌شناسند و در حال آسانی منکر می‌شوند یا بزبان عارف‌اند و بدل منکر
و می‌شاید که نعمة الله حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد که آنرا از المعجزات می‌شناسند
که حق است و بعناد منکر می‌شدند وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین
و صبیان ناگرویدگان‌اند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ایشانرا از روزی که بر انگیزیم ع
مِن كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيدًا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبر امت است
ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری نخواهند لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند در عذرخواهی یا در رجوع
به تی وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان طالب شوند یا رضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید
خدای را یعنی عملی کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و دنیا
امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا دستوری عذر ندهند و اگر عذر خواهند
از ایشان نپذیرند وَإِذَا رَأَى و چون ببینند روز قیامت الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند اربع ثمن
الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند ایشانرا به دوزخ فریاد بر دارند و از مالک
تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب را
وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت نه دهند و بی عذاب
نگذارند وَإِذَا رَأَى و چون ببینند در آن سرای الَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ
انبازان خود را یعنی بتان که ایشان تراشیده شریک خدای میگفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند
مشرکان که ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه‌اند شرکاء ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو آنکه بودیم
ما که ایشانرا می‌پرستیدیم در کفر فَأَلْقَوْا پس بیفکنند بتان إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ سوی ایشان سخن من دونک یعنی بدون تو و در زمان ایشان ... میخوانیدیم
یعنی خدای که بتانرا گویا گردانید تا زود ایشانرا جواب دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ
هر آینه که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرمودیم به پرستش خود یا شما ما را نمی
پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود
و بت پرستان مسیح و عزیر و ملائکه را علیهم السلام در بهشت ببینند و فی که خود در دوزخ
باشند گویند خدایا ما اینها را می‌پرستیدیم با ما ایشان بودیم پس آن دو بحر

وتر شستگان

و تر شستگان گویند شما دروغ میگوئید ایشان شرمنده و مخذول گردند و حجت برایشان
لازم شود اندیشه دیگر گرفتند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را
یعنی خواهند که از در صلح در آیند و معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدا را یا اسلام
آرند هیچ کدام سود ندارد مصراع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود وَضَلَّ عَنْهُم و گم گردد
از ایشان یعنی باطل و زایل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ بر می‌بستند از پرستش
بتان و دستگیری ایشان و بجای شفاعت از ایشان شفاعت جستند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه
نگرویدند بخدای وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از ایمان
بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم زِدْنَاهُمْ بیفزائیم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بالای عذاب
بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام کرده تباهی میکردند پس یک عذاب
برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگری از اسلام و گفته‌اند زیادتی عذاب آن است
که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان از آنان گریزان
شده خواهند که در میان آتش پنهان گشوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر
که حنت بطرف ایشان روان گردد و به جوی از آن معذب شوند در مقدار ساعات
شبی از شبهای دنیا و به جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان
و گویند زیادتی عذاب بر مهر پاشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روزی را که بر انگیزیم
فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِم گواهی بر کردار و گفتار ایشان مِّنْ أَنفُسِهِمْ از
نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بدیشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا علی هولاء
شَهِيدًا گواه برین گواهان یعنی بر امت تو بتصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی
دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ بیانی روشن
برای همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان کل ما یحتاج
الیه باشد از شرعیات در احکام منصوص ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت
و اجماع و قیاس هم مرجع آنها نیز قرآن است چه در آن ما موریم بمتابعت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و اطیعوا الرسول و حث کرده است ما را بر اجماع و تهدید بر ترک آن مجمع

غیر سبیل المؤمنین و فرموده بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی
الابصار پس قرآن تبیان همه چیز باشد و هدی و راه نمودن بحق و رحمة و بخشایش بر همه
اگر بد و اگر نیک و بشری و مژدگانی پیوسته للمسلمین بر مسلمانان را خاصه ان الله یأمر بالعدل
خدای میفرماید براستی یعنی توسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است
میان تعطیل و تشریک و قایل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر و خواه در عمل
چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهیب و خواه در اخلاق چون
جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور
والاحسان و میفرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون التطوع بنوافل یا بحسب کیفیت
چنانچه مؤدای الاحسان ان تعبد الله کانک تراه ازان خبر میدهد وایتاء ذی القربی و امر میکند
بعطا دادن خویش و تبار نزدیک و رسانیدن بدیشان انچه محتاج باشند وینهی عن الفحشاء
و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت
و جز آن والمنکر و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرا قوت غضبیست در
غیر موضع چون قتل النفس و غصب اموال والبغی و از ستمکاری یعنی صفت سلطنت که
مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا و استیلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان یعظکم
پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لعلکم تذکرون تا شاید که پند گیرید این آیه است جامع
خیر و شر هیچ خیری نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد
الا انکه اندراج دارد در منهیات او و از حیثیت انکه موعظه ایست جامع جمع خطبا روز جمعه
در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون منقول است که گفت من در بدایت حال
اسلام ایمان نیاوردم مگر بواسطه انکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت بودم و این آیه نازل شد
هر شبهه که داشتم زایل گشت و دین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیه را
بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت
ان له والله لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر

وابوجهل بعد

وابوجهل بعد از استماع این آیه گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا
فرموده که سبب اسلام اکثم صیفی که از حکمای عرب و حکمای ایشان بود همین آیت است
و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند که عدل کلمه شهادتست
یا خلع انداد یا طاعات در سر و جهر یا انصاف یا اداء فرایض یا تسویه در حقوق یکدیگر و احسان
بذل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر ادروتی یا اداء نوافل یا نیکی فرمودن در روی
بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای
دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کار بستردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره
می شمارد و ایتای ذو القربی صله رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل
باشد از معیشت او و اگر درویشی است و فضل معیشتی ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات
تن خود و اگر ضعیف عاجز است و آن نیز نمی تواند دعا کند در باره ایشان و فحشا
زناست یا آنچه پوشیده کنند از علما و زشت یا بخل یا اسائت شریعت یا افراط
در کنه یا انچه در شرع حدی بران مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر
شرک است یا انچه عقل آن را منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه
بران وعیدی از خدا مقرر بود یا آنچه خدا را بخشم آورد یا اصرار بر گناه و بغی
غلبت یا کبر یا تعظیم و تطاول یا سعی بتجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان
یا طعن بر مردمان بناحق و از حق بباطل و در لطایف التفسیر در تفسیر این آیه آورده که
استقامت سه چیز مامور به است و اضطراب آن سه چیز منهی عنه و هر یک از اینها
ثمره دارد ثمره عدل ظفر و نصرتست و نتیجه احسان ثنا و مدحت و فایده صله رحم
انس الفت اما نتیجه فحش فساد دین و دنیاست و ثمره منکر بر انگیختن اعدا و حاصل
بغی محروم ماندن از متمنی و در فصول عبدالوهاب فرموده که عدل توحید و محبت
خدای و احسان دوستی پیغمبر است و صلوات بروی و ایتای ذی القربی محبت اهل بیت
است و دعای صحابه در وسط کنز که عدل در اعمال باشد و احسان در اقوال
پس نباید کرد مگر آنچه عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه احسان بروی راست

سلمی در حقایق آورده که فحشا کذب و خیانت است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب
معاصی است و هر بدی در افعال باشد و در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هر چه بتو
داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب رضای حق
صرف کنی که صرف آن در غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی
قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی
و نزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مسالک هوا باز داری و فحشا چیزیست که
ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت بدو مترتب بود و بغی سورت صفات
نفسانیست و آنرا بقوت ریاضت باید کشت تا قواعد سلوک درستی پذیرد که
بحکم اعدی عدوک بدترین دشمنان نفس است نظم این سگ نفس تو بدکاره
که هم آغوش تست همواره بدترین قاصد جان ترا میخورد مغز استخوان ترا
بس از آنکه ترا پیدا و جبت طعمش بند کن که دشمن تست و باقی وجوه حقایق و
نکات و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت وأوفوا و وفا کنید بعهد الله
بپیمان خدای إذا عاهدتم چون ببندید مراد عهد الست است یا عهودی که میان مردم
معهود باشد و اصح آنست که نزول آیه در شان جمعی است که با حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در مکه عهد بست و غلبه قریش و ضعف مسلمانان شاهده کرده ند
جزع و اضطراب در ایشان آمد شیطان خواست که ایشان را فریب دهد تا نقض عهد
پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود
بعهد وفا کنید ولا تنقضوا الأيمان و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بعد توکیدها بعد از استواری
آنها بسوگند وقد جعلتم الله و حال آنکه ساخته اید حضرت خداوندی را عليكم بر پیمانهای
خود كفيلا گواه إن الله يعلم بدرستی که خدای میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد
و سوگند ولا تكونوا و مباشید كالتي نقضت مانند آن زنی که رشته خود را پاره کند و
غزلها ریسمان رشته خود را من بعد قوة پس از قوت یعنی بعد از استحکام أنكاثا جای که
رشته تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه

پاره پاره یعنی از هم برکنند غزلت خود را

بار ابطه و شاطی گویند ریطه نام داشت و احمق بود با جمعی از کنیزان بود که ندان آن زن
نصف النهار رشته میرشتند ازار رشتن میفرمود بعد از نصف النهار میگفت تا آن ریسمانها
رشته را تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه
تشبیه میفرماید شکستن عهد را بعد از آن رشتن چنانچه که آن زن رشته ریسمان تاب داده
خود را ضایع میکرد و مرد عاقل باید که سررشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند و بگسلد
و او نوا عهدی او وفی بعهد کریم خدای وفا سابق بیت گرت هوسست که الله از سر لطف بنوازد
نگاه دار سر رشته تا نگهدارد تتخذون أيمانكم فرا میگیرید عهد و سوگند خود را دخلا بينكم خیانت
و غدر و مکر در میان شما أن تكون أمة بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هي أربى من أمة ایشان
زیادت اند از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش از مسلمانان
بیشتر و مال ایشان زیاده افزونتر میخواهید که بسبب ایشان معاش کنید إنما يبلوكم الله جز این
نیست که خدای می آزماید شما را به بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که جنگ اهل اسلام
در حبل وفا که میزند و بعهد خدا و بیعت پیغمبر وفا میکنند وليبينن لكم و هر آینه پیدا کند
برای شما يوم القيامة روز رستخیز ما كنتم فيه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف میکنید در
شان بعث و جزا ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلكم هر آینه کردانیدی شما را
أمة واحدة یک گروه متفق بر اسلام ولكن يضل ولیکن فرو میگذارد در ضلالت من يشاء
هر که را خواهد ويهدي و راه می نماید بتوفیق من يشاء هر که را اراده کند ولتسئلن و هر آینه سؤال
کرده خواهید شد در محشر عما كنتم تعملون از آنچه بودید که عمل میکردید ولا تتخذوا أيمانكم و فرا مگیرید
سوگندان خود را دخلا غدر و مکر بينكم میان یکدیگر فتزل قدم که بلغزد قدم از شارع
اسلام بعد ثبوتها بعد از استواری آن وتذوقوا السوء و بچشید اندوه و عذاب در دنیا عن سبيل الله
از راه خدای یعنی از وفا بعهد ولكم و مر شما راست در آخرت عذاب عظيم عذابی بزرگ
یعنی عذابی عظیم است ضعفای اهل اسلام را اگر خواسته که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید با برن وجه
سلوک شما رسانیم حق تعالی فرمود که ولا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای

بما صددتم بسبب آنکه باز داشتید

و بعث پیغمبر او را ثمناً قلیلاً بهای اندک یعنی بجزوی حقیری از مال دنیا که قریش شما را
وعده میدهند انما عند الله هر آینه آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیا
و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده می کنند ان کنتم
تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه ینفد
سپری شود و منقضی گردد و ما عند الله باق و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت باقی
میماند و فانی نمیشود یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان
موجوده فی الخارج را دو اعتبارست یکی من حیث الحقیقه و آن عبارتست از ظهور نور
حق در صورت مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث
التشخص والتعین و از این حیثیت که اشیا را ممکن میگویند و خلق می نامند و جمیع
تعینات موجودات ممکنه از این وجه منسوب بما اند نظم از ره صورت غاید
غیر دوست چون نظر کردی بمعنی جمله اوست زان یکی ما عندکم ینفد شو وز دگر
ما عند الله باقی شو ما عندکم ینفد اشارت با عیان ثابته است و ما عند الله باق اشارت
باعتبار اول رباعی ای وسعت بیان ما همه هیچ هر آن تو آن ما همه هیچ هر چه بینند
خیال ما همه نقش هر چه گوید زبان ما همه هیچ و لنجزین و هر آینه جزا دهیم الذین صبروا آنان که
صبر کردند بر فاقه یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا بر شکیبایی نمودند بر عهد و پیمان
خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که بر شکیبایی صبر نموده از عهد بر نگشته دهیم
اجرهم مزد ایشان را که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا به نیکوترین
آنچه بودند که از روی اخلاص یعملون عمل می نمودند امام زاهد فرموده که اگر یکی را از ایشان
صد طاعت بود از یک جنس چون نماز و روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد
بهتر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست تمامی بدهیم و باقی را هم بدان برابر و ثواب دهیم
یا ثواب آن بهتر برابر دهیم من عمل صالحا هر که بکند کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد یا از زن
و هو مؤمن و او مومن باشد چه عملی تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه
پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال که
رزقی دایم

ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت است
یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قولی آنست که حیوة طیبه در بهشت
خواهد بود چه زندگی در دنیا بشوب تنغیص و تفرقه محنت ممتزجست که حیوة طیبه گویند
که حیات صفت داردستاخت غذای و صدق معام با خدای و وقوف بر منهج امر خدای
و انواص از ما سوی خدای در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغنا است بالله
عما سوی الله چو تو دارم همه دارم دگر هیچ نباید و لنجزینهم اجرهم و دهیم ایشان را مزد ایشان باحسن
ما کانوا یعملون به نیکوترین کاری که کرده اند فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فاستعذ بالله
پس پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه
پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که علما را از صحابه روایت استعاذت وارد شده
است و امر باستعاذه قبل از قرائت است قول جمهور امر استحبابی است با جنس رجیم که رجیم
این بسبیل الجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذت بر حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم تنها فرض بوده بوقت قرائت و اقتدا را امت بدو بر سبیل سنت
است و مباحث استعاذت اوایل جواهر التفسیر ستوفی آمده انه لیس له هر آینه نیست
مر ابلیس را سلطان تسلطی و غلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند چرا ایشان پناه بحق میگیرند
و علی ربهم و بر پروردگار خود در دفع او وسواس او یتوکلون توکل مینمایند انما سلطانه
جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را
قبول میکنند والذین هم و آنانکه ایشان به بسبب شیطان مشرکون شرک آرند کافر شوند
بخدای آورده اند که چون حکمی بوقت نسخ بعضی از احکام کشتند محمد با یاران خود سخریت
میکند امروز ایشان را بکاری میفرماید و روز دیگر از آن نهی می نماید غالب آنست که او
افترا میکند بر خدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیه آمد و اذا بدلنا و چون بدل
کنیم آیة مکان آیة آیتی را بجای آیتی منسوخ والله اعلم و خدای داناترست بما ینزل
بآنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهة مصلحت و حکمت قالوا گویند کافران انما انت
مفتر جز این نیست که تو افتراکننده بر خدای و از خود سخن میگویی بل اکثرهم بلکه بیشتر

که ملکوتیند لکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را قل نزله بگو فرو
فرود آورد او را یعنی قرآن را روح القدس روح پاکیزه که جبرئیل است من ربک از نزد پروردگار تو
بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا تا ثابت دهد آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را از نسخ
سازد یا آنکه این کلام حق است یعنی ناسخ را شنوند در رعایت صلاح و حکمت او دانند تا آرام
دل ایشان مطمئن شود وهدی و دیگر نزول قرآن برای هدایت است وبشری للمسلمین و مژده رت
مسلمانان را به بهشت در خبر است که غلام رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گویند
دو غلام جبر و یسار که شمشیر را صیقل زدندی و اهل کتاب بوده پوسته توریت و انجیل
خواندندی و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان
فرمودی و گفته اند غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا طعام یا حبس یا عداس
واضح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی شب باشش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد
و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد ازین غلام کلام می آموزد و جای شکوه آیه آمد ولقد نعلم
وهر آینه ما میدانیم انهم یقولون آنکه ایشان میگویند انما یعلمه بشر جز این نیست که او را می آموزد
آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لسان الذی زبان آنکه یلحدون الیه تعلیم را با وی نسبت دهند یعنی گمان می برند که
معلم اوست اعجمی غیر مبین است یعنی فصاحت ندارد وهذا و این قرآن لسان عربی مبین
زبان عربی روشن است که شما با وجود فصاحت و بلاغت قوت برابر ایشان ندارید و
از اتیان بمثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می آموزد عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را
کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست ان الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون
نمیگروند بآیات الله بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمی کنند که من عند الله است لا
یهدیهم الله راه ننماید خدای ایشان را بنجات یا بجنات ولهم و مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک
در آخرت بجهة کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حال آنکه
مفتری ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بربافند دروغ را الذین لا یؤمنون آنانکه نمی گروند
بآیات الله بآیات خدای یعنی قرآن و گویند بافته محمد است و اولئک و آن گروه همیشه ایشان
هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان که گویند انما یعلمه بشر و حقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست

در هجرت را

در خبر آمده که قریش بعد از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آغاز با طایفه ایشان
بایذا و آزار درویشان صحابه که حامی نداشتند چون خباب و بلال و عمار و پدر او یاسر
و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت
در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا حدی که والدین عمار
شربت شهادت چشیدند و او از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه کفر
قوم بر زبان او گذشت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کافر گشت کفر اختیار
کرده از دین خویش بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است که سر تا قدم عمار
از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان محکم
شده که بگفت و گوی هرزه گوی تفاوت پذیرد عمار رضی الله عنه گریه کنان بجناب
نبوت مآب آمده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد
و میفرمود که ای عمار ان عادوا لک فعد لهم اگر باز گردند تو باز گرد و بدیشان همان
کلمه گو حق سبحانه این آیه فرستاد که من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من بعد ایمانه پس
از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض
غضب ربانی باشند الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود وقلبه و دل او مطمئن بالایمان
آرامیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار ولکن من شرح ولیکن هر کس که
بگشاید بالکفر صدرا بکفر سینه را یعنی آنچنانکه بکفر خوش برآید و بدان اعتقاد کنند
فعلیهم پس بر ایشانست غضب من الله خشمی از خدای ولهم و مر ایشانراست
عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذلک آن عذاب عظیم
مر ایشان را بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الحیوة الدنیا زندگانی
دنیا را علی الآخرة بر نعیم آخرت و ان الله و بجهت آنست که خدای لا یهدی
راه ننماید القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را با لطف موجبات ثبات
بر ایمان باشد اولئک آن گروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای
ایشان تا قول حق در نیابند وسمعهم و در گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند

وابصارهم و دیده‌های ایشان تا آثار قدرت حق نه بینند واولئک و آن گروه هم الغافلون ایشانند
غافلان و بی‌خبران لا جرم انهم حقا و در آن هیچ شبهه نیست که ایشان فی الآخرة در سرای
دیگر هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی
بدست نیاوردند مفلس در شهر قیامت جز تهی دست و دل پر حسرت و ندامت
نخواهد بود نظم قیامت که بازار صرافان بشند منازل با عمال نیکو دهند حساب
بجند انکه آری بر سیاه و اگر مفلسی شرمساری بر سیاه که بازار چند انکه اگنده تر
تهی دست را دل پراگنده تر ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا
مر آنانراکه هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله عنهم
من بعد ما فتنوا از پس انکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثم جاهدوا پس
جهاد کردند وصبروا و شکیبایی نمودند بر جهاد ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها
از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر آینه آمرزنده است عفو کننده از ایشان گناهی که
رحیم مهربانست ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تاتی یاد کن روزی که
آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل جدال کند و محاجه نماید عن نفسها در خلاصی
نفس خود و گوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای
انچه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا و بیان کرد
خدای مثلی قریة دیهی را که بود کانت آمنة ایمن از نزول قاهره و تعصب جبابره
مطمئنة آرامیده و اهل آن آسوده یاتیها می آید بدان دیه رزقها روزی اهل وی
یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جایی یعنی از اطراف
و جوانب آن فکفرت پس کافر شدند یعنی اهل او کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهای
خدا و شکر نگذاردند فاذاقها الله پس بچشانید خدای اهل آن را لباس الجوع والخوف
پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بانچه بودند که کردند از علمای [illegible] استعاره
کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را گرد بر گیرد
یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که برایشان مشتمل بود

ابن عباس

ابن عباس فرمود که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در
رفاهیت و خصب معیشت بودند همین که بعثت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
رسید کافر شدند خدای مبدل کرد فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال
و جدب و خشک سالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند
و آن بدعای آنحضرت بوده که اللهم اشدد وطأتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی
یوسف و دیگر ایمنی ایشان را تبدیل کردند بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان [illegible]
تا حدی که از هیبت اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند
ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلوات الله وسلامه
علیه فکذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب قحط
و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب
آورده اند که قریش کس با آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرستادند که اگر
مردان با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان مکه چیست که از قحط مردن نزدیک اند
حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیه آمد که فکلوا مما رزقکم الله پس بخورید
ای زنان و کودکان مکه از آنچه روزی داد خدای شما را بر دست فرستادگان پیغمبر حلالا
طیبا بی شبهه و پاک و گویند خطاب با مومنانست ایشان را میفرماید که حلال خورید
واشکروا و سپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدای را ان کنتم اگر هستید که خدای را ایاه تعبدون
می پرستید یا فرمان می برید انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما
مردار را والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از وی توان خورد وما اهل
و آنچه آواز بر آورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح آن
یعنی بنام بتان کشته شده فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی ازین محرمات
غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد و نه خورنده بالای سیری فان الله پس بدرستی که
خدای غفور آمرزنده است مضطر را رحیم مهربانست در رخصت او ولا تقولوا و مگوئید
لما تصف برای آنچیزی که وصف میکند السنتکم زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود

مگویید الکذب دروغ را یعنی بهر چه بزبانهای شما گذرد و از دروغ مگویید و آن دروغ که دست اگر
گفتند هذا حلال این حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشد حلال است بر مردان
وهذا حرام و این حرام است یعنی هاکه مذکور شد نا روا است بر زنان ما میگویید که این
حلال و این حرام است لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را او گوید خدای
ما را بدین فرموده است ان الذین یفترون بدرستی که آنها که بربندند و افترا کنند علی الله الکذب بر خدای دروغ را
لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا میکنند
بهره‌ای اندکست زود منقطع گردد در دنیا ولهم و مر ایشان راست عذاب الیم عذابی
مولم یعنی دایم باشد در آخرت وعلی الذین هادوا و بر آنانکه در دین یهود درآمدند حرمنا
حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده‌ایم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره
انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیة وما ظلمناهم و ستم نکردیم
بر ایشان بتحریم آن ولکن کانوا و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود
ظلم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانکه
گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس باز گشتند
بخدای من بعد ذلک پس از آن عمل بد و اصلحوا و اصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که
آفریدگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه
رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل کان امة
بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافت نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص ع
بسیار لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد بیت جانا تو یگانه ولی ذات همت
مجموعهٔ آثار کمالات امه گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی موحدی
نبود پس او تنها امتی بود قانتا لله فرمان بردار مر خدای را و قایم بامر او حنیفا مایل
از ادیان باطله بدین حق الحق ولم یک من المشرکین و نبود از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش
است و یهود شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتباه برگزید خدای او را
به نبوت وهداه و راه نمود او را در دعوت بخدای الی صراط مستقیم براه راست که طریق توحید است

وآتیناه

وآتیناه و دادیم او را فی الدنیا حسنة در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد و ابرار یا محبت در
دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم از نسل اوست یا آنکه صلوات بر وی مقرون بصلوات سید عالم
است اللهم صل علی محمد و علی آله کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وانه و بدرستی که
ابراهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستگان بر درجات عالیه را و امام ماتریدی
رحمه الله فرموده که حسنات او را در دنیا گم نخواهیم کرد و از حسنات او در آخرت ثم اوحینا
پس وحی کردیم الیک بتو ان اتبع آنکه پی روی کن در توحید ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را که
مایل بود از همه کیشها باطل یا متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق و مدارا
ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کسی بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن
صاحب تیسیر آورده که اتباع در سلوک مستتبع است پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را
سبب آن بود که بعد از وی مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم
الاولین والآخرین علی الله معلوم است که آنحضرت از همه انبیا اکرم و افضل است
و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تو اند
تو شاهی و جمیع حشم تو اند وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از جمله شرک آورندگان
تعریض کفار قریش است که می گفتند ما کیش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه
و تعالی امر کرد موسی را علیه السلام که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال بکارها
بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بایشان رسید اندکی قبول کردند
و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاده جمعی گفتند روز شنبه را
اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده
و قومی بران رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدای آفرینش خلق
کرده خدای تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض
کرد و در آن باب تشددی عظیم فرمود چنانچه میگوید انما جعل السبت جز این نیست که
نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت فرضیت علی الذین اختلفوا بر آنانکه اختلاف

گردانید فیه در روز شنبه سبب آن بوده که در وی کسب نکنند و بهیچ چیز مشغول نشوند تا آن
روز را عید گیرند و جز بپرستش حق بکاری اشتغال ننمایند و این تکلیف بر ایشان
شاق بود و در زاد المسیر آورده که حضرت موسی یکی را دید روز شنبه که
شاخی برداشته بجای می برد تغیر نمود تا که گردنش بزدند و تنش را در محلی عکس زدند
که مرغان مردار خوار روز از جسد او چیزی نخوردند وان ربک و بدرستی که خداوند
تو لیحکم داوری حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن
چیزی که بودند که از سرکشی و حیل فیه یختلفون در ان اختلاف میکردند یعنی در روز محشر میان
عبادت و ترتیبان تمیز نموده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند که
خدای عبادت روز جمعه را نوشت بجمعی که پیش از ما بوده اند ایشان در ان اختلاف نمودند
و خدای ما را بدان راه نمود ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود
بالحکمة بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را اثبات و شبهه را ازایل کند والموعظة الحسنة و پند
نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وجادلهم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه
نمای بالتی هی احسن براهی که او نیکوترست یعنی برفق و خوشخویی و ترتیب مقدمات
ظاهره و گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه برای ارشاد عوام و جدال برای
دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت اشارتست بمنابع ثلثه
وصول یعنی حقیقت و طریقت و شریعت بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که
بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد علیهم السلام
و طریقت رعایت ادب است در طریق سلوک و بعد ما باب دعوات از سه وجه مفتوح گشته
اول باب حکمت و آن موهبت حق بی واسطه جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارت
از کرامتی که خلق را درین مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بوادی حقیقت
مناسبست دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر مراعات
ادب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوشخویی است اولی مینماید سیوم باب
مجادله بالتی هی احسن و آن مخصوص براه شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام

وبیان امر

وبیان امر حلال و حرام است و تبیین و تمییز آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلایل
مفتقر و از سخن کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام و شمول آن مر طوایف خواص و عام را
معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطارست نظم نور او چون اصل موجودات بود
ذات او چون معطی هر ذات بود ○ واجب آمد دعوت هر دو جهانش ○ دعوت ذرات بجان و
نشانش ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او داناترست و داناست بمن ضل بکسی که گمراه شد
عن سبیله از راه حق که اسلامست و هو اعلم و او داناترست بالمهتدین براه یافتگان و اینکه
محمدی فرا از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
روز حرب احد سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله کرده دید بغایت محزون گشت
و فرمود که بخدای اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو
حق تعالی آیه فرستاد وان عاقبتم و اگر عقوبت کنید یا داش کسی که با شما عقوبت کرده
فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم به مانند آنچه عقوبت کرده شده اید به یعنی اگر
کسی را مثله کرده اند شما در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را ولئن صبرتم و اگر صبر کنید و از
عقوبت ایشان بگذرید لهو هر آینه آن صبر خیر للصابرین بهترست صابران را و انتقام
و منع مظهر بجای مضمر بجزست از ثنای خدای بر ایشان بنا برآنکه صابر بند آورده اند
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرموده کفارت سوگند
داد واصبر و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید وما صبرک و نیست شکیبایی تو الا بالله
مگر بتوفیق و عون خدای ولا تحزن علیهم و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو
یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو ولاتک و مباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه
می سگالند از بدی ان الله بدرستی که خدای بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنانست
که پرهیز کردند از شرک و معصیت والذین هم و با آنانکه ایشان محسنون نیکوکارانند
یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند که تقوی اشارتست بتعظیم امر خدا و احسان عبارت
از شفقت بر خلق و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفتست نظم زحمت جان
خاطر مردم مشو خوش شو ○ بنوعی خانه دین کرده آباد ○ بسوی این صفت کر شتابی

سورة الاسری ١٧

الجزء الثانی عشر من خمس ای السلاطین

رضای خلق و خالق هر دو یابی سورة بنی اسرائیل مائة و عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم سُبْحَانَ الَّذِي
پاکی و بی عیبی آن ذاتی است که بحیثیت کرامت أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ برد بنده خود را که محمد است صلی الله
علیه و سلم لَيْلًا شبی یعنی در بعضی از شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط حرم کعبه است
یا از خانه ام هانی چه مکه و حرم او همه مسجد اند إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجد دورتر از اهل مکه
یعنی بیت المقدس الَّذِي بَارَكْنَا آن مسجد که برکت کردیم حَوْلَهُ بر گرداگرد او که زمین شام است
هم برکت دین که او را مهبط وحی و معبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیا که محفوف کردانیدیم
او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی لِنُرِيَهُ بدانجا محمد را
صلی الله علیه و سلم بردیم تا بنمائیم او را مِنْ آيَاتِنَا از دلایل قدرت ما که در اندک
زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نموده و انبیا را دیده و وقوف
بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمان اطلاع یافت اکثر
علما بر آنند که معراج در سال دوم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع
الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر رجب و هفتم است از رجب
و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر
و عروج بر آسمان و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است
بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار کند ضال و مبتدع باشد نظم شاه معراج نبی
وافرست انکه معترف نیست این کافرست ⁂ در سکه سلطنت این وصال ⁂ منت بار مردی
حنیل خیال عقل چه داند چه معاملت این ⁂ عشق شناسد که چه ذات این و معتقد
اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده هما و در بیداری واقع شده
و آنها که درین قصه ثقل جسد را مانع داشته از صعود ارباب بینش اند و منکر قدرت
بیت اگر سر رشته نقش از جان بود ⁂ سیر عروج بس تن آسان بود و در آن شب
جبرئیل با جوقی از ملایکه آمده و آنحضرت را از حجره ام هانی بمسجد الحرام برده
و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته با نگی ... تا بیت
المقدس رسانید نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی ⁂ بخلوت سرای ام هانی

الحملی

رسیدش جبرئیل از بیت معمور ⁂ براق برق سیر آورد از نور ⁂ تو ئی پشت و کران سیر یکی خیز
بر اندن در زمین وقت شدن تیز ⁂ روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم در بیت المقدس انبیا و ملایکه را دیده و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج
بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم را علیه السلام و در دوم
عیسی و یحیی و در سیوم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی
و در هفتم ابراهیم را علیهم السلام دیده و بر ایشان سلام کرده و جواب سلام گرام
شنیده و سدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و بهشت ... نظر وی در آمد
و جبرئیل نزدیک حجاب از مرافقت وی باز ایستاده و گفت لو دنوت انملة لاحترقت
بیت چنان گرم در تیه قربت براند ⁂ که در سدره جبرئیل از وی بماند و از انجا تنها
حجب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف
سوار گشته بپای عرش رسید و هزار و نود بار از حضرت حق خطاب ادن منی بشنید
و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد و تا قدم بر سریر ثم دنی نهاد و از انجا
بمنظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی در آمده
اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید
خداوند جهان را بی جهت دید ⁂ بدید او آنچه از دیدن برون بود ⁂ مپرس از ما که کیفیت که
چون بود و به نقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله
و الصلوات و الطیبات بجای آورده باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته گفت السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین بیت چو کرده وعده های لطف در گوش ⁂ نکرده امت
خود را فراموش و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن
بنظر وی در آوردند و پنج نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس
باز آمده متوجه مکه شد و کاروانهای قریش را دیده و مدت این سیر ساعتی قلیل
چهار ساعت بوده نظم براه آمد از ره برون رفته ⁂ پی نتوان برد که چون رفته

عقل درین والعوه حات کند عقل نجات کر تماشا کند آورده اند که چون بامداد شب
قصه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند وکفار استبعاد عظیم نمودند شانی
بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هر چه طلب میکردند نشان
باز داد و انکار و ابنای خود و خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق
طریق نبود در انکار و تکذیب افزودند والقصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد تا عجایب
ملک و ملکوت ببیند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و معترف ظاهر گردد انه
بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوای سخنان کفار را در تکذیب البصیر و بیناست بحال
مومنان در تصدیق و قبول یا سمیع و بصیر یعنی سمیع و مبصر است یعنی شنوا یند محمد را
کلام خود نمود او را آیات قدرت بر دوام خود یعنی بصیر را عاید با آنحضرت دارند
در نفی شده گورست که بدرستی که محمد شنوا بود مرا لخبری را که بدان خطابش کردیم
و بینا بود مرا آنچیزی را که بوی نمودیم و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را از آیات
که مخصوص است بجلال و جمال یا انه هو السمیع یسمع البصیر یبصر نظم خود دیدت
بی نشانی رسید حکویم که آنجا چه دید و شنید ورق در نوشتند و کم شد سبق
شنیدن بحق بود و دیدن بحق و چون در مرآت الصفا فی صفات مصطفی قصه معراج
بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق عروج و نزول و ادله قاطعه
بر اثبات آن واقع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا سبب اطناب
منظوی ساخته رجوع نموده شد بجواهر التفسیر والله علیم خبیر و آتینا و دادیم ما موسی الکتاب
موسی را توریت وجعلناه و ساختیم کتاب یا موسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده فرزندان
یعقوب و گفتیم مرایشان را الا تتخذوا آنکه فرا مگیرید من دونی بجز من وکیلا پروردگاری که
مهم خود بوی گذارید ذریة من حملنا ای ذریة آنکس که برداشتیم او را در کشتی مع نوح
مراد سام است که جد بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت نجات از
طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید انه
بدرستی که نوح کان بود عبدا شکورا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب

و لبس

ولبس و قیام و قعود و رکوب کشتی خدا را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریت را بآنکه ایشان
مر پدر را بشکر نعمت الهی که موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وقضینا و اعلام دادیم
یعنی پیغام فرستادیم الی بنی اسرائیل سوی بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت و بیان کردیم
بحدای که شما لتفسدن هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فی الارض در زمین شام
مرتین دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن امر ارمیا علیه السلام
که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی حق سبحانه ایشان را خبر داد
که شما دو نوبت این خواهید کرد و لتعلن و بلند خواهید شد علوا کبیرا بلند شدن بزرگ
یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود با فرستادگان من فاذا جاء پس
چون بیاید وعد اولیهما وعده عقاب اول از آن هر دو بعثنا برانگیزیم و مسلط گردانیم
علیکم بر شما عبادا لنا بندگانی که مارا هستند اضافه خلق است نه اضافه مدح مراد بخت
نصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا رئیس العمالقه من صفت آن
میگوید اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت و سیاستی گونه که هیبت باشد آواز ایشان
چون رعد و چشمهای ایشان چون برق فجاسوا پس در آیند خلال الدیار میان خانهای
شما برای قتل و غارت و اسر وکان و هست این حکم وعدا مفعولا وعده کرده شده یعنی
لابدست از آن که بشود ثم رددنا لکم پس باز گردانیم لکم الکرة برای شما دولت را و غلبه
گشتید علیهم بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده و مغلوب و مقهور سازید ایشان را
وامددناکم و مدد دهیم شما را باموال بمالها از هر نوع و بنین و بپسران و جعلناکم
و سازیم شما را اکثر نفیرا بیشتر از بشتر نفیرا از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از
قتل بوده تا مجتمع شده قواید یا حصان مقاومت کردن ان احسنتم اگر نیکویی کنید
احسنتم لانفسکم نیکویی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد و ان اسأتم و اگر
بدی کنید فلها پس وبال آن بر نفس شما باشد و لیس در مدارک از مرتضی علی
کرم الله وجهه نقل میکند که هرگز با هیچ کس نیکویی نکرده ام و بدی نیز بکس نرسانیده ام
پس این آیه خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند بیت در جهان گر نکوی

گر بد کرده ام هرچه کردم همه با خود کرده ام فاذا جاء وعد الآخرة پس چون بیاید وعده عقاب
نوبتی دیگر چون افساد دوم و بین الافسادین دولت و ده سال بوده حق سبحانه و تعالی
گر چون وعده عقوبت ثانیه در رسد نفرستیم گروهی را بشما یعنی طرطوس رومی
و قوم او را برانگیزیم لیسوءوا وجوهکم تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد وجوهکم رویهای
شما را یعنی آثار رنج و اندوه بر بشره شما پیدا کند و حفص لیسوءوا بجمع می خواند تا آن قوم
رو سیاه سازند شما را بد سازند ولیدخلوا المسجد تا در آیند به بیت المقدس کما دخلوه چنانچه در آمدند
در وی اول مرة اول بار یعنی همچنانچه نوبت اول قوم بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب
کردند لشکر طرطوس نیز در آیند ولیتبروا و تا هلاک کنند و خراب سازند ما علوا
آنچه غالب شوند بر آن تتبیرا هلاک کردنی در این قصه خلاف بسیار است و هر مفسری که
نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر که در مختار القصص و غیر آن از
کتبی که از اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل
در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام و او مردی ضعیف حال
و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت او بسته متوجه آن صوب شدند اول سنجاریب
ملک موصل بیامد و متعاقب او سلیمان پادشاه آذربایجان برسید و هر دو
لشکر آهنگ شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان
اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج درآمد نظم
سپهداران سپه در هم فکندند - ز بیجان عالمی را ژاله بگرفت - ز خون روی زمین را
لاله بگرفت - عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند
و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد و دیگر باره پادشاه روم و ملک
صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار گران بهم پیوسته گرد
بیت المقدس جمع شدند و چون رتبه سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز
نزاع کردند لشکر آرای و نبرد آزمای قیام و اهتمام نمودند بیت در آن شد آمد
همچون شیر غران - بگرز و نیزه و شمشیر بران بنی اسرائیلیان دعای اللهم اشغل

صلای جنگ در عالم افکندند

الظالمین

الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بین ایدیهم سالمین غانمین آغاز کردند و گرد کین
و غبار ادبار بر روی آن خاکساران پاشید هزیمت زخم خستگی و دلها بی قرار
قرار داده و از یکدیگر گریزان شدند بیت نه جای قرار و نه راه ستیز - بماندند ناکام
رو در گریز اموال ایشان بدست بنی اسرائیلیان در آمد و چون غنیمت پنج لشکر
در حوزه تصرف آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر بخیر از گریبان
عصیان بر آورده دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده توریت را مهجور
ساختند و هر چند ارمیا پیغمبر علیه السلام ایشان را پند داد و گفت از آنچه در توریت مسطور شده
این افساد اول است که میکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه
و تعالی و تقدس بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود و بعد از فوت او حکم و سلطنت
ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را
خراب ساخته توریت را بسوخت و هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل برده گرفت
این عقوبت اول بود و بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود
از آن حال خبر یافت مال بسیار برگرفت و سی هزار بنا و سایر عمله با خود آورد
و سی سال بعمارت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیلیان
خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد و باز بنیاد
مخالفت انبیا نهادند ایشان سر یحیی معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی کردند
عقوبت دوم در رسید طرطوس نصرانی بر ایشان غلبه کرده بار دیگر مسجد را خراب کردند
و اندوختهای ایشان را بغارت بردند حق سبحانه در توریت بعد از وعده این دو عقوبت
با ایشان گفته بود عسی ربکم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه اگر توبه کنید
محقق است ان یرحمکم اگر رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد و ان عدتم و اگر باز
گردید نوبت دیگر بنافرمانی عدنا باز گردیم ما نوبت سوم بعقوبت دیگر
و جعلنا جهنم و گردانیده ایم دوزخ را للکافرین برای ناگرویدگان حصیرا زندانی بجهت ایشان
بازداشته شوند در جز وج جا در باشند و بنی اسرائیلیان نوبت سوم عود کردند

بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و تعجیل و جلاوجبره و خواری می‌عاقبت گشتند إنّ
هذا القرآن بدرستی که این قرآن یهدی راه می‌نماید للتی هی اقوم برای که آن راست‌تر است یا پاینده
از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی ویبشر المؤمنین و مژده میدهد قرآن مر گرویدگان را
الذین یعملون الصالحات آنانکه می‌کنند عملهای شایسته ان لهم بآنکه ایشانراست اجراً کبیراً مزدی
بزرگ بهشت و ان الذین و هم بشارت میدهد مومنان را بآنکه آنانکه لا یؤمنون نمی‌گروند بالآخرة
بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده‌ایم برای ایشان عذاباً الیماً عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ
پس مومنانرا دو بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان ویدع الانسان و می‌خواند
آدمی و خدای را میخواند در وقت غضب بالشر بیدی بر نفس و اهل و مال خود دعاءه بالخیر
مثل خواندن او به نیکوی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای بدعا خواست که
امطر علینا حجارة من السماء وکان الانسان و هست آدمی عجولا شتاب کننده در دعا یا
در عاقبت آن با تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا
نه در کرها شکیباست و نه در سرها وجعلنا اللیل والنهار و گردانیدیم شب و روز را آیتین
دو علامت که دلالت کند بر توحید یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فمحونا پس محو کردیم
آیة اللیل آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وجعلنا آیة النهار
و ساختیم آیتی را که روز است مبصرة روشن کننده همه چیزی ببینند لتبتغوا تا طلب کنید
در روشنی فضلاً من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته‌اند آیت روز آفتاب
و آیت شب ماه است و محو آیت نقصان نور ماه است از بدر تا محاق و در لباب
از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در روشنایی
یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را فرستاد
تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیه
بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز در پی
اکتساب معاش خود روید ولتعلموا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر
عدد السنین شمار سالها والحساب و حساب آجال و مواسم اعمال وکل شیء و هر چیزی که

جلال علی بر

بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فصلناه بیان کرده‌ایم در قرآن یعنی جدا و هویدا
ساخته تفصیلاً بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر الزمناه الزام
کرده‌ایم او را طائره عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده‌اند در ازل از کردار او ولازم ساخته‌ایم
فی عنقه در گردن او یعنی او را ناچار است از آن و او ملازم اوست چنانچه طوق لازم گردن
و در زاد المسیر از زجاج نقل میکند که هر مولودی را کاغذی است در گردن او آویخته و در آنجا نوشته
که شقی است یا سعید و بعضی برآنند که اعراب به پریدن مرغ از راست یا جانب چپ تفأل میکرده
از جانب یمین نشانه یمن میگرفتند و طرف شمال را شامت نسبت میداده پس اینجا
استعاره کرده است طایر را آنچه سبب خیر و شر بود و در عین المعانی گفته که طایر
آن کنایت که روزی قسمت بران بر آن بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنکه
بنده او در گردن اوست ونخرج له و بیرون آریم برای هر آدمی یوم القیمة روز رستخیز
کتاباً نوشته که صحیفه عمل اوست یلقیه منشوراً ببیند آن کتاب را باز گشاده در تبیان
آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده
بدست وی دهند و گویند اقرأ کتابک بخوان نامه عمل نوشته خود را و در آن روز همه
آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه خود را که املا کرده
بخوان کفی بنفسک الیوم بس است نفس تو امروز علیک بر تو حسیبا شمار کننده یعنی خود بین که
چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی بزرگی فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز در تفحص
اعمال خویش شو و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک
احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غداً حساب
بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گویی
و هر چه از ایشان بشنوی و هر عملی که کنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات
خویش همه بر من عرض کنی آن پسر نماز شام بگفتن تمام نکرده روزه کردار و گفتار
خود با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر
زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت گفتار

نذارم هر آینه بود که من ترا درین کار بندی دادم تا بیدار و هوشیار باشی و از موقف حساب
غافل نباشی و از موقف حساب همه عمر با حق تعالی حساب چون خواهی داد بنفسک
تو بسند ای حساب صبح و شام پس حساب عمر چون کوی تمام زین غلطهای تو بر هیچ الیوم
منت جسته شرمندگی وقت حساب من اهتدی هر که راه یابد و بر راه راست رود فانما یهتدی
پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نفع
خواهد داد و پس ومن ضل و هر که گمراه شد فانما یضل جز این نیست که گمراهی شود علیها
بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد و پس ولا تزر و بر ندارد وازرة هیچ نفسی
بردارنده وزر اخری گناه نفسی دیگری ولید مغیره کافران را گفت متابعت من کنید و من
گناهان شما بر میدارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری
وما کنا معذبین و نیستیم ما عذاب کننده قومی را حتی نبعث تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم
رسولا فرستاده به ایشان تا ایشان را براه راست خوانند و حجت بر ایشان لازم کنند
واذا اردنا و چون خواهیم ان نهلک قریة آنکه هلاک گردانیم اهل شهری و دهی را امرنا بسیار
گردانیم مترفیها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان
برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشان است ففسقوا پس ایشان از سخن رسول
بیرون روند و متمرد گشتند فیها در آن شهر فحق پس واجب شود علیها القول بر اهل آن
دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شدند فدمرناها
پس از بنیاد برکنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تدمیرا خراب کردنی
و از بنیاد برکندنی وکم اهلکنا و چه بسیار هلاک کردهایم من القرون از اهل قرنها من بعد
نوح از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال آن و قرنی صد و بیست
سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن نگذرد وکفی بربک و بسنده
است پروردگار تو بذنوب عباده بگناه بندگان خود خبیرا دانا که ذنوب پنهان ایشان را
داند بصیرا بینا که خطیات آشکارای ایشان را ببیند آورده اند که منافقان در غزوات
با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت

حق سبحانه

حق سبحانه فرمود که من کان هر که باشد از روی حرص و همت یرید العاجلة خواهان حیات نقد
یعنی نعمت و لذات دنیا عجلنا له بشتابانیم له برای او فیها در دنیا ما نشاء آنچه ما خواهیم
از نعمتها لمن نرید برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثم جعلنا پس آماده کنیم له جهنم
برای او دوزخ را در آخرت یصلاها در آید بدوزخ مذموما نکوهیده مدحورا رانده شده
از رحمت خدای ومن اراد الاخرة و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وسعی لها و بشتابد برای
آن سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی باشد وهو مومن و حال آنکه
او مومن باشد با ایمان خالی از شائبه شرک فاولئک پس آن گروه که جامع شروط
ثلثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان کان سعیهم هست شتافتن
ایشان مشکورا مقبول و پسندیده نزدیک خدای کلا هر یک ازین دو گروه که طالبان
دنیا و جویندگان عقبی اند نمد امداد کنیم و عطا دهیم هولاء آن گروه را بمقدار کفایت
وهولاء و این گروه را بمقدار همت یعنی هیچ کدام محروم نگذاریم ملک و دیگر
من عطاء ربک از عطا خداوند تو وما کان و نیست عطاء ربک عطا آفریدگار تو محظورا منع
کرده و باز داشته از مومن و کافر و مومن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا
انظر بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت کیف فضلنا چگونه افزونی داده ایم بعضهم
بعضی آدمیان را علی بعض بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را وسعت است
و ران جمعی را تنگی و تفضیل داده ایم برخی را که طالب آخرت اند توفیق بر برخی که
جویندگان دنیا اند وللاخرة و هر آینه آن سرای اکبر درجات بزرگتر است از روی درجات
واکبر تفضیلا و بزرگتر است از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که
تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا درجه برتر از ما بین زمین و آسمان
مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه تا درکه زیرتر از همین
نسبت خواهد بود لا تجعل مع الله مگردان ای آدمی با خدای الها آخر خدای دیگر فتقعد که
نشینی در دوزخ جاویدان مذموما نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مخذولا فرو گذاشته
یعنی محروم از همه نیکوییها وقضی ربک و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان الا تعبدوا اینکه

پرستید اَلّا اِیّاهُ مگر او را که خداوند به حق است چه عبادت غایت تعظیم است و آن را
کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوالِدَیْنِ و دیگر آنکه با پدر و مادر اِحْسانًا نیکویی
کردن عبادت خود را با احسان والدین مقرون ساخت زیرا که ایشان سبب قربت اند
در وجود و تربیت اولاد را اِمّا یَبْلُغَنَّ اگر برسد عِنْدَکَ الْکِبَرَ نزدیک تو بزرگسالی
و کبر سن اَحَدُهُما یکی از ایشان اَوْ کِلاهُما یا هر دو ایشان یعنی برسند تا پیر شوند و محتاج
خدمت تو گردند فَلا تَقُلْ پس مگوی لَهُما مر ایشان را اُفٍّ آن کلمه ایست که چون
کسی از چیزی به تنگ آید یا بوگران کرده یا بناپاکی آلوده شود و آن کلمه میگویند حق
سبحانه فرمود و آن کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان به تنگ میای و صحبت ایشان را
گران مشمر وَلا تَنْهَرْهُما و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت بازمده
وَقُلْ لَهُما و بگو مر ایشان را قَوْلًا کَرِیمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را
بنام مخوان و گفته اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گناهکاری با
خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُما و فروگیر برای ایشان جَناحَ الذُّلِّ بال ذل و
تواضع را یعنی با ایشان نرمی و تکبر مکن و مسلک ملایمت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ
از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو روزی محتاج ایشان بوده در تربیت
و ایشان امروز محتاج تو اند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما و بگوی ای پروردگار
من ببخشای بر ایشان کَما رَبَّیانِی همچنانکه پرورده اند مرا صَغِیرًا در حالی که خرد بودم و حقیقت
دعای رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مومن اند ایشان را به بهشت رسان
و اگر کافر اند راه نمای به اسلام و ایمان و خشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته
است من رضی عنه والداه فالله عنه راض پس سوابق حقوق ایشان را مواجب
عقوق پیش نباید رفت نظم گر همه تن پاره از جان اوست قطره از چشمه حیوان
اوست آب از او دیده سال برت شیر از او خورده زبان ترت تو چو به سر برت
قوت بود خوانش خوان جبروت بود رَبُّکُمْ اَعْلَمُ پروردگار شما داناترست بِما
فِی نُفُوسِکُمْ بانچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان اِنْ تَکُونُوا صالِحِینَ اگر باشید

شایستگان

ذوالقربی

شایستگان یعنی نیکوکنندگان با پدر و مادر فَاِنَّهُ کانَ پس بدرستی که خدای هست لِلْاَوّابِینَ
مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَآتِ
و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت یا او امام اعظم
رحمه الله تفسیر نموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی
و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول صلی الله علیه و آله السلام حق ایشان از
عطای خمس است به ایشان از آنجهت سجاده تفسیر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است
که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت بلی
فرمود که در سوره بنی اسرائیل خوانده که وَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ جواب داد که خوانده ام
و گو یا که شما اهل آن قرابت اید که خدای امر کرده است باعطاء حق شما امام فرمود
آری اهل آن قرابت مائیم وَالْمِسْکِینَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِیلِ و راه گذری را حق ایشان
از زکوة وَلا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراگنده مساز مال خود را در آنچه نباید تَبْذِیرًا پراگنده
ساختنی [illegible] هرچه اشد فرموده که اگر با برکوه چند زر در وجه حق صرف کنند اسراف
نباشد و اگر جوی و حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد اِنَّ الْمُبَذِّرِینَ بدرستی که
اسراف کنندگان کانُوا هستند اِخْوانَ الشَّیاطِینِ برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرار
و اتلاف اموال عرب هر که را التزام عادت قومی میکند مصاحبت امور ایشان میاید
گویند برادر خواهر آورده اند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مخالفت
سران معتقد میگشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال ایشان امثال
دیو اند وَکانَ الشَّیْطانُ و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را کَفُورًا ناسپاس یعنی جاحد نعمت او
پس باید که کسی از ایشان پیروی [illegible] است که بلال و صهیب و خباب و بعضی از
فقرا صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات از حضرت سید کاینات
علیه الصلوة والسلام چیزی طلب میکردند که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم
و آزرم از ایشان اعراض نمودی آیه آمد که وَاِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه
ابْتِغاءَ برای انتظار روزی که رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها از نزد پروردگار خود امید میداری آن را

فقل لهم پس بگو مر ایشان را قولا میسورا سخن نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان باسانی کشاده شدن
بر فقرا یا وعده ده ایشان را به نیکویی آورده اند که بعد از نزول آیه چون از آنحضرت
چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله وایاکم در اسباب نزول
آمده که سلمه بیهودیه گرویستند و مضمون این آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از موسی کلیم سخی تر است و سخاوت موسی علیه السلام آن بوده که سایل را رد
نکرده چیزی که ازو فاضل بوده یا بسخن خوش او را خشنود ساخت القصه از جهت
آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دختر که آمد که یا رسول الله مادر
من از شما پیرهنی می طلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیرهن بیرون کرد
بوی داد و خود برهنه بنشست بلال اقامت صلوة کشید و یاران منتظر خروج
حضرت بودند آنحضرت بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیه نازل شد که ولا تجعل یدک
و مساز دست خود را مغلولة الی عنقک بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی این بستن دست
کنایت است از امساک ولا تبسطها و مگشای دست خود را کل البسط همه کشادن بسط ید
عبارتست از اعطا و کل البسط اشارتست به اسراف یعنی اسراف مکن فتقعد که بنشینی
ملوما ملامت کرده شده محسورا درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا میفرماید
و طریق او که تقتیر و تبذیر است منع میکند در مجمع البحرین از ابن قوهی منقولست در معنی
این آمده وهی هذه قطعه سینداز سر ساکی دست در کردن که حصلی است که نهند
پیش اهل نهی مکن بجایت اسراف نیز چندان میل که هر چه هست ببخشی و کنی زدست عنان
که در میانه این هر دو راه جنانی تفاوتست که از آفتاب تا سها پس اختیار
وسط راست در جمیع امور و بدانکه خیر الامور اوسطها ان ربک بدرستی که
آفریدگار تو یبسط الرزق گشاده میکند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد و یقدر و تنگ
میسازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند و این بسط و قبض از محض حکمت است و کس
زهره اعتراض ندارد انه کان بدرستی که اوست بعباده بمصالح بندگان خبیرا بصیرا
دانا و بینا ولا تقتلوا و مکشید اولادکم فرزندان خود را خشیة املاق از ترس درویشی

نحن نرزقهم

نحن نرزقهم ما روزی میدهیم ایشان را وایاکم و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید و مفرا کشتگی
او جان و دهان نان دهیم ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان خطأ هست خطای کبیرا
بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع نوع بنی آدم ولا تقربوا الزنی و نزدیک مشوید
بزنا و کرد آن مگردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة هست عمل زشت وساء سبیلا و بد راهیست
در تعمیر زاهدی آورده که راه مغان و کبرانست ولا تقتلوا و مکشید النفس التی آن نفس را که
حرم الله حرام کرده است خدای قتل آنرا و آن اهل ایمان و ذمی و معاهدان
کشتن الا بالحق مگر بحکمی راستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد یا زنا بعد
احصان ومن قتل و هر که کشته شود مظلوما در حالی که ستم رسیده یعنی مستوجب قتل
نبود فقد جعلنا پس بدرستی که ما دادیم لولیه مر وارث او را که بعد از قتل متولی
امر اوست سلطانا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فلا یسرف
پس باید که اسراف نکند فی القتل در کشتن اگر قصاص برو لازم شده یعنی بعد از
قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی
وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود
که باید ولی غیر قاتل را نکشد انه بدرستی که ولی کان منصورا هست یاری داده شده
در قصاص بموجب امر او حکام ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن
تصرف مکنید الا بالتی مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هی احسن آن بهتر و نیکوترست
یعنی معامله کنید که اصل مایه برو باقی ماند و ربح آن بوصل معاش او شود و این معنی تا
التزام نمایید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بنهایت قوت یعنی ببلوغ رسد
و آثار رشد بروی ظاهر گردد واوفوا و وفا کنید بالعهد بعهدی که بسته است
خدای با شما از تکالیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر بسته اید ان العهد بدرستی که
صاحب پیمان کان مسئولا هست سؤال کرده شده یعنی آنرا از نقض آن و وفا
بدان خواهند پرسید سلمی رحمه الله فرموده که خدایرا عهدهاست بر جوارح
آدمی بملازمت آداب و بر نفس او باداء فرایض و بر دل بخوف و خشیت

و بر روح او باکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او باکه مشاهده ماسوی نکند و از هر چند
خواهند پرسید مرد تا کسی از عهده این عهد چون آید بیرون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمایید
کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون بپیمایید برای دیگری وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ به ترازوی راست
یا بکپان ذَٰلِكَ این تمام نمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است شما را از حیف
وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از حیث عاقبت وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست
ترا بِهِ عِلْمٌ بآن دانایی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو تا ندانی نگوی که دانستم
و تا ندیدی نگوی که دیدم تا نشنوی مگو که شنیدم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه در
معنی آیت فرموده که گواهی دروغ مده إِنَّ السَّمْعَ به درستی که گوش وَالْبَصَرَ و چشم
وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ هر یک از اینها كَانَ عَنْهُ باشد از فعل خود مَسْئُولًا پرسیده شده
یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال
کنند که چه شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و از دل پرسند که چه دانستی
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام خرامیدن متکبران چرا
إِنَّكَ به درستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را بپای [illegible] گستردن
وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین را
نتواند درید و با کوه همسری نتواند نمود او را تکبر و تبختر چرا باید کرد و بیت ز خاک
آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها
شمرده شده یعنی اوامر و نواهی که از آیه لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ تا اینجا که مذکور گشت
و آن یازده امر و چهارده نهی است و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اینها
در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی او یعنی آنچه منهی
عنه است از آن عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو مَكْرُوهًا ناپسندیده ذَٰلِكَ آنچه
مذکور شد از احکام مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ از آن چیزیست که وحی کرد رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو
مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناختن حق است لذاته و دانستن خیر للعمل به وَلَا تَجْعَلْ و فرا مگیر
مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید

اصل

اصل همه حکمتهاست و الله اول و منتهی و مختتم این اوامر و نهی فرموده از شرک و در اول منع کرده تا
بدان مترتب باشد هر گرد فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا و در آخر عقوبتی که بدان متفرع خواهد شد
در عقبی ایراد نموده که فَتُلْقَىٰ اگر شرک آری انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در
حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا در حالتی که
رانده باشی و دور مانده باشی از رحمت خدای بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که
میگفتند الملائکة بنات الله و میگوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِينَ به پسران
وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که
عادت شما بدان جاری شده که از دختران ننگ میدارید و پسران می خواهید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ به
درستی که شما میگویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافه ولد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را
تفضیل مینهید بر او که محبوب را بخود و مکروه را بوی نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که
گردانیدیم ما و مکرر ساختیم براهین خود را و دلایل فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا
تا دریابند و پند پذیرند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر
رمیدن و از حق دور شدن قُلْ بگوی ای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای یکی خدایان
دیگر كَمَا يَقُولُونَ چنانکه شمای مشرکان میگویید و حصص نسبت میخواهند یعنی چنانچه کافران
میگویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا بسوی خداوند عرش
یا مالک ملک راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه
[illegible] و نکوهش ایشان میفرستد اگر ایشان خدای بودندی با شریک
خدای بایستی که راه منازعت جستندی و عیب و عجز از خود نفی کردندی سُبْحَانَهُ
پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری
بزرگتر و در تیسیر نقل میکنند که یکی از اولاد خباب بن الارت رضی الله عنه گفت که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدا را جماعت
همراهان قوم شنیدند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک هم میگوید
آیه نازل شد که تُسَبِّحُ تسبیح میگوید لَهُ مر خدای را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ هفت آسمان وَالْأَرْضُ و زمین

ع

بکرو تسبیح

ومن فیهن وهرکه دران است از ملکه وجن وانس وان من شیء ونیست هیچ چیزی از مخلوقات
الا یسبح بحمده مگر تسبیح میکوید خدا را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان
وستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رحمه الله تفسیر نموده که تسبیح میکویند زندگان
از اهل زمین واسمان بزبان قال وباقی از ایشان بزبان حال یعنی دلالت میکنند
بامکان وحدوث خود بر صانع واجب قدیم واین تنزیه است ور از لوازم امکان
ولوازم حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند ولکن لا تفقهون ولکن شما ای مشرکان در نمی یابید
تسبیحهم تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح وعقلی صافی که بان فهم تسبیح ایشان توان کرد
نیست انه کان حلیما بدرستی که هست خدای حلیما بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما
غفورا آمرزنده مر انرا که تسبیح خدای ایمان آرد ودر حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی
قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میکویند اما انرا
نشنود وفهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود وفهم را قال نظم هر کس بحر
جنبی در خروش است ولی داند درین معنی که گوش است نه بلبل برگلش تسبیح خوانست
که هر خاری بتسبیحش زبانیست ودر فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آنست که
اشیا بلسان الحال گویند پس در ایراد ولکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد
در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگ بزبان قال ذکر
ملک متعال میگفت وبا ما خطابی کرد چون مخاطبه عارفان وسخنان ادا نمود که هر آدمی
آنرا در نیابد ودر بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی
که بان تسبیح وحمد حضرت خداوند ناطق است وبیان زبان عصا در دست حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح گفت وشهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء
اشارت بالسنه همین زبان خواهد بود وتتمه سخنان درین باب در جواهر التفسیر معطر
توان دید والتوفیق من الله الملک المعبود آورده اند که ابو جهل واحزاب او قصد آن
کردند که حضرت پیغمبر را صلوات الله وسلامه علیه بوقت قرائت قران ایذا کنند
حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید وآیه فرستاد که واذا قرأت القران وجو

محجوبی قرآن ۱۰

تو الی قرآن را جعلنا بینک میسازیم ومی آریم میان تو وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة ومیان آنکه نمیکروند
بان سرای حجابا پرده مستورا پوشیده از حس تا ترا نه بینند وآزار بتو نرسانند
گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بیرون آمد وخواست که بر آنحضرت زند او را در خانه ابوبکر نشان دادند
بیامد وحضرت آنجا نشسته بود وقرآن میخواند ام جمیل ابوبکر را گفت که صاحب تو مرا
هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابوبکر گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی
بگشاید پس فی جیدها حبل من مسد چیست او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را فرمود که از وی بپرس که درین خانه غیر از تو کسی را
می بیند ابوبکر گفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی را می بینی گفت با من
استهزا میکنی بخدای که نمی بینم بجز ابن ابی قحافه را پس بازگشت واین آیه
نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وجعلنا ومی
کنیم یعنی می آفرینیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا درنیابند
قرآن را وآن پوشش حایل شود میان دل ایشان وفهم قرآن وفی آذانهم ودر
نهیم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز است
از حیثیت لفظ ومعنی پس از برای منکران اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از
فهم معنی وادراک لفظ واذا ذکرت وچون یاد کنی ربک فی القرآن پروردگار خود را در قرآن
وحده یگانه ویکتا ولوا علی ادبارهم برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند
نفورا در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست
که آلهه ایشان را یاد کرده شود وذکر کنی نحن اعلم ما داناتریم بما یستمعون بآنچه ایشان میشنوند
قرآنرا به بسبب تحقیر وبرای آن از سخریه ومراد آنست که قرآنرا برای استهزا
وطعن می شنوند اذ یستمعون الیک وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو واذ هم نجوی وقتی که
ایشان راز گویند کا نند یعنی بنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحرست
وشعر ودر عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت که من نمیدانم که محمد چه میگوید

ابوسفیان گفت من بعضی سخنان وی را می‌دانم ابوجهل گفت مجنونست ابولهب گفت کاهن است
خواند و حویطب گفت شاعرست و شعر می‌سراید و این آیه در شان این جماعت است که اذ یقول
الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما ان تتبعون پیروی
نمیکنید و از پی نمیروید الا رجلا مسحورا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل
شده یا مسحور یعنی ساحر باشد چون مائی یعنی آدمی انظر کیف بنگر که چگونه ضربوا لک الامثال
زدند برای تو مثلها و تمثیل و توصیف کردند بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فضلوا
پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فلا یستطیعون سبیلا پس نمی توانند یافتن راهی بسوی
رشد و صواب یا راهی یابند بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد ملک در کار خود گم
شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر
میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقلست
وقالوا و گفتند منکران که منکر بعث اند ائذا کنا آیا آنگاه که شویم ما بعد از مرگ بمرور
زمان عظاما استخوانها ورفاتا و خاکها خرد ریزه شده ائنا لمبعوثون آیا برانگیخته شدگان
شویم خلقا جدیدا آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون
شود قل کونوا بگو گردید شما از مثل است یعنی اگر فی المثل گردید بعد خود حجارة سنگ
او حدیدا یا آهن او خلقا مما یکبر یا آفریده از آنچه بزرگ است و وقعی دارد فی صدورکم در
سینهای شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات بعید است البته حق سبحانه
شما را بمیراند و زنده کرداند فسیقولون پس زود باشد که گویند من یعیدنا که باز
ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قل الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را اول مرة اول
بار که خاک بودید پس اگر خاک را حیات تواند دادن در بدایت هم خاک را زنده
تواند ساختن در نهایت فسینغضون پس زود بود که حرکت دهند الیک رؤسهم بجانب تو
سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر جنباند جنبانند ایشان از روی انکار و
سر خود بجنبانند و یقولون و گویند متی هو کی خواهد بود این بعث و حشر قل بگو
عسی ان یکون شاید که باشد قریبا نزدیک هرچه آینده است او را نزدیک توان گفت

وبعث شما واقع خواهد شد یوم یدعوکم روزی که بخواند شما را خدای برای ...
اسرافیل در نفخه اخیره بحیث قیام از قبور فتستجیبون پس شما اجابت کنید خدا را
بحمده در حالتی که قائل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آیند
خاک از سرها افشانند و میگویند سبحانک اللهم وبحمدک و در تفسیر بصایر بحمده را
بمعنی امر داشته چنانچه در آیت فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیه چنین بود که خدای
شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وتظنون و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود
ان لبثتم درنگ کردید الا قلیلا مگر اندکی یا چون آخرت را ببینند زندگی خود را در
دنیا اندک شمرند نسبت بآن پس باید که خردمند آگاه نیز حیات دنیا را در جنب
زندگی عقبی اندک شمرد و آن اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن
روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند نظم هر چه توانی که بعقبی خری
بکن ورنه حسرت بری. کسی گوی دولت ز دنیا برد. که با خود نصیبی بعقبی برد. آورده اند که
مشرکان مکه در ابتدا اصحاب را قولا و فعلا تقصیر میکردند مومنان صورت حال بموقف
حضرت رسالت پناه رسانیدند بجدال وقتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا حق سبحانه درباره ایشان هیچ نفرموده آیه آمد که
وقل لعبادی و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران یقولوا التی بگویند آن کلمه را
هی احسن که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که
یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی فاروق را دشنام داد او نیز خواست که در مقابلش
شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است
یا امر معروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را بد
به نیکوی یاد کنی و اگر یکی درشتی کند در برابر او نرمی سخن گوید ان الشیطان بدرستی که دیو ینزغ
بینهم دشمنی می افگند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی با زاید و درشتی موجب
ستیزه و عناد گردد و آن صورت یا زیاد فساد گردد ان الشیطان کان بدرستی که شیطان
هست للانسان مر آدمی را عدوا مبینا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و جز ...

گفتند شد رَبُّکُمْ پروردگار شما أَعْلَمُ بِکُمْ داناترست بحال شما بقولی مخاطب مومنانند ایشان را
میگوید إِنْ یَشَأْ یَرْحَمْکُمْ اگر خواهد خدای ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِنْ یَشَأْ یا اگر خواهد
یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته‌اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب
نماید باضلال یا اقامت بر کفر و بقولی خطاب با کافرانست یعنی بباید که اگر خواهد
ببخشد بر شما و عذاب دنیا را در تاخیر افگند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت
متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاکَ و نفرستادیم
ترا که محمدی عَلَیْهِمْ بر کافران وَکِیلًا نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا پاینده
اینها ترا ضامن شوی و اگر خطاب با مومنانست یعنی آیه این باشد که نفرستادیم ترا
بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان که
وَرَبُّکَ أَعْلَمُ و آفریدگار تو داناترست بِمَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بکسی که در آسمان و زمین است
یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان عز و جل نگذارد و در انوار آمده که قریش استبعاد
میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند حالیست و گفتند
حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم
برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و هر آینه که ما افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِیِّینَ بعضی پیغمبران را
عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال
و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را صلی الله علیه و سلم
بمعراج و رویت و شفاعت وَآتَیْنَا دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب زبور پس
شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سورتست که در وی
احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظه و صفت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و ستایش امت اوست و ذکر زبور
تنبیه است بر تفضیل آنحضرت چه در آنجا مسطورست که او خاتم الانبیاست و امت او خیر امم
و در آیه وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ اشارتی بدین معنی است قطعه ای وصف تو در کتاب
موسی * وی نعت تو در زبور داود * مقصود تویی ز آفرینش * باقی بطفیل تست موجود

آورده‌اند که قریش

آورده‌اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیه فرستاد
که قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ بگوی ای محمد با کافران که بخوانید آنها را که گمان بردید که ایشان
خدایانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند فَلَا یَمْلِکُونَ پس ایشان نتوانند
کَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنْکُمْ از شما وَلَا تَحْوِیلًا و نمی توانند تحویل دادن آن بلا
بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده‌اند که بنو ملیح ملایکه و خزاعه جن را می پرستیدند
جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر بماندند و آیه آمد که أُولَٰئِکَ آن گروه
از ملایکه و جن الَّذِینَ یَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند یَبْتَغُونَ ایشان
می جویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت
و عبادت بحضرت او أَیُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام که نزدیکتر اند بمنزلت و مکانت یعنی آنانکه
مقربان درگاه اند از ملایکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب بطریق
اولی که روی توجه بآنحضرت آرد مخلص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود حق اند وَیَرْجُونَ
رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را وَیَخَافُونَ عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ
بدرستی که عذاب آفریدگار تو کَانَ هست مَحْذُورًا سزاوار آنکه از وی حذر کنند و چون
معلوم شد که اهل ایمان در بیم و امید اند همچو سایر بندگان پس چگونه ایشان را
پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْیَةٍ و نیست هیچ دهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِکُوهَا هلاک
کننده آنیم بمرگ و فنا قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آنیم
بقتل و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِیدًا عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالحند بموت و اگر کافر
و فاسقند بعذاب کَانَ ذَٰلِکَ هست این حکم فِی الْکِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده
آورده‌اند که قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم معجزها طلب میکردند از آنجمله
آنکه کوه صفا را زر خالص سازی و جبال مکه را دور کنی تا زمین کشاده و صالح زراعت
پدید آید و جویها روان کنی تا باغ و بوستان سازند حق تعالی این آیه ایشان نمود
و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمی دارد ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه
قریش را إِلَّا أَنْ کَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا بآیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ

پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب
کردند و مایشان را مستاصل گردانیدیم پس اگر اینها آن است که میطلبند از معجزات
بظهور آریم و مبدا تکذیب ایشان بخواهند کردید و عذاب استیصال بدیشان فرستاد
و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نکنیم چه از نسل ایشان مومنان
بیرون خواهیم آورد وآتینا و بدادیم ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه یا فراخ ایشان
مبصرة پیدا و هویدا یعنی از جمله اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از
صالح معجزه طلب کردند و حق تعالی ایشان را از سنگ ناقه بیرون آورد فظلموا بها پس
کافر شدند بها بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند وما نرسل و نمی فرستیم
بالآیات معجزات مقترحه را الا تخویفا مگر برای ترسانیدن و حذر کردن از عذاب استیصال
پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند واذ قلنا لک و یاد
کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یعنی خدا
احاط بالناس فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد ایشان را و قریش را اخبر بلفظ ماضی
جهت تحقق وقوع است وما جعلنا و نگردانیدیم الرؤیا التی آن خواب را که بتو نمودیم
الا فتنة للناس مگر فتنه آدمیان یعنی آزمایش ایشان مراد رویای عام حدیبیه است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف
نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه فرموده شدند و در آن سال عمره میسر نشده
و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنهٔ آینده بظهور رسد و قومی از علما
درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که
این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنهٔ
آدمیان شد آن بود که حضرت صلوات الله و سلامه علیه در واقعه دید که قومی از بنی
امیه بر منبر او دویدند و آنجا بر می جستند همچو بوزینه آن فتنه بود که در ایام حکومت
ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب
معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام

مرتد شدند

مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مومنان تصدیق فرمودند
والشجرة الملعونة و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن مگر برای فتنه مردمان
آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند
ابوجهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید که از دوزخ درخت
میروید این نهایت عجب است و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش بر میگرفتند
که قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند که اگر آتش در درخت و نبات
نشد چه عجب که درخت از آتش بروید یا قادری که بر و بال سمندر را در آتش از احراق
محافظت میکند و حشای شترمرغ را وقت فرو بردن جمرات از سوختن نگاه میدارد
تواناست بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده
آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان است یا ملعونه بمعنی مکروهه و مستوحشه باشد چون طعام
ملعون ای منافر مکروهه و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابوجهل یا حکم بن عاص که پدر
مروان است و ابن الحمد گفته که آن شجره یهود اند ونخوفهم و می ترسانیم کافران را بانواع تخویف
چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را الا طغیانا
کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی کفر و انکاری و ستیزه از حد تجاوز شده و چون این تکبر
ایشان نتیجه و سوابق ابلیس است اشکال روی مقابل این آیه جز داد واذ قلنا و یاد
کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجده کنید لآدم مر آدم را بجهت تعظیم فسجدوا
پس سجده کردند مر ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده
نکردی قال ءاسجد گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لمن خلقت مر آنکس را که آفریدی طینا از گل پس
خدای برو لعنت کرد و از درگاه خویش براند قال گفت ابلیس دیگر باره ارأیتک خبر ده مرا که
هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی و فضل دادی او را علی بر من چرا فضل دادی و او
از خاک است و من از آتش لئن اخرتن اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی الی
یوم القیمة تا روز قیامت لاحتنکن هر آینه از بیخ بر کنم ذریته فرزندان او را باغوا و جنات
کنم که بعذاب مستاصل شوند الا قلیلا مگر اندکی که نتوانم ایشان را اغوا کردن بسبب عصمت

وجهاتست تو قال اذهب گفت خدای مر او را که برو امر اهانت است و الحاد یعنی اول برانند
از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود برو فمن تبعک پس هر کس که ترا متابعت کند و فرمان
ترا برد منهم از ذریت آدم فان جهنم پس بدرستی که دوزخ جزاؤکم پاداش شماست
یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است می طلب ... یعنی ترا و پیروان ترا
جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذاب بر دوام واستفزز و از جای بجنبان و بلغزان
من استطعت هر که را توانی لغزانیدن منهم از ایشان بصوتک بآواز خود یعنی خواندن بفساد
و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهد رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان برآید آواز شیطان است واجلب
علیهم و برانگیز بر ایشان بخیلک و رجلک سواران و پیادگان خود را یعنی هر که بتوانی که بمعاونت
تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط ایشان وشارکهم و شرکت کن با ایشان
فی الاموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف نمایند
والاولاد و در فرزندان شریک شو تا از زنا حاصل شوند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال
آن تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت بتان
یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد شیطان
ایشان را الا غرورا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید ان عبادی بدرستی که
بندگان خالص من که بحکم هولاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند لیس لک نیست ترا
علیهم بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی هیچکس را توانایی فریفتن بندگان
مرا امام قشیری رحمه الله فرموده که بنده حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار
قدس سره فرموده بیت چو تو در بند هر چیزی خدا را بنده چون باشی که تو در بند
هر چیزی که هستی بنده آنی وکفی بربک و بسنده است پروردگار تو وکیلا نگهدارنده بندگان
خود را از اضلال ابلیس ربکم پروردگار شما الذی آنست که بقدرت کامله
یزجی میراند و روان میگرداند لکم الفلک برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا
بجویید من فضله از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا انه کم

انه کان

بآن احتیاج افتد یعنی عبور در دریا بدست نیاید انه کان بدرستی که او هست بکم رحیما
بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میگرداند و اسباب باحتیاج شما میسازند
واذا مسکم الضر و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فی البحر در دریا ضل
گم شود و برود از خاطرهای شما من تدعون هر که او را میخوانید و می پرستید الا ایاه مگر
آنکه خداوند است یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمیخوانید و بجا استعانت از حضرت
او میخواهید فلما نجیکم پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید
الی البر بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید
وکان الانسان و هست آدمی کفورا بسیار ناسپاس مر نعمت خدا و غیر خود را افامنتم آیا
ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را
جانب البر بکناره از زمین یعنی آنکه قادرست بر آنکه شما را در آب فرو برد توانا است
بر آنکه در خاک پنهان کند او یرسل علیکم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی که سنگ بر شما افکند
یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود وکیلا
نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند ام امنتم آیا ایمن شدید ان یعیدکم از آنکه باز
گرداند شما را او فیه در دریا تارة اخری بار دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند
تا دیگر بار در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس فرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد یعنی
که برانگیزاند و کشتی را بشکند فیغرقکم پس غرق گرداند شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناشکری
و ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید شما لکم برای خویش علینا بر ما به بآن
غرق کردن تبیعا از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد
کرمنا و هر آینه بزرگوار و گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را و حملناهم و برداشتیم
ایشان را یعنی سوار کردیم فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر و در دریا بکشتیها
ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی
دادیم ایشان را علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تفضیلا افزونی دادنی ع
علما را در تکریم انسان و در تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین ترجمه بطول انجامد

اکتفا میرود وصاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسم است جسمانی
وروحانی جسمانی تمام است ترابیت از مومن وکافر وآن تخمیر طینت انسانست بیدین
وتصویر در رحم وحسن صورت وآن مزاج قریب باعتدال وراستی قامت واخذ
بیدین واکل بانامل وتزیین بملابس گوناگون وتمیز بعقل وانعام نطق واشارت
وخط وراه یافتن باسباب معیشت وتمکن از حرف وصناعات وروحانی دو قسم است
عامه وخاصه اما آنچه عام است مومن وکافر دران شریک اند چون نفخ روح در ایشان
واخراج از صلب آدم علیه السلام واسماع قول الست بربکم والطاق بجواب بلی
وعهد ربوبیت وزایا شدن بر فطرت وارسال رسل بدیشان وانزال کتب برای
ایشان وترغیب بمثوبات جنانی وتخویف از عقوبات نیرانی واظهار آثار قدرت ودلایل
معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا واولیا ومومنان را
بدین گرامی ساخته از نبوت ورسالت وولایت وهدایت وایمان واسلام
وارشاد واکمال واخلاق وآداب وسیر الی الله وفی الله وبالله وعبور بر مقامات
وترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی وفنا از انانیت وبقا بهویت و
کرامتی که در حق حضرت سید محمد بن کعب گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از ایشانست نظم ای شرف دودهٔ آدم توی
دیدهٔ عالم توی * گیتی درین خانه گر خیل تو نیست * کیست برین خوان که طفیل تو نیست * در
حقایق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت وتوحید وبرداشتیم ایشانرا
در بر نفس وبحر قلب وگفته اند آنست که ظهور داد از نعوت وصفات وبجا آنچه
مستورست از حقایق ذات در ما وعلامات کاشفی مذکورست که بر عالم اجسام
وبحر عالم ارواح وبرداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست از جسد وروح وروزی دادیم
ایشانرا از طیبات علوم ومعارف وتفضیل ارزانی داشتیم بر بسیار مخلوقات
بآنکه ایشانرا بجمیع ایشان بنا ساختیم وهستی حیث ملایکه اند یا خواص ایشان
وعلما را در تفضیل ملک وبشر مباحث دور ودراز است اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنند

آنست که رسل

آنست که رسل بنی آدم فاضل تر اند از رسل ملایکه ورسل ملایکه افضل اند از اولیای بنی آدم
واولیای بنی آدم بهتر اند از اولیای ملایکه وصلحای اهل ایمان افضل است بر
عوام ملایکه وعوام ملایکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری رحمه الله فرموده
که مراد از بنی آدم مومنان اند چه کافر را نصیب ومن یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ
بهره نیست وتکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشانرا بتوفیق مجاهدت بیاراست وباطن
ایشانرا بتحقیق مشاهدت منور ساخت چنانچه کافه مومنانرا تکریم ارزانی داشته
امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بتکریم خاص اختصاص داده از جمله بشارت
رضا که رضی الله عنهم ورضوا عنه است درجه محبت که یحبهم ویحبونه وتشریف ذکر فاذکرونی
اذکرکم وعلی الجمله این آیه دلیل فضیلت وجامعیت انسانست که از همه مخلوقات سر آیت
معانی جمعیت اجناس صفت الهی همه اوست وبس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق
سمات فهم توان فرمود نظم آمد آیینه جمله کون ولی * همچو آیینه آن نکرد جلی
نمود و اندرو بوجه کمال * صورت ذو الجلال والافضال * زانکه بود این تفرق عدد
مانع از سر جمعی احدی * گشت آدم جلای این مرآت * شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهری گشت کلی وجامع * سر ذات وصفات از ولامع * شد تفاصیل کون را مجمل
بر مثال تعین اول * بود این دایره مکمل شد * آخرین نقطه عین اول شد * یوم
ندعوا یاد کن روزی را که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان
یعنی نبی که بایشان مبعوث کرده چنانچه گویند یا امت موسی ویا امت عیسی یا
بکتابی که برایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن ویا اهل الانجیل
یا مقدمی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند یا حنفی یا شافعی
یا بدین وملت خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی ویا مجوسی وگفته اند که امام جمع
ام است خلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی واظهار شرف امام حسن
وحسین یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند ودر لباب از مرتضی علی کرم الله وجهه
نقل میکند که در آن روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان وکتاب منزل

برایشان وسنت بغیر ایشان تولی آنست که متعلق انساب بریده گردد و نسبت اعمال باقی
پس هر گروهی را کتاب عمل ایشان خواسته شود و گویند یا صاحب کتاب کذا فمن
اوتی پس هر که را داده شود کتابه بیمینه نوشته عمل او بدست راست او فاولئک پس
آن گروه یقرءون کتابهم بخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبت بعد از
نوبت چه در ان نامه عملهای نیکو بینند ولا یظلمون و ستم کرده نشوند در مزد خود فتیلا
مقدار فتیله از وسخ که بین الاصبعین باشد یعنی مقصور نباشد در پاداش
ایشان بکمتر چیزی و این دلالت دارد بر آنکه هر که را نامه بدست چپ دهند
از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند ومن کان و هر که هست فی هذه در این
دنیا اعمی نابینا یعنی دلش راه صواب نبیند فهو فی الآخرة پس او در آخرت اعمی
نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد واضل سبیلا و گمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال
استعداد او و عدم فرصت محققان گفته اند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت
نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که از اینجا روی توبه نبیند آنجا جمال مغفرت مشاهده
نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال ما را
بت پرستی بگذاری و زمین طایف ما که آرامگاه ماست چون حرم مکه محترم
محرم گردانی و ما را از نماز و رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند چرا چنین
کردی بگو که خدای من مرا چنین فرموده است آیه آمد که وان کادوا و بدرستی که خواستند
لیفتنونک که بگردانند ترا عن الذی اوحینا الیک از چیزی که وحی کردیم بتو لتفتری
تا افترا کنی و بربندی علینا غیره بر ما غیر آنچه وحی کرده ام یعنی بگویی که خدا مرا فرموده
واذا لاتخذوک و آنگاه که چنین کنی فرا گیرند ترا خلیلا دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت
گفتند که نمی گذاریم ترا که اسلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگرچه
بر انگشت باشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از غایت شوق که بطواف داشت
در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این را کاره‌ام
این آیه فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند

ولولا ان ثبتناک

ولولا ان ثبتناک و اگر نه آنست که ترا ثابت داشتیم براستی مدد و عصمت خود لقد کدت ترکن
هر آینه نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی آن آرزوی ایشان شیئا قلیلا میل کردنی
اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نشد بلکه میگویند یعنی اینست
که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت قدم نکرده بودیم اما عصمت ما ترا دریافت
و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این اشعر بحیثیت آنکه بمیل نزدیک نشد
پس میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که آنحضرت معصوم بود اما برای تخویف
است تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیه آمد اذا لاذقناک آنگاه میل میکردی هر آینه
می چشانیدیم ترا ضعف الحیوة زیادت عذاب زندگی در دنیا وضعف الممات و عذاب مرگ یعنی
در آخرت ثم لا تجد پس نمی یابی لک برای خود علینا بر دفع عذاب ما نصیرا
یاریگر بسبب او ازان بازرهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت
فرمود که اللهم لاتکلنی الی نفسی طرفة عین خدایا بمهر خود دار ما را دمی با نفس ما
مگذار ما را امام ثعلبی آورده که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای
ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بحدی افراط نمایند که آنحضرت را
ضرورت بیرون باید رفت این آیه نازل شد که وان کادوا و بدرستی که خواستند
اهل مکه لیستفزونک تا ترا بلغزانند بدشمنیها من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون
کنند از ان واذا لا یلبثون و آنگاه چنان شود درنگ نکنند خلفک پس از رفتن تو الا قلیلا مگر
زمانی اندک و همچنان بود که بعد از هجرت زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند
و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم
مقام انبیای پیشین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که
بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرمود این آیه فرود
آمد که یهود میخواهند ترا از زمین یثرب دور گردانند و اگر چنین باشد ایشان از پس تو
چنان نپایند آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل
و اجلا معذب شدند پس بر این قول این آیه مدنی باشد و بقول اول مکی پس

مفرمایید که سنت نهادیم ما سنة من قد ارسلنا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قبلک
پیش از تو من رسلنا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امت است به تکذیب پیغمبران
ولا تجد و نیابی تو لسنتنا تحویلا سنت ما را تغییر و تبدیلی اقم الصلوة بپای دار یعنی نماز را
لدلوک الشمس بعد از زوال آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است
و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن است و قرآن الفجر و بپای دار یعنی نماز
بامداد و را نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن در و فرض است ان قرآن الفجر
هر آینه که نماز بامداد کان مشهودا هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل
و نهار فرشتگان شب او را مشاهده می کنند و در آخر دیوان اعمال شب ثبت
می نمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو می کنند
و من اللیل و بعضی از شب فتهجد به پس بیدار شو به قرآن یعنی نماز نافلة لک زیادتی
تراست بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوصه بتو عسی ان یبعثک ربک شاید
و البته حتم بود که بیدارد خدای تو ترا مقاما محمودا در مقامی پسندیده یعنی مقام که قایم دارد
ستوده باشد ستایش همه بندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت
رسالت را صلی الله علیه و سلم در آن مقام ستایش کند خلق اولین و آخرین
و او بر همه مشرف و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه و تعالی برانگیزد محمد را بر عرش
نشاند و در لباب از عمر نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تفسیر مقام
محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث
اینست که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و معنی را اهمال می نمایند و میگویند که عندیت
در آن آیت که ان الذین عند ربک یعنی مراد مکانت است نه مکان و منزلت نه
منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی است که مماس
او شود یا مکان او گردد حلک اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش
بود چه از لا و ابدا قایم بذات خود است پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه و سلم
بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش

کرم و نظم

کریم و تعظیم آن حضرت است و در عین المعانی آورده که مقام محمود مقامی است از عرش
که پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بدو گرامی کنند و قولی آنست که مقام محمود آنجاست که
لوای حمد بدست آنحضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم و خواه غیر او الا که
در تحت لوای او باشند بیت همین زیر لوای دولتش با ایم و بس آدم و من دونه
تحت لوای مصطفی است صاحب فتوحات آورده که مقام محمود مقامی است مرجع
جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است به مقامات و آن خاصه حضرت محمد است
صلی الله علیه و سلم و باب شفاعت در آن مقام گشاده می شود و در بحر الحقایق فرموده
که محمود الله است بیت ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمد و مقامات محمود
و قل رب و بگوی پروردگار من ادخلنی در آر مرا در قبر مدخل صدق در آوردن پسندیده
یعنی پسندیده است و اخرجنی و بیرون آر مرا از و مخرج صدق بیرون آوردن ستوده یا مرا
با در آر مرا بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر مکه بجهت فتح و بیرون آر
از موت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت و اجعل لی و بده مرا من لدنک از
نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و قل جاء الحق و بگو
آمد حق یعنی دین اسلام و زهق الباطل و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآن است
و باطل شیطان هرگاه قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد مصراع دیو بگریزد از آن قوم
که قرآن خوانند ان الباطل هر آینه که باطل کان زهوقا هست نیست شده و ناچیز گشته
امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدای بود و باطل آنکه برای غیر او باشد
صاحب تاویلات برآنست که حق وجود ثابت واجب است عز شانه که ازلی و ابدیست
و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال است و چون اشعه لمعات وجود
حقانی ظاهر گردد وجود موهوم حلکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم
همه هرچه هستند از آن کمترند که با هستیش نام هستی برند چو سلطان عزت علم
برکشد جهان سر بجیب عدم درکشد و ننزل و فرو میفرستیم بتو من القرآن از قرآن
ما هو آن چیزی که شفاء شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست

سوی حنین یا در آر در بهشت
و بیرون آر از دنیا یا از

مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از
مرضهای صوری و معنوی و قالبی و قلبی وَرَحْمَةٌ و رحمت و بخشایش است لِلْمُؤْمِنِينَ
مر مومنان را که بدو نفع می گیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید مر آن ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا
مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب می کنند و بدو نمی گروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام
کنیم ما عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی بصحت و توانگری أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است
که چون خدای نعمت دهد او را با نزال کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر
و باطن اعراض کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و نفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق
حق بیرون رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد
ناامید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی
اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو که هر کسی يَعْمَلُ
عمل میکند عَلَى شَاكِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت
یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مومن در سرا سپاس داری و در ضرا
شکیبایی می نماید و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا
مقدار قوت و اطاعت و معنی همه راجع است بر آنکه هر کس آن کند که ازو سزد مصراع
هر کسی آن کند کزو شاید از شبلی پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارتر است
فرمود که کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیه از رجا چه چیز است گفت از بنده
جفا و خطا و آنچه از لئیمی او شاید و از خدا وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد بیت
از من کنه آید و من آن ایم وز تو کرم آید و تو آنی فَرَبُّكُمْ پس پروردگار شما أَعْلَمُ
داناترست بِمَنْ هُوَ بآنکسی که او أَهْدَى سَبِيلًا راه یافته تر است بمطلوب نزدیکتر از جهت ع
دین و مذهب آورده اند که جمعی از عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن
ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
استفسار نمایند چون بایشان ملاقات کرد احوال باز گفتند یهود متعجب شده
گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و از سخنان ما

بجز احوال آن

انچه احوال آن نبی استعلام نتوان کرد شما بجهت آزمایش ازو بپرسید که طواف شرق
و غرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شده اند چگونه است و روح چیست
اگر هر سه این سوال را جواب دهد یا هیچکدام را جواب نه دهد بدانید که پیغمبر نیست و اگر
دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلس ساخته و از
حضرت سوال فرمودند آن دو سوال را جواب آمد و در قصه روح این آیه نازل شد
که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده است
قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات که بامر کن کائن شده بی ماده
و از آنچه است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق سبحانه کسی بدو دانا نیست
وَمَا أُوتِيتُمْ و داده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی بنسبت با علم خدای
شیخ ابو مدین مغربی فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست
ملک عاریتی است نزدیک ما و بسیاری از آن نرسیده ایم ملک ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را
دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آنچیزی را که
از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو یعنی از سینه ها و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس
نیابی تو لَكَ برای خود بِهِ بآن یعنی بنابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی
که آنرا استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
آنرا باقی میگذارد و محو نمی کند إِنَّ فَضْلَهُ بدرستی که فضل او كَانَ هست عَلَيْكَ كَبِيرًا
بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران کرده اند و لوای حمد و مقام
محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان است تو باقی میگذارد قُلْ
بگو ای محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ اگر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو مبعوث بدیشانی
و اتفاق کنند عَلَى أَنْ يَأْتُوا برآنکه بیایند بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند
مثل آنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب
لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند او را در صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرب هستند
این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمده و گفته لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل

این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگر
باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که
گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَذَا الْقُرْآنِ
درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار
و فکر جنت و نار و امثال آن فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند
إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را کرامی رحمن است آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی
دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلده ما تنگ عیش تر و کم آب تر
نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید
و جویها چون انهار شام و عراق ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه را
بر صدق تو تقریر سنتد و ترا کوشکها از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی
و بگوی تا آسمان ترا بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او الخ و شویم و امثال این سخنان
از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان باز مثل این آیتها
در خواستند و عبدالله بن امیه مخزومی گفت ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی و بر
آسمان بروی و من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم
که تو پیغمبری و با وجود اگر اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد
و حق سبحانه این آیه فرستاد وَقَالُوا و گفتند متعنتان قریش لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ تصدیق
نکنیم مر ترا حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین يَنْبُوعًا چشمه
پرآب که هرگز کمی نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما
و انگور یعنی مشتمل بر این درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان گردانی جویهای آب را
خِلَالَهَا در میانه آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا وقتی که بیفکنی
آسمان را كَمَا زَعَمْتَ چنانکه گمان بردی و وعده کردی که او اسقط علیهم کسفا من السماء
عَلَيْنَا بر سر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدای را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را
قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان بانامی یا یاری ایشان ترا گواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ

لک بیت

لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ خانه از زر که در آنجا نشینی أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ یا بروی بر آسمان
وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر آمدن ترا بر آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ تا وقتی که فرود آری
عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ
رَبِّي بگو پاکست پروردگار من از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت
شریک وی سازند و شما آنچه از من مطلبید که بجز وی کسی بر آن قادر نیست
ع هَلْ كُنْتُ ایا هستم من إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَسُولًا فرستاده شده همچو سایر رسولان و ا
برای قوم خود ظاهر نکرده اند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات
بارادت و قدرت حق است نه باختیار روشنست ایشان این جوابی بود مر سخنان
این نزاع مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی و لو نزلنا
علیک کتابا فی قرطاس و قوله و لو انزلنا ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء
وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آورند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى
وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند
أَبَعَثَ اللَّهُ ایا برانگیخت خدای بَشَرًا رَسُولًا آدمی را رسول یعنی این سخن منع کرد ایشان را
از ایمان که بشریه مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیراکه تجانس
موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید
تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته
باید و بشر نشاید حق سبحانه رد شبهه ایشان را میفرماید که قُلْ لَوْ كَانَ بگو اگر بودندی
بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین مَلَائِكَةٌ فرشتگان که مانند آدمی يَمْشُونَ میرفتندی
بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ در حالتی که مقیم بودندی آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ
هر آینه میفرستادیم برایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از
جنس ایشان بر ایشان میفرستادیم تا باهم مجتمع می توانستندی شد و از وی تلقی
توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرطست و چون سکنه زمین
آدمیانند پس رسول ایشان آدمی باید منسوب او بشر فرمود خود را اشکم

نصف

تا بجنس آیند و گرد مذکم زانکه جنسیت علت جاذبست جاذبش جنس است هر جا طالبیست
در لباب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیه آمد که قل کفی بالله بگو خدا
بسنده است شهیدا گواه بینی و بینکم میان من و شما شهادت اظهار معجزه است بر دست
آنحضرت هر معجزه بزبان حال ناطق است بانکه رسول اوست پس گواهی معجزه جاری
جاری مجری حق است بر صدق دعوی او انه کان بعباده بدرستی که خدای هست به بندگان
خود خبیرا داناکه احوال پوشیده ایشان را میداند بصیرا بینا که اعمال آشکارای ایشان
می بیند ومن یهد الله و هر که را راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد
فهو المهتد پس او راه یافته است ومن یضلل و هر که را گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او
و فرو گذارد فلن تجد لهم پس نیابی تو مر ایشان را اولیاء دوستان که نصرت کنند ایشان را
من دونه بجز خدای ونحشرهم و حشر کنیم ایشان را یوم القیامه روز رستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان
در صحیحین از روایت انس بن مالک وارد است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آن کسی که ایشان را می برد قادر
ایشان قادر است که ببرد بر رویهای ایشان اما آنست که ایشان پرهیز می کنند
بر رویهای خود از هر پلیدی و خواری عمیا و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نبینند
آنچه چشم ایشان بدو روشن گردد چه در دنیا مشاهده نکرده آیات قدرت را و میدیدند
وبکما و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که در دنیا سخن حق نگفتند
وصما و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع
سخن حق نمی کنند مأواهم جهنم جای ایشان دوزخ است کلما خبت هرگاه که ساکن
شوند زبانه آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا از سوختن هیمه زدناهم بیفزاییم ما
برای ایشان سعیرا آتش سوزان یا برافروزیم آتش را یا بگه جلود و لحوم ایشان که
تبدیل کنیم ما باز آتش در ایشان بجد ذلک آن عذاب جزاؤهم پاداش ایشان است
بأنهم کفروا بسبب آنکه ایشان کفر ورزیدند بآیاتنا بدلائل ما و اصحه بر صدق پیغمبر که
معجزات اوست یا بآیات قرآن وقالوا و گفتند ائذا کنا عظاما آیا آنوقت که گردیم

استخوان

استخوان ورفاتا و خاکهای ریزه شده ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان باشیم خلقا جدیدا
آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی چند بار ردّ حجت شوند
و تا آن گوشت و پوست ایشان را تازه سازند تا عذاب کشند اولم یروا آیا نمی بینند
و نمی دانند ان الله الذی آنرا که آن خدای که بقدرت خلق السموات والارض بیافرید آسمانها
و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده قادر تواناست علی ان یخلق بر آنکه بیافرید
مثلهم مانند ایشان را دیگر باره مثل تعبیر از نفس شی کنند چنانکه مثلک لا یفعل کذا ای انت
پس معلوم باید که اگر چه از چیزی چیزی آفریده قادرست که باز آفرینش تو آفریده گنه را
باز آورد وجعل لهم و بدرستی که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان اجلا مدتی که
لا ریب فیه نیست هیچ شکی میت در آن و آن زمان مرگ است یا بجهت اعاده ایشان اجلی
نهاده که قیامت است فابی الظالمون پس سرباز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود
وضوح حق الا کفورا مگر انکار حشر و بعث را قل بگوای محمد کافران را لو انتم تملکون
اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خزائن رحمة ربی خزینهای روزی پروردگار
که مخلوقان میدهد اذا لامسکتم آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خشیة الانفاق از ترس
درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آدمیان
مالک خزاین نعم ربانی شود هر آینه جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود بجهت
آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید
و خدای در جود خود از این دو چیز منزه است وکان الانسان و هست آدمی قتورا
بخیل و جمع کننده ولقد آتینا موسی و بدرستی که ما دادیم موسی را تسع آیات بینات
روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنوات و طوفان و جراد
و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر
و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده
از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث
صفوان آمده که دو یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تسع آیات

ع

پرسیدند آنحضرت جواب داد که شرک میارید و خون ناحق مکنید و از زنا و سرقه
و اکل ربا و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از
آیات احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در خبر فرموده که خاصه شما که
یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در مگذرید فَسْئَلْ بَنِیٓ اِسْرَآءِیْلَ پس بپرس ای محمد از
بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان
ظاهر گردد یا سوال کن از یهود اِذْ جَآءَهُمْ آنچه چون آمد موسی بدیشان که چگونه است میان وی
و فرعون فَقَالَ لَهٗ فِرْعَوْنُ پس گفت موسی را فرعون اِنِّیْ لَاَظُنُّکَ یٰمُوْسٰی بدرستی که گمان میبرم
ترا ای موسی مَسْحُوْرًا جادو کرده و عقل تو مختلط شده قَالَ گفت موسی
لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته در دل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که نفرستاده مَآ اَنْزَلَ هٰٓؤُلَآءِ
این آیات نه گانه را اِلَّا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمین بَصَآئِرَ آیتهای روشن
که هر یک دلیل است بر نبوت من وَاِنِّیْ لَاَظُنُّکَ یٰفِرْعَوْنُ بدرستی که من میدانم ترا ای فرعون مَثْبُوْرًا
هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَاَرَادَ پس خواست فرعون اَنْ یَّسْتَفِزَّهُمْ که برکند
و دور کند موسی و قوم او را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین مصر فَاَغْرَقْنٰهُ پس غرق کردیم او را
وَمَنْ مَّعَهٗ جَمِیْعًا و هر که با او بود بتمامی وَّقُلْنَا مِنْۢ بَعْدِهٖ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِیٓ اِسْرَآءِیْلَ فرزند
یعقوب را که اسْکُنُوا الْاَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را می خواستند که
بیرون کنند فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْاٰخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود
جِئْنَا بِکُمْ بیاریم ایشان و شما را بحشرگاه لَفِیْفًا جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما
تمیز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ اَنْزَلْنٰهُ و بدرستی که فرو فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ و براستی
نَزَلَ فرود آمد و در تبیان آمده که بالحق یعنی علی است مراد از حق محمد است یعنی علی محمد
نزل و در مدارک آورده که محمد سماک بیمار شد قاروره او را نزد طبیبی ترسا
می بردند مردی نیکو روی خوشبوی بایشان رسید و جامه پاکیزه پوشیده بود صورت
حال پرسید وی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدا از دشمن خدا استشفا
می کنید باز گردید و باز آن سماک بگوئید که دست خود در موضع وجع نه و بگو و بالحق

انزلنه

انزلناه و بالحق نزل او از چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم
دست بران موضع نهاده این کلمات گفت فی الحال شفا یافت و گفت ان خضر
بوده علیه السلام مُبَشِّرًا از حکمت و اهمیت این کار طبیبان آگهی است این وَمَآ
اَرْسَلْنٰکَ و نفرستادیم ترا که محمد اِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب وَّنَذِیْرًا
و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی رحمه الله فرموده که مژده دهنده ترا که از ما روی
بگردانند و بیم کننده که روی با آرد یعنی بدکاران را بشارت ده بسعت رحمت
و کمال عفو ما تا روی بدرگاه آرند و نیکوکاران را انذار کن تا از اثر هیبت و جلال
قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْاٰنًا فَرَقْنٰهُ و پراگنده فرستادیم قرآن را یعنی آیه آیه
و سوره سوره لِتَقْرَاَهٗ عَلَی النَّاسِ تا بخوانی آن را بر مردمان عَلٰی مُکْثٍ بر طریق درنگ و مهلت
تا از برای حفظ آسان تر است و فهم نزدیکتر وَّنَزَّلْنٰهُ و فرو فرستادیم آن را بحسب حوادث
تَنْزِیْلًا فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال قُلْ اٰمِنُوْا بِهٖٓ بگو مردمان را که ایمان آرید
بقرآن اَوْ لَا تُؤْمِنُوْا یا ایمان میارید امر است بسبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی
نمی افزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که
آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهٖ پیش از نزول قرآن یعنی آشنا گشته کتب
آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده
چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان
دین چون سلمان و ابوذر و ورقه بن نوفل و امثال ایشان اِذَا یُتْلٰی عَلَیْهِمْ چون خوانده
شود قرآن بر ایشان یَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ میفتند بر زنخهای خود یعنی برروی سُجَّدًا در حالتی که
سجده کنند برای تعظیم امر خدای یا شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند
از ارسال محمد صلی الله علیه و سلم و انزال قرآن وَّیَقُوْلُوْنَ و گویند سُبْحٰنَ رَبِّنَآ پاکست
پروردگار ما از خلاف وعده خود اِنْ کَانَ بدرستی که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده آفریدگار
لَمَفْعُوْلًا کرده شده یعنی واقع است لامحاله وَیَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ و میفتند بر رو سیمای خود یعنی
در سجده و ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود

آنست که گفته اند سجده اول برای شکرست و این سجده برای تاثر از مواعظ قرآنی
است هم درین سجده فرموده که ویخرون للاذقان یبکون میگریند و یزیدهم خشوعا و زیاده کند سماع آنرا خشوعا
فروتنی و تضرع این سجده چهارم از سجدات قرآن و حضرت شیخ ابن السجود علیه الرحمة
خوانده و فرموده که بحقیقت این سجود التجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد
بر ظاهر یا باطن یا بر هردو و چون خبر داد که خشوع زیاده میشود و خشوع نمی باشد الا
از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بران تقدیر این سجده
تجلی بود و ساجد باید که به برکات این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع
و خشوع او بیفزاید ما تجلی الله لشیء الا خضع له نظم لمعه نور تجلی از قدم بر حدوث
افتد فرو ریزد ز هم پس خضوع آنجا زوال هستی است زین بلندی موجب این پستی است
آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان
با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدا را می خواند
آیه آمد که قل ادعوا الله بگو بخوانید خدا را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ را بر ذات
واحد اطلاق میکنند مقصود از هر دو یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند که خدای در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو
بدین اسم کم یاد میکنی آیه نازل شد این دو اسم در حسن اطلاق برابر اند ایا ما تدعوا هر کدام را
بخوانید نیکوست و هر کدام حق را خوانده باشید فله الاسماء الحسنی پس مر او راست نامهای نیکو
بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جریر فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
قرائه بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که صلوه تو میه در مسجد الحرام قرات کردی اهل شرک
بلغو و لهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قرات کند
حق سبحانه فرمود و لا تجهر بصلوتک آشکارا مکن قرات نماز خود در امنی بلند مخوان تا مشرکان
استهزا نکنند و لا تخافت بها و آواز فرو مدار بان تا حدی که نشنوند انانکه در عقب تو نماز میکنند
و ابتغ و بطلب بین ذلک میان جهر و مخافت سبیلا راهی میانه که اقتصار در همه امور
محبوب است آورده اند که ابو بکر رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات

بالم ودعا جزیاد

میکنی و او حاجت من میداند و عمر رضی الله عنه بلند میخواند و میفرمود که شیطان را میرانم و خفته
بیدار میکنم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه ابو بکر را فرمود که قدری
آواز بلند ترکن و عمر را امر کرد که قدری آواز خود فرود آر و گویند معنی آیه آنست که
جهر مکن در هر نماز و اخفا مکن در همه و میان این هر دو راهی بجوی که جهر کن در صلوة نهار
اخفا و در لیله جهر و قل الحمد لله و بگو ستایش و ثنا مر خدای را الذی لم یتخذ آنکه فرا نگرفت ولدا
فرزندی رد یهود و نصاری و بت پرستان است که حق را از فرزندان یا بنات میکردند و لم
یکن له و نبود مر او را شریک فی الملک انباز در پادشاهی رد مشرکان است که انباز ثنویه
حق می گفتند و لم یکن له و نبود مر او را ولی دوستی من الذل از جهت ذلی که داشته باشد
یا سبب دوست عزیز گردد و علم الهدی فرموده که حق سبحانه دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل
بعز رسد یا ملک دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض ذلت باوج عزت ترقی کند و کبره
و تعظیم کن او را تکبیرا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت
عارفان نظم مکن نا عاجزست از او صاف ذاتش و عقلها حیرانند در افعال و صفاتش عقل
عقلست و جان جانست او و آن کزین برترست آنست او و گفته اند معنی کبره آنست
که بگو الله اکبر ثعلبی از ابو رزق نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر از دنیا و هر چه در او
آیه آخرین را ازین سوره آیه العز گویند و هر کودکی از بنی عبد المطلب که سخن در آمد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم این آیه بدو آموختی سورة الکهف مائة و عشرون آیة بسم
الله الرحمن الرحیم الحمد لله ثنا و ستایش مر خدای را الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود
نبی محمد صلی الله علیه و سلم الکتاب قرآن را از جهت استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است
بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منانست که بر بندگان ارزانی داشته و لم یجعل و ننهاد
له در وی عوجا چیزی از کجی با خلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل
و کر دانید او را قیما راست یعنی بی سمت افراط و صفت تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه
یا قایم بمصالح عباد در دنیا و ملات آورده که ضمیر له راجع بعبدست و معنی آنکه ننهاد بنده
خود را میلی بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد یا قرآن کافران را

سجده
ب
ع
سورة الكهف ۱۸

بَأْسًا شَدِیدًا عذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده مِنْ لَدُنْهُ
از نزدیک خدا که معذب است نه غیر او وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگان
الَّذِینَ آنانکه یَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ می کنند کارهای شایسته پسندیده أَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشان راست
أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو یا دانش پسندیده و تمام مَاکِثِینَ در حالی که مقیم باشند فِیهِ در آن
اجر أَبَدًا همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی آورده که عمل صالح آنست که خیر برای
خدا بود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا بود وَیُنْذِرَ الَّذِینَ و بیم کند آنرا که از روی جهل
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی و قایلان یهود اند و نصاری
و بنو ملیح مَا لَهُمْ نیست این گویندگان را بِهِ بفرزند داشتن خدای را یا بدین
سخن که میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب این تحمل می کنند
وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه دانش بود پدران ایشان را درین باب اگر تقلید آبا می کنند کَبُرَتْ کَلِمَةً
بزرگ کلمه ایست این که از روی جرات تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای
ایشان از همه قولهای کفر این کلمه را از طریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل است بر
و ترک یکی احتیاج و اتصاف بصفات حدوث إِنْ یَقُولُونَ إِلَّا کَذِبًا نمی گویند الا دروغی
اما بزرگ دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافند و کوه
از جا برود تَکَادُ السَّمَاوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ
وَلَدًا آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از استماع این کلمه غمناک
و امیدی که بایمان ایشان داشت نزدیک بانقطاع رسید حق تعالی برای تسلیه
دل مبارک او فرمود فَلَعَلَّکَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَکَ کشنده نفس خودی عَلَىٰ آثَارِهِمْ از
برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر
و غم بر دل منه إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا اگر ایمان نیاورند بِهَٰذَا الْحَدِیثِ باین سخن یعنی قرآن
و بر یاری کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز أَسَفًا از روی اندوه و غیر حزن یا حسرت
یا غضب إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کرده ایم مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچیز را که بر روی زمین است
از معادن و نباتات و حیوانات زِینَةً لَهَا آرایش مر اهل زمین را لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم

ما المعنی آن است

ما المعنی آن است و مراد انبیا اند یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین باشند چنانکه گفته اند
آرایش زمین رجال اند از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته
بیت
روی زمین بطلعت ایشان منورست ° چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری
و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است که حق سبحانه فرموده که ما آرایش
خلق ساختیم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم یعنی معامله آزمایندگان
کنیم تا ظاهر گردد أَیُّهُمْ که کدام از ایشان أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از جهت عمل یعنی کیست
که محرمات را ترک کند وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا عَلَیْهَا آنچیز را که بر روی زمین
است از کوه و درخت و بنا صَعِیدًا جُرُزًا زمین هامون بی گیاه یعنی بآخرین احوال زمین را
خراب خواهیم ساخت پس دل بران منه و بزینت ناپایدار وی فریفته مشو
نظم
جهان از رنگ و بو پر دلربایست ° ولی نزدیک ارباب بصیرت ° نه رنگ دلکشش را اعتباریست
نه بوی دلفریبش اعتباریست آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند
که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسید یکی از آن قصه جوانان کهف
است تعجب کردی جواب داد حق سبحانه آیه فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ چنانست که
میگویند آیا می پنداری تو أَنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال
در خواب ماندند کَانُوا بودند مِنْ آیَاتِنَا از دلایل قدرت ما عَجَبًا چیزی شگفت یعنی
قصه ایشان نسبت با آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است
چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست جیرم نام در کوه تیاخلوس
از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشانست یا وادی
که کوه تیاخلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجر که اسامی اصحاب
کهف در آن رقم کرده بودند و از در آن غار آویخته و حدیثی مرفوع از نعمان بن بشیر
هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران بغاری پناه
برده بودند و سنگی بر در آن غار فرود آمده پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل
خیری کردند چون توفیه مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه

نجات خواسته اند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاص یافته اند و در باب اصحاب
کهف اقوال مختلف بسیار است و درین ترجمه آنچه اصح و اشهر است مذکور میگردد
آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا بتخانه
برای بتان که معبودان او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد
هرکه سخن او شنید خلاص یافت و هرکه تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده
خداپرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و ثنا مشغول گشته و از حق
سبحانه درخواست نموده که ایشان را از فتنه جبار ایمن سازد القصه حال ایشان
بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده شد چون بیامدند ایشان را بترک
توحید و رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس فرمود تا حلی و حلل که
در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانید و خردسال شما را دو سه روز
مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و بیابید که مصلحت شما در قبول قول منست پس
در روز آن پس از آن شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت شمرده
با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر
قدری مال جهت زاد راه و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند
و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمده در مرافقت موافقت نمود
سگ شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد و چندانکه زجر کردند ممتنع نشد
و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدای را
دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک بکوه
رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت
پس باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه رفتن ایشان بغار را بدین وجه خبر
میدهد إذ أوى الفتية یاد کن چون باز گشت کردند جوانان و منضم شدند إلى الكهف بغار
حریم فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای پروردگار ما بده ما را من لدنك از نزدیک خود رحمة
بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا ایمنی از عدو وهيئ لنا و مهیا ساز برای ما من أمرنا

از کار ما که معارضت کفار است رشدا راستی و نکویی و صواب فضربنا على آذانهم پس زدیم
بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را في الكهف در غار
سنين عددا سالها ذوات عدد یعنی بشمرده ثم بعثناهم و پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را
لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یا بدانند بندگان ما که درین قصه أي الحزبين کدام
از هر دو گروه مراد اهل کتابین یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بر هر دو تقدیر
معلوم کرده که کدام از ایشان أحصى شمار نگاه دارنده تر است لما لبثوا امدا اندازه مدتی که
ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده
و شمار که راست تر است نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم عليك بر تو که محمدی
نبأهم خبر ایشان بالحق براستی إنهم فتية بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی
صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار خویش وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدى
راه نمودنی یعنی ثبات و یقین وربطنا و ببستیم على قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار
ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات ارزانی داشتیم در رد سخن بر
دقیانوس إذ قاموا چون باز ایستادند در پیش وی و او ایشان را به پرستش دعوت
کرد فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السماوات والأرض آفریدگار آسمانها و زمینهاست
لن ندعوا نخواهیم پرستید من دونه بجز وی إلها معبودی را که غیر او را خدای دانیم لقد قلنا
بخدای که گفته باشیم إذا آنگاه که دیگری را پرستیم شططا سخن خطا و دروغ
هؤلاء قومنا این گروه که ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند
بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای بحق آلهة خدایان دیگر
بر باطل لولا يأتون چرا نمی آرند کافران عليهم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان
مر عبادت را بسلطان بين حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس و تبعه قتل
مردمان از تکلیف بت پرستی نکند حجت و برهان فمن أظلم پس کیست ستمکارتر
ممن افترى از کسی که افترا کند و ببندد على الله كذبا بر خدای دروغ که نسبت شرکا کند
بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان

زار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در راه طریق با ایشان گفت وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ و چون یکسو شدید
از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وَمَا يَعْبُدُونَ و از آنچه می‌پرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای ایشان
خدا را معبود می‌دانستند و تا زاد در عبادت شریک میساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان
و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ پس بازگشت کنید بسوی غار
و در وی جای گیرید يَنْشُرْ تا بگستراند لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما آفریدگار شما و بسیار دهد
برای شما مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشش خود در هر دو سرای وَيُهَيِّئْ لَكُمْ و راست کند برای شما مِنْ أَمْرِكُمْ از کار
مِرْفَقًا آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده‌اند که جوانان اتفاق نموده بکوه
برآمدند و شبان ایشان را آنجا رد آورده و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب
بر ایشان گماشت همانجا بخفتند دقیانوس بعد از دو سه روزی با فسوس باز
آمده احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر گرفت آیا ایشان را بر جهان دیگر
تحقیق نمودند که ملک مسلمانی از اموال با برده بدین کوه متحصن شده‌اند دقیانوس
با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در آن غار تکیه کرده یافت بفرمود که بدان
فرمود که در غار سنگ برآرید تا هم در آنجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو تن
از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان بر لوحی نقش نموده در دیوار غار وضع
کردند بامید آنکه شاید که روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد
و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بنا خلوص بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع
و غروب بر دو جانب او می‌تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال
باز می‌آورد و در درون غار نمی‌تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب
ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه فرمود وَتَرَى الشَّمْسَ و می‌بینی تو ای شنونده آیت را
إِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزَاوَرُ میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی راست آن یعنی
چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَإِذَا غَرَبَتْ و چون غروب کند تَقْرِضُهُمْ میبرد از ایشان
دیگر در ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ گذرنده وَهُمْ و ایشان فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اندازه غار
یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد و از عفن غار ایمن‌اند ذَلِكَ

ان جوانان

این جوانان مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلایل قدرت حق است مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر که را خواهد خدای راه نما
شود فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بصلاح و رشاد وَمَنْ يُضْلِلْ و هر که را بی راه گذارد
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس تو نیابی مر او را وَلِيًّا مُرْشِدًا دوستی راه نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و پنداری تو
ایشان را أَيْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند
در کشف الاسرار آورده این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان
نگری پنداری که جلوه‌گر اند در میدان اعمال و چون بسرائر ایشان در یابی بینی که از همه فارغ‌اند
در بوستان لطف ذو الجلال باطن مست و ظاهر هشیار یعنی بکار و بصورت بکار
ظاهری با این و آن در ساخته • باطنی از جمله واپرداخته ابن عباس فرموده که اصحاب کهف را
در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانیدند تا زمین آنچه بر اوست از اجساد ایشان نخورد
و گویند در هر سال روز عاشورا میگردانیدند و بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت
است کما قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما میگردانیدند ایشان را
ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ گسترانیده
است ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيدِ بپیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده
یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بود و پشتش سیاه
و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا ریان
یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی آورده که هر که این کلمات کلبهم باسط ذراعیه بالوصید
نوشته با خود دارد از سگ مضرت نکشد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ و اگر اطلاع یابی و نظر کنی بر ایشان
لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده
شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان از ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنکه
کسی طاقت دیدن ایشان ندارد بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها
و ناخنهای ایشان دراز شده و در مکان مظلم موحش‌اند و صورت ایشان مخالف است که
گذشت با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مراد غیر وی‌اند القصه چون دقیانوس
در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی با اجل ناچار حال

و در هم افکندند و آن همه ملک و جاه و جلال متلاشی شد بیت دی چند بمرد و ناچیز شد
زمانه بخت بدکیش نیز شد و بعد از وی چند مالک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت
بملک صالح رسید نام او تندوسس و گویند تندروسیس بود او مردی مؤمن و خداپرست بود
و اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاده و منکر آن شده بودند هر چند ملک ایشان را پند
داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بدیشان نماید اصحاب کهف را
از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وَکَذٰلِکَ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم
بَعَثْنٰهُمْ برانگیختیم به کمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته
بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و تیقظ ارزانی داشتیم
بقدرت لِیَتَسَآءَلُوْا بَیْنَهُمْ تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود شناسند و یقین ایشان بر
کمال قدرت ما بیفزاید قَالَ قَآئِلٌ گفت گوینده مِّنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا که
از همه کبیرتر بود کَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود تا مدت لبث شناسند
و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد در غار آمده بودند و چون در نگریستند
آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوْا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا یَوْمًا روزی
اگر دی بوده در خواب شده باشیم اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم
پس چون ناخنان خود را بالیده و مویهای سر دراز یافتند قَالُوْا رَبُّکُمْ گفتند بعضی
از ایشان بعضی را که پروردگار شما اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بانچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوْا
پس بفرستید اَحَدَکُمْ یکی را از میان خود بِوَرِقِکُمْ هٰذِهٖ به نقره ای که دارید اِلَی الْمَدِیْنَةِ بسوی شهر
افسوس فَلْیَنْظُرْ پس باید که فرستاده درنگرد اَیُّهَا تا کدام از اهل مدینه اَزْکٰی طَعَامًا پاکیزه
تر اند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کسی حلالتر و پاکیزه تر است در زمان ا[illegible]
دران شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان
بیابد فَلْیَأْتِکُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ پس بیارد بشما خوردنی ازان طعام پاک وَلْیَتَلَطَّفْ و باید که در
نرمی و مدارا کند در خریدن و فروختن وَلَا یُشْعِرَنَّ و خبر نکند و اعلام ندهد بِکُمْ اَحَدًا شما را هیچ کس را از اهل این شهر
اِنَّهُمْ بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند اِنْ یَّظْهَرُوْا اگر مطلع شوند

یا قادر گردند

یا قادر گردند و ظفر یابند عَلَیْکُمْ بر شما یَرْجُمُوْکُمْ سنگسار سازند شما را اَوْ یُعِیْدُوْکُمْ یا باز گردانند شما را
فِیْ مِلَّتِهِمْ در کیش خویش وَلَنْ تُفْلِحُوْٓا اِذًا و رستگاری نیابید آنوقت که بملت ایشان در آیید
و روی نجات نه بینید اَبَدًا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان
بوده وصیتها قبول نموده روی بشهر نهاده بدروازه رسید او صناع آن را متغیر دید
و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت
بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز آمده درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض
نان بستاند نانوا زری دید نقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر را
ببازاری دیگر نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده
تهدید عظیم نمود و طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنجی نیافته ام دی روز این زر
از خانه پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند و چون گفت
کسی از مردم آن شهر نشناخت وی را تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت
مرا پیش دقیانوس برید که او از همه من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند
که دقیانوس قریب سیصد سال شده که مرده است تو ما را بافسوس میگیری
یملیخا گفت شما با من سخریت می کنید دی روز ما جماعتی از وی گریخته
بکوه رفته ایم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز ازین چیزی نمی دانم
القصه او را نزدیک ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی همراهان روی
بغار آوردند و یملیخا در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک رسید
و آن لوح که در دیوار غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم
بغار در آمده ایشان را دید با رویهای تازه و جامهای نو متحیر ماند بر ایشان
سلام کرد جواب دادند حق سبحانه ازین حال اخبار فرمود وَکَذٰلِکَ و همچنین که
ایشان را بیدار کردیم اَعْثَرْنَا عَلَیْهِمْ مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او بر ایشان لِیَعْلَمُوْٓا
تا بدانند اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ آنکه وعده خدای به بعث و حشر حَقٌّ راست و درست است [illegible]
و بیداری ایشان بموت و بعث شبیهی تمام دارد وَّاَنَّ السَّاعَةَ و دیگر بدانند که قیامت

و اشراف بلد

لا ريب فيها هیچ شکی نیست در او پس حق تعالی اطلاع داد بدیشان اذ يتنازعون چون نزاع میکردند
اهل آن زمان بينهم میان یکدیگر امرهم امر دین خود را بعضی می‌گفتند حشر مر ارواح مجرده را
خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدیدن ایشان ظاهر شد
که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد خدا و مدتی که توفی انفس ایشان کرده سیصد
سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه داشت پس ارسال روح کرده بآن قادر است
بر توفیه نفوس همه مردمان و امساک اجزاء ابدان ایشان و دیگر فرستادن ارواح
بآن بيت پیش قدرت کارها دشوار نیست * عجز ما با قوت حق کار نیست آورده‌اند که
جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود خفتند و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر ثعلبی
مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را
ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود
چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم
و کرا برفتن فرمایم جبرئیل علیه السلام گفت ردای مبارک خود را بگستران و صدیق
و فاروق و مرتضی و ابوذر را بگو تا هر یک بطرفی نشینند و باد صبا را که مسخر سلیمان
علیه السلام بود بطلب که خدای مطیع تو کرده است و بفرمای تا ایشان را برداشته پیش
جوانان غار برد آنحضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان
روشنی دیده بایکدیگر درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن
آغاز نهاد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته حق سبحانه ارواح با جساد ایشان باز آورد تا برخاستند و جواب سلام باز
دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله شما را سلام رسانیده ایشان گفتند
وعلی محمد رسول الله الصلوة والسلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام ایشان
قبول نمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر
نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب
دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون متنازعون و قوم این حالات

سابقاً مذکور شد

سابقاً مذکور شد مشاهده نمودند فقالوا ابنوا عليهم پس گفتند بنا سازید برایشان بنيانا دیواری که
از چشم مردم پوشیده شوند تا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند ربهم پروردگار ایشان
اعلم بهم داناتر است بحال ایشان از جمعی که منازعت می‌نمایند در باب ایشان قال الذين
غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند على امرهم بر دین ایشان یعنی آنجماعت که بحشر اجساد
ایشان قایل بودند گفتند لنتخذن عليهم فرا می‌گیریم برایشان مسجدا مسجدی که مردمان
در آن نماز گزارند سيقولون زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب
کهف ثلثة سه تن بودند رابعهم كلبهم چهارم ایشان سگ ایشان ويقولون و گویند نسطوریه
از ترسایان خمسة پنج تن اند سادسهم كلبهم ششم ایشان سگ ایشان و مگویند این سخن را
رجما بالغيب انداختن پوشیده کی می‌گفت است که بپندار را یا اشتراع خود میگویند ويقولون
و گویند مسلمانان باخبار رسول سبعة ایشان هفت تن اند وثامنهم كلبهم و هشتم ایشان
سگ ایشان قل بگو ربي ای محمد اعلم بعدتهم داناتر است بشمار ایشان ما يعلمهم نمی
داند ایشان را الا قليل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرانند و اصحاب او و ابن عباس
فرموده که انا من ذلک القليل و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که اصحاب کهف هفت
تن بوده‌اند و اسماء ایشان است یملیخا مکشلینا مسلینا مرنوش دبرنوش شاذنوش
و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر و روایات دیگر در اسمای ایشان هست اما اصح
فی الجمله صحیح وارد است در تیسیر از عبد الله بن عمر نقل میکند که چون الشیء در موضعی ا بنشسته
این اسما را برکاغذ نوشته در آنجا افگنند فی الحال تسکین یابد اهل و ولایات را
در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی گویند این قصه نمودار احوال سلسله است
که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان قایم است و کهف خلوتگاه ایشان بود و کلب نفس حیوانی
و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و عملی و قوت قدسیه و سر و خفی
که تعلق بکیف بدن دارند و قیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخن با
بجواهر التفسیر میسر بود فلا تمار پس جدال مکن ای محمد فيهم در شان اصحاب کهف
با اهل کتاب بجدال کتاب الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهری یعنی تمامی در مجادله در باب ایشان

خوان آنچه در توراتست و بر تحصیل ایشان اشتغال منمای فلا تستفت و مخوی بجوی یعنی مپرس
فیهم در شان ایشان منهم از ایشان از اهل کتاب احدا یکی را آورده اند که چون سوالات ثلثه
مذکوره از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند فرمود که فردا با شما بگویم تا شما را
خبر کنم و نگفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی نفرستادند و قریش طعنه آغاز
کردند و غبار ملال بر مرآت دل نبیل آنحضرت نشست حق سبحانه این آیه فرستاد
ولا تقولن و مگوی لشیء مر چیزی را و کاری را که قصد داری انی فاعل که من پرستی کردن
کننده ام ذلک آنرا غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای یعنی گوی که اگر خدای
خواهد واذکر ربک و یاد کن مشیت پروردگار خود را اذا نسیت چون استثنا فراموش کرده باشی
و بگو انشاء الله تعالی یا یاد کن پروردگار خود را اگر فراموش کرده باشی حقیقت ذکر
نه زبان ذکرست در تذکره حضرت شیخ الاسلام فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر
در مذکور رسد و جان وی در سر نور حب عیان گردد و عیان از میان بر خیزد نطق
بی بیان در کنجد و بخانه عیان بی من و نه ما و بی نام و نشان ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام
همچنانکه مذکور ماند والسلام و قل عسی و بگو شاید ان یهدین آنکه دلالت کند مرا ربی پروردگار
من لاقرب بالخبری که نزدیکتر است من هذا از نشان اصحاب کهف که من پرسیده
رشدا از راه صواب و چون حق سبحانه لابدست او را راه نمود به بزرگتر چیزی
از قصه اصحاب کهف مانند اخبار انبیا و امم سابقه بود و اتیان از نوازل و حوادث تا آخر
ولبثوا و درنگ کردند آن جوانمردان فی کهفهم در غار خود که در خواب بودند ثلث مائة سنین
سیصد سال وازدادوا تسعا و زیاده کردند بر آن نه سال دیگر در کتاب آورده که
سیصد سال شمسی بوده و نه سال برو افزودند تا سال قمری شده چه تفاوت
بین السنتین هر سالی قریب یازده روزست و تحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال
قمری و دو ماه و نوزده روز یا شد در خبرست که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را
نشناسیم حق تعالی فرمود که قل الله اعلم بما لبثوا بگو خدای داناترست بمقداری که درنگ
کردند له مر او راست غیب السموات والارض پوشیده های آسمان و زمین یعنی خفیات ایشان

ابصر

ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی واسمع و چه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان
و زمین را من دونه بجز خدای من ولی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود ولا یشرک و
شریک نکند خدای فی حکمه در فرمان و قضای خود احدا یکی را از موجودات
علوی و سفلی واتل و بخوان ما اوحی آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من کتاب
ربک از کتاب پروردگار تو که قرآنست لا مبدل هیچ تغیر کننده نیست لکلماته مر سخنان
او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده ولن تجد و نیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی
صاحب کشاف آورده که قومی از روسا کفره مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
گفتند این پشمینه پوشان بعضی را چون صهیب و عمار و خباب رضی الله عنهم که بوی
خرقها ایشان ما را ایذا میدارد از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم
این آیه نازل شد که واصبر نفسک و باز دار تن خود را و شکیبایی کن مع الذین با آنکه
یدعون ربهم میخوانند و پرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه و مراد طرفی النهار است
یا صلوة فجر و عصر یا مجامع اوقات شب و روز بپرستش حق مشغولند یریدون وجهه
میخواهند رضای او را یعنی میجویند او را و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه
مدنیست و سبب نزول آن بوده که جمعی از مولفة قلوب چون عیینة بن حصین
و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان
و ابو ذر و فقرا مسلمانان هم نشستی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک
تو آییم و تعلم احکام شرع قیام نماییم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که او تعالی
بصبح و شام برای رضای خدای به پرستش او میکوشند ولا تعد و باید که در نگذرد
عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان بغیر ایشان نظر کنند تریده میخواهی تو زینة الحیوة الدنیا آرایش
زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را اراده زینت آن میل نبوده ملک یعنی
آنست که مثل کسی که مایل بزینت دنیاست مایل مباش و از فقرا معرض و اغنیا را
مقبل باشد ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل کرده ایم قلبه دل
او را عن ذکرنا از یاد کرد ما و آنکس امیة بن خلف بود یا اتباع او یا عیینة و اشباه او

آنحضرت را بطرد فقرا امر فرمود نه حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده‌ایم وَاتَّبَعَ و او پیروی
کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ أَمْرُهُ و هست کار او فُرُطًا تباه و ضایع یا
موجب حسرت و ندم و هلاکت وَقُلِ و بگو مر ایشان را که آنچه بشما آورده‌ام یعنی قرآن
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ پیغام راست و سخن درست است از پروردگار شما فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد گو بگرود
بوی فَلْيُؤْمِنْ پس باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد نگرود فَلْيَكْفُرْ گو مگرو امام زاهد آورده
که امر تهدید و توعید است نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس فرموده که امر بمعنی اخبار است
یعنی هر که را خدا خواهد که ایمان آرد هر آینه ایمان آرد و هر که را خواهد که کافر شود بی شک
کافر گردد و مآل شان الا آن بیش را بصدد بحثیست اهل جان متعلق شده از جهت تغیر
مبرا و از صفت تبدیل مبرا است بیت هر که را خواهی بخوان و هر که را خواهی بران
حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده‌ایم لِلظَّالِمِينَ
برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ آتشی که بگرد در آید ایشان را سُرَادِقُهَا سراپرده
آن تشبیه کرد آتشی را که محیط بود بکافران بسراپرده که مشتمل بود بر اهالی آن و در حدیث
ابوسعید خدری است که سرادق نار چهار دیوار است غلظت هر یک از آن چهل ساله راه است
که بگرد کافران در آید وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی يُغَاثُوا فریاد رسیده
شوند بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته که بسبب حرارت ایشان بریزد
يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل
وَسَاءَتْ و بدست آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بدرستی ما ضایع نگردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا مزد آنکس که
نیکوتر است از عمل و از روی کردار أُولَئِكَ آن گروه مومنان پسندیده کاران لَهُمْ
مر ایشان راست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها اقامت یعنی بهشتها که در آن مقیم باشند تَجْرِي
میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر منازل ایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا در آن بوستانها
مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانهای ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر و در زاد المسیر از جبیر نقل میکند که
هر یک از بهشتیان سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لولو یا قوت وَيَلْبَسُونَ

و بپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز مِنْ سُنْدُسٍ از دیبای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و دیبای سطبر فراخور رتبه
هر یک مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمانست
نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداشیست بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه‌گاه
یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا و بیان کن برای مومنان و کافران
مثلی و آن که داستان رَجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا ملیخا او
مومن بوده و دیگر قرطوس یا فطروس و او کافر بوده هشت هزار دینار از پدر میراث یافتند
هر یک چهار هزار دینار بتصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و خانه خرید و مومن
همه را در وجوه خیر صرف کرد و حق تعالی از مال و حال ایشان خبر میدهد جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم
مریکی را از ایشان یعنی قرطوس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انگور
وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ محفوف گردانیدیم آن را بخرما بنان یعنی درختان خرما گرد آن درآوردیم
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پیدا کردیم میان دو باغ زَرْعًا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات
و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ هر آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بداد میوه و محصول خود را تمامی وَلَمْ تَظْلِمْ
و ستم نکردی یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که
میوه سالی تمام آید و سالی ناقص و همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وَفَجَّرْنَا و روان گردانیدیم
خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن بوستانها جوی آب تا شرب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ و بود
مر کافر را همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهای دیگر داشت و اختصاص آن بنابر
غالبیه بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نمود و از وی در معیشت توقع
مساعدتی کرد فطروس گفت زر من و تو برابر بود من این همه باغ و ضیاع پیدا
کرده‌ام و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت
ای برادر تو بدان مال این باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرای خریدی
و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی من حور العین دادم تو غلام و کنیز گرفتی
و من طلب غلمان و ولدان نمودم فطروس گفت او را ملامت کردن آغاز کرد
و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ پس

گفت فطروس احسن حسن مر یار خود یعنی برادر خود را وهو یحاوره و او مجادله میکرد با او و سخن باز
میکرد امید یعنی این میگفت و آن جواب میداد کافر گفت انا اکثر منک من بیشترم از تو
مالا از جهت مال واعز نفرا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خادم و بیاورد او گفت
ودخل جنته و در آمد بباغ خود وهو ظالم لنفسه و حال آنکه ستم کننده بود بر نفس خود بعجب و مفاخرت
آنکه از روی محبت دنیا قال ما اظن گفت گمان نمی برم ان تبید آنکه فانی شود و بسر آید
و نابود گردد هذه ابدا این بوستان من هرگز یا منظره من بنا کرده این بنا سبزی کرد
وما اظن الساعة و گمان نبرم قیامت را قائمة آینده ولئن رددت و اگر باز گردانیده شوم
بر علم تو الی ربی بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا بر انگیزند لاجدن خیرا بخدای که
بیابم بهتر منها ازین بوستان منقلبا جای باز گشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که
فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده قال له و گفت مر فطروس را
صاحبه برادر او یهودا وهو یحاوره و حال آنکه او جدال میکرد با او اکفرت آیا کافر شدی
و تردد در آن بالذی خلقک بکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل ماده است
یا خود ماده اصل ترا من تراب از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که ماده نزدیک است ثم
سویک رجلا پس ترا راست کرد مردی رسیده درست اندام لکنا لیکن هم میگویم هو الله او
خداوند بحق ربی پروردگار منست از خاک و نطفه اوست ولا اشرک و انباز نمی گردانم
بربی احدا بخداوند خود هیچکس را ولولا اذ و چرا چون در آمدی دخلت جنتک بوستان خود
قلت ما شاء الله نگفتی آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال نپذیرد این باغ نه سزا
بایستی که گفتی اگر خدای خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست قوت
هیچکس را مگر بخدای پس بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت
این باغ دست داده مر آن میسر شده بمددکاری لطف حضرت باریست ان ترن اگر می بینی مرا
انا اقل منک کمتر از تو مالا وولدا از جهت مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین پس شاید که بدهد
مرا پروردگار من بوستانی خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت
ایمان من ویرسل و فرو فرستد علیها بر او بسبب کفر تو حسبانا صاعقها یعنی عذابی سخت

من السماء از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا زمینی هامون زلقا که پای بر
وی بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها آب آن بوستان غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی
تو له مر آن آب فرو رفته را طلبا جستن یعنی طلب آن آب فرو رفته را نتوانی پس قدرت
و بجوی باز آوردن آن خود چگونه توانی بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مومن استجابت کرد
و عذاب هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد و احیط و فرا گرفته شد عذاب آتش
بثمره بمیوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب گشت بنا که در آن
باغ ساخته بود فاصبح پس بامداد کرد فطروس بر آن حال یقلب کفیه میگردانید
هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد علی ما انفق بر آنچه نفقه
خرج کرده بود فیها در عمارت آن وهی و حال آنکه بناهای آن باغ خاویة افتاده بود
علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شده و بعد از آن بر روی آن افتاده چنانکه
بسته بود بنیاد آنکه تا کجا بروی فرود آمده و بر هر تقدیر چون فطروس مشاهده کل
کرد دست حسرت میزد ویقول و میگفت یا لیتنی ای کاشکی لم اشرک بربی انباز نمی گرفتم و شریک
نمی ساختم بربی احدا به پروردگار خود دیگری تا بوستان من بسبب شرک خراب نمیشد
ولم تکن له و نبود مر او را فئة ینصرونه گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او من
دون الله بجز خدای که او بلا فرستاده بود و او را نصرت کردندی وما کان و نبود فطروس
منتصرا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هنالک آنجا یعنی وقت زوال نعمت
یا در روز قیامت یا بوطن حشر الولایة لله نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست
الحق خدای راست گوی و درست کار هو خیر ثوابا او بهتر است از جهت پاداش
مر آنرا که بدو امید دارد بود وخیر عقبا و بهتر است از جهت عاقبت مر بنده ترس کار را
یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تکملات تمثیل
میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن و جنتین بهوا و هوس که مشتملند بر انواع
شهوات و نخیل مستلذات و زرع لمتعات و در باقی احوال مناسبات بسیار بیان
دارد و موضع بیان او جواهر التفسیر است واضرب لهم و بیان کن برای جهانیان مثل

الحیوة الدنیا مثل زندگانی ایشان در این جهان کماء انزلناه مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم
آن را من السماء از سحاب یا از جانب آسمان فاختلط پس بیامیخت به با آن آب باران
نبات الارض آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و از
تازه و خرم شد فاصبح پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه زیبا هشیما
خشک گشته شکسته که از خشکی بشکستگی تذروه الریاح پراکنده میکرد و امیدارد ریاح یعنی بادها
و از بن برکنند و هر طرف می برد وکان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیز از انشا
و افنا مقتدرا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و بیالد
و بکمال نمو برسد و وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آفتی او منقطع کرده و بیفایده
بماند همچنین آدمی بزندگی دل خوش بر آید همین که نامه عمر وی از عنوان بپایان رسد
سقاء صرصر اجل در آمده نهال حیات او را الصیر صرف خشک سازد و خرمنهای آرزوی او را
بباد نیستی بر دهد بیت بهار عمر بسی دلفریب رنگین است ولی چه سود که از دور چشم خزان
مرگ از پی او است در عقب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند پیغمبر را بافقر درویشی
و بسر خادر طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که المال والبنون مال و پسران زینة الحیوة الدنیا آرایش
زندگانی دنیا اند نه زاد آخرت و توشه راه معاد و چه اندک زمانی عرضه تلف و هدف زوال
خواهند شد والباقیات الصالحات و کارهای شایسته پایدار که ثمره ابد الآباد باقی ماند خیر عند ربک
بهترست نزدیک پروردگار تو ثوابا از جهت پاداش و خیر املا و بهترست از جهت امید
یعنی صاحب اعمال بر ثواب امید دارد از حق سبحانه در آخرت می یابد بعضی علما بر آنند که
باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی سبحان الله
و الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات که
لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و سلم یا سخنان خوش که سبب
فرح قلوب گردد و نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بنات صالحات که
لحکم من سترا من النار سبب خلاص والدین باشد امام قشیری فرموده که باقیات
صالحات آن عملیست که مشوب بحظ و غرض نباشد لکن خالصا لوجه الله بود و نتیجه

آن امید

آن امید بسمت بقا موسوم تواند بود و هم قدس سره فرموده که خلوص عمل آنست که روئت
عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی و یذکر ویوم نسیر الجبال و یاد کن روزی را که برکنیم
کوهها را یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراکنده سازیم وتری الارض و بینی زمین را بارزة
ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بروی زمین آمده وحشرناهم و حشر کنیم همه را
یعنی جمع سازیم در موقف فلم نغادر پس نگذاریم منهم احدا از ایشان یکی حشر ناکرده
وعرضوا و عرض کرده شوند علی ربک بر حساب آینده بکار تو صفا ایستاده صف کشیده
و حق سبحانه گوید لقد جئتمونا هر آینه آمدید برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال کما خلقناکم
همچنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که هیچ نداشتید بل زعمتم بلکه شما گمان بردید
و پنداشتید الن نجعل که هرگز نسازیم لکم برای شما موعدا وقتی برای انجاز وعده یا مکانی
موعود و موعد برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث است ووضع الکتاب و نهاده شود
نوشته اعمال در دست راست اهل حشر یا کتابی ساخته که کردار ایشان در آن است فتری المجرمین پس
بینی گناهکاران را مشفقین ترسان اعراض کنندگان مما فیه از آنچیزی که در کتاب
ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بر آن مطلع گردند خوف بر ایشان
مستولی گردد ویقولون و گویند یا ویلتنا وای بر ما مال هذا الکتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا
لا یغادر فرو نگذاشته صغیرة ولا کبیرة گناه خرد و بزرگ الا احصیها مگر شمرده است همه آنرا
و ضبط کرده و نگاه داشته ووجدوا ما عملوا و یابند آنچه کرده اند حاضرا در پیش آمده ولا یظلم ربک و ستم
نکند پروردگار تو احدا بر کسی بنقصان حسنه یا زیادتی سیئه واذ قلنا و یاد کن آنرا که گفتیم
للملائکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجده کنید لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس مگر
ابلیس کان من الجن بود از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده
شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است
چه در حسن آیه او را ذریات میکند و ملائکه را ذریت نیست و قیلی دیگر آنست که گفتیم
ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار خود فا برای سببیت است یعنی
عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده افتتخذونه آیا فرا میگیرید شیطان را وذریته و فرزندان

او را اولیاء دوستان من دونی بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری می‌کنید
و در من عاصی می‌شوید و هم و حال آنکه ابلیس و ذریتش لکم عدو مر شما را دشمن اند
بئس للظالمین بدلا بد است ستمکاران را ابلیس و ذریت او بدلا بدلی از خداوند گویند ذریت
یعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر بر آنند که او را ذریت است
و در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که
نام دارد بیافرید و او را بشمار بسیار بیابان فرزند حاصل شد و از اولاد او یکی ثبره است
که کنیت بدو یافته و دیگر لاقیس و دیگر ولهانست و در عین المعانی آورده که لاقیس
موسوس طهارتست و ولهان موسوس صلوة و بعضی برعکس این گفته اند و باتفاق زلنبور
از اولاد اوست و صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند
و اعور صاحب ارباب زناست و مسوط صاحب اراجیف است و داسم با خورنده طعام
که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و بدهش موکل علماست که ایشان را
بر اهوای مختلفه میدارد ما اشهدتهم حاضر نکردم ابلیس و شیطانرا و اولاد او را خلق السموات والارض
بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مددکاری طلبم ولا خلق انفسهم
و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلعند
حق سبحانه نفی آن میکند و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند
تا غیب آن را داشته و از آفرینش نفسهای خویش نیز بی‌خبر اند پس چگونه ایشان را
در عبادت انباز میگیرید و ما کنت و نیستم من متخذ المضلین فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس
و ذریت او اند عضدا یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی انبازم از ایشان مدد و کار
ویوم یقول و یاد کن آن روز را نیز که گوید خدای با فرشته یا مر او مر مشرکان را که برای تشفیع خویش
یا بجهت دفع عذاب از خود نادوا بخوانید باواز بلند شرکائی الذین زعمتم شریکان مرا که
گمان بردید که ایشان انباز منند اضافت شرکا بحق بزعم ایشانست و بجهت توبیخ
و تقریع نیز می شاید فدعوهم پس بخوانند کافران بتان را و استغاثه کنند فلم یستجیبوا
پس اجابت نکنند لهم مر ایشانرا و بفریاد نرسند وجعلنا بینهم و گردانیدیم میان کفار

و آلهه ایشان

و آلهه ایشان موبقا جایی هلاک یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه
عظیم باشد و همه ایشان در آن معذب سازیم و از عبدالله بن عمر منقولست که موبق
وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کننده میان اهل لا اله الا الله و ما سوای ایشان
ورأی المجرمون و ببینند مشرکان النار آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فظنوا انهم
پس یقین دانند که ایشان مواقعوها در افتادنی اند بآن ولم یجدوا و نیابند عنها
از آن آتش مصرفا مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاهی یا بند جهت آنکه از همه جوانب
احاطه کرده باشد بدیشان ولقد صرفنا و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فی
هذا القرآن درین قرآن للناس برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاج اند از
قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامل که موجب ازدیاد بصیرت
شود حکم الهی گوید نظم حق تعالی بحسن تفصیل عظیم در کتاب کریم و حکم قدیم
آنچه مر جمله را بکار آید گفته است آنجا که می باید وکان الانسان و هست آدمی
اکثر شیء بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است جدلا از روی خصومت باطل یعنی
آدمی از همه مخلوقات جدل کننده ترست و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس
فرموده که مراد نضر بن الحارث است که در قرآن جدال مینمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر
خصومت میکرد وما منع الناس و باز نداشت اهل مکه را و باز نداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند وقتی
که بیاید اذ جاءهم الهدی چون آمد بدیشان راه نمونی که محمد است یا قرآن ویستغفروا ربهم و آمرزش خواهند
ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان چیز
الا ان تأتیهم مگر آنکه بیاید بدیشان سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینان او
یأتیهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب قبلا روی باروی و مستاصل گردند یعنی در روز بدر وما
نرسل المرسلین و نفرستادیم ما فرستادگان را الا مبشرین مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال
ابدی ومنذرین و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی ویجادل الذین کفروا و مجادله میکنند آنانکه
کافر شده اند بالباطل بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و در خواستن
میکنند لیدحضوا تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند به الحق بآن جدال حق را که

قرآنست یا دین تو یعنی محمدی واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا
وما انذروا و آنچه بیم کرده شده‌اند بدان از وقایع و عذاب یعنی قرآن و
موعید اخروی را گرفتند هزوا افسوس کرده شده یا بان ومن اظلم و کیست ستمکارتر
ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیات پروردگار او که قرآنست فاعرض
عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند ونسی و فراموش کند ما قدمت یداه عاقبت آنچه
عملها کرده پیش فرستاده است او دو دست او یعنی فراموش کرده‌اند از کفر و معاصی
خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن انا جعلنا بدرستی که ما ساختیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان
اکنة پوششها ان یفقهوه در نیابند آنرا وفی آذانهم و در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا نشنوند آنرا چنانکه
حق استماع است وان تدعهم و اگر خوانی تو ایشان را الی الهدی بآنچه سبب هدایت است
یعنی ایمان و قرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو
براه نیایند ابدا هرگز مراد جمعی‌اند از کفار که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود
وربک الغفور و پروردگار تو آمرزنده است و بخشش ذو الرحمة خداوند بخشش لو یؤاخذهم
اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بما کسبوا بآنچه می‌کنند از گناهان گذشت
و تکذیب و قرآن لعجل هر آینه بشتاباند لهم العذاب برای ایشان عذاب را
در دنیا بل لهم بلکه عذاب مشرکان را است موعد وعده یا زمان وعده که روز بدر است
یا قیامت که چون آن وعده در آید لن یجدوا نیابند من دونه بجز خدای موئلا
پناهی و گریزگاهی وتلک القری و دیههایی که قصه ایشان بر تو خوانده‌ایم یعنی قری عاد و ثمود
و مؤتفکات اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آن را لما ظلموا آنگاه که ستم کردند بجحود
بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وجعلنا و مقرر کرده بودیم لمهلکهم برای هلاک
ایشان موعدا وقتی معلوم که چون برسد از آن پیش و پس نشوند پس چرا قریش
پند نمی‌گیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره
رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت انجام اعلام فرموده قطعه
نیک بخت آن کسی بود که دلش آنچه نیکی دروست بپذیرد و دیگران را چو پند داده شود

اوازان پند

و گویند انوشیروان از او ... تربیت

او ازان پند بهره برگیرد آورده‌اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان
بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فصحا از استماع آن بر آمده و همه در ادای
آن کلمات و تأمل در معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا
کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم
در همه حال از خود داناتر سپاه و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت که
حفظ کند حق سبحانه وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده‌ایست که حقایق
داده‌ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل او و با خود ماهی بریان
همراه بر که او ترا بدو راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام شتابان نموده روی براه آورد
واذ قال موسی و یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلام لفتیه مر شاگرد خود
یعنی یوشع بن نون را که بطلب خضر لا ابرح همیشه خواهم رفت حتی ابلغ تا برسم
مجمع البحرین بجایی که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و در پند گفته‌اند
نیز گفته‌اند القصه موسی فرمود که مدام میروم تا برسم بمنزل او او امضی حقبا یا بروم
زمانی دراز که هشتاد سال باشد بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را نیابم مصراع
دست از طلب ندارم تا کام من بر آید ای یوشع تو با من موافقت مینمایی در طلب
این بنده صالح یوشع فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا منتی میشمارم
مصراع خوش است آوارگی آن که همراهی چنین باشد پس یوشع چند نانی
و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی روان شد فلما بلغا پس آنگاه که رسیدند
مجمع بینهما بجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند
و موسی در خواب رفت یوشع از آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست او
بران ماهی بریان بچکید فی الحال زنده شد و روی به دریا نهاد و یوشع متحیر
گشت و موسی از خواب در آمده نقد حال یوشع و ماهی نموده روی به دریا نهاد
و از غایت تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خود را فاتخذ سبیله پس فرا گرفت
ماهی راه خود را فی البحر در دریا سربا مثل سردابه که در آن نقب رفته هر جا که ماهی

میرفت آب بربالای او چون طاق می‌ایستاد و زمین خشک میگشت فلما جاوزا پس
وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قال گفت موسی لفتیه مر جوان مرد خود
یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتنا غداءنا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه
شدیم و وی بر آسائیم لقد لقینا هر آینه دیدیم من سفرنا هذا از این سفر که کردیم نصبا رنجی
و سختی چون یوشع سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قال ارایت گفت یوشع
خبر داری اذ اوینا الی الصخرة چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فانی پس بدرستی که
من نسیت الحوت فراموش کردم ماهی یعنی قصه او که با تو بگویم وما انسانیه و فراموش کرد
بمن او را الا الشیطان مگر شیطان که مرا مشغول ساخت ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا واتخذ
سبیله و گرفت ماهی راه خود را فی البحر در دریا عجبا راه عجب که هر جا میرفت راهی
فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قال گفت موسی ذلک این قصه
ماهی است ما کنا نبغ الخ بود آنکه می‌طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن
ماهی ما را راه خواهد نمود بدانکس که می‌طلبیم فارتدا پس باز گشتند علی آثارهما بر نشانهای
قدم خود قصصا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا درآمده بود راهی
دیدند گشاده و خشک در آن درآمدند فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا بنده را از بندگان
ما که مخصوص عنایت آتیناه دادیم او را رحمة بخششی من عندنا از نزدیک ما کان وحی
است و نبوت مقولی که او را پیغمبر داشته اند یا طول عمر بمذهب آنان که به نبوت قایل
نیستند و علمناه و بیاموختیم او را من لدنا علما از نزدیک ما علمی که خاص است بما یعنی که آنرا
ندانند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری نقل میفرماید که علم لدنی آنست
که حکم کنند بر خلق بر مواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمیست که حاصل شود بی
واسطه کسب و بعضی عرفا صاحب کشف الاسرار فرموده که دانسته این علم
محقق است از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین نقل میکند که با
جمعی دانشمندان می گفت که اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا من الحی
الذی لا یموت مثنوی گلشنی کز بقل روید یکدمست . گلشنی کز عقل روید خرمست

گلشنی کز گل

گلشنی کز گل دمد گردد تباه . گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه . علم چون بر دل زند یاری شود . علم
چون بر گل زند باری شود آورده اند که بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود در سر کشیده
موسی علیه السلام سلام کرد خضر جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت من
موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم
و در جواب کسی که گوید خضر صاحب شریعت بود چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند رسول می
باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین
و هر چه از این قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و گفته انتم اعلم بامور دنیاکم
موید این قولست قال له موسی گفت مر خضر را موسی علیه السلام هل اتبعک آیا پیروی کنم ترا
علی ان تعلمن بشرط آنکه بیاموزانی مرا مما علمت از آنچه ترا آموخته اند رشدا علمی که سبب
بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قال انک گفت خضر بموسی که تو لن تستطیع نتوانی معی صبرا
با من شکیبائی کردن موسی گفت چرا نتوانم گفت بجهت آنکه اگر تو بنگری و حکم تو بر ظاهر است
و شاید از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آنرا
ندانی و برآن صبر کردن نتوانی وکیف تصبر و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط بر آنچه احاطه نکرده
به یا بآن خبرا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قال ستجدنی گفت موسی
که زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آنچه از تو ببینم
ولا اعصی و نافرمانی نکنم لک امرا مر ترا در هیچ کاری قال گفت خضر که ای موسی
فان اتبعتنی پس اگر پیروی کنی مرا فلا تسئلنی پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر باشد
و وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح سوال مکن حتی احدث لک تا من نو سازم برای تو منه
از آن چیز ذکرا بیانی که تو دریابی موسی قبول فرموده و هردو با هم روی براه آوردند
و یوشع در عقب ایشان میرفت فانطلقا پس رفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی
و از اهل آن استدعای رکوب بدان کردند ملاحان در اول ابا نمودند و در آخر خضر را
شناختند و تعظیم تمام در آوردند حتی اذا رکبا تا چون نشستند فی السفینة در کشتی و میان دریا
رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها گفت

موسی آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق اهلها تا غرق گردانی کشتی بانان را چه سوراخ سبب دخول آبست
دران و دخول موجب غرق شدن سفینه باشد لقد جئت هر آینه آوردی شیئا امرا چیزی
شگفت و شنیع و بر دل گران قال الم اقل گفت خضر که آیا نگفتم که انک تو لن تستطیع
نتوانی معی صبرا با من صبر کردن قال گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لا
تؤاخذنی مواخذه مکن مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در مرسان مرا من امری از کار من
عسرا دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بعد ازین مضایقه مکن فانطلقا پس از
سفینه بیرون رفتند تا بدهی رسیدند در خارج ده جمعی کودکان بازی میکردند
پسری زیبا روی و بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او جیسور و یا
حیسور و نام پدر او سلاس کازری و نام مادرش شاهویه یا رحمی درمیان ایشان
بود موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون دیدند پسری را که ذکر کردیم
خضر او را از میان اقران طلبید و در پس دیوار برد فقتله پس بکشت او را بذبح یا
خناق قال اقتلت گفت موسی آیا بکشتی نفسا زکیة نفس پاک را بغیر نفس بی نفسی که کشته
باشد یعنی پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص چگونه او را کشتی لقد جئت هر آینه
آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده را قال الم اقل گفت خضر که آیا من نگفتم لک انک
مر ترا در اول مصاحبت که لن تستطیع قوت نداری و توانی معی با من و همراهی من
صبرا شکیبائی ورزیدن قال گفت موسی ان سألتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از
چیزی که صادر شود مثل این فعال بعدها بعد ازین کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت
مکن با من قد بلغت هر آینه رسیدی من لدنی عذرا از نزدیک من بعذری یعنی چون بار
دیگر مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای
رحمت کند بر برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی
و با مصاحب خود در یک بودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی فانطلقا پس در
گذشتند و رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة باهل دهی که انطاکیه بود یا ایله
یا بصره یا باجروان یا دارتیه یا برقه از روم یا شهری بر زمین و اهل آن چون شب شدی

الجزء السادس عشر من اجزاء الثلثین

دروازه در بستندی و برای هیچکس نگشودندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام
بدان ده رسیدند خواستند که بده درآیند کسی دروازه نگشود ایشان استطعما
طلب طعام کردند اهلها اهل آن ده را و گفتند ای غریب رسیده ایم و گرسنه نیز
هستیم چون ما را در ده جای ندادید باری طعام جهت ما فرستید فابوا پس سر
باز زدند اهل آن قریه ان یضیفوهما از آنکه ایشانرا مهمانی کنند ایشان شب گرسنه
بیرون ده بودند و بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی
ده جدارا دیواری مایل شده بیک طرف یرید میخواست دیوار ان ینقض آنکه بیفتد
و در گرد و از بیخ او افتد و دیوار می‌زیست یعنی نزدیک بود با افتادن فاقامه پس
خضر راست کرد بانکه اساسش را بسنگ و گل استحکام داد قال گفت موسی علیه السلام
اهل این ده ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشانرا
عمارت کردی لو شئت اگر میخواستی لاتخذت هر آینه فرا میگرفتی علیه بر تعمیر این دیوار
اجرا مزدی قال هذا گفت خضر این است فراق بینی و بینک جدائی میان من و تو یعنی گفته
بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید
سانبئک زود باشد که آگاه سازم ترا بتأویل ما لم تستطع علیه بمعنی آنچه نتوانستی علیه
صبرا بر آن شکیبائی نمودن و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردن اما السفینة اما
کشتی فکانت لمساکین پس بود مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جا مانده و پنج
دیگر ملاحان که بجهة تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکردند در دریا فاردت پس
خواستم بحکم خدای ان اعیبها آنکه او را سوراخ سازم و عیبناک کنم وکان و بود آنکه
هست وراءهم در پیش راه ایشان ملک پادشاهی که او را جلندی بن کرکر گویند
یأخذ می‌گیرد کل سفینة هر کشتی درستی که می‌بیند غصبا بغصب یعنی از کشتیبانان
بازمی‌ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی
محروم نگردند بیت گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست
واما الغلام و اما آن پسر کشته فکان ابواه پس بود پدر و مادر او مؤمنین گرویدگان

فخشینا پس دانستیم ما یا ترسیدیم ان یرهقهما آنکه دررسانند بدیشان طغیانا بی باکی وکفرا
وکفران نعمت یعنی شاید که بافسق وکفر او درسازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد است
وآن درساختن موجب کفر وطغیان باشد فاردنا پس خواستیم ما ان یبدلهما آنکه
بدل دهد ایشان را ربهما پروردگار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر ازو زکوة از روی
طهارت وپاکیزگی یعنی از لوث گناه وشوب اخلاق ردیه دورتر باشد واقرب رحما
ونزدیکتر از جهت بخشایش مهربانی بر پدر ومادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر
ایشان را دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود درآورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند
مثنوی آن پسر راکش خضر ببرید حلق · سر آن را درنیابد عام خلق · آنکه جان بخشد اگر
بکشد رواست · نایب است ودست او دست خداست · پس عطا وشاکران بار
بود · پس چرا ابهام که معمار بود واما الجدار واما دیوار است فکان لغلامین یتیمین برای دو
کودک یتیم نام ایشان اصرم وصریم وایشان هستند فی المدینة در شهر مراد قریه
مذکوره است وکان تحته وهست در زیر دیوار کنز لهما گنجی برای ایشان واگر دیوار
بیفتادی آن گنج ظاهر شدی ومردمان ببردندی وکان ابوهما صالحا وبود
پدر ایشان مردی شایسته نام او کاشح وگفته اند میان ایشان وپدر صالح ایشان
هفت پدر دیگر بوده حق ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود فاراد ربک پس
خواست آفریدگار تو ان یبلغا آنکه برسند یتیمان اشدهما قوت وکمال خود
ویستخرجا وبیرون آرند کنزهما گنج خود را رحمة بخششی من ربک از پروردگار تو
وما فعلته ونکردم آنچه تو دیدی عن امری از راه خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم کاو
خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که گنجی بود از زر ونقره وگویند
کتب علمی بود واشهر آنست که لوحی بود از زر بروی نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم
عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا وقدر چگونه اندوهگین میشود وشگفت
میدارم از آنکه گرویده است بجزای حق چرا در توبه اهمال کند وعجب است از کسی که
یقین بمرگ کند چرا شادمان بکند راند وشگفت از شخصی که ایمان دارد ودنیا و

دنیاو

ع

وتقلب او وانقلاب احوال ارباب او واند چرا دل در وی بندد لا اله الا الله محمد رسول الله
ذلک اینست تاویل ما لم تسطع حقیقت آنچه نتوانستی علیه صبرا بران صبر کردن آورده اند که موسی
وخضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند وهر یک روی بمنزل خود آوردند وتحقیق نزد ارباب
لبی نکات واسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق بیان حالی ادا بسیار کرده صاحب
الاشفاق بر محقق معانی خوش وتقریر دلکش آورده بعضی از آن در جواهر التفسیر مذکور
یافت ویسئلونک ومی پرسند ترا مشرکان بمکه یا یهودان عن ذی القرنین از ذو القرنین
که پادشاه شرق وغرب بوده وبدین جهت ذو القرنین گفتندی که بکرانه مشرق ومغرب رسیده یا
یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست در کارزار
حرب چی بوده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر وباطن جمع کرده یا دو ضفیره داشتی
یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر واشهر آنست که سکندر رومی است ودر نبوت او
اختلاف کرده اند قل بگوی ای محمد سأتلوا علیکم زود باشد که بخوانم بر شما منه ذکرا از وی خبری
وحکایتی انا مکنا بدرستی که ما ممکن کردانیدیم یعنی دست رس دادیم له مر او را باستیلا
فی الارض در زمین وآتیناه وعطا کردیم او را من کل شیء از هر چیزی که خلق بدان محتاج
بودند یا از انچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها ومحاربه با اعدا یاد دادیم او را از هر چیز
که میخواست سببا دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر می شد آورده اند که
حق سبحانه نور وظلمت را مسخر او کردانیده بود ودر زاد المسیر گوید که سحاب بفرمان او گردید ما بر او
سوار شده هر جا میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
وبا زنگیان حرب کرده بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فاتبع سببا پس از پی
در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت وبآن سبب توسل جسته میرفت حتی اذا بلغ
تا چون رسید مغرب الشمس بجای فرو رفتن آفتاب یعنی بنهایت عمارت در جانب
مغرب وجدها یافت آفتاب را تغرب فی عین که در ای العین فرو میرود فی عین حمئة
در چشمه آب گرم وحمئه سیاه خوانند یعنی چشمه آب که در لای آمیز ووجد عندها ویافت
نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قوما گروهی را که ناسک گویند

تع

مغرب الشمس

و ایشان قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی تا دریا هرت لباس ایشان پوست حیوانات
و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذوالقرنین این ندا
اگر او نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بر زبان پیغمبر زمان او و بر تقدیر
حق تعالی نبی بوده که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب کنی این قوم را یعنی بکشی اگر
ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا گیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکوی اگر گرویدند
قَالَ گفت ذوالقرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ
نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیا
ثُمَّ يُرَدُّ پس باز گشته شود إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ
پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد وَأَمَّا
مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عملی صالح کند یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست
در هر دو سرا جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نیکوئی وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوئیم مر او را مِنْ أَمْرِنَا
يُسْرًا از فرمان ما سهلی از آنچه فرمائیم کاری آسان فراخور طاقت او و آورده اند که لشکر
ظلمت مر قوم ناسک را فرو گرفت تا بگوش و دهن ایشان در آمد و زنهار خواستند
بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت
و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و لشکر ظلمت را از عقب
و بجانب جنوب متوجه شده قوم تاویل را که در نظر ایشان بود و بند مسخر کرد بهمان طریق که
در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَطْلِعَ
الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدأ عمارت است از جانب مشرق
وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که
لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ نکرده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِنْ دُونِهَا از دون آفتاب در وقت طلوع
سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان برهنه
بوده و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی چون آفتاب طلوع
کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان دور گشتی

از زیر زمین

از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و بآفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم
منسک بوده اند كَذَٰلِكَ همچنان که گروه اسکندر ایشان که با اهل مغرب کرده با همچنان اتباع سبب کرد
و بجانب قطر الیسر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان
سلوک نموده که با قوم تاویل وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بانچه نزدیک
او بوده خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بر وجه کمال
بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر از پی در آمد سَبَبًا راهی را که میان مشرق و دیگر را
و مشرق و شمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید در منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ در میان دو کوه که از پس
آن زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را
با هیأتهای عجیب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند از کمی فطنت يَفْقَهُونَ
قَوْلًا دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا
يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که یاجوج و ماجوج
مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر گاه که از پس این کوهها بیرون آیند از
گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و بخورند و اگر
جانوری نیافتند آدمی را عوض آن بکار برند و ایشان و نسل اند از اولاد یافث بن نوح
علیه السلام و در معانی آورده که آدم را علیه السلام احتلام افتاده منی او بخاک آلوده شد آدم علیه
السلام از آن حال اندوهناک گشت و حق تعالی این دو قوم را از آن خاک بیافرید ابو البشر
بای فریده و بقول کسی که گوید که انبیا علیهم السلام محتلم نمی شوند این قول ضعیف است و در تحال
و احوال ایشان اختلاف کرده اند از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که قامت بعضی از ایشان
بمقدار یک شبر است و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بطول
شجره ارز اند و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض
مساویست و صنفی آنانند که از یک گوش و از دیگر لحاف سازند و در صفت
ایشان گفته اند نظم یکی تا چشمی یک چشم موی • یکی گوش دراز از جانداران
به شرمی و نه مینشی دلنواز • یکی گوش کوتاه و دیگر دراز • بهنگام خفتن بخسپند سیر

می کوش بالا و دیگر بزیر. شکن بر شکن چون ابروی شان. کشان خویش تا زیر زانوی شان
برون آمده اشک شان چون گراز. شکم پهن و پا خرد و گردن دراز. و بوز سگان آمده
در وجود شره زرد و رخ سرخ و دیده کبود. ندارند جز خواب و خور هیچ کار. نیرو دیگی ...
هزار القصه آن گروه با اسکندر گفتند ما ازین قوم به تنگ آمده ایم فهل نجعل لک پس
آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم خرجا برای تو بهران آریم از میان مالهای خود علی ان تجعل بر
شرط آنکه بکنی بیننا و بینهم میان ما و میان ایشان سدا بندی که منع کند ایشان را
از بیرون آمدن قال گفت اسکندر ما مکنی الخ دست رس داده مرا فیه در آن
ربی آفریدگار من خیر بهتر است از آنچه شما می خواهید کردن و بیدهید فاعینونی پس یاری
یاری دهید مرا بقوة توانائی مردان کارآمد یا چیزی که قوت یابم در کار اجعل تا
بکنم بینکم و بینهم میان شما و ایشان ردما حجابی سخت که بعضی ازان بر بعضی مرکب باشد
آتونی بیارید برای من زبر الحدید قطعهای آهن منقول است که فرمود تا خشتها از آهن ساختند
سه بغایت ولی جا بجا آن زدند هر روز و شب خشتهای آهن زدند الخ حکم کرد که میان
دو کوه را که چهار هزار قدم بود فراشت و بیخ کوه من بکندند تا به آب رسید پس از زیر
و بر روی آب یک خره از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند
حتی اذا ساوی تا چون ساوی شد یعنی فرش یافت بین الصدفین میان هر دو کوه بغیر بود تا
هیمه بسیار بالای آن ریخت و دمها بر جوانب ترکیب کردند قال انفخوا گفت در دمید اکنون
بدمید در آن آتشها حتی اذا جعله تا چون کردانید آن خشتهای آهن را نارا مانند آتش قال
آتونی گفت بیارید برای من افرغ علیه قطرا تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده مس گداخته که ...
سر روی فرشی که انگیخته اند بر روی هم کرده مس گداخته بریختند و بر آن کوه هموار شد و بجا ماند و در ارتفاع
برآمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملساء فما اسطاعوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج ان یظهروه آنکه
بالا روند بران سد بسبب ارتفاع و املس آن وما استطاعوا و نتوانستند له نقبا سوراخ
کردن بواسطه تخن و سد و صلابت آن قال گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هذا این سد
و اقتدار بر اتمام آن رحمة بخششی است من ربی از پروردگار من بر بندگان تا که نرسید ... یاجوج و ماجوج

فاذا جاء

فاذا جاء پس چون بیاید وعد ربی وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جعله دکاء گرداند خدا
این سد را دکاء زمینی هموار یعنی و زیر زمین با ایشان برابر دارد وکان وعد ربی و هست وعده
پروردگار من حقا درست و راست خروج این گروه از ماوراء سد یکی از علامات قیامت
است و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد وترکنا و بگذاریم بعضهم برخی از یاجوج
و ماجوج را یومئذ آن روز یعنی روز خروج که از ازدحام نموده باشند یموج فی بعض اضطراب
می کنند و داخل می شوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از فزع
تحیر و اضطراب در هم آمیزند ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فجمعناهم
پس جمع کنیم همه خلق را جمعا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وعرضنا جهنم و ظاهر
گردانیم دوزخ را یومئذ آن روز للکافرین برای کافران عرضا ظاهر گردانیدنی و اظهار آن
برای ایشان پیش از دخول ایشان جهت زجر و تهویل باشد الذین آن کافرانی که
از فرط غفلت کانت بود اعینهم چشمهای دل ایشان فی غطاء در پوششی عن ذکری از یاد کردن
من از آیاتی که باعث یاد کردن منست بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وکانوا و هستند کافران
که گویا ناشنوای سخن حق لا یستطیعون نمی توانند سمعا شنودن کلام من یا محجوب بودند از
استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین
لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا چون تو قرآن خوانی ای محمد کوش ایشان را زده
سازیم از فهم و چشم ایشان را نیز بسازیم چشم بند تا نه بینند و کلامت نشنوند افحسب الذین کفروا آیا
می پندارند آنانکه کافر شدند ان یتخذوا عبادی آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند
علیهم السلام من دونی بجز من اولیاء دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که
فرا گرفتن ایشان بندگان مرا الهه بایشان نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی
انکار ایشان نفعی نمی دهد و هیچ دفع نخواهد داشت ایشان را انا اعتدنا بدرستی که آماده کرده ایم جهنم
دوزخ را للکافرین برای کافران نزلا منزل و ماوا یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تحکم
است و تنبیه برآنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر باشد قل بگو ای محمد
هل ننبئکم آیا خبر کنم شما را بالاخسرین اعمالا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الذین ضل آنانکه گم شد

و ضایع گشت سعیهم شتافتن ایشان بطلبهای نیکونمای فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چون کشیشان
و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانیدند و بسبب کفر آن همه عملها باطلست
و ثوابی بران مترتب نیست و گفته اند مراد ازین طایفه خوارج اند یا ارباب بدعت یا کسی که عمل بریا و سمعه
کنند و اشهر آنست که از کفار مسلم ... طعام ... عقاب واقع میشد حق سبحانه بسطلان
آنها حکم کرده و ذکر وهم یحسبون وایشان می پندارند انهم یحسنون که ایشان نیکویی کنند صنعا کار
اولئک آن گروه که ذکر کرده شد آنها اند الذین کفروا آنان اند که کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای
پروردگار خود که قرآنست یا بدلایل توحید ولقائه و بدیدار او یعنی بعث و حشر که دار ثواب و عقاب است
خواهد شد اهل آنرا فحبطت اعمالهم پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکویی نمود و بران جزای
خیر نخواهند یافت فلا نقیم لهم پس قائم نخواهیم کرد برای اعمال ایشان یوم القیمة روز رستخیز
وزنا ترازویی که بدان سنجیده شود عملهارا چه حبطه شده و نابود گشته یا ایشانرا وقعی نخواهیم نهاد
یعنی مقداری و حیثیتی نخواهند داشت بلکه خوار و مستذل خواهند بود ذلک آنست کار گروه
از بطلان عمل و خستی قدر ایشان جزاؤهم جهنم پاداش ایشان دوزخ است بما کفروا بسبب کفر
که ورزیده اند واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا ورسلی و فرستادگان مرا هزوا افسوس
کرده شده یعنی با کتاب من سخریه کردند ان الذین آمنوا بدرستی که آنکه بگرویدند بکتاب و رسول
وعملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده و شایسته کانت لهم هست مر ایشانرا در حکم خدای جنات
الفردوس بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نزلا بخشش
در میان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و بعدد از هر روز ... بار
پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید ازدادی طیبا ... لاولیائی افزون باش از حسن و جمال و
نیکی و پاکیزگی خود را برای دوستان من ... حسن منزلی را منزل دوستان بکوید و بپیش برای
الکه ایشان را عطا باشد که نعیم فردوس ... خطری ... بود ...
و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت فرموده که فاسألوا الله الفردوس
قولی آنست که یکی از اسماء جنانست که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خالدین فیها در حالی که جاودان
باشند در آن لا یبغون نجویند عنها ازان بهشتیان حولا بلی بانتقال ... تحول مکانی

تمت ... فردوس ...

و دیگر زیرا که همه مطالب ایشان میبایست قل لو کان البحر بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است
مدادا سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لنفد
البحر هر آینه فانی گردد و تمام شود آب دریا زیرا که جسم است و هر جسمی متناهی است پس آب دریا
قبل ان تنفد پیش از آنکه برسد و فانی شود کلمات ربی علوم آفریدگار من جهت آنکه آن غیر متناهی است
پس بدان ... کلمات ناتمام ... نوشته نشود ولو جئنا بمثله و اگر بیاریم مثل دریای محیط مددا
مدد آن ... وگویند این آیه وقتی نازل شد که یهود ... که در کلام خود میخواند ...
و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا او زعم محمد صلی الله علیه وسلم آنست که او را حکمت داده اند ... چگونه توان
بسیار باشد ... وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توان ... علم
... حق سبحانه و تعالی درین آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد ... اگرچه ...
... نظم علما از بحر علمش قطره آن چه خورشید است و انبیا ذره ...
... بشر مثلکم
علم ... قل انما انا بشر بگو ای محمد جز این نیست که من آدمی ام مانند شما
... یوحی الی وحی کرده میشود ... انما الهکم اله واحد
... فمن کان یرجوا لقاء ربه پس هر که ... فلیعمل
... عملا صالحا کردار شایسته یعنی پسندیده خدای ...
... ولا یشرک ...
... بعبادة ربه احدا ...
سخن ...
پروردگار خود احدا کسی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل ...
من الریا و نتعصم به من الوقوع الذلل و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد المصطفی صلوات الله ...